

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232895

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فکر خلاصه دود مان سلاطین خلد مکان - و زبده ثمر شجر
گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زبنده افسرو
اورنگ ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر پادشاه غازی که بواسطه یازدهم با میر تیمور میرسد
اگر بتذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دینی پرور ابوالمظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردازن
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کمالات صوری و معنوی
از علم باعمل و شجاعت باتدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشته
اختصار دور می افتد اما کلمه چند خالی از تصنع عبارت باحاطه
تحریر می آرد - اولاً از ابتدای نشو و نمای ایام شباب اجتناب
ز ارتکاب کبائر بمرتبه می نمودند که تا انقضای روزگار حیات
باوجود مشغله جهانداري و سلطنت مملکت وسیع هندوستان عشرت
شان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
نیالود و سواي بعضي امور لایدي سلطنت که در حق وارثان ملک
و مقدمات ملک داری و ملک گیری اهم ست و کمتری از فرمان

روایان سلف ازانها ضبط خود توانستند نمود و در اجرای احکام اسلام و تقویت دین متعین محمدی و تبعیت اوامر و مناهی الهی چنان تقید بکار می برد که صیت نیکنامی دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را سالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی که با فیل دیونژاد مست جنگی بظهور آمده و بر صفت روزگار یادگار مانده بگذارش در آمده و محارباتیکه در زمان شورش عارضه اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچنین فهنگان دریای غیرت که هر یکی شیر بیدش شجاعت و تهوری خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر نباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را از جا برداشتن و در عین تفرقه معرکه رزم سر رشتنه بزم تردد از دست ندادن بجز تائیدات و فضل ایزد متعال حمل بر چه توان نمود * بیت *

دل روشنش آگه از کار ملک * عیان نزد او جمله اسرار ملک
 بآهن رسد گرز عدلش خبر * بپای درخت آب گردد تبر
 کند سیل اگر خانه را خراب * شود زهره ابر از بیم آب
 باقی ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف
 داشته بتحریر اصل مطالب می پردازد *

اگرچه خلاصه سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتدکار آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشته بیان نکشیده اند

بحریست بی پایان اما راقم حروف بقدر مقدار دست و پا زده بعد تفهیش تمام و تفحص تام بعضی مقدمات و اوقات قابل تحریر که از السنه کهن سالن ثقه مسموع نموده و از اهل دفتر و واقع نگار کل تحقیق کرده و درین مدت برای العین مشاهده نموده بدستور خوشه چیدن بی بضاعت از صد یکی بزبان خامه میدهد -

نزد سخن سنجان گنج معانی و مطالعه کنندگان دانش پژوه عیب پوش التماس دارند که اگر بسبب زنجیره بند سر رشته سوانح بدست نیامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روی تاریخ دیگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند •

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام دهود که سرحد صوبه احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - در ایامی که آن زبده دودمان صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطه بیان در آمده در سنه هزار و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت که من بعد بفردوس آشیانی و آنچه بتقاضای مکن در تنگنای عبارت گنجد بزبان قلم جاری خواهد گردید بهم بلجاپور مامور گردید - بعد ترددات نمایان که قلعه بیدر و صوبه احمد آباد و قلعه کلیانی را بتصرف والا در آورده بصوبه ظفرآباد (۱) مسمی ساختند -

بعده بتسخیر قلعه بیجاپور کمر عزیمت بسته آنچه سعی بهادرانه
 و تردد رستمانه دران محاصره بظهور آوردند بتحریرتفصیل آن پرداختن
 از سر رشته سخن دور افتادن است - حاصل کلام بعد ازان که مورچال
 بیای قلعه رسانده کلبر محصوران قذگ اورک و مفتوح گردیدن آن
 بامروز فردا رسید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصاحبه
 بمیان آورد خبر موحدش از نوشتجات حضور بوضوح بدست
 خلاصه کلام آنکه فردوس آشیانی را هفتم ذی حجه سنه هزار
 و شصت و هفت هجری عارضه بدنی روداد و امتداد مرض
 بحبس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حال
 رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه که
 ولیعهد مستقل خود را می گرفت و درایام صحت نیز زمام
 اختیار ملک رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صرفی
 مشروب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده
 رساله درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گسائیان دم
 موافقت و موافعت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته
 اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا مچلکمی
 عدم تحریر وقائع در بار گرفته راه تردد قاصدان و مسافران بنگاله
 و احمد آباک و دکن را مسدود ساخت و چون در همه صوبجات
 اخبار شرر بار خلیل افزای مذکوره بدآک چوکی زبان انتشار
 یافت تفاوت تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای
 مالکدار و مفسد پیشگان واقعه طلب راه یافت - و فتنه جوین
 هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سر

بفساد برداشتنند - چون خبر بمحمد شجاع صوبه دار بنگاله رسید و محمد مراد بخش در احمد آباد برین هنگامه اطلاع یافت هر دو بهم چشمی همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بدنامی پیش قدمی بغی بر خود سکه زد گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم عازم بهار و پتله گردید و صدای کوس مخالفت او بمخالفان بهانه طلب اطراف تا دارالخلافه رسید - و حضرت فردوس آشیانی که با دارا شکوه از ابتدا محبت و الفت بافراط داشتند و اکثر در همه امور بخاطر داری او می کوشیدند درینوقت که از انحراف مزاج بحال خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او متوجه شدند - و از آنکه دارا شکوه از جوهر ذاتی محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بزبان قلم جاری گردید بگذارش خواهد آمد نظر بر ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه متوهم می بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتداءً امرای نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان برای تسخیر بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحش انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقد تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روپیه نقد و جنس بوعده اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصره بیجاپور برخاسته به خجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نمودند که دارا شکوه باراده متصرف شدن خزانة فردوس آشیانی را از دارالخلافه شاه جهان آباد بمستقر الخلفه اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه چیسنگه را با چند امیر

دیگر و فوج سنگین بسواری سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید محمد شجاع هم با شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصله یک و نیم کوه فرود آمد - راجه روز دوم بعدم شهرت جنگ و اشتها تبدیل مکان ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در خواب غفلت و نشا آلوده خمار و شینه بود جلو ریز رسیده بقتال و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و ار خود را با خدمه محل و همراهان خاص بنوازه رسانده سوار کشتی شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و گارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنکه آمد - و محمد شجاع از صدمات فوج پادشاهی تا بنگاله بند نگردید - و آن ولایت بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه با کبر آبک روانه نمود - دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلیمان شکوه مع راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و توپخانه حضور و چند هزار سوار و توپخانه خود و چند امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آبک و دکن روانه ساخته مقرر نمود که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آبک در حرکت سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

شکتابد - و بعد خبر حرکت پادشاه زاده از دکن مهاراجه جسونت بتقاضای وقت بعمل آرد - و در صورتیکه محمد اوزنگ زیب در حرکت از دکن سبقت نماید مهاراجه با قاسم خان و همه بندهای پادشاهی امر را او بگیرند و باتفاق بمقاتله پردازند - و تمام صوبه مالوارا دارا شکوه در انقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانة آنجا که زر همه محاللات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمععی بدل و جان همد و معادن همدیگر گشته گرد آوردی سپاه و مصالح جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانة او را ضبط نمودند - و معا از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سوارا با فوج و مصالح قلعه گیری برای نسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت - و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه و رواندن نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند - بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پیر جی که از عمد تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامنی خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همان روزها علی نقی نام که دیوان و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجه سرایان مقرب عداوت همچشمی داشت و علی نقی با وجود کمال دیانت و سلوک در نسق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم به برآوردن زهره او می فرمود - قضا را فقیری را دران ایام بتهمت دزدی مقید ساخته نزد علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود که زهره او بر آوردند - فقیر دران حالت رو باسماں نموده گفت شه مرا ناحق میکشی امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار گردی - با این همه کمال تدین و رسوخیت او در خدمت محمد، مراد بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشته جعلی بمهر و تقلید خط او بنام دارا شگوه بمضمون اراده فاسد درست نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و جوی خطوط و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طلوع آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاوان رسیدند که علی نقی کلاه بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل رخت ندادند - او نیز بسزاوایی اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت دربار پوشیده خود را بهم عنانی ایام موعود رساند - محمد مراد بخش که بغضب و قهرآلود برچهی در دست گرفته برکرسی نشسته بود از علی نقی سوال نمود که شخصی که باراده نمک حرامی قصد فاسد در باره ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی از آنکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

داد که بسیاست و عقوبت تمام او را بسزا باید رساند - بعد از آن محمد مراد بخش آن خط را بدست علی نقی داد او بمطالعه در آورده نظر بر عقیدت و فدویت خود گستاخانه در جواب گفت آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائی آن پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز نداده که از دوست و فدویان خود و مخالفان منافع دولت فرج تواند فرمود - محمد مراد بخش که در لیل او ذخیره غبار جا گرفته بود ازین سخن زیاده بر آشفته برچهی که در دست داشت بسینه علی نقی رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشاره بکشتن و اتمام کار پو نمود - و همان لمحہ در همان مکان بحرهای جان ستان کار او ساختند - و هر همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضه بدنی فردوس آشنایی برای کومک خلد مکان روانه شده رسیده از راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود مصلحت دران دانست که او را برای دفع بدنامی بدستور محبوسان بقلعه دولت آباد گذاشته متوجه مقابله مخالفان دولت گردند - و در عالم تدبیر و رای صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روی کمال افراط محبت نامه التیام آمیز نوشتند مبنی بر مبارکباد و تهنیت پادشاهی و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه نلبستگی و آرزوی کار و بار دنیای غدار ناپایدار نیست و سوائی اراده طرف بیت الله مراد دیگر منظور نظرونه و در مقابل زیاده سوری و بی انصافی برادر بی شکوه هرچه بخاطر آن زنده اخوان رسیده بموقع و بجا بوده و ما را شکر و رفیق بی نفعان و معارف خود دانند اما انساب

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر باتفاق احرام خدمت پدر بسته بسزای خیره سری آن مست باد و غرور و نخوت و خود رائی آن بد ملت پرداخته اگر مقدور باشد و دیدار مبارک حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده عذر تقصیر آن بواد که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از پادشاه حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان دولت آن بواد از ان برگزیده اخوان رضای کعبه الله حاصل نموده عازم مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته بافوج شایسته و لشکر آراسته از ان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسورنت مرحله پیماکردند - و ما را آن طرف آب نرودا رسیده دانند ؛ و فوج دریا موج و توپخانه جهان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود دانند و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و در فکر گرد آوردن لشکر و ترتیب توپخانه بسعی پادشاهانه و تدبیر عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد معظم را برای حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد اکبر را که در همان ایام آن نخل نو نهال گلشن سلطنت از کتم عدم در حدیقه آرزو جلوه گر گشته بود باتالیقی خواجه منظور با دیگر پزدگیان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب وزارت او بود بتقاضای مصلحت و رفع بدنامی براهنمائی او بطریق محبوسان در قلعه فرستادند و غره جمادی الاولی شاه زاده محمد

سلطان را با نجابت خان و جمعی از امرا پیشتر هراول نموده روانه ساختند. و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او دران ملک تا انقضای روزگار از جمله کار نامہای وزرا یادگار خواهد ماند نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمہ کاردانی ملکی و مالی داشت دیوان خود نمودند. و آخر خدمت میر آتشی نیز باو موصولہ در رکاب ہمراہ گرفتند. بدیستر از امرای کارزار دیدہ آزمودہ کار کہ بتفصیل تعداد آنها پراختن از سررشتہ سخن دور افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند. و دوازدهم شهر مذکور خود عازم دارالسرور گشتہ بیست و پنجم ماہ مزبور داخل برہانپور گردیدند. گویند کہ در برہانپور زدہ اقطاب زمان حضرت شیخ برہان قدس مرہ کہ از بزرگان آن عہد بود خلد مکانی بازادت باطنی خواہش دیدن آن پیرو حق نمودہ پیغام ارادہ ملاقات بمیان آوردند مادون نگردیدند بعد تعلق تام رضای شیخ حاصل نمودہ ہمراہ شیخ نظام نام کہ از مقربان محرم و میانجی ملاقات بود جریدہ بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحہ نمودند شیخ در جواب فرمودند کہ از فاتحہ ما فقیران چہ حاصل شما کہ پادشاہ ایدہ فاتحہ بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما ہم برفاقت شما کسبہ بدعا و فاتحہ برمی داریم. شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تہنیت انجام زبان بمبارکباد مراد سلطنت کشور و بعد از فراغ فاتحہ چند کلمہ نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک دادہ وداع نمودند و یک ماہ در برہانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور مقام نمودہ بیست و پنجم جمادی الاخری محمد ظاہر مشہدی را

مخاطب بوزیر خان ساخته برای بانگوبست صوبه برهانپور نگاه داشته‌رایت ظفرآیت طرف دار الخلافت برافراشتند - و همان روز اثر فعال همایون مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید ساخته بود و اعلیٰ حضرت او را سرخص و مطلق العنان گردانده بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن هزاراجه جسونت و قاسم خان باجیرن مفصل اطلاع داد - چون تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند - و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان صفوی که یک صبیغه او بخلد مکانی و صبیغه دویم بمراک بخش منسوب بود در برهانپور مانده و اراده رفاقت ندارد - شاه زاده محمد سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته او را در قلعه اراک محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اغماض و خطاب عنایت می فرمودند - هم رجب از آب نر بردا عبور واقع شد محمد مراک بخش که بعد رسیدن عهد نامه محبت آمیز از احمد آباد بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود و از هر دو طرف گرمی اتحاد و واد و رسمیات تواضعات و ضیافت بهمیان آمد و از سر نو عهد و قرار بکفالت یمین کلام الله بهمیان آوردند - منیرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقاره و میر شمس الدین بنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید عبد الرحمن و اند سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید دلور خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری خاص حکم نمودند - چون بزم معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنان بنزد و بست شده بود که باد و آب را بلیحکم ترداد عبور متعذر می نمود تا رسیدن ایت ظفر آیت هفت گروهی اجین مهاراجه جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هر دو برادر خبر واقعی نمی رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبر پور راجه شیورام کور قلعه دار ماند و آگاهی یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم خان که در شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباء باستقبال شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت نهیجده کروه گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهده لشکر عدو پمال هر دو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه مع قاسم خان از آوازه تزلزل افزای موبک ظفر پیکر از مکان خود یک منزل استقبال نموده بتفارت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد مکان کب نام برهمن را که در شعر هندی و زبان آری شهرت داشت نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد ملازمت و عبادت حضرت وای نعمت و مرشد و قبله دو جهان است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و اراده مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت هم رکابی حاصل نماید والا از سر راه گذار اختیار کرده باعث فتنه و خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم اعلی حضرت را دست آویز عدم قبول پیغام ساخته جواب ناصواب فرستاد - و روز دیگر هر دو طرف در ترتیب فوج پرداختند ازین طرف بعد آراستن تراخانگه خصم سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را
 باجمعي از امرای رزم آزمای مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان
 کوه شکوه تعیین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندی
 از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
 پیدشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
 خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده مکملد اعظم را
 با بعضی دلاوران کارزار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین
 دستور فوج یلتمش و چنداول و جایجا از امرای جان نثار دلیران
 شیرشکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هر ایک پردازد سر رشته اختصار
 بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهمعنائی فتح و
 نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعی از امرای رزم آزمای
 کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف
 مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
 ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیدشه را عقب توپخانه عظیم
 پادشاهی و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسره و یلتمش
 آراسته فیلان مست جنگی کوه صولت غرق آهن را پیدشاهنگ
 هر دو فوج و سردار علیحدده ساخته خود با چند هزار راجپوت
 جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و
 درم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکه
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغه توپخانه حکم
 نمودند که به پیغام بانهای آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که
 مقدمه شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

ساختند - و هر ساعت ذائره قتال و جدال شعله افروز می گردید تا کار بتیروسنان جان ستان رساندند - از جمله دلاوران جابباز چه سرهایی سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانه زین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خو که پدر از خون پسر قشقه نیکنامی بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئی می دانست چه دلیربهای بهادرانه که بعرضه کارزار بظهور نیاروند *

همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چوشمشیر آهن دل و سخت روی ببحر و غابا: جملگی همقدم * همه بسته چون موج دامان بهم خصوص از جمله راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاره و رتن سنگه راتهور و ارجم کور و دیال سنگه چهاله (2) و دیگر راجپوتان بی باک سفاک رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعله آتش رند بر توپخانه ریختند و از حملهای بی دریغی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هر اول تنگ گردید و کار بجائی کشید که ذولفقار خان بدستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکه جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته باین بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته برفاقت چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

قدم پیش گذاشته کار زار رستم‌نامه نموده زخم کاری برداشته سد راه سیلاب بالای آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگی میداد تا کومک فوج بلتمش بدو رسید و صدای دار و گیر از عرصه زمین بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان با همراهان بدفع آن ضلالت کیدشان پرداخته چون کوه وقار از جا در نیامدند - و غلبه راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ میرخوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تود و جانفشانی بظهور آوردند گرد انبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن چون آن جلالت و کوشش هر دو گروه مشاهده نمود فیصل سواری خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمی همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدو مال هر لحظه اثر غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و فیروزی دم بدم می وزید - و راجپوت بی شمار علف تیغ و هدف تیر و سنان مبارزان گردید

زیس راجپوتان پرکار جنگ * گذشتند از جان بناموس و ندگ فتاد آنقدر کشته و زکار زار * که شد بسته راه گذر بر سوار از خون رخسار و بدن دل‌دازان صحه روی زمین را سرخ روی تازه بر روی کار آمد و برای طیور و وحوش آن قطعه زمین از گوشت کشتگان هر دو طرف ذخیره طعمه ساها آماده گردید مع هذا راجپوتیه دست از یراق کونه کوتاه ننموده پای ثبات از پای جهالت بر نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

* بیت *

خونخوار خود بر بنگه مهاراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج پرداخت و در انجا محاربه عظیم با راجپوتان وخیم رودان و جمعی مثل دیبی سنگه و برسوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار سوار برای خراست بنگه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داک مردانگی از آنها بظهور آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش رساندند بیدستری از آنها رخت هستی خویش بباک غذا دادند مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان مدبر آن قوم میگرفت نظر بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس بدر صلح زده از اسب غرور پدیده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان خواسته مامون گردید - و دیگر تندی که از آن نتیجه بدمان تیموری در رکاب ظفر انتساب برادر والا قدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و دمانه حملهای صف ربای پیایی آن بهادر شیر شکار مکنده سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره از پا درآمدند و تزلزل تمام و تفرقه تام بحال آن جماعه بد انجام راه یافت - و از راجپوتان بد نهان پشته پشته گذشته هر طرف افتاد و ساعت بساعت تاریکی غلبه کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردد تا آنکه

(3) این همان شخص است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲ مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اصادر بعض نسخه جهاله و در بعض نسخه جهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت و خیم جاگرفت و برخلاف دستور راجه‌هایی نامدار عاز فرار از معرکه کار زار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمی را بر خویش پسندیده از طعن همچشمان ناند پشیده قبل از آنکه فوج همراه او هزیمت نماید بجای قشقه مندل سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشانی خود کشیده عنان هزیمت و فرار از صف قتال تادته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خیان و دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هر یکی بطرفی شدانت - و از طرف صاحب افسر و اورنگ صدای شادیانه فتح و فیروزی بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانة و قطار قطار اشتران راستران پراز بار و تمام کارخانه پادشاهی و دارا شکوه بعد حادثه تاراج و تصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد

• بیت •

دلیران چو فارغ ز هیچجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند

زدشمن کسی بخت آگریار داشت • همی سربدر برد و سامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی باد پا • ز خون جمله رادست و پادرحنا
در عالمگیر نامه مندرج است فرامیذی که بعد این فتح از طرف عالمگیر
پادشاه بنام حکام بیجا پروز و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند
که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران باحاطه
شمار در آمدند و ازین طرف سوای مرشد قلیخان دیگری بکار نیامد -
و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخه‌هایی نمایان بر داشته از مرهم
لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد هم دیگر رطب
اللسان گشتند - و شاه زاده‌های والانب و امرا تسلیهات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار فیل باساز نقره و حوضه طلا و قدری جواهر و مرصع آلات و لآلی آبدار در جلدوی تردد نمایان محمد مراد بخش فرستادند آری گفته اند

• بیت •

همین تا برآید به تدبیر کار • مدارای دشمن به از کارزار
 محمد سلطان را اضافه پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان
 را بخطاب خان خانان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و
 ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطای خدمت
 دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سر بلندی
 دادند و منور الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافه نمایان
 و انواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور
 در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بپادشاه زاده محمد
 سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند
 می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بجا آرند -
 بخواجه کلان خوانی که خالوی محرراوراق می شد اصالت دیوانی
 اجین که بدار الفتح موسوم ساختند و نیابت صوبه داری از طرف
 شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی
 مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که اولاً اراده غلام این ست
 که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرکه فدویان جان نثار باشد و در
 صورت اطاعت امر کدام وقت التماس و درخواست مصالح و
 کومک است تا جان و مال دارم نثار کار مرشد و قبله و جهان نمودن
 سعادت خود خواهم دانست بعد ازین التماس بخطاب کفایت

خان و عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساختند - و عالم سنگ را که زمیندار عمده آن ضلع بود بخطاب راجعی و عطای خلعت فیل و شمشیر و جمدهر و کمر منرصع و جیغه و دگدکی و گوشوار در زمره حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتم اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضروب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افزای بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبره‌های آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غره رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دوم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقایع در بار اعالی حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پاره صحت یافته بودند متوجه دارا خلعت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باختن بالاحاح و لجاجت پدر بزرگوار را رنجانده از مابین راه مستقر اختلاف برگردانید و خود در کمال اضطرار تهیه پیکار گرفته با همه امپون نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که از شصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانه جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردن هیکل مست جنگی که دشت و صحرائی سبز را سیاه نموده بوه

چه تعداد نماید : چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور تنقید ساخته بر خانه او چوکی نشانده بر آمد اعلیٰ حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مانده ستیزه و خیره ساختن هر دو برابر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن بازاده صلح و فهماندن هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پدش خانه بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهمهربانی و همدمی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلیٰ حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مگرز کنکایش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکن می شد و اخلاص ته دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهده اوج طالع او بتقاضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده مغضوب ساخته سرعصا بر سینه او رسانده در سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که پای کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق ناک و آخر کار نصد پادشاه با رجوع بیرون زدن پیشخانه فائده نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره بندهای پادشاهی و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود که به دهولپور رفته اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را بضبط در آرند و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سرانجام سفر نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک نزدیک سموگده بتفاوت نیم کروه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل هم فرود آمدند و فرستادن فوج برای بستن معبر اصلا فائده نبخشید و دارا شکوه در تهیه فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن فیلان مست جنگی کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدری راه پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کروه عرض زمین را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطه شمار فرو گرفت دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت هوای شش جهت آتش می بارید و کمی آب و تابش زره و بکتر فولاد پوشان علاوه آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند - و محمد اوزنگ زینب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرزه در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون ازان طرف حرکت سوای نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز عصر و مغرب در همان مکان نزل فرموده حکم نمودند که تمام شب سپاه بهوشیاری و خبرداری شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان و نمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق بر آورد خلد مکن به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با سخا خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان باره و شجاعت خان و غیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رفیق و معارن آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش با سرداران نامی خود در جرنغار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ میرو و سید میر برادر او و شرز خان با بعضی دلایران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیدهٔ مبارز پدیده که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار می ماند تعین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلور خان خاندیسی که بر تهوری و فدویت خاندان او اعتماد کلی داشتند و دیگر سادات باره با خون همراکب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند و بهمعنائی توکل و همراکبی فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوی بیدشکوه قدم پیش گذاشته چون کوه شکوه معرکه آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگی لشکر پرداخته فوجهای هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش و چنداول آراسته توپخانه جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگی پیش رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در آن روز با او هم‌مرکاب بودند در وسط روز که آفتاب جهان سوز عالمی را از تب و حرارت یتاب داشت خود در قول جا گرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سایه زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگی ایام در خانه هبوط و وبال سیاهی میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گوله توپ شرر دار گوش نبرد آز میایان هر دو صف گرم ساختند و هر دو و هر قدم آتش جنگ در معرکه نام و ندگ هر دو طرف شعله افروز میگردید تا کار بکار زار تیر و سنان جان شکار انجامید و از هر دو طرف چندین هزار تیر جگر دوز در هوای سینۀ مخالفان بد روز بهروز در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم بازیدن گرفت • بیت •

سپاه از دور تیغ درهم نهاد • زره دیده از بیم درهم نهاد
دولشکر بصحرا کشیدند فوج • دودریای آتش بر آورد موج
درفیل از دوسو درخروش آمدند • چودریای آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول به معنای رستم خان دکهنی بود با ده دوازده هزار سوار بر توپخانه محمد اوزنگ زبب بهادر حمله آورده مرد افغان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده محمد سلطان هم اول برساند و تنزل تمام در لشکر هراول رو داد -

درین ضمن بیادری اقبال عدو مال گولہ از توپخانه دشمن سوز عالمگیر
برفیل پیدشاهنگ رستم خان بہادر فیدروز جنگ خورد و بخاک
ہلاک افتاد و ازین صدمہ فیل انگن ناگہان زہرہ آن رستم زمان آب
گردید و عذاب جرأت از مقابل ہراول کشیدہ طرف بزنگار کہ بہادر
خان کوکہ دران فوج بود رو آورده بکار زار رستممانہ پرداخت و بہادر
خان باجمعی از دیگر بہانان کوششہای مردانہ بجا آورد و ہر ساعت
بہ رستم خان کومک می رسید و غلبہ زیادہ می شد تا آنکہ بہادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از ہردو
طرف کشتہ و زخمی گردیدند نزدیک - بود کہ تزلزل تمام در استقامت
فوج خلد مکان راہ یابد درینحالت اسلام خان و سید دلورخان و
دلور خان افغان بکومک بہادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ و محمد
صادق باوج یلتمش بمدد سرداران فوج بزنگار جلو ریزرسیدہ
بمقابلہ رستم خان و دیگر دلوران ہمراہ سپہر شکوہ پرداختند و صدای
داروگیر دران دشت پرورشت پیچید

• بیت •
برآمد خورشیدن گیر و دار • در آمد بزنگار ازان روزگار

زخویان خاک آغشته شد • توگفتی زمین ازغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چیقشہای بی پایان کہ از سید
دلور خان خاندیسی بظہور آمد و چند خانہ زین را خالی و از
خون دلوران رنگین ساخت از زخمہای پیدایی نقد حیات
درداخت و ہادی داد خان نیز جوہر شجاعت و تہوری بکار بردہ
شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و قرب بیگ و محمد صادق زخم سرخروئی برداشتند - آخر الامور
 رستم خان ہزیمت یافت و پای ثبات سپہر شکوہ نیز از جا رفت -
 دارا شکوہ از مغلوب گردیدن سپہر شکوہ و رستم خان اطلاع یافته خود را
 مع فوج قول کہ از بیست ہزار سوار کم نبود بران غول رساندہ باظہار
 شجاعت و تہوری از توپخانہ خود گذشتہ مقابل توپخانہ و ہراول
 پادشاہ فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بہادران بزدن بان و گولہ
 توپ و تفنگ و دہاہای صف ربای پیاپی چنان بمقابلہ پرداختند
 کہ دارا شکوہ استقامت نتوانست و زید عنان عزیزت طرف محمد
 مراد بخش منعطف ساختہ جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل
 آن شیر معرکہ و غا رسانید و ہردو صف با ہم در آمیختند و خلیل اللہ
 خان کہ پیش آہنگ فوج خصم بود باتفاق سہ چہار ہزار ازبک
 گماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از ہردو طرف تیر
 باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید
 کہ ہول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و
 نزدیک بود کہ از صدمات تیر باران و صدمات گوز و سنان رخ فیل
 آن بہادر فیل انگن بر گردد محمد مراد بخش فرمود کہ زنجیر
 در پای فیل اندازند درین حال راجہ رام سنگہ کہ میان راجپوتان
 بپہروی شہرت تام داشت سہرا مورارید بیش قیمت بر سر بستہ
 رخمی زعفرانی با ہمہ ہمراہان بدعوی ہر دلی پوشیدہ جلو ریز
 خود را بغیل مواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و
 گستاخانہ گفت تو مقابل دارا شکوہ ہوس پادشاہی در مرداری و
 ہرچہی طرف محمد مراد بخش الداخت و بر مہارت ہمہ بیت تمام

هانگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حمله
 او را رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانه
 زمین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره مرینی ادب
 بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
 فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
 چه در عالمگیر ناسه درج است که درین حالت خلد مکان خود را
 بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
 تردد همکاب آن پادشاه زاده والا نژاد بود و زخمهای کثیری برداشته
 تا انتهای جنگ رفاقت نمود مسموع گشته و از راریان ذقنه دیگر
 ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
 خبر و ظاهر شدن غلبه اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
 شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
 یک گز دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حامل کلام رستخیز
 عظیم دران عرصه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلالت
 نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند • بیت •
 ز بیداد تیغ جدائی فکن • سر از تن جدا ماند و تن از کفن
 راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهای
 مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ منگه
 رانهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از
 جان شسته با شمشیر برهنه برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
 را زیر شکم فیل مواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضه فیل
 اقدام نمود خلد مکان از جرأت و جلالت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ
بهادران گردد فرمودند که تا مقدر زنده دستگیر سازند اما هواخواهان
رکب نظر برسوی ادب او پاره پاره نمودند - و در همان اوان داروگیر
که بار دیگر رستم خان خود را بمقابله دالوران معرکه نام و ننگ
رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمانه بهادران
رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه از قوی بود باراجه مترو سؤال
و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید زاهر خان و یوسف خان برادر
دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بدبخت
داس کور و راجه شورام زخمهای کاری برداشتند - دارا شکوه از مشاهده
کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم و سراسیمه
مآل کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمه بان
آتش نشان به حوضه نیل ارسید دل و استقلال باخته از بالای نیل
فرود آمده در کمال اضطراب که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق
خود را بنسپ رساند - از ملاحظه این اضطراب بیوقت و تبدیل
سواری که سپاه از دور حوضه سواری او را خالی دیدند دل لشکر
نیز بمواقفت سردار از جارفت و در فکر فرار افتادند - و در همان حال
یکی از خواصان او که ترکش بر کمر دارا شکوه می بست گول قضا بدو
رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
هواخواهان اطراف نیز در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده
بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصالحت جان بدر بردن ازان معرکه
جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهده متفرق شدن سپاه و
استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را بترامید سلطنت نسبه

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد با هزاران ناامیدی پیش گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانگه تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رساندند

* بیت *

قرین شد بهم این دو فتح غریب * که نصر من الله و فتح قریب
پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازه قیاس از
فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد
چون سواي خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران
خیمه فرود آمده از سر نو زیفت انزای آن مکان گشتند و شاهزاده
و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهره محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رسیده بود بمهرهم لطف و لداری ظاهری او کوشیده جراحان
چابگ دست را حاضر ساخته سر او بر زانوی شفقت خود گذاشته
بعلاج زخماها پرداختند و برای مداوی جراحات اندرون دل آن پادشاه
زاده ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخساره برادر پاک می
نمودند - گویند حوضه که محمد مراد بخش بران حوار بود از بسیاری
تیر حکم خار پشت بهم رسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه
آن حوضه در کارخانه دولت خانه قلعه دارا خلعت بطریق یادگلو

و کار نامه تهنوی آن نتیجه دردمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ سیر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش ماده فساد آن عهد خواهد پرداخت موجود بود - و بادشاه بیگم همشیره اعیانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمه سرکشی سادات باره آن حوضه مشبک شده را نشان میداد - القصه از جمله عمدهای خلد مکان خواجه خان دراجه ملاسنده هاره و غیره ده نفر بکار آمدند - و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاد انداده بود بیست امیر و نوکر عمده محمد مراد بخش شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبه شدت حرارت هوا گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید و از لشکر دلرا شکوه سوای عمدها که بزبان خامه داده آنقدر موار و پیاوه کشته شدند که باحاطه حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد مراد بخش و هرور بادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و افاضه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبدول گردید اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از هر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام دارا شکوه با ۵۰ هزار موار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکیر آباد رسیده از خجالت و الفعالت پرگشتگی طالع نزد پدر عالی مقام نرفته در حویلی خود فرود آمد - هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش تازه فرستادند بعد دفعیه نموده همان شب بعد انقضای ماه مهر با مهر شکوه و زرجه و صبیه و چنه نفر دیگر از خدمه محل و از جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هر چه توانست بالای

قیلان شتران و اشتران بار کرده باخود گرفته از شهر برآمده
راه شاه جهان آباد بقصد دارالمطالعت لاهور پیش گرفت - و در منزل
میوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
کارخانجات فرستاده فردوس آشیانی باو رسیدند *

وحضرت خلد مکان بعد از فراغ فتح عربیة متضمن بر اراده خود
از راه ارادت و رموخیت بقصد عیدات بسبب انتشار اخبار مختلف
وحشت افزا و مانع آمدن و مد راه گردیدن مهاراجه و نه تنبیه رسیدن
او و باز رسیدن دارا شکوه بانوج عظیم بقصد فاسد ورز دادن جنگ و
هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر
بود در خدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدار
علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای
خلعت و جواهر و اسب و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان
از صومگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد
اکبر آباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه
در جواب عربیة که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
فاضل خان خانصامان و سیده هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب
قدسیه هادشاه بیگم باشاره پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات
ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامه نصائح
آمیز مع تبیضه شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به از شمشیری در
قیموریه نمیدانستند و پیغامهای داپنیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه سنجان بزم معنی رسیدن شمشیر باسم
عالمگیر تفرول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مزد غیبی برای
لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای
نسق شهر از سمت اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر
و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان جهان پسر آصف خان را که
بمحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر نمایان مقتدر
ساختند - و احمد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید
شیرخان باره و حسن بیگ و عبد النبی خان با جمعی دیگر
از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد
و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزومی ساختن
اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند
اما عاقل خان خافی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر
کرده خلاصه کلام آنکه کار بمحاصره قلعه و محصور گردیدن شاه جهان
و بند نمودن آب و بمیدان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل
بر کلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان
المبارک سنه هزار و شصت و هشت پادشاه زاده محمد سلطان حکم
فرمودند که بقلعه مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان
خود گذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش
و ناخوش برای منزومی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی
پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب
فرموده بعمل آورده سمت تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید • بیت •
 همین است رسم این گذر گاه را • که داره بآمد شداین راه را
 یکی را در آرد بهنگامه تیز • یکی را زهنگامه گوید که خیز
 محمدجعفرخان ولد الوردی خان را برای ضبط چکله میدوات که درجاگیر
 دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و شش لک روپیه مع دیگر
 لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش توافع نمودند - و بیست و
 دویم رمضان داخل مستقرالخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود
 آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشی و تربیت خان را
 بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبه ظفر آباد ضمیمه قلعه
 داری مامور و منصوب فرمودند •

چندکلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارده که چون نزدیک
 دارالخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمه تعاقب فوج محمد
 اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظه محصور گردیدن بیرونها فرود
 آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار
 پادشاهی و آنچه از خانه امرا توانست بدست آورده چند روز در
 انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه باده
 نورد دشت حیرانی و هیران کلر و بار خود بود و از آوازه تسلط
 خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده
 که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجه قهر برادر گرفتار خواهد
 گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحله
 پیمایی سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط
 مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بسپهرند یا بلاهور

و استمالت نامه بقوجداران و حکام اطراف پنجاب مبنی بر وعده و وعید نوشته روانه می ساختند - و مکرر عرضه بر عذر میسر نیامدن ملاقات از ناموافقیت طالع و شکوهای خلسه آمیز هر دو برادر و امرانی همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشتند - و خای مکان مکرر از ادگ دیدن پدر و الا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند - آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رعایت و اعانتت دارا شکوه غالب و رانج است و سر رشته اختیار بحکم قلم تقدیر از دست رفته مصلحت در نسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و رخصت بقلمه ننگ جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان بعضی پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده بانصد اشرفی و چهار هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان مرخص ساختند - و خلد مکان بتهیه تعاقب دارا شکوه پرداخته پادشاه زاده محمد سلطان رانج فاضل خان خانسامان و جمعی دیگر از بندگان پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام خان را می هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده دو لک روپیه و شصت اسب پادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان را برای معالجه فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عنایت نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکبی ظمیر و نصرت توجه برادر سالف گردیدند - مابین راه بغرض رسیدن که

دارا شکوه بیست و یکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانه لاهور گردید - محمد مراد بخش را بیست و شش لک روپیه و دوصد و سی امپ باساز طلا و مینا که فی الحقیقت همه حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر مید قاسم باره که از طرف دارا شکوه در قلعه اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم هر سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید او را مهتمال ساخته زود روانه حضور سازد والا بمحاصره و تانیب او پرداخته در صورت ضرورت کوسک طلب نماید - و ساخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منزل سلیم پور بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافه هزاری هزار موار و عنایات دیگر مرا ارازی یافت و عبد الله بیگ و اد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رهیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند *

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد عقیدت گردیدن

خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبه کابل

بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عمد؛ مخلصان عقیدت کیش مهابت خان بعنایت و توجهات

بادشاهانه مستظهر و مباهمی بوده بدانند که از نامازگاری روزگار غدار

و شتمتت خیرماندیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم

باین دولت پایدار رسیده و بی معانتان حرام خوار چه سلوک

ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانه لاهور شده درین وقت مخلص در سمت اعتقاد که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نینداخته جوایب نام و ننگ باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بروی کار و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است و ثنی که خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته بودند آن شیر پیشه و غا از گجا تا گجا طی منازل نموده آن غفران پناه را از چنگال دیو ساران بر آورده روزی چند در اختیار خود داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استغلال بکمال از مرنو داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویه خمبول و وادی محنت بر آورده بعد از قضیه آن رضوان منزلت بدار السلطنت آورده کامروا ساخت - احوال معامله ازان مشکل تر روی داده و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و سرداری همچون شاه جهان مغزوی باشد غرابت دارد - همین که آن شیر پیشه تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلوریز بلاهور رسیده بمدد و رفاقت دارا شکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران نای زندانی را بر آورد به بیغد که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای دوز چاه قدر حاصل خواهد شد

ابن کار از تو آید و مردان چندین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باو گذاشته بهیود حال و مآل خویش در اطاعت آن میده سالار داند و خلاصی من درین شناسد - مگر نوشته می شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس وفا نگرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحه روزگار یادگار خواهد ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی زارام نموده بکام خود ساخته بر تخت خلافت کمرانی کند و باین حال اگر آن عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او •

چند فقره از عقیدت ساختن محمد

مراد بخش بزبان خامه میدهد •

که چون آن پادشاه زاده ساده لوح با کثر صفات پسندیده موصوف بود و در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میگوشتید و از صفای باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که در پادشاه در اقلیمی ننگیند بخاطر نیاورده فریفتند و وعده های دلفریب و تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذكر آمده پدیم قبل از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبذول میگردید دل خود را خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته نقش تمذای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نکشت و مررشته سلوک سلاطین را از دست نمیداد و اصلا از عدم ایفای عهد و پیمان برادر توهم بدل او رانمی یافت با وجودی که بعضی هواخوان مکرر گوش او را از رویه بدعهدی روزگار غدار خاصه در ماده سلوک

که ملوک با وارث ملک در زمان سلف نموده اند بررسی ساختند فائده نمیداد
و بی حسابا با مردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم خدمت بود و بهیادت
و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
فرز برادر التماس نمود که در خواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
راه یافته مگر در عالم و دریا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر نادمی
اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گوید نموده از روگردانده
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چندین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن مانده اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصة
چهارم شوال که بمنزل متبرا بیعت گروهی عرفی اکبر آباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضه فیل پرده دار بشهرت
چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دو مردار نامی
مقرر کرده فیلی که بقلعه سلیم گده همراه شیخ میرو و دلیر خان
روانده نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند -
این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس
مبتلا بپا را نشانده اند مغایه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمی بحادثه تاراج
فرست بضبط در آرند

بددبیر شایسته هشیار مرد • کند آنچه نتوان بشمشیر کرد
 ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت
 محمد مراد بخش نموده بودند با علی قلی خان نوکر قدیمی محمد
 مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسدن شاه جهان
 آباک بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال
 خالصه سرکار سهند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود
 داشت در سواد مواضع غیر معلوم مدفون ساخته خود با قدری
 زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سوالک فرار نموده بود
 دارا شکوه که به سهند رسید بر اهنمائی زمینداران که آنها را گرفته
 تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هر جا از آب
 پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته
 پیشر میروند و داود خان را با چند هزار سوار برگذر آب تاون که
 معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها رو بطغیان آورده - و
 نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهوز قریب کرور ریزه
 خزانه آنجا را با کار خانجات پادشاهی و امرای حضور بضمبط در
 آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد •

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافه نپرداخته
 نوزدهم شوال گذار باغ آغر آباک که احوال بیباغ شالا مار اشتها را یافته
 مضرب خدام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی
 از امرای کار طلب بطریق هر ازل بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده
 غره ذبقعه سه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای
 نماز در ساعت مسموع و طابع مسموع که جزم نیر اعظم در خانه ده

ریاست جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پرن ازند بنای جشن
جلوس گذاشته سر بر آرای مملکت پروصعت هندوستان بهشت
نشان گردیدند - و طنطنه شادمانه و صدای کوس و کرنا در گنبد
سبزگون گردون پیچید و ندای تهنیت از زبان جن و انس و ملک
بگوش عالمیان رسید

* بیت *

چو خاک برین بزم آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * بر امشگرمی زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب
همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نشانند و خرمن خرمن زر
سرح و سفید بار باب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
بخشش در آمد و دامن آمل و آمانی مستحقان و صاحب کمالان
از خزانه مکرمت و احسان مالا مال گردید - از جمله تاریخها که
صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ائمه
الامر منکم پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اوزنگ - و سزار سریر
پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمه رسم سریر آریان
می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
در و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه
زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده
بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم
صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از
سر معجزه های برداشته کشتیها را بتصرف خود در آورد و معبرقابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هر دو راه خود را نزد پدر برگشته اختر برماند - امیرالامرا و لودی خان و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذی قعدة پیش خانه طرف لاهور زدن فرموده شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کارزار دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدوات کوچ فرموده متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفر خان را از اصل و اضافه شش هزار پانجهزار سوار نموده بصوبه مالوا ضمیمه وزارت بطریق نیابت مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماهه نمودند - در منزل کرنال از عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی بفراغ عبور نمود - درین اوان منہیان بعرض رساندند که سلیمان شکوه بسوحد هر دو راه رسیده از خبر تعیین سر لشکران شیرشکار ناچار راه ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمیندازان آن طرف توقعی که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانه حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده فمانده اند مصاحت در توقف دران مکان نداده از آنجا طرف اله آباد بر آوردند - باقی بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز بسبب

عارضہ بدنی بہ الہ آباد نرسیدہ با جمعی دیگر ازو جدا شدہ ببادیہ
 عدم شتافت - و سلیمان شکوہ از آثار و اثرگون افتادن نقش مراد
 پدر و خود او کہ درین وقت زیادہ از دو صد سوار با او نماذہ بود باز
 خود را نزد زمیدار سرب نگر رساند مابین راہ کہ عبور او بر جاگیر
 بیگم صاحبہ قدسیہ افتاد دو لک روپیہ بتعدی از کروری محال
 بیگم گرفتہ خانہ اورا نیز غارت نمودہ مقید ساختہ با خود گرفت
 آشورکار بقتل رساند - و باقی مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاہ
 کوکہ و چند نفر شاکر پدشہ و خدمتہ محل دیگر با او نماذہ و
 زمیدار سرب نگر بطمع زر و جواهر ہمراہ او بالای قلعہ بردہ مثل
 محبوبان نگاہ داشتہ بعد عرض بامیر الامرا کہ برای سد راہ او
 گردیدن تعیین فرمودہ بودند حکم رفت کہ فوج ہمراہ بحضور روانہ
 ساختہ خود را بہ مستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر
 معروض گردید کہ دارا شکوہ بعد از رسیدن لاهور در گرد آوری سپاہ
 و جذب قلوب سکنہ آن طرف میکوشد و بزمیداران و فوجداران احتمالات
 نامہ با عہد و پیمان نوشتہ اشکر فراہم آورده و ازین غافل * بیت *
 کمی را کہ ایزد کند یآوری * کہ آرد کہ با او کند دآوری
 زدارندہ نتوان ستم بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
 و ظاہر گردید کہ قریب بیست ہزار سوار با او جمع گشتہ و خط
 و عہد نامہ باظہار اتحاد و تذکار قسم کلام اللہ در باب کشور ستانی
 کہ بعد فتح یافتن در خسرو عالم ستان برانہ ملک میان ہم
 قہمت نمایند نزد شجاع ارسال داشتہ بود شجاع بعد رسیدن آن
 عہد نامہ پر از افسانہ و افسون فریب خوردہ باوجود کہ قبل ازان

از طرف خلد ممکن نیز تسلی نامه بر از دکر عهده و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیه روانه شدن بمردن دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و توجیهات عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از صدمه دبدبه تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برکشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگروردند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عازفرار اختیار نموده خود را بوطن رسالده بود از آنکه بعضی زنان را خصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگی عذاب ناز بر عار اختیار می نمایند زن کلان او که دختر راجه چترسال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همخوابی با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایه های ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او در باره راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گرایده قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب و کلامی مقربان درگاه ارسال داشت بعد بذیرائی یافتن او ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده موزه عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمی سوار گردید - درین اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزلزل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه ذوالاتبال با سه چهار هزار سوار و قدری توپخانه راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داؤد خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتی را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند: و معا بعرض رسید که طاهرخان با دیگر بندهای پادشاهی خود را بلاعور رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجوب زمیدار آمده آن دیار از دارا شکوه جدا شده نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست او را روانه حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میرجمه را که مصلحت در دولت آباد مقید ساخته بودند برای خلاصی و روانه نمودن او پادشاه زاده محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که برای بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجه قبول نیفتاده بود و از رفاقت او خاطر جمعی حاصل نبود برای محافظت دار الخلافت شاه جهان آباک مرخص فرمودند - پنجم ذی الحجّه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتی و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بمور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم که مجرده بدهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروری سبک بار گشته بتعاقب دارا شکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه را که از مدت يك سال رفاقت اختیار نموده بکمال بی سامانی بعسرت بسر می برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولانی

طی مسافرت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان تواف نوزیدده دشت پیمای طرف بهکر گردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی برسر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پاره را غارت نموده باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر بمیر منزل حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان و غیره دوسه امیر نامدار از همداران آن سرگشته وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هر یکی مورد عنایات گردید - شیخ میروصف شکر خان را باجه می برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعه ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطا صوبه داری احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست و پنج هزار سوار و توپخانه جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر امتیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته در ازدهم محرم عنان ترچه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده فیل سواری از شهر لاهور گذشته سیر اندرون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزل فرمودند - سلخ محرم از لاهور طرف دارالخلافه کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعه شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به پناز رسید و رامداس قلعه دار منصوب کرده دارا شکوه بموجب اشاره اقلعه را حواله مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل باره قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس الہ آباد با او پیوستند و شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده محمد سلطان حکم صادر شد که امیر الامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم حضور گرد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت که قلعه اکبر آباد برعدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و نلک اشرفی از خزانه اکبر آباد برداشته برفاقت پادشاه زده قبل از رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که برای تسخیر قلعه الہ آباد رفته بود فرمان رفت که بافراج باستقبال پادشاه زاده خود را رساند •

هفتم ربیع الثانی جشن وزن شمی سال چهل و یکم آراسته گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواهر و دیگر عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان ذخیره سالها اندر ختند - چون خان خانان نجابت خان که از بنی اعمام صاحب قران گفته می شد در هر دو جنگ از ترددات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاد از حوصله پادشاهان که از مشاهده می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نمود

لهذا قبل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدان نجابت خیابان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده بودند معمور خان از آنکه ما علی الرسول الابلاغ و رابطه خلعت را ضمیمه آن دانسته پیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در جواب لادنعم آن دو کلمه نصیحت آمیز از طرف خود نیز بی باکانه بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند او بود غافل بر کمرگاه او رسانده دوحصه ساخته بود بنابراین بعد عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او درگذشته بعیای خلعت و عفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داوود خان که از نزه دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعیای منصب چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی بر انداشتند چون نزدیک آناوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده و ذوالفقار خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورون حکم ثانی برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه بتعدی از صرافان بتمام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را که برای تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور بعد محصور بودن چند روز حومه باخته برآمده بشجاع پیوست درین ضمن میر ابوالمعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع پیوسته بود وقت یانته بحضور رسیده بعیای سه هزار روپیه و منصب سه هزاری مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

هزار قدوة اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپيه
 بخدمت آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک
 کهجوه مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان
 شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان
 که از راه دور مسافت بعیده دکن را بیای ارادت و رسوخیت بطریق
 یلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود آنچه سالی
 ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم
 فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سواي مصاح جنگ
 اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع
 دونیل و خیمه و دیگر ما محتاج مرحمت نمودند - هر اولی بنام پادشاه
 زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت
 خان بارهه و ارادت خان و بیرسنگه را تهور و تزیینات خان را در رکاب
 پادشاه زاده تعیین نمودند - و ذوالفقار خان را با چند امیر نامی
 مقدمه الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی
 راجهای تهور پیشه طرف برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده
 محمد اعظم را مع خاندوران و مراد خان و جمعی از امرای کارزار
 دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با
 چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چند اولی
 بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از احدیان و افغانان نیز جنگ
 قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی
 عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواي خاصه در قول مقرر
 ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم فرمودند و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و گنور رام سنگه و دیگر بهادران جلالت کیش دست راست و چپ موکب خاص و پادشاه زاده‌ها تعیین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضه فیل سواری خود جا داده، ند فی الجمله چنان لشکری آراسته و مستعد گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا و سنان دشمن گذار مبارزان لمعه بوق میزد - نوک هزار سوار موجودی معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید

• بیت •

زمانه شور محشر عرض میکرد • زمین از چرخ و معص قرض میکرد چنان از جوش لشکر قحط جا بود • که نقش سایه بر دوش هوا بود اگر سیماب باریدی چو باران • بماندی بر سنان نیزه داران و شجاع نیز بقرتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست باسید عالم بازه و جمعی از امیران کار زار دیده نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی قرملي را با چندی معتمدان مبارز پیدشه بهراولی او تعیین نمود و زین الدین پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خربشگی را با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی و با سید اجی و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را یلتمش قرار داده اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش سپره و میر علاول دیوان خود را بچنداری و محمد قای ازبک را با جوئی بقراولی گماشت - و خود با اله و زدی خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعی مبارز پیشگان در قول جا گرفت - و پادشاه فریدون شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومی هفدهم ربیع الثانی هنگامیکه سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر و ارسایی و اشعار هندی مشق او بجای رسیده بود که امیر خسرو ثانیش توان گفت تاریخ فتم گفته وقت سواری گذراند * بیت *

ای حرز تو سوره تبارک بادا * پیوسته ترا تاج بتبارک بادا
جستم ز بی شگون فتح تاریخ * دل گفت (شود فتم مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت فرموده بهم عنانی
فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین
با هستکی تمام و آراستگی فوج که در انتظام فوج بندی خلل
نپذیرد و سه کوه فاصله راه در دو پهر بتانی طی کرده سه پهری
بفاصله نیم کوه مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت
تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان نظرف آثار حرکت مقابله
پظهور نیامد و از کم جرأتی اقدام بر پیش قدمی نمود آن روز
به پیغام شعله افروزی گولگ توپ و بان روز باغر رسید و کار بر حمله
فرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بوخانه زین و حوضه
فیل و بسیاری از پشت اسپان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر
بسته در شمران ستاره بسر بردند و بنه خبر داری تمام گوش بر آواز
بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانه شجاع پاره
مشرف بر مقابل توپخانه پادشاه تندسوز واقع شده بود معظم
خان که در فن محاربات دستور دان با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائی چیده بودند در سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حوام ساخته بتسلی دلاوران مبارز پیدشه می کوشید و پادشاه گردون اساس تا سه پاس شب بیاس عبادت زیر خیمه مختصر مشغول به نیاز تمام از درگاه بنی گیاز جوپای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذراندند در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگی غلغلۀ عظیم هوش زبا از لشکر بپرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید - تفصیل این اجمال آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز ازل جامه بدنامی فرار برقه آن نابکار درخته بودند و بدسرشتی آن تبه کار شعار بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباہ و اراده فاسد اول شب زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبنی بر اراده خویش که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من خواهند پرداخت در انوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر ظفر پیکر ناخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن تیره روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و مهیداس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازه قیاس که باخود بدین قصد به شهرت اراده جانفشانی فراهم آورده بود از جایی خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست تعدی بتمازاج نمودن بهیرو کارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زادهها آنچه سوراخ او بود دراز کرده هرکه قدم ممانعت پیش میکند

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید خصوص بولشکر و بهیر و کارخانجات بادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد و هیچ خیمه خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانه سرکار بادشاه زاده که بروز بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسایری از مال و ناموس سپاه پامال حادثه راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست تطاول راجپوتیه و ارباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار خانجات و دراب پادشاهی رسید تا اطراف دوات خانه خیمه نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی سبب هنگامه رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هر یکی بغلط قیاس دور از اندازه عقل می نمود و در تمام لشکر تفرقه تام رو داد و پشیماری حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایه نجات ازان بلیه ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند و برخی خود را بولشکر خصم رسانده درانجا بتاراج رفتند و اکثر امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم در ثبات قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل و حوصله باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی در بنای استقلال آن شاه گردون و قار راه نیافت - بعده که بعرض رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانه شرف به بییت هبوط و مال خود رجعت نموده عمدا سواری فیل را بسواری نصحت بران تبدیل دادند تا بر ظاهر بیدان دست و پا باخته ثبات

قدم پادشاه بلا تفرقه اراده تبدیل مکان ظاهر گردد و بتاکید اکید سزاولان تیز گام و قدغنان چنان شدید تعیین فرمودند که سرداران فیل و اسب سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و هر کرا از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن همه آشوب و برهم خوردن لشکر سرشته تدبیر رزم و کار فرمائی از دست ندادند و تغیر در دل و حوصله آن خسرو کوه وقار ظاهر نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشتمت طبع که مطلقا آثار بیدماغی و تند گوئی که نشان دل باختن کم طرفان است بخود راه ندادند می فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بر روی کار و محکب عیار آمد و این معنی را از عطیه آلهی و اثر فتح و فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوه اندیش که بداندیش مآل کار خود گشته این معنی را دلیل و برهان عظیم و غلبه غنیمت تصور نموده خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزای اعمال و خیال خنم خویش خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بکادئنه تاراج و فرار که بیشتری رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچه مشرق بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید بعرض رسید که آن کافر تیره روزگار دشت پیمای طرف مستقر الخلافت اکبر آباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر آمدند پادشاه خواشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گرون شکوه بتمکین و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهره مبارک ظاهر گردد بدستور مقرری بعزم کارزار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجای آن کافر بد فرجام سر فوج بر نغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغییر و تبدیلی که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هر اول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهزی روز بر آمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهای ازدها پیکر رعد صدا و صدای کوس و کرنای رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و برای پردلان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هر دم و هر قدم می افزود و هر ساعت هنگامه بازار برق افروزی و دشمن سوزی گرمی زیاده می پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ از مهره پشت مخالفان غلغلۀ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان می رسید

• بیت •

ز غریدن کوس خالی دماغ • زمین لرزه افتاد در کوه و راغ
 شد از برق کین گم بازار جنگ • ز غریدن ازدهای تفنگ
 دمدام ز خوابیدن ماشه ها • همی رفت دشمن بخواب فنا
 درین حالت از توپخانه ظفر قرین گولۀ توپی بر فیل سوازی
 سلطان زمین العابدین رسید اگر چه بر اکب و مرکوب غرر نرسید اما
 یک پای فیلبان و یک پای خواصی که عقب حوضه نشسته بود
 پرید این معنی باعث زهره باختن بسیاری از فوج خصم گردید

بعد ازان که کار از گرمی باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار
 بآمد و شد تیر و صنعت پردازی نازک اندازان بیخطای خطا و روم
 منجر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانه کمان
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پیواز در آمد و از بارش
 تیر بجای آبجوی خون از هر بن سوی مبارزان روان گشت و از نره و
 جویگان یلان و تن و بدن پر دلان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *

ز بس تیر باران که آمد بجوش * فکند ابر بارانی خون ز دوش
 بجندش در آمد دو دریای خون * شد از موج خونسش زمین لاله گون

درین هنگامه داروگیر سید عالم باره با سه فیل مست جنگی بر
 جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمه فیلان کوه منظر و حمله
 سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر
 دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
 لشکر فیروزی اثر داد و از اثر غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
 مردم میسره تفرقه تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی
 کشید که زیاده از ده هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب
 پادشاه نمازد و لشکر مخالف از مشاهده این حال بغال مبارکباد
 دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
 بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلک مکانی
 بمدد تایید یزدانی چون شیر ژبان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
 دست نداده بتسلی و تشنیع سپاه دل باختند پرداخته بدست مبارک
 تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
 از میسره و بهادر خان از یلتمش و حسن قلی خان از دست چپ

خود را رسانده هر یکی بدستور همدمان جان سپار و تهور پیشگان
جان نثار با معدود چند که بآنها مازده بودند رستمانه سر راه فوج
خصم گرفتند و پادشاه عد و مال نیز از مشاهده آن حال رخ فیل
کوه تمثال سواری خود بر سر خصمان بد مال گردانده باتفاق آن نهبگان
در پای غیرت و شیر صفقان بی‌شده شجاعت آهنگ جنگ و دشمن
کشی نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
غیرت دامن گیر گشته عنان کشان بی پای فیل سواری پادشاه رساند
و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد • بیت *

دلبران ز کین در هم آهینختند • بهم رستخیزی برانگینختند
و ازین جرأت و جلالت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتری
کشته و زخمی گردیدند اگر چه پیش قدمی سادات باره بحال نماند
اما هر سه فیل مست جنگی که هر یکی کوه مثال بلای سیاه بود
زنجیرهای دومی و سه منی در خرطوم گرفتند هر بار و هر طرف که حمله
می آوردند از مشاهده آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هم
قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه يك فیل مقابل فیل
سواری خاصه رسید شاه گردن وقار اصلا از جا در نیامد و سوای حرکت
نبض تغییر و تبدیل بر احوال و چهره حال آن خسرو ذوالانقبال بهم نرسید
در پای فیل سواری زنجیر انداخته بیکی از قراولان بی خطا
اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان
قراول درست انداز و دوز انداز مرد رباکار آن فیلبان خیره سر را که
بحرکت گجک او آن فیل دیو سیرت حملد آزر بود ساخته از بالای

آن بلای سیداه بنزیر انداخت و یکی از فیلبانهای سرکار جلد و چسپان برو سوار شده فیل کوه تمثال را باختیار خود آورد و آن دو فیل دیگر از مشاهده آن حال از قول همایون گذشته بجانب دست راست جنود مسعود حمله آور گردیدند درین حال بلند اختر با چند سردار جرار مثل شیخ ولی و شیخ ظریف و حسن خویشمی که از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج رو داد و فیل سواری اسلام خان از صدمه بان زم خورد و بسیاری از آن فوج رو بفرار گذاشتند - سیف خان و اکرام خان که هر اول برنغار بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین ضمن اگرچه بعضی از همراگان نا آزموده کار صلاح دادند که پادشاه گردون وقار خود را بکومک فوج برنغار برساند اما از آنکه برابر پادشاه نپذیرد فوج سنگین گرم دار و گیر بود و از غلبه خصم اکثر دل باختند در فکر فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحظه آنکه مبادا اگر رخ فیل سواری خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسپ خواری بر آنها برانند احتمال داشت که پیاده زیاده از حساب توپخانه شرباب خصم بشهرت فرار شوخی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم خورده منصوبه فلک لعبت باز چه نقش بر روی کار آورد که تا برداشتن خصم روبرو استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که بختان (بختیار) بیگ روزیهانی که کار فرمای توپخانه بود از زخم پدایی در لشکر شجاع وداع حیات نمود و جان بیگ پسرش زخم کاری برداشته از اسپ افتاد.

از شنیدن این خبر که غلبه فوج مقابل نیز پاره تخفیف یافته بود
 شهنشاه عدو مال بلا اهمال خود را بمدد برنغار رساند و از شکوه
 خصم گدازیکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنغار را تقویت
 تمام بهمرسید و بهادران رزم جو و دلوران کینه خو از هر طرف
 صدای بکش بکش بلند ساخته سیلاب خون از هر گوشه و کنار روان
 ساختند دران زد و خورد شیخ ولی قرملی که عمده فوج شجاع
 بود با دو سه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خورشکی
 از خانه زین سرنکو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف
 تیرو سنان پودان و عاف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر
 از مشاهده آن دست و بازوی بهادران گریزان گشته خود را
 پنهان پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز بر قول شجاع تاختند -
 درین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفاقت شجاع
 اختیار کرده بود از جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل
 پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر
 هرقه یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن
 نذر محمد خان و سنجر بیگ وک اله وردی خان ازان لشکر دل باخته
 رسیده بلشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح و فیروزی
 وزیدن گرفت و مزده فرار شجاع زبان زد همراکبان پادشاه فتح
 نصیب گردید و ندای مبارک باد و تهنیت از هر گوشه و کنار بلند
 شد و صدای نقاره‌های شادبانه و آواز کرنای فرح و نشاط افزا
 سامع افروز مبارزان گشت

• بیت •

ز کوس فتح غلغل ساز کردند • نفیر و کرنا دم سار کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع برگشته بخت ریخته خزانه و فیلان و اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و يك صد و چهارده توپ و يك صد و بانزده فیل یا قدری خزانه و جواهرسوی آنچه دست خوش تاراجیان گردیده بضبط سرکار در آمد - و بادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده بعد از ادای دوگانه شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت مراب دران دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده محمد سلطان را با فوج خود او و پادشاهی هرکه توانست رفاقت نموده تعیین فرموده عجاله دوپنجه کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش قیمت که مدت مدید پرشاک اعلی حضرت و آن حضرت بوده تیمنا عنایات فرموده فاتحه خیموت خوانده رخصت آرزانی داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم نموده با سه تفروز خلعت و شمشیر خامه و صد اسپ برای پادشاه زاده از عقب روانه نمایند - و يك هفته دران مکن نصرت نشان مجلس آرای عنایات بی پادان امرای رکاب عالی گشته هر یکی را فواخور پایه و تردانی که از آنها بظهور آمده بود از عطای اضافه و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند - ازان جمله معظم خان را از اصل و انعامه هفت هزاری هفت هزار سوار که دو از ده هزار سوار برآوردی باشد نموده بعطای ده لک روپیه و دیگر عنایات پادشاهانه به همه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

ماه مذکور از منزل کهجوه کوچ فرمودند - و راجه چیسنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - و سلخ ماه کذا گدگ - مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام خان و کنورزای سنگه و داود خان و فدای خان را باجمعی از روشناسان کار طلب و توپخانه عظیم بهمراهی بادشاه زاده مقرر و مرخص نموده هر یکی را بعطای خلعت و اسب و فیل و نقاره و نذد و مرصع آلات و شمشیر و جمدهر و اضافت نمایان سربلندی دادند.*

الحال بذکر شمه از احوال پرمال دارا شکوه برگشته اختر بزبان قلم میدهد چون حقیقت برگشتگی طالع و ناموافقیت ایام دارا شکوه بعرض رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نهانده بیهک رسیده از عدم میسر آمدن باز بردار و ترک رفاقت همراهان بعضی از خدمه محل را مع قدری از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین بار زیاد را بانوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در قلعه بیکر گذاشته پیشتر روانه گردید از تراکم اشجار خار دار و پیش آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار گذار فریای گهته و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج پادشاهی مصرداری شیخ میر وغیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست ورزید و مردم بسیار از بی آبی و صعوبت راه و انواع مرض تلف و ازو جدا می شدند و شیخ میر باشنه کوب میرفت عرصه بمرتبه بران دشت پیمای بدانجام تدگ گردید که زیاده از هزار سوار با او نماند بعده که بحرحد سوستان رسید راه احمد آباک اختیار نمود و مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیداری از کمی آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسپ و بار بردار و ایگم صدمات راه ضائع و متفرق شدند و سپاه اکثر بیاده گشتند بعد عرض فرمان مراجعت نمودن شیخ میروصف شکن خان صادر شد - و پادشاه انجم سپاه غره جمادی الاولی متوجه مستقر الخلافت گشتند در منزل دویم عرضه داشت پادشاه زاده محمد سلطان مشتمل بر مرده فتح ثانی و مغلوب گردیدن شجاع باز دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعه تعلقه خود رسانده باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول اطاعت نه نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضه مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد که خان دوران را در قلعه اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر که فکر کرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از سرنو دست و پا باخته مرحله پیمای وادی حیرانی گردید - محمد امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و رای سنگه راتهور را که برادر زاده راجه جسونت می شد و یا عموی

بدسگال خود نزع ارثی داشت بخطاب راجه و اضافه هزاره و عطای لك روپیه و خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مرصع و نقاره بلذذ آوازه ساخته شريك مهم استیصال آن نكوهیده خصال نموده امیدوار بخشیدن وطن چون پور نمودند - و بنام امیرخان حارس دارالخلافه حکم رفت که بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شکوه محمد مراد بخش را از قلعه سلیم گده بر آورده همراه او روانه قلعه گولڈیار نماید - هیچدم شهر مذکور نزدیک مستقرالخلافه اکبرآباد رسیده متصل باغ نور مضرب خیام فرمودند - فاضل خان خانسامان لك روپیه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا و همه امرای متعین قلعه اکبرآباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زبانی بعضی اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن جسونت تبه کار بطریق یلغار نزدیک مستقرالخلافه جمعی از منافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصره قلعه پرداخته برای برآوردن اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی وسواس زیاد در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای ذکر آن حکم نوموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضی از آنها را همراه امیرالامرا در رکاب تعیین نمایند - و بیست و سیوم از کنار مستقرالخلافه کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون دارا شکوه بولایت کچه متصل مرحد صوبه احمد آباد رسید قریب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهی از تعاقب او بآهستگی طی مسافت نموده بجدب قلوبه فوجداران و زمیداران سرراه و گون آوری سپاه می پردازد و زمیدار

کچھہ را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای سپهر شکوہ پسر خود نامزد نمود و زمیندار بعد تقدیم ضیامت بدرتہ دادہ از حد خود گذرانده روانہ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن احمد آباد شهنواز خان صوبہ دار احمد آباد کہ یک صبیحہ او در حبالہ عقد پادشاه و دختر دویم در خانہ محمد مراد بخش بود برفلقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکینان برآمده استقبال نمود بعد ملاقات شرط اعانت در سر انجام ضروری بیجا آورده قریب دہ لک روپیہ طلا و نقرہ آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش کہ در احمد آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوہ بفکر فراہم آوردن زر و سپاہ پرداختہ مردم را بعظای خدمت و اضافہ و خطاب و جواهر خورسندہ ساختہ جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال در بندر سورت و کنبایت و بہروج و پرگنات سیر حاصل تعین نموده بضبط خود در آورده و در فرصت توقف یک ماہ و ہفت روز بیست ہزار سوار فراہم آمده - و بحکام بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برای طلب نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن براجہ جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی اخبار فرار راجہ جسونت از رفاقت لشکر فیروزی اثر کہ شہرت غیر وقوعی و خبر کاذبہ غلبہ خصم علاوہ آن گردیدہ بود نوشتہ راجہ جسونت مشتمل بر اشارہ طلب دارا شکوہ رسید و غرہ جمادی الاخری با سپاہ آراستہ و توپخانہ بسیار کہ از بندر سورت می چہل توپ طلب داشتہ بود برآمد و بعد برآمدن در ہر منزل نوشتہ ابلہ فریب راجہ جسونت بد میدن اسازہ و افسون رسیدن خود می رسید و این

معنی 'باعث تقویت مایه عزم آن برگشته اختر می گردید بعد
استماع اخبار مذکور رای عالم آرای تقضای آن نمود که رایت
ظفر آیت طرف اجمیر افراشته براجہ جسونت کہ شفیع جرائم او
میرزا راجہ جیسنگہ گشته بود استسالت نامہ عفو تقصیرات او و
بحال فرمودن منصب و خطاب مہاراجگی باستصواب راجہ جیسنگہ
مرحمت نمایند و فرمودند کہ از جانب خود مکتوب درین معادہ
بارنرشته مصحوب قاصدان سریع السیر روانہ سازد *

الحال عنان کمیت تیز خرام خامہ از تحریر احوال دارا شکوہ
سوخته اختر بہ تسطیر دیگر واقعات حضور معطوف می سازد
پادشاه زادہ محمد اکبر با دیگر پرورگیان حرم کہ در دوات آباد بودند
اواخر جمادی الاخری از دکن رسیدہ شرف اندوز ملازمت گشتند -
چون چنپت بندیلہ از کم طالعی در سفر پنجاب بیحکم از رکاب جدا
گشته بوطن آمدہ طریقہ راہ زنی اختیار نمودہ بود سبہگرن بندیلہ
را کہ ہم چشم و ہم جدی آن تبه کار گفته می شد بعنایت اضافہ
و خلعت و اسپ و شمشیر مفتخر ساختہ فوج دیگر با او دادہ
برای تنبیه آن تیرہ روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعی و
بہادر خان کہ بموجب حکم از نزد پادشاه زادہ روانہ شدہ بودند
شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید کہ تربیت خان صوبہ دہلی
اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوہ بسرحد جود پور حوصلہ
باخته خود را بحضور رساندہ - محمد امین خان را کہ برای تنبیه
راجہ جسونت مرخص فرمودہ بودند بتقضای مصلحت موقوف
فرمودہ طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سدہ ہزاری

هزار سوار و خطاب شهامت خان سرافرازی بخشیدند - طاهر خان را برای قرادلی و خدیو تحقیق داراشکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن بمنزل آنبیر تعلقه راجه جیسنکه حکم فوج بزدی فرموده راجه جیسنکه را با ذییر خان و حسن قلی خان و جمعی دیگر از دلاوران هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانه محصور فرمودند و شیم میر را با امیر خان برادر او سر فوج یلتمش ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلی خان و بعضی سرداران رزم آما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداری جرنغار بنام بادشاه زاده نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قوار گرفت و بهمین دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پدشه جا بجا در میمنه و میسره و قول و چنداول مقرر گشتند و فرمودند که تا مقابل شدن بفوج خصم بهمین ترک در راه وقت سواری تفارت راه نیابد •

شده از احوال پراختلال دارا شکوه آنکه بعده که منشور نجات

و رقم عفو زلات خفیه بانرشتجات راجه جیسنکه و دیگر هواخواهان بر راجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست کروهی جودپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت داراشکوه بر آمده بود فسخ آن عزیمت نموده زحل صفت رجعت بمکان خود نمود - خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید متروک خاطر گشته رسل و رسائل در میان آورده مکرر باظهار تملق و ابرام پیغام نمود فائده نداد و این معنی زیاد، باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشتہ وادی حیرانی گردید - و بیست گز ہی جو درپور رسیدہ
 چند مقام نمودہ دیجند نام ہندوی معتمد سرکار خود را کہ با راجہ
 رابطہ التیام نیز داشت نزد او برسالت فوستادہ تکلیف ایفای
 وعدہ بہ لجاجت تام بمیان آورد - او در جواب از روی غدر گفت کہ
 من بر قول خود راسخم اما فی الحال آمدن من مصلحت
 نیست - دارا شکوہ باجمیر رفتہ استقامت و زبیدہ ' براچھوگان
 دیگر پیغام نمودہ نزد خود طلب نماید بعدہ کہ دوسہ راجپوت نامی
 دیگر نزد او جمع آید من نیز خود را خواہم رساند - بدین جواب
 یاس غدر آمیز دیجند را مرخص ساخت - دارا شکوہ عقل و ہوش
 باختہ طوعاً و کرہاً باجمیر آمدہ بار دیگر دیجند را نزد آن غدار مکار
 فرستاد - دیجند باز پیش واجہ آمدہ بہزاران توطیئہ کلام ذکر پیام
 نمودہ ہر چند انسانہ و الفہون برو خواند فائدہ نہ بخشید و تحقیق
 شد کہ ہمہ جواب او غدر و دفعیہ است - و خبر رسیدن فرمان عفو جرائم
 او از نزد پادشاہ خطا بخش جرم پذیر سراپا تدبیر نیز در زبانہا انتشار
 یافت - از انکہ صاحب غرض مچنون گفتہ اند و احتیاج شیران
 را رویہ مزاج می سازد باوجود علم سختی اغماض او سپہر شکوہ را
 نزد آن سمعت عہد غدار فرستاد و سپہر شکوہ چندانکہ بلاہ و الحاح
 و دلبری کوشید و وعدہ و وعیدہا بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنیدہ
 انکاشتہ بدستور دیجند مایوس مرخص ساخت - و سپہر شکوہ
 بادیدہا پر آب و جگر کباب کہ ہمہ از انقلاب فلک کج رفتار می
 دانست نزد پدر آمد

• بیت •

ز انقلاب زمانہ عجب مدد کہ چرخ • ازین فسانہ و الفہون ہزار داریاد

داراشکوه بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست که چاره کار چه سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اوزنگ زیب بهادر بادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار بر کار زاردانه بتقاضای وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبه در آمدن بکوهستان نواح اجمیر بخیال مورچال بستن دران جبال پرداخته و از جای خود حرکت نموده در دره در آمد بعضی راهها را به بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشانیدن تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب هزار برقدار از حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران و همراهان باجمعی از برقداران چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتی که بشجاعت و تردد کار طلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح توپخانه و جمعی دیگر از مبارز پیشگان سپرد و زر بروی خود سپهر شکوه را بابسیری از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف ربا قائم ساخت و خود در میان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نمود که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاوی نموده نگذارند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقسیم مورچال بادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع ریواری که از انجا اجمیر سه کوره مسافت داشت و از مکان مورچال خصم نیم کوره و گوله رس بود مضراب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

مامور گردید که توپخانه آتش بار را پیش برده جابجا مقابل مورچال خصم چیدند و عقب توپخانه شیخ میرو دلیرخان شیر فبرگ را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو و دلاوان شعله خورمکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده دست و بازو بزدن گولگ توپ کشادند و هر یکی بر دیگری فرتردد کار فرمائی سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمانی دادند خصوص پردل خان و شیخ میرو دلیرخان و سید نصیرالدین خان دکهنی و دیگر فدربان جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته تا سه روز تردد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و ۳ امیرالامرا سعی تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه ببا زلزله در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود تردد بهادران پیش رفت نمی گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال برآمده سپرها پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهی بیخته آدم و چار پا ضائع و زخمی نموده باز خود را به پناه جبال می رساندند و گولگ توپ آن طرف که می آمد بی آنکه از صدمه ضرب آن جانداري تلف و زخمی گردد برخاک نمی افتاد - و گولگ مورچال پادشاه سواي اینکه بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روی کار نمی آمد - شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهای اخلاص نشان را طلبیده از روی تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش نمودند روز دیگر راجه را جرور زمیندار جمون که همراهان او در کوه نوردهی و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادهای خود را از

عقب پارچه کوهی که به بهاری شهرت داشت و از آن طرف که کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولۀ توپ و تفنگ و انداختن سنگ که متصل هم می بارید لمحۀ فرصت نمی دادند روانه ساخت و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت بر کمر بسته افتان و خیزان با اسلحۀ جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده هرکه در راه اجل او می رسید زینۀ زیر پا ساخته نشان راجه راجروپ بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که از عقب جان بازان مستعد گشته چشم برزاه آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود فرود آمدن قریب هزار نفر جنگی مخالفان در مقابل بهادران راجه راجروپ آن جلادت کیش قدم پیدش گذاشته در مقابل باریدن گولۀ تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان افغانان در بهادری و بکۀ تازی شهرت داشت از مشاهده جرأت راجه راجروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده داد تهوری داده خود را بدم گولۀ توپ و سنگ بازان زده از طرف دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت روز پیکار بی نظیر روزگار گفته می شد با همراهان خویش قدم پیدش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بر روی کار آورد و امیرالامرا با بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در صف معرکه آرا گشتند اگرچه دران یورش تردد جانفشانی از همه

بندهای جان نثار بروی کار مدد اما در ابتدا پیش قدمی از مردم راجه راجروب و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار نمودن شیخ میرو جلاوت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله نگرگ گولگ بلا و ژاله تفنگ اجل می باید و جمع کثیر از مردم هردو امیر بکار آمدند و از غریب توپ که صدای کوه همدم گشته بول و سردان بان و توپخانه هردو طرف آنقدر دود و صدای وحشت افزا دران کوه و صحرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن دشوار می نمود

* بیت *

برانگیخت رزمی چو بازنده میغ • نگرگش ز پیکان و باهان ز تیغ
بر آمد ز قلب دو لشکر خروش • رسید آسمان را قیامت بگوش
از هر طرف چندان سرو تن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید
که نشان از سرو صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیر ژیان
مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیری که بدست راست او رسید
از تردد باز ماند - و دارا شکوه بر بلندی کوه ایستاده مردم خود را
با وجود مشاهده آثار هزیمت ترغیب جنگ بسرزنش نام و ننگ
می نمود هر چند که از کوه نشینان رزم جو بوسیله پناه مورچال و بعد
بر آمدن از عقب احاطه دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمد
فائده بر روی کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتی امید
نجات از آن جنگ جان ستان محال می دانست و در خدمت
هر دو ولی نعمت خصوص در جناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه
نقد حیات در بازو و از خجالت دائمی نجات یابد رو برو آمدن

وزیر سایه آن ظل الله سبز گردیدن بر خود گوارا نمی توانست نمود
 مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئی از معرکه دار و گیر بخت
 هستی بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک
 بغروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بالا بر آمدن نشانها از هر دو طرف
 سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود. شیخ میر که از شهادت
 ذاتی و ارادت باطنی در جان فشانی می کوشید و بوسیله قتال
 و جدال باستقبال اجل می شدافت آن چنان مستانه وار جلادت
 را کار فرموده در عالم پاس حق نمک وقت رسیدن گلوله تفنگ که
 بسینه او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را
 بدین ز-زمه گویا ساخت

• بیت •

جان دادمش به زده و خجالت همی بوم
 زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که صحبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب
 حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمربند من زده مرا
 چنان نگاه دار که تا بلندن شدن صدای شادیانه فتح که همین دم
 نسیم فیروزی برین لشکر عدو مال بیوزال خواهد وزید و علامت
 و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته
 مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه
 قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی
 حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگی و الفت است
 که با وجود بر باد دادن نقد بی بهای جان که درین ضمن سخن
 در ایمان نیز می گذرد باید که در چنان حالت سوای یاد ذات پای

پادشاه حقیقی در خاطر خطور نکند و بجز کلمه طیبه و اسم معبود
 بر حق بر زبان او نگذرد برای مزید اعتبار که شاید در باره فرزندان
 و وابسته‌های او وسیله ترقی باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه
 منظور می‌دارد - گویند بسبب چنان جان فشانی که بدان ارادت
 و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زان پور را
 نسبت به همه مردم خوف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که در عهد
 خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خوف که محقر ترین الکهای
 خراسان است پدش آمدند و ترقی نمودند در هیچ عهدی از
 پادشاهان سلف در تواریح بنظر نیامده و فی الحقیقت اگر چه
 مردم خوف نسبت به همه مردم خراسان در ظاهر درشت و بیدر
 واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و در طبقه
 پاس حق نمک آقا از جمله ثابت قدمان می‌توان محسوب
 نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهده برگشتگی طالع خود و استماع
 افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
 علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالابرا آمدن نشانهای
 فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
 و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و
 بعضی خدمه حرم اول پاس شب تار بهزاران پاس بهمعنائی
 غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار
 اختیار نمود و از مردم عمده سواي هر دو نام برده فرصت و توفیق
 رفاقت نیافت و قدری از جواهر و اشرافی و محل خاص و صبیبه
 و چند خواص که با خود توانست گروست با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و دو ازنه فیل و استرمان و شترمان پرازیار
 خزانه و دیگر اسباب انتخابی مالیت دار و بسیاری از خدمه
 محل هر چند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چنین
 روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نتوانست گرفت
 و با اعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه برای
 معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیاده برتنداز یکسر
 حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی
 خود را برمانند چنانچه باقی احوال آن برگشته وادی حیدرآبی
 بر محل بذکر خواهد در آمد - القصة الكذری از لشکره زیمت یافته
 بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتاندند و جمعی
 بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بیاد دادن عرض و ناموس
 پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و بریاد دادن اسباب و سامان
 که فرار نمودن نگران ملأه آن گردید در آن کوه و دره حیران و سرگردان
 گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه
 مع همراهان بحادثه تاراج رفت - و چون در آن شب تار و دره پرازیار
 درد باروت خبر تحقیق داراشکوه تا دو سه ساعت نجومی در هر دو
 لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر دو طرف در بعضی
 مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی اسرا
 در جای خود گرم داروگیر مانده برتندازی می نمودند تا آنکه
 بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
 جمله همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر
 که از رفتن آن برگشته اختروانف نگشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلیب خان کہ میر بخشی داراشکوہ بود بزخم تیری کہ بر شکم او رسید روز دوم در گذشت - اگرچه بمیادات خان پسر شهنواز خان سه چهار زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و معمر خان و مید ابراهیم باجمعی از همراهان دارا شکوہ بآبدن زخمی و دل پر خون کہ موای رخت بدن همه امباب ما احتاج بتاراج رفته بود بوسیله صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوز سلامت گردیدند و مورد عنایات گشتند .

بر منصف پدشگان کارزار دیدہ تجربه کلر ظاهر امت کہ چندین چهار جلگ بچنان نهنگان دروایی غیرت و شیران بیشه شجاعت کہ هر کدام را در روز رزم رهنم وقت توان گفت نمودن و در وقت انقلاب چنان حادثات کہ بزبان خامه جاری گشته از جا در نیامدن و ثبات قدم از دست ندانن و غنیم و خصم غالب آمده را از روبرو برداشتن بجز تائید و فضل الہی و مدد طالع عالمگیر پادشاہ غازی حمل بر چه توان نمود - القصہ بعد استماع آوارگی داراشکوہ و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکر و ستایش پادشاہ حقیقی کشودہ از واقعہ شهنواز خان و شیخ میر انصوح زیادہ نموده فرمودند کہ هر دو را در بقعہ مبارک روضہ حضرت خواجہ معین الدین بامراز و اکرام تمام برده مدنون سازند - و خود بعد از زیارت مزار آن زبده العارفین و مبلغ رساندن بخدمت آنجا از آنجا کوچ نموده بر حر تالاب اناساگر حکم سه چهار مقام فرمودند و راجہ جیسنگہ را یک لک روپہ و بہادر خان را می ہزار

رزیده عنایت فرموده باجمعی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای
 تمایب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت واسپ و فیل
 مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
 تقصیرات زیاده از اندازه تیناس روی بحضور رسیدن نداشت
 بموجب التماس راجه جیسنگه از سرنو فرمان عطوفت عنوان مبنی
 بر تسلی و خطاب بخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
 منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مع خلعت برای او
 عطا فرمودند - و فرزندان و نوری بیگم اهلین شهنواز خان را نظر
 بر نسبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت
 ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت مائمی و اضافت
 نمایان عطا فرموده رعایت های دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
 صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط مقرر در آمد - و جمعی را که
 داراشکوه در اجمیر بمظنه هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید
 ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
 باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و
 جرم هرشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
 رجب سنه مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
 الدین تشریف برده متوجه دارالخلافت شدند - درینوا بعضی رسید
 که شجاع از صدقات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
 فوج گران بعد دعت و پا زدن حرکت مذبح آورده جهانگیر فکر
 گردید و معظم خان داخل قلعه مونگیر شد از شنیدن این مرزده
 حکم نواختن شان بانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزل

واقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و سلخ ماه رجب باکو کوبه و دبدبه پادشاهی داخل مستقر اختلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار آله آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکله قلمه چزار که در فساد داراشکوه بتصرف شجاع در آهه بود بتصرف پادشاهی در آمد
ذکر جشن جلوس ثانی مشتمل بر ذکر

تعیین سکه و خطبه و اقب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشه مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بدست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و فی الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دریم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درودیوار حجرهای اطراف دولت خانه بیرون دیوان عام و اندرون عمل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلا بان و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زر بفت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن ذخیرهها اندوختند و رامشگران طناب با هزاران عشو و ناز محفل آرا گردیده باصول گونا گون هنگامه پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند

• بیت •

معنی ز طنبور شد گرز دار • نگرده چرا فوج غم خوار وزار

هراری بر انگشت تار باب • که گردید از گشت مطرب کیاب

تخت مرصع که از مدت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود می نمود بر خود بالیده از شرف قدس پوس آن خسرو زمان و زمین زبان طعن بر شرف بر جایس و کدیوان کشود و منبر از فخر ذکر احم و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و روپیه از کلمه طیبه و امم خلفای راشدین - مزین میگردد فرمودند که چون نقش کلمه توحید بر درم و دینار که اکثر جای نامناسب می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه مبدل سازند •

• بیت •

سکه زد در جهان چو مهر منیر • شاه اورنگ زیب عالمگیر
 و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند •
 • بیت •
 از سکه اقبال شه مهر نظیر • سلیم و درم ستاره شد نقش پذیر
 از سکه او غلغله در چرخ فتاد • گردید زر از سکه او عالمگیر
 چون در تاریخ فتح هر در روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
 روز یکشنبه را روز جشن هر هفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات
 و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
 انعام چند اسامی خاص اختصار می نماید هوای آنچه بار باب
 طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سلیم و زر و جواهر
 ببخشش در آمد پنج اک روپیه پادشاه بیگم و چهار الک روپیه
 بزینب الفسا بیگم و در اک روپیه بزینت الفسا بیگم و یک الک
 و شصت هزار روپیه بدر الفسا بیگم و یک الک و پنجاه هزار روپیه
 بزینة الفسا بیگم عطا فرمودند و در اک روپیه به پادشاه زاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
 نموده تسلیم مذصب ده هزارى پنجهزار سوار فرمودند و پادشاه زاده
 محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپيه مع جواهر
 و فیل حکم نمودند و دو لک روپيه برائى پادشاه زاده محمد معظم
 و یک لک روپيه برائى پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
 فرمودند و بامير الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزى و جواهر
 مرصع باعلافه مرواريد و دو اصب با ساز طلا و زين ميناکار عطا نمودند
 و فاضل خان خانسامان را اضافه هزارى پانصد سوار مرحمت نموده
 بپايه چهار هزارى دو هزار سوار رساندند و راي رايان که از تربيت
 کرده ها و پدش آورده هاى سعد الله خان بود و نيابت وزارت
 سر برهه مى نمود بخطاب راجه رگهنا تهه بهر بلندي يامت و زباده
 از سى هزار نفر ديگر از روشناسان عمده بعذايات خلعت و
 اضافه مفتخر گرديدند و امتداد ايام جشن بدو و نيم ماه کشيد و
 هر شب از فروغ چراغان و آتشبازى صنعتها بکار ميرفت و از
 انواع فالوس و چراغ اقسام گل برى و چمن و طاق بندي نمايان
 مى نمودند و کشتيهاى مملو از اقسام آرايش و روشنائى نقاره زنان
 بر روى دريائى زير قلعه در نظر تماشا ثانياً جلوه گر بودند - سلا
 شاه که از گوشه نشينان مشهور کشمير و پير و مرشد دارا شکوه بود
 تاريخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالي
 از انداز تصوف و اشاره ابطال ارادت مرید کامل نيست • بيت •

صحن دل من چون گل خورشيد شکفت

کامد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظن الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعه ملک شرفی بعرض رسید که اهتمام خان معرف محمد قاسم
در جنگ شجاع نقد حیات در باخت •

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب بذای
مال و ماه دفتر و جلوس خود را از عمر فروردی که مراد از تحویل
نیز اعظم دز برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی
بماه الهی ساخته بودند از آنکه بآئین مجوس و پادشاهان
آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت
کوشیده حساب مال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری
گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال
عربی بر مال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلی
از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد
و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و امم
ماه‌های آنها بهمین نام‌های فروردی و اردی بهشت تا اسفندار زبان
زدند اما جدا موضوع گشته اند که امم ماه‌های آنها بقید ابتدای
سال در تقویم بغرس قدیم موعوم ساخته می نویسند و شادی نوروز
که عمر فرودی آنها باشد در کرمان و بغداد سورت مجوسیه
مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اما
کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران بزبان ماهی
غرس قدیم است و نوروز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندوستانی
پادشاهان توران و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و برشکال همدوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میدوه هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربی در ریاست آن محال است لیکن بادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نخواست که بسبب مشابهت بشادی نوروزمال و ماه مجموعی اهم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیده را که از فضلی مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستی علانیه برطرف سازد .

احوال بذکر باقی احوال پرمثال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ دره کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامه صدق بیان جاری گشته خود دارا شکوه با سپهر شکوه و زوجه و صبیله و قدری جواهر و اشرفی و چند اسامی خدمت محمل با خویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقی خزانه و اسباب و سرانجام ضروری باخدمت انانث برده درازده فیل بار و سوار کرده حواله بعضی نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه مرای معتمد نموده بود که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج کروه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم هشت و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران با بازار و استران سبک رفتار پر از نقد و جنس گران

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا مر دادند و باقی اسباب را هر طرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا میمگی و ملاحظه تعاقب افواج پادشاهی دل باخته همان فیلان هواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایه آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس در آن شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفارت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشته وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سروامان و غارت زده آزاره آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای مید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت نمود باهم مصلحت تعاقب بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان خانه مقید ساختند و با استحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق برداشته کوهی ملاطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بلند آوازه ساخته آماده ممانعت و مدافعت آن برگشته وادی هیرت گشتند - بعد که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمی می نماید دل از تصرف شهر برگرفته.

بپه گزیده گری بدو گروهی احمد آباد رفته از انجا بکانبجی کولی که از جمله سرکشان دره زنان مشهور آن ضلع گفته میشود التجا برده پیغام اعانت نمود

• بیت •

آنکه شیران را کند روبه مزاج • احتیاج است احتیاج امت احتیاج
و کانبجی رفیق او گشته از سرحد گجرات بر آورده بتدقیق حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر مورت و بهروج ساخته بود با قریب پنجاه سوار و در صد پیاده
برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با حمد آباد شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد سپهر شکوه بامید بهبود کار خود و او نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت درین سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پرمال او نگردید بلکه خود را آشدان ساخته
بکمال بیرونی پیش آمده ملاقات نه نمود

• بیت •

بوقتی که دولت ورا یار بود • زره پیش تیرش نمد می نمود
بوقتی که بختش نشد دستگیر • نکرده خدنگش گذر از هر بر
آخر در سه روز بامید مستمال ساختن زمیندار سعی بهبوده بکار
برده ناچار با دیده اشکبار و دل پر از شعله نار راه بهر اختیار کرد -
چون بکنار حد سند رسید فیروز میدواتی که تا این روز رفیق ایام
بود فرجام ابود از مشاهده نا موافقت روزگار از رفاقت آن برگشته
اختر دل برداشته جدا گشته بطریق فرار راه دارا اخلاصت اختیار
نمود بعده که آن برگشته راهی حیرت بولایت جاویان رسید صحرا
فهیفتان آن دیار مدراء گشته باران دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از خدمت آن جماعه نجات یافت و بولایت مکشبان سربر آورد میرزا مکشی که سرگروه آن قوم بود با استقبال برآمده باعزاز تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیافت برای نمونی روانه ساختن ایران خواست که بدرقه راه گشته از انجا بقندهار که درازنه منزل مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت بآرزوی باز زود بدست آوردن تاج و تخت و بخيال محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده اراده سمت تعلقه ملک جیون زميندار دهاندر که از سابق مرهون احسان دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام می نمود پیش نهاد خاطر ساخت

• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کندکش نیاید بکار

چون بحد و طن آن زميندار بد کردار رسید ملک جیون برآمده چون اجل ناگهان استقبال نمود

• بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام فنا سوي خویش
همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان
چون میزبان مهمان کش حق ناشناس بخانه خود برده فرود آورده
کمر بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بیگم
زوجه دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت و دیعت
هیات نمود از واقعه او که با هم محبت بانراط داشتند و آن مغفوره
درین معنی از غصه کاهیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل دارا شکوه راه
یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد مددی چرخ
مقل نیز بحال نمی ماند نظر بر اقبست اندیھی نموده تابوت او را

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیگسی و میاهی
 بما اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
 وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غذیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
 بخود با چند خدمتگار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بذرتی ملک
 بیچون بازاده ایران سمت قندهار مرحله پیمان گردن ملک بیچون که
 بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 بوترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ماخذ
 هر فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تینه سرگردانی بود
 قابوی وقت یافته بر رفاقت مهمان بر آمده چند گروه مسافرت
 طی کرده بداد خود را باجمعی از مردم طرارو رازن آن ضلع در
 خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلی میسر هم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بانوجی که همراه داشت غافل بر
 سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پا زدن نداده دستگیر ساخته
 بامپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جانی که فرسوده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براجحی جیحنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
 دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بدادر خان فوجدار بهکر
 نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیمان
 روانه ساخت بامر خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارمال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم نمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانه حضور گردیدن بانایل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و او اهرماه شوال با اشاره عالی شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریادت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاکش - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داری دکن مامور ساخته پادشاهزاده محمد معظم را طالب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینوقت بعرض رسید که سلیمان شکوه در تعلقه زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد براجعه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقه خود بر آورد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقته ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به بانده براراد جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحججه بهادر خان دارا شکوه و پسرش را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضه فیل نشانیده از دروازه سمیت لاهور داخل

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بلکسی و سیاهی
 بما اخلاص بود و راضی بچدا گردیدن نمیکردید و خواجه معقول که
 وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدنون حازند و
 بخود با چند خدمتکار و خواجه سرای فاکاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و چمنس و بذرتی ملک
 سپیون باراده ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک جیون که
 بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 بوترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
 هر فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تبه سرگردانی بود
 قابوی وقت یافته برفاقت مهمان بر آمده چند گروه مسافرت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طرار را از آن ضلع در
 خدمت دارا شکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلی میرم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بانوجی که همراه داشت غافل بر
 سر دارا شکوه ریخته فرصت دست و پازدن نداده دستگیر ساخته
 باصیهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جانی که فرسوده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براج جیسنکه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
 ما را شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بدافر خان فوجدار بهکر
 نیز خطی مشتمل بر همین عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما
 روانه ساخت با بر خان همان ساعت عرفت داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارمال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شاد یانه حکم نمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانه حضور گردیدن بانیل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشاره عالی شاد یانه بنواختن درآمد و ضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریادت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داری دکن مامور ساخته پادسازاده محمد معظم را طلب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هنزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - دریندولا بعرض رسید که سلیمان شکوه در تعلقه زمیندار سری نگر رسیده در پنجاه او بسرمی برد بر اجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به بند و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقه خود بر آورد و الا با مال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقته ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به بانده براراده جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحججه بهادر خان دارا شکوه رسیده شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضه نیل نشانده از دروازه سمت لاهور داخلی

دارا اخلافت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان هر دو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیر قلعه ارک شهیر کنان برده بدھلی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت خواص پورہ آنجا مقید سازند - بہادر خان بعد رساندن داراشکوہ در مکان مذکور بحضور آمدہ شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان گردید روز دہم آن ملک جیون کہ بخطاب بخت یار خان سردارازی یافتہ بود وقت داخل شدن شہر و گذشتن از رستہای بازار از مردم اویاتش و ہواخواہان داراشکوہ و اصناف حرفہ پیشگان ہر کوچہ و بازار و تماشاخیان ہر قوم کہ بتقلید ہمدیگر ہجوم آورده بودند بر سر بختیار خان و ہمراہان او دشنام دہان آن قدر خمس و خاشاک نجاست آلود و سنگ و کلوخ ریختند و زدند کہ چند نفر مجروح گشتہ از پا در آمدہ ہلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند تا بختیار خان کہ بر سر او سپر در سپر بافتہ ازان انبوه بلا جان برگردیدہ بحضور رسیدہ شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدر مایہ فساد و ہنگامہ بر ہم خوردن شہر بر پا گردیدند نزدیک بود کہ از سرنوشتندہ عظیم از مادر دہر زابد و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال بامتباعان رسیدہ در دفع آشوب نمی کوشید احدی از ہمراہان ملک جیون جان بدر نمیبرد و از بالای بام زنان آنقدر خاکسترو کوزہای پر از بول و نجاست بر سر افغانان ریختند کہ ادیت آن بتماشاخیان رسید - روز دیگر کہ کوتوال بموجب حکم در پی تحقیق بانی آن فساد پرداخت ظاہر شد کہ ہیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشتہ ماند فساد و آشوب تمام شہر گردیدہ بود بفتوای علمای زمان اول

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجۃ الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائره شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحد و کفر رسانده بود مذبح ساخته نعش او را بر حوضه فیل انداخته در باره زنده و مرده او را از رسته بازار چوکها گذرانده در نظر تماشاگران که اکثر بر حال و مآل کار او گردان بودند جلوه دهان برده در مقبره همایون مدفون ساختند آری

* بیت *

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتی

تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

* بیت *

عیش دنیا اهتلام خواب غفلت پیش نهدت

در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعه گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج

هر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی

بمیان آمد که بعضی جاگمی بازار نیز علاوه آن گردید غله رو بگرانی

آورد نظر بر فاهیت حال خالق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال

حکم معافی را هداری که بر سر هر گذر و سرحد و معبر آنها می گرفتند و

مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پاندری که در هر

ماه و حال بصیغه کرایه زمین و مکانی که همه اصناف گران و کاسبان

ممالک مسروبه از قصاب و کلال و مبنی فروش گرفته تا بزاز و

جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سرحدته نشسته و دکان

ساخته خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی
 میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردد و ابواب
 مشروع و نامشروع دیگر مثل سرشماری و برشماری و برگامی
 و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاترگ کفار که در
 معبد خانهای هفود پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین
 لک آدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر
 مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم
 حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان
 می شد و غیره قریب هشتاد بابت که از همه ابواب زیاد از گوررها
 داخل خزنه سرکار میگردد از قلمرو هندوستان معاف فرمودند -
 و سوا آن عشر جنس غله که بیعت و پنج لک روپیه از زرری
 دفتر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی
 غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات
 احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه
 فرمودند اما نفس الامر این شد که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت
 پرور حکم معافی ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید
 صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد
 پای تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم
 بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن
 فوجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن
 کوتاه نه نمودند اولاً پای سیاست که ترس و واهمه آن در دل
 جاگیر داران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد پادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسه هندوستان نماند دویم آنکه دامهای اکثر ابواب ممنوعه مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخه دیوانی منها نموده وقت تفخواه باریاب طالب در پروانه جاگیر عمل حشو و منها نموده تفخواه می نمودند بعمل نیامد و جاگیر داران عمده بدین حجت که دامهای این ابواب در پروانه تفخواه ما درج گشته و طمع زیاده طلبی و ظلم علاوه آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی می ستانند اگر از روی سوانح و وقایع بعضی پرگنات بعرض میرسید بکمی منصب و تعین گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله مرئی و ساخت و کلا کمی منصب بحال میگردید لهذا بندوبست معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و ماده فساد و مسافر آزاریست و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسه قلمرو هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت و ره نوردان محتاج فوجداران و جاگیر داران زیاده از سابق بظلم و سختی می گرفتند و الحال هم میگیرند و زمینداران از مشاهده عدم باز پرس آن در تعلقه خودها زیاده از راههای تعلقه حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک و بغداد خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخراج در می آمد و بر سر سماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آبرو طلب بباد فنا میروند
 خصوص مرهتت مفسد پیشه دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله
 تعالی در ذکر بادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری
 بخراهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری
 بجائی رسانده اند که از احاطه بیان بیرون ست مگر حق سبحانه
 و تعالی بادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفه بدعاقت
 تسلط بخشد که چندین را بحزای کردار رسانده بانواع سیاست
 مبتلا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد •
 ذکر محاربات که با شجاع روداد و فریفتن

پادشاه زاده محمد سلطان و صبیح خود دادن بار.

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقی و سبه سالاری
 معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که
 درین مابین چندین مقابله و محاربه عظیم روی داد میرفت تا آنکه
 شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوری فوج و
 توپخانه پرداخت اگرچه دوه جنگ سلطانی که بتحریر تفصیل
 آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هر بار مغلوب گردید
 اما بسیب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعیین امرا بتجویز معظم
 خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گرانی مینمود و برین معنی
 شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زاده طرف خود
 افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات با ارسال رسل و نامه
 و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان
 نا تجربه کار است خلل در زهدیت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

افداخت و دل پادشاه زاده را بدمت آورد رفته رفته رشته تدبیر
تذویر آمیز را بمرتبه استحکام داد که بقبول از دراج صبیغه خود که از
سابق نامزد بود پیغامهایی ابله فریب دیگر رخنه و لغزش تمام در ثبات
عقیدت پادشاه زاده راه یافت از آنکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمالان
بدمال که ماده زوال عقل و دولت و آبرواند زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
تمام پیشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردد کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمه افسون مخالف و دمکشی همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندریشه دور از
صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود و قاسم علی میرترک که
ماده شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا باقدری از
خزانه که توانست و جوانمرد و خدمه محل خود را بکشتیهایی آب
گنگ که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باجان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بصیار برای
استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
نموده شروع به بردن خزانه و دیگر مر انجام نمودند افشای این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح فتنه انگیز که خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیرگشت کمال اختلال در جنوه پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی نبات دل و پا باخته حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن نهایت متروک و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم پادشاه زاده را مساری دانسته سر رشته استقلال از دست نداده باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلی سپاه و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت لیکن چون ایام یرسات رسیده بود از تلاطم اصواج و شکستن دل افواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطرار تمام در دلها راه یافت و سواي این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهای کار زار دیدند تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال شده رسیده بودند بتفاوت سی کروهی از اکبر نگر درمکان وسیع مرتفع فرود آمده برای رفاه لشکر ایام بوشکال بسر برند - داود خان صوبه دار بهار که برای کومک مامور گردیده بود برین خبر اطلاع یافته بقصد صلح شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج شجاع بقوت نوازه مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته برسر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضی کومکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و پای استقامت بسیاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قول برآمده بدلدھی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن و گردهز راتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان را تقویت تازه بهم می رسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار افغان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان از عطای چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد او را معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع با کبرنگر رفته صبیح خود را بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و افر و اسپهای عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقوه در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابله معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سرزمین بر مصالح نواره و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل محاربات و تردادات رستمانه و تدبیرات حکیمانانه معظم خان که بعد

انقضای برشکال و پیوستن دلیرخان از بظهور آمده پردازد سررشته کلام باطناب میکشد حاصل کلام در فرصت پانزده بیست روز مبارک عظیم بمیان آمد و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نواره جنگی که بیشتر بروی دریا از شبخون زدن کارزارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت و درین مابین یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و داود خان تردهات نمایان بروی کار آمد خصوص بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم پیوست از طرفین تردهات صف ربا که هر بار از هر طرف غالب و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند و داد و کشتیهای جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جمله جنگها که مابین هر دو لشکر رو داده نقل یک جنگ که خالی از غرائب نیست قابل تحریر دانسته مجامعی از تفصیل آن بزبان خامه میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع ب سرداری بلند اختر و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانه جهان آشوب که گذار آب بر سر معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعده که فوج معظم خان که هر اولی او بطریق قراولی باغر خان تعلق داشت بگذار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید و بزبان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر از ملاحظه بسیاری آب و باریدن آتش گولگ توپ و تفنگ از روبرو

قدم جرأت پیش نمی گذاشت آغر خان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سواری خود بآب راند بعد آن پسر دلیر خان که براسپ سوار بود با دیگر دلاوران بطریق یورش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانه آتشبار بدریا در آمدند و بغیرت همچشمی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولۀ توپ و گولۀ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت که فرصت چشم وانمودن نمیداد و بهره میرسید سوای آنکه سر بآب فرو می برد نشان از او پیدا نمیگردید و درین هنگام عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاری توده سپاه و چهارپایان ریگ زیر پا خالی گردید و پایاب بالکل بر طرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار غرق بحر فنا گشتند در همین حالت پسر دلیر خان از توج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مرده او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گولۀ و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمی شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی راکه اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضی که شنای میدانستند و از صدمه گولۀ و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند آغر خان که پیش فیل دلیر خان شمشیر زنان انبوه هجوم سوار و پیاده فوج خصم را از هم میدرد ناگهان فیل مست مقابل آغر خان باشاره فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار بر روی فیل حمله آورده شمشیر بخرطوم فیل رساند و فیل آغر خان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتفاوت ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمه ضرب رسید اما روده اسپ کسینخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع ساخته به چستی و چلاکی تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر فیل نبرد قصد مقابله فیل نمود اما از آنکه در اسپ طاقه توده نیامد و دانست که باز روبروی بلائی سیاه آمدن رایگان جان بباد دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرع شمشیر فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته بر گردن فیل سوار شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بذاگوش او بخلاند درین حالت دلیر خان که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب آغرخان می آمد و از دور توده رستمانه آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گوین اطراف فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای سواری من از اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین کشاده گفت که فیل هم بشما آرزائی باک و دو اسپ عربی و ترکی باغرخان توافق نمود و بیکی از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان جلالت کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهای کمان در آورده صدای داروگیر بچرخ برین رساندند

دها ده بر آمد ز هر پهلوئی • چکاچاک برخاست از هرسوی
تو گفתי هوا تیر بارد همی • سراسر جهان تیغ بارد همی
و بعد حملهای پدایی و چپقلشهای بهادرانه که در همه سردار شجاع
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج
پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهایی سرخروئی برداشتند فوج
هراول خصم از رو برو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیارزده
رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیددی نام شاعری بود که
شعرهایی برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت
عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان
رسانند •

• بیت •

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپگی
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باجود چنان مغالطه روز مره بعد که دلیر خان برین اشعار اطلاع
یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیددی
گریخته بشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برو مال بسته بخدمت دلیرخان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصة بهمین وتیره محاربات صعب بر سر نالهایی قلب و بر روی دریای گنگ بجزگ نواره و بمقابله صف در سواد اطراف تانده که از معمورهای مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامی بسیار طرفین گشته و زخمی میگرددند •

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردهای فدویانه معظم خان بخاطر آوردن که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند - درین آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افکنان طی مسافت میفرمودند - بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندرز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضه طلائی بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شده بداروغه زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیحه میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی با اسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم د، آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی در حق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانیه که لازمه ایام جوانی است و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظه بدعاقبتی که با وجود عاصی گردیدن در خدمت پدر بزرگوار نظر بر مآل کار عموی برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان د، تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبر نگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصله یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید بهمانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر به اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمه محل و چند خواجه سوا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدری که توانست اشرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روی روی اسلام خان که باتو پخانه و فوج خود استاده بود راکب نهاره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دافع کشتیهای مخالفان پرداخت و از هر دو طرف توبه زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتی که بران بعضی کارخانه و قدری از خدمه محل بودند و گران بار بود دوسه گوله بسبب عقب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهایی آن کشتی چند نفر از فکور و اناث ببحر فنا فرورفتند و بسیاری بمدد ملاحان و رسیدن کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمه مختصر و حاضری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفرج پادشاهی شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات صعب میان هر دو لشکر رو داد و در همین ایام چهارده لک و پنجاه هزار روپیه از خزانه مونگیر و اطرف آن ضلع نزد معظم خان رسید و برای لشکر قوت سربازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح لازمه خبرداری و ارادت خان مغضوب که ماده شریک فساد پادشاه زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتی سوار نموده برده به حلیم گده که از جمله قلعههای ارک دهلی کهنه است رساند - باز فرمان رفت که ارادت خان را فدائی خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائی خان بعد رسیدن حضور مرده عنایات گردید و ارادت خان را از منصب بر طرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهای خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همه آن منافی اختصار کلام است و نقل مسوده خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و از آن مضمون خط فردوس آشیانی ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سرای چپتی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والا شان سراسر نکاشته قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضه این مرید صادر شده بود عز و صول بخشید و از مطالعه تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بجهت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که بمشیت الهی در چنین ورطه خطرناک افتاده بچندین کلفتهای ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلیٰ حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزد مسئلت می نماید که توفیق استرضای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافی و تدارک منافات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی که موجب خشنودی قبله رکعبه حقیقی تواند بود بتقدیم رساند - و از ذره پروزی و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای خیر این گناهگار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاری ولی نعمت است یاک میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضی امر چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها که ندارد - خواهه سرای چینی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامه دویم در ایامی که شجاع دفعه اول در مقابل عالمگیر پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن داراشکوه خلد مکان گرفت و گیر قاصدان می نمود اعلیٰ حضرت دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای آبدار خانه و غسل خانه اعلیٰ حضرت که ممنوع و موقوف فرموده بودند نیز درج بود و از اتفاقات در همان ایام نوشته خط هندوی اعلیٰ حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس از تمامی ایام صادر شده بود پرتو زدود انداخت بمطالعه ارقام سرمایه سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح انجامید از سبب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مقاطر پوشیده نماند که ازین مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت کوشش نفرمایند سلوک را بنهجی مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند می شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست و پا میزنند و جانی میکندگوش بسخنان مردم نینداخته اندیشه انحراف از شاه راه عقیدت نمی نموه لیکن از آنجا که اخبار بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که بخط هندوی بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته هویدا است یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعی و ترهه این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرون ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که درباره بیغیرتی بر خود
 قرار داده گریخته انداز ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الهی
 دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سروارت ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه پیرهن است
 انشا الله تعالی بعد از آنکه کار معاندان بیکی ازین دو وجه ساخته
 شود چرا این همه عبت احتیاط خواهد نمود - درباب آبدار خازه
 قلمی بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته
 در محل می باشند چه درکار است - و مهر بر کار خانه ملبوس نمودن از
 رهگذر تصدق شدن خواجه معمور می شد الحال که دیگر بدین عهده
 مامور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بی تعلل خواهد رسید *

نامه ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر
 عفو نمودن تقصیرات مع قدری جواهر بابت پوشاک داراشکوه که
 در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده -
 بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس میرساند والا فرمان عاطفت
 عنوان که در جواب عریضه این مرید صادر شده بود در اسعد
 زمان و بهترین ساعات عز و رود آرزانی داشت از وصول نوید عفو
 زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف
 عمیم مرشد و قبله خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنه لله که
 اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح
 داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هر دو جهان
 نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب
 مصلحت امری که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
 جمله ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز
 ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیست
 و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
 مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلی رعیت
 باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال
 رها یا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
 و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
 انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
 فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
 صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصه عمر خود صرف رضا
 جزئی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویه فانیه
 چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
 جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت
 نگذرد و مردم محل از خدمت وافی سعادت جدا باشند از آنجاکه
 شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله دان رسیده شورش بر
 انگیزخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زاده کلان قدری خاطر
 جمعی حاصل نموده نفسی فارغ نموده بود توکل بر تاییدات الهی
 و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال
 متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهی و اعانت
 حضرت رسالت پداهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر
 عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

باشد نکرد - بران حضرت هرید است که سبحانه و تعالی و دائع خود را بکسی که از عهده پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برآید برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هرید است که از گرگ شبانی نیاید و هر کم حوصله از عهده این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی پاسبانی خلاق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آرد - تسلیمات عفو تقصیرات و ذلت و عنایت فرمودن جواهر بابت پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم میسازد *

از راوی نقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمه محل خود را دارا شکوه در جواهر خانه محل اندرون قلعه باطلاع اعلی حضرت گذاشته بر آمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن نیانت فردوس آشیانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع فامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر در آمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سواي آن یک تبییح مروارید که صد دانگ آن همه هم رنگ و هموزن غلطان به قیمت چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام میسر آمده بود با یک آرمی الماس مدام در گردن خود داشتند بعده که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف پاس طریق تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن ماموز

گردیده بود بسماحت پدش آمد اعلیٰ حضرت بر آشفته خاطر
گشته آرسی را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسبیح
فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود در هاون کوبیده و نرم نموده
خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه سرا شنید برگشته آمده
عرض نمود باز طلب نمودند تا روز واقعه نزد اعلیٰ حضرت بود
دیگر مقدمات که میان حضرت اعلیٰ و خلد مکان تا روز واقعه روداد
قابل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سوریم مطابق سنه هزار و هفتاد

هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال میوم جلوس

چنان آراستگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف

و کنار آن عشرت خانة عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور

تمثال و رامشگران دلربا. هنگامه نشاط را گرم ساختند • • بیت •

صدای مطربان با نغمه ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز

برقص آورده هرسوشوخ و شنکی • بکار دلربائی تیز چنگی

همه رنگین دهان از صوت تهی تهی • چو مینا از سرود قلقل می

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه

و قحمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر

گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیدو نثار گردید و

خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد از انجمله سی

هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان

کلاونت را که سرآمد نغمه سراپان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نذر امرا آنچه
 بنظر گذشت و هرچه اضافه نقد و جنس بسلاطین و بیگمان و امیران
 مرحمت شد بتکریر تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام دور افتادن
 است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
 خلعت خدمه محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
 آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت *
 و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مرده
 فتحهای پی ادربی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
 گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشای
 دیوالی بزم نشاط حاصل میگردد - چنانچه مجملی از احوال نکیست
 مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
 گردید آخر بار دو کشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
 طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اشیای تجمل و لازمه سلطنت نموده
 خدمه محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگی بر قضا
 پوشانده در کشتی جا داده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
 ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از صدمات
 افواج پادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پاوه بتاراج و دست برد
 اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاری بدست مودم و سپاه معظم
 خان افتاد و بقیه تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود
 که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان توانند بدست آورده داخل اموال
 ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهده آن حال که هیچ خویش
 و بیگانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم دور

شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مانده نمودند •

* بیت *

بقر خدا چون کسی اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند
جو بیند که اقبال دستش گرفت • ستایش کزان دست برسر نهند
پسر شجاع در عالم مشاهده زوال مال و حال و احوال خود از راه
عاقبت بینی قبل ازان با راجه رخنگ رسل و رسائل محبت
افوا بار سال تحف و هدا یا بمیان آورده با اعتقاد خود بنای دوستی را
استحکام داده بود و نمیدانست که کمی را که مال کار او خواری و زاری
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزند و جگر
گوشه او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و
دنیوی چه رسد •

* بیت *

کسی را که اقبال از رو بتافت • نهیب قضا بر سرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رفت کزوی بخواری رسید
بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مدگار نماند و باقی همراهان
و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسی میدانست از وجدائی نمودند
تمهید گرفتن قلعه از قلعه های سرحدی متصل ولایت راجه رخنگ
بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه
ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاطر را پیش
نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار
ساخت و بقول مشهور: دران ضاع مفقود الاثر گردید که احدی ازو

نشان نیامت - و لغایت انتهای ایام نکال سید عالم که از سادات
مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام با دوازده نفر
که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجا آوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجہ کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز
جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سرپر چون
ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی
بحکم اثرخانه زهره چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر
فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق
قسمت گردید •

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پله میزان چو در آمد گونی * خورشیدنشست در افق تا بکمر
پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنجم لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه
و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش
نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار
امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن
بعمل می آمد بزبان قلم نمیده - و در جشن این سال فرخ فال
معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافه سه هزار سوار دو اسپه سه
اسپه که اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله
پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و صوبد داری
بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند
و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عزایات برای او روانه فرمودند - نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یراق بحضور می آمد حکم شد با یراق بمجرامی آمده باشد - راجه کرن که در ایام بیماری اعلیٰ حضرت بانگوی دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته آمد و زوی ندامت باین درگاه نیارده از روی کوتاه اندیشی در جواب احکام بعد از غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایه نکال خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسوسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاده

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم مرهته آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشته اصل اجداد او بسلسله رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و هسه هذک مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمون و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترک میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مثلا اگر زن قوم بقال بخانه قوم کمتر از و یا دختر بکر برهنه بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گویند از اجداد سیوای مردود که ازو ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با یکی از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخوله خود ساخت از و پسری متولد گردید از ملاحظه طعن خویش و تبار آن مولود را در گوشه و گذار جبال بامر ضعه که برای او مقرر نموده بود نگاه داشت و از مردم پنهان او را پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دل بستگی تمام داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا نمایند قبول نمود بعده که طشت صحبت بافراط او از بام افتاد و پرورش یابتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند خود را از مکلنی که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والده او برداشته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن نزد نیک پشت هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیه بهوسله که بهوسله نیز زبان زدست بروایتی این است که بزبان هندوی گهوسله مکانی را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال زاده صحیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان از آن پرورش میداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم مذافی این قول شنیده

شد - الحاصل بعده که ملک نظام الملك بتمامه بتصرف صاحب قران ثانی حضرت اعلیٰ در آمد و با عادل خان رابطه داد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعضی تعلقه کوکن نظام الملکی مراد از بندر جیول و بابل و دنده راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد بضبط بذهای پادشاهی منصوب کرده دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پراز اشجار و گذار دریای شور است بتعلقه بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معارضه هر دو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنی امیه در اطراف کوکن وارد شده یقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جمله اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقریان بیجاپور که بکمالات هوری و معنوی آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یانت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیوای بد سیواز طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هر دو پرگنه گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیل و تدبیر فرزند رشیده ابلیس پرتابیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پراز اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعبات کوهی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گدی نامند می پرداخت و در همان ایام عادل خان بیجاپوری بعارضه بدنی گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت بیجاپور که نسبت بهمه صونجات هندوستان وسعت مسافت و مداخل زیاده دارد بهم رسید و چون ملا احمد که در همان ایام از آن حضور اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن برخاسته آمد سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در آن ضلع از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلالت ذاتی داشت قدم جرأت بی باکی در تعلقه جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحه آن ملک باقی و در کل دکن روز افزون است هر جا قصبه معمور و آباد و سیر حاصل پراز رعایای مال دار می شنید تاخته بتاراج و تصرف خود در آورده قبل از آنکه فریاد جاگیرداران در آن ایام بر فساد به بیجاپور رسد عریضه آن منفسد عیار مع هه ایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر آنکه فلان محال گنجایش افزونی محصل داشت و از جاگیر دار و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابراین به تنبیه آن پرداخته و بجمع اضافه مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خاصه سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور در آن آشوب که هیچ احدی بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیر داران که مه رسید فائده نمی بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشی متوجه

او نمي شد و ازين كه ملك دكن هميشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حكام و رعایا و سپاه آنجا بتاثير سرزمين بمرض حسنه و حهق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تيشه برپاي خود زده عرض و مال و ملك بباد فنا داده اند و دام طمع كاربرد ازان علاوه ايام اختلال و انحرف مزاج فرمان رواي آن ولايت گرديد موافق خواهش آن فتنه جوي سرکش احكام اختيار زمام آن ملك بنام او مي رسيد رفته رفته كار بجائي كشيد كه از جمله سركشان مشهور گرديد و از قوم مرهته مردم افتخايي قزاق پيشه جمع كنير فراهم آورده كمر دمت بر تسخير قلاع نامي بست و اول قلعه چندن را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بقلعه تام بر ديگر قلاع كه از ذخيره وجود قلعه داران و حارثان تجربه كار و كار آزموده خالي بود دراز نمود - درين اوان انقلاب سلطنت ببيجاپور روداد و سگندر علي عادل خان ثاني كه در اثبات اصل و نسل او نيز گفتگو بود در صخرسن قائم مقام پدر گرديد و بي نسقي و خرابي ملك ببيجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ايام شاه زادگي بحكم حضرت اعلى و بميان آمدن ديگر شورش و فساد افزود سيواي مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملك تسلط يافت و بمرور ايام صاحب مكنت و سرانجام گرديد و از فراهم آوردن جمعيت و مال و ثروت كمر مخالفت با پادشاه هند و ببيجاپور بسته در پناه جبل قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملك و راهبهاي دور و نزديك بر و بجزر پرداخت و قلعه راجكد و چاكنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزيرهاي دريا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
 چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
 علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن
 گردید بعده که سکندر عالی عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت
 ملک متوجه شد بعد فرستادن پهل و رسائل و موثر نگردیدن
 افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل
 خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
 برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در
 جنگ صف و محصور گردیدن صرفه او نمی کند بحیله و تزویر و
 روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را در میان اздаخته باظهار
 قدامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
 برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر
 قلعه خود سیوا با سه چهار خدمتکار بی اسلحه و کمر و آمده
 ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنچ
 خدمتکار بی یراق در پای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
 بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه او را خلعت داده مرخص
 نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت
 روانه بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
 و رفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
 افراغ هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
 افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله
 قریب او را مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیارند

بهی یراق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکان موعود زفته همه همراهان
 خود را در فوج بمفاصلهٔ تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از
 بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان
 نمودار شد چون بهی پای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر
 میداشت زبان باقرار جرم گذشته و التماس عفو کشاده بلبه و سالوسی
 سراپا تر، و بدن را بلرزه در آورده ملتئم میگردد که دیگر مردم
 اسلحه دار و خدمتکار که همراه پالکی اند در روشنند و حربیه که باصطلاح دکن
 بجهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده
 بود که اصلا معلوم نمی گردید و مردم خود را مسلح و مکمل درین و
 کنار هر غار و اطراف نشیب و فرزکوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز
 و بزینده استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین
 حربیه جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر
 انداختن حربیه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن
 نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن
 صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر
 قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را
 اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خواه
 و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می آید وجود
 و عدم او را مساری دانسته از جمله چند نفری که گرد پالکی او
 بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار
 پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را برپای افضل خان
 انداخت وقتی که سرار را برداشته خواست دست شفقت برپشت

او گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربت زیر آستین را
مشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیاده بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
کشودند و آن ستمگار خونخوار سالم جسته خوک را بمردم رسانده فرمود
که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافته دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود دو
آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نسبت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیهب بهم رساند چون این خبر
بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرکاری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشه بیجاپور بود بر تعیین نموده در نواحی قلعه
پرناله میان هر دو جنگ روهاد رستم خان مغلوب گردید القصه ازین
دست بردها که فلک سفله پرور غدار در همه کار بدهد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعه
احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و برانی ملک پادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلہای دور دست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هر جا لشکر تاخت
می آورد نسبت بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
نمی نمودند هر چه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عرض او داده خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کیزی بر او ظاهر می شد از ملک زر خرید خود دانسته متصرف می شد و چنان نسق نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظرف برنجی و مسی که بدست هر که هر چه می افتاد از بود، بافی جنس و نقره و طلا مسکوک و غیر مسکوک و زیور و اتمشه و جواهر بتصرف هر که در می آمد زهره آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار و عهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبه او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه دار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد •

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ملجای او بود گردید و ممقاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غوه رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محال تعلقه آن ملعون بود رسید و سیواکه دران روزها طرف قصبه سوبه آراگی داشت از شنیدن خبر امیر الامرا آنجا را خالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبه سوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادورای را در آنجا گذاشت و برای خپرداری آنجا و رساندن رسد غله بلاشکر

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور نمود هر طرف که کهی فوج امیر الامرا بر آید بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا ازین معنی اطلاع یابنده چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بنویست همراه کهی مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهی بر می آمدند دکنیهای آن نابکار از اطرف نمودار شده بطریق فزاقان ناگهان بر سر کهی ریخته از شتر و اسب و آدم هر چه بدست می آمد تاخبردار شدن لشکر میکشتمند و بتاراج می بردند و مبارزان فوج پادشاهی تا مقدور تعاقب نموده باتیغ سرافشان و دست یاری بر قندازان حکم انداز و تیر اندازان بیخطا دماغ از دماغ آنها بر می آوردند و آنها جنگ بگیریز نموده هر طرف متفرق میگرددند تا به پونه و سیوا پور که آباد کرده آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یکه تاز هر دو مکان را از تصرف سیوا بر آورده در پونه داخل شده جای ماندن خود قرار داده از آنجا سوار شده بهای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعیین و بخشش نموده به بستن دمدمه و کندن خندق گرد لشکر خود و رواندن نقب امر نموده آن حصار را نگیان وار در میان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود وفور بارش که دران سرزمین پنج ماه متصل شب و روز می باره و فرصت سر بر آوردن از خانهها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج می افتد و آدم را آدم در مجلس واحد نمی بیند و باوجود از کار رفتن بغدوق و باروت و از چاه افتادن کماها چنان تردد و سعی بکار رفت

که از ضرب گواهای پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید
و مفسد انرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تبه کار در شبهای
تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد های غریب می
نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون
روز روشن غلو آورده شوخی بجای میسرساندند که مورچالها را
در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال
گذشت برجی که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده
بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت
و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کدان رو بهوا گذاشتند و
بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهی را پیش رو گرفته یورش
نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی
شرط هر بازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشته
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت
پرداخته بودند تمام روز درین تردید بآخر رسید و از مردم پادشاهی
جمعیتی کثیر بدرجه شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار
یر خود قرار نداده بلخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاپ
میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر
سر از دریاچه مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر
بکملهای بی در پی جمعیتی کثیر کافران را طعمه تیغ و تیغ و سنگان
ساخته بدار الموار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را
بتصرف در آوردند و بقیده السیف بهزاران هراس خود را بقلعه اراک
رساندند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیداد

و غیره عمله و فعله قلعه گیری بکار آمده بترتیب شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سندان محض سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک نیز کار بنر محصوران تنگ گردید زار بهار سنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بددهای پادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظه اطراف قلعه و ذخیره و سامان از بلك خان و در آنجا گذاشته خود از آنجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیوای مرود گردید و بعد عرض چاکانه را باسلام آبان نمودم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند •

چشم وزن شمنسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمنسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بئدی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم انروز از عزیزنه امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتل و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

هنگ که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا
 بخشی پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام
 عسرت انجام بعرض رسید که پرتهی هنگ زمیندار سری نگر که
 سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج
 پادشاه بحر کردگی تربیت خان ملک او را پامال هم سمندان باه
 پیمان می ساختند بوسیله راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر
 التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه
 فرستاد کنور رام هنگ پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان
 شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از اراده میزبان
 اطلاع یافته از ملاحظه جان حرکت مذبح نمودند محمد شاه کوکه
 راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام
 سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه
 هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان
 خواجه سرا بهوجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان
 بخطا بخشی و امان جان او درر بار فرموده به تسلی آن دل و جان
 باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعه سلیم گده
 بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه ناری گوالیار نیز باو
 فرمودند روانه ساختند - میدانی هنگ پسر پرتهی سنگ زمیندار
 سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود در هزار
 هزار حوار منصب و می و پنج هزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب
 عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و
 پونجهی و ار بھمی و فیل برای پرتھی ملک حواله پسر او نمودند -

واجه کرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات بمغصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم آفا فرستاده حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت ملطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلیچی سیمجان قلی خان با نامه و تحفه توران و خبر بداق بیگ نام ایلیچی ایران که با نامه و اسپان بملتان رسیده بدفأوت هفتده خبر هر سه ایلیچی بعرض رسید ابراهیم بیگ ایلیچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیة و کمر و پتکده مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده بود زود ازین جهان رحلت نمود و برای بداق بیگ ایلیچی شاه عباس ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هر جا ایلیچی ایران رسد بدستور هندوستان صیانت نموده طریقه مهمان پرستی در همه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت غله و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگذات رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست و نواح دارالخلافه رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از هجوم فقیران و بی نوایان راه ترید بر مردم بست و کار زیست بر خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای بلغور

خانه خام و بخند مقررى ده انگه خانه ديگر در شهر و دوازده باغور
خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و بر سر مزارها مقرر نمايند و
داروغههاى خدا ترس و متدين بر آنها تعيين نمودند و بيمه اميران
عمده نيز حكم شد كه هريك فراخور حال تا هزارى موانق مراتب
انگه جارى سازند و براى گرد آورى غله معافى محصول چنانچه
بذكر در آمد جابجا احكام مجدد صادر شد و سزاولان منصوب
گرديدند فى الجملة تفاوت در حال خلق رود *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه

هزار و هفتاد و يك هجرى

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد
و يك هجرى بدستور هر سال لازمه زينت و آرايش بسعى كار
پردازان ترتيب يافت و حجره هاى كه تيدارى آن از زريفت و اقسام
بانده تعلق با مراداشت زيب و آرايش چنان گرفت كه هريك
حجره نمونه روضه پروين و پرن گرديد و هر گوشه و كنار اسباب طرب
آماده و چيده شد و را مشگيران خوش ادا و مغذيان حور لقا و مطربان
با صفا باصول گوناگون هدمگاه افروز آن بزم گشتند و غم از ميدان گذار
گرفت و ارباب طرب بدستيارى رباب و طنبور صدای خوش و
خروش بگوش زهره چنگى بر فلك سيوم رساندند خصوص كه
درين ايام نشاط مزده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم كه موموم
بسلطان معزالدين گشت رسيد نشاء دو بالا از در و ديوار عشرتخانه
عالم افروز باريدن گرفت *

• بيت •

امول شاهدان رقص پرداز * هزاران دل ربايد در يك انداز

ز دست افشانی رقاص دلکش • رسیده از چراغ صبر آتش
 حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای غره شوال که
 از میمنت عید فطر در خانه شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
 باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر
 گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بگذران
 آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعا میپردازد
 بعرض رسید که بداق بیگ در ملتان داخل شد و تبریت خان بعد
 تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
 بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
 ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
 و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سواپی عطریات و دیگر لوازمات بر
 سرمقره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات و غوریهای بیش قیمت
 بهمراهان ایلچی را گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
 پارچه بیش بها و دیگر از انواع سرصع آلات تواضع نمود - و تا رسیدن
 ایلچی بحضور دودفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خرابوزه کاریز
 و اقسام میوه تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
 رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
 ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیاورند بعد ملازمت
 نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیفه و ارگچه و
 پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
 تمام فرش مرکار نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
 که برای گفزاندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسب عراقی و غربی مع ساز مرصع مرزبان و فدروزه و
 یک دانگ مرزبان غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط که جوهریان
 شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع
 بقیمت پنجم لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و
 شتران و استران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت
 شصت هزار روپیه و یک ماده فیل بداق بیگ و ده هزار روپیه
 بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنججاه هزار
 روپیه و خنجر مرصع و بان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضه
 بندوق بداق بیگ و سبزه هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای
 او عطا نمودند - روز عید الضحی سه صد اشرفی بوزن هفتصد توله
 و سه صد روپیه بوزن پانصد توله بداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
 یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی از آن فیل
 دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنجم لک روپیه نقد و جنس
 بایلیچی و پنججاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و برای جواب نامه
 فرمودند که از عقب همراه یکی از بند های حضور روانه خواهم
 نمود - و عارف خان اتعفاي منصب نمود پنججاه هزار روپیه سالیانه
 مقرر نمودند - چنانچه بنده که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا
 طریقہ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعیین انواع قلع
 ریشه نساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه
 عالمستان از دکن متوجه دارالخلافه بودند باظهار ندامت و ترک
 اتعمال شدید سابق بازآمده ملازمت نمود سعادت همکارانی اختیار
 کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه در جرگه بند ها حاضر

بود از انجا برهنه‌مونی بد سرشتمی ذاتی یلیحکم چون بند های عامی
گریز پا راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق
بقطاع الطربقی پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه
شوخی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سببکون بذلیله را برای تادیبه او رخصت فرموده بودند
فائده نبخشیده بعد که دیبی سنگه را برای استیصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعیین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاوردند
بزمیداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غارها در آمده بسر
مدبران تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده
بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکانات انگشت نمای
عالمیان گشت *

بسی دیدم دزین دیر پر آفات * بدی راجز بدی نبود مکافات

صبیه راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظار گیان عالم بالا بهنزاران
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رستههای بازار چوک درهر
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بدمی بانواع اختراع شعاع
افروز زمین و آسمان گردید *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد انروخته
چراغان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت درهر یک تیره روز
قریب دولک روپیده مروارید و مرصع آلات پادشاه زاده محمد معظم
عزایت فرمودند و اک روپیده نقد مع ذبال و اسپان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات سهرة عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سردادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستاره‌های درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بپرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت بهنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن نژد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جو ناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت بلان که در صوبه بهار واقع شده و سه قلعه قلب در تصرف زمیندار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاده تمام سکنه آن صوبه در منصوبه فرار و اضطرار زندگانی می نمودند بداد خان فرمودند - ترددی که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بچولان آرد از سرشته اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پداده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزارهای رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعد که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافه نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلیٰ آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعه خلیل‌الله خان بخانه آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیغه او کوشیده بعزایت غیر مکرر معزز ساختند - هشتاد فیل فرستادند خان‌خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود از راه ترحم در صحرا سردادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسرمداری عمده امرای

خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن

جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل

امت طرف شرقی شمال بنگاله بجمال طولانی واقع شده طول آن

در صد کوره جوئی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال

جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده

گویند وطن پیران و یسه وزیر افراسیاب است و راجه آنجا

خود را از اولاد پیران و یسه میداند که ابتدا آتش پرست

مجموعی بودند بمرور ایام از کافران بت پرست غیر مکرر هندگشتند

و تمام سکنه آنجا و رعایای آن سوزمین انسان صورتان نسناس

صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمده آن جا

چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و

کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت

خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود

و مشک و طلائی ربگی از جمله محصول آنجا است و نمک بمرتب

کمیناب است که بر چهره هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غله آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و مایه داد و ستد و محصول دیهات بر آنست موای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررنند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بمرکار راجه آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجار طرف خطا در بندر صورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلغل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انداس زیاد از اندازه قیاس منجمله مداخل آنجاست اسپ کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمیرسد و نمی مانند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونت که اسپ خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری از آنجا بدیگر هند بتحفگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خورده مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عمده و راجه آن سرزمین بمیرد زن و خدمه را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند و زیوری که زن

و مرد عمده آنجاسی پوشند و از جنس عطریات و فواکه بقدر کفاف چند روز ایام حیات همراه او برده در خدمت که زیر زمین بوسعت خانه کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشه آخرت او فامیده در نا امیدى پر روى او مى بندند چنانچه مردم لشکر خان خانان که باحاطه تحریر خواهد در آمد میلغایى خطیر از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس خان خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داد حاصل کلام چون زمیدار آن حدود که منک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بدست سال علم سرکشی و فساک بر افراخته اکثر جاهاى تعلقه صوگه بنگاله را بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و گوشمال آن جماعه بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیدار رخنگ که یکی از زمیداران آن حدود بود رساند و اثر از مال کار شجاع ظاهر نگردید خان خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقه بنگاله وجه همت بر مهم آن مرزو بوم شوم بسته بگرد آوری سپاه و مصالح تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آسام و زمیدار کوچ بهار باهم بهم نراین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای استقلال هر دو راه یافت و هر یک عریضه بخدمت خان خانان سه ساله مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی هم دیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانه و همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان ادعای هر دو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشه شجر هر دو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی رو بآن ولایت گذاشت آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار از آن شیر بیدش شجاعت در آن دیار بر روی کار آمد و بر صفحه روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پر از اشجار هر بغلک کشیده که طائر خیدال را مجال عبور از آنجا مجال مینمود در آن کوهستان نموده و چندین هزار کافر دار الحربی را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی بر تبه شهادت رسیدند آنان دین محمدی که هرگز بگوش ده نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود در بتخانهای هر بیدش پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطه تحریر در آورده دفتر وجد علیحده مطلوب گردن اما سامعه مستمعان و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقره چند از تردد آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار نخچیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ نراین باعتقاد باطل آن گروه بلا تشبیه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر از خالق دیگر نمیدانند و دران سرزمین بتها همه بدمونه اسم نراین تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیدمنا جزو اسم خود می‌نامند و سکه که در آنجا می‌زنند صورت همان معبود بران نقش نموده با اسم نراینی رائج می سازند و راجه آنجا دائم مست باد غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذرانند - و در کمال زشتی صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنه آنجا در زشت رویی بر یکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه و فرش خوب و حوض و مکانهای مرغوب و مطربهای محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر و سنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حریه دست ناپاک آنها بهر که میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردن و علاج دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوههای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند می شود القصه آن سده سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا بیازند و مخلص خان و احتشام خان را باجمعی از کومکبان

در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت - و از آنکه بملک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پراز مار و اشجار زهر دار سر بفاک کشیده داشت و عبور از آن راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از ترا کم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خاندان را همان راه اختیار نمودن اتذوق افتاد و بزور بازی قوت و تدبیر که تقدیر فضل آلهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن در آن جنگل هواناگ که از هر مشمت خاک آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستگیری چندین هزار تبردار و بیلدار بی شمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی میدنمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار باوقار مصلحة پداده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی تردد و تدبیر دوران کهن سال از راه دور می ساختند و هر جا رود خانه دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمین دستور بهمدیگرو نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هر پشته کوه و قلعهای سر بفاک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پزوه پایش آمده سد راه مبارزان شد شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعه ها که نشین آن اعدین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظه

خطر میللاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصرکرا و کوه گذاشت بلا تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران در آمد در ابتدا هر که هر چه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جا بجا قدغن چنان ضابطه تعیین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز ن نماید و آنچه اموال راجه بهیم فراین یابد بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی نتواند گردید و سیاست برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روی بت فراین کلان بضر ب کلنک و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرزو بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلپاخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آردی مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سده سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف و قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت و بشن فر این پسر بهیم فراین که از پدر ذخیره ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پدش رو دین متین بشرف احلام درآمد و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهمه رساندن بهیم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاعلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش تونپ خورک و بزرك و دو صد و پنجاه زنبورک و راسچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتھه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد عیبه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه یکی از زمینداران سال خورد معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن سرزبان رود خانه کم عرض عمیق بود که در زنجیر آهن موافق عرض آن ناله ساخته هر دو زنجیر را در هر دو کنار آب بمیخ و بدیخ درختهای قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و مابین آن هر دو زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم باسانی بگذرند و تمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل بر پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نرایندی رانج آنجا داشت موسوم بعالمگیر نگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندو قچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغر خان را هر اول ساخته میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته در آن جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای ناهموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبه تردد از آن بیدشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمقد تبدر داران و عمل جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستگیری تیشه و انواع اهلحه کوشیده آن بیدش و جاده را وسیع بر لشکریان ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نور آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگرچه چندی از ده نژادان نسناس صورت آن سر زمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگفته و حرف آن جماعه فابکار ندموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از سمت نمی داد و هر جا فاله قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشتهای بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج می گذشتند بدین کساله گاه نیم کروه و گاه یک کروه راه بهمعدانی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پدیده شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همدمان اخلاص
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را وزن ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بهر خطرناک است و مقصد نا پدید *

* هیچ راهی نیست کور را نیست پایان غم مخور *

و بدان محنت و تردیدیکه گاه شام و گاه سه بهر فرود آمدن میسر
می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظه شبخون بسیار
بود تمام تمام شب آن شیربیشه جلالت خود بیدار و خبردار بوده محرک
تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رسیدند
که سر او بفلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث
نموده بودند که بیست هزار نفر جذکی از برقنداز و تیر انداز و دیگر
مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصله دو کوه ازان کوه لغگر اقامت
انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابها
اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر
قلعه کفار لغگر اندازند و لشکر مامور گردید که حاجبا مورچال بسته
بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر
بمردم قلعه کومک نتواند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان
کاری مع سوار و پیادهای بهیار بر هر پشته کوه و راههای رخنه
دار دشوار گذار تعیین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که دحواس رسیدن
کومک زیاده بود آنرا خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقد از آن دیار را باغرخان سروکار مقاتله و پیکار افتاد و تیراندازان بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیدش شجاعت تردد بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آنوقت مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود و چند سوار مغلان بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و درچنان حالت زخم تیر زهردار بپای آغرخان رسید و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز بحمله رستمانه آنها را از مقابل برداشت و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل ایزد متعال هدایت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند - از آنکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریامت و در خشکی صد پیاده مسلح آنها از ده سوار بی یواغ میگریزد بدیشت از آن کوه فرود آمده بمدد نواره خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نواره پادشاهی بفکر کارزار بود اختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند - روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده پرتو افزای بحر و برگردید سده دار تهور نشان اطلاع بانته با کوبه و دبدبه زهره شگاف بقصد مصاف آن مخدولان تیه ادبار سوار گشته رو بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح توپخانه بنواره رساند و جوتی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکی نیر بانهای آتش نشان غرش کژان آوازه مرک ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افکن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آوار کوه گشته در گوشها پلیچید و از هجوم درد باروت که چون ابر تیرگی نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار و هر و جان بباد دادن جمع بی شمار کشتیها را در دریا را نموده راه فرار اخییار نمودند و نواره پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتی را از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیله شناروی جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باگیری بتصرف بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعه آسمان شکوه پر از مردان جنگی را از اقبال

بعد و سال پادشاه ذو الاقبال و سعی آن مهده دار نامدار چنبن بآسمانی
 بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی
 و نفی ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه کورتهی که
 آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
 تصدیقات و مدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
 و منازل پر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوی هممهری
 می نمود و نوارها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه
 در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
 از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب
 و هراس در دل آنجماعه بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
 منان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیدمودند و قلعهها
 مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه
 نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست
 هر دو قلعه گذاشته بدیستمر مرحله پیدما گردید - بهمین دستور بدستگیری
 بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمه سم اسپان مبارزان
 کوه نور شیرشکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترک تازی مغلان
 جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آخر خان که همه جا پیش
 قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلوران دریا نور شیر نبرد نوار

جنگی و قلعه‌های آسمان شکوه آن ضلع را که مورد مبالغه و پراز سردان شیر نبرد آن همزمین بودند سیماب وار در اضطرار فکر فرار اختیار نمودن می انداخت و همه جاها و مکانهای قلب را که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهی می آوردند - و از آنکه بعضی سرفوجان مبارز پدیده را بر سر مکانهای تعخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمیعت کم مانده بود باز مقابل هزار سوار و بیست هزار پیاده آنها حکم رمه گوسفند داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگیریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل بر سر لشکر ریختن نهایت دایر بودند و جرأت زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس شب که همه بیدار میباشند عهدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن غلیمت میدانست باقی شب خصوص در پهر آخر شب تا سفید صبح برفاقت جمععی مره چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان که اطراف تعیین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و ائقال پامال شب خون زدن و دست پر نمودن آن جماعه بد سگال می گردید و چشم زخمهایی عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بانواج پادشاهی می رسید - آری سده سالاری که امریست خطیر منحصراً بشجاعت

و افزونی سپاه نیدست بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه بهیم گد که از اعظم قلعه‌های فلک پائنه آن ضلع و حاگم نشین بود روزی قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره و ریختن تگرگ‌های کلان و ژاله‌های جان ستان که چند گه‌وی متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم و پشت چار پا می ریخت و هر جامی رسید مجروح و زخمی می ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبه باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای قلعه رسیده بمسافت گولهرس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه آورده بودند و قریب سه اک پیاده در آن جا فراهم آمده باهم عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج پادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی دران پای قلعه بحدی تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از اجتماع ازدحام آن گروه و ملاحظه سر بفلک کشیدن آن کوه پر شکوه پاره متوهم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیده فرود آمده پدادهی همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دهنده دایر

خان و دیگر اعرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گولۀ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر هدای بگیر و بزن بلند گردید و زهره شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیر خان ترددی که بشرح و بیان راحت نیاید بعرضه ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پاره چهار پای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالہوار پیوستند بعدہ بمصلحت دلیر خان و دیگر بہادر رزم جو قرار ابران یافت کہ آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده سپر فضل الہی را پناہ خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحہ نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشہ با وقوف را برای تحقیق راہ قابل یورش اطراف قلعه تعیین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام کہ مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بودہ و دائم دم از فدویت خود و واقف بودن از همه مکانہای آن کوه میزد بوساطت یکی از ہمدمان خان خانان آمدہ ظاہر ساخت کہ چون من واقف راہ و بیراہ ملک و رزیہ این قوم بد راہ ام و از ہر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رہبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خازن با ہمہ تجربہ کاری و حزم و احتیاط کہ داشت فریب

او خورده راهنمایی فوج با او فرمود بعده که دلیر خان و دیگر
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام پیغام باهل
 قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد
 لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می آرم و در وسط شب رهگرای
 سمت مقصود گردیدند - چون محاذی دروازه که در وسط او دیوار چون
 کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توپخانه
 را گفت که بزدن گوله را میچنگی و تفنگ بیهم اشقیا را طرف
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
 که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی
 باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژاله اجل
 باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح
 ناشده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان
 نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربیه جان ستان آماده کارزار
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران
 نصرت نشان با وجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل
 از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلالت و تهوری
 میدادند خصوص دلیر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان
 و خروشان اسپ انداخته شناکدان اختیار عنان بحافظ حقیقی
 سپرده توکل بذات یاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش
 بلا اعلا نه اندیشیده در میان آب و آتش که از سر گذشته بود فیل

میراندند هر چند بعضی افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات از میان آب و آتش باشد معینا اگر از غرقاب این بحر خونخوار بر آمدیم سواي سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز قابوی وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر نسیخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار ندموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل آغر خان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکه کارزار تکبیر گویان خود را بآب جانبازی زدند * بیت *

نه تیغ نهنگی بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست ز رمی زباله پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهرکه گولۀ اجل میرسید بآب سر فرو برده باز سربالا نمیتوانست
نمود جمع کثیر بدرجۀ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون
رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند از رسیدن
گولۀ غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم
بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولۀ تفنگ
و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که بدن او نرسیده هر دو گردید
و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد
شناگان بیایه حصار که گولۀ آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان
بزور بازوی خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حمله
شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بالای دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم دستان شمه ازان داستان می شنید زبان بانصاف کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرات و جلالت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین که آن دلاوران را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم و قلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقبل رسیدند و از بیرون قلعه صدای شادیانه فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام وننگ بلا فاصله فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خاندان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلالت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود مذاکی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که هر روز هزارها در آنجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خاندان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند داز الحرب باشد اطفال خورد سال و عیدال رعایای بعجز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید زیاد می نمود و می گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانه ارطان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلالت بهادران که بقلعهای اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی نموده و ذخیرها را سوخته و بآب انداخته - توپها را در دریا غرق نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره پادشاهی غافل رسیده نایره قتل و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نواره همراهمان خان خانان را در میان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتی از جمله نواره پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغه نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرمانداشتند از بسیاری نواره کفار کار بر مردم نواره پادشاهی تنگ گردید معینا استقامت ورزیده چهار پنج پهر ترسد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان مه گروهی جریبی بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضای دو پاس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره از طرف غنیم هنگامه روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانه همراه خود عجاله هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقی است اصی تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زروق صبح حیات مردم نواره پادشاهی بشام غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرورفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهای نواره پادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیدند اول کرناچیهایی همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازه شاد یانه را بگوش هوش باختکن نواره پادشاهی رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از صدای تفنگ و رامچنگی و غرش بان تزلزل تام در نواره آشامیان راه یافت و مردم نواره پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نواره آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید و بهزیمت نهاد آری تدبیر بر وقت که انوسپه دار آزموده کار بعرضه ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه کار داشته باشد چنانچه خان خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نواره آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز برای بندر بست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بخانه مسجد عالی بنانها ده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیدمائی سمت قلعه کهرگان - که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجه آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجه آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقوار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدمت خان خانان روانه نمود و پیدم عرائض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند مع هذا خان خانان از اندازه کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تدویر آمیز نیست و جواب داد که اگرچه راجه برگفته خود راسخ است و امان جان و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقه صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای پیش خدمتی پرستارن آن درگاه با پانصد فیدل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانه حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عربضه یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبالغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه از هیبت صلابت و دبدبه صدمات فوج شهر اشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده توپها را در آب غوق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره دشت ادبار گردید خان خاندان از شنیدن این خبر بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده با احتیاط تمام سیر و گشت جاها نموده همه جا بند و بست و منع غارت فرموده بضبط اموال و اثقل پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که در آنجا مانده بود داخل نوارۀ پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بغای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هندو ملک پادشاهی که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرج راه نموده بوطنهای آنها رخصت ساخت و در صد و بیست ضرب توپ و سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانه سرکار نمود و ریاده از صد ویل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره و امتعه بسیار سواي آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سواي خرمنهای غله که بر روی زمین از سر رشته کاغذ یا تند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدنون بعد تفحص بهم رسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات کم بر نیامد و از بر آمدن و بهم رسیدن انبارهای غله که باعث رفاه خلق الله و سپاه گردید خان خاندان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمود که صد و پنجاه اذبار یا حدیبات تمام برای ایام بر شکل که نزدیک رسیده بود، ذخیره نگاهدارند باقی و فراخور حالت بهمراهان قسمت نموده مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلی آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده. خطبه بنام نامی عالمگیر پادشاه عالمستان غازی خوانده سیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر سرخروئی بخشید و رواج نراینی را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجه آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز می بارک و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود می گردد رسید و دیگر امور ضروری از نسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زبانی کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجه های گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است بازندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بی شمار سوای آنچه مردم تلاش نموده بر آورند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغه توپ خانه را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگان و گرد آوری آلات و اموال توپ خانه که سرانجام عمده آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضی و امینا و کروری معامله فهم و متدین و آبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشه آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهانه

بندی همه جا نموده خان خانان سه و نیم گروهی کهرگانون در موضع
 متنها پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظه رسیدن سیلاب
 نداشت برای بهر بودن پنجم ماه برشکل چهارونی مقرر ساخت و
 اطراف هفت هشت گروهی فوج معقول یا سرداران کارزار دیدند
 تجربه کار برای خبرداری و سد راه گردیدن آشامیان که شبها خون
 نیازد بطریق تهانه تعیین نمودند معینا مکرر کافران خونخوار
 مردم آزار در شبهای تاریک مانده مور و ملخ فراهم آمده بوسر لشکر غافل
 شب خون می آوردند و اسب و آدم ضائع و شهید می ساختند
 چون این تردد کافرکشی و تسخیر ملک و قلعات از عرضه داشت
 خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقایع معروض گردید
 باعث سرور و خوشوقتی تمام خاطر پادشاه گشت و محمد امین خان
 خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند
 و عنایات دیگر که درباره خان خانان بعد ورود خبر اضافه فرمان آفرین
 و تحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع
 بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتکبیر می آرد *

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سده هزار و هفتاد

دو هجری مشتمل بر خبر واقعه مراد بخش و توجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سده هزار و هفتاد

و دو هجری شره شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکی از

وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خزن خانان

را در عوض حسن تردیدی که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار و اسبیه اضافه و دو فیل با ساز نقره
 مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضه بدني
 روداد و بسبب انحراف مزاج که در یک هفته اطراف دار الخلافت
 انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و ماده قساک بعضی متمردان
 مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن
 غسل صحت و وزن قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم
 فرمودند جهانی کامیاب میض گشت - هفتم جمادی الاولی بعزم
 سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده
 دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیم فرمودند چهارم شعبان
 داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران برای
 صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را
 موافق مرضی قلم انداز نموده اما مکرر اوراق آنچه از روی دفتر
 بتحقیق آن پرداخته و زبانی والد مرحوم که از نوکران معتمد
 روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه دریای قلعه نشسته در
 فکر منصوبه کمند بستن و فرود آوردن آقای خود بسر برده بود و
 بفکر نوکری عالمگیر پرداخت و زبانی مردم ثقه آنوقت مسموع
 گردیده بزبان قلم میدهد بعد که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند
 سرس بانی را که محبوبه محمد مراد بخش بود بحسب درخواست
 او همراة آن برگشته اختر رفیق ساختند و آنچه برای خرچ آن
 گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعی از
 مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلانی که

مسافر وارن می شدند میخوراند تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه باذواع
تدبیر یک طرف بفصیل قاعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشاره
وقت و مکان معین خبر نمودند و آن ساده لوح غافل از دغل بازی
فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهی در خواب بودند
سرس بائی را بر ازاد خود اطلاع داده اظهار رخصت بائی مضمون
بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهیم رسید
و الا بخدا سپردیم سرس بائی از شنیدن چنین گلمات بگریه و فغان
آمده گفت مرا بکه سپرده می روید ازین گریه محصلان و نگاهبانان
حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته در پی جست
وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعد که این خبر بعرض رسید بفکر
قلع ریشه و سواس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنه بائی بعضی
هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش
کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیختند پسر
کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر
منصوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد از آنکه
در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنه هزار و هفتاد و
دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار انبئات خون موافق حکم شرع بقصاص
رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون
پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدر آن از فرمودن
خدمات حضور و دیگر عنایات متوجه حال او شدند - و چون پوزنمل

زمیدار جام فوت نمود پسر او با اسم سترسال بموجب حکم و بدستور زمیداران بجای پدر قائم گردید رای سنگه برادر پورنمل باغواى بد سگالن آن سرزو بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گورهن را تهور زا که جد مادری ستر سال و مدار المهام خانۀ او بود مقتول ساخت و سترسال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و اسر پادشاه نیز بیچید شروع بمفسدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقه سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد وهفتاد نفر از کفار کشته گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شهید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم پادشاهی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال فقره چند از باقی ذکر مهم و مال کار آشامیان و خان خانان بزبان قلم میدهد اگرچه خان خانان در حق جلالت پیشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کار زارهای بهادرانه که از آغرخان و همراهان او در رفاقت خان خانان بظهور آمد او را بدل و جان دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکه بعضی مغلان همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز می نمودند با وجود منع آغرخان ممنوع نمیگردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان که در تاکید منع دست اندازی نهایت

تقدید مینمود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغرخان نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقه سرداران کار طلب در باره همراهان می باشد در حق او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر آزردہ خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد و وقت تلاوت قران و اوزاد خواندن خان خانان بود و آغرخان با مغلان هسراہ مستعد و مسلح گشته بدرخانہ خان خانان آمد چو بداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بی محابا اندرون درآمده جایی که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول خواندن ادعیه بود حاضرگشت خان خانان از مشاهده آمدن آغرخان بدان هیئت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغرخان در جواب گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات ماسوره از میان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیوزال پادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلالت آن سپه سالار کفار مخدول و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن کار فرمای قدردان درماده ما نا بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که فاتحه بدرقه راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل ایام گذشته و تلانی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغرخان برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستک پيش آمده خواست
 بدفعيۀ وقت پردازد آغرخان که دوات و پارچۀ کاغذ سفيد عمدا
 همراه برده بود پيش خان خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم
 که نواب بدست مبارک دستک نويسند خان خانان نظر برينکه
 حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلالت
 دثار که بارها ازو کار دست بسته مشاهده نموده بود رهايي
 نداشت طوعا و کرها ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده
 حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات درازند که
 بعد رسيدن آغرخان کشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند که
 از آنها عبور نمايد ليکن هر جا که آن دريا نورد شير نبرد رسيد و
 صلاح و کشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان
 ا-پان بحافظ برو بحر سپرده شناکنان گذشت و در بعضي درياهاي
 قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان که اجل آنها دامنگير گرديد
 غرق بحر فنا گرديدند بعده که بحضور رسيد چون نوشته خان خانان
 بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا
 غيرت مشتل بدین مضمون رسیده بود که آغرخان اگرچه از
 شجاعان عالي نسب کار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن
 است اما از آنکه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را کار فرموده
 بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم
 نمائي بر طرفي منصب نموده باز بدلاسامی او پرداخته کار ازو بايد
 گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشته خان خانان بعمل
 آورد و ابتدا پاي اعتراض بادشاهي بميان آورده چند گاه از ملازمت

ممنوع و از منصب بر طرف ساخته باز خود بخانه آغر خان رفت
نزد پادشاه آورد و شفیع جرائم گردیده تسلیم بحالی منصب فرمود
از جمله کومکدهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصد خار
خانان که بعد فرار راجه آشام متهمرا پور را مکان چهاروی قرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هر طرف فوج سحاب فیل رفتار از
هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریب ابر و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت پر وحشت پیچید و از ملاحظه تیر باران
آب و فروریختن یکه تازان فطرات نالهها و رود خانها بجوش و خروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ آزمایان
چو پیدار ترکش بدان آبشار وسیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر
طرف به ترکنازیها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه
تردد سپاه و اسب ناپدید گردید بمرتبگی سیلها اطراف لشکر
زور آورد که خیمها بالای پشتها حباب آسایشنا در آمدند آن تیره
بختان بد فرجام و آشامیان خون آشام که در انتظار قابوی چنین ایام
بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بمدد همدیگر بر تنه‌های
پادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده
دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسب ضائع و تاف
می ساختند و بمرتبگی هنگامه و فساد پریا نمودند که مردم بسیار
بدرجه شهادت رسیدند و چارپای بی شمار بدزدی بردند و انور بیگ

نام تهبانه دار کچهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد
 نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که يك نفر بي آنکه کشته
 و زخمي نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و
 شوخي تمام پيش آمده بعد بلندگردیدن صدای داروگیر که جمع کثیر
 از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجۀ شهادت
 رسیدند هزیمت یافتند و مکور بر سر مورچال دلیر خان ریخته
 رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیر خان که بذات
 نفس خود بدان تیره روزان مقابله کار زار افتاد تردد بستانه و
 سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود
 دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست
 او روم نموده و وجع زیاده بهم رسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر
 نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیدان
 رو بفرار آوردند دلیرخان تاسه کرده میدان آب و گل بتعاقب پرداخته
 بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا
 بر سر نواره شبخون زده کشتي بسیار از تصرف مردم پادشاهی
 بر آوردند و راه رسد غله بر کسکر ظفر اثر بند ساخته شوخي از حد
 گذراندند و هرگاه و هر جا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران
 نصرت نشان نظر بر کثرت آن غلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت
 نشان خویش ننموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر
 غالب می آمدند و میسر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن
 کفار در خبرداری و بیداری شبها را بروز می آورد معیندا بعد مکرر شبخون
 آوردن و هزیمت یافتن يك شب بمرتبه تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجای حصار از چوب باریک دران سرزمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تایید الهی که دلاران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقه بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند بسبب سر بصررا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تودن ابتداء برای جشن او تعیین شده بودند بعد از دیوان و کروری جابجا تعیین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالی با رعایا سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خان خانان بظهور آورده بودند رعایا ازین معنی بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بوسروطن و ملک خود نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بوسهرردو حاکم منصوب کرده خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن از اینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعد از نشنیده بتهدیه کارزار افتاد بعد بمقابله و مقاتله که رودان باجمع کثیر همراهمان که کمتر کسی ازان غرقاب بولنجات یافت بدوجه شهادت رسید بعد از اسفندیار که صاحب مدار آن دیار زده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باختند او کشیدند اسفندیار خود را از اینجا کشیده بگهرا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقه پادهی بود رساند این خبر که بخان خانان رسید ماده مزید بیدماغی و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جوآنهاي دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضای ایام

بظهور آمده و تردداتی که از بهادران اسلام در دفع شر و ضرر آن جماعت
 بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگار بطول کلام ملال انجام
 منجر میگردد اما بذکر یکی ازان ترددات که خالی از غرائب
 نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه
 بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهای نواره و بند نمودن
 رسد غله خان خانان فرهاد خان را با راجه سجان سنگه و قراول خان
 و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعیین نمود
 فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن
 قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم ناهای
 خون بخوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و
 سواران بجز خانه زین یک و جب زمین برای پا گذاشتن نیافتند و
 پیاده ها سواي آن که تا کم در آب ایستاده بودند و بعضی را شدت
 صدمه سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر ندانستند و چنان
 راه تردد بند و ناپدید گردید که هر چند خواستند طرف منزل مقصود
 قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهنه داری
 می نمود و ازان سر زمین پاره واقف گشته بود خبر یافته شتافته
 شناکدان خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر
 سمت کهرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جائی رسیدند
 که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهای عمیق کنده اطراف آن
 مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید
 تیر خورده جو یای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی
 جنگی نیز بمده آن دن نژادان بد نهاد رسید و شروع یانداختن گول

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعه که برپشتها دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم پادشاهی را در میان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعی که در آن گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بهزار تصدیع طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاوه از صدها گوله و تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع گذرانده بودند در کسالت و زیدن باک سرد زمهریر بیخور و خواب بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده در آن ورطه که هیچ زندانی بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع شراعدای خود پرخند خنجر خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته بیکه تاز خان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هر دو جلالت پیشه که خود را از بیکه تازان کارطلب می گرفتند هر چند سعی نمودند بفرهاد خان نتوانستند رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب و ممانعت کفار در ماندند و بیکهفته آن دلاوران در آن گرداب عذاب در میان گل و آب بهزار خون ناپ دل که گاه از غلبه خواب ایستاده مرز چشم برهم گذاشته می شد بسر می بردند درین هفته در میان قلعه آب سوای غذای خون دل خوردن که باعث رفع فاقه پی در پی تواند گردید و ازان قوت سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گوان همراة مذبوح ساخته بر آتشی که از شعله دل بوسر دست روشن می نمودند بوی آتش رسیده و نا رسیده تنارل نمودن واجب می گردید و جمعی که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جانی می گذراندند و کوفران از اطراف نادره قتال می افروختند و دست از

مزاحمت راه بر نمی داشتند و حملها می نمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظه آبرو در دفع شر آن جماعه می کوشید از آنکه دانستند که رتبه شهادت حاصل نمودن بمراتب په از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بپاک آورد دست از دل و جان برداشته بمدد توکل فضل الهی خود را بران تیره بختان زدند میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشمت و گریبان رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت که صلاح کار دین است که مصلحه کفار را بطریق هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه پاره از نواره خود دور افتادند و از راه غرور غلبه که داشتند بیباکانه قدم از قدم بر نمی داشتند درین حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعی آغریه تکبیر گوینان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جانی که داشتند داد جلاوت و تهوی دادند از آنکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ صف مقابل شیران نبرد جواز روباہ کمترند بتدبیر میارزان دین تقدیر موافقت نمود و در فرصت نیم ساعت نجومی که معرکه دارگیر گرم بود آن جماعه بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دامن در ماندند که یکی از آنها خود را بنواره نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوانستند پرداخت و دلوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار بودند بریده در لا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاری بزور بازوی
 شناوری بکشتیها رسیدند و بضر ب شمشیر و سنان دمار از دماغ
 کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جمله غنیمت
 میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هر چه یافتند از آنجمله
 آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقی مسلمانان
 قسمت نموده خورده آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد از آن که
 بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردد
 و دران سرزمینهای قلب هرگاه و هر جا شب خون می آوردند
 بیشتر از کفار طعمه تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند
 و هر طرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و
 وبا که علاوه اشکر کشی و کافر کشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم
 واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
 راجه آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
 اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدار علیه خود بطریق ایلبچی زبان
 فهم باظهار خضوع و خشوع مع عربضه مشتمل بر استدعای صلح
 بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
 سابق مبذوبی بر طلب دختر در جرگه پرستاران مع سه لک توله
 طلا و پانصد زنجیر نیل در سال حال و لک توله طلا و صد نیل هر
 سال داد از آنکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
 کار طلب داشته بودند و خان خانان بو خوبیهای بهوکن وزیر راجه که در
 اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه
 با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاروان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن با احترام تمام با فرستاده خان خازان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را همانند از نا فهمیهای راجه گفتگویی صالحه صورت نگرفت و روز بروز از نامواققت آب و هوا که در همه بلاد اواخر برشکل از ضرر اختلاف فصلین موثر میگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیج درختها که سمیت دارند شست و شومی یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغییر تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبه خاندیس و بندر سووت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساین یعنی مار که آب آنجا فی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که دران موسم از آب عبور نمود هر چند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از صد مسافریکی بدون عارضه تب رهایی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تب محرق و امراض مهلکه دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمه نماند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بانی مهلک علاوه مرضهای دیگر کم دید و گرانی و کمیای غله مزید عاتهای جسمانی گشت و

شد و هفتاد و سه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود ازان
 جمله چند انبار بخروج لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت
 باقی آن انبارها برای ذخیره چندین روز تاکید نموده بودند بیشتر
 انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقۀ محافظت آن عاری
 بودند و مردم آشام وقت شب خون و یورش قابوی وقت یانته بکندن
 دست بدست آب در انجاها سر می دادند و هر جا غله بالا می
 یافتند آتش می زدند و ضائع و نا بود می ساختند بوسید و از کار
 خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا
 زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم
 قرار بهلاک رسید عرصۀ زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام
 لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان
 بدشواری می دادند و گاو و اسب نماد که از گرسنگی جان برگشته
 باشد یا مذبوح شده غذای غربا و ضعفا بگردن بلکه مردم عمده گاه گاه
 گوشت اسب و گاوی که کار او بمرن رسیده باشد ذبح نموده با همه
 پیه او که نام روغن و چربی و نمک ناپدید بود کباب ساخته با قدری بونج
 شور یا دستور جوش داده بدان تفعم می نمودند و در امتداد ایام
 آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون
 مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودائی است علاوه اختلاف
 آب و هوا گشت و کفن و دفن مردها و بیماران مریضهای
 نزدیک بهلاک باعت و وبال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردید
 و بهین آفتهای غیر مکرر همه تهنه داران رو بعالم بقا گذاشتند
 یا با نیم جان باز دوش دو آشامی گشته خود را بلشکر رساندند - رگمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران مرزمین از افسون و خوردن کسید و که میوه مشهور آنجا است و لیمو و نارنج که درانجا بسیار است می نمایند و از آب نارنج که صفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تب و بعضی مرضها می گردید و مردم لشکر بمرتبۀ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معنی اطلاع یافته ب فکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفی که راجه بود برآزد و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در لاسای همراهان کوشیده امیدوار مصلحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تدبیه آنجماع پرداخته هزارها ازان قوم شوم قتل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کفان بوده بقتل رسانند - داین ضمن بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه با وجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود رانزد خان خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار سعی بهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

یانت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی نیک اختر خود برای خدمت پادشاه و بانوده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و جنس دیگر بدهند و برای دلیر خان که در اصلاح و تنقیح مقدمه میاچیی شده بود نیز رسمیات بجا آورند و عذر و برانمی ملک و تاراج رفتن سرمایه دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم خویش ساختند از آنکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل گرفتار گشته بود و عده های لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند مع هذا آزار خود را پنهان می نمودند اراضی بصلح خاطر خواه راجه گردید و نیز مقرر گشت که از جمله مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبه سیر حاصل که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و تا وصول پیشکش چهار نفر عده راجه بطریق یرغمال که در هندی اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و بهم دیگر دادند و بندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی الاولی سال پنجم از جاوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عده ها مرحله پیمایی سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهریم نراین از راه محالاتی که منجمله محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ مقرر نموده با وجود شدت آزار خود و مشاهده آنکه اکثر را پا برکاب سقم دار القرار میدید نظر بر اینکه تا نفس واپسین در کار ولی نعمت کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک و امی نمود و شب و روز در اجرای کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه آن گماشته از کوچ سفر دارالقرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت می نمود تا آنکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکر خلی را با رشید خان و دیگر همراهان که بر آنها اعتماد فدویت و نظیر بر کار سرکار پادشاهی داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم برای تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمه چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه و داع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضر پور رسیدند دریم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شرفانی بدارالسرور جاودانی انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خالد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا زو بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که او را بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید و باجود رو گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مهمی را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه و آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولی نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد

و سه هجری و حادثه که بر امیرالامرا در دکن رودان

غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسی بخانهٔ محمد امین خان رفته او را برداشته بیدارند بعد ملازمت از عطای خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلی بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه ناملائمی مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمی شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیدهٔ مجمل می نگار - بعده که امیر الامرا برای تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کرده و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشی و کافر کشی نمود و بضرب شمشیر و رای صائب بیشتر قلعهها و مکانهای قلب را بتصرف پادشاهی آورده بقصبهٔ پونه رفته در حویلی که ساخته آن جهنمی بود فرود آمده جایجا فوجها برای استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعیین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدی خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بی یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهته را بر اسپ نوکر نمی نمود و سیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههای دشوار گذار هر هفته و هر ماه جائی بسر میبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرگه پيادهها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهته همراه برات کدخدائي غير معلوم حاصل نمودند و پسر امروى را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقاره شادي و جمعي از مرهته اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همابو روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنيم در يکي از تهاجمات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سرهاي برهنه که جمعي ديگر سر ريسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعدة همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالي که نوبت دوپهر شب سي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل ديوار محل سرا واقع شده بود و مابين ديوار و خواص پوره دريچه خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ايام صيام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحر و ديگان درست نمودن بر خاسته بودند بيدار و باقي را در خواب يافتند از آنکه از راهي که ميدانستند هر قسمی که توانستند غافل بر سر آنها تاختند هرکرا بيدار يافتند بخواب موت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خوابديدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شکافتن دريچه طرف محل پرداختند از صدای کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان يکي از خواصان که حجره او عقب ديوار باورچيخانه بود خبردار گشته خون را بخدمت امير الامرا رسانده بر صدای کلنگ و آشوب بيرون مطلع ساخت امير الامرا

در جواب از روی اعتراض گفت باورچپها پختن سحر و دیگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سهیلیان پدیم خبر شگافتن و درچه بهم رسیدن در دیوار آوردند امیر الامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچه در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهته از رویو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیر و بر یکی از آنها انداخت مرهته خود را رسانده شمشیر با امیر الامرا زد که انگشت نر دست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهته در حوض پر از آب افتادند و یک مرهته دیگر را امیر الامرا بضرر برچه انداخت دران آشوب کنیزان فرصت یافته شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جای محفوظ برده رساندند و جمعی از مرهته بر سر چوکی خانه رفته غافل ریخته بر بالین هر خفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می گرفتند و می گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صدای نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز دیگری را نمی شنید و شورش داروگیر نابکاران علاوه آن گشت و دروازه را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان که جوان نوحظ شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمی ساخته بدرجه شهادت رسید و یکی از جماعه داران عمده که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنیه پاره بشایسته خان

شبهه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکی را چنان از هم گذرانده بودند که در سبد انداخته بگفن و دفن او پرداختند و دویمي را با وجود سي و چهل زخم رسیدن ازانکه اجل او کوتاهی نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال و مالپت خانه چندان نپرداخته جلد ازان خانه بر آمدند - مبدع آن راجه جسونت که عمده کومکیان بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار بزرگ نژاد همین يك کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه بکار پادشاهی آمد که بر ما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض گردیدن بر امیر الامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده صوبه داری دکن و مهم استیصال سیوای بد سگال پیداشاه زاده محمد معظم مقرر نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت نا نموده بصوبه بنگاله بروند و راجه جسونت را بدستور سابق داخل کومکیان در خدمت پادشاه زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ بکوچ متوجه کشمیر گشتند - غره فی قعدة وسط خوردان در سوا آن خطه دلپذیر شرف نزل فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش و خروش رود سرود ضمیمه زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه رگهنا ته نائب وزارت گرفتار پنجه مستوفی اجل گردید و بجای او فاضل خان خانسامان را اصاله خلعت (نیابت) وزارت مع قلمدان مرصع مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت و دیعت حیات نمود - فاضل خان که زاعیان و انجیای خراسان بود در تدین و نیک

سرشتی نظیر نداشت و در علم تنجیم بہرہ تام داشت اکثر احکام کہ بخدمت اعلیٰ حضرت و عالمگیر در ایام بادشاہ زادگی نوشتہ دادہ بود کمتر خطا دران راہ یافت چنانچہ صدمہ کہ بہای حضرت خلد مکان اواخر سن چہل جلوس در خواص پور مہم دکن رسید بر محل بگدارش خواہد آمد نیز نوشتہ دادہ بود - بعد بندوبست کشمیر و تذبذبہ بعضی افغانان جہالت کیش آن ضلع مشہور بافغانان نیازی کہ فدائی خان برای تادیب آنها مامور گردیدہ بود اواخر محرم الحرام متوجہ لاہور گردیدند ہرج و کسالت بسیار بلشکر و مردم بہیر روداد خصوص در منزل پیر پنجال عجب تہلکہ بر سواری خادمان محل گذشت و آدم بسیار و چارپای بدشمار در غارها افتادہ تلف شدند این معنی بر مزاج بادشاہ عادل رحیم ناگوارا نمود فرمودند بدون امور ضرور ملکی آمدن پادشاہان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف رای صائب است - از سوانح احمد آباد بعرض رسید کہ شخصی مجہول النسب معذور العقل خود را داراشکوہ نامیدہ جمعی از صحرا نشینان ضلالت کیش باخویش فراہم آوردہ بخيال باطل مادہ فساک و شورش گردیدہ بود بجوہر شمشیر و سفي مہابت خان صوبہ دار جمعی از ہمراہان آن تہہ کار بدار البوار پیوستند و خود آوارہ دشت نا کامی گردید - درین سال اسلام خان صوبہ دار و کفایت خان دیوان اکبر آباد ودیعت حیات نمودند صفی خان پسر اسلام خان راصوبہ دار مستقر الخلافت مقرر کردند وجعفر خان را برای وزارت طلب حضور فرمودند ونجات خان را بجای جعفر خان بصوبہ مالوا منصوب نمودند - تربیت خان را مع نامہ و جواہر و

تکف دیگر هندوستان قریب شش لک روپیه نزد شاه عباس روانه ایران ساخته از اصل و اضافه چهار هزار و چهار هزار سوار نمودند - امیر الامرا که بعد مغضوب و تغیر گردیدن از دکن مامور بر رفتن ملک شرقی گشته بود از همانجا خود را بصوبه داری بنگاله برساند - در منزل پانی پت جعفر خان ملازمت نموده بعطای خلعت وزارت و قلمدان مرصع سرافرازی یافت - ملایحیی برادر ملا احمد نواذیه وزیر عادل خان بیجا پوری بحضور رسید و بمنصب دو هزار سوار سرافرازی بخشیدند - سلخ ماه ربیع الثانی داخل دارالخلافه شدند و عاقل خان خافی را داروغه غسلخانه از تغیر اله یار خان نموده بعطای خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال هفتم جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

از عرضه داشت سلطان محمد معظم برخبر و مزده تولد فرزند مبشر گردیده بسطان معزالدین موسوم ساختند - از واقعه دکن بعرض رسید که سیوای نابکار علم طغیان زیاده از حد بر افراخته و روز بروز ریشه فساد او از تاخت محالات پادشاهی و تاراج نمودن قافلها دران سرزمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیره که کنار دریا مائل بندر سورت است بتصرف خود آورده کشتیهایی راه کعبه را در دریا تاخت می نماید و چند قلعه در دریا احداث نموده باستظهار آن خلل عظیم در بحر و بر انداخته و در قلعه راج گدهه سکه پول سیاه و هون می زند هر چند که راجه مهاراجه جسونت در استیصال او سعی نمود فائده نبخشید بعد عرض راجه

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگه سوویه و احتشام خان و راجه سجان سنگه بندیله و پورنمل و زبردست خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیر خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبدول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند - درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُجین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نایب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگه بهم سبوا رفاتت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگه که برای استیصال سبوی خسران مآل مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانه پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست پرداخته همه کومکینان را جائجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعبجات مرخص نمود و خون برای مفتوح ساختن قلعه پوندهر و رود مال (4)

که از قلعه مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرز و بوم بود و هر دو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمه الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران که از اطراف نمودار شدند جنگ کزان می رفت و آدم و مال و عیال بسیار کفار کشته و دستگیرد غازیان می گردید تا آنکه نزدیک و مابین هر دو قلعه بتفاوت گولہ رس دلیر خان فرود آمد و بتردد قلعه گیری پرداخت و قلعه نشینان هر دو کوه محصور گشته شرط قلعه داری از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم می رساندند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به یورش ناگه تا کمرگاه قلعه رسیده بازمی پایین هر دو کوه را آتش زدند و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و بر مورچال ریختن و از بالای کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه جی سنگه نیز خود را مع کیمر سنگه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورشهای پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برنگار از سررشته اختصار می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز مقابل باریدن تگرگ گولہ توپ و تفنگ و حقه آتشبار مورچال پیش می بردند بعده که برج یک طرف را از باروت پراندند تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و دلیر خان عهد عدم ضرر جانی بآنها دادند قلعه داران هر دو قلعه بر آمده با دلیر خان ملاقی گشته مخلع شدند بعده که دلیر خان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه یراق همه را گرفته قلعه را
 بتصرف پادشاهی در آورد و در آن تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی
 از پیاده ها و عملی قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمی
 گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداری
 دارو خان و راجه رای سنگه و غیره برای تلخت و تاراج
 معمورهای ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود
 در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد
 و تا پنج ماه فوج پادشاهی از مقابله و محاربه و کافر کشی نیاسود
 که تا سیوا پور که آباد کرده آن مردود بود و قلعه کندانه و کنواری گده
 نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بی شمار بدست آوردند و
 بسبب تاختمای ناگهان کفار دست برد های نمایان آن گروه
 بد کردار و شبخونهای شبهای تار و گرفتن سر راه و درهای
 دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه تردد بر لشکر
 اسلام تگ ساختند آدم و چارپای بسیار لشکر پادشاهی تلف شدند
 آخر کار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
 نمودند و قلعه های نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
 بعده که کار بمحاربه و محاصره قلعه راج گده که حاکم نشین آن
 بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادری او در آنجا بودند
 کشید کوتاهی سخن کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا
 تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هر چند
 آن محیل خواست قبائل را از آنجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
 رسانده لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ما را می مستقر ال ریاست آن واجب
السیاست تمام مال و قبیلہ و عیال آن بدسگال پامال مکافات کردار
او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجہ برای التماس
عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعبجات باقی مانده و ارادہ دیدن
راجہ فرستاد راجہ نظر بر عیاری و سکاری او اغماض نموده برای
یورش زیاده از سابق تاکید فرموده تا آنکہ خبر رسید کہ سیوا جریده
از قلعه فرود آمد و برہمندان معتمد او رسیده قسمہای شدید بعجز
و زاری تمام بمیان آوردند راجہ عہد امان جان و آبرو دادہ بشرط
رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکری درگاہ فلک بارگاہ بوعده
عطای منصب عمدہ قبول مصالحہ نموده برای آمدن و ملاقات
نمودن ماذون ہاخت بعدہ کہ نزدیک رسیدن سیوا بکمال عجز ظاہر
گردید راجہ منشی خود را باستقبال فرستادہ راجپوتان مسلح
ہمراہ دادہ تاکید نمود کہ از غدر آن مکار خبردار باشند و با او
پیغام نمود کہ اگر بصدق دل حلقہ اطاعت بگوش و ردای فدویت
بردش انداختہ آمدہ در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سرفرنگندگی
خواہد نمود التماس او قبول بارگاہ خطا بخش عذر پذیر پذیرا
خواہد گردید و الا الحال ہم ماذون است کہ برگشتہ بمکان خود رفتہ
بسر انجام جنگ با مہلت خاطر خواہ پردازد و خود را درین باب مختار
داند بعد رسیدن پیغام آن سیدہ نامہ بدنام بزبان انکسار و نیاز گفت
کہ مہدائم در اطاعت و عبودیت جان بخشی و امان عرض و ناموس
من است باز راجہ مردم عمدہ دیگر را فرستادہ باعزاز نزد خود طلبید
بعد رسیدن او راجہ برخاستہ معانقہ نموده نزد خود جاداد و آن

تبه کار بهزازان اظهار سرانگندگی و خجالت دست بسته گفت بطریق بند های ذایل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش و خواهی بکش رای رای تسمت و التماس نمودن قلعه های کلان نامی را با ولایت کوکن حواله بند های پادشاهی می نمایم و پسر خود را در جرگه بند های جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم و خود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول معادت آستان بوس و دریافت ملازمت بدستور بند های مطلق العنان که در اقطاع خود و صوابات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو قلعه خورد بگذرانم هرگاه و هر جا برای کار عمده پادشاهی امر فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقه جانفشانی بتقدیم خواهم رساند راجه در تسلی او کرشیده نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی بر خاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهی بقلعه در آمدند بعد ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کمر او بود شمشیر و جمد هم مرصع و دو اسپ عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و نزد راجه آورده دست او را گرفته بر اجه سپرد و راجه نیز خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده مطمئن خاطر ساخت و سیوا از راه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته بنزوا کرده گفت از جمله کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا در میان بود راجه

بمخبر نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار
 ورود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گزر بردار مع فرمان
 و خلعت از حضور رسید راجه سیوارا طریقه آداب استقبال و
 تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود سیوا مطابق آن بعمل آورده سه
 گروه پیداده با باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده از گرفتن فرمان
 جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان رسانید و از
 سرور فضل و عنایات پادشاهی درجامه نگنجید و برای سپردن قلعبات
 بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جمله سی و پنج
 قلعه که در تصرف خود داشت کلید بیست و سه قلعه مفتوح گشته
 سابق و حال بجمع محصول ده لک هون که چهل اک روپیه باشد
 به بند های پادشاهی بسپارد و دوازده قلعه خورد کم حاصل در
 تصرف مردم او باشد و سندیها پسر هشت ساله او که بنام آن منصب
 پنج هزاری از حضور به تجویز راجه عطا شده بود بانواج شایسته تا
 روانه شدن حضور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش
 دران جبال بآبادی ملک پامال گشته خود پردازن و هرگاه برای
 کار پادشاهی بطلبند حاضرگردن و وقت رخصت باز خلعت واسپ
 و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر او را
 تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - درینولاملا احمد نواتیه از
 مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت
 برای عفو تقصیر تاخیر باقی پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات
 از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد و اراده بندگی درگاه آسمان
 جاه داشت - مع ملا یحیی که بحضور رفته بمنصب سرافرازی یافته

تعیینات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه دو اسب باساز طلا و فیل و دو تفوز پارچه تواضع نمود بعده که خبر آمدن میوا نزد راجه و مفتوح گردیدن بلعجات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردیدن و حکم بلند آرازه ساختن شادمانه فرمودند و راجه را باضافه دو هزار سوار در اسبه سه اسبه و عطای خلعت و شمشیر با ساز میدنا و یک زنجیر فیل مفتوح ساختند پس راجه کنور رام سنگه که در حضور بود مورد عنایات گردید و بدلیرخان و همه همراهان او اضافی نمایان عطا فرمودند - بعد از استیصال خان جهان لودی که افغانه را مغضوب گردانده احدی را بدایه پنج هزاری پنج هزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید - بنام راجه جی سنگه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعافه عادل شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته تا پای قلعه بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه جی سنگه و واقعه دکن بعرض رسید که ملا احمد نواتیه که اصل از شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نواتیه گویند و بیشتر شافعی مذهب و فاضل می باشد خصوص موسی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادل شاه آمده و اراده بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیال فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه بر راجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد
 بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک وای نعمت
 قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این
 درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده و دیعت حیات نمود *
 چون مرزبان تبت که ولایت علیحدہ متصل بسرحد کشمیر واقع
 شده در زمره سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه دار کشمیر رجوع
 نمی آورد و سکه و خطبه بادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام عیف
 خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از معتمد
 فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت
 از راه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه و سکه و بنای مسجد
 اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار
 عنایات پادشاهی سازد و الا برو مهم فرموده ملک او را پامال سم
 موکب افواج قاعره سازد و بدین مضمون فرمان و عدو و عید آمیز بنام
 آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان
 محمد شفیع نام بدو پادشاهی را همراه فرمان روانه تبت ساخت
 مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بهبود
 مآل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعه
 اول سکنه شهر را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامی
 پادشاه حق پرست محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر
 غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن
 خلعت فاخره بر آوج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشه آنرا با دو
 هزار اشرفی و نه هزار روپیة تازه سکه اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانه حضور ماخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حوائه محمد شفیع نمود و خدمتکاری محمد شفیع و همراهان باین شایسته بجا آورد *

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دو ماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنه میر حاصل کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبه دیگر نیست و هیچ مکان لاینفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبه آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید احمد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن حضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال فرستادند بعد ملازمت و گذرانندن سه چهار لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

در همین اوان معروض گردید که تغییر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانتهال روضه جاردانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو میر ازین زندان سرای
بی اعتبار فانی بدارالقرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود
نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر صلاحت اثر کوه کوه غم و الم
دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک
سال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی و مجبور بود

• بیت •

دنیا بمثال کوزه زرین است • که آب درو تلخ کهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیر زین است • تو غره مشو که عمر من چندی است
(شاه جهان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند •

شمه از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری
خاصه در آبادی ملک و نیکنامی در جهان کوشیدن از جمله سوانح
آخر مال سلطنت در مقدمه متصدی معزول بندر هورت بگذارش
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران و توران
ملازمت حضرت اعلیٰ نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلفیت
بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیده اشک آلود گهاریار گشته فاتحه
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبده برای پرمه تشریف برده همه

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - و نقل نمایند که درحالت نزاع اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات پادشاه التماس نمود و دو دفعه ادعای بیگم صاحبه بدرجه اجابت نیامد کثرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنیت عرض نمودند طوعا و کرها قبول فرمودند چند گاه در اکبر آباد توقف نموده حکم بداروغه تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضی خدمه محل همراه گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت بیدار *

دیگر ازسوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعهای طرف رخنگ تعلقه بنگاله است که سرزبان سنگرام نگر و چانگام سراز اطاعت پادشاهان گذشته پیچیده بصوبه داران آن ولایت رجوع نمی آورد و در تاخت و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعی تعیین کردهای بزرگ امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد فواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رتبه نمی دارد که بعد محاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمینداران آنجا با سیدصد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گشتند و یک صد و سی و دو کشتی و هزار و بیست توپخورد و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چانگام را باسلام آباد ساختند و سرزمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نتابانده بود از آراز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه با هر مقتولان و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

امد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت
بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت -
یک صد و بیست فیل فرستاد؛ امیرالامرا مع تحف دیگر از نذر
گذشت و پسند افتاد •

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار

و هفتاد و شش هجری و رسیدن سیوا بحضور

در شروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه
سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و
ده هزار اشرفی که در انوقت هفده روپیه اشرفی بود نقد مرحمت
فرمودند و اضافه دو هزار سوار مع دولک روپیه نقد پادشاه زاده محمد
معظم و بهمین دستور بدیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت
نمودند - چون راجه جی سنگه بعد تاخات و محاربات بیجاپور که
عزیزب باحاطه تحریر می آرد باتفاق سیوا ترددات نمایان بظهور
آورد سیوای ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات پادشاهی
ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشی و جرم پوشی از طرف پادشاه
گشته روانه بارگاه آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر
رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور
رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن
وحشی خصال بد سگال را بحضور آورده ملازمت بفرمایند - چون سابق
بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعه مستقر اختلاف بقلعه
دار اختلاف طلبیده بودند درینولا بازهمراه نامدار خان بقلعه اکبر آباد
طلبداشتند - و در همین روزها هزار و چهار صد ارابه هشت گاری

پراز اشرفی و روپیه و ظررف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم آن کافر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعه اکبر آباد گردید - و هیچدهم ذی قعدة سنه مذکور که جشن وزن قمری سال پنجاه از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال نگوهیده سگال باسنبها پسر خورد سال که نه سال عمر داشت بحضور رسیده با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار و پانصد اشرفی و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیه آن زمان باشد نذر و نثار گذراند با شماره عالی در جرگه پنج هزارها اسناده نمودند از آنکه پسر هشت ساله او را غائبانه پنج هزاری نموده بودند و فتوهوجی خویش از که در ذکر تردد راجه جی سنگه در خرابی ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب سر افزای یافته بود ادعای آن خیره سرتهی مغز غدار کمتر از پایله هفت هزاری نبود و مهربانیهای که راجه بآن وعده او را خوشدل و امیدوار ساخته بود از راه بغضی که نظر بر افعال و کردار آن نابکار در دل پادشاه دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده نمود و برای استقبال نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل از آنکه عطای خلعت و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت و خجالت آمیز بر چهره حالش ظاهر گردید و لمحه بلجگ فکر فرو رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشه رفته خود را چون صید تیر خوردگ تازه بدام آمده بر زمین انداخته بعد ساعتی باظهار ساختگی و پخته کاری بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب بکلامه و کلام شکوه و قصه ضائع نمودن خود ساخت و هر چند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرموده بخانه که برای ارتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانه جی سنگه مقرر کرده بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت بر اجه جی سنگه نوشته تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا بمجرا نیاید و پسر او را مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته معمولی از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه شدن سیوا بحضور و بعد از آن روداد می نگارن چون راجه جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمی و راه نمائی ملا یحیی بیجاپوری و پر دل خان و سیوا و ندهوجی که از خویشان و جزو لایذفک و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنج هزاری تجویز نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل اختصار رویداد آنکه بعد از راجه دلیر خان را هر اول نموده چند منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سپاه را گرفت از جمله سی و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود درین ضمن ابوالمجد نام نبیره بهلول خان که از شجاعان آمده بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کار بیل رهنمائی استیصال ملک و جان و مال
 سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
 دربار او بعمل آورده تجویز منصب پنجہزاری چهار هزار سوار برای
 او نموده بحضور معروض داشت و درجہ پذیرائی یافت - کوتاهی
 سخن هرجا قلعه تعلقہ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بہادران قلعه
 گشا نمر سواری یا در محاصره ایام معدود مفتوح میگرددید خصوص
 سیوا و نڈھوجی کہ با دوهزار سوار و ہشت نہ ہزار پیادہ رفیق گردیدہ
 بودند و در فن قلعه گیری شہرت تمام داشتند و استاد تجربہ کار
 کامل عیار گفتمہ می شدند در فرصت سه چہار ہفتہ سه قلعه منگل
 پھرہ و غیرہ از قلعہای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
 قلعه را مامون ساختہ سوای غلہ ذخیرہ و مصالح و توپخانہ و اسلحہ
 یانہا وا گذاشتند تا آنکہ فوجہای بیجاپور از یمین و یسار زیادہ از
 شمار نمودار گردیدند و ہر روز جنگ گوہ و بان بہم نبرد می قراران
 یمیان می آمد آخر غلبہ دکھنیاں بجائی رسیدکہ اکثر شبہا دلیر خان
 با تمام سپاہ بر پشت فیلان و اسپان بروز می آوردند و جمع کثیر از ہر دو
 طرف کشتہ و زخمی می گردیدند و شب و روز خورد و خواب و آرام
 طلبی بر لشکر بادشاہی حرام می گردید و شوخی زیاد از حد نمودہ
 کہی اصلاح نمی گذاشتند کہ بہ لشکر برسد ہشت نہ منزل کہ بدین دستور
 طی نمودند خبر رسید کہ شرزہ خان مہدومی با جمعی از سرداران
 نامی و دہ دوازده ہزار سوار و پیادہ کرناتپی بدشمارکہ در شبہای
 تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیدہ بمدد فوج سابق
 بیجاپور پیوست و اطراف فوج ہراول فرو گرفتند و جلو ریز ماندند

سیلاب کوه را خود را بر فوج پادشاهی زدند و دلیر خان شیر نبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهای پیاپی رستمانه شرز خان را هزیمت داد و سوار و پیاده بهیدار از هر دو طرف بمعرض تلف در آمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهای دکنی چهار فوج شده با منتظران مرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامه دار و گیر بمرتبه بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هر دو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشی که از هر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حمله دایرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و امپ و سادیان و چپتری و عام بهیدار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دو شب زمین از پشت اسپان و سواران از بالای زمین جدا نگردیدند روز سیوم بر چند اول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسید و گلزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از ترس سیوا جادو رای نامی دکنی باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هر روز بهمین دستور هنگامه نائرة قتال گم بود و از دلیر خان نبرد های رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل بیره (۵) که از قلعه های مفتوحه سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

(۵) ن - پیره - هیرة - در عالمگیر نامه پیده نوشته *

بلیچاپور قریب بیست هزار سواریکه تاز تادرواز قلعہ رسیدہ از دم گولہ توپ و تفنگ نہ اندیشیدہ مورچال قائم نمودہ اند ہر روز فوج دیگر بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعہ از دست خواهد رفت - ہر افراز خان بمدد آن قلعہ دار تعین شد بعد رسیدن کومک کہ قلعہ دار نیز از قلعہ بر آمدہ باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمہا بر داشتہ جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعہ برداشتند همچنان بیست روزہ راہ را در دو ماہ جنگ کزان بہ پنج کروہی بلیچاپور رسیدند و دویم رجب سنہ مذکور بمحاصرہ پرداختند عادل شاہ محصور گردیدہ سرداران فوج خود را تعین نمود کہ داخل ملک پادشاہی شدہ تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلہ فوج راجہ و زدن کہی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکستہ خالی نمودند و در چاہہا و باولیدہا از زقوم و آدم و جانور مردہ انداختہ پرنمودند و اشجار نمودار و سایہ دار و عمارتہای عالی متصل قلعہ را بریدند و مسمار نمودند و بمرتبہ باغات و عمارات را خراب از ہر دو طرف ساختند کہ دران سال باز نام آبادی بران شہر گذاشتہ نشد و عادل شاہیہ تا روز استیصال سلطنت کہ انشاء اللہ تعالی بذکر خواهد در آمد سرزہ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان خواجہ سرا کہ از جملہ نوکران عمدہ صاحب اختیار حیدر آباد گفتہ می شد کہ در اصل از امرای ایران بودہ و بسبب حادثہ بخشیدن یکی از پرستاران خاص کہ شاہ عباس در عالم بیخودی نشاء شراب بخانہ او فرستادہ بود و او برای خلاصی جان خود از غضب شاہ ایران کہ اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبه ظن بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بمدد عادل شاه رحیده بغوج سرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگام کارزار گرم بود و فوج و چارپای که برای کپی میرفت کمتر بلا آفت بر میگردد و هر طرف که بر فوج پادشاهی غلبه دکنیان ظاهر میشد شیر بیدش و غنا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه مرهای سران که دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهایی صفدران که دران رزمگاه طعمه زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد و صد نفر بانام و نشان هر دو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گول توپ و تفنگ نگریدند سیوا را همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته از انجا برخاسته طرف قلعه کهدلنا تعلقه خویش خود را رساند و نتهوجی را سرداران بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصره

بیجاپور سازد بعد روانہ شدن میوآ که همان عقل حل عقدہای فوج پادشاهی گشته بود دو و نیم ماہ دیگر در محاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیدان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ کہ از بہادران ہردو طرف در عالمگیر نامہ بطریق کارنامہ بزبان قلم دادہ اختتام کلام بر ذکر یک مقابلہ و مقاتلہ قابل تحریر می نماید کہ اوائل ذی قعدہ کہ ایام محاصره بہ پنج ماہ کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی کہ در مکان قلب عرصہ بر لشکر راجہ تنگ گردیدہ بود فرو گرفتند و بیست و پنجہزار موارو پنجاہ ہزار پیادہ بمسد زدن و باریدن گولہ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازی وسنگہای فیل ربا کہ از بالای قلعہ متصل تا سہ روز و شب می آمد برکارزار چنان چہار طرف فوج را داشتند کہ فرصت سرخاریدن و چشم و نمودن نمی دادند و ہر طرف کہ حملہ می آوردند دال تہوری میدادند خصوصاً ابوالعلا (6) نبیرہ بہلول خان کہ برادر ابوالمحمد خان بلشکر پادشاهی پیوستہ دلاوریہا بکار می برد ہردو بہادر شیر نبرد را علی رغم ہمچشمی مقابلہ با ہمدیگر افتادہ بود و ہریگی می خواست حق نمک قدیم و جدید بعرصہ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزہ خان و موسی خان حملہای صف ربا نمودہ شورش عظیم در لشکر راجہ انداختند و ہیچ نماندہ بود کہ راجہ با عمدہای خود کشتہ و دستگیر گردد درین حالت دلیر خان شیر صولت کہ از راجہ دور واقع شدہ بود و

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز در میان گرفته راه کومک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را بحملۀ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند و کارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار و پیاده بی شمار بیجاپور عاف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسوی خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال هم اسپان دلاوران همراه دلیر خان گشت و شکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و امپ و پالکی و جهتری و علم زیاده از شمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد و تا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان جمله زیاده از صد سوار از راوتان یکه تاز مشهور آن دیار بودند که هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسوی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعدة هفت ماه سوار و امپ و پیاده از تردد نیا سود و تا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام و نشان گاه و علف نمانده بود و از نر رسیدن رسد کار و عرصه بر هر دو لشکر تنگ گردید راجه و دلیر خان مصلحت دران دانستند که چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبه دهارور که امید بوی گاه و دانه بهم رسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و از کار رفتن کمانها و ریختن پره‌های تیر و گند گشتن دم شمشیرها بجان رسیده بودند مرداران هر دو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بجزو امان کشادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و رواتان صاحب لاف و کذاب سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانه حضور سازد *

الحال عذر کمیت خامه تیز رفتار را از معرکه کارزار صغوف پای قلعه بیجاپور بتکریر سوانح حضور معطوف می سازد که بعده که سوای عذار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانه آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده سر ایدمه کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حيله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم بر آرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبه تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پرتدبیر رسیده ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق رفیق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطه التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخند آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
 بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بی تابي زياده
 نموده صاحب فرارش گردید و باز باظهار منجرگشتن بمرض دق رسل
 بمداوا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
 بمسیر بعد از بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
 ارباب طرب و رفقا و خور اذن طعام ببرهمنان و تصدق غلّه خام و
 نقد بمستحقان مسلمین و هندو کرده پتارهای کلان را بکافذ گرفته
 پر از اقسام شیرینی نموده بخانههای امرا و خانقاه فقرا می نرستاد
 تا آنکه دوسه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
 نروهي شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
 جان نثار که پارچه بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
 عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
 پلنگ خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پوشید
 با پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچه باریک
 بر سر خود کشیده کمر دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
 مترو دین اندرون و بیرون خود را بخواب وا نماید و خود با پسر در
 دو هبک نشسته باشد تا فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهمرا
 آخر روز او آخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر اختلاف اکبر آباد برآمده
 خود را با سپان رساند و از انجا تفاوت در پهر بقصبه متهمرا رسیده در انجا
 ریش و برت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهایی تیز رفتار دکن که بتغییر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیدایش آنها است در شبهای تاریکی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دهنیهایی خالی نموده ازان پر کرده با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفارت پنج پهر هرکاره دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رسانند که هیدوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانه او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آنمهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیدوا خوابیده و کمره دست او از زیر پارچه یکلانی باریک پیداست کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره التماس نمود که اگر هیدوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی نموده باشد مرا داخل کشتنیهها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بذبوت پیوست برام مذکوره و کوتوال اعتراف فرموده بگمان و شهرت آنکه بساخت کتور رام سنگه برپن جرأت اقدام نموده او را بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران برونند که هرجا ازان بدنام گریز با اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند و راجه جیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیداد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش او را مفید

ساخته روانه حضور سازد بعده بجست و جوی آن مرغ از قفس جسته پردازد و نگذارد که او جایی قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن برآه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتأکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعیین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضای هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر بار نمی توانست رسید اما چون منبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورههای اله آباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانه یکی از برهمنان کبکلس نام که از جمله زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن با پدر سیوا رابطه یکجهتی داشتند نگاه داشته قدری اشرافی و هون باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتونرسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبرهای ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموائقت با تربیت خان ایلیچی و روانه شدن ایلیچی بخفت و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنه عوام از نوشته تجار و زبان منهدیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعه شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام و نیش انجام هرچه بنبوت پیوسته خلاف ایلیچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانه او آمده نسبت بهمه ایلیچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبه پا از دائره سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغی شاه و خفت خود گردید صحبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آن خبر حرکت شاه عباس از عراق بالشکر گران و توپخانه سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایه فساد افتاد عجالت پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانه رعد آتار و پیاده بیست هزار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سواي افعامت دیگر وقت رخصت پادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده بر آمد و خود نیز بقیه سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای مویدات و

تیارى کار خانجات فرموده جابجا گرز بردار تعین نمودند *
 درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف
 عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از
 فضاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب
 پنج هزارى رسانده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت حکم
 نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدبیر و راستی و صلاح و تقوی
 موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان
 سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمه خیر گفتن و فیضرمانی
 اصلا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون
 عالمی بود و در همان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشه
 ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوری و شجاعت و سر کلمه زدن
 بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زرگرفتن و در بزم و عیاشی
 صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو
 کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافه گردید
 و امرای ایران هرکه بروضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می
 نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی بارود
 و سرود مبلغها صرف می آورد هرکارها حقیقت او بعرض
 رساندند و ظاهر ساختند که مایه مداخله او که بحال فقیری چنان
 اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشه
 دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت
 آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میناید حضرت
 خلد مکان برو گمان جاسوس شاه ایران بدیده بگوتوال فرمودند که او را

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آزند کوتاهی سخن
 بسعی بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته
 هر دو دست او را در چوب گرفته سرپا مسلسل آورده روز دیوان
 استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه خود برده
 در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت و نفس الامر ازو استفسار نمایند
 اعتماد خان آورده در خلوت او را نزد خود طلبیده گفت اگر
 جان خویش را عزیز میداری بر راستی حقیقت بمعرض اظهار بیدار
 او در جواب گفت فقیر سیاح گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد
 خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که
 بهیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس
 نمود که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
 می سازم هر چند که دماغ اعتماد خان یرداشت آن نداشت که در
 گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار ماذون
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول و عرض
 نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه شمشیری گذاشته
 بود باوجود هر دو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او
 سواى انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
 را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بهر انگشتان شمشیر
 از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر بسر
 او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهر حال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر بر آمدن بود که از واقعه ملتان و قذرها خبر واقعه شاه عباس بعرض رسید نسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم سمت از تاخت و محاصره ملک و قلعه بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهایی مفتوحه از هجوم دکنیانی و عدم ذخیره بدست قلعه داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعهها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود با خود گرفته باقی را بتاراج سپاده داده و آتش زده برج و بارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا آورده از انجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود - دلیر خان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب نریدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیدار چانده بدو رسید بعد ورود حکم یارندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهار و قادر داد خان و زبودست خان و آتش خان و برقنداز خان روانه سمت برار و ملک چانده گردید - و ایبرج خان صوبه دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان به میان آورد - دلیرخان فرستاد های او را استمالت نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زمیدار مذکور کمربند مذمت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مچرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفی و پنچ لک روپیه بطریق شکرانه عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیه نذر و ضیانت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگویی بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانه سابق و شکرانه حال از نقد و جنس در فرصت دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیه مقرر در سرکار عائد می ساخته باشد و پنچ لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعه ارك زبان زند نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیدار تعیین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاری نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورد و مصحوب زمین العابدین دیوان برهان پور که از بند های روشناس والا شاهی بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل برای زمیدار از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاری را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیندار دیوگده که بمرحله چانده متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقور ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف برهلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجدداً مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هر دو زمیندار دکان خان را گذاشته روانه خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار و کسان راجه جی سنگه بحضور رسید حکم شد که با احتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفای دانسته بوساطت مقریان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان بر رغبت تمام التماس او را مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب او را بحال داشتند بعد چندگاه که با تعیینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردون چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها از بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق

سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور

سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرمودہ از اصل و اضافہ بیست ہزاری دوازدہ ہزار سوار کہ بر آرزوی پانزدہ ہزار سوار باشد سرافراز ساختہ مع کومیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید کہ راجہ جی سنگہ باجل طبعی درگذشت *

چون حقیقت مرکشی و فساد افغانان یوسف زئی معروض گردید فرمان تذبیبہ آن جماعۃ بدنام بدنام میرخان صوبہ دار کابل و کامل خان فوجدار آٹک و دیگر فوجداران نواح کہ ہمہ باتفاق در استیصال آن جماعۃ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کہ مک صوبہ دار نکشیدہ با جمعیت خود برای تذبیبہ آن مفسدان بدنام کوشیدہ فوجداران نواح را با خود رفیق ساختہ بمدد تدبیرات رای مائب محاربات عظیم و ترددات نمایان کہ بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بکار بردہ کارزار ہای صعوب کہ چندین ہزار افغانان کشتہ گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادہ پادشاہی بکار آمدند روداد - باوجود فراہم آمدن چہل پلجہ ہزار سوار و پیادہ افغانان کہ مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان از ہمراہان میرخان کہ با چہار پنج ہزار سوار بروقت بمدد رسید و از و نیز بروفاقت کامل خان تردد رستمانہ بظہور آمد و افغانان را گوشمال واقعی دادند از جملہ افغانان مقتول کلہ دوهزار و چہار صد افغان بحضور رسید و کلہ مینار فرمودند - معہذا افغانان جہالت کیش از طریقہ مفسدی خویش باز نیامدہ در راہ زنی و مفسدی و مردم آزاری زیادہ از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بنابراین محمد امین خان بخششی را کہ صوبہ داری لاهور ضمیمہ بخششگری

حضور نیز داشت وسطی قعدۀ سنه مذکور صوبه دار کابل نموده برای تذبیده آن گروه شقاوت بژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بیادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزار هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزاده ها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیدوا بی منصب ساخته بیای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزار چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغییر رای اعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخششی دکن و دیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخششگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سانی بآن حدود رسیده و معدومی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سوانجام ضروری باستقبال اروانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز مینا

و طلا و سادہ و دو زنجیر فیل با ساز نقرہ و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقرہ و اقسام اقمشہ و فرش و پنجاہ ہزار روپیہ نقد بر خزانہ کشمیر تنخواہ نمودہ روانہ فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان کہ بلاہور تعلقہ صوبہ خود رفتہ بود حکم رفت کہ تا رسیدن عبداللہ خان توقف ورزیدہ در تقدیم ضیافت او کوشیدہ پنجاہ ہزار روپیہ از خزانہ لاهور رساند و در ہمہ باب بمہمانداری او پردازد - و جابجا بحکم و فوجداران احکام سرانجام دادن مایحتاج ضروری او و دیگر مہمان نوازی و مسافر پروری صادر گردید - بعدہ کہ نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانہ طلبیدہ ملاقات نمودہ نزد خود نشاندہ کلمات فرحت افزا بمیان آوردہ در تسلی او کوشیدہ حویلی رستم خان را برای ماندن او مقور کردہ تمام سرانجام ضروری موجود نمودہ فرود آوردند - و تا ہشت ماہ نگاہ داشتہ طریقہ مہمان نوازی را کار فرمودہ بموجب خواہش مہمان سرانجام راہ کعبۃ اللہ خاطر خواہ مہیا ساختہ مہمان دار ہمراہ دادہ روانہ بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتگاری و مہمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت رخصت دہ لک روپیہ رعایت و صرف مہمان پروری بعمل آمد •

بر ضمیر منیر مطالعہ کنندگان ظاہر باد کہ لغایت سال دہم جلوس احوال بادشاہ خلد آرامگاہ عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران پناہ محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشہور بمیرزا امینا کہ از مستعدان مورثی ایران بود و دیگر مؤلفان کہ قریب ہفدہ

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معینا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی اظناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا فید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بندراین احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک جاوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثانی حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانیه راویان ثقه و بعضی محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی
تالیف نموده در آن سوانح سی و چند سال را باحاطه بیان در آورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تعحص بکار برد - بعده که بسعی بسیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمن اندوخته او خوشه چینی نماید از روی
غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حررف
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و
راوی دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشی معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خاصه صدق مقال میدهد روز بروز در اجرای امور شرعی و پاس
اوامرو مناهی الهی بمرتبہ تقید می نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داری و پاندوی و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردد و بر انداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هر سال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هندو زن و مرد زیاده از اندازه شمار هر قوم
فراهم می آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میوسید و مبلغ کلی
محصول آن در هر صوبه داخل خزانہ می شد صادر میفرمودند -
و کلانوتان و قوالان بانام نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام ترتیت داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکه درس گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاوتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا از او بر نیاید •

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکه درس مقرر بود که پادشاهان با وجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای حمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند هر از جهروکه بر می آوردند سوای امرای سجزائی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرستی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکه درس نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جمله ممنوعات و نامشروع دانسته در پای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن از حام فرمودند • در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهان بود بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هر سال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثر

بر مردم مکتله دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهرکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چند که مردم کهرکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدی پوره محفوظ دارند مردم احدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت کهرکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشاکنان بسیار فراهم آمده رفاتت مردم کهرکی پوره نمودند و آنقدر مردم برای مدد طرف کهرکی پوره بر درو بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانه هیچ احدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار روبیه را مروارید و دیگر اقمشه تابوت و شد های احدی پوره بتاراج رفت - بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه صوبجات بر نگرند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جبر و مصالح رکاب و دفتر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی روشناس نوکو می نمودند و برای تحقیق فصول اربعه و سر رشته حساب ماهای شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدی احدیان و توبخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسی که محرران از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب طلب تنخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * ل کط و کطل شهر کونه است سر رشته ماههای شمسی نگاه دارند اگر چه ازان سال محرران دنا تر از روی لا و اسجنتری نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب تحویل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیاید محالست چرا که موافق قاعدۀ منجمان اگر لکحۀ قبل از وقت زوال تحویل شود آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشر ساعت زمانی از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میدیرند و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقویم ثبت می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهای این عهد نیز میگردد لهذا آنچه محرران از روی دفاتر دیوانی صوبۀ دکن و دار الخلافت و امرای صاحب افتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف تفاوت دو سه روز تازه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد که بمرور ایام تفاوت راه یابند اگر محاسبان نکته سنح که از سال و ماه شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند برای ارباب طلب منصبداران که بعد سرگردانی سالها تنخواه می یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود - و قضاات را در

امور ملکی و مقدمات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند کہ باعث رشک و حسد امیران عمدہ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچہ قاضی عبد الوہاب احمد آبادی کہ قاضی القضاات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بہم رساند کہ ہمہ امرای با نام و نشان از و ملاحظہ حفظ آبروی خود داشتند و مہابت خان ثانی کہ در زیادہ سرب و گستاخی در خدمت بادشاہ سر آمد روزگار خود را میگذرست ہمیشہ در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچہ از رازی ثقہ و محترمان خاندان قاضی مسموع گردید کہ در ایامی کہ مہابت خان بہم دکن مامور گردیدہ از حضور مرخص گشتہ برآمد بیرونہا مدت مقام نمودہ التماس درخواست مساعدہ زیادہ از مرضی بادشاہ بمیان آوردہ بود درین ضمن خبر باورساندند کہ سہ چہار لک روپیہ را جواہر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضی ہمراہ مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمدہ داخل قافلہ شدہ بعد تحقیق فرمودن ہمہ را کشیدہ آوردند و همان روز بسپاہ تقسیم نمودہ داد بعدہ کہ بعرض بادشاہ رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مہابت خان پیغام نمود کہ مال سوداگر از راہ اغطرار بطریق قرض گرفتہ ام کہ با منافع آن بتجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سوای اغماض مصلحت کار ندانستہ کارش بمیان نیارود - روزی از نوشتہ اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زیاد سیوای مردود بعرض بادشاہ رسید و تجویز رخصت مہابت خان درمیان بود بادشاہ رو بجعفر خان و مہابت خان نمودہ فرمودند کہ این کافر بچہ بسیار پا از حد بیرون گذاشتہ فکر استیصال این نمودن ضرور است مہابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست اعلام
 قاضی کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
 خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو
 سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسروان مآل که بعد فرار از
 حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
 کافر محیل از متفرا تغییر لباس نموده ریش و برت تراشیده همراه
 مذنبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر
 وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هند
 ساخته آنچه از جنس جواهر بیدش قیمت داشت و قدری از
 اشرفی و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف
 ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدری زیر کفشهای کهنه
 دوخته سه فرقه مختلف الوضع بیدراگی و گسائین و اداسی
 شده راه اله آباد و بخارس پیش گرفته مرحله پدما گردیدند
 و یکدانه الماس بیدش قیمت با چند دانه یاقوت در موم گرفته
 در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
 طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلی نام فوجدار
 آنجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبیر فرار
 سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
 خبیر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید
 سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همه
 آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دریم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانگه الماس و یاقوت بیش قیمت که از لک روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده ارسال داری و این هر دو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار -

علی قلی سودای نقد را بر امید نسپه مجرا که آخر چه نقش بر روی کار آید اختیار نموده آن هر دو سنگ بیدها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافریں برداشت و سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعده که باله آبک رسید اگرچه خود در جلد روی و پیاده رفتن گرو از شاطران می برد اما سنبها که پسر خورد سال همراة آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس نام برهنه که پروخت موروثی جد و آبی او که وقتی به بنارس آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم بهر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهنه که خدمت مینماید نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما با اختیار و خواهش پسر نوشته مادر او زنهار حرکت از جای خود

نمائنی و برهمن معتمد قدیمی خود را که بسبب او کبکلس را بهمرسانده بود باخبر چندساله همراه سنبها گداشته راه بنارس اختیار نمود قضا را روزی که داخل بنارس شد و صبح آن برای غسل و لوازمی که هنوز بجامی آرند دوگهزی شب مانده بکنار دریا رفت هنوز از ریش تراشی و شست و شوی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود که شور و غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گرز برداران و صدای گرفت و گیر بلند گردید •

در ایامی که محرز سوانح در بذار سورت بود بانها نام زنان ار طبیب پیشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که برای تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مایه از دور و نزدیک بنارس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابی که مقرر است مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرری خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت نزد استاد خود می برند و خرچ خوراک و پوشاک شاگردان بر ذمه استاد است که بقدر کفاف ضرورت خبر می گیرند من به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه کنار دریا بدستور دیگران بهم می رساندم در خدمت استاد میبردیم و او بسیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفتن شخصی دست مرا گرفته مشتکی پراز جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

گفت مشیت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه ننگچیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت و گیر و رسیدن گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او می نمودم در طرفه العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حوبلی ملکی که دارم از همان زر است *

القصة سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پرازترکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوپاری قولی و قاصدان تردد دشوار است بتغییر وضع هر جا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی مغازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بجیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته حرفهای او گشته از آنکه چند قلعه سرحدی قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعهها که بتصرف بیجاپوری رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حواله منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعههای شما چند قلعه من

که بتصرف منسوبان عالمگیر بادشاه رفته هرچه بمدد و کومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در ایامی حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقی عمر خود را از جمله بند های دستگرفته و غلام زر خریدۀ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بینی و افعال آن عیار پیشۀ بدسگال نموده جمعیت شایسته با مصالح قلعه گیری و چند نفر قابل قلعه داری را سرفوج قرار داده سفارش اطاعت و وفاتت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته بیای هر قلعه که میرسید بانواع حیله و تدبیر که در فن قلعه گیری ید بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می آورد و منسوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زبانی که فی الحال شما بازوی مزید به ازین قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته برعایت نقد و جنس که ازان قلاع بدست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده دوازده قلعه نامی مشهور بیجاپوری را که سالها بخروج لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خود آورد و به تسخیر قلعه راجکده و غیره که از سعی راجه جیسدگه و دلیر خان و دیگر بند های پادشاهی که خود کلید های آنها را سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حواله نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زبانی مردم حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روانی ابو الحسن سیوا بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله قریبی باخت - القصه بعد فراغ قلعه گیری بدستور سابق در قلعه راجکده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته در ایامی که هنوز حصار شهر پناه بذر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوی بانام و نشان و معلمین آبرو طلب دستگیر نموده بود که درورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعه شهر پناه اطراف بذر سورت بسازند و دلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بانوج و سرداران کار طلب مبارز پیشه دیگر تعیین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم آورده بود که هر جا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران بازگیری خود را بودند و از سرنو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهایی جنگی ساخته دریای قلعهها نگاهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود - بعده خاطر از بندر بست اطراف قلعه راجگده که ملجای قدیم اوبون جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکمل و کوه قلب تراز راجگده برای صاف کردن خود بهم رساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت با آسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر قلعه آن که تیغه آن بذناف چرچ زمردی فام رسیده بود سه کوه ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از انجا دریای شور واقع شده و شعبه دریا از پای دامن کوه هفت کوه می شمرند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کوه راه منزل براه خشکی واقع شده و راجگده از انجا چهار پنج منزل است و کوههای سر بفلک کشیده دشوار گزار

بسیار قلب در راه دارد پنجمه متصل باران دران سر زمین میبارد
و تعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
پرداخت و دروازه و برج و باره در کمال قلبی قرار داده ترک ماندن
را جگده نموده قلعه راهیری را ملجا و جای ماندن خود مقرر ساخت
از بعد تیار شدن قلعه و نصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه تیره
اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطه
زر و کوزه طلای صد هون در میدان گذاشته فرمود که منادی نمایند که
هر که سوی راهی که مقرر نموده شد براهی دیگر بالای قلعه بلا مدد
زینه و کمند مع نشان رود بدر آن زر و کوزه طلا بخشیده شود یکی از قوم
دهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع
نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن دهیر بان نشان بالای
قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطه زر مع کوزه طلا بار بدهند
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن دهیر بالا
رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن
نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلق بیجاپوری را
صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند
عوض ملک تازه بتصرف آمده بیجاپور را به کوکن نظام الملک
عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دنذا راجپوری
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم
فشین او بود و باز قلعه جزیره که بر آبی جزیره اندرون دریای

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوری در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا می برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوری بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده هفت قلعه خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظه غلبه سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرده آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد قلعه جزیره را حواله سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت زدن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا دادند بر سرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداری و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر در پا انداخته حقیقت بعال شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استعدای

بندگي درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دريا بميان آورند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار برای سیدی سنبل و سه صدی صد سوار برای سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنج هزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بردفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرومت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگي دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دوصد نفر خلاصیه و پیکاهای جنگي که مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد از انجمله صد نفر که از قوم مرهته و تازة منصوب کرده سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و از آن روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهم رسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب باسحکام قاعه قلابه و گذیری که از جمله قلعههای نواح دات آن مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعه جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین بر روی دریا جنگ واقع می شد و اکثر حبشیها غالب می آمدند تا آنکه سیدی سنبل به پایت نه صدی رسیده و دیعت حیات نمود و وقت مردن سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را برای اطاعت و وفاتت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آباد کاری و منصوبه بازی میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهایی پر از مصالح جنگی و تعمیر برج و باره قلعه و تردد دریا نوردی پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای ضرور و مقاربت با نسا کمر و انمی نمود - مکرر کشتیهایی غنیم را بر روی دریا گرفته سر مرهنگه بسیار بریده به بندر سورت فرستاده حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود اضافهای نمایان پیهم برای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه بود که قلعه دندان راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و توپهای هوائی بهمرسانده بردارختها بسته وقت شب طرف دندان راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراهه که در فن قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده می نمود تا آنکه در ایام هولی که سیوا در مکانی که بفاصله سه کوره از قلعه راهبری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست یافتن بر قلعه جزیره شب بصدیح میرسند شبی که کفار اندرون حصار دندان راجپوری هولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و آینه و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعیین نمود و خود با سی و چهل کشتی پر از مصالح یورش از طرف دریا خود را بدای حصار رسانده باشاره متوری که سیدی یاقوت و سید خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

بادۀ ناب یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی
 صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهینت مجموعی
 بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور
 پیشه و پروران جان نثار بمدد کمند همت و زینهای آسمان رفعت
 که از کشتیها پهای حصار رسانده بودند بجلدی و چابکی تمام
 که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
 و بعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
 رسانده صدای بگیر و بکش بلند ساختند و در همین حال چند نفری
 که با سردار برای وا نمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و
 تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
 و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
 خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگه جانبازان
 داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیه کلام او
 بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
 طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
 خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سالمتم و دست و بازو
 برکشتن و بستن کفار بقية النار کشاندند درین حالت سیدی
 خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
 رسانده قلعه را مفتوح ساختند - مکرر سوانح که مدت دران ضلع
 بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبانی یاقوت خان شنیده که وقتی که
 سقف باروت خانه باعمله و فعله آن پرود سبوا باوجود محاسنت
 بدست کرده از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعه

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهایی تیزرو برای آوردن خبر تعیین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج گروهی دندا راجپوری واقع شده اند همه بقصر سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعات تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشیه دران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعهها را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفته جنگ نمود و بموزچال حبشیه نزدیک رسید از زدن توپهایی هوایی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زندهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود و بشرف اسلام در آورد و زندهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و ترنزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه راهیبری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانگی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر ترداتی که از حبشیه بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد .

الحال کلمه چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله آباد نزد کبکلس زنا دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت پسر داده بماتم او نشست و زمینداران اطراف و بعضی امرا و راجپوتان متعینند دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستنی شود بمنزت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسیدن فرمودند (خس کم جهان پاک) چهار پنجم ماه برین نگذشته بود که سنبها با کبکلس از آله آباد رسید و صدای شادیانند رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مظمین خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظه گرفت و گیر راه مشکل بود . *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و ترند حبشیا را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلاً بعلت محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال تجارت خود برای معانی محصول بدفعات آورده میفرورشدند و مال هذود را بنام خود می نویسانند و زکوة که حق کافه ازام موافق شریعت است تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق شریعت غرانف صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجر روپیه از هذود [می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان یوسف زئی سمت کابل در عمل صوبه داری سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید و آغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان میر جمله بی حصول رضای او بیای اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی تعینات صوبه کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیدشاور آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از مرهای مفسدان آن ضلع و افغانان شقارت پزوه کله مینارها اطراف کابل و پیدشاور ساختند - بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آغرخان ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض می رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عرصه ظهور رسید خصوص

آغر خان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ بهول پنه جلاوت و تهوری بکار برده و ترددی که ابتداء همراة خان جهان بهادر کولکناش باز در قراولی و هراولی دلیر خان شیردل نموده اگر مفصل برنگارن محمول باغراق میگردد - مجمل از جمله ترددات بگزارش می آید که در یکی از محاربات که دلیر خان را با فوج مرهته اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعد از طرف جنگل و آب کنهائی دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ می نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراة آغر خان هر اول با وجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پزوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادر شیر نبرد دست از تعاتب برنداشت همین که مرهته فوج مغلیه را از لشکر سه چهار گروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغر خان از بسیاری کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیری که برگلهٔ گوسفند تازن هر طرف که رومی آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را ششت و شومیداد و حملهای رستمانه می آورد بعد از عرصه بر مرهته تنگ گردید و دوه سردار نامی مرهته که از راتهای مشهور بودند و در فن شمشیر بازی و تهوری از بیکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگی دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدار البواز پیوستند باقی رو

بهزیمت آورد شکست عظیم بر فوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را با مردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یلک از ایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بی حساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز جنگ * بره گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بگرد آفرین بر جهان پهلوان
في الجملة دو نشان و چهره بسیار بدست آمد و تا پونه که
مکان و ملجای اصل سیواي بد اصل است تاخته تعاقب نموده
غنیمت بیشمار که از گرد آری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرهده که آغر خان از سرداران سیوا گرفته
آغر خان ثانی خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان
پدر با خود نگاه میداره •

القصة چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان
و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربه صعب و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمده
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند بهزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و قبائل و ناموس مرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیحة خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از علمح والده محمد امین خان با صبیحة خورد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راه غیرت و خجالت نزد شوهر آمدن قبول نه نموده همانجا لباس ساده و کمرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبیرفساد ایمل خان بد نهاک بمرتبة انتشار یافت که آن مردود ددنژاک سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبارملال زیان بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سنه اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبه کابل بقدائی خان کوکه مقرر نمودند •

درین اینم آمدن اسلام خان رومی (۷) حاکم بصره که باعطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبه اختلال در حکومت ارثی او راه یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید که چند محله شهر و قریات را آتش زده و خانه بی شمار شرفا و اکابر را سوخته از راه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عذایات

(۷) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق

سنة ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰

در آغر آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خانی یافت •

ساخته پنجهزاری چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده برای مهم دکن بطریق کومکبی همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که در آن سال با بهلول خان بیجاپوری محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند *

درین سال (۸) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متاخرین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزی هندوانه کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعد از آن برونه بحضور مجلس تفریق نموده قدری خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشاندند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سگندگی و بیجرمی و کلانی به ازیر، دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهی از وقت خوردن می آید از آنکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن ریزه ماهی که در خاک آغشته کرده گندیده می نمایند میدهند و بقوت همان ماهی فالیز بمواد میروند حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشاندند *

قاصی ابو الفتح نام قاضی دهار صوبه مالوا که از مستعدان

(۸) صاحب تذکره السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم

جلوس او اخر سنه ۱۰۸۰ نوشته *

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از آنکه شنیده بودم که او را بپارچه سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقدید تمام با تمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تا پنجاه روپیه از بزازان حضور بهم رسانده باو مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقه پارچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست گرفته زبیرو رفتم از مشاهده پارچه سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچه سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند *

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را می رسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان اراده تنبیه افغانان کابل داشتند
 پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسایم بحالی
 منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد
 رفیع برادرزاده وزیر خان را بخشی سرکار پادشاه زاده نمودند - و در
 سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر
 را بهر اولی دلیر خان و رفاعت اسلام خان آن طرف آب بهمبره نزدیک
 سوادتصبه ملکه پیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شده با فوج بهلول
 بیجاپوری مقابله کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی
 تردد نمایان می نمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف
 افواج پادشاهی را پرکار وار فرور گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت
 نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمه شعله
 آتش که بغیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که
 او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر
 بیجاپور برد اطراف فیل او فرور گرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند -
 و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی
 از فوج دلیرخان و خان جهان بهادر بکار آمدند و بمرتب آتش پیکار
 شعله ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
 دلوران گردیده بود *

فکنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
 زخرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان و گوی
 آخر الامر کار بر فوج پادشاهی بمرتب تنگ گردید که اگرچه باوجود
 کمال غلبه دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهی که جنگ کندان در چهار پنجم روز بالای پشت فیلان و اسپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعد از آنکه از روی وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن احلام خان بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان گشته ارائل سده هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بروقت دیگر موقوف داشتند - آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن امداد زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلغار طی مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رمیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آمرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بنده کارزار دیدند دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لاک روپیه نقد عطا نموده و بنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعد از آنکه آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخست آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - و آن سه سوار معرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلالت

پیشة بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کفان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعه بد عاقبت را علف تبغ و هدف تیر و سنان مآخذند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن امیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند یها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخبر در آمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعینة پیشاور نیز مأمور فرمودند که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعه بدسگال کوشند و هر طرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان آوردند - و مغلان خبر دار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ عظیم روداد و رستخیز غریب و زن و خورد عجیب بر پا گردید و استقامت نوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بدمه اقبال عالمگیری و جلالت مغلان که آغر خان با وجود زخم برداشتن حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در انواع افغانان افتاد و از هر طرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گله رم خورد گوسفند پیش انداخته

و اهلکته مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برهنه دست آنها بسته پیش اسب انداخته میدواند و بشمار هزارها افغانان اسیر و علف تیغ و هدف تبر و سنان مغلان گشته بقیة السیف رو بگوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آخر نامه درج است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
 بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند
 و آخر خان عرضداشت فتح با سرهای بیدشمار و اسارای بسیار
 بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
 اضافه و مومیدائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
 باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان
 همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو

ز روی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او

که تانام او باشد اندر میان * نراند کشی قام ما بر زبان

با وجود چنان تردد و جانفشانی آخر خان و دیگر بندهای بادشاهی
 به سبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مور
 ملخ فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته
 مد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میکردند و حسد
 و ففاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میکردید - عبور فدائی
 خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آخر خان بموجب حکم

هراول فدائی خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ
 کزان و سرافکنان صوبه دار را از پیدشاور بجلال آباد رساند بعد ازان
 فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلمی و سلطان اشکری
 که از سلاطین زادهای که هر گشته می شدند و جمعی از راجپوتیه
 و افغانه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد
 تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
 که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل
 رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان
 بدنهاد غلژی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
 تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب
 روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزندهار در آمدند
 و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود
 و در تهنانه گذرمک رفته استقامت ورزید - و باز افغانه دندنه که
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مقدر ندیدند
 سی چهل هزار پیداده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون
 بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته
 بدفع شرو مقابله آن گروه شقاوت بزه پرداختند بعد زد و خوردی
 که بمیان آمد تا سه پهر روز فائز قاتل شعله ور بود و افغانان زیاد
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
 ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیدشاور مراجعت نماید
 افغانه بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سدره گردیدند و محاربه عظیم
 روداد ازانکه فدائی خان براه نمائی حاسدان و همچشمان آغرخان

که محتاج بکومک و هراوایی مغلان نگردیده یکی از روس الوس عرب را که از تهور پیدشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و او بعد تردد نمایان گشته گردید و چندان هزیمت بر فوج هراول افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیمر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهبازوار باچند هزار سوار ایلغار نموده خود را رساند و بر سر کتل چلک که درهائی قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربه صعب رو داد آنقدر تیر و گولگ بندوق و سنگهای نیل و با از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افغانین زبالا و ایشان ز زیدر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار
آخر از تردد رستماء آن رستم زمان افغانه هزیمت یادتند و فدائی
خان بجلال آبان رسید - و بموجب حکم در تهیدگ نشانندن تهنانجات
واحداث قلعبجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدو مال بعد
انقضای سه سال او اخر سنه هیجده یانوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
دارالخلافه گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او
کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداری
چند امیر مبارز پیشه دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پدشاور آمده به تذبیده افغانان پرداخت و پادشاه زاده بعد چند گاه به موجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرخان آباد و غیره مشغول گشت و بگرد آذری مصالح و تدارکی قلعه پرداخته در اندک فرصت بنامی آن باتمام رساند * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * بانداک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغرخان آباد نام
چون خبر احداث قلعه در افغانه انتشار یافت دانستند که دربنامی
فساد آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افغانین زهر سو بر انگیخت سر * همه بسته بر خون آغرخانه
زحد اٹک تا حد قندهار * پدید آمده اشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تو اشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین
درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغه توپخانه خود را باقراب هزار و توپخانه پادشاهی
بکومک آغرخان روانه ساخت و آغرخان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدند خود و جمعی از مغلان رزم جو هر اول نمود یک طرف تنگری
وردی خان برادر حقیقی خود را با بسیاری از مبارز پیشگان
نبرد از ما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلالت کیش
بسررداری سلطان زادهای که بکر تعیین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدستال معرکه کارزار بیداراست و ازان طرف ایمل
 خان بدنهاد باچندی از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان
 که با هر یک پیداه جنگی بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار
 فراهم آمده بودند بمقابله فوج پادشاهی پرداخت و محاربه
 صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صدای دار و گیر دران دشت و
 کوه پر وحشت پیچید و هر طرف مرهایی مران آهن گوی غلطان
 در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو
 بر افغانان پلنگ خو بهم آذای صدای کوس و کرنای رزم حمله
 می آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفه ضال بدسگال می
 ربودند و افغانان بدمعاش باسظهار پناه کوه دشوار گذار و بهیاری
 لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر
 مغلان تنگ می آوردند و هیچ نمانده بود که صدمه عظیم بلشکر
 آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر
 و برادر و دیگر دلایران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
 ساخت و چندین سردار نامی آن تیره بخندان را با دیگر افغانان
 بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام
 در لشکر آن بدنهدان انداخت چنانچه از جمله ابیات آغر نامه که
 درین جنگ امغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل • خبر را بخان از ره جزو گل
 همان لحظه خان شجاعت شعار • سراپا بگرد املاح استوار
 بیاویخت شمشیر مثل هلال • به پهلوی خود خان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش • حمائل بگرد آن یل رزم کیش
 دلیران دیگر بدستور او • همه گشته در بحر آهن فرو
 چو کردند اسباب جولان درست • سواری نمودند چارک و چست
 رسیدند در عرصه جنگ گاه • که امتاده افغان چو ابر سیاه
 بقلب سپاه خود استاده شد • زهر در طرف فوج آماده شد
 زهر جانبی صف بپارامتند • دلیران پی جنگ برخاستند
 صداها برون آمد از طبل جنگ • درنگ درنگ و درنگ درنگ
 بغرید طبل و فغان کرد نای • تو گوئی بچندید کوه زجایی
 صدای نفیر آنچنان شد بلند • که بر ترک گردون رسیدی گزند
 چنان سنج زرین فغانها بگرد • که بر جان اعدا به پیچید درد
 چنان نعره زد از جگر کرنا • که شد بند بند خودش هم جدا
 دلیران گردان ز روی غضب • بدنشان غیرت گزیدند لب
 بشمشیر و خنجر به تیرو کمان • زهم یکدگر می ربوند جان
 بگیر و بدار یلان در مصاف • ترازل بیفکنده در کوه قاف
 صدای ترقا تراق و تراق • زلمغان رسیدی بملک عراق
 کمانها ز غیرت به بسته میان • که آزد تیری در آغوش جان
 چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ • بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
 یلان دلیران هر دو سپاه • بهم در زده حمله چون باد و گاه
 چنان گرم گردید بازار جنگ • که می سوخت پرهایی تیر خدنگ
 ضریب و فغان سرزد از هر دو صف • که زهره بملک بدن شدن تلف
 فغانها به پیچید باهم روان • بلرزه در آمد زمین و زمان
 به پیچیده باهم دلیران رزم • که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دمت اندر گریبان هم • رساندند چاکش بدامان هم
 یکی تیغ میزد بفرق یکی • اجل درمیدان کرد پوی و تگی
 بهم کرده زان گونه جنگ وجدل • که دریای لمغان بخون شد بدل
 زده نعرها همچو رعد بهار • در افتاده باهم چو ابرو شرار
 کشیده همه تیغ کین از غلاف • پی قتل افغان و اهل خلاف
 گویند باز دیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر
 آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف
 شکن خود از قلب لشکر اهی برانگیخته بران انبوه زده چندان
 رستمانه کوشید که بعد سرفگون گشتن چند سوار نامی از خانه
 زمین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آعر بغرید مانند شیر • فرس راند در صحن میدان دلیر
 باعدا در افتاد بهر قتال • چو شیری که افتد بچنگ غزال
 نموده بگردان اعدا نبرد • عدورا بهر سو پراگنده کرد
 نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان
 باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود آعر خان مرد
 افغانان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
 بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم
 زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت
 جمعی از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
 خود را بکشتن دادند و بعضی او را عمان کشان از رزمگاه بدر بردند -
 و از غارت و ناختی که بر بقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
 بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تبر * به بردند غارت گرانش اسیر
 زن و بچه و خان و من هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زن
 از راویان راست گفتار که دران عرصه کارزار بودند مسموع گشته که
 افغانان بمرتبه مغلوب هراس گشته ازان معرکه رو بدرها و جوف
 کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلان دشت پیدای
 فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
 کوه و آبکنها می سازند میرساندند دران مغاکها چنان نقش خاک
 و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
 گوشه دامن و ردای بر سر آن جان باختگان رسیده ازان مورخها کشیده
 بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *

القصة آغرخان بعد فتح نمایان یک هزار و هفتصد سمرقندولان
 و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
 بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
 نموده بعظای نقره بلند آوازه ساختند و بتذکری ردی خان برادر
 و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
 فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آغرخان بمرتبه دران سر
 زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
 خواباندن و ازگریه باز داشتن بنام آن و الاثران شیرنبرد می ترساندند
 و بعد بندوبست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
 آغرخان را و راجه جسونت را بکومکي امیرخان در کابل گذاشته
 خود را بلاهور رساند و حضرت خلد مکان بدولت و اقبال اواخر سنه
 شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبہ تہذہ مقرر فرمودہ حکم نمودند کہ کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی و دیعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوہاب غفر اللہ لہ در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضہ جاودان انتقال نمود و از چہار پسر ماندند از انجملہ پسر کلان شیخ الاسلام کہ بحلیہ صلاح و فلاح آراستہ بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیرہ عاقبت بخیری اندوختہ اسم بامسمی گفتمہ میشد و فی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگہ قضات کم بعرضہ روزگار آمدہ چندانچہ از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جملہ متروکہ پدر خود کہ دواک اشرفی و پنچ لک روپیہ نقد سوی جواہر و دیگر جنس وافر کہ مانده بود آنچه بحصہ او رسید دام و درمی از انجملہ خود املا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی بہ برادران و دیگر ورثہ قسمت نمود - هر چند کہ از قبول تعلقہ فضا ابا کرد خلد ممکن بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را از تغیر خان جهان بہادر صوبہ دار دکن نمودند - چون سید نور علی را کہ از شجاعان نامی گفتمہ میشد قلعه دار سالیر کہ از قلعه های آسمان شکوہ سر بفلک کشیدہ مشہور شش گروہی قلعه ملہیر یکلانہ اہم مقرر نموده بودند از اتخافات ناموافقیت ایام در سندانہ ہفدہ جلوس عمل صوبہ داری خان جهان بہادر قبیلہ و وابستگان قلعه دار کہ از خجستہ بنیاد می آمدند و غنیم لایم در نواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعدہ کہ چند نفر با غیرت ہمراہ

مستورات بدرجۀ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه دار را بانوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الا نصیحت و بی ناموسی تمام بر سر ناموس شما می آریم قلعه دار هم چنان که سعی نمود و جهد بکار برد که بتد بیرو دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندانش از دست آن ظالمان گوشه فائده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت بر آمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و هذیان دادن و کشته شدن قلعه از دست می رود و بی ناموسی زیاده تمام بر سر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نمادند منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپردند چنان قلعه سر باهمان کشیده مشهور صوبه خاندیس بلا تردد تیغ و سنان بتصرف مرهتۀ نابکار رفت و فی الحقیقت از بندر صورت تا خجسته بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطۀ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه در سه قلعه دیگر باسم ناهیه و غیره تعلقه سرکار بکلانہ به تسخیر کفار در آمد بعد عرض قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند دریندوا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را بپای قلعه سالیبر رسالده از تصرف غنیمت لیتیم بر آرد و دلیرخان مع توپخانه سنگین و دیگر کومکین ارزار دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران ناموسی پادشاه

بدرجۀ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامندان کشید فائده بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقیت آب و هوای آن ضاع علاوه آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها مفادی نمایند که هرکه برمنه پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفه انام و مردم خاص و عام همین سلوک شرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هندو را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و دیوانیان امر فرمودند که کوروی محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود و از تعدی غیاث الدین خان متضدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

از آنکه در ایام شورش حبس البول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعه بندر سورت تعیین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیآورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر به مهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر گردید و از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سر بسته بچشم داخل خزانه سرکار گردیده بود درینوقت محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالة و وکلة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چندین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الاداست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستاند - محمد علی خان که مریدی او بود عرض نمود که التماس دارم موافق ضابطه دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد از آن محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روی فتاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده مهمی بفتاوی عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذرانند که در صورتیکه متروکه میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت بر او واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخله خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التکاربیل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفی منجمه زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیرجی تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و شامل قبل از آنکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو سمت برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که حق بند ها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدیات اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح موی نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر کرده نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصالحت

نپرسیدی که عوغس آن برای تو کاری از معافی عشور و غیر ذلک
 میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشود عرض نمودن
 خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن پادشاهان دعوی حق
 خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
 شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر
 شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار
 یافت - و بر طرف نمودن هندی از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم
 سیامت پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هندی
 بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعد چنان قرار
 یافت که از جمله پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار
 مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحی که دران سال روداد بغی ورزیدن و فساد فرقه
 فقیران متنامی است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران
 هندو مشهور بستنامی که مندبه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنجم
 هزار خانه دار اطراف پرگنه نرنول و میدوات میداشند و آن مندبها
 اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشه آنها
 زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشکان کم مایه است و در طریقه
 ملت خود می خواهند بمرتبه نیک نام که ترجمه لفظ ستنام
 باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سوای کسب حلال
 اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی
 شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر بایراق
 و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازنول زراعت
 مینمود با پیاده که نگاهبانی خرمین می نماید گفت و گوی سخت
 بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامی
 شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که
 بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیادهها برای
 گرفتن و آوردن آنجماعه تعیین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده
 با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته
 و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت
 و غلبه آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نازنول
 خبر یافته سوار پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن
 آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را
 کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار
 بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمینداران پرداخته با
 تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمینداران اطراف سوار شده
 بمقابله و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری ن ساخته
 رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد
 مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول
 بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانیدن
 تهانه خود پرداختند بعد از آنکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و
 حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور
 تعیین گردید هر فوجی که مقابل می رسید بغارت و تاراج می رفت
 از آنکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار نمی

شود و هر تیر و گولت تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید
 در سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بمسحر و جادو
 منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
 در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
 که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
 اسپ جاندار پیش قدم هر اول آنهاست و کار بجائی کشید که
 راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل
 آن گروه تعیین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
 هفده گروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش
 رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی نمودند و زمینداران
 اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
 هر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
 بشوخی پیش گذاشتند و نائز فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردد
 و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
 و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که بر نشان و علم
 دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
 بجن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
 جانباز تردد رستمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیه
 الضعیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
 از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران آمده
 اطراف هر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر
 و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاظر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نغان یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکل صوبجات صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر چهره که گذار دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه ترون مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان از دو بازار و جمیع اهل حرفه شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبیه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه با وجود فرمودن اهدام از روی زجر که سرودست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لحظه بر کثرت و از دحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و با مال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثه هنود بود آخرتن بادای جزیه دادند *

و درین حال جمله الملک آمد خان را برای بزد و بستم مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرکاران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسله پادشاه زاد های ماژندران بود بعده که ماژندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو به هندستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقاره مقتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - از آنکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که ماده فضیلت ضمیمه آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هر دو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدسان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشه مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشته اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هر دو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائره پر خاش بمرتبه شعله ور گردید که هر دو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال
 شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد و قاضی
 علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بندو بهست استحکام در و دیوار
 و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی
 با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی
 گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع
 محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر
 از فضلا و جهلا و باندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار
 و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین
 تنگ نمودند که ترس مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده
 که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را
 از صوبه داری تغییر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم
 فرمودند و نیابت آن بقاطب الدین خان مقرر گردید چون خود
 متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکب میدانستند
 عجالاً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که با استعداد
 ظاهری و باطنی آراسته بود و فوجداری جنوب که از لاهور مسافت
 قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور
 رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع
 خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را
 همراه گرز بوداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور سازد
 بمد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را
 بلاهور رساند و یکدو جماعه دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشای حکم پیغام طلب او نمود بعدہ کہ کوتوال طوعا و کرہا آمدہ حاضر شد حفیظ اللہ خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالہ وارثان قاضی نمود کہ بقصاص رسانند چون بر قوام الدین خان نیز مردم لاهور ہجوم زیاد آوردہ بودند سلامت بر آمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود کہ بہ موجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و ہجوم مدعیان و انبوهی مردم عام از راہ شہر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لہذا مصلحت درین است کہ از راہ دریا خفیہ دریالکی پردہ دار بر آمدہ روانہ حضور گردد بدین دستور او را روانہ درگاہ معالی ساخت - بعدہ کہ بحضور رسید پسر قاضی باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند کہ بشرع رجوع نمایند اگرچہ وارثان قاضی بسیار برسر شدت بودند و نہیکذاشتند کہ قوام الدین خان وکیل از طرف خود برای جواب دعوی نماید و بر بالکی و اسپ سوار گشتہ بمحکمہ آید و در پی خفت آن گرفتار سرینجہ بلا بود و اما از آنکہ خود قوام الدین خان بہرہ تمام از فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام کہ طریقہ نیک نفسی و خدا ترسی او نسبت بقضات دیگر زمانہ بتحریر راست نہی آید حکم بر اثبات خون در حق او نہی نمود بنا بران مدت مقدمہ در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی علاوہ غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمہ می آوردند تا

ازین تنگنای سرای فانی درگذشت •

• بیت •

خلاف رای سلطان رای جستن

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان بوده خبر فوت راجه جسونت که در کابل کومکمی گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همواره او هر دو پسر خود سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند با اسم اجیت سنگه و دلتمین داشت معرائیها همراه گرفته بی آنکه افتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند - بعده که بمعبر اذک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او پدوخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میر بحر و جمعی رسانده بسر پنجگی عبور نمودند - بعد از آنکه نزدیک دار الخلافت رسیدند از آنکه از اداهای خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و متعیننه توپخانه اطراف خیمهای وابستگن راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهم رسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته با احتیاط تمام که افشای راز نشود در خیمه نگاه داشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان باژ با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را با فوج شایسته تهور پیشه جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدره توانند گردید نزد خیمه پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عمده معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که رانیهها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستههای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط قدریت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیهها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرمی نشانند در اثبات گذاشته برفتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میسر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست گروهی دار الخلافت تعاقب نموده بر راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حمله نشینان سراچه عصمت بفرزندی برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانای چطور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه از دل خلد مکان بر طرف نشد •

توجه خلد مکان عالمگیر بادشاه طرف اجمیر

و جودپور بقصد تنذیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفه ضال رایت ظفر و انبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله متصدبان که متدین واقعی باشد و خیرخواهی و کم آزاری خلق و رفاه حال رعایا را بر تزیید آبرو و ترقی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالی و جانی باحدی نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هر جا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلومه و بدنامی چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعده قسط مشخص نموده خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران نقصان درلک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و برآوردن فرزندان

نامشخص راجه جسونت از تعلقه مرحد جود پور برانای چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تعیین انواع دریا امواج برای تاخت و تاراج معمورهای تعلقه جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده و کلاهی معتبر زبان دلن را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن در سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسوفت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابر آن خان جهان بهادر را برای باقی و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاد از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله یاردیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسحق واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معترف داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن خود را با جین رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعد که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافیه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و دره‌های دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد شیرنبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلوران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعد که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقه رانا که از سواد اجمیر هشتاد گز فاصله داشت فرود آید و لشکر خود را اطراف تعین نماید که هر جا اثر آبادی یا بند زیر سم اسپان بهادران هامون فرود کوه نبرد پامال سازند درینمولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جمیده با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و دره‌های قاب رانا و تعلقه را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت بر گهی و رسد غله می نمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف دره‌های قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پباده بی شمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوت‌های جهالت کیش سر راه‌های درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها برآمده غافل بر سر لشکر پادشاه زاده
 شبخون میزدند لشکر پادشاهی خصوص تهور خان باتهور پیشگان دیگر داد
 جلاوت داده به تنبیده آن جماعه میکوشید و در خرابی ملک و مسمار
 نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار ثمر دار باغات و اسیر
 نمودن زن و فرزندان کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را
 معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمد آباد
 نیز صادر فرمودند که با فواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه
 و احمد آباد استقامت ورزد و هر جا خبر و اثر راجپوتان یابد
 باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیبر که
 بتصرف غنیم درآمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
 معارضان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت
 متعذر گردید رانا و راجپوتیه را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
 پناه پادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شغب جراثم خود
 سازند و یا ببغی ورزیدن راهنمایی نموده رفیق خویش گردانند
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها ندموده و نواب بانگ یعنی والده
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
 که در هیچ باب بامداد و معارفت و شغاعت راجپوتان خود را آشنا
 نسازد و کلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف
 مایوس شدند پادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام
 شباب و راهنمایی احباب همدم او رجوع آورده زبانی درگا داس
 که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته می شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و امیدوار رفاهت چهل هزار حواری را چپوت جراز و مدد خزانة نامعدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهان بد عاقبت نیز بدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زاده نا تجربہ کار را از راه بردند و بتقاضای سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید * * بیت *

با بد منشین و باش بیگانه ار * در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از ره راستی کمان را کج دید * دیدی که چگونه جست از خانه او
چون ابتداء بوی شهرت این خبر پادشاه زاده محمد معظم رسیده
بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت
دو کلام نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت
مشمول بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر
اغوی شاه زاده نا آزموده کارند غافل نباید بود - از آنکه خلد مکان
از طرف محمد اکبر وسواس نداشتند و برای پادشاه زاده محمد معظم
در حسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان
که درین ماده ابتداء پادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خبر
سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر
محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق
سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از
آلودگی سخن شنوی بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفای این
راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سی هزار راجپوت بسرداری
در کاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده مصلحتاً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجزد قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار برفاقت محمد اکبر تعیین شده بود و سوای اسد خان و بهره مند خان که با جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سوریان و اهل دفتر بهقتصد هشتصد سوار نمیرسید تنزل تمام در لشکر راه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص برای پادشاه زاده محمد معظم بمبالغه تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لکمه و لحظه تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمه محل را همانجا بحاظ حقیقی سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طی نموده در دو سه روز خود را مع شاه زاده معز الدین و محمد عظیم رساند - از آنکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغله جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد متقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضی هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور بینی وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بغایر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و پادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بند و بست راجپوتان خبر لشکر پادشاه زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعیین فرمودند - آن شهسوار معرکه جلالت همین که رو بغوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت و مصلحت رفات اختیار نموده در انتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیمار بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر رساند و هر دو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بردل کدورت اثر خلد مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نمود؛ تسلیم بفرماید و از زیبایی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافی و مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دو سه نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هر اول فوج با چند نفر معدود بارادۃ حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگللال باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان دروا نمودن یراق تعلق ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهنوتی و ارادۃ فاسد برخصت و مصلحت فرمودۃ محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمت دست بر سینه آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه بر روی او زده بر گشت دران حالت پای او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته کشته سر او را بریدند - اگر چه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل ارادۃ او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زبانی خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشته عذایت خان که دیوان تن بود و خسراو میشد از روی ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در او نمودن یراق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه افتاد و پاي ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانه حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتها یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و قراولی و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آورید و حسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشی نژادان را از هر دو طرف بوسر تیر می آورید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقه آن فرقه ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی نطقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که محمد اکبر بقصد مقابله پادشاه ذوی الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تا که محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهی یافت بغیر از درگاداس بد آساس و یکادونفر دیگر معتمد راناکه معنوج قلیل دوسه هزارسوار از جمله مردم قدیمی او باو مانده بودند دیگر رفیقی و فوجی که بکار او آید باخود نیافت و سرشته تدبیر و عقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثه تاراج رفتن مازده بود بضبط پادشاهی درآمد و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاری کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود هجری

از جمله سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس روداده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقی سوانح محمد اکبر ورود حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کولتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعه سالیبر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعی بود در ایام محاصره بتقدیم رساند و مردم را جپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجه شهادت رسیدند اما فائده بر روی کار نیامد لهذا بعد چهار پنج ماه از پای قلعه برخاسته خود را به خجسته بنیاد رساند - از آنکه سیوای جهنمی با فوجی که برای تاخت ملک تعیین می نمود خود کمتر بر می آمد *

درین سال بهمعنائی اجل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته برسر قصبه دهرنگانوکه از جمله پتنه و معمورهای مشهور آن ضلع است و مبلغهای کلی از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بذکر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده
تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنه چوپوه و دیگر پرگنات را تاخته و
سوخته طرف پرگنه جالنه که از قصبه‌های معمور پراز مال تجار
تعلقه بالا گهات گفته میشود اداره گردید - چون دران قصبه حقائق
و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب
ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روآن قصبه می آورد
جمعی از سکنه آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید
والا قدر میدردند و از آفت کفران و خیم العاقبت محفوظ می ماندند
دران سال که اکثر مردم سایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان
واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس ادب آن سید را
منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را
امیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زین و دست بزجر
و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که
در دعوت نیز از جمله مشاهیر دکن بود و توجه باطنی آن بزرگ
حکم تیر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل
گردید تا باجل طبعی بدار البوار پیوست - بهرحال در همان
سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن
(کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و از دو پسر ماند سنبها و رام راجا
و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس برهن را که از اله آباد
همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت بپدر خود
که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش میکوشید و سواى طریقه
بغی که در تاراج قافلهها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شذیعه دیگر احتراز تمام داشت و در پاهای محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که با سمیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید میدنمود و اگر خلاف مرضی او ظاهر میشد سیاست میدفرمود پسر بدبخت او خلاف پدر در گردآوری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس رعایای مکانی که می ماند بدنامی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمورهای مشهور کمی نمی نمود اما برخاسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند هرگز دست اندازی نمود اگر نوکران عمده او صلاح تاخت هر دو شهر بمیان آوردند از راه دور بیدنی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که همین که تاخت هر دو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه اینست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزه پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست سنبها پسر نابکار او خواست درین بدنامی نسبت به پدر قدم جرأت پدش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبه برار از سی و پنج گروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف از اطراف شهرت نیافته بود جلوریز بر سر بهادر پور که بک ونیم گروهی برهانپور از پورههای معمور پراز مال واقع شده و صرافان و تجار

صاحب لکوک در انجا می بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس هفت اقلیم و مال بی شمار همه بذا در لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیدند اطراف بهادر پوره و هفده پوره نامی دیگر شهر را که برون حصار شهر پنهان واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بی خبر رسیدند که احدی دام و درمی از مال و متنفسی از اطفال و عیال و ناسوس بیرون نتوانست بود و کاکر خان و مردم شهر وقتی خبردار گشتند که دود شعلهای آتش سوختن پورهای مذکور با آسمان رسیده بود و نائب صوبه که در خود طاقت بر آمدن و مقابله نمودن نیافت محصور گردید و باستحکام دروازه ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غیره هفده پوره نامی دیگر را که پر از مال متصل حصار شهر پنهان بودند و حکم وسط شهر داشتند و در هر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت و موختن پورجات کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده خود نیز جنگ نموده بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری تن برضار قضای آلهی در دادند و جمعی که متصل حصار و دروازه شهر پنهان بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بی ستیری تمام خود را دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعی بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعی از منصبداران بر سر مورچال و دروازا و برج و باره داد جلالت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهر پناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقره غیر مسکوک و زیور مرصع واقمشه بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجی و مسی و چینی آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و فوفل و دارچینی و جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست نمی آید بعده که از زبانی جاسومان خبر انتشار فوج غنیم لئیم ممت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کولکناس رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سی و دو گروهی رساند اما در آنجا بسمب عبور لشکر و آرام چهار پا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویه عالم داشتند و کیل سذبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس در آنجا درنگ واقع شود و از آنکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باری و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامی دور دامت خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعه مالیر تعلقه بکلانه که نسبت بهمه قلعه نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنه مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرادپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف رای سلیم برآه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعی از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببهرائپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعه سالیبر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ بهرائپور محضو مشتمل بر غلبه و تملک کفار و بر باد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره آنکه ما خود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند و مغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و امانه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر فساد دکن و فرار پادشاه زاده محمد اکبر حکم پیشخانه بر آوردن طرف بهرائپور نمودند •

ذکر سوانح مال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجری

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعی با دو سه مردم نامی دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد مال با هم نیکو سیر و با دو دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر سراسیمه کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره سازد گاه باران شاه جهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاه زاده محمد معظم مامور گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد اما بروایت مشهور پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی مسافت میدنمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما گردید و از معبرهای تعلقه گذر اکبرپور بتفارت هشت کره نزدیک سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقه میر بحری مکرر سوانح بود عبور نمود بعده که بسرحد تعلقه میر نورالله پسر میر میران قلعه دار تهالیز رسید از آنکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر صوبه دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر هرطرف که سر برآرد سدره او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفارت چهارده بانزده کره خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نورالله که در چندین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امین‌درین ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعد که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقه دیببی سنگه بندیله قلعه دار و فوجدار مله پیر رسید راجه دیببی سنگه فوج خود را برای سدر راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلا ساوزبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیببی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر امتفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت هوا از بدن بر آورده پرورش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار بر سر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصد بعد که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعه کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقه سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که از پای قلعه راهیری سه کوره مسامت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر بر محل بزبان قلم خواهد داد *

ذکر مواعظ سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر

پادشاه غازی مطابق هزار و نود و دو هجری

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکن بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کزان که پادشاه زاده‌ها در رکاب بودند از گذر اکبرپور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانگه قلعه ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبه دکن با دیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی بیجاپور و قطب شاهی و مرهتپای صاحب فوج رو بدرگه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطای خلعت و منصب و اسپ و فیل و جواهر میگردیدند از آنکه کفار بلده و پرگنات در ادای جزیه بسیار بسختی با منسوب کرده پادشاهی پیش می آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامه فساد نمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استاذزاده پادشاه میشد و بحلیه فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیه بلده برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هر که در ادای جزیه تکاهل پیش آرد بسزار سازد- در سرائی که متصل قلعه ارک و چوک واقع است و دران مطالبه داران سرکار محبوس می بودند و تذور پادشاهی پخته میشد آتش گرفت و از چند کله باروت که دران سرا بود سقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده هسی کله باروت است بعده که بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان توپخانه و قلعه ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت از انجا بر نیارده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعه ارک پای اعتراض آمدند و داروغه توپخانه و قلعه دار و داروغه عمارت و مشرف کار خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکان اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکارسازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند . سه چهار ماه در دار السرور بهرانیپور بسرور و کامران می بسر برده متوجه خجسته بنیاد ارننگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض رساند که جزیه تمام بلده بهرانیپور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانة سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عظامی اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد . مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بغتة بدون عارضه بدنی و دیعت حیات نمود و در عوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیر خان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را مسموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیان پادشاه زاده محمد معظم را برای تسخیر قلعه‌جات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سالیمر متصل قلعه ملهیر سرکار بکلانه که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام دره کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کرده کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره‌های قلب و کوه‌های سربفلک کشیده پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابوالمکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشی زیاده بظهور آمد اما از آنکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس و گودون که برای مصانر و مردم ملک دیگر اثر همیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فونل بهم نمی رمد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بی شمار هلاک و تلف شدند و از بی اسپ کار بجائی رسید که در طویله خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که کفار از هر چهار طرف سرواه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر بمرتبگی تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعد که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد •

ذکر سوانح سال بیست و ششم از جلوس عالمگیر

بادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالیمر مامور گردیده بود اگرچه قلعه سالیمر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها هزار در اطراف آن کوه سربفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار ملهیدر و فوجدار سرکار بکلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعه ملهیدر و سالیمر زیاده از شش کوه ناصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در سالیمر بود بنامه و پیغامهایی التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و محتمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطاى منصب چهار هزارى برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاد نیکنام خان باتواع تمهید بحضور نوشت اما از آنکه تردد و معنی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بمقارن منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه قلعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی انواع تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیچ

که نصبت بقلعه‌های سر بفلک کشیدند دیگر کوهی ست مختصر
 قلاب که اعلا توپ نداشت بازدک ترده بتسخیر و تصرف بندهای
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زرد بتسخیر درآمدن قلعه‌های
 نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
 دفعه نیز حضرت خلد مکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
 بسرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام سیج تعین فرمودند
 و از شهاب الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و کندن
 نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
 اما چون قلعه دار رام سیج از جمله مرهت‌های آزموده کار و تجربه دیدند
 روزگار بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد افواج پادشاهی بجائی
 نرسیده - محرز سوانح از جمله متعینند آن فوج بود چون دران قلعه توپ
 آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
 گرفته بر وقت قابو آتش میداد که کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب الدین خان را بحضور طلبیده
 خان جهان بهادر کولکناش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره
 بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کولکناش وقت شب
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعله بازار
 باغلوبی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده
 همان طرف شرط قلعه داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراج بسته صد دو نفر از جوانان سر باز و تهمتدان
 فلکداز که در فن قلعه گیری خشت بر مناره می بستند و در قلعه
 کشتایی یدبضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و
 روشنائی اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر
 بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر
 نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم
 بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا
 در دفعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای کلان و چپر های
 آتش زده و لگافهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی
 نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده
 بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه
 شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار
 مهمانهای فاخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا
 برآمده سر از آن مکان برآوردند جوانان قلعه از آن چنگهای آدم ربا چنان
 بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر
 آنها برآوردند بصدمة پیایی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده
 بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب
 می آمدند پیابین رسیدند - بعده رزی یکی از سائس طویل
 خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست
 تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا
 پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جتیان تا
 دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان بر سینده او رسید که مازلا از دست او پرید و خود او غلطک زنان تا پابین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بعثن بخروج مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش ززند مردم قلعه بشوخی تمام بر کدگرهای اطراف جمع آمده به طبل و نقره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که در سبه - الاری و کار طلبی شهرت - تمام داشت بدین خدمت مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بروقت داشته قاسم خان را بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه دار رام سیج را بفرستادن خلعت و کزّه مرصع و مبلغ نقد بر قلعه داران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعه های نامی دیگر مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار ملهیر معرفت عبدالکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را بتصرف و تسخیر پادشاهی در آورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهیری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولاً ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقونی و خوش آمد بیجا بسننها میگفت که دشمنان مهراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحمانه مخاطب ساخت و بسننها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغوگفتن و شنیدن از شما بدنامت و دیگر خبر تعیین فوج بسرداری اعتقاد خان خلف الصدق جمده المک اسدخان برای تسخیر قلعه راهبري نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیره چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداء سیدی یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس انالملکی میزد بملاحظه توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن مروره پادشاهزاده مهیا سازد و آخر انماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحله توکل همراه فیدالدیر، محمد شجائی و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفری نمود و در راه بر جهاز محمد اکبر تفرقه و حادثات عظیم رودان که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از ناموافقت ایام بجزیره توابع امام مسقط افتاد و مسقطیان پادشاهزاده را گرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با پادشاهزاده با دار و مدار پدش آمده بطریق نظر بند نگاه داشته بجدلی تمام بخدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافی عشور آنچه جنس مسقط بندر رسوت بالای جهازات میروند همراه یکی از بند های پادشاهی بفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نمائیم بعده که بعرض

خلك مكان رسيد حكم بنام متصدیان بندر سورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سورت حاجی فاضل نام را که از سلسله ناخدايان جهازات پادشاهی و خانه زادان موروثی پادشاهی باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روی ایران رسید پدایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر با امام مسقط باین مضمون رسید که مهمان ما را باهتمام تمام زود روانه نماید و الا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعیین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه زاده محمد اکبر را حواله مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که بخشی واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستونی الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته می شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسر انجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چاپک دست مافی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحه مرتع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مائحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

او باشد خصوص برای بهرماندن و مهیا ساختن آنچه پادشاه زاده
 در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر
 ماکولات و ملبومات و خوشبوئی که در هندوستان بهم میرسد تا کید زیاده
 فرمود بعد از آن که محمد اکبر سه گروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود
 آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه
 باغ رفته با پنجم قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده
 گفت که اگر چه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در
 دست گرفته با بزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست
 خالی بخدمت مرئی آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر
 مقدم گوین شعری از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده
 دانهای جواهر را از روی شفقت و اظهار اخلاص برداشته در دستار
 خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حافظ در جواب شاه
 خواند و بعد از خوراندن حاضری هر دو بر اسب سوار شده بالای
 پایندازی که از زریفت و مخمل کار کاشان و چپینت بندری تا مکان
 فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند -
 نقل می نمود که چون شاه برامپی که سوار بود بسیار هموار راه
 میرفت و اسب پادشاه زاده شوخی و جلک می نمود و چابک سوار
 محمد اکبر چنان اسب دیگر بجلک می رساند و محمد اکبر هم
 بچابکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسب رسانده تبدیل
 سواری نمود که ناظران در تعجب مانده آنروین گفتند - بعده
 که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا
 می شد جاوی اسب کشیده با احترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته لمحک نشسته کلمات دلبری و دلداری بمیدان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بداغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از سرورید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندگی نمایند بعده که پادشاهزاده محمد اکبر بداغ تشریف برده آن وفور سرورید را تماشا و ملاحظه کرد و پادشاه نموده گفت چون دریاها می سرورید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از سرورید آبدار شگوفه کرده و ثمر بار آورده اما در جواهر خانه هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندگی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر تعلقه شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن پادشاهزاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعیین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هر چند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و افکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داری بنویس او در جواب گفت بعده که رو برر شوم نشان پسرری
 و پدری را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او
 مبالغه از حد گذرانند تا آنکه آن جوان از غصه عدم قبول محمد اکبر
 ریسمان را بحلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از
 حلق او برآوردند و شاه روز سرگ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر
 بقبول پسرری او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان
 بمیدان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مائید
 بعده که شمارا کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم
 کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان
 حسین قائم مقام او گردید در تیمار داری و مهمان نوازی پادشاهزاده
 نسبت بسابق زیاده کوشید - روزی پادشاهزاده بدستاوریز نوشته
 جمده الملک اسد خان شهرت واقع حضرت خلد مکانی داده تکلیف
 امداد فوج و خرچ بمیدان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه
 نگاران خفیه ما در تهته و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را
 می نویسند بعد رسیدن خبر واقعی آنچه از ما خدمت بیاید خود را
 معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت
 زیاده کشید و در عزت و آبروی او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف
 این معنی بمیدان آورد که هوای سرزمین عراق بمزاج من نمی سازد مرا
 مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین
 هندوستان است رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسند که بروقت مدد
 فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه
 برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سرورکار
 پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددکار مقرری
 رعیتی همراه نمایند - بعد پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته
 بخوشی و ناخوشی اوقات بهر می برد تا آنکه در آرزوی سلطنت
 هندوستان در اواخر عهد حضرت خلد مکن ازین تنگنا مرای فانی
 بر روضه جاودانی شدامت * * بیت *

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش * نه عمر خضر به اذ و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کما هو اطلاع حاصل
 فاشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسوده تسطیر احوال
 این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه
 از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیذات بودن برادری
 غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود
 و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر رام دره و حجابیت
 حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم
 بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد
 بگوش مطالعه کنندگان دقیقه منج درآید معاف فرمایند *

بعد که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده

محمد معظم را برای تسخیر قلعات طرف رام دره که در تصرف
 منصوران سنه ای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج
 پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکونام که از مرهتهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پدش آورد های پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام او را بمنصب نهصدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمه آن ساخته همه را از عطای انعام اسب و فیل و خلعت و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده رودان بعد که جمعی از مردم پادشاهیهی بکار آمدند مقهوران به تذبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعه قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعد که داخل ملک رامدره گردیدند چون دره بمسپار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هر طرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هر طرف مسدود ساختند و از آنکه یک طرف دریای شرور و دو طرف کوههای پراز اشجار زهردار و

سارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت کهی میزد و چارپا و آدم کمتر بلا آفت از کهی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غله کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غله دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گرایی و کم یابی غله بمرتبیه رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جمله مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسپ در طولیه هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تا به پناه نامراد چه رسد بعده که خبر این صعوبت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر سوزت حکم صادر شد که هر چه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاه زاده براه دریا برساند از جمله جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه جاد دریا قلعجات احداث کرده آنهاست سر راه کشتیهایی ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید بازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از می چهل پله غله فرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کنان خود را تا احمد نگر بخدمت حضرت خلد مکان رسانند *

همینکه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روی حیدر آبان بانعال قبیح از هپردن ملک به ادنا و آکنا که هر دو کافر شدید العداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذاشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و اهور و لعب

زیاد بعرض رحید و علامه آن در امداد سندیهای جهنمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعبجات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر مید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته او را بیای وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکذا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده او را از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هر دو کافر داده بود بحضور رحیده بوسیله مقربان بازگاه بانواع نالش ترغیب و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طلب مید مظفر پدر خود که بطریق نظر بند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رحید که چند پرگنه میر حاصل سرکار گلکذده و رامگیر تعلقه صوبه ظفر نگر بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کولکناش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازبکه بهادران کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تائبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعیین فرمودند بعد پادشاه زانه محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمده الملک و ملتفت خان و مید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و در سه راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و امپ و فیل و جواهر و نقاره سرانفراری بخشیده
برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند •

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت
یافتهای حضور و مرد زبان آورد مزاج دان حضرت خلد مکان
بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند
که بعرض ما رسیده که نزد تودر الماس مربع خوش قطع شفاف
بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته
باشد بقیمت در آورده منجمله باقی پیشکش ارسال دارد
و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچه سنگهای
ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت
برای دریافت و تحقیقات بعضی افعال قبیحه که از طرف او
بعرض ما رسیده می فرستیم و کلیه عرض ما این ست که چون
ترا از خانه زادن جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم
میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفته او نشوی
و موافق مرضی او بخوش آمد او نپردازی بلکه در کلمه و کلام چندان
بی محابا و درشت پیش آئی که او هم باتو درشتی نماید و
برای ما حاجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد
و تامقدور با او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلاسی خلا
و ملا منظور نداری - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده
المامها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود
ابو الحسن باظهار قسمهای شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم
معادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال میدنمودم - چنانچه

سابق در عهد اعلیٰ حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود - و چند پارچه الماس تراشیده و نا تراشیده پیش بها مع یاقوت‌های رمانی که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایران گرفته بی محابا در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن برآمد که ماهم پادشاه این الکتة محقر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشبیح و توییح بر آشفته گفت که شمارا نمی رسد که لفظ پادشاه بر خود اطلاق نمایند از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده ماده گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد - ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

مکرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که در هیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کولتاس بابو الحسن رهید ابراهیم خان عرف حسینی بیگ را که از امرای عمده و سپه سالار حیدرآباد گفته میشود مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منہاج و رستم راو کہ از زرناران صاحب
 السیف و القلم و مشہر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر
 بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیدہ با سی چہل ہزار سوار
 در مقابل فوج پادشاہی مرخص فرمود - بعدہ کہ فوج مابین
 سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک ہم رسیدند از آنکہ پادشاہ زادہ
 محمد معظم نمی خواست کہ تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل اللہ
 خان پیغام نمود کہ اگر ابو الحسن باظہار ندامت و التماس عفو تہ صیر
 پیش آمدہ دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکی کوتاہ نمودہ
 مقید سازد و دریم آنکہ برگزات ہیرم و رامگیر وغیرہ کہ بغصب از تصرف
 بندہای پادشاہی بدعوی بیجا بر آوردہ دست ازان برداشتہ باز
 حوالہ منصوبان پادشاہی نماید دیگر آنکہ باقی پیشکش سابق و
 لاحق بلا توقف و اہمال روانہ بارگاہ آسمان جاہ سازد برای عفو
 تہ صیرات او بحضور معروض داشتہ آید - امرای ناقص عقل دکن از
 راہ غرور بجوابہای مہمل پیش آمدہ در دفعیہ غضب پادشاہی
 نتوانستند پرداخت تا آنکہ کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر
 گردید و از ہر طرف فوجہا بجہش در آمد - از جملہ محاربات کہ
 با خان جہان بہادر کوکلتاس روی دادہ اگرچہ ہمہ را درین انتخاب
 کلام بزبان خامہ نمی توان داد اما مجملی از ذکر یک جنگ باحاطہ
 بیان می آرد - روزی محاربتہ کہ با خلیل اللہ خان روداد ہمراہ
 خان جہان بہادر زیادہ از دہ یازدہ ہزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
 زیادہ از سی ہزار سوار جرار بود و ہر اولی بہمت خان بہادر
 مقرر نمودہ بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازہ گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربه عظیم روداد که تا سه پهر روز از هر طرف پشته‌های کشته‌پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و اربمیان گرفتند *

سپه از دورو تیغ برهم نهاد * نره دیده از بیم برهم نهاد و بر همت خان بهادر که هر اول فوج بود چنان عرصه تنگ گردید که هر بار برای طلب کوسک و باظهار نااش غلبه غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبه مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هات بهته که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دمت او از دور کار گویا بندوق می نمود اسپ تازان بهاله در دست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام امت و خواست که نیزه طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تیر در آورده تا بذاگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هر اول و چند اول پیغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نموده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مسمت راجه رام سنگه که در فیلخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمینی در دهن او داده او را واکرده میدان فوج همت خان بهادر
 هراول رساند و رادتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
 مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
 هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدای خرطوم فیل
 تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
 برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زمین
 بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
 بهادر حکم شاد یانگ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
 و غذیمت بهسپار و اسب و فیل بدشمار مع توپخانه بدست مردم
 پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
 خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
 منصوبان ابوالحسن رفته بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد
 تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهبانه قائم نموده
 و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
 خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
 ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصه مادنا و رستم را که در
 اطراف پرگنات بودند و نونگهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
 روداد در هر جنگ جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربه جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج بادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشته اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید از آنکه پادشاه مدتی بود که از پادشاه زاده پاره کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و در تعاقب پادشاه زاده محمد اکبر هم با وجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن پادشاه زاده بهاوتهی نموده بود و از نوشته میر نورالله پسر میر میران فوجدار پرگنه تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلد مکان میر رسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد لهذا ذخیره ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر او نیز بر غبار مزاج می افروند *

ذکر جوانی سال بیست و هشتم از جاوس عالمگیر

بادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید
 خلاف مرضی خلد مکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه
 آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید
 و درین باب فرمان از روی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم
 و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر
 پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابوالحسن بقصد
 مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه
 گاه رقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهی نموده
 بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار
 گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش میرساندند
 اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها
 نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه در آنجا
 نشسته گذرانندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و
 اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال
 اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند •

• مصرع •

ای باد صبا این همه آزرده تست

شاه عالم بعد مطالعه فرمان با دیده گریان و دل پراز شعله
 آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع
 دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تغذیه غنیم کنگایش

بمیان آورد از آنکه سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و دفع مایهٔ فساد مائل دانسته پیغامهای دلغریب و رسل و رسائل در میان داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر افسردگی خاطر از طرف پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیدان و بعضی امرا با او درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنامی مصلحت نا تمام ماد روز دیگر سید عبدالله خان باره در خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنه کار آزموده روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد گوشمال ابن طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند سوار می باید نمود اگر خان جهان بهادر هر اوی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هر اوی شرط جانفشانی بتقدیم خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزاده‌ها که مرداری هر اوی بنام او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم بمحمد ابراهیم مر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب انماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدھی سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهی درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معنی را در میلهٔ دست آویز و التماس عفو تفصیلات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد از آنکه این پیغام مصحوب زمرود نام ناظر محل شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان آورد شیخ مذهباج و رستم راو زار دار و دیگر جهالت کیشان متفق اللفظ گشته بزبان دکهنی ترجمه این مضمون در جواب گفتند که قلعه سرحد سیرم بر سر فوک شمشیر و سندان نیزهای ما را بسته است و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که يك بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچه محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز توپخانه زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالی بسیار آتش داده صدای شلک پی در پی سماع افروز پادشاه زاده و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکهی فوج پادشاهی نمودند ازین شوخی دکندیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هر اول نمودند و صفدر خان و همت خان و دیگر دلوران رزم جو برفاقت راجهای جلالت پیشه طرف بر نغار و جرنغار و یلتمش مقرر کرده سید عبدالله خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چند اول ساخته ملتفت خان خوانی و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله با بمعرکه کارزار گذاشتند از انطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران دانستند که بهیر را از مکانی که بود سه چهار کرره جانب دست راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

در مغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده در سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلوه بر چنداول می آرند برای مقابلت سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جلوریز مانند سیلاب بلا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلوران تیز چنگال بمقابلت برداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه بعرض کارزار آمد
و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از
خون دلوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیا پی ز تنها روان
سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پدش گذاشته داد تهوری
داده پروگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمده الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا در بهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کزان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خصم رساند غافلگ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهی فرستاده
پیغام نمود که محاربه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است

میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده اند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از طرف قبائل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقۀ صورت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضی پدر حاصل نموده عذر کشیده سزاولان برای منع دست اندازی مال و عیال تعیین فرمودند دکنیها قبائل را برامپان و فیلان سوار نموده طرف گدھی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منہاج و رستم را زخم برداشتند و بندر این دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمه چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندر این را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضه فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و پادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگرددن بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سر فوج شما بی آنکه پای فوج در میان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و ترداد سپاه گری امتحان زور بازوی خود برزوی کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شما میان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما ما را ملاحظه آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصه کارزار تنگ می گردن تنگ فرار بر خود هموار می نمایند بلکه از جمله هنر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عمار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبداللہ خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابلت شما مبادرت نمایند و شما مایان نیز برپای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواری پا بزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همدیگره خاور عالمگیر جهان افروز سر از دریچه مشرق بر آورد هر کارها خبر رسانند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شاد یانگ فتح بلذد آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل اللہ خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زانہ ساخته بدین مرتبه در باره او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق شدن محمد ابراهیم سر نوح بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بازکن دولت مصلحت نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد یکبارگی وقت اول بام شب با جمعی از خدمه محل و صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست با خود گرفته رو بقلعه گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و رعایا که در شهر مانده بودند بحادثه تاراج در آمد و عجب هنگامه قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و برداشتن مال نداشتند مراسمه وار دست زن و فرزندان خود گرفته که بسیاری را مجال برقه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه آوردند و قبل از آنکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند و امرا و تجار و غربا برهم دیگر بدقت و ززیده هر که بزور بازو و مدد تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت آوردند چون از هر محله بسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال و اقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالیبهای فراش خانه ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل که موجود بود وقت غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سر • بدامان گردون برافراشت زر
بصي درج و صندوق با قفل زر • پراز لعل و یاقوت و درو گهر
ز پوشیدنی و ز گستردنی • زهر چیز گان بود آردنی
زدیبا و زر بفت و خنز و حریر • ز دینار و یاقوت و • شک و عبیر
بصي زیور از گوهـر آبدار • بصي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هندو
با میری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا
رفت که زبان خاصه از احاطه بیان آن قاصر است و قالیلهای گران بها
که از سنگینی برداشتن آن متعذر بود بخنجرو شمشیر بریده
پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند هرچند که شاه عالم
سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد
سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط مال بقية التاراج کار خانجات
ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد های ابو الحسن بهزاران عجز
و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و فاکرده نزد پادشاه زاده
آوردند و شاه عالم عجاله سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان و تنبیه
جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پارچه شعله و تخته فرو نشست
اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
التجایی ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت
پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخت و سکنه آنجا که فی الحقیقت
از مغضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او
بشروط چند که از آن جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

ز پیه سواي وجه مقرزي هر سال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آذناکه هر دو برادر مایه فساد خرابی سکنه حیدر آبک بودند و دست برداشتن از گدھی سیرم و پرگنه کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیح جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هر دو کافر صاحب مدار تامل داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمتگ صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکر کشی و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حریمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه ابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بد انجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشاره قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند در حالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانههای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در عمان خانه او را قتل کرد و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زفاردار بسیار آن روز بید فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند •

کلمه چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هر دو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتدکار خواهد در آمد و خالی از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جمله دوسه دختر که خدا باو داده بود یکی را بسید احمد نام که از عادات و فضایی موروثی عرب بود منسوب ساخته بیایه امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشود و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میدان هردو سید رشک و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلخیص است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زاده مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیله درهم اندازان تمام پیشه که به تیشه سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری نمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میدان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر ماده فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگام عیش و نشاط رونق افزای درو بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان هردو همچشم بعرضه ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دحتر بسید سلطان میدهد مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام
 برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم
 عمده فهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که
 مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد
 گشتند و گفت و گوی نزع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه
 را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود
 ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و
 محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابوالحسن
 نام را که از طرف سلسله مادی با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده
 داشت و از شروع ایام شبلی در صحبت فقرای خراباتی رضع بسر
 می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالن و
 همدمان قطب شاه گشته چندان از طوق دلها ادا شده بود که عبدالله
 شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس
 درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته
 می شد بنا کامی میگذرانید از آنکه مرود خلیق منظور نظر خلیق
 می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود
 او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلیق ساخته سهره مروارید گران بها
 بر سر او بسته بر اسپ عراقی با ساز مرصع الماس سوار نموده با
 سرانجامی که برای سید سلطان موجود و میدها بود بمجلس
 دارالامارت بدبده و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
 حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتزاج دادن
 مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیده پر نم دست

حسرت و اندوس بر همزنان بمایوچی تمام مر خود گرفته از شهر
برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ابام رحلت
عبدلله قطب شاه و تانسی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره
آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید از آنکه میر احمد
از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله حلیفه
سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج
حیدرآباد گفته می شد و بموچی خان محمدا سلامت نمی نمود
و هیچ ارکان دولت قطب شاهده را موحود نمی دانست و بعضی
خدمه محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که
با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعه عبدالله
قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی
کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون
زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهذه در
دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادگی فساد و فتنه گشت
از هر گوشه و کنار نائزگی قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت
سید مظفر و موچی خان محل دار و سعی و تردد مادنا و آگنا که هر دو
برادر نوکر و ییشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را
رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی
ساخته ابوالحسن را بسطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر
که از ابتدا خطاب قبول نموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم
حقیقی میر احمد حسدی که در باره سید سلطان بکار بوده
بود خمارنشده آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بذای درات میو احمد بظهور آمد نخل گلشن
 مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمه ازان می نگارد که
 چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت
 پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردن خلیل تمام در دماغ او
 راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود
 تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار
 میگردد و ماده فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال
 همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه
 نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید
 که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
 ملکی کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار مدبر که بی آنکه
 هنگامه فساد و خونریزی برپا گردد او را از وزارت معزول نماید مدبر
 نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار
 خانه سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بهرور
 ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه داران عمده سید مظفر
 را باستمال امید وار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته
 باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی
 بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پرو بال گردانیدند، قلمدان
 وزارت ازو گشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی
 ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقه سابق او بآکنا
 برادر او مقهور نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک
 حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید *

از دور نیفتد قدح تلخ سکات

زهري که چشیدن نتواني نچشاني

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوبان مغربی بود بموجب نالاش میر هاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصد کوهیمر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبب انبی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند بر عایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقوی در اشک و دیعت حیات نمود *

القصة چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کرده های حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف اصدق اسد مخان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشانی بر افراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان پسر صلابت خان و خواجه ابوالمکارم و غیره در سه خان زاک جوهر تهوری و کار طالبی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعراض آمیز مشتمل بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جان فشانی بجای می آرند پرداخته بودند و اعتقاد خان منجمله متعینۀ فوج شاه عالم بود و خان جهان بهادر بغض این معنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران سنبها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و تهور خان و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که اسیر یا قتل گردند از اتفاقات آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که داروغۀ هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را باوجو سابقه که با خان جهان بهادر بسبب رفاقت راقعه نگاری کل دکن بود طرف حق نمک پادشاه و خاطر جمده الملک زیاده منظور میداشت و بافشای راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد خان نهایت متوهم گردید و بنای مصلحت بر آن قرار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر مازد بعده که بخدمت شاه زاده ازین معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید ما را قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویند که او از قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی و کم یابی غله و گاه زیاده از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب ثانی بعضی مطالب بقصبة کوهپیر رفته انتظار حکم کشند درین ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد عنایات گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی باقدری جواهر و خلعت که مصلحت برای ابوالحسن بموجب التماس شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی و تسلی ابوالحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده فوج ابوالحسن بسرداری شرزو خان و عبد الرزاق خان لاری و غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیده پادشاهی زدند از آنکه آنها غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه عالم از کنار حیدر آباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکمپیر آمده استقامت ورزیدند درین اران قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خون متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر بادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه بر سرپالگی گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمود که بازار معظم خان را غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوه بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جت و مسمار ساختن گدهی سنسی (۹) احداث کرده آن کافر که به پناه آن گدهی در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج می نمود و نواح اکبر آباد می تاخت مرخص فرمودند - چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعنی سکندر والی آنجا که وارث ملک هم نبود معینا باغظیم زناقت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
 فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با امرای رزم دیده
 و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
 پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
 عبد الرؤف و شرز خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
 و در آن سال از رسیدن آفت برزراعت در همه بلاد گرانی رو داده
 بود و دکنیان از هر طرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
 ساختند بمرتبگی گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجانی
 بهم رسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کهی میرفت سالم
 بر نمیگردید و بمرتبگی غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
 عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
 بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
 با سجاهد خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دبدبه
 برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همدن که
 غازی الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار گاو نزدیک پرگنده
 ایندی تا پانزده شانزده گروهی بیجاپور رسید سرداران بیجاپور چند
 هزار سوار و پیاده برای محاصره فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
 فوج پادشاهی از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
 نمازده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
 خاص پادشاه زاده از بالای میل بدست خود تیر میزد و در تسای
 و دلداری امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب در
 لک پیاده جنگی کرنائی مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شده افتند بعده که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوی برق تیر و سنان و هجوم موار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی نمود بنظر نمی آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصه آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدند چرخ بوقلمون بر سطح زمین پرتو افکن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربه جان ستمان یاد ندارد و بمرتبه صدای داروگیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوی جانفشانی نمودن نجات ازان جنگ صف ربا معذر بود و از هر دو طرف چندان سرو تن دلازان بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف

روک خانه خون پیدا گشت

* بیت *

برانگیخت رزمی چو بارزده میغ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
 آخر از چپقلاشهای پیاپی بهادران خصوم ترددی که از مجاهد خان
 بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصه
 شهرت رسد دستمان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت
 بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصره
 چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کزان غازی الدین
 خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلد مکن که از روی وقائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای اضافی نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از ترون فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاه داشت آبوری اولاد او تا دور قیامت خدا نگاه دارد *

القصة از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمده ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیدشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر عبد الکریم تهتهی که مخاطب با سیدر خان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خون متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شوالپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواک قلعه مزبور مضرب خیم سبهر احشام گردید و تنزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمه

غزرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هریکی برای اظهار
 فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
 درپیش بردن مورچال و رواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی
 بلیغ می نمودند و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار می آوردند از آنکه
 شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال
 داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
 گردد برای جذب قلوب امرای بیجاپور می کوشید و شاه قلبی
 نام ایوج خانی که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
 بی باک گفته می شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
 مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتام
 آمیز نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلبی غافل ازین که گفته اند *

نهران کی مانند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد
 نهران ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
 قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلبی نام جوانی بود او دانش
 مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
 شاه بهایی حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته
 میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
 و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
 قلعه بشما آمت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
 بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
 گردید و نیز خبر رساندند که روز هفدهم یورش شاه قلبی اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
 بهادشاه زانه در خلوت هم کلام می گردید بعده که زبانی روح الله خان
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عمو جلال رسید بسیادت خان
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعید و جاسوسی نموده مید عالم
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
 شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبه
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا از
 استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بدایغ
 نموده او باشان جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرده راز از روی کار برداشته
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سعید عبدالله خان
 بارهه و بنذر ابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
 بد نامی خود ساخت حضرت خلد مکان شاه عالم را در خلوت
 طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیدان آورده باوجود انکار شاه عالم که
 شاه قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مانده
 کم توجیهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حیدرآباد بود الحال
 که ظن بییقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم توجیهی روز بروز
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله
 خان گردید بطریق نظر بند بدو حواله نمودند بعد چند روز بشفاعت

روح اللہ خان حکم خلاصی او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نہم و سی ام از جلوس مطابق

سنہ ہزار و نو و شش و ہفت ہجری ہشتم بر تسخیر

بیجاپور و حیدر آباد

بعده کہ از سعی و تردد غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ

و دیگر بہادران با نام و ننگ عرصہ بر محصوران و سرداران بیجاپور

تنگ گردید و از نرسیدن غلہ و کمیابی کاہ اسپ و آدم بیشمار

دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزہ خان و دیگر سرداران از زبان

سکندر امان خواستہ در آغاز سنہ سی جلوس کہ امر داد اوائل ذیقعدہ

سنہ ہزار و نو و ہفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاہ کشورستان

حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شاد یانہ بلند آوازہ گشت

و تاریخ تسخیر قلعہ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیعہ

ہدایت کیش واقعہ نگار کل برای داخل نمودن واقعہ این فتح عرضی

نمود این فقرہ بدستخط خاص نوشتہ عنایت فرمودند کہ بدستیاری

فرزند ارجمند بی رید و رنگ غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ

مفتوح گردید و ہمین مضمون در فرمان امیر خان صوبہ دار کابل

نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعہ دولت آباد قلعه دار را برای

نگاہ داشتن او با عزاز و احتیاطی کہ باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف

او یومیہ مقرر نمودند - و بعد عطای اضافہای نمایان بہ بندہای

حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشہرت زیارت حضرت

بندہ نواز سید محمد گیسو دراز رحمة اللہ علیہ او اخر محرم

الحرام از بیجاپور ممت گلبرگہ کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجایی تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدر در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاولی و تقید زیاده بکاربرد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مایین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعیین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچه‌ها را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سر رشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حواله او

نموده تبص الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداری و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابو الحسن چند بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران دالی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر کلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحدش هوش ربا سعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی برین عاجز بنبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نموده خوانچه‌های امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود که ناظر بر پاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوانچه‌های جواهر را همچنان سر بمهر میان دالی‌های میوه که همراه بهنگی‌های سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچه‌های جواهر هروجان من حاضر و فدای نام پادشاه است و بر سر مقدمه مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن فوج برخانه حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود در بکنه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در رزانه نمودن خوانچهها دانستم هیچ گفتگو نیست ایکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار ولی نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آریز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقی است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در دستگاری شما بحد مقدور خواهم بهست - از آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابو الحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش بند نپوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود *

در همان ایام روزی در مجلس ابو الحسن فضایی حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائی عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هر دو طرف کار بملشکرکشی کشید درین ضمن اسپان فرستاده شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شروع و ادعای تقوی بچنین اسراف

خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
 بر چه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
 قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
 خان در جواب گفت که اینک پادشاه دیدار ما بسبب بیدمانگی
 شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
 بزبان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
 بعد که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
 بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تئیکه
 آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذرانند آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
 مشغول بودند بخاطر خطر نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
 طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
 متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیه کریمه که در شان
 حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
 منجمله هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا
 گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند
 وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
 حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
 سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
 بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هر چه خواهند قیاس
 نمایند - علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
 فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
 بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد در صورتیکه یکجا ذبح می نمودند از لحم بسیار می شد و فقرا به تصدیق ازان متمتع می گردیدند بنابراین حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسب مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند بعده که از روی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلی حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بم سعادت خان آفرین نمودند - بعد از آنکه در سواد حوالی گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بغایت مزار فاض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عذرا توجه طرف ظفر آباد معظوف داشتند بیست روز درانجا مقرر موبک ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ابام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که *

* ع *

بازان بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه او را حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از صد یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولاً اختیار ملک و سلطنت بکف انداز کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بانراط علانیه کوشیدن و خود از باده پرستی بریاست و بدمستی دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مذهب الهی خصوص در ماده منع معارفت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور صادر شد و پند غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن لکاهون برای سنبهای بدکردار بعرض رحید با این سمه غرور و مستی باده ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود نمودن و امید و متکبری در هر دو جهان داشتن * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعیین عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال اتماده شیخ منہاج و شروزه خان و مصطفی خان لاری و دیگر مرداران مبارز پیشه دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابزد تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردن و باعزاز بیازدن و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجبور پر از ابله اخگر بهم رسانده بعد ظفر یافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصة بعده که در منزلی حیدرآباد مضرب خیم ظفر انجام حشر آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار نمودار گشته دست و پای لاجمل زده دور از لشکر فتح اثر دائره نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر بیجاپور برای محاصره ابوالهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید طلا مشتمل بر مرده مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعه گلکنده بتفارت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن اساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن کوب و برافراشتن دمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پدم اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخی پیش آمدن معروض می گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه آن جماعه گردیدند مکرر دست بازی مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد از آنها بظهور آمد و خواجه ابوالمکارم با چندی از مغلان و سادات نامی باره منجمله ملازمان شاه عالم نهمی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از هر طرف جوق جوق بهادران رزم جوو دلاوران شعله خود داد تهوری

داده بمقابلۀ آن گروه پروا نداشتند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
 و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعیین مورچال و گرد آوری مصالح
 و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
 سپه سالار با فرهنگ مقوم گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
 کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولۀ توپ
 قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
 عمدۀ کارزار دیده یون رسیده و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
 دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
 محاصره بلجاپور دیارۀ او بدگمان بودند و در محاصره گلکندۀ مورچال
 طرف راست تعلق باو داشت و ابام دولت و ثروت او بنکبت و
 فحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
 ابوالحسن مع تکف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
 در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
 بشاه عالم میرسید و ارادۀ شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
 جنگ باستصواب آن پادشاه زاده رای عهد انفصال یابد و بعد
 مقدور ابوالحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
 این معنی آخر مادۀ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
 تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
 برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه نامی بعضی بداندیشان بآب
 و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النساء بیگم نام دختر
 میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
 شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسائی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبه فریفته و رام خود ساخته بود که زندهای دیگر برو رشک و حسد پورده او را بعدم تقید عصمت و واسطه رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پرسیخته بودند و رفتن نور النساء بیگم بقلمه گلکنده بتغییر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربار ابو الحسن قبول نمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - دین ضمن بتقاضای ناموانقت ایام داروغه پالکی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیدگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولتخانه آزد بعضی همدمان محمد اعظم شاه خیر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب بادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی تقید استفسار اراده شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که او را نیز باوجود تردیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند برراز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که هوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر در آید اصلا اراده نامد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم چندانکه حیات خان در جواب مبالغه بادشاه بدلائل موجه بی تقصیری بادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل بادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در چوکي خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض نمود اگر حکم شود چیله از حضور رفته بادشاه زاده را که بغیر از اطاعت امر خیال و ازاده دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارند - آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد عظیم پسر میانی بخدمت بادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت بادشاه حاضر گشته لمحله نشست جمده الملک اسد خان که از سابق مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده تکلیف و نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معزالدین و زنیع القدر مع دیگر برادران بر میدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست باراد باطل پیدش آید شاه بچشم زهر آلود
 برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
 منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو
 اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
 محلات جاگیر را بار باب طلب تندخواه دهند - روز اول نور النساء بیگم
 محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
 روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان
 یافت و در درشت گوئی و بیروئی مشهور بود مامور گردید که
 نور النساء بیگم را بارختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه
 و فرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
 ساخته کارخانجات او را بازیوی که در گوش و گردن و بدن او باشد
 بضبط سرکار درآرند آن خواجه سرا نزد نور النساء بیگم آمده بسختی
 تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی
 و سخنان ناملائم و نامناسب پیدش آمد و سختی بجائی رساند که
 نور النساء بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
 می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
 سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه نور النساء بیگم زبانی خواجه
 یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
 بی مادی شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
 طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروری بخفت نگاه دارند همچنان در

ماده شاه روز بروز سختی زیاده بکار میبرد - گویند بعد از چند روز
 از قید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از
 سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف بتقصیر ابا نموده در
 جواب گفت هر چند در باطن بدزگانه آلهی و در خدمت پدر بزرگوار
 مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از
 من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین
 جواب آتش غضب حضرت خلد مکن بیشتر از بیشتر شعله ور گردید
 و حکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب
 سرد و ریخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چنوبانی
 و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آفت غضب
 محفوظ ماندند - نوید خواجه سرای محلی را که محرم راز نور النساء
 بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند
 و برای تحقیق اراده ناصواب شاه و همدستان بودن نور النساء بیگم و
 آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و بهیاست استفسار کردن
 نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ بند و دیگر عقوبات سیاست کردند
 سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور النساء بیگم از
 زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید کسبت از او
 برداشتند و میرزا شکر الله عمومی نور النساء بیگم که خطاب شاکر
 خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن و
 شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نینز بخت مقید ساختند و دو
 خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از
 شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقی مکروهات ایام محبوبی و خلاصی شاه بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعه گلکنده می پردازد که هر روز و هر هفته بسعی بهادران رزم جو و قلعه کشایان شمله خو مورچال پیش میرونت روزی از روزها که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج پادشاهی بشوخی پیش آمدند و زد و خورد غریب بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آورند و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی جلالت بکار بردند که لاش یکی از آنها بدست آرد قادر نگشتند و آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر بسعی بهادران ایران و توران و جلالت سادات بارهه و انغانان و راجپوتیه آن گروه رو بفر آورند و از آن روز بتر کمتر چنان شوخی بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازی می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه هدایت رو آورده بود بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سر بلندی یافته مخاطب به مهابت خان گردید و پیش از همه سعی در تسخیر قلعه می نمود و شاخ نظام را بعد ملازمت شش هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان مطا فرمودند -

از جمله نوکران عمده ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نفاقت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردیدی که از اندازة قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد در آمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود باجملة مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاری نخیره و باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود شبانه روز لاینقطع از در دیوار و برج و باره قلعه گولہ توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاری آتشبازی و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی تردد نمایان بر روی کار می آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغه توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود در فرصت یک ماه و چند روز مورجال بکنار خندق رساندند و حکم پر نمودن خندق نمودند و باینده اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک درختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بر بالای آن برهه بمحازی قلعه مجرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا ترازل در ارکان آن حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتبہ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چرا که ابتداء دران سال در تمام دکن از کمی باران بوقت برآمدن خوشه جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غربای آن ملک است از گدوی اطفال نباتات برنیدمده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالی که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشی و کمی باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سنبهای هندی که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را ناخده مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری ناب صدمه گرسنگی و بی برگی نیارده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بوضی خفیه نفاق و زریده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و ببهرا نپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجا پور گذاشته بودند او را نیز بحضور طلبیداشتند - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه ساخته بود و با وجود کمال توجهات و غذایات بادشاهی خطاب و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدرانی باو حکم فرمودند میرزا یار علی نظر بر اینکه از صدمات چهار موجه حوادث ایام سرانجام آن قسمی که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سرطاعت امر از قبول آن بیچید بادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور بادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجبی را چه یازا که از فرموده ولی نعمت ابا نماید بر خاطر بادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفرغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلیف گردید عطا فرمودند بالجمله ترداتی که از عمدهای عقیدت کیش فرج ظفر انتساب بظهور آمد و است بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتجویز تفصیل آن پردازد جلدی علمحه مطلوب گردد •

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدرآباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بداه گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود برشته بیان کشیده چند سطر از ان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریر می آرد -
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته بپه سالار
 با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
 پدای مورچال حصار خون بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
 و تعیین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
 معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
 پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
 رسا تر از طول امل بدای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
 قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
 دوتن روزین تن از دلیران شیرجنگ دست بردامن جرأت زده
 پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
 کنگره آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلوران دیگر از عقب آن
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که باقلاهای کمند
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع پیدا
 بر آمدن نمودند همین که هر دو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
 رسیدند از اتفاقات سگمی بر فراز فصیل باندا از انداختن خود بالای
 لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
 شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از عداوت عف
 عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را با تمام رساندند
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده ببردن
 رشتههای کمند قطع رشته هیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزدن حقه آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار بارادۀ آنکه در رساندن خبر فتح دیگری بر وسبقت ندهاید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوزاد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشۀ سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
 نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
 ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
 ز بس که نعره شایش واه واه رسید
 شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
 سخن گذشت از آن هم بقا قاه رسید
 بصحبتی شده مشغول هر یک از طرزی
 که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
 یکی بجست کد فال من ست آمده راست
 تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشروط که فرداست کوچ تا دهایی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
بکمی دواند پی ساریان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پان بدوز ای ظالم
چپر شکافتم این ست چوب و گاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولک امتاک در همین اثنا
کشید ناله اجل کشته که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شاک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلوک دگر آمد بیمار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به بینم چیدست
بلند شد دوسه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوک بقتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
دید و گفت شکستی بدین - پاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفرج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قیدی
کردار طوق طلا و قلابه مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده
رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه
آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال
گرفتار گشته ببحر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره
سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود بآستین بی نیازی
پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعه نصاب فرا گرفته بخاطر
خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول
خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول • فعوان فعوان فعوان فعول
آه امت الله و رحمن خدای • مگر او کند رحم برفوج شاه
رحیم ست و غفار آرزو گار • ندانم چه شد حصه این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان • که از درد باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن • وئی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار • چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غیرا زمین آنکه شد • پر از مرده زیر و زیر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشده رجل پای • همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی • همه شد ز آسیب گواه تباہ
ید و جارحه دست و حلقوم نای • خدا ز افت بان دارد نگاه
بمیرا شتر است و جرس چهلزای • غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت • جدا گشته از هم دگر سال و ماه
 کران عود و بربط ترنم سرود • شکست این همه محتسب بی گناه
 وای سنج چنگ است و مزمز مازنای • که در خواب بیدند کسی گاه گاه
 کلام و عبارت سخن شعر بیت • چو این قطعه خواندی بگو واه واه
 چون حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار
 نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار
 رسیده و درین روزی کار بپیر کردن باروت و آتش دان خواهد کشید •
 سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکن از قاضی شیخ الاسلام
 در باب جواز مهم بیجا پور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون
 خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق زیارت بیت الله
 در دل او راه یافته بود و بعد بمیدان آمدن این مقال استعفاى قضا
 نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضی
 عبدالله بدین خدمت مقرر بود، روزی بعرض رساند که ابو الحسن
 مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ
 که بمیدان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف کشته میگرددند
 اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر
 قتال و جدال بصلح منجر گردن مطابق شریعت غمرا نسبت بحال
 مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض
 فرموده حکم نمودند که چند گاه در بناگاه بتنقیح قضایا مشغول
 بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت خان مشتمل بر
 شدائد ایام محاصره حیدر آباد گفته مندی بشهر آشوب ساخته
 نوشته می شود •

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
 چو گنج افتاده اند اهل هنر در گنج ویرانی
 بدان حدی رسیده خلق را افلاس و ناداری
 که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندان
 سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
 ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
 طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
 نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
 منجم را نشد غیور از فلاکت از فلک حاصل
 ز ضعف جوع بیدند قرص مه را گردانانی
 ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
 بچشمش آس و نان آید چو بنویسد اشنانی
 ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کزنده
 نموده با دودستی لکجه اش را شکل لکچانی
 نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
 که بروزخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
 محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
 بر روی آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
 ز حیرت گفت قاری من کلو میخوانده ام یارب
 نخواندم هیچ که لا تا کلو در هیچ قرانی
 شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
 همیشه چشم دراز داشت بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبوی ز بی برگی
 برای سرخروئی چون ندارد بیدر پانی
 تنور آسا بخاکستر نشسته نانبنا زمین غم
 که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
 درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
 نمائده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
 نه بیدند روی زر حجام اگر آئیند بفرود
 که یک مودر بساطش نیست غیر از چشم حیدرانی
 زخامی میدیزد مودا نمی یابد چو باورچی
 برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
 بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
 که پندارم کماچ سرخ از خشخاش انشانی
 ز گهریایی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
 بگفت احوال اگر این است بهری ماعتی آئی
 صدای ماتمی از خانه برخاست پرسیدم
 چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
 ز جای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
 که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
 یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
 برای قلعه گلنده بکن ایجان طوفانی

یکی می گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب
 یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی
 باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیداراست
 بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای
 مردم لشکر وارد و رحمت الهی بزحمت مبدل گردید خیمه نمازد
 که حباب وار در گرداب چهار موجه شذاری نماند و چادر و سراچه
 بنظر نمی آید که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده
 باشد بغیر از سایبان ابر و خیمه سحاب که بطذاب باران محکم و
 سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و
 آمت عظیم بارد و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که
 در برافراشتن صدمه آسمان رفعت و پیش بردن کوچه سلامت نموده
 بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سر مرحله گذشت
 و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید مصوران قلیل
 القدر کثیر المقدر ذره وار از روزنه های حصار بر آمده فرصت و
 قابوی وقت را غنیمت دانسته ماند موج جواله شه شیرهای آبدار
 برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار بر سر مردم تو بخانه و عملة مورچال
 و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هریکی بحال خود در مانده و
 بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری
 را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد
 خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابله آن
 کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفه کار در جان سالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زباده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید از آنکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد سرشتان نیارزده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان بر سر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچه سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم با مسمی پنداشت اما از آنکه آن غار برای آن بیعار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او رسیدند و او را که بصورت مرده لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمه مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمه نوکران ابوالحسن است بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چپله که ز جمله مکرمان قدیم الخدمت بادشاه بود با دوازه منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحله مرورت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاعنی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغه فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش میاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سوار برسانند اما با وجود رسیدن فیلان عفریت منظر بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات خان بالشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همه آنها را بقاعه بردند نزد ابو الحسن حاضر ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیله بندوق به پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دو سه روز آنها را مهمان پذیرگشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگرانرا نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانه غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفاک کشیده غله را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه نمود - چون خیر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند که تعینات بدگانه نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردۀ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جمله بند های جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خورد؛ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده من باشم چرا که هر امیدوری که در اینجا مقرر فرمایند زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهدۀ آباد نمودن این ملک که ویرانۀ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از روز عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند بنده هر آنچه بوکلای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده گاه میسرسانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحد این الکۀ محقر مضرب خدام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد هر یورشیه که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریق نثار قدم مبارک میگذارم این همه خدمات برای آن بجمامی آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معینا اگر التماس بنده درجه پذیرائی
 زیابد و خواهند مدت دیگر تضحیح اوقات بنندگان عالی گردد نظر
 بر رفاہ سپاہ پانصد شش صد هزار من غلہ کہ جلال چیلہ سرکار در
 انبار ذخیرہ دیدہ رفتہ بحضور ارسال دارم این مقدمات کہ از زبانی
 جلال بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند کہ اگر
 ابو الحسن از فرمودہ و حکم ما بیرون نیست بعدہ کہ دست بستہ
 حاضر شود یا سر و گردن او بستہ حاضر آزند آنچه تقاضای مروت
 ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن
 همان روز فرمودند کہ احکام بغام متصدیان برار مع گرز برادران صادر
 شود کہ پنجاه هزار خربطہ کرباس بطول در درعہ و عرض یک
 درعہ دوخته با گاو سوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانہ حضور
 سازند کہ از سرنو خندق انداشته شود و سامان یورش سرانجام یابد
 از شنیدن این حکم بعضی ہرزہ درایان بزبان آوردند کہ ای وای
 مدت باید کہ باز سرانجام خربطہا پر کردن خندق بر روی کار آید
 کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غلہ شرف قبول
 می یافت تا ہم وسیلہ بقای حیات ما می گردید و ہم همان
 جوالہای غلہ بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد
 خورد و بزرگ لشکر بہ بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از ہجوم
 ملال و نکال روزگار بفرغ بال در خواندن نصاب درین بحر اشتغال
 داشتند *

* شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامه من خضرراه شوق شد در رهدری
 چار موج بحر خوش موج است کر بشمیری
 بسکه برهم خورد دنیا جملگی بریاد رفت
 امر کر و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
 رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
 اجر مزد و عشوه ناز و غم تاران دین وام
 بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کزیاد رفت
 نوم خواب و ممشی رفتن بعد دوری خطوه گام
 خان و مان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
 جذب پهلو چار همسایه نگهبان سطح بام
 زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
 عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
 منقضی در قحط و بیماری و محنت شد تمام
 سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
 لیلک از کلفت ند نم این کدام است آن کدام
 نیست غیر از حسرت و اندره ما را هیچ کار
 ندوده بکره باهداک و فجر و مغرب صبح و شام
 لون رنگ و ریخ بوی و باد و غین و غیم مبخ
 زرد و مدتن تزد و نا خوش کس چه گوید و السلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
 فراغ کار نقابان تیز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مذللته ناری که مرگ از همه فقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعه که در مورچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعره های وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران را باخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کذکره کوکنار فراهم آید بعد در نقبها آتش زنند از آنکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز بسعی و تروند بسیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستیاری سنگتراشان جلد پیشه و بیلداران چابک دست دست بدست خاك و سنگ مقابل آنها برآورده باروت یک نقب را مع فدیله آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پاره جمع گردید و در انحالت صدای دار و گیر مدار زان قلعه گیر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کاربرد از آن توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پاره دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عمل توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشاگران و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میرسید همدم خواب عدم گردیدند از انجمله جمعی از مردم فامی بکار آمدند و معدودی چند از آن طرف نیز نذوق حیات در باختند اگرچه بهادران مرحله برای یورش چشم بر راه پدید آمدن رخنه و راه یورش و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رودان چنان واویلائی کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردم کاری کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف مردم پادشاهی پیش نظرهای مبارز پدشگان گرفت که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حرتهای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عمل توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند - بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن گروه بد مآل نمودند و بعد سعی بسیار که جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز جا گرم نذوقه بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که نقب دریم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا باوج سما برآمده بدستور سابق بدست می بر سر مردم پادشاهی فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و او ویلا کنان می گفتند بآرزوی سنگهای گران بها بپای حصار حیدرآباد آمده بودیم و دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمی دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی بادل زار و سرو پا شکسته میذالیدند که هر چند
 سر بسنگ و سنگ بر سر می زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
 گلگنده بر نمی گذد در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران
 خیره هر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحله‌های اطراف حصار
 که از سعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
 بود رحل اقامت ورزند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خور رسیده به تذبذبه آن جماعه
 پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کفار بر روی کار آمد و دران
 زن و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پر وحشت بر پا
 گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشر گاه
 موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه
 بظهور آورد علاج شرخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
 این خبر آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب سواری
 فرموده بانوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلالت
 شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون و قار جمع آمدند و خسرو رستم
 جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته
 اصلا اندیشه باریدن گوله توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواری خاص
 بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خوبی باکانه قدم
 بمعرکه کارزار گذاشته بیورش پردازند باوجود رسیدن گوله و پریدن
 دست یکی از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و مواس
 هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز ازان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب در خواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نموده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و وجود محصوران را بباد فزا دهد درین حالت باد و باران بی محل مخل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد کومک قلعه گیان چتر ابر بر سر داشته علم گرد و باد بر امراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته بافیلان محاب آب رفتار و صدای تنزل افزای برق قطره زبان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه را بجنبش در آمد * نظم * بر آمد یکی میخ از تیغ کوه * بغرید غریدن با شکوه بجنبش در آمد زمین و زمان * تو گفتمی بخواهد پریدن جهان چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتمی شده پاره ابر مطیر دزان سو برین لشکر تیز جنگ * ز قلعه همه گواه بارید و سنگ و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند و آنها خیره تر گشتند و آب از سینک اسپان گذشت و قابوی تردد نماید و از شدت بارش و صدهای سیلاب پای دمدمه فلک اساس بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه برده بودند باسانی متصرف شدند و هر چه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که با چندین هزار جوال پیر از خاک بخرچ مبلغهای خطیرو مشقت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان ده نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآوردند دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن یوچها بهم رسیده بود ساختند و بزبان حال میگفتند *

* مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

اگرچه ناله‌های عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیارده در دریای لاوگل غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جمله فیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولگ توپ و صدقات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشه سربازی می نمود هرکه یک جوز گولگ بندوق خورد فی الحال از خود رفت و هرکه نخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقهه توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زیر می ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگی نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست باد بلیجودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایجا برج افتاده کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بیند دود باروت پرده حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی او را گرفته و هوای ریزش باران علاوه آن گشته برج شکسته و حال چگونگی فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چو باها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی از روی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابلت خانه جنگی کشید و بمرتبه برهنه زد که مخالفان از مشاهده آن خنده کزان آفرین گفتند و مصلحان از هر گوشه و کنار دویده میانجی دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعده تذقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت • • • بیت •

دگر روز چون گنبد لاجورد • برآرد و بنمود یاقوت زرد

روزیگر پادشاه کشور ستان غازی با همه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب سیوم را بحضور خود آتش داده یورش فرماید سواری فرمودند •

• بیت •

بتوسن نشسته شه پر شکوه • چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج • چو ماهی نره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار • ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه • بنوعی که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود پیش • وای همچو غنچه همه سر به پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده با غنیم
 یکی غنچه سان گرز افراخته * وی همچو گل رنگ را باخته
 کجک بر کف فیلبان می نمود * چو ماه نو از آسمان کبود
 بحکم خسرو انجم سپاه هر چند خواستند بدقرب سیوم آتش زنده
 در گرفت در پی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چند آنکه
 کج و کو نمودند فتنه نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار
 بر سر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته
 فتیله آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده
 تهیه یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
 بلکه چون دران تردد بغیروز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی
 دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و
 اختیار ترند تسخیر قلعه پادشاه زاده محمد اعظم شاه را گذاشتند *

چند روز عدم و وجود ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت
 بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدر آباد
 بقصر پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
 که ستاره طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
 به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوچه چند روز دیگر
 پوره نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
 عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدر آباد
 در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
 احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و
 بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان با وجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدرجه تمام داشت چنانچه روزی یکی از فضلاء ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و مادات صحیح الذنب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه معی و تسخیر قلعه و خرابی محصوران و بیذناسومی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهیم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معینا بسبب نفاقی که میان همچشمان می باشد و از اثر آن کلمه لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابامی نمودند و کار توپخانه از نائب بی امتقالات ابر بود فرمودند - آری گفته اند • • بیپ • کسی در مقسم اقبال و ادبار • بغیر از قدرت حق نیست مختار یکی را ساخت با توفیق دم ساز • به پیش آرد سرفرازی سرفراز یکی را بی سعادت کرد بد نام • که پسترو تو ناکامی تو نا کام سررشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقره نامناسب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند *
 چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان متآب
 آورده بمناسب مناسبت و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ وفیل و
 جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
 منهج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی
 دارد ابو الحسن مقید ساخته او را ضبط نموده بود و از اعیان
 سوای عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
 خان پنی افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اواخر شوال که مراد
 از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
 می کشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندن آخر کار عبد الله
 خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکن به پیغام و پیام
 دمساز و همراز گشته و عده افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
 بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار
 شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
 آن بی ادب وفا کیش ملاحظه آبرو و جان خویش نموده فرمان
 مرسله پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
 بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره
 نموده انداخت و زنانی جاموس که فرمان پیغام استمالت آورده
 بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند
 عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیعت و
 دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا
 کشیدند در نیاید بلکه منجمه هفتاد و در تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراض ظاهری فرمودند
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او
 آفرین گفتند چنانچه نتیجه انتهای سرانجام کار نمک حلالی او
 آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد دان - هرچند باوجود
 ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انداختن
 خندق از چندین هزار خربطهای پر از خاک و خس و خاشاک و
 انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحله پیمای
 سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحلهها بکار می آمدند
 و مکرر بعد بالا برآمدن دلوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه
 میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را
 باسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف سبازان
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید .

ذکر سوانح سال می و یک جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع سال می و یک از جلوس مطابق
 سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بوساطت
 زمست خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود
 ساخت بمیان آمده پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و زینست خان رصف شکن خان و خواجه مکرم که بخطاب جان
نثار خان در جلدوی تردد یورشها سرفرازی یافته بود بدستیاری
زیادهای آسمان رفعت بالای آمده و راههای اطراف که از ضرب
توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشا را دید الله خان پنی
داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته برفیل ایستاده
بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند
و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح
گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن
کمر و زین نمودن اسب زبافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی
و حق نمک بیکدمت شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت
اسب چار جامه سوار گشته خود را با ده دروازه نفر مقابل فوج
پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج
پادشاه کشورگشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید باوجود که دران آشوب
رفقای عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد
یاداره که با خورشید همسری نماید بر فوج زد و از راه جلالت و تهوری
که بعقل راست نباید مردانه وار است و پازده نریان میزد که تا
جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هر دم قدم پیش
گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست
بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانسگ
سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری بی شمار بدو رسید - اما چرن
اجل او نرسیده بود تا دروازه قلعه ازک از پا در نیامده جنگ کزان

میرفت دوازده زخم فقط بر چهره او رسید بعد که پوست پدشانی
پیش چشمها و بینی او در گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کالی رسید
و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهایی
بیشمار برداشته می لرزید عذاب اسپ را با خدیار اسپ گذاشته خود
را بخود داری تمام بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را ببانگی
که در نواحی ارک موسوم بباغ نگیند بود بپای درخت نار جیل کهن
سال رسانید و او باتکلی آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه
صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
مرورت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار
پایه برداشته بخانه او رساندند و مردم از خبر یافته بالتیام جراحتهایی او
پرداختند - این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
انتهای نمک حلالی آن بهادر شمر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش
خواهد آورد •

بأجمله بعد که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر
خبر رسید و آراز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
بتسلی خدمت محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته
با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند
تمکین خویش نشست و چشم بر راه مهمانهای ناخوانده داشت چون
وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بهر کدام از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته احترا را باخیل حوادث لیل و نهار سررکار پیکار رو نماید و مقابل حملۀ فلک غدار جفاکار مردم آزار کار بکار زار کشد حوصله بردباری از دست نداده بجز خفتان رضا و حصار تسلیم چاره کار نجوید

• نظم •
 با تیر قضا سپر نجوید هشیار * بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
 خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم * باخیل حوادث چو بیفتد پیکار
 تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام
 کشیدن آورد از امر اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نماند شدن
 بمیان آورد بعضی بی صورتان صلاح در ماندن ساختن نمی دادند
 باز مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند - مختار خان بایک دوکس
 شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
 پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
 سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خیز
 خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
 تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
 می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقه جمهور است
 که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
 و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بندۀ خود باز نمیدارد و
 رزق مقسوم از باو میبرساند اگرچه جد پدری و مادری بزرگام مدام
 براف و آرزو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد ماده سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوس و آرزوی در دم نگذاشت لکها بخشیدم و کرورها بصرف در آوردم الحال هم که مراد مرکبات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر میزنم ایام که زمام اختیار مرا که امید زیست چند حال معدوم مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیدار داد.

• نظم •

هر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست

القصة بعده که اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت با اتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بر دروازه آمده خیمه مختصرزده فرود آمده انتظار می کشید نزد او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالک مروارید که در گردن داشت بر آورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت او رده بتسلی و نلاسی آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفرایغ بال

تواند گذرانند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالی که از خون خوبر نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند - همینکه نظر صفشکن خان بر او افتاد بغریب آمد که این همان لاری ناپاک بی ادب است سر او را بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلاً امید حیات او نیست بلیکم بریدن از صورت دور است - حقیقت او را عرضی نمودند همین که حضرت خلد مکان بر سر گذشت جرأت و جلالت و انتهای شرط نمک حالایی او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که دو جراح فرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرب اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید هوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم او نموده بلمکنت زبان حرف میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدر پیغام

رسانند که ما تفصیلات ترا بخشیدیم پسر کلان عبد القادر نام خود را
 با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی
 یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تفصیلات و عطای منصب
 و دیگر عنایات بجا آرند بعد که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه
 خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمگ حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان
 بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هر چند این جان سخت
 تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال
 معینا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا
 حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رساندن مراسم
 نوکری متعذر و بعد از اینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک
 ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری
 عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر
 قدری اثر ملال بر چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف
 آمردن گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض
 رسانند - و از جمله اموال او که بیشتیری بحادثه تاراج رفت و
 قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تدمه ذکر او
 بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط در آمد شصت
 و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرو و پنجاه و سه
 هزار روپیه که تخمینا زر شمس کرو و هشتاد لک و ده هزار روپیه
 باشد هوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید -
 و جمع دامی یک ارب و پانزده کرو و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین تردد مخاطب به ملذفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرانرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعه گلکنده مبارکباد) گفته گذراند پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای نمکین سبز قام و میر حاصلی آن سرزیوم اگر بود از م از سر رشته سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعه خام گلکنده بنا کرده جد و آبای راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکن و بیست و یک صوبه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنید که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبه بجاوب دکن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعه خام احداث کرده راجه دیورای را که بالای تپه کوه بون پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسد و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاکمتی نام از زنهای خود صحبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاک نگر ساخت بعد از چند گاه که بهاکمتی فوت گردید و بر قبم اس

بهیگ نگر ہی برون اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما درالسنه عوام تاحال بهیگ نگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده درانجا ساخته بود و فرمانرایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش می نمودند و ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزبان تہی فسق و فجور بدنام گردیده بود بعدہ کہ بتسخیر حضرت عالمگیر بادشاه در آمد بدار الجہاد موسوم ساختند - بعد از آنکہ ذوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچہ بگزارش خواهد در آمد باسم فرخندہ بیدان در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بیرونچ است اگرچہ ہار ماہ ایام بارش باران نرمک نرمک ندارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و ذالہا پر می شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا می نماید *

القصہ چون سابقین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر کہ از معمولی ہای مشہور آن ضلع است واقع شدہ و حاکم آنجا پریہ نایک نام کہ از قوم بدترین سردار خوار دکن گفتمہ میشد و مرزبانی آنجا ارتابدو تعلق داشت و در ایام محاصرہ بیجاپور و حیدرآباد با دوازده ہزار سوار و پیادہ بیشمار بدعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راہ رسد غلہ رسیدہ بمقابل لشکر پادشاہی شرخی زیادہ نمودہ بود پادشاہ آفاق گیر در ایامی کہ بمحاصرہ گامندہ پرداختہ بودند خانہ زاک خان پسر ارشد روح الملہ خان ا کہ در شجاعت و کار طلبی گوی سبقت اکثر بہادران بزم دیدہ آن ہم می برون برای تاخت

و تاراج و خرابی ملک پریه نایک و تسخیر قلعه سکر تعیین فرمودند -
 بعد رسیدن خانه زاک خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج
 معمورهای اطراف سکر بعرضه ظهور آوردن خبر تسخیر قلعه گلمکند
 انتشار یافت - آن بدنام گمناام سرانجام نیکنامی خود را امان
 خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجی
 بخانه زاک خان گردید - و خانه زاک خان او را مامون و امید وار عنایات
 پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - در ماه صفر همین سال
 پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاک خان ملاقات نمود
 و خانه زاک خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز
 بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آواز ساخت
 و مسجد بر بالای تپه کوه سربفلک کشید و آن قلعه بنا نهاد و
 قلعه داری آنجا را بموجب حکم حضور بدیکی از بند های پادشاهی
 مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
 پریه چنانچه بدعی آفرینش در قوم کفار که از جمله مردار خواران
 بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت
 عجب کویه منظر بد هیئت واقع شده بود بخاری بود از خم نیل
 و دیگر قیر فراهم آمده به نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
 ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار
 سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هر یکی از امرای حضور برو می
 افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن
 زشت صورت بدنام می شنیده بی اختیار بخنده می آمد و کلمه لاجول
 بزبان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلي خود شتافت - و پسر و همراهان
 اورا بمنصب زیاده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعه
 ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازي الدین
 خان بهادر فیروز جنگ را هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده
 مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر
 فرموده نظر بر عدم پایداری و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه
 فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدی حکم نمودند - و از عقب
 فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانه
 بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
 بدوات بافروشکوه عالم ستانی بعد از بند و بست نواح دارالجهاد
 حیدرآباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد
 بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابوالحسن را که برای فرستادن
 دولت آباد همراه جانشینار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال
 بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعه مذکور روانه ساختند -
 و مکرر برای سرانجام دادن ما بحتاج آنچه مرغوب طبیعت
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سوادگلیرگه
 شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز
 قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - و اواخر ماه
 مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیمای ظفر انجام گردید - از آنکه شهر و
 نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چندانیچه بتذکار در آمده
 ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم چهارونی و تعمیر عمارات و
 دلپای شگسته سکنه آنجا نمودند *

ذکر مواعظ سال سی و دوم جلوس خدامکان مطابق

سنہ ہزار و نو و نہ ہجری

بعدہ کہ پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ وقت عبور بقصد تسخیر قلعہ ادھونی نزدیک قلعہ ملکانو (10) کہ از جملہ قلعہای قلب مشہور توابع بیجاپور است رسید و شنید کہ قلعہ دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال او را کہ از طرف بیجاپوری حارس بود قلعہ دار قرار دادہ اند حکم محاصرہ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاجملہ زدہ آخر مع کلید قلعہ آمدہ رجوع آوردند بعد عرض آن قلعہ را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاہ زادہ همانجا چہارونی فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپای قلعہ ادھونی اول بمسعود نا محمود کہ از حبشیہای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعدہ کہ فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداختہ بہ پیش بردن مورچال و دواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی کہ از قلعہ بشوخی برآمدہ دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترددہای نمایان و یورشہای بہادرانہ بظہور آمدن مدہوش بیہودہ کوش پندہ غفلت از گوش بر آوردہ از راہ عجز پیش آمدہ قلعہ را بتصرف بندہای پادشاہی در آوردہ از جملہ حلقہ بگوشان درگاہ گردید و فرزندان خود را روانہ حضور لامع المنور نمود و خود

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری بمیان آوردن از راه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاری بعرض رسید حکم بنام صوبه دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانه حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس فرمود که امید وارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانه حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسی تمام طنبیده چند گاه با خود نگاه داشته بدلبری او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزار و سی هزار سوار بجزگه بندهای پادشاهی درآمد *

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد هجری

در آغاز سال سنه سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود مع کلید طلای مرسوله فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدی مسعود را - الیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافه هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زدان عقیدت نشان و ندویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتی که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

نمیخواست که آتش آرزوی زیاد نسبت بار بمیان آید در اخفای دو سه
 مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو ظهور آمده بود از ان جمله
 فرستادن مبلغ خطیر برای سبهای مردود نایکار که از خارج بسمع
 مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض گذاشت و یک دو
 مقدمه دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
 مرور دور دانست بنابراین بعد فتم گلمکنده که بحضور رسیده ملازمت
 نمود بپای اعتراض آمد و صدی صد (II) سوار از منصب او کم و از خطاب
 بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام
 حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
 اما نه عدد خوانچه جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجمه
 زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
 بجا نبازی تمام سر به مهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی
 پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
 در گرفتن خوانها بلا دست آویز سر رشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
 می باشد بلحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
 ناموافق ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
 وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشه مثال کار آن
 متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
 جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچه جواهر که
 نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیداه آن بمهر متصدیان

ابو الحسن ندارد به جواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاهد
 پروزی فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد
 جمع است چون از خانه زاهدان واقعی ما است و در دوش و گذار ما
 بازی کرده از آنکه در حجابت خلاف مرضی ما ازو بظهور آمد چشم
 نمائی ضرور بود چنانچه همان روز که بی او را بحال فرموده خواستند
 که بخطاب مرشد قلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی
 بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زاهدان که اکثر خطا سر میزند
 و بوزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تا اصل اسم در
 السنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمی
 دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاهد خطاب عطا شود تبسم
 نموده قبول فرمودند •

چون مکرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بوضع
 و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند
 بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات
 خوانچه را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید
 آن بزرگ مدش نظر بر امانت وای نعمت راضی نشد و اصلا تصرف
 و خیانت درو نه نمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی
 از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چندان ایام که ملاحظه
 کلمی آبرو بحال نماندن در میان بود از شر و ضرر چندان باز پرس
 محفوظ داشت •

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند از آن بزبان خامه صدق
 بیان میدهد - هر چند بسیاری از متصدی پیشهای این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروی نفس شوم حق بجانب
 آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داری
 را فعل لغو میدانند اما بر عقلی صلاح شعار عاقبت اندیش
 ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از
 امانت و دیانت بدست و برکت و عزت و آرز و ترقی و پایداری
 دولت و خلاصی بازخواست دارین و عاقبت بخیری خود و فرزندان
 در دیانت و کم ازاری خلق الله است * * بیت *

آسمان بار آمدت نتوانست کشید * قرءك فال بئام من دیوانه زدند
 اما بشرطیکه آمدت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد
 ایذا و فرسازدن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاری ملک باشد
 نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از
 باز پرس روز جزا نیندیشیدن * * بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک
 و الا نه جمعی که برای نفس پروری خود یا برای خرنودی میر
 و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان
 مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها بر آرد - بدین تقریب جمعی
 که از جمله پیش آوردنهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن
 عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان
 پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها
 اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خواری امانت خان بود که با وجود
 اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیر دستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیکنامی احسان او که در باره رعایای مالگذار و زمینداران صوبه خجسته بنیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال مناصبداران و احدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن میدرفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد نوشته آورده بدقت رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که بوصول در نمی آمد و بوسیله تعلق تحصیل آن مناصبداران و دیوانیان جز صریحات متمتع میگرددند یک فلم معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف [امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه مال ولی نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بوند معاف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانة دنیا و آخرت ما را معذور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پاره سوی مزاج همچشمی داشت پروانههای معافی جزیه را که امانت خان با دست آویز های مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصیب هذود بیشتر را امانت

خان سغد عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضی بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه سغد معافی بمردم میدهند مختارید اما جزیه که بهزار دوشواری بر کفار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعت برهم خوردن بندوبست جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پا جامه گدازه سفید نمی پوشید و گنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهایی او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقه حادثه روزگار که کمتر باراد متصدی پدشاهی مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجی شفیع خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید *

بعده میرزا یارعلی که از پیش آردهای حضرت خداد مکان بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را بعطای اضافهای پدایی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا می نمود اگرچه از ابتدا به پدشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت گیری و نقت زبان زد مردم شده بود و بعد کارش تمام کار خلتی را جاری می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

گردید و مدت مدید داروغگی قاک ضمیمه خدمات دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزی جوان امری را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهی ریش مفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطای اولش از خاطر او رفت خلد مکن این معنی را دریافته بتقریب استفسار مژه آن بیاد او دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجده سهو است - از چنین عرضهای مکرر پای اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاة شیخ الاسلام پسر قاضی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و بواداران بلکه نسبت با کثرفضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تدقیح قضایا می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتری به بینة دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق می نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نبدیره
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات
موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراسانی که مدتها دیوانی
تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات
مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعینهای کم
منصب احمد آباک بود بپایه پنجهزاری پنج هزار سوار و صوه داری
احمد آباک و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازی یافت و در
مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز نمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رفقای شجاعت
خان بود او نیز از پایه درستی غائبانه بپایه درهزاری و متصدی
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباک که مدتها داشت رسیده
علم شهرت بمرتبه برافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار
داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر
را که دوصد روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -
خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع
یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته
باحمد آباک رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجیبای کشمیر بود و آبروی
 رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در
 دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب
 جز روز بروز بر آبروی او می افزود و بادشاه بمرتبه در پرداخت
 و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمده الملك
 اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو
 و پرخاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده بیدمانی بهم رسید حضرت
 خلد مکان جمده الملك را فرمودند که بدین عنایت الله خان
 رفته عذر بخواهد *

و دیگر از جمله خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن
 خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت
 بخشی گری و دیگر خدمات مرفرازی داشتند به نیکذامی و دیانت
 زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیره قوام الدین خان
 که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کار سازی
 تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *
 دیگر امیر خان عرف میر عبد الکریم بهمنی که از مستعدان
 روزگار و پدش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر مربراه خان کوتوال رباب
 در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم
 گفته می شدند جامه نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختی زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیدشاهی کم منصب عبد الوهاب استر ابادی که دیوان حیدر اباد نموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یافته‌های حضرت خلد مکنند که جامه نیک انجاسی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همه آنها پردازد از سررشته مطلب باز می ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است •

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائی کشید که چون هر یک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید کار ازان گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسه مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرانی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحه روزگار بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و کنار در بغل و زبر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقه چشم سرخی حرارت تب و با معلوم میگردد بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جمله مردم غیر مشهور و نامرادان بی بضاعت هزارها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر میدادند - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با رخت هستی ازین جهان فانی بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم آمده بشمار آمدند تاریخ غلبه این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور و با بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد و انتها بهفت و هشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پاره تفاوت در وبا بهم رسید *

ذکر سوانح سال سی و چهارم از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم نامی و امرای کارزار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخی از بندهای روشناس برای تنبیه سذبهای بناساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموزه میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعه پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خیر آوارگی کفار خصوص اطلاع مکان سذبهای بد کردار که در طغیان افعال ناشایسته ده برابر موذی تر از سیوای جهانی پدر خون بر آمده خود را

بمندیهای سوائی ملقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبای
ملعون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل
از اصل مکان خود که راهیری باشد پراگنده گشته پناه بقلعه
کهیلند برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
اطراف براهنمائی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی
غافل بود بارادۀ سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنه
منگمیر یک منزلی دریای شور واقع است در دره کوههای قلب
دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
عالی پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و لاله زار احداث کرده
بود باتفاق کبکامی و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعی از
هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشه شاهین قضا
و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سراپا
نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود از آنکه
خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبدیان لاله
رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهای بادپیمای
تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه
ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادۀ
قلع ریشه آن شقی لعین ملاحظه جان خود و مکان قلب نموده رستمانه
کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مائل
جهل و پندج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار
پیدادۀ قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - با وجودیکه همراهان مانع
آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیده مثل انبیا که با تپه و غیره درهای قلب واقع شده اگر سی
چهل پداده بی یراق سر راه گرفته بانداختن سنگ بردازند عبور
فوجهای کلان خیال محال است - آن تهر پیدایش جلا دت کیش بقصد
جهاک و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کاسروا گردیدم در جرگه
غازبان علم شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی
مسافت دشوار گذار نموده بدعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پداده میشد یعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان
تنگنای پر از اشجار میگذاشتند تا نزدیک آن اجل رسیده برگشته
طالع رسیدند - گویند بعد که هر کارهایی آن سگ نابکار او را از رسیدن
فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتیا فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست باد غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غزور و نخوت که نشئه سرشار باد خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود
حکم قطع زبان هر کارها فرمود و اصلا بفکر تهیه سواری و مورچال
بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلا دت پدیده با پسر و برادرزادها
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سر مست نشئه بیخودی بعد که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتر روی پوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق برداشتن پرداخت و کبکلس و زیر او
که از همدستان و ندیمان شجاع نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعی از مرهتهای نامی بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز داروگیر تیری بر بازوی او رسید که دست راست او را از توده باز داشت از اسپ افتاده فریاد می زد که من مازدم و سنبها که در فکر فرار بود او نیز از اسپ جسته گفت پانچی من هم ماندم - و همینکه چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را بیناه عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست و جو که سراغ او را یافتند دست و پای لاجمیل زن گرفت آخر چندکس از نا کسان خویش بکشتن داده او نیز مع عیدال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سر پنجه تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا و همدمان صاحب مدار سوای رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از قلعهها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست بسته موکشان تا پای فیل سواری مقرب خان آوردند با وجودی که در آن فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغییر لباس داده بود بعلامت آنکه مالک مروراید از زیر رخت - او نمودار گردید و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پای اسپ بود شناختند او را بر فیل سواری خویش ریف ساخت بعده بعضی را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار نموده نواره فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را از انجا محرم و احتیاط سپاهانه بر آرزو رویه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهبان و جاوسان معتبر بعرض رسید و این مزده روح پرور باعث فرحت و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و در همان زودی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند و گروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نایب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که برای تماشای آن شقیان بدعاقتت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تخته کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب در آورده بدان خواری و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلایق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نغیر زنان تشهیر کنان بلسکر در آوردند - و غریب کوس شادیانه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خرویش و خوشوقتی این مزده که غمزهای دل چندین لک هندو و مسلمان که سوخته آتش بیداد آن گافر فاجر باغی طاعنی بودند گردید و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زبان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سر راه و اطراف هر جا خبر میرسید دهل شادی نواخته می گردید و هر جا گذر می نمودند درونام پر از زن و مرد گشته شادی کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و شایعت بجای آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعد که آن سزوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضاحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقارت پزوه را بدای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهده آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کدکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع موزون داشت باوجودیکه سرو گردن و همه اعضا او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافکندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بدای دو رکعت شکرانه پرداخت باشاره چشم و زبان منبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فرو حشمت طاقت تخت نشیني نمازد و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزندان خانه مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب دران دانسته بودند که آن تیره بخندان را بجان امان داده کلیدهای قلعات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعیین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دراز جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بزاثر خوانی حرفهای ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم هرزه گوئی نسبت به بند های درگاه عالم پناه و مقربان حضور می گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بدنهادان از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلمه گیری صرف نماید غیرت پادشاه تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع شجر حدیث آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت قلعبات بازبک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدان قول امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان هر دو ملعون را از دهان بر آورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر دیگر یانواع عقوت بسزای کردار رسانده پوست کلهای سنبهای جهنمی و کبکلس را پر از گاه نموده در همه بلاک و معمورهای مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای مفسد پیشگان مردم آزار چغاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه بد سگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال بار نگاه دارند برای تربیت او موکلان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب هفت هزاری سرافرازی بخشیدند و دیوان و بخشی او بتجویز مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچه مار نگاه داشتن و آتش فرو نشانیدن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعه خلد مکان چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفرحواي اينکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود • گرچه با آدمی بزرگ شود
 و دیگر بعضی عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مال بودند بقلعه
 دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم •
 • مصرع •
 با زن و فرزند سنبها شد اسیر
 بعرض رسید پسند نموده خلاصت عطا نمودند •

در ایدامیکه محرر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاری در حویلی
 متصل قلعه راهیری که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق
 افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک ماده فساد عالمی بود
 و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد خصال اطلاع یافته دو سه
 فقره می نگارد - که چون آن قطعه سرزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت
 و همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار
 کمیاب میگردد بر سکنه آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمی
 متصل مکان نشیمن خود بارایی مختصر کفده بر سر بارایی قالیچه وار
 نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار
 ساخته در آنجا نشسته هرگاه زنان ساهو کار و دیگر غربا برای آب
 می آمدند بطفلان آنها میوه فصل آن هنگام میداد و بزیانی که
 با مادر و خواهر حرف می زندق بآنها حرف میدزد بعده که نوبت
 راج بسنبهای ناپاک رسید بر سر همان چپوتره بر بارایی نشسته
 زن و عروس رعایای آنجا که از لاءاجبی برای آب دران بارایی
 آمده سبو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر بر کمر
 زده بالای زندق متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهری دو گهری نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبزو را از سر خود انداخته بعد فضیحتی تمام از دست او نجات می یافت تا آنکه رعایای آباد کرده پدر او رو بولایت فرنگیان که از اینجا نزدیک است آوردند و خود جزای کردار خود یافت ه

ذکر موافق سال سی و پنجم از جلوس عالمگیر بادشاه

سنه هزار و صد و دو هجری

اگرچه از آنکه توجه ریایات ظفر آیات بادشاه عالم سدان از اجمیر بصوب دکن محض برای تادیب و استیصال آن کارحربی بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای ذی وقار دیگر من ابتدای شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مگان می خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطای اضافی نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امرای حضور و دکن سرافرازی و امتیاز خاص بخشند بعضی مقربان پای تخت و خانه زادان قدیم الخدمت از راه حسد همچشمی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندی حاصل گردد بهر حال مقرب خان را اضافه هزار سوار داد و خطاب خان زمان فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جبهه و دھوپ و پرتله مرصع سرافرازی دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزار و چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاراري هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زاده‌ها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غيره ديگر عنايات سر بلندي بخشيدند و همه منصبداران متعینند همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شاديانند فتح نواخته ده هزار روپيه برآه خدا برآورده برای خاندان حضرت سيد محمد گيسودراز فرستادند *

در همين ايام خبر عارضه چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصره او بعرض رسید و باعث بيدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کمال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعه راجگده که از قلعه‌های حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعی بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافته‌های خاندان پیرم خان خانان گفته می شد و بچوهر رشد شجاعت و مدد طالع بدایه سه هزاري رسیده مدتی قلعه داری قلعه خیبر نموده تردن نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجگده مقرر ساخته بودند درینولا قبل از افشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعه مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابوالخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهایی از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع دو سه تملی سواري زنانه که باقی همه مستورات

پیدا شده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراکنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال در میان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و ناله ندامت دست انموس برهم می - آید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف و گرز بردار شدید رفته او را روانه بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والد ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والد ابو الخیر خان و همه و ابستهای عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشته شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر رسانده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتی که حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجملة بادشاه از اکلوچ کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکار پور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیمام گردید روزی وقت دیوان

برسر اهدام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکی از مردم
 آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه
 که حاضر بودند بحمايت او بشوخي تمام پاش آمده هجوم آورده
 بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود
 خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامه
 فساد عظیم برپا گردید و بمطالب خان که او نیز در جرگه میر
 تزکان شریک اهدام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه
 از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه
 توپخانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند
 و صلابت خان به پناه سپر و شه شیر همراهان بهر وجه خود را
 بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی ماده فساد خانه نشین
 گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و
 واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم
 آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تذبیه مردم
 فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدر بار سوار شده تشویش
 تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد
 فرو نشست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منع
 مجرا مغضوب گردیدند •

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آغرخان از کابل
 بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم جاعت
 برسر قافله ریخته از جمله گاو های عقب قافله چند ارابه تاراج
 نموده مع عورات باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولگه بندوق بدو رسید مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کولکلتاش که بهم تذبذبه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور با وجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدهی سنسنی (۱۳) و دیگر مکانهای قلمب ساخته آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاری ساخته نشد بنابراین از آنکه از سابق بسبب بعضی اداهای ناخوش او پادشاه بر او کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبه دار لاهور فرمودند باز از انجا بصوبه دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هر جا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخریج می آمد بعده طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنوز بر بالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند از آنکه فضلا و علمای صلاح شعار از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخي و قیمتی که

خواهد بفروشد حکم عالی شرف نغان یافت که نرخ از همه بلاد
 برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم
 فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهی که بعد از
 مرتب شدن نزد منصبداران می ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند
 و دفتر حرر شده چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته
 باشد - از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر داری اکثر طلب
 سرکار بر نامه منصبداران بر می آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان
 تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرچ نموده از راه رجوع
 محاسبه دفعه بکار میبردند - بعده که از قلت پایبانی و بسیاری
 منصبداران خصوص موهنه و دکنیهایی بی شمار که به منصبهایی
 عمده سرفرازی یافتند خانه زادن را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر
 میسر نمی آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان
 دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که
 بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین نمایدند
 بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغییری جاگیر بمیان آید لغایتی
 که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و
 در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن
 برزیانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق
 بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج می نمودند بالتماس
 موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جای تعینات نمایدند

مگر باختیار خود تعینات شود - با وجود مچلکامی عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تفخواه نیادتن وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هر چند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انکاشته تن بگرفتن محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بجهت سعي و بهم رساندن مرئی و وکیل دلسوز قابل بعد دریدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن بزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه در میان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجا پور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهارونی فرمودند چون ایام محوست پادشاه زاده محمد معظم منقضی گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدملکن بر سر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و اراده صافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان باساز فروری و همراه آن قلمتراش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده از آنکه کار و حریه خرد و کلان برای محبتوسان صاحب غیرت فرستادن خاف ضابطه امت بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد از نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش شامل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم ادب قلمدان را و نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهی اعلیٰ حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوی گردیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخی در تلافی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت رزوی حدیث نبوی متضمن برین معنی که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدی نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یک داشت بعد مطالعه و دربابت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسومه پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشی و دیگر بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معموها و قلعهها که بزبان هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف هامیل بالف ظاهر می شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند میرهادی مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمه هندی نمی آزد و از جمله سی حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و ذال و زا و صاد و ضاد و طاظا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام هندی بالکل مذبور کند و در نوشتن و تلفظ نمی آید داخل حروف هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آزد و در وسط و آخر کلمه اصلا نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکی را باسم گادا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که مذهبیان فارسی از ابتدای اسلام هندوستان سهوا بها در فارسی مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و در این سال حکم فرمودند که آید بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بگلانا هر که بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تفریق نمود و بعرض

رسد که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سنبها می بود بعضی ناسرداران مرهته او را بجای پدر و برادر جهنمی او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده بازاد باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه داران و سرداران خود خلعت و کوفه طلا جا بجا فرستاده و در استعانت عمده فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصاری گزار دریای بنادر هند رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد گزار دریای شور در پناه جبال و مکنهای قالب قلعهها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان پوره علیحده قرار داده مسلمانان را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تقدیم معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا اصلا نیست و اگر مسافری نامراد در تعلقه آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقه انگریز بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل نموده باشد یا جهاز عرب و سقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباہ

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمدۀ آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقۀ آن طائفۀ بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانۀ کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هنود باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان از خدمت میگیرند - از آنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معمورۀ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال در آنجا می باشد و دیگر بناها و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سواى آن از چهارده پانزده گروهی بندر سورت مانند طرف جنوبی تا سرحد قلعه منبئی تعلقۀ انگریز و سرحد حبشیهها که کوکن نظام شاهی می نامند دریناه کوههایی عقب پرگنات بکلانا و جواز جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلۀ قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه گروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گروه و یک و نیم گروه نیست که پای دامن کوهها را کشتکار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج می کارند و اشجار نارچیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نقره

قیمت نه آنه باشد و سکه فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا
 سوای اشرفی مزبور پارچه ریزه مسی است با مزرگ نامذکه یک یک
 فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا
 دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در
 جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامی
 گذارند و زنهایی آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
 زن دیگر و حریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
 اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که
 تاج کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء
 بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایده
 و خویشان املا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
 بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر
 شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیدان در استیصال و اخراج
 طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
 بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
 جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
 میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه
 دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو
 بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و
 جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که
 خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زائنه عظیم میان آن قوم رو داد و همه دل‌باختها در قلعه دمن و بسی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعد از این خبر بکتهای گووه تعلقه کوکن عادلشاهی که خود را بجای صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال می‌گیرد رسید از آنکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا ترددی که از آنها می‌آید از هیچ قوم دیگر نمی‌آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بی‌علوفه برای دفع شر مفسدان روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان سلف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت می‌نمائیم در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانه ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - از آنکه مبلغی تحف و هدایا برای حویشی و صاحب مداران حضور نیز در ستاده بودند مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند در بست خشکی و قلع ریشه کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانه دریا را بشورش نمی‌توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسپران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سه سال فرمان روی ایران بود و ودیعت حیات نمود ز بجای او سلطان حمید جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خاندانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و
غذا و دیگر سرمایه فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین
و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص
ساخته فرمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای
آنها نزدیک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چند روز هر دو برادر را تسلیم
بحالی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدین فوج و توپخانه
داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاهزاده
محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف
پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشی
مرزبانان چنجی و چنچار توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از
خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سببهای مقتول
و از قدیم منجمله ملک رام راجای بیجاپور گفته می شدند و همیشه
با فرمان رادایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو
سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاد از آنها بظهور می آمد
بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را با تالیقی جمده الملک اسد
خان و هراوی اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ
ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نایب جمده الملک
مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاری را که فیروز جنگ چند گاه نزد
خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار
هزاری سه هزار سوار بخدمت فوجداری کوکن عادل شاهی که
کنار دریای شور متصل گروه تعلقه فرنگ واقع است مقرر کرده
روانه نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که در قبول نوکری مجبور بود و اکثر اراده وطن را در زبان داشت و با اخبار نوپسان بکمال سختی سلوک می نمود از مواعظ تعلقه فوجداری او بعرض رسید که عبد الرزاق خان می خواهد بر سر جهاز سوار شده روانه وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که او را بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتی را سوخته چریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافه پنجهازاری پنجهزار سوار زوده بخدمت فوجداری راهبری مامور فرمودند •

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریل کنار رود خانه مردم عاجز و نامرد می گارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تذخواه دیوانیان و سررشته زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند او بر حقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی می شود و بضبط در نمی آید رایگان تلف می گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال چهاران و نامرادان بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم احدی و منصبدار علیحدہ برای ضبط محصول آن از روی جزیب در سه برگذات تعیین شدند - و دستگاه ظالم تازه برای حکام و عمال بدمال بہم رسید - بدین وسیلہ مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بذبران جمععی کہ بدین شغل پارچہ نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت کہ سابق دروازه‌های باغهای بادشاهی کہ محض برای تفریح و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود کہ باغات صوبجات ہمیشہ مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمععی کہ چیزی بنگاہبانهای باغ بدهند و تماق نمایند در بر روی آنها کشادہ گرد

* بیت *

ذیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقی سخنهای او کہ باعث فید و بی آبرو گردیدن بادشاه زانہ محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود کہ کدخدا نہ نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسی منسوب سازند قبول نہ نموده پیغام نمود کہ اگر بادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بر دست ریختن در حرم محرم شرعی خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقی لذات دنیاوی اجتناب دارم لهذا یومیدہ برای او مقرر کرده با احترام تلم نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد مکندر بیجاپوری درآورده با او در حبس همدم ساختند و دختر دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکي از فرزندان سلسله نقش بند منسوب نمودند که خلاف رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح اللدخان میر بخشی که از امرای مزاج گرفته موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میگوشید و دیعت حیات نمود تاریخ وفات او (روح در تن ملک نداند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود و نیابت وزارت ضمیمه آن داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخدمت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بدقاضای مصلحت پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور نمودند - بعد که محمد اعظم شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده فساد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرمید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرض داشت نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان است که بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود بر خدمت ماموره باید رسید و مواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته
 لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود
 بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که
 ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون
 داخل شدن آن نور چشم بلمشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم
 نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که
 لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خدیبه به بخشیان و داروغه جلو
 خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکی حکم فرمودند
 که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعی از قراولان متعینند
 توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
 دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد راهم مجال بیحکم داخل
 شدن لشکر نباشد و میرتزرگان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشائی
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده
 صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
 سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چیلهای روشناس زبان دان
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم
 حکم میرمید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که میدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعهده که بادشاه زاده همراهه و الاجاه و عالی تبار نزدیک رسید و بدوق قتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست بادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - درین حالت که بادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکه دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیدایند - بادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلی پرداخته باخود بود - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدسکن از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بدوق بدست بادشاه زاده داده حکم تیر بر عمید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که بادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهندا پیدالغ ارگچه طلبیده برای تسکین و دفع حوازت فرمودند که بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگچه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست بادشاه زاده دادند - دست بادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بدست پدر بزرگوار

بگذرانند از روی عنایت پادشاه زاده مرحمت فرمودند و چند کلمه و عظمی و نصیحت آمیز مشتمل بر اشاره آنکه شمارا گرفته خلاص نمودیم و خبر بوابسته‌های شما رسیده باشد و همه در کمال مایوسی مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تا رسیدن خبر مرخص ساختن پادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر بیگمان و خدمت محل مایوس مطابق گشته بگریه و زاری پرداخته بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ بر روی همه آمد - نقل نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص پادشاه زاده صادر می شد و از نوشته وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن باستقبال فرمان تا بر مضمون اطاع یابد چندان متزلزل خاطر می گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزایار علی که داروغه داک بود و بحال دیانت و استغنا خدمات مرجوعه را سرانجام میداد سوانح نگاران بلاد و قصبات بمرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند - درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلمت وقوع تقصیری تغیر نموده بودند - سادات و فضیلت پناه سید سعد الله که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقة پوشان مشهور هفت اقلیم گشته بود و نوشته او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند و سید که در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هر دو را به موجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خلافاً هر بار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سیدان پناه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در صافه علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیدان پناه دارد هرچند که در کار پادشاهی ساعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانه اندوخته تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای بانی و بسیداری ارباب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده می نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمی نمود - روزی از روی بیدماغی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر در کار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادن کلمه یاس در باره ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولی نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض بر روی خلق الله کشاده گردن
 و در مثل گذراندن جرات زیاد از اندازه خود بکار میبرد و سه دفعه
 بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی
 بیادماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را
 مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
 در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقازمی شنوند آنقدر زجر نموند
 که هردو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
 که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری سازند و هر
 فردی بر روی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده
 بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دیدند
 مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
 نوحه بود - چون حاجی محمد انوار که از علم عقای و نقلی بهره
 تمام داشت و آثار رشد بر چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور
 رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
 و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
 دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
 خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خانی و بخدمت
 پیشکاری مخلص خان بخشی سرفراز فرمودند او از خطاب ابا
 نمود و طریقه دیانت و راستی و کار طلبی او اگر مفصل بزبان
 خاصه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
 نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
 رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر دانی

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخندام مکه معظمه برساند
چنانچه بعد زیارت حرمین شریعین و رساندن مبلغ مذکور چون
مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید
در بلد خجسته بنیاد ودیعت حیادت نمود بعد عرض تاسف
بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهایی
رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات که بتصرف
بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که
از قلعه های فلک ارتفاع ناهمی مشهور توابع بیجاپور است و بتدریج
و سعی زیاد قلعه کشیان به تسخیر درآمده بود بانکه تدریج
بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی وقتی که کار
از دست رفته بود خبر یافته دست و پای احوال زده زخمی
گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد
که خود را باءانت مرزبانان چنجی رسانده در گرد آوری فوج خود
بپروازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر
پادشاه روی داد پارچه بسحر مرافقه و کمر فرو رفته بعد به بهره مندخان
فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید
پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را با فوج شایسته مرخص
سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتعین سواران پیشخان
بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود
را بدای قلعه پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت
بران قرار یافت که خود بدولت تاپیرم پوری تشریف برده از آنجا

افواج برای تذبذبه اشقیاء تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته
برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب
غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنہ ہزار

و صد و چہار ہجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری برافراشته شد
بعده کہ ویرانہ آن سرزمین از نزول مقدم پادشاہ کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چہاونی نمودند و فرمودند کہ بیرم پوری را
اسلام پوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن
چہر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچہ بگزارش آمدہ
رخصت کعبہ خواستہ بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای حاج
و رساندن فیض بہ سادات و دیگر سکنہ آنجا و ساختن مکانہای
خیر جاری مراجعت نمود - بعدہ کہ خبر رسیدن او بہ بندر ہررت
بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچہ قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاہ اسلام نمودہ طوعا و کرہا خود را
بحضور رساند و پادشاہ کشور ستان توجہ و عنایات و ترحمات را زیادہ
نسبت بحال قاضی شیخ الامام بعمل آوردہ مکرر عطر و دیگر
خوشبوہا بدست مبارک بجامہ شیخ الاسلام مالیدہ تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافہ و خدمت سابق و صدارت و ہر
خدمتی کہ خواہد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاہ لاجار گشتہ بتقاضای مصلحت دفع الوقت
التماس نمود امیدوارم کہ الحال رخصت وطن یابم کہ باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه در آنجا نزد عیال و اطفال
 به سر برده رعایت صله رحم نسبت ببعضی وابستگهای بی بضاعت
 بجا آرم بعده هرگاه که یاک فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجه
 قبول در آمد و سخاوت نموده باعزاز رخصت نمودند - برای نسخیر
 قلعه پرناله و راجکده و دیگر قلعات جا بجا فوج تعیین فرمودند
 و حکم بغام فیروز جنگ که بموجب فرموده حضور در بهادر گده
 چهارونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در آنجا گذاشته جریده خود
 را بتنبیده اشقیارسانده قلعات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد
 دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی
 مرهده از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
 انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی دلم شهرت برافراشته آغاز شوخی
 و دست اندازی از حد گذرانده گارهای دست بسته نمودند که بتفصیل
 آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته سخن دور افتادن است اما ازان
 جمله سنندا کهور پوره و دهنا جاکو که از سرداران نامی صاحب پانزده
 بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج
 دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها
 بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنندای نابکار در تاخت
 و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن باصرای سر فوج عمده
 چنان شهرت گرفت که هرکرا با او منابله و مقاتله اتفاق می
 افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته امیر گردید یا هزامت
 یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند
 چاره کار نمی دانست و هر طرف که آن سهگ زمین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
 کمر نمی بست و هر سستی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
 دل شیر مردان رزم از ما را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
 خان یکباره که از سرداران تهور پیشه مشهور دکن گفته می شد و بشرح
 و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حمله صف ربای اول از
 جا برداشته تمام فوج او را بغارت برده خود او را بعد زخمی گردیدن
 دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
 خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرنه خان که خود را
 رستم زمان و شیر شرنه میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله با
 نمودن بهیرو هرچه باخود داشت بدان داده بچنگ آن کافر گرفتار
 آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
 خان عرف حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان سگ
 ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیرو
 بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
 فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردیدند
 و چند روز نگاه داشته دولک روپیه از او و مبلغی از همراهان او گرفته
 دست از برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال بر خاطر پادشاه
 عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
 بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
 بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدمانی بمجرا کمتر می
 آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
 صلابت خان که تازه بعرضه کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجای رسیده بود که خلد مکان بظهار حسن تردد آنها مکرر
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از روی قدردانی زبان بتوصیف
 شجاعت و تهوری هر دو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض
 رسید که مابین سرحد کرنا تک سننا رابا جان نثار خان و تهور خان
 و غیره که به تازده اشقیاء مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد
 زد و خوردی که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و توپخانه
 و بهیو بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسی فراروان جان
 بدر برد و تهور خان زخمی گشته خود را میان مردها و زخمیها که
 در لالو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
 دانست - هم چنان با کثر مردم عهد روشناس که دران فوج بودند
 چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر
 گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه
 رسید اگرچه نهایت بر کدورت خاطر افزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که
 اختیار بنده نیست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن رنز
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از دربار
 برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر ناخوش خیمه
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر با ظهار شمامت از محمد
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سننا تردد خانه زدان
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عرض مکرر نمي باشد که بدهند و بازستانند هر کرا هر چه روز ازل دادند دادند یعنی در سر لشکری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبرویی نرسید - خیمه پادشاه زاده محمد معظم را از جانی که بدستور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مچرا آمدن مازون ساختند و گاه گاه از انوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنجم هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمده الملک اسد خان و نو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنچی رسید به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعه چنچی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام با هم علیحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیره ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال برداخته شروع بکندن نقب و بستن سدسمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلوران جانبداز خواستند که جوهر تیر و سعی خود را بعرضه ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بندر بست بروج و باره برداخته باستغذای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهده از هر طرف نمودار گشته بر سزکهی

یمنین و یسار اشکر ریخته شوخی زیاد مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگرددند و بعضی اوقات غافل بر مهر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحی که در اینجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و مکرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصه آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند هر چند غلبه فوج که کمی کفار روز بروز زیاد می گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیدشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما از آنکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صلح بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمد کام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمده الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زاده بزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاد ماده فساد و عناد آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلک امروز پادشاه زاده به بیان آورده
 علاوه آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سننای
 نابکار بمرتبه اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر
 پادشاهی و سرراه را چنان فرو گرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز
 برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بند گردید و نه از بادشاه
 زاده و جده الملک پادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را
 بر حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد - و پیغامهای
 توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
 از نزد محصوران میرید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه
 در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظریه عنان جده الملک و
 نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلمه نزد محصوران رساند - جده
 الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
 اطراف خیمه محمد کام بخش را فر گرفتند و غافل بر سر پادشاه
 زاده رسیدند سنگیر ساختند - درین حالت که ماده مساک و آشوب لشکر
 پادشاهی آماده گردیده بود سننای نابکارنا بیست و پنج هزار
 سواریکه تاز جنگی رسیده اطراف فوج پادشاهی را چنان فرو گرفت
 که تزلزل نظیم در دل بر بار پیر لشکر انداخت و عرصه کارزار بمرتبه
 بر سران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیتر را
 با اکثر کار خانجات سنگین بار بدم تراج سنناده خود را به پناه
 جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقضای وقت باهم
 ساخته پیغام مصاحبه بدین شرط بمیان آمد که سننای بتعاقب
 حال لشکر و سرداران که هرآنچه دران اضطراب باخود تونند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که در آن بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند گروه مصلحت جنگ کنان خود را بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجانی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و برزایاتی مبلغی بدانها رسید قلعها را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پاره کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجهی بظهور آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و مهم نمودن سیدی یاقوت خان و عد نزی یک رساندن کار تسخیر قلعه مذبی و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهی مسمی گنج سوائی که کلان تر از جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میروفت و مبلغ پنججاه و دولت روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در محله و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکنهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همیذکه هشت نه روزه راه بندر سوزت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گواه رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شاهت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمه پارچههای آهن که از جدا شده سه چهار نفر ضائع و تلف گشتند در همان اثنا گواغ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان قول جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - با رجوع بیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجرد اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میداشد زیر تختهای خون جهاز گریخت و اول بار کنیزهایی ترکی که در منحه خریدده سریت خود نموده بود و درین هنگامه چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهی را گذار خشکی
 نزدیک تعلقه خود آورده قریب يك هفته در جست و جوی مال
 و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسی مستورات پیر و جوان
 کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت
 قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی
 بکار و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت از روی
 وقایع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت رویداد سکه انگریز
 که در مندی باس ناپاک پادشاه خود می زندند همراهِ امراک سوانح
 بحضور ارسال داشت حکم گرفتن کماشتهای انگریز که در بندر
 سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قاعه مندی بتمام اعتماد
 خان متصدی بندر سورت و سیدی یعقوب خان رسید و مقدمه
 این فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلاً
 برخود نمی گزید و یعقوب خان را بسبب خفت رسیدن سابق
 آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
 و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود
 ساخته بود و اعتماد خان متصدی بندر سورت که نظر بر بند و بست و
 استحکام قاعه مندی میدانست که علاج پذیر فسترد در صورت کوش و
 شورش باکله پوشان سواهی مانده فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر
 خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت
 و نمی خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هر چند
 بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
 بتدبیر دفع گفتمت و گوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشته‌ها هرچاکه نام منصب دار پادشاهی بر روی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میرید گرفته برده عوض گماشته‌های خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت باگریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریدده ذخیره پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقه فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعلقه فرنگ که رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود از آنکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه با او نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی بریدن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که در میان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهد داد و برآستی سوال و جواب خواهم نمود و کیل انگریز کنه در اصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت دان که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه و کلام نه نمایند -

بعده که اين عاجز داخل قاعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته
 پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار
 قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پيش رفت جوانان خط
 اغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکاف هر دو طرف بنظر
 در آمدند باز که گاهی چندن طی نمود انگريزهای ريش دراز
 هم عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقذازان مترش
 جوان بکمال زينت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند
 از آنجا که گذشتم انگريزهای ريش سفيد زرينت پوش بندوق
 بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان
 سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها مرور ايد گرفته بودند بهمان دستور
 هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشيمن او بود قريب
 هفت هزار برقذاز مکلف مقطع بطريق محله استاده يافتم بعد
 ازان جائی که خود او بر کرسی نشسته بود روبرو رسيدم باظهار
 خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
 نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال
 پرسى سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرين در لباس
 اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسيار بميان آمد از آنجمله
 آنکه ابتدا سبب قيد نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
 جواب خدا و رسول خدا را حانظ خود دانسته گفتم هر چند اين
 فعل شنيع دور از طريقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
 شما بر خود نميگيريد اما اين سوال بدان ميماند که باوجود يکه شعاع
 آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نمايد

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند
 تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
 از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
 ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دوسه نفر فقیر
 فارغ از آرایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
 تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز
 بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
 خود میگفتند که این داغیست که در وقت محاصره سیدی یاقوت
 خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن
 خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
 بقرهقه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
 آنها جمعی از انگریزند که در ایام محاصره یاقوت خان زخم
 برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نزد ما جدا
 شده بدان حدی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
 مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن نداشتند که نزد ما بیایند
 البتة نزد دینکمار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
 اندازی بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز الطریق
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهده آنها بر نمی آیند و
 تهمت آن بر ما می بندند در جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
 تعریف حاضر جوابی و دانائی شما می شنیدم مشاهده کردم
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلا فکر بدبیه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثی بلجاپور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیره منبئی معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زن شما چگونزه اظهار سرکشی است در جواب آن گفت که هر سال مبلغ کلبی از منافع مال تجارت ما را بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان را بنقصان بر میدارند و دیگر در روپیه سکه هند قلب و غش بسیار بر می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان می آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود رائج می سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارچه بر خاطر او گرانی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان بر خود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتی که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید بعطرو بان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره منبئی که بیشتر آن فوفل و نارچیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد و از بیست لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر محله و جدده که پر از جنس مال هندوستان می رود سرورکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرح و ابراهیمی و ریال در جهاز می آرد جاسوسی نموده جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخت می نمایند اگرچه مرهنة

کہ قلعہ کھندیری و قلابہ و کاسہ و کتورہ در دریا مقابل قلعہ جزیرہ
تعلقہ حبشیہا نواحداث کردہ کشتیہای جنگی اطراب قلعہ
فراہم آردہ بروی دریا بروقت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چندان از قوم سکنہ کہ بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان
سورت تعلقہ صوبہ احمد آباد مشہورند بر جہازات خرد کہ از
بندر عباسی و مسقط می آید گاہ گاہ شوخی بظہور می آمد اما
جرأت مقابله و دست اندازی جہازات دلان راہ بیت اللہ ندارند
و انگریز بدنامی خورد بر همان سکنہ ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانہ زاد خان
مخاطب بہ روح اللہ خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی کہ بحسب تقدیر دستگیر شدہای کہور پرہ نابگار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامہ می دہد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتا پہم بعرض میرسد روح اللہ خان را با صف
شکن خان خوانی و محمد مراد خان بخشی پادشاہ زادہ محمد کام
بخش مع فوج پادشاہ زادہ و میرزا حسن عم زادہ مختار خان و
دیگر امرای دکن باطومار فوج بیست و پنج ہزار سوار کہ پنج شش
ہزار سوار موجودی آن عہد باشد برای تنذیہ آن کافر بد نہاد مرخص
نمودہ فرمودند کہ باتفاق قاسم خان و جدار ضاع دندیری کہ سنتا
در همان نواح آوارہ بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعدہ کہ
امرای مذکور بقاسم خان کہ فوج جنگی شایسہ و توپخانہ آراستہ
داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسامت
دور باستقبال شدانت - روزی کہ قاسم خان بقصد مقابله غایم

باهتمام فوج پرداخته پيش خانه را پيشتر روانه ساخته خود بطريق
 هراول سوار گشته بود و روح الله خان با ديگر سرداران بآراستگي تمام
 مي آمد هرکارهاي قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنيم
 برسر پيش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خيمههاي
 سنگين را آتش زده و قريب ده دوازده هزار سوار برسر بهير فوج
 روح الله خان ناخت آورده عرصه بر فوج پادشاهي تنگ آورده اند و
 هفت هشت هزار سوار مابين قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
 شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسيد از شنيدن
 اين خبر قاسم خان سراسيمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
 ديگر رساند از هر طرف مداي دار و گير بلند گردید و آن روز تاغروب
 آفتاب فوجهاي کفر و اسلام باهم مي کوشيدند باوجود آنکه دلوران
 تهور پدشاه داد جلاوت دادند پيشتر بهير و کارخانجات افواج پادشاهي
 بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
 نمايان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني براي آدم و چار پا ميسر
 نيامد سرداران بالاي فيل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست گرفته
 از ملاحظه شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند
 همين که خاور فلک تاز سر از در بچه مشرق بر آورد فوجهاي مرهته
 از اطراف شوخي آغاز نمودند و محاربه صعيب روي داد و دران جنگ
 ميرزا حسن با جمعی از مردم نامي و جماعه کثير از مردم غير مشهور
 بدرجه شهادت رسيدند چنانچه لاشهاي ميرزا حسن و غيره چند
 نفر عمده را هر چند جستند از غلبه آشوب پيدا نشد و خداداد پسر
 محمد مراد خان زخم برداشته پياده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده با وجود غلبه مرهته بدفع شرکفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدھی دندیری تعلقه فوجداری قاسم خان جنگ کزان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گدھی مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گدھی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدھی رو برو مورچال بسته در نفع حملهای غنیمت لئیم روز با آخر و شب بصبح میرسانند و گار و شتر و اسب بتاخت مرهته میدرفت چون از غلبه آشوب هردو لشکر دروازههای گدھی بسته بود بقال و سکنه آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آتار بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیمت خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بگرام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سننا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند و بست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاموسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدھی در آمدن نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که بعد از تاخات غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت یرآمد ازآنکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور کمند بالایی دیوار برآمده خود را اندرون حصار رساند بعد از روح الله خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام داخل گدھی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان خطاب طالع یار خان یامت در عالم واسوختگی بر آشفته گفت تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایید و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه دران چار دیوای محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند از جمله غله که در انبار خانه و چاههای گدھی باهتمام و تجسس تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای هرهان مردم فامی که

بقید اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم پار آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلمشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پوچ اشرفی و روپیہ بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رفق می نمودند آخر ذوق گدهی رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و قلت آب علاقه کمایی غله بمرتبہ گردید که عرصہ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاقه غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار بر جوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بهاکه هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمده متعینند فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسب و نقد و مالیتی که همراه است از یک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیہ میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته در جواب گفت که این چه حرف است پارہ سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخرگفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زیرکی از خودشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنذا بگذرانند و کسان سنذای نابکار بر سر دروازه گدھی نشستند سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را بارختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبلغ وجه قرار که اکثریر غمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بدکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هر یکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنذا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد باو رسیده و فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت خان شتادت بتفارت شانزده كروه بانوج اول كه سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و مبارزه عظيم روداد و تردد نمايان از همت خان دران كارزار بعرضه ظهور آمد و مرهنگه بيشمار بدارا البوار پيوست و بسياري از همراهان همت خان بدرجه شهادت رسيدند و فوج سنتا رو بهزيمت گذاشته فوج بادشاهي را طرف فوج دويم كشيده و همت خان شير نبرد بتعاقب پرداخت از آنكه سنتا از برقندازان حكم اندازد جنگلهای دشوار گذار بيناه اشجار جابجا براي سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان كالده كه درين فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همينكه سواری همت خان دران انبوه اشجار رسيد ناگهان گوله تفنگ اجل بر پيشاني او خورد و مجال نفس كشيده نداد شهيد ساخت و تمام بهير و فيلان و كار خانجات كه همراه همت خان بود بی آنكه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سي و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و يك صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه كه برای بندوبست و تنبيه غنيم طرف كه ربه رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه كار حضور براي علاج پادشاه زاده مقرر كردند - چون از پادشاه زاده احتياطي كه بايد در پرهيز بوقوع نمی آمد حكما شكوه اين معني بعرض رساندند و مرض چذانه رو بشدت آورد كه اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دروا
و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب
بمحررم خان که در سختی سلوک بدنام و از راه شرم و چشم صورت صد
مرحله دور بود و بخدمت انالیقی پادشاه زاده کام بخش سرانرازی
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی بادۀ ایام جوانی حرف
اورا بسمع رضانمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او خصوص کوه و دیگر مقربان همدم آزردۀ خاطر می
بودند و ادا های ناخوش از طرفین درباره همدیگر سر میزد - وسط
ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او در
زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالای شکم حائل بود اجلش کوتاهی نمود و قدری
دست او را مجروح ساخته بشکم او رسید و پرده اندرون شکم
ندرد و پرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن پر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
یقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر
گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور
گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنجم نفر از همراهان او باش
وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوه پادشاه زاده
باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم
 محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال
 در آمدند اما همدو کوکه بحکم آنکه اخائن خائف بخیره سرب پیش
 آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او باظهار بی تقصیری او
 گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده
 او را بحضور بیدار و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز
 خطا کار بد کردار پردازد و خواجه محمد او را در ابتدا بکلمات نصیحت
 آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و
 راضی ساخته تا بدر دولتخانه و الا آورد از انجا بسبب وسواسی و هراسی
 که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را
 در میان ازحام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه
 زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده
 محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته
 کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط
 در آرند پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار
 ساخته دوصد اشرفی و خیمه مختصر و دیگر سرانجام همراه داده
 بیکی از محاللات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت
 اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زبانی محرم خان این حقیقت
 نیز بعرض رسید باز یگر پدیم حکم صادر گردید که بیرون رفتن
 ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیدار و برای عفو تقصیر او
 التماس نماید - پادشاه زاده او را بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه
 رسید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - محمد کام بخش در جواب گفت که من اورا از خرد جدا نمی نمایم و بالا بند کمر خود را را نموده دست خود را با هم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان ارادۀ ناصواب باز دارد ازان پیغام زیر فائده نه بخشید بلکه زیاده مادی طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتاز کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتاز را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدورا بضرر چوب و لکد و مشمت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انکشت نماید نقصان

گرم سوزد بدن و سرد کزد جامه سیداه

درین ایام که ستاره طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند کہ بادشاہ زادہ متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نمایند و کارخانجات بادشاہ زادہ آنچه بضبط آمدہ و سوای آن ہرچہ ضروری و لابدی باشد عجالۃ از سرکار جدا نمودہ حوالہ متصدیان شاہ زادہ نمایند و روز بروز بدستوری کہ حکما در ایام نقاہت مریض شفا یافتہ در شکستن پرهیز می افرایند در مہربانی و پرداخت حال بادشاہ زادہ حکیمانہ متوجہ شدہ می افزودند و این مہذب باعث خارخار دل بادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ و مقربان او میگردید •

قاضی شیخ الاسلام کہ بعد مراجعت از بیت اللہ از بادشاہ رخصت وطن احمد آباد گرفتہ رفتہ بود و بموجب حکم کہ مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد آباد بر آمدہ در راہ بعد ادای صلوات خمسنہ از خدا درخواست می نمود کہ باز آوردہ تعلق خدمت بادشاہی نگردد مابین راہ باجل طبیعی بر وضع جنان شدافت - بعد عرض بادشاہ حق شناس در بارہ او افسوس زیادہ نمودہ فرمودند خوشحال او کہ بعد از مراجعت از بیت اللہ پاک از آلوگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریہ مثل او قاضی حق پرمت صالح متدین شنیدہ نشد اولاً از ترکہ قاضی عبد الوہاب پدر خود کہ اکہا اشرفی و روپیہ و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامہ بہ بردران و وارثان وا گذاشتہ و مبلغی براہ خدا بمستحقان دادہ خود دومی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعدہ کہ تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقہ تمام بشرط چند کہ با بادشاہ در میان آردہ قبول نمودہ مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست از برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه از فتوای جواز آن خواست بنابراین رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بریان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دوسه بذای خیر جاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی او را توفیق قبول کار و بار تعلقه سلطانی ندان تا بدار البقا شدت - و در ایامی که قاضی القضاات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائی بیغرض هم راضی نمیگردید تا بر شوت و ظلم و کاری که پدشه و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی می نمود که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت

* بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بسازد
مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جمله مستعدان و صاحب
کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب
که ضمیمه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود و از پدش
آورده ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم
شاه گفته می شد - سابق در سرکار با شده زاده بسبب عدم بذور

بست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدبیر دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهندارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا که منجمله شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمور آیم همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده ها سوی سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده ها حکم پایداری سرکار پادشاهی بهم رساند القصد بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقضبه اقتدار او درآمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد از آن افغان بخته کار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانه پادشاهان بهم رساند - مکرر پادشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و بی منصب ساخته گرز بردار شدید بر او سزاوار نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدی

بذکر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانه بیت الله سازد *
محرر اوراق مکرر در بذکر سورت از زبان مصطفی خان مجموع
نموده که پدرم با وجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من
تقید زیاده می نمود روزی که واقعه ناگریز پدر رو داده من چهارده
ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن و فو
نماید بعد از فراغ فاتحه روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان
که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والده
خود رخصت خواستم - مادرم گریه کزان دست بدامنم زده مانع آمد
و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجامیروی و چگونه دست
از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان
ذات پاك حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست
دارد هفتاد برابر آن مادر بر بنده خود مهربان تر می باشد مرا
بهمان خدا بسیار دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب
از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که تو بهمان خدائی که
صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحہ چندین شکر بر من
واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه
بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد از آنکه مرا
مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که
بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست
که چند روز در آن مکان شریف بسر برد با وجود رعایتی که از رساندن
هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت
مراجعت قافله هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شافیه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی
از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته
برخواست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شراف
منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت با وجودیکه پادشاه دربارگاه اکثر مفضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پزاخت او می
شدند دربارگاه مصطفی خان هر چند پادشاه زاده سعی نمود که
شفیع جرائم او گشته با خود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بری عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقی عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که ازان باسانی آیه کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تاحال دیگری باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه از روی بیدمانی بداروغه کتب خانه فرودند
که رساله درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند .

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه انزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زاده مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردد تا روزی که برای نماز عید الفصحی تشریف می بردند پادشاه زاده کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف سمت راست بنشیند و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمه شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که مانده فساد آمده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد اعظم را که مخاطب بشاه عالم بود مراقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر اخلافت اکبر آباد و تندبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والا قدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم را نیز نزدیک پدر مرخص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر آباد

بہ بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد ملتان کہ فرقہ مشہور باپی پدای سہ نقط ہندی کہ بلباس فقیران طریقہ مفسدان اختیار کردہ بودند و آشوب بلوچان علاوہ آن در صوبہ ملتان گردیدہ بود پادشاہ زادہ ولیعہد را مع پسران برای بندوبست صوبہ کابل مامور نمودند و شاہ زادہ معز الدین را بصوبہ ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خالد مگان حوض مربع از مس ساختہ موافق روایت امام محمد رحمت اللہ علیہ کہ اگر دست و پای مصلی طاهر باشد ہرچند کہ ظرفیت آب کم باشد یک دوکس بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو می نمودند - روزی یکی از فضلا کہ نزد پادشاہ قرب داشت درین مادۃ التماس نمود متوجہ جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشارہ بلکہ باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باب بعرض رساند در جواب آن از روی بیدمانگی فرمودند کہ اینقدر جاہل مسئلہ نیستم کہ بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعدہ در همان ایام شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبہ خواست بعد طواف حرمین شریفین کہ مراجعت نمودہ وارد بندر سورت گردید - دران ایام امانت خان خوانی پسر امانت خان مرحوم متصدی بندر سورت بود حاجی عبد الرحمن را بضيافت طلبید - مکرر سوانح دران مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب مسئلہ وضوی پادشاہ دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن جواب داد کہ خوب نہی گذار - و مگر عرض نمودیم بسمع رضا

نشندند چه کذب پادشاه اذ - دران مجمع یکی از شاگردان خاندان
 خواجه دیوانه که از امیران و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو
 سه واسطه در بندر سورت سکزی دارند عبارت روایت جواز وضو
 ازان آب بقرل امام محمد رحمت الله علیه از فتاوی معتبر
 خواند - حاجی عبدالرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
 قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید - اول طهارت
 ظاهری دست و پای مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن
 بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
 برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلد مکان
 مدت مدید دران حوض وضو می نمودند *

درین سال از فتوح غیبی که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
 بجهنم واصل شدن سنتهای بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن
 آن سگ ذابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
 و یار ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چند کلامه از تفصیل آن بطریق
 اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
 سنتهای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان
 بهادر فیروز جنگ بمسامت چهار پنج منزل بیجا پور برای تذبیه
 سنتها و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان
 ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاتب غنیم نواح
 لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهان و کومگیان نامی صاحب
 فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که دران روزها با پدر بهم رسانده
 بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

نداشت و از جمله متعیننه موای حامد خان برادر دلیر خان عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم نامی نمائنده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور پورای نابکار با فوج بیست و پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کرور رسیدند آن سپه سالار با فرهنگ نظر بر شهرت و غلبه سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن نام آن بدنام حوصله بیاد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم برای صاف نمودن راه روانه نمودن پیش خانه تعیین نمود و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده که هشت نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که چون میان سنتای شقی و دهننا جادر که هر دو خود را سیدناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد باوجودیکه دهننا جادر از سرداران عمده قدیم مرهته گفته می شد و نسبت بدیگرنا سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقه سلوک و سلامت روی مرغی میداشت سنتا برو تفوق می جست لهذا میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید القلب بود و باندک تقصیر زیر پای نیل می اذناخت اکثر امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهننا جادر برای استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساختن نموده بودند - درینولا

هفونت رای و نام که از سرداران نامی گفته می شد باشاره دهنا جادو که با همراهان عمده سنتانینوساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راتهای نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هفونت راو پیوستند و جهمی کشته و زخمی گشتند- و سنتابی پر وبال گشته رو بجبال و ساوای خود گذاشت- از شدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی روداد- و غازی الدین خان بهادر به تهیه تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و در همین اوان فرمان بدستخط خاص رسید- متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر می شود که درین زودی سنتابی ملعون بجزای کردار خود خواهد رسید آن سپه سالار با فرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید که فتمح استیصال آن بدخصال بذام ان فرزند بی ریو و رنگ بر صفحه روزگار ثبت گردد- و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود- بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی که داشت بتعاقب سنتابی بدعاقت برداخت- از یک طرف فوج پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (۱۵) نام که یکی از سرداران مرهته گفته می شد و چندگاه در جرگه بدههای پادشاهی در آمده باز بفرقه خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت از آنکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

ماده عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پرو بال گشته برهنه ناله رسیده غسل میزدند - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبه اذداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنجا جادو می برد سابقین راه تو بیره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن تو بیره مع سر بدست هرکارهای که سرا و رامی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هر اول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زنان بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاک و صدای شادیا نه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد بادشاه عدو مال روانه نمود - بعد از آنکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت حکم عظیمه الهی بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند - و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر پدای اعتراض آید بود بسبب بیچاکری در کمال عسرت بهر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهایی کاری برداشت به نیکنا به پایان رساند .

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانه

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی ملوک می نمود
 درینولا بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهبری تغیر نموده
 طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب
 نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر
 مرخص فرمودند اما از آنکه از مشاهده شجاعت و نمک حلالی
 او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند
 و همیشه در امتیالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لازمی نمودند
 بعد رسیدن حضور عذایات زیاده مبدول حال او فرمودند - خفیه
 مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی
 عبدالرزاق خان پردازد - و او را از اراده مرکوز خاطر باز داد - عبدالرزاق
 خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال
 لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او به همراه
 پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در
 نوکری پادشاه چنین خوش عقبت نگونید که عبدالرزاق خان
 بسبب پاس حق ذک باآبرو مرحله عمر پدایان رساند *

ذکر سوانح سال چهارم از جاوس خلد مکان مطابق سنه هزار

و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم
 عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض
 رسید که رام راجا برادر سنبلای جهنمی که از قلعه جات ضلع

راجگده برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهایی قلب پناه برده
 مغفود، الاثر بود باز خود را بتعلقه ستاره و نیره رسانده هفت ماه
 در قلعه بسر برده از شذیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای
 مصلحت طالبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینولا
 از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
 محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که
 سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست
 مدد فوج و دیگر سرانجام بمیدان آورد شاه سلطان حسین
 بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تا که پدر شما تخت آرای
 هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
 بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
 آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
 شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
 به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بپیان آورد شاه در جواب
 فرمودند تا که نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این
 خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از
 خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
 بمنزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
 در سرزمین گرم سیر تعلقه خراسان خود را رسانده همانجا بسر
 برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت
 اگر صادر گردن باعث مزید احسان خواهد بود - شاه به موجب
 درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تخخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای زفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بزوقت کار آیند یرایغ صادر نمود. بادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد . در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریا می بهنزه که چهارونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بیکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لاوکل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال از آن تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه و بادشاه زاده و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب شدند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو فرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانگ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواربی خاصه و همه فیلان برای سواری خدمت محل و خزانه و حواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آوزا حاضر ساختند - و حضرت خاند مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب روبه تفرز آورد - و در آن حالت چهپوری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی فرود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور از ملاحظه نزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رود فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافتا بخاطر جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات در آنجا برده استاده کرده هر چند آن زمین را سه چهار جا کندیند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند * دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباک بعرض رسید که در مسجد قلعه بیدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر برند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه منزوری گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستہا رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختنی پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باری و پای قلعه راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس و دیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداری آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدی یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه نموده خیریت خان را بعهده او نموده بودند و سیدی یاقوت خان بدین دست آریز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبالغ کای می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خود سال او را در قلعه جزیره تعلقه فرجنداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروری بدستور محبوسان می رساند - درین سال از روی واقعه راجپوری تعلقه سیدی یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارک که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از جوانان امرن نما بموجب اشاره و فرستاده زن خیریت خان بلبامی که زنان هندو و مسلمین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته یک جبهه و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - از آنکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسالم و مستعد بیرون نشسته بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نموده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب بدستوز هرشب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش پیش او با چراغ و آفتاب میرونت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا گرز چوبی سنگین بر سر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر بر او اندازد - باوجودیکه در آن حالت یاقوت خان ازار بند و نموده بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینه او نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که بسیاست و تنبیه او پرنالند یاقوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت اقدام نموده باشد اغلب که فرستاده دیگری است لهذا به تسلی او پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و زوی او بسته از روی دایری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و بدلاسا اقرار ازو کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت. و نام جمععی

از همراهان معتمد بیاقوت خان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادۀ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یوسیه او افزود - یکی از فضلی مکه متبرکه مشهور به اندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرج فرستاده قبل ازین بدوسال از آن مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز مترجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیله از محل با زرینه مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعمت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید از سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده با تمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلی مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی پناه لطف خویش کشیدند لیکن چون از آن روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشی نوبره قوام الدین خان که بحلیه صلاح و تدبیر و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضه جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق

سده هزار و یک صد و نه هجری

از روی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیبا سندهیا و دهننا و دیگر نا سرداران غنیم لڈیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی برآمده در دوع شهر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای فیل فرود نیامده تیران نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاستند طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صوبه ساوا آران گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه وافی نموده جمعی کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین باک صادر فرمودند *

از سوانح بذر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از نیایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشتنه قرابت قریبه دارد بامید بزدگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روبیه از خزانه بذر سورت تنخواه نمایند و مهماندار از حضور تعیین فرمودند - سید حسین علی خان ولد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندر بار و غیره تغیر شده فوجداری سیونی هوشنگ آبان یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخدومت فوجداری ندر بار و پرگننه تهالیز سرکار آسیر بدمتور سابق
مامور گردیده بعده که به پرگننه تهالیز رسید بعد از بند و بست
آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رساند - درین ضمن ندیا سندهیا
و غیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگننه
ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن
برآمدن حسین (۱۷) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از
تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند
حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناندیشیده با هفت
صد و هشت صد سوار و قریب دوسه هزار برقداز و کماندار
که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم
آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصله دو کروه از قصبه
تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکه کارزار
گذاشته و محاربه صعوبت رویداد و حسین علی خان تردد و
حملههای رستمانه نموده مکرر فوج مرهده را از پیش رو برداشت آخر کار
ندیا سندهیای ناپاک را بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان
را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بهمیان آمد و قریب
سه صد سوار و پیاده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت
رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید با وجودیکه
در سه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را
از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پدایپی

قوت و طاقت تردد نمازده بود از چهار طرف بر هر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سواهی مالی ده از نقد و جنس بتاراج بردند دولتک روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبه تهلایز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تدمه هر چند بصرفان و تاجر پیشگان قصبه دزباز تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول نمودند - از آنکه رعایای قصبه دزباز چوتنه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند و غنیم از آنها غبار خاطر داشت - حسین عالی خان نیز از سختی آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصحلت نموده قرارداد که بعد محاصره یک دو روز بلند شدن صدای دار و گیره روزه شهر پناه بر روی غنیم و نمایند بشرطیکه سمت بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرفان و تاجر و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول در آورده بآنها رسانده در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهته عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسین عالی خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیدصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاری که رخصت کعبه الله گرفته رفته در وطن منزوی بود از راه

فضل و قدر داني نظر بر انتهای شجاعت و تهوري و پاس حق نمک که از مشاهده فرسوده بودند عبد الکریم نام پسر او را که در میان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپيه نقد که بر خزانه بذر سورت تذخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بيارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت حیات نمود - بعد عرض انوسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاري دیگری تا بقای عمر بایر و بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکن

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساک و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمال پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعبات که مسکن و مادی آن قوم بد نهاد امت بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهارمي در اسلام پوري که مردم در انجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور همت اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اهتمام معماران چابک دست احاطه خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصارى

کہ در مدت شش ہفت ماہ اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزدہ بیست روز سریراہ کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیہ زینت النساء بیگم ہمشیرہ حقیقیہ پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ و والدہ محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمتہ محل را با جمعدۃ الملک اسد خان درانجا نگاہداشتہ حکم فرمودند کہ مذاکی نمایند کہ ہمہ امرا و مناصداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی و تمام خلائق ہمراہ کار خانجات پادشاہی دران بنگاہ بگذارند - و تاکید اکید نمودند کہ هیچ احدی قبیلہ و عیال ہمراہ نگیرند - ہر چند کہ درین باب قدغن تمام فرمودند اما ازانکہ در سفر و مہم ہندوستان این حکم بدون ملاحظہ سیاست کہ میان پادشاہان عدالت اساس تیموریہ از راہ ترحمی کہ بحال خاق دارند بظہور نمی آید پیش نمی رود بذدوستی کہ بایست در ہمراہ گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعہ بسنت گدہ و دیگر قاع جات آنطرف برافراشتہ شد و در کوچ و مقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضر بخیام واقع شد - پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ کہ از بیدرگانون (۱۸) طلب حضور شدہ بود درین منزل رسیدہ ملازمت نمود *

در ہمین ایام از زبان منہیان بعرض رسید کہ رام راجا برادر سنبہای جہنمی مقتول کہ بعد دستگیر شدن سنبہا از مکان قلعہای

تعلقه خود بسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آزاره
دشت ادبارگردید و بارانۀ باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای
دشوارگذار بسر میدرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر
قلاع با فوج عظیم رو بصوبه برار آورده و خرابی بسیار بقصده جات و
معمورهای آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار
بد کردار دیوگده که بسبب مناقشه وطن و غلبه وارثان دیگر رو
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود
از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش
مقرر می هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدی پیش
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بیدار بخت
را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده
چندان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله ور
گردد - و روح الله خان بخشی را باحمید الدین خان بهادر مورد
عزایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

قاخمت غنیمت سوای آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک
 مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد ادای
 نماز حکم تعمیر آن فرموده تعیین تهاذه در آنجا نمودند - ازان مکان
 که کوچ واقع شد سه کروهی بسنت گده نزدیک تهاذه مسوری نام
 نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام
 مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند
 و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازی
 پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
 قلعه یک کوه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
 خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش
 گردند - محصوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
 باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیدان آوردند -
 فرمودند که یراق همه را گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند -
 وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
 خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مغفود الاثر گردیدند که
 نام و نشان از آنها معلوم نشد - بعد عرض شادمانه ابتدای فتح
 بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
 شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و
 اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را
 مسمی بکلید فتح ساختند *

از نوشته اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده
 معزالدین ناظم بمدد سعید حفیظ الله خان پسر خورج جمده الملک

منزحوم ناظم صوبه تتهه که تسلط کلی دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لتی (19) که شوخی و فساد هر دو طائفه بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتله عظیم رویداد و از غلبه مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علی خان و راجه سورج مل و بهار خان (20) با جمعی از بند های پادشاهی و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و از آن طرف لتی با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعه ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مسمی است زمر چرخ نیدلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته

* بیت *

بالی مرش ز ارجمندی * تابنده ستاره بلندی

آخر جمادی الثاني سنه مذکور مقابله قلعه بفاصله یک و نیم کوه خیمه گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایره فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

(19) ن - لبی - لبشی *

(20) ن - بهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرود گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند - و باندک تردد و کمتر ایام توبه‌های ازدها صورت نهنگ صولت که از صدای آن رعد حوصله باختی و مریخ زهره گداختی پای دامن کوه و بالای دمدمه های آسمان پایه رسانند و از بالا و پایتن آتشبازیهای کوه‌ریا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولۀ توپ و تفنگ و حقه شعله فشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سرفدم نشناخته غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چارپا رسیده و نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهی و رسد شوخی می نمودند و نواح قلعه تا بیست کوه سوخته بودند گرانی و کمیابی غله و کاه بیشتر بمرتبۀ رسید که بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمه فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لک و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعۀ مارلیه آن ضلع که در فن قلعه گیری ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زیذهای آسمان پایه و جامهای جریمی هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار بیرون احاطۀ شمار برای مصالح قلعه گیری از کجاری و چوب بندی و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و نابوی زدن گولۀ توپ و گولۀ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از
 باریدن سنگ متصل فرصت کمکه نمی دادند یجروش بهادران صورت
 نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلوران رزم آزما و مبارز پیشگان
 کار زار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت مامور
 گردید که رو بروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
 پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری
 نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
 نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگنراشان جان باز
 تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
 نموده مردم کار زار دیده کوه نبرد درانجا برای چوکی نشانند که بر
 وقت کارزار از آنها شرط جانفشانی بظهور آید چون منصوبه که
 مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هر دو
 طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پراز باروت نموده
 بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندگان
 جان نثار بسمرکاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که
 چند هزار پیاده غزنی (21) و کزناتکی نیز رفیق گردیدند در پای
 کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگه کوه باشند و بروقت تردد
 و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعدة که قریب
 چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشته
 بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

پریںدند و سوختند - مردم پادشاهی از مشاهده آن جرأت بہرمانندہ
 مردافہ قدم پیش نہادند - در همان حالت بارت حفر دویم را
 آتش زدند - پارچہ کوه بالای آن کہ گمان افتادن آنطرف قامہ بود
 بہر مردہائی جان نثار اجل رسیدہ پادشاهی چون کوه بلا ریخت -
 وزلزله ہوش ربای غریب درین دامن کوه و دشت پر وحشت
 پیچید - و چند ہزار نفر کہ دران مغاکها و بتاها چشم بہ راہ یورش بودند
 در چشم بہرہمزدن زیر سنگها آمدند و چون گنج شہیدان بی غسل
 و کفن و دفن بالای ہم خوابیدند - از منصبداران و عملہ توپخانہ کہ
 قابل شمار بودند دو ہزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عملہ
 و فعلہ و پیادہائی احشام و ماولیہ مضاعف آن بودند تہ سنگ و
 خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد کہ قریب صد نفر کہ بطریق
 ندرت ازان مددہ جانبر گردیدہ از ملاحظہ جان دادن پائین قلعہ
 قابو یافتہ افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بہ فراز قلعہ از ذیحمیات
 کسی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مردہ زندہ بنظر نہ آمد -
 بخوشوقائی تمام فریاد بر آوردند کہ عمرتہ تردد خالی است بہادران
 جان باز زود خود را رسانند - ازانکہ هیچ احدی در پای قلعہ نماندہ
 بود کہ از آمیب زخم سنگ سالم ماندہ باشد یا دل نباخته باشد و
 قابوی بالا رفتن ہم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکہ از
 صدای آنها محصوران خبر یافتہ برسراٹنہا رسیدند و کمک نرسیدہ
 ہمہ را زیر تیغ آوردند فائدہ دیگر حاصل نشد - و قلعہ نشینان چون
 حریفان جالباز مقابل را بالای ہم افتادہ دیدند و میدان از تردد
 پر دلان خالی یافتند شروع بہ برداشتن دیوار حایل و زدن گولہ

تفاک و حقه آتش و سنگهای آدم (با نمودند - خسرو آفاق سنان
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
 اند خود بدولت بر اسب کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار
 گشته بآزری شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار
 آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینهها را سپر
 تیر بلا ساخته بزینده همت و کمند جرأت مردانه قدم پورش
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالبحاح و تضرع ازین جرأت
 مانع آمدند بعده باستمالت و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که
 بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عزیز
 لیتم بر شما دست بر نمی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آرزوی اهل دین و سرمایه
 دستگیری آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهان قائم بسته تا
 جان در بدن دارید بکوشید - و بسرافراز خان دکهنی حکم شد که با همراهان
 هر باز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی
 بهمد تریبت خان شناخته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
 از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
 که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
 مفت رایگان بزیر خاب خفتند و هم آغوش سنگ و کلرخ گشتند
 و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجمه بخاک برابر گردید
 و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که

گل را چه مجال است که گوید بکلال

کز بهره‌رچه سازی و چرا می شکایی

گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهر حال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کاو بسیار اگر لش میست خود را می شناخت بغسل و کفن و دفن او می پرداخت *

و واقعه غریب دیگر که رود آنکه چون یکسریه پیداد هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام در صورت همه ماده‌ها بهم رسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مبر آتش شعله عداوت در دل همه عملة توپخانه زبانه می زد وقت شب بقصد و نیت آکه ثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخروج مبلغهای خطیر و هزاران سعی و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط امروز بود و جمعی از هنود و مسلمانان زده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است در همین آوان منهبیان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برابر آواره دشت ادبار گردیده بود از انجا بقصد
 سمت جبال تعلقه خود آواره گردیده مابین راه باجل طبیعی
 بماواى اصلي خویش شتانت - و از سه پسر خورد سال و دوزن
 ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت
 بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و تا مرداران همراه او
 تارا بانی نام زن کلان او را که در عقل و فرامت و پرداخت حال
 سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب
 یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال
 دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم
 شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خالق الله بجا
 آوردند - و ازین مزده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان
 عقیدت نشان و اکثر ظاهر بیدمان غافل از اراده کارخانند الهی زبان
 بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -
 چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سبهاکه رانا برادر او را موجود
 ذمی دانستند و می گفتند دیگر ماده فساد دکن بو طرف شد -
 الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که
 قلع و قطع شجر بنیاد مرهته بد کردار گردید - و در طفل شیر خواره
 که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیج است
 اما از انکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بانی زوجم رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان
 ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید فساد و بندوبست مرهته

گردید سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعه پری بتفاوت مسافت هفت کوره از قلعه ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار برآمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه دار پری نیز حوصله بر باد داده پیغام طلب قول امان جان و مال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه دار ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پری عداوت داشت سرآمیده آل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه دار پری معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد می دهم که قلعه پری را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای پادشاهی در آرم - التماس او قبول اندان *

سیزدهم ذیقعدة سنه مذکور کلید قلعه ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و شادمانه فتح و تهنیت نسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایه تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست رانمودن فرموده منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع و هلم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصره قلعه پری گردیدند - بعد که برهنمان

قلعه دار پهرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار پهرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پهرلی می گفت که آوازه عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پهرلی می گفت که برجهای فلک در سایه رفعت من تابنده است *

القصة ترددات و یوشهائی که در مدت ایام محاصره آن قلعه آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم فی الحجه از یورش ولادران کوه نبرد آدم بسیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان فذار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمی دهد و مسدود شدن رسد غله و گاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها کهی نمی رسید بر فوج پادشاهی نیز بمرتبه اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم و چهارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر موای جنم ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کسی

بجوی نمی خرید - و اگر همه قطره باران لووی آبدار میگردد از بی پیشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از فاقه درکامتن از امپ و بار بردار شوای نام نمانده - لهندا قلعه نشیخان گاه بیگاه غافل از کوه فرود آمده شوخی زیبا می نمودند - تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باخته بغریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنه بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهذیب بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعه ستاره را با اسم اعظم تارا و قلعه پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن سرزمین آراذ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناسوافتت آب و هوا که دران سرزمین اصلا بشترنمی سازد نام و نشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معینا از گارهای ارابه بار بردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخوان باقی نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گارهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه همچو توانستند برداشتند

باقی پاره اسباب حواله قلعه دار نمودند و پاره سوخته سبک بازگشتند و زامرادان بی بضاعت که خانه آنها بار خروس (؟) گشته بود خازه بدوش گشته روانه شدند - مع هذا آن قدر نایل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باک گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالت تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز به منزل میر رسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود

• بیت •

چه دریا سایه قهر الهی • ازو در رعشه از مه تابماهی

بعده که شروع عبور نمودند با وجود تعان شدن گرز بردارها که زبردستان بر زیر دستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمی و عرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان تواران دو کشتی بضراب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گدائی و کاسه مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شریکی ملاهان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچاره های که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت اندخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش

بند زبوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خون است

و بسیاری از جان میر آمده ها که از جان و مثل گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شذا یا بمدد دست غیب سلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگرددند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور پدای قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رملیده حکم مقام یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رواق بجای آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پویشانی حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعه های آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم نتواند برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری او جنس مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سر و سامان را بجایگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاتب رام راجا طالب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هوال بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چرن بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بیدمار در پای قلعات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بنادکاید تمام بزام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدر آباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هرکدام هزار سوار خوش اسبه نگاه داشته ششماه پیشگی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرفه خواص پوره که فی الواقع مکانی پراز سبزه و کاه و اشجار ثمر دار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیم فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه ساکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هر یکی بزبان حال

مگرفت * بیت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما * باز آمد آب ما در جوی ما
 اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه
 ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت *جمل
 ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار ناله کم آب که اطراف ناله
 رنگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام
 برشکال گمان آب باران بی هنگام شدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از
 بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پرورعت غیر موسم بارید و
 پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بالای
 مبرم جان مردم گردید جمعی که مد هوش بادد عشرت و هم آغوش
 خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بصاط خانه راصح خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که مراسم گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمه احباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم الذنور سر و پا برهنه استغفار و عجز کزان نفسی نفسی گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بیداد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر برخاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا دران عرصه پروسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جای ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامه رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنگه لدگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانه پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمه محل طلبیداشتند بعده که صبح دمید آب روی کمی آورد و بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و سرانجام بیداد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرور مالی و کساله و تصدیع بخلاق الله رسید از احاطه بیان بیرون است *

الحال فقره چند از عزم تسخیر قلعه پرناله که علت غائی این سفر مرا با خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه آمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنجم جلوس باز غنیم لیثم بر آن قلعه دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدارالقرار جاویدانی شتافت - درین منزل فوج غنیم پانزوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوابعات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بمزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقلعه پرناله چسپیده بود گذارد. یا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - دین مدت سفر دکن تا مقدوز هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شناسند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعبات بمیان آمد و عارضه صدمه که بهای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه گردند حکم نماز قصر فرموده انای نماز جمعه و صلوة عیدین بر رسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنک را برای تنبیه و قتل و اسیر نمودن اشقبای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دور آن از روی جریب بعرض رسید مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار موار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمنصب جزوی از جمله متعینه احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طالب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزار پانچ هزار موار و صوبه احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او می شد و به پسر مزراع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر بر اینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دعوت تن نمی دادند و غرور قدم خدمت و ترداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذوزند مع دولت روپیه در کفاره این کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانۀ زانان کم منصب و تربیت یافتہای حضور و مزاج دریافته پادشاه بود و بخدمت فوجداری سرکار گودرہ و غیرہ تعلقہ صوبہ احمدآباد سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سویی مزاج بمیان آمدہ بود بدین مضمون رسید کہ درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جہاد کمر بتسخیر قلعتجات تعلقہ کفار بستہ این خانہ زان را زیر سایہ بآرام نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیدہ و بی حکم بحضور نمی تواند رسید اگر مامور گردند یکی از خانہ زانان را در تعلقہ فوجداری نایب گذاشتہ خود را با جمعی کہ تواند بحضور رساندہ سعادت شرف ملازمت ضمیمہ ثواب جہاد حاصل نماید بعدہ کہ مضمون ہر دو عرضہ داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی در حق شجاعت خان شعلہ ور گردید حکم شد کہ مراتب پسر خواندہ شجاعت خان مع مراتب جملہ فوجداران صوبہ احمدآباد و متعینہ عمدہ آن صوبہ بعرض رسانند و ہمہ را بکمی منصب مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراف تمام کہ خلاصہ مضمون آن بکم و زیاد عبارت نوشتہ می شود بنام شجاعت خان صادر فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و ہوش باختہ کہ در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکہ سعادت ملازمت دریافته باشد از ادنی پایہ بمراتب اعلیٰ رساندہ باشیم و ہمیشہ در صوبہ داری بہر آن خاطر بسربردہ باشد در چنین وقتی کہ ما بدو است بر جہاد و قلع ریشہ کفار بدنہاک کمر ہمت بستہ باشیم و بر ہر مسلمان کہ بہرہ از ایمان داشتہ باشد اعانت پادشاه اسلام خاصہ در جہاد واجب و لازم برای طلب ہزار سوار بخروج زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعدرهای لایعنی ولایت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبذای خود نموده اغماض بکار بودن و از غضب سلطانی ملاحظه نمودن سوای بی سعادتى چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیه عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذره را مقابل آفتاب دارند یا قطره را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریایست بیدریان که در هر سال و ماه کرورها بانعام و دیگر اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاک مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم باید که ازین عقیده فاسد باز آمده زود و شتاب متبذای خود را با فوج شایسته روانه درگاه معلی نماید و فرمودند که گرز بردار شدید رفته پسر خوانده شجاعت خان را با متعینه دیگر احمد آباد بحضور بیاورد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان آرزوی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن باران احرام حضور بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه را امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه در ماهه سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیاورد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع بنگاهدشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان می آوردند پیغام تهدید آمیز منع نوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بمعی بسیدار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشی شاگرد پیشه شجاعت خان بود امید وار ساخت که بعد رسیدن حضور او را سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علی خان پسر خوانده شجاعت خان بسزاولی گرز برداران در ایام شروع محاصره پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را از راه فضل و خانه زان پروری بدون آنکه تغیر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مرده غذایات ساخته مع متعینه و برادری اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود او را نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعده که نظر علی خان ملازمت نمود - دوزغه گرز برداران برای اضافه گرز برداری که نظر علی خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گرز بردار نیارده چشمی محمد مراد خان آورده - آوردنهای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمذنبی که سرافرازی یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر آمد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که مر مثل نموده بود سه صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن باتماس روح الله خان بخشی کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینه صوبه احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اذد بآوردہای محمد مراد خان تنخواه داسه باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای دیگر عوض خواهدد رفت - از شهرت این خبر بعد انقضای چند رز عمرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده به منصب سرفرازی یافته اند همه از قوم ارذال و بازاری احمد آباک و نوکران خانہ زادان موروثی آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمی منصب سرفراز گردیده اند ازانکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معنی باعث کمال خفت و بی آبروئی بندهای قدیم پادشاهی است و همه وکلای فوجداران و متعینہ احمد آباک باشارہ شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثہ بعرض رسانیدند و حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پیشہ شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضہ شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی پاجیان پاجی مارا سر مثل کرده معرفی او نمودی مگر خانہ زادان و امرزادہای امید وار بندگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی رسیدند و از روی بیدمانی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از صدی تا پانصدی سرفرازی یافته بودند همه را سه بستنی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوی شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود و عده سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرزادها که همراهِ آورده بود بعرض رسانید از پایه عتاب بر آمد و منصب آوردهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید .

الحال بذکر محاصره قلعه پرناله می پردازد بعده که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دوازدن نقب ساعی گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و بیلا بردن دمدنها محاذی قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گواهیهای کوه ریا بعضی اطراف قلعه، از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه کن و دستیاری سنگ تراشان چابک دست در دوازدن نقب عجب کارخانه بر روی کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمی خالی نموده محجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوئی هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هر چند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر در آنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعی از بهادران جان نثار نشانند که آسیمی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار می گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعی برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخیل تمام در تردد قلعه کشیان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان بروی کار آورد و بعد رساندن کوچک سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی خواستند که مقابل تردد مید آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعی و جانمازی بر روی کار آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید - خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زان بروی فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زان نوازی بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغه دیوان خاص ضمیمه وقایع نگاری و امینی هفت چوکی فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم برای دربانان حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خود در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباری غلوه توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زان جانفشان و بهادران عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گداز روی داد جماعه

کثیر ازان گروه شقارت برثوه بجهنم واصل و زخمی و اسیر گشتند و از شجاعان اسلام برخی درجه شهادت یافتند و چندی گلاگونه زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعی بهادرانه نموده اکثر ملاءغه نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کرده آن پادشاه قدر افزا و بر چهره او آثار رشد شجاعت و تهوژی نمودار بود پادشاه روز بروز ببدل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی می بخشیدند انشاء الله تعالی باقی احوال ترقیات او بر محل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم می دهد چون ما بین قلعه پوناله و پون گده که پاوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر می شد اما هر چند می خواستند حقیقت آن پارچه کوه واقعی ظاهر نمی گردید و بسبب باریدن گواک تغذگ و سنگ متصل از هر دو طرف کوه هر کاره ها جرأت بالا رفتن نمی نمودند محمد مراد خان و خواجه محمد بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش را که از شجاعان کار طلب بودند و در همان روزی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازی یافته بود مامور فرموده بودند که ما بین هر دو قلعه زیر همان تیغه کوه همراه آورده های خود و فوج پادشاهان که تهاقت قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخی تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعی از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کنار لشکر رسیده پاره مواشی که می

چریدند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیارده دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنده کوب می‌رفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت هم‌رهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهرزاده‌ها رساند و از بالا تکرک گولاه تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه زبرد دست از تعاقب برنمی داشت و بمحمد مقیم نام خانسازان محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دوسه نفر دیگر زخم گولی تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجه شهادت یافت باز رستمانه سینه‌ها را سپر ساخته برفراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه چوفا کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین در آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرا بیان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی کشود عداوت بهم رسانده بودند بی اختیار باظهار هوا خواهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت به میر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از روبرو برداشتنند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در هسان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقه آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بدای ۵ مار. تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنان تیز جلوبی ایجا نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و هم رهان خود مورچال قائم می توانید نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت موال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نهی داد تا آنکه اشاره زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عهدهای رکاب پایمال گردد آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی
شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل
استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب
ملاحظه چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود
آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض
خلد مکان ازوری بیدمانی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد
مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل
آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه در آن وقت بعضی
مقربان که اکثر عمدها بروج الله خان بخشی و میر آتش رجوع
داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای
حسن خدمت او را بااعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب
امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق اسرا بود اما وقت
شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان دلنشین پادشاه
گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور
هر روز مثل آردنهای خود ایستاده نماید بجای خود ایستاد پادشاه
ازوری لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض
نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده زیاده
اند از راه قدردانی و خانه زاک نوازی به تسلی او پرداختند و
گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهوری
کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو
بعمده ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده در خلوت
فرمودند چنانچه سعی و تردد و کار دست بسته که از خان زمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعی یکی از خانه زادن ما رو میداد فرزندان او دو دمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعی محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجانی رسد بتو که گمان کمال راستی داشتیم تو هم بزاخفتن تربیت خان شده و به تربیت خان برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وی سعی و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقی از بظهور آمده بود چون همین نزاع هم چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوری اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضی نباشید •

ذکر سوانح سال چهل و پنجم از جلوس خلد سکن

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجری

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازی بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجه شهادت رسیدند و کاری ساقده نشد و روز بیورش راز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغ کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد تروید
 بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار
 طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام در میان دارند
 و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل
 بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زاده محمد کام بخش
 و تربیت خان خفیه مباح گرفته قول امان خواسته او اخر نفي الحجة
 سنه چهل و پنج کلید هر دو قلعه فرستاده قلعه خالی نمودند
 و قلعه های فلک شکوه بتصرف بزده های پادشاهی در آمد و قلعه
 پرناله را مسمی به بنی شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند
 در همان ایام ابر و آذار باران بيموسم بر روی آسمان ظاهر گردید و تند
 بادی که از علامت غضب الهی توان گفت پدید آمد و خیمه های
 خرن و کلان روی زمین و سایه بانهای سر بفلک کشیده بصورت کاغذ
 باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند
 خیمه نبود که طناب او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادری
 روی با آسمان نیاورد که از حادثه باد باز سالم بر زمین فرو نآید
 عالمی از بیداد آن باد فرباد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب
 ستر پرده نشیزان سراچه عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی
 مبدل گردید که او باشان پی آرزوم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از
 خوشوقتی نظاره مستوره های بیحجاب در جامه نمی گنجیدند .

القصة اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که برای
 آدام سپاه علف زار بسیار و آرزانی غله زیاده از همه طرف بود و
 بتسخیر قلعه چندن مذن فیز دران نواح منظور نظر داشتند بر افراشتند

فتح الله خان را باضافه پانصدی ذات مد سوار و خطاب بهادری سرافرازی بخشیدند و فرمودند که برای تذبذبه و قلع ریشه اشقیای اطراف قلعهجات آن سمت رفته در استیصال آن جماعه بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شیر نبرد خود را بآن طرف رسانده بسیاری از کفار بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و بر کمر گاه هر چهار قلعه که در آن ضاع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه بروی کار آورد و جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیرو منان ساخته و اسیران و مواشی بسیار بدست آورده بمرتبه علم شهرت بر افراشت که کفار قاعه مغلوب هراس گشته از آوازه آمد آمد رایت ظفر آیت بی آنکه پای محاصره بمیان آید قلعه پارس گده را خالی نموده راه مرار اختیار نمودند و اواخر محرم دو گروهی پانجه گانون باراده چهارونی مضرب خیم واقع شد قلعه پارس گده را مسمی بصادق گده ساختند - و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان برای تسخیر قلعه چندن مندن مع فوج شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندک فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و ترداد رستمانه بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعهها بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد تا وسط جمادی الاول از تسخیر هر چهار قلعه فارغ گردیدند *

ذکر سوانح سفر بر تعب تسخیر قلعه کهیلنا

شازدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانجه گانون بقصد تسخیر قلعه کهیلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد تصدیقات و کساله که در آن سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهای انبوه پر خار و بدی هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل می نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانباگهات که از کتلهای قالب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زانه بیدار بخت که برای تنبیه مفسدان طرف کواک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیای آن ضلع درین منزل آمده میلزمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چندان لاوگل شد که از خیمه بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که از آنجا قلعه سه و نیم کوه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهای غار را از بریدن و انداختن درختهای تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیای که از اطراف گوشه و گذار جبال در پناه اشجار غالب می تاختند می کوشید و هم در خدمت مأموره می پرداخت کار یکماه را در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابرهم توانند گذشت - جمده الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفی و خنجر مرصع انعام فرمودند و هدیه الدین خان بهادر و صنعم خان و فتح الله خان بهادر و زاجه

جی سنگه و دیگر بهادران رزم جوی کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعظای پادشاهانه نواخته برای محاصره قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قرولان داخل دره شدند از آنکه مکانی را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن دیده به ترسد تمام تهانه در اینجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در اینجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستقیال لشکر پادشاهی سرراه دره گرفته در پناه اشجار سربفلک کشیده و پارچه سنگهای کوه شکوه بزدن گولگ بندوق و لغزاندن سنگهای فیل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر بادگیر بهادران شعله خوتردد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چندان کار بر سر آن کفار بد کردار تاگ ساختند که راه فرار یافتم خود را از بالای کربوها انداخته بجهنم داخل گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غارهای کوه سرنگون نمودند و در آن روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادری نمایان و ترسد رستمانه بظهور آمد

* بیت *

بروز و غا آن بل زور مند * بچک چاک شمشیر و خم کمند
 زدشمن بسی کشت و آورد بزد * خدا دادش این دست و نام بلند
 بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافه دو صد سوار و
 عطائی علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کتار و منعم خان

راکه اسپ سواری او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندی
 بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادری او موافق
 پایه مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه
 جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید
 و بدو اندن کوچه سلامت دران سنگ لاج و بستن دمدمه پرداختند
 آنچه سعی و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کانر کشی
 دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آید باطناب سخن
 می کشد مجمل می نگارد که در کوچه سلامت چنان کار نامه بر روی
 کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر بردازی سنگ تراشان فرهاد
 تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و در بچه های روشن هوا دار زیر
 زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه
 بر مرهتجاتاخته هر دست آنها را بریده می آورد پوست سر آنها را پرازگاه
 نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشه انگور می آویخت و چنان
 هیبت ام آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت
 بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می
 جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچه سلامت و کارنامه ساخته
 فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جانی
 که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کرده جریبی دراتخانه بود
 بفاصله نیم کوره از قلعه مضرب خیم ظفر انجام نمایند لیکن بعد
 کوچ در مسافت آن سه کوره زیاده از هفت خان راه مازندران که
 برستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کساله
 بر خلق گذشت و از غرغره رضان که کوچ فرمودند بعد که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمغاك افتادند و زیر دست و یای همدیگر پایمال گشتند و دمت و پا بباد فنا دادند و بتاراج مردهها که از آن طرف ناگهان سر بر آورده سرازتن و یراق و رخت از بدن می ربوند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کوه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول ماده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نوبد شمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه آنچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا از آن منزلهای پر خطر جان بسلامت بر آورده بدام آفت گواهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شاه درک رساند و برای تذبیه اشقیبا سر راه آن طرف کفنی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شده پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در آنجا استقامت ورزیده بگذارند که از آن طرف کمک مقهوران برای محصوران قاعه کپیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که در آن ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج منلیه زیرگهات ابتدا که از آن طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد خون بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالن و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشی کوتاهی نمود و دران ضلع اثر از آبادی و نام و نشان مرهتہ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت ماسور گردیده باتفاق محمد امین خان تردد های نمایان بر روی کار آورده شریک کافر کشی گردید . کلمہ چند از تردد نتمح اللہ خان بہادر کوه نبرد بزبان خامہ میدہد - بعدہ کہ کوچہ سلامت سر بغار های پای آن کوه آسمان شکوہ کہ انتہا و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خدخال محال می نمود بر آورد اگرچہ ظاہر بینانان ناآزموده کار و همچشمان برہم کار خندہ بر تردد آن بہادر کوه بیکار می نمودند و از بالای قلعہ متصل ولایقہ قطع اقسام آتش بلا می یارید اما فتح اللہ خارچندان سعی و تردد در گردآوری مصالح و استنادان چاک خدمت می نمود و زربجای خرمہرہ می پاشید و شب و روز خون تقید و وزیدہ تیشہ و کلند و ارہ بدست خون گرفته شریک ہنر مذدان آن فن میگردد کہ اگر فرہاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکہ نقب نزدیک دروازہ رساد درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند کہ از احاطہ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمہ و کجاہا و سبدهای بیشمار پراز خاک و خس و خاشاک و کلہای آدم و دست و پای چار پا موجود نمودہ مکانی قلعہ کوهی آسمان پایہ دیگر نمودار ساختہ بآتش تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقہ مسموع گشتہ روزیکہ آن بہادر شیر دل ہمراہ مزدوران بہ بستن و بالا بردن کجاہا و دیگر مصالح دمدمہ مشغول بود کہ یکبار پارچہ

سنگ فیل ریای صد مدنی با آنکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده
 بر تخته عربی که مصالح کجاوه و غیره بر آن گذاشته بودند خورده
 آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که تمام الله
 خان دست بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچه ازان تخته بر سر
 او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت
 مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد
 چنانچه غریب فریاد و هنگامه شور دران مراحلها و لشکر بلند
 گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر پادشاه رسانیدند اما چون
 حیات چندگانه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت
 سال خورده کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دایر دل که دست
 از کجاوه برنداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او
 رسیده ازان بلیغ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه
 اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت
 بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند صومبدانی
 خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث
 شمامت ایرانیان و تورانیان حسد پیشه همچشم گردید بعده
 که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپاچ مرصع و تحسین و آفرین
 باد او را معتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی -
 گویند بمرتبه در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و
 کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه
 جلالت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت
 خدا مکان که در باره او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بینی بر مراتب و پایه منصب او بسیار بتامل می
افزوند - نقل نمایند که روزی برای مقدمه که خلاف مرضی پادشاه
ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند از آنکه مرحله عمر او از
هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت
در جواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که
سال عمر او بخانه هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می
یابد و حواس خسته او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد
مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا
و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش
خبردار ساختند بعد از خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی
کثیر از غنیم لبثم بر مورچال و مرحله فتح الله خان ریخته
از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از
مغلان و عماله کارخانه مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه
فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بختان رسا زده
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز
دوهزار پداده کومکي بابت سیدی یاقوت خان که با مصالح فلعه
گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار
بخت را از بنی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین
خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافه
دو صد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و نیل
و فرمان آوردن معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتمل بر تسخیر قلعه کهدلنا

و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر یهای رستمابه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود اما از زیاده مری او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او ندان - و ارائل نمی آنچه سنه چهل و شش راجه جیدسنگه که عمر او بحد بلوغ فرسیده بود باتفاق مردم پادشاه زاده یورش نموده بحمله پیاپی که از بالا گوله او سنگ و اقسام آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیدار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمه فتح و متنازل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی پانصد سوار سرفرازی یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع مرزبند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته زنده بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانه کعبه متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدی سرفرازی یافته بود و ازو درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پسررام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواسته‌های بیجا می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند ببعطای اضافه و خطاب پدر و خدمت میر بحری کل آبرو رفتند او را بحال آوردند - بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کُرک بجلی و دیگر توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده گردن بر انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام از امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی آنها بدست آید و هر یک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل در میان می آوردند - با وجود شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان تردی که آن بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه قلعه بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب بدست آوردن ریونی پسررام قلعه‌دار دست و پا باخته برهنه‌های چرب زبان را بوسیله شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو و تصیرات و قبول بعضی التماس در میان انداخته بود از محال طلبی او درجه قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهای او نمی داد آخر کار بقول مشهور شاه زاده و امرای صاحب ترد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام نموده قرار برین دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه برآمده ملازمت نماید بعد محاصره شش ماه و چند روز نوزدهم

محکرم الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پاکشاهی آن روز همراه نشانها اذرون قلعه نیدید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت باعدیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود که جمع کثیر از غنیم لیثم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانههای خود گرفتند و صدای شادیانۀ فتح بلند آوازه گردید از جمله تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعه کهلینا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیه کریمه الحمد لله الذی سخرننا بربان جاری بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرننا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهایی زهر دار دران درهای دشوار گذار آنقدر دامگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بویدن احدی زمانه اما بقول حافظ شیراز

• مصرع •

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکند تختهایی گل مهندسی قسم اول هزاره و عباسی النوان در مد چشم جمله گر بود و انواع اشجار نمرود فواکه خصوص اذبه و فوفل و نارجیل که از اندازه شمار و قیاس زیاده توان گفت و الیچی و قهوه و عامرقره و مندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبۀ دران جمله گل و نور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیده لشکر ذخیرهها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و باره قلعه آسمان رفعت چند نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندید است کس

همین حصن مخزلنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وز برون چون گور کافر پر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزاده بیدار بخت را یک اک روپیه انعام نموده برای چهارونی

و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند و حمید الدین خان را دو صد

سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که در آن تردد بسیار امید

پیش آمدن و ترقی داشت بعظای جینه مرصع و بر خطاب او

عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزار

پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی

دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از نامواقت

طالع فتح الله خان نتیجه تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب

درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور

فرمودند - از آنکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص

داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبه پنجاب و

اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه

تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر

خواهد در آمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری و خبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار و کاب ظفر انقباط در محاصره چندگانه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به تعین مبلغ میرسانند اکثر چنان می شد که حضرت خلد مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام مفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سرزمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی امرای آرام طلب که از گرانی غله و اخلاف هوا و نالش مردم ناآزوده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیرگان کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سرزمین رسیده میدانند که پنج ماه دمی و سائتی فرصت چشم و نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و لاول گل که تا زانو و سینه آدم و اسب فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهای السنه خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازن قبایس باید نمود که هرگاه سه کوره زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظه آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چپقلش نبود و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سرزمین نجات یابن سبقت و رزق اولاً اسم بار بردار درمیان نبود و خانه اکثر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونه سفر بلا مبالغه توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته انقان و خیزان در تمام روز پا در کوه طی کرده وقت شب بر پارچه سنگی اگر میسر می آمد والا درمیان لاو کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از مناصدار : مردم آبرو طلب تپاجی و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزبور و زفر گذاشته دشنام کذایه آمیز از زبان برآزرده مرحله پیدما بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گویند مبرفتند تا بر سر ناله رسیدند که از طغیان آب عبور نیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای نامی سواری فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلسخانگه سرکار و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هر چند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت به سفرهای دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که بر شتر و اسب و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سرو پا برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو بآب و گل فر رفته تصرع و عجز کنان بفیلدانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفی بلکه زیور میدانند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هر یکی را بجزغم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردنی میسر نمی آمد - جمده الملك امیر الامرا با خیمه بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هر چند خواستند که جای خشک خیمه زن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتی که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتی بالای سر جمده الملك افتاد که آخر تمام شب فرایشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقی مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پان شاهی که چند روز در لا و کل افتاده بود حرکت دادن آن بر فرایشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سخرلغا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان ناله آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفروردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیرمی نداشت در بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بی شمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبانان در طلب حق اسمعی گنراندن از ناله بجز اشرفی نام روپیه بر زبان آنها جاری نمی گردید - هر که بزور بازو و شنآوری و خرچ نمودن زر مرغ از آب گذشت جان سلامت بدر بوده حیات

دوباره یافتن از فضل الهی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله ماندند تا مردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمه تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرسانند • بیت *

تا چند ز مغلسی خود ناله کنیم

زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و نرم کر و کورگشته بدر بدن جان و مال خود را غنیمت میدانستند - آری بر عقلای تجربه کار ظاهر است چائی که بجای قطرات رحمت حق ابرقهر الهی دریا دریا برای زحمت بندهای عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقی بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیدااست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادۀ غفلت و خود کاهی و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکی را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائی که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت از انجا بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بلخبران از مکافات روزگار نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیده (یک) آثار بسعی و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهم رسیده چه نویسم که از صدمه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواهی آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع هرها بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم
آنقدر چارپای و مردم آماجیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن
کارزندها نیز بیجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست و چهار روز که لشکر و کارخانجات
از آب و لا و گل که حکم دریای خون دریم داشت بکسالت تمام عبور
می نمودند اما از ناله خونخوار گذشته آن قدر جانیدانند که زیاده از
یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خازه بکار آید ایستاده
نمایند - از آنکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پرده حجاب ابرو ماهتاب
در نقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر
بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را
خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر
طایر چارم از زیر گوشه چادر جهان نورد بر حسب خواهش
مشرفان جلوه گر گشت و بیان شادی و غلغله خوشوقتی آن چنان
بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن
استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کبوه راه از پای
قاعه سخنرنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قاعه بنی
شاه درک رسیده مضر بخیام نمودند - اگرچه روز بروز دای طیلسان
از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر برافراشته میشد اما ابر دریا دل
از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و
احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی هیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان درپوزه کزان می آمدند از ضرر آدم و جانور موزی محفوظ مانده در مقام چهارپنجم روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رمیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردوی هامون فرود دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازه زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون جگر اززان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتي بر خلق گذشت که آدم بی شمار مع سرانجام سفر آخرت در مقابر تیار مغاها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصله آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلي دل باختگان می دادند *

• بیت •

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن بر سر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتی معدود درهم شکسته کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نوبسم که چه هرج و کساله بر مردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه می خواستند بر همدیگر حقیقت نمایند و هر کشتی حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهای خدا چه کشیدند از آنکه اکثر از جان سپرد آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا داند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیئته روز عبور واقع شد - آنچه بوسیله شناوری و فرود رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت پواج طعمه آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز برای تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوری سرانجام تازه پرداختند - همدیگره نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعه کدانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنه مذکور از بهادر گده طرف کدانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از اراده این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهایی رنج کشیده و دائم سفر سراپا خطر روی داد - سیزدهم شعبان المعظم پای قلعه

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان بر روی کار می آوردند *
ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر
تسخیر قلعه کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران و کار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی قلعه را از قلعه دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یک ماه ایام برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبه مذکور که از جمله مکانهای آباد کرده سیوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندزون حویلی چنانچه بگزارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابر آنکه شاه زاده محمد محی الملت خانف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهر پوری بود و زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمایی جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وفور بارش بر وقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و برزراعت گددم و دیگر جنس ربیع شبنم تیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بسرخی زد و در دو سه صوبه دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و دیگر جنس غله از بسیاری بارش گزده بهار بوسیده و ضائع گردید و سپاه که امید عشرت آرزانی و توقع چندگاه دران سرزمین داشتند بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارانۀ تسخیر قلعه راجکده که ابتداء قلعه قلب و هلجا و مکان آن کافرانی فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و کسانۀ آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچۀ کوه بود و تسخیر دو سه قلعه دیگر نواح آن نیز مرکز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر افراشتند چهار گروهی پوزا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان جاده دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسب پیاده شده بحسب ضرورت انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهاجرو مانده بسبب مقام چند گاه با امید آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و بعضی هم انجا تا هل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که پهای آن کوه که پنداری در شان همان پارچۀ کوه گفته

• بیت •

آن نه کوهی بود کوزا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیدگ ماه چند هزار سنگ تراش و بیدلر
 بسزاوی مردم عمده آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند
 آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهای توپخانه و کارخانجات
 دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید
 بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و
 اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل رتبه و شتر و گارسوار
 بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتبه
 و بهل وانموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه
 بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تده بان راه طی
 می نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته
 بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
 افتادند و طعمه و حوش و سباع گشتند یلک و نیم کروه مسافت
 راه که بجز ریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
 آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
 فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
 از ملاحظه صدمه تیغه قلعه اش شکم دریده و گازیر زمین ازگرانی
 یار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
 دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد -
 اگرچه از وسعت دوره که درازده کروه جریبی به پیمایش آمده
 بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند
 رسید اما تر بیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
 بهادران قلعه کشته بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت

مامور گردیدند و دلاوران ثَجْر به کار بمسرانجام قلعه گیري کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان زینت و مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون در کوه دیگر بقلعه راجگدّه پیوسته بود که سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته مصالح جنگ نیز در آنجا موجود نموده در استحکام برج و باره آن برای چندین روزها میکوشید محصوران هر سه کوه در زدن گولّه توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن برای بردن غله بالای قلعه کمی نمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصره دو ماه و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازه قلعه مع پرولان قلعه کشا بر آمدند و جمعی از معقاهیر وقت فرار گرفتار پنجگه اجل گردیده طعمه تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یافتند جان سلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشود با دو همزایه فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پای لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود بر سر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده تاری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه بر آورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از در پنجه مشرق بر آورد و فرار قلعه دار بعرض رسید شادمانه فتح بلند آوازه گوید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجدان با سر و پا برهنه برآوردند - حمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینه او بود ببلد آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون در لشکر گرانی و کمیای غله بمرتبند شده بود که گندم و نخود و گاه روپیه را در آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا را چپوری که بند و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت از انجا بفاصله سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدره مقدور سرانجام زند غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهی نمی بلچید و در تسبیح و تنبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرایی راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهای خود و وکلان نیز تعلق بود داشت بمرتبند می کوشید که هرکه دران ضاع و مکان برفتند رسیده میداند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و مذکوب داشتن غنیم مرهنت خشکی و دریا کاری که از بر می آمد کار دیگر بندهای پادشاهی نبود اما از آنکه سیدی خیربت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلامتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظه وضع دبدبه

دربار و مشاهده شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش
 حوصله بی آبرویی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای
 نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و
 سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جدال
 وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
 حضور فرمودند خود را نابل حصول سعادت شرف ملازمت فدا نموده
 از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور
 نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
 لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه گدیری
 بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که در صورت برآمدن
 غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال مآدن بند و بست این
 ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر
 فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
 سیدی عذیر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدر
 بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و
 جاه و گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
 نعلقه این سرزمین بدام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
 که ابتدا تجویز خدمت آنجا بدام دیگری از بندهای رکاب بمیان
 آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان
 و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و
 قلعه داری راهبری و اجرای راه کعبه الله در دریا بحال نخواهد ماند
 پادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت و ارسیده سیدی عذیر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافه نمایان و خطاب یاقوت خان مقتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن که می منصب منصوب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید مع هذا که فرزند صلبی سوای یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورته او بخشیدند بانی بضبط سرکار در آوردند *

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که از دو زن و دو فرزند خرد مال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهقه از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدومال چندان کار نداشت اما از آنکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصی قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر - تارا بانئی نام زن کلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغییر و تبدیل نا سرداران و آبادی معمور های خود و سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد سرورنج و مند سور و صوبه مالوا و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت که در مقابل آن همه تردد و منصوبه و لشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مبادی سرکشی کفار روز بروز زیاد گردید و هر چند

خله مکان که بضرب شمشیر و خرج گلی خزانة اندوخته حضرت صاحب قران ثانی و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک منصوبه آنها داخل گردیده قلعههای مریفلک کشیده را بتصرف در آورده مرهته رابی خان و مان ساخت آنها زیاده شوخی نموده بانوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهی در آمده بتاخت و تاراج پرداخته هر جا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دور دست واقع شده بود منصوبان تارا بائی بهر مکانیکه میر رسیدند لنگر اقامت انداخته به بندوبست کمایش دار پرداخته با زن و نرزد و خیمه و نیل بخاطر جمعی سال و ماه بسر میدردند و شوخی زیاد از حد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند *

صیغه صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قائله سنگین بشنود با مفت هفت هزار موار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوته تعیین نماید و هر جا که کمایش دار از سختی زمیدار و فوجدار زر چوته وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصره و خرابی آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشه او آنکه بیوپاری متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد فی ارابه و گاو وجه مقرری که چهار برابر راهداری فوجداران ظالم پیشه پادشاهی باشد گرفته شریک غالب جاگیر دار و فوجدار گشته راه جاری نماید - در هر صوبه یک دو گدھی ساخته ملجای خون قرار داده از اطراف تاخت می آوردند و

مقدمین صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه داران
 کفار گدھیہا بنا نہادہ بجمایت و اعانت مرہتہ با حکام پادشاہی
 در ادای محصول بدار و مدار می ساختند و تا سرحد احمدآباد و
 پرگنات صوبہ مالوا تاخذہ بخاک برابر می نمودند اگرچہ آنچه
 خرابیہا کہ در صوبہ جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و
 قافلہای کلان تا نزدیک دہ دوازده کروہی ازودی معلی بلکہ تا
 گنج پادشاہی تاخذت و تراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروہات
 قلم را رنجہ داشتن بزنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر جوانج شوخی
 کہ دران ایام قلعه گیری کہ آخر ہیچ فائدہ برای دفع فساد مرہتہ
 نداد مابین سرحد بندر سورت و احمدآباد کفار معبر بابا پیاری و آب
 نرید ازان کفار رو دادہ می پردازد - بعد واقعہ شجاعت خان کہ صوبہ
 احمدآباد بنام پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ مقرر فرمودند قبل ازانکہ
 پادشاہ زادہ آنجا برسد یا نائب مستقل تعیین نماید سزد نیابت
 بنام خواجہ عبد الحمید خان دیوان احمدآباد فرستادہ بود درین
 ضمن فوج غنیم لیثم قریب پانزدہ شانزدہ ہزار سوار طرف نواح
 بندر سورت آوارہ گشتہ بعد خرابی بسیار کہ بہ چند پرگنہ رساندند
 بقصد عبور از آب نریدا کہ مابین سرحد احمدآباد و بندر سورت
 واقع شدہ روانہ شدند نائب پادشاہ زادہ و فوجداران صوبہ احمدآباد
 باہم مصلحت و اتفاق نمودہ با فوج شایستہ بسرداری محمد بیگ
 خان و نظر علی خان پسر خواندہ شجاعت خان و التفات خان
 فوجدار تہانیسر و کوردہ و دیگر فوجداران نامی احمدآباد کہ
 قریب دہ دوازده سردار با سپزده چہارہ ہزار سوار و ہفت ہشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدمال از آب نرندا عبور نموده گذار آب خیمه زدند - صبح آن فوج مرده نیز بفاصله هفت هشت گروه رسیده فرود آمد از انجمله دو سه هزار سوار خوش اسب قزاق پدیده از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دو سه گروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چپتری بدست آورده نزاره فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدای و خاطر جمعی آنکه فوج غلام را هزیمت داده ایم کمرها را نمودند و زمین از پشت اسپان فرود آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و منگاک گذار دریا پنهان شده جاموسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیم ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زمین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو گرفتند تنزل تمام در لشکر افتاد از آنکه از یک طرف دریا که در انوقت از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج بر سر رسید آدم بسیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خود را بآب زده غرق بحر نذا گشتند و نظر علمای خان و خواجه عبد الحمید خان یا دو سه سردار دیگر دست

و پای حاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را از یک بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غنیم تمام فوج پادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زبانی همه سرداران صاحب اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوگران عمده رانی مشتمل بر طلب حضور صادر گردن بعده که نزدیک اردوی معلی برهنگ راجه را ساهو - در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش داده چهار پنجم گروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهنگه ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان بنام ناسرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بدینی و روباه بازی آن طائفه بدسگال وسواص بخاطر رسید که اگر آن طائفه بدعاقبت با چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر راجه ساهورا با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوار گذار گذارند چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده و کیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهنگه بسیار فراهم آمده مرراه گرفته بودند بآنها صحابه عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم کفار از اقبال بادشاهی بدفع شرآن گروه پرداخته همه جا جنگ کنان درین ایام که برای محاصره قلعه تورنا خبر کوچ در میان بود

بجضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا فموده پای
قلعه رفته مورچال خود قائم نماید •

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعه بنی شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر
اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعه تورنا
که چهار گروهی راجگده واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند -
در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام
لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خود را برفبلان و مزدوران
و فقیران بلغور خانه بمنزل میدرمانیدند - بکوچ یک دوکروه بهای قلعه
تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای
ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روی اعتراض لطف
آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد از فرمودند که بی آنکه
ملازمت نماید پای قلعه تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور
حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه
نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند
خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیره
اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرض ظهور آوردند -
و در محاصره چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان
حسین از جائی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت
و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازی رو برو ضائع
شدن چند نفر بدست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید و بحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافه دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر بادشاه کشور ستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رفعت بعرضه ظهور آمده عنان کمیت خاصه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معظرف می سازد - که خلاف قلعه های دیگری آنکه بقلعه دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذی القعدة که غره فروردی و روز نوروز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد و نه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصره عمده شریک تردد محاصره گفته میشد باتفاق جماعه ماوا که در فن قلعه گبری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاری زینهای آسمان پایه و کمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلالت باحاطه حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نوره شیر نبرد با حر بهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهی که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشاره و علامت مقرری که میان هم دارند دیگران را طلبیدند و قریب بیست و پنج نفر مسلح بچشمی و چابکی با یک نفر نواز خود را پدیم رساندند و از عقب آن جماعه

سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر باشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناکاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حمله بهادرانه آوردند. درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینه و ریسمان و دستگیری ماولیهی رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میدزدند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا صدای نفیر اشاره فتح و از پائین نقره شادمانه بنوازش درآمد. و بعضی که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمدند مامون گردیدند و قلعه بفتح الغیب موهوم گردید. و آنچه بر السنه خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جمله قلعههای آن ضلع قلعه که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمدند همین قلعه فتح الغیب است. امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضاده پانصدی دو صد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عذایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت درشاله پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند. چون ایام بارش

رسید بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعه چنبر که در تصرف مردم پادشاهی و ملک نوآباد نواح گلشن آباد بودند نمودند از آخر ماه ذی القعدة بموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثانی بازار سنگ مئانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندی ترجمه معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات دھیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرری گفته میشود و در ایام شورش حیدر آباد برای کمک ابوالحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خان زاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعه سکر و مکانهای قلب و ملجای آن کافر تعیین نموده بودند و از صدمات افواج بحرامواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودی بمقر اصلی شتافت - پرداخته - باز در ایامی که روح الله خان کلان در سنه سی و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زاده پیم نایک را که هنگام نزول آیات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوی معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضای وقت که دبدبه عالمگیری مشاهده نموده و بمنصب سرافرازی یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد راکنکیرا که مسکن آبار اجداد آن بد اصل بود رفته سرور سامان

درست کرده باز هر جا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردند و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنگیرا که دیهبی بود آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی پیداهای میاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت دارند در آنجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازی مقرر و جای مازدن عیال و فرزندان خود قرار داده بود رفته ننگر اقامت انداخت و باز اراده یازگشت نموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطه سابق احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته بمدد روزگار سفله فواز و زمانه کمینه پرور قریب چهارده پانزده هزار پیاده آنجا که در قدر اندازی و جلالت شهرت تمام دارند فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج معمورهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه فوج بر او تعیین می شد بزور جمعیتی که با او فراهم گشته بودند و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقه ساخت و ساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود در فرستادن خریدهای هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفتگورا میداد می ساخت و در عرضه داشت بعدرهای غدر آمیز خود را در جرگه زمینداران مال گذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد و کلان میکوشید تا آنکه آن مکان بقلمه واکنگیرا بمشهور گشت و با غنیم لیتم

مقرر ری دکن همداستان گردید و جنگنا (۲۲) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده به منصب سرفرازی یافته سند زمینداری آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت داخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعیین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقه او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرمود، ملازمت پادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام پادشاه و دو لک روپیه نقد که بهر کار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آنت پنجه غضب سلطانی رهائی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقته مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد بر او روخت بعد از آنکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بد کردار نامزد فرمودند و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رحیده عرصه بر او تنگ آورد همان رویاه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و انسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آنت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعهجات طرف پونا و چهارلپی سمت جنیر که هفت و نیم ماه در آنجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعه غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعی بهادران

کوه نبرد بتصخیر درآمد روز بروز خیر تندر و فساد آن بدنهاد بعرض
می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه
طرف واکنگیرا بر آوردند *

ذکر مواعظ سال چهل و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایست ظفر آیت طرف
واکنگیرا برانراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که
بصوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح
واکنگیرا تعاقب بجای آورد و دست او بسبب مفسدی پریا
بدهر نمیدر میطلب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او
نیز حکم صادر شد که خود را بواکنگیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر
فوجداران عمده صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند
و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شد - در همان
زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان
و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب
مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوری مصالح قلعه گیری
گشتند و خون عالمگیر غازی بتفاوت یک گروه مضرب خیام حکم
نموده بهادران کار طلب را سرگرم تدرود جانفشانی و کافر کشی ساختند
و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج منفرد
خریش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر
سرداران مهده رسل و رسائل بمیان آوردن باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعی از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیداء سیاه روی بیدشمار و توپخانه آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلۀ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیان می آمد و از هر دو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمی میگرددند تا آنکه روزی وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف میدرمی نمودند برپشته که بلال تیکری شهرت داشت و پاره سر کوب حصار آن معموره بود جلو ریز رسیده جمعی از برقدازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - و درین ضمن شوره بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان و دیگر بندهای رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هر کدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجاله رساندند - و چین قلیچ خان بهادر و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما باده بر روی

کارنیا آمد و از بسکه تگرگ گولگ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجگ شهادت رسیدند و از ضرب گولگ و صدمه بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان از کار رفت و هر دو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هر دو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را از ان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هر دو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چندین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامه عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دریم و حویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحمله بهادرانه بر فراز پشته دیگر که محاذی بازار آباد کرده آن کافر که بزبان هندی پینه گویند و پوره آباد کرده جماعه دهیزان که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشته لال نیکری منتشر بودند برای مقابله حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشته لال نیکری رسانده استقامت ورزید - در همین حال سلطان حسین عرف میرملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقرخان پسر روح الله خان خود را بر پشته دیگر رسانده جا را نگاه داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخی میدارید و نزدیک بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار فتح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهنگه بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت

۴ - و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو را مع دوسه ناسردار نامی دیگر که قبيله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت نه هزار سوار و پیاده زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابله فوج پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبيله و مال و عیال خود را ازان حصار که جای مامون نراز قلعههای مفتوح گشته دیگر دانسته نگاه داشته بودند برآزند و هم منت و احسان کمک بران کافر بگذارند خود را رسانند از یک طرف فوج سنگین آنها مقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبه تمام نمودند - درین حال که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرگ و ژاله بلا می رسید سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند و از طرف دیگر دوسه هزار هواریکه تازه رسیده قبائل خود را بر مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاتت پیداهای قلعه که بر آمده بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران رانی بآن تیره روزگار پیغام نصائح آمیز دادند که هر چند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر مقابل افواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زینم محالست که جانبر

گردیدیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملوک موروثی خود بعجز و فرمان برداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور باد و نخوت گفته آنها را بگوش ندموده مبلغی نقد و جنس ماکولات و مشروبات بطریق غیافت نزد آنها فرستاد و هر روز برای ناهردان خرج مقرری قرار داده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخی آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میگرددند و روز بروز بر فوج مرهته می افزود و بسیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجه شهادت میرسیدند و تنازل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاری تمهید و منصوبه تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیری که بوسیله دست فروشی و داک و سئد مایه تجارت بهم رسانده با همه قوم سودا و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهم رسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود همداستان شده بدست او پارچه کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقع نگار کل که سررشته تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر سرم رسیده سرا گرفته بردند و آن بیدر بد گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر اثر این پارچه کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

و پادشاہید فرستادہ ہدایت کیش کاغذ مرسولہ آن بد کیش و ایجنہ صمت پادشاہ بردہ بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت و غلبہ کفار بد کردار حکم فرمودند کہ مطالب خود را بمواطت پادشاہ زادہ محمد کام بخش و ہدایت کیش بعرض رساند خلاصہ التماس آن مکار بد کردار آنکہ سوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعہ برآمدہ ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواہر و منصب سرافرازی یافتہ بطریق یرغمال درگلال بار باشد بعدہ از روی درخواست او محتشم خان پسر شینخ میر خوانی را کہ دران ایام بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو کہ سودای نقد و جنس مدام باومی نمود طلب داشتہ قلعہ دار و اکنکیرا بشرط آنکہ تا خالی نمودن قلعہ بوعدہ یک ہفتہ قلعہ دار با چند نفر معدود بذشان پادشاہی اندرون قلعہ رفتہ بہ بندوبست پردازد نمایند - اختصار کلام آنکہ بموجب التماس او سوم سنکر برادر آن بداصل از قلعہ برآمدہ مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت و اسپ و جواہر و منصب سرافرازی یافتہ آداب تسلیمات عذایات پادشاہی و عفو تقصیرات برادر بجا آردہ بعجز و الحاح تمام وعدہ و مہلت یک ہفتہ نمود کہ درین مابین محتشم خان اندرون حصار در آمد و شب برسرمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکہ فردا ساعت ملاقات پریا است کہ بعد ازان بدستگیری قلعہ دار ملازمت نماید گذرانہ چنانچہ بعد داخل شدن قلعہ دار صدای شاہیازہ بلند آوازہ گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات تہنیت بتقدیم رساندند و ہدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت و بعد الغنی کشمیری در دلالتی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات و پذیرالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند تا سه پهر خبر حاضر شدن پربا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز بعدر حرارت و عارضه تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن پیغام بسرام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر آن شهرت دادند که پربا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از قلعه بزیر انداخت یا از اثر خود را بلشکر مرهده رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند ساخته پیداشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد خاطر جمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم امیدوارم که سوم سنکر پسر خود مرا بجای برادر خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محترم خان بفرستند که بعضی جا خزانه باطلاع او مدنون ست بقلعه دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از قلعه برائتم پادشاه غافل از مکر و منصوبه آن مکار شوم مذکور را نیز بقلعه نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن مگ نابکار و عیار پرکار دفعه ثانی بحیله و وعده امروز و فردا دفع الوقت نموده در آمد و رفت بروی مردم پادشاهی بسته محترم خان را بدستور محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشانند تا آنکه منصوبه وغدر و تزییر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه با وفار از راه حوصله و بردباری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگی بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق و انموده با آنها سلوک مرعی داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود باز آغاز شوخی نمودن آن طائفه ضال بدسگال پای قلعه استقامت ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم کم حوصله بدنامی تام منجر گردید و خیمه بخیمه دشت افسوس برهم ساییده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهی تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چندین نجس ترین قوم سردار خوارچنان بادشاه مرابا تدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - و شوخی مفسدان قلعه و اطراف که بادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده بود روز بروز زیاد میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داود خان پنی صاحب مدار تسخیر چنچی و جمشید خان بیجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت بندیل و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری از عقب می آمدند انتشار یافت و بادشاه بنصرت جنگ شقه بخط مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی کسان زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از پردلان رسیده هر مواری ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر دلداران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخی می نمودند گرد راه تکان نداده از راه
 نارسیده ابتداء طرف پشته که محمد امین خان و سلطان حسن
 مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها
 گذشته بود تاخت آورد و دیگر پردلان کوه نور شیر نبرد پیهم رسیده از
 هر طرف بران بدسارستان نکره دیده خصال حملہ آور گردیدند - درین
 ضمن هرکاره از اثر گردی که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که
 فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت در طرح
 دادن یورش مقابلہ دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز
 معلوم شد که غبار فوج طلایه پادشاهی است درین فرصت
 کفار زور آوردند و رستخیز غریب زد و خورد عجیب بمیان آمد
 و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هر یک بندهای
 کار طلب شرط جانفشانی بعرضه ظهور رسید خصوص حمید الدین
 خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای
 جلالت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بر روی کار
 آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا آنکه جمشید
 خان باجمعی از راجپوتان روشناس بهمراه راوداپت و چندی دیگر
 منجمله خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان
 و محمد امین خان و بعضی دیگر پردلان حکم شد که بطریق
 طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن
 تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تذبیه رسانند و نگذارند که
 فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار
 خان چند باولی و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آردن و تنگي آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آردن کتکي و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایه دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرزب شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رساندند - روزي که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آزردی شهادت که وقت تردد محاصره همه قلعبات این تمنا در دل آن پادشاه غازی متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و بکه تاز خان و جمعی دیگر از بکه بهادران رزم جو به پشت گرمی همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبگی از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز و مبارزان جلالت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیداه شده مقابل حمله مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب در میان آمد و رستخیز عجیب بر پا گردید و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دوسه حمله ابتداء پشتهائی که

بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا از آن تپه

زیاده ریزش آلات جائهستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوه اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک گروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار بند و قچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه و رزن و فرزند و زیوی که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر و راههای مختلف که بری گریز چنین روز می گذارند برآمده پیهم خود را بفرج مرهده رسانند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعله آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار بر فرار آن بدکیشان سوخته احقر مطلع شده اکثر دلاوران مع داودخان و منصورخان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رسانند و اثری از آن جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لقمه مردم پادشاهی بفریاد او نمی رسیدند سوخته آتش بیداد آن گروه می گردید در آنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قاعه بتصرف پادشاهی درآمد و صدای شادبانه فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخند دست پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافه هزار سوار و شمشیر مرصع و اسب با ساز طلا و فیل با براق نقره مفتخر ساختند همچنان داودخان و بهادرخان و حمیدالدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که در آن مهم شرط جائفشانی بتقدیم
 رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسب و
 جواهر سربلندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میر ترک
 که زخم گولی بدست او رمیده بود صد اشرفی انعام زخم بها باو
 مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که
 ابتداءً مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعیین گشتن
 برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طایه نیز
 ترددات از آنها نظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان
 را اضافه هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر مینا عطا فرمودند و
 اضافه پانصدی مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند
 و قلعه و اکتیپرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد
 در آنجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمات
 زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام
 بر شکل و آرام سپاه طرف قصبه دیوگانون که کنار کشنا بتفاوت
 مسافت سه چهار کوره جزیبی واقع امت چهارزی مقرر گردید -
 و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعیین
 نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران
 سرکش مفسد پیشه آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلی از ملک نو
 مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که
 قلعه بخشنده بخش عرف کذانا از بیخبری قلعه دار و حیدله هردازی
 غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را
 مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره آن مرخص فرمودند •

درین آوان عارضه بدنی پیدایش رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و رجع عجیب بهم رسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هر چند هر روز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خود را مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگرددیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید و از غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای ناخوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران در الحرب که همه ملک غنیم بود و سوخته بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعه ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته درآخورده هر روز مبلغ تصدق برمی آوردند بعد از فراغ این دوا مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیدرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقه صوبه داری او مرخص فرمودند و بکویج و مقام که بتحریر واقعات سابقین راه قلم را رنجیه نمی دارد به تعب و کسالت تمام او اخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند •

ذکر مواضع سال پنجاہ از جلوس والا مطابق ہزار

و صد ہفتہ ھجری

ماہ مبارک رمضان را دران مکان بگرفتند روز و خواندن تراویح و ادای صلوة فرض و سنت بدستور ہر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغہ دیوان نمودہ متوجہ امور ملکی و مالی میگرددند - ذو الفقار خان را برای تسخیر قلعہ بخشندہ بخش مرخص فرمودند و خود متوجہ احمد نگر شدند •

اگرچہ ساہو پسر سنبھا نبیرہ سیوای جہنمی را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب ہفت ہزاری دو ہزار سوار و خطاب راجہ و جاگیر سیر حاصل سرافرازی بخشیدہ دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علیحدہ مقرر فرمودہ بودند اما در احاطہ کلال بار در ظل عاطفت خود نگاہ داشتہ متصدیان را فرمودند کہ متوجہ تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا نمودہ بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان کہ متوجہ پرداخت حال آن مار بچہ بود و نمیدانست کہ بزرگان گفتہ اند کہ مار کشتن و بچہ او در آستین پرورش دادن نہ کار خردمندان است بخدمت بادشاہ ایتماس کردہ درین سفر از رکاب جدا نمودہ باخود برد - وسط ماہ شوال در سوان احمد نگر کہ از ہمین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرمودہ بودند بعد انقضای بیست و دو سال بہم عنانی نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعه بخشیده بخش از سعی و تردد ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرج خاطر پادشاه گردید *

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمد آباد بود از شنیدن عارضه جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت اراده احرام حضور باظهار اضطراب بهیزار بعذر ناموافقیت آب و هوای احمد آباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان در جواب بدین مضمون صادر شد که ماهم در ایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم در جواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعده که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبه مالوا بار مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده اواخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندرز ملازمت گردید - صوبه احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبه بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان با احمد آباد خود را رسوده از بندر بست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبه داری برهانپور به نجابت خان ضمیمه قلعه داری و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بلانا صادر نمودند - و صوبه مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر آبادی مقرر فرمودند *

درین ایام سوانح غریب از نوشته اخبار نویسان دار الخلافت
 بعرض رسید که همان مضمون را مکرر اوراق بعد مدت از زبانی
 میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار
 شاه جهان آباد بود مفصل مجموع نمود چون خالی از غرائب
 نیدست چند سطرى ازان می نگارم مکرّم خان پسر شیخ میر خوانی
 که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش
 کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانه او درویشی با عصاره ای
 مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق
 شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد
 و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب
 گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم
 قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته ام و مامورم
 برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکند نزد هیچ احدی
 زبان باظهار این راز نکشیم درین روزها ماذون گشته ام که در خدمت
 شما رحیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی
 آنقدر افسانه و انسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم
 احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرّم خان در آزمودن آن صفت
 بیش از بیدش شعله ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر
 کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر پر تزییر از میل
 نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا
 آنکه مکرّم محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اشرفی و قدری
 پرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه نام است
 مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته
 گفت که من چگونه رضا بر ریختن خون طفل معصوم ادهم و
 چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
 من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمباغ قایل بدست آرم
 و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجانبداری
 طمع راضی گشته چند اشرافی بدست آن شعبده ساز داد و او آن
 اشرافی را نگرفته قدری زر سرخ و سفید از جیب خود بر آورده نمود
 که رفته در فرصت چهار پنجم گهزی طفل خردسال آورده
 بر سر دیگ مذبح ساخت همینه که چند قطره خون بران
 آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبح را عجاله
 زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
 گذشت قریب بهر شب مانده مردم کوتوال باعدای بوق درویشی
 مشعل بر سر دروازه آمده هنگامه زد و درو طلب آن فقیر که طفل
 بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او فالش دارند فقیر را
 حواله ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
 هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضی
 ساختن مردم کوتوال بقبول صد در صد روپیه از ملاحظه بدنامی
 تا هزار و دو هزار رسانده پیغام بهمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله
 آنها نمایند و یک دام ندهید بدسلی صاحب خانه می پرداخت
 و هر لحظه بر سعاجت پواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
 شعبده باز از مانع مکرم خان باز نیامده بیزور و چرب زبانی تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت ایذک حاضر م کجا میدید
 طلای غیر مسکوک را در کوره آتش انداخته از راه تلبیس و جهل
 مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسوس تازه دمیده
 آتش رغبت او را نیز میزد و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق
 صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
 است و درین مابین هر چند بد و توضع بعضی تحف و تکلیف تغیر
 لباس می نمود او بلباس بی طمعی التماس آورد می نمود - و در
 هر یک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صبغت چند که
 عقل درغور آن هیران بود بجلوه ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان
 یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر دز میان
 می آمد و عده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
 فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد
 میاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
 رسید و فرمود که دیگی که از آن کلان تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی
 و طلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچه مس در آن ظرف
 جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت در آن دیگ
 گنجد باشاره چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق ریه
 عیار پیشگان در نوزن بحضور صاحب مال در آن ظرف مالامال
 بالای هم چیده هر ازرا بکل حکمت گرفته کودال کفنه زغال بسیار
 مع دیگ در انجا مدنون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
 بر افروخت بعده که نام از اول شب گذشت صدای غریب
 و آواز مهیب از آن دیگ بلند گردید و آن محیل غدار بناظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان سبب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن اعبت باز گرفته حواله مردم کوتوال نمودند و پیاده‌ها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال بر هر فقیر چه گذشت فرستاد کسان رفته هر چند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولله شب و آمدن مردم عسری بر در خانه نیافتند تا بپردن فقیر چه رسد چند آنکه جست و جوی هنگامه دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتی از مردم محله خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا ساخت و ازان طفل مذبح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه و پل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد و قصه سر بسته باوجود احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری هیار عیار پیشه آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مژد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد •

باز بنحزیر سوانج حضور و ذکر مفر آخرت حضرت خلد مکان
 می پندازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور از آنکه از راه
 غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانه جزوی که
 در احمد آباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت
 و وجودی بر برادر کلان نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را
 بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم
 بعرضه وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر
 بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده
 محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پندیده مدت صوبه دار
 بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانه بسیار شهرت یافته از آنجا
 بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی
 و غیر وقوعی خاطر نشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت
 طلب حضور دان و ندانست که بحکم آیه کریمه *وَلَا يَحْتَقِقُ
 الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ* حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان
 او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پلیم برای شاه زاده
 محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن
 بخدمت جد عالی قدر بست - و خبر واقعه پادشاه زاده محمد اکبر
 در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود
 و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام
 ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند درینولا از زبانی
 محمد اعظم شاه بنبوت پیوست •

ذکر مواجیح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعه ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق مذمه هزار و صد و هجده هجری محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه غرور شجاعت و گردآوری لشکر و سپاه کارزار دیده که علاوه آن جمده الملک اسه خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جمعه - باز مزاج پادشاه پاره بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلافاصله نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهره حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین از طرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت به پادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله و از علم عقلی و نقلی بهره تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی و حرکت های بیجا وقت قابو ظاهر می گردید از آنکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خود محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکز خاطر بود ملطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهره حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش نموده در خدمت پادشاه زاده سپرده در خبرداری او تاکید فرمودند - حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز و شب کمر بسته با احتیاط تمام در نگاه بان پادشاه زاده می کوشیده - پادشاه زاده محمد اعظم

شاہ اطلاع یافتہ مکرر شکوہ این معنی بخدمت بادشاہ نمود
 جواب حاصل نشد تا آنکہ رقعہ بخدمت نواب زیب الذسما
 بیگم ہمشیرہ اعیانی خود مشتمل بر گلہ بی ادبی حسن خان
 کہ با از دائرہ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج
 نمود کہ اگرچہ مقابل شوخی او تادیت آن بی ادب کاری نیست
 اما ادب حضرت مانع است آن رقعہ کہ بحضورت خلد مکان رسید
 بعد مطالعہ بر همان جواب بدستخط خاص نوشتند کہ وجود
 حسن خان معلوم کہ از طرف او این ہمہ مغلوب و مہاس و ہراس
 گردہ ما محمد کام بخش را جائی مرخص می نمایم - اگرچہ
 محمد اعظم شاہ از مضمون طعن آمیز جواب برخوردار پیچید اما
 بجز صبر چارہ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت
 دانست - از آنکہ بادشاہ عاقبت بین مزاج خود را خالی از
 مادہ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد بادشاہ زادہ را روز بروز
 زیادہ مشاهده می نمودند مانند ہر دو شیر زنجیر گسیخته بعد
 ارتحال خود در لشکر مادہ خلل و فساد عظیم در بارہ خلق اللہ
 دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء
 بادشاہ زادہ کام بخش را با ہمہ اسباب سلطنت و اکرام و
 احترام تمام بصوبہ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند کہ از
 حضور نوبت نواخته روانہ شود از مشاہدہ آن محمد اعظم شاہ چون
 مار زہردار بیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در
 همان دوسہ روز محمد اعظم شاہ را نیز بتعلقہ صوبہ مالوا بتعین سزاولان
 شدید رخصت نمودند - بعد روانہ نمودن ہر دو بادشاہ زادہ آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تمپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانگ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق برآوردن طریقه هندو و اخترپرستان امت چهارهزار روپیه نزد قاضی القضاة بفرستند که بمسئولان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزیبت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بزام فرزندان نوشته حواله حمیدالدین خان نمودند •

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعدة سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هشتاد و هجری میزد هم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمه توحید نموده قریب پاهای روز برآمده ازین دار فنا بروضه جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحله عمر به پایان رساند و پنجاه سال و دو نیم ماه علم سلطنت بر افراشت •

• بیت •
 اگر صد سال مانسی در یکی روز • ببايد رفت زين کاخ دل افروز
 و ما بين مزار حضرت شيخ برهان الدين و ديگر بزرگان دين و
 شاه زري زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چنده
 ديه سير حاصل از پرگنات نواح خجسته بنديان منجمله سرکار
 دولت آباد جدا ساخته به پرگنه خلد آباد موسوم نموده برای
 خراج مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانيدند •

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان خلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت کمتری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیده او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر بودند اما از آنکه نظر بر پاس رعایت شرع عیامت را کار نمی فرمودند - و بزد و بخت ملک بی عیامت صورت نمی گیرد و میان امرا بسبب هم چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار می بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می نمودند بطول می کشید و بآخر نمی رسید - باوجود طی نمودن نود سال از مرحله عمر در حواس خسته ایشان تفاوت راه نیدانته مگر پاره در سامعه که آنهم بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر می بردند و از اکثر لذات که لازم ملزوم بشریت است گذشته بودند •

روزی ضعیفه از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد حکم تاکید مستند ساختن زر مغضوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده باز دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار داده از من از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد در جواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد لمانا حکم عیامت یلک در فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظه عیامت حکام و فوجداران هرگز نکند

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچنگا گرفته برگشته می آمدند •

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یک صوبه قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد •
حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعه فضل و کمالات صوری و معنوی بوده در عالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافته‌های الهی گردیده بودند چندان خرق عادت از آن پیرو راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در بر آوردن کار خلق سعی وافر از ایشان بعمل می آمد •

دیگر شیخ با یزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشی خویش و بازگشتی محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن داصل الحق گوش عالمی را بر آرازه ساخته بود که اکثری از مسلمین و هندون و محتمندان هر قوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر آوردن کار محتاجان و دماندگان میگردیدند و سر پرهفته بذکر الله هو مشغول بوده کسی بی یاد الهی نمی بودند - بعد که سیدی یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکری آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مریدی عالمی اند و من مہ عیب دارم اولاً غلام
بیع زندہ و دوہم قوم حبشی کہ درشت روی و درشت گوی بدترین
انسانند سیوم کوتوال کہ کسب و کار او بہ بیروئی است الحال
کہ تشریف آوردہ برای این جماعہ می فرمایند بجان منت داشته
قبول دارم اما بار دیگر کہ تصدیع کشند قبول نخواہم نمود - شیخ
گفت اگر باز آمدہ باعث تصدیع کردم سر مرا تراشیدہ بر خر سوار
نمودہ تشہیر نمایند - میدی یحییٰ جمعی را کہ شیخ بردہ بودند چہرہ
فرشتہ صحیح نمود بعد دو سہ روز دیگر باز سہ چہار نفر آمدہ
بخدمت شیخ از روی سماجت بجد شدند کہ ما را ہم بردہ نوکر نمایند
هر چند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام
و خری ہمراہ گرفتہ نزد سیدی رفتہ گفت چون شرط کردہ بودم
کہ اگر باز تصدیع دہم سر مرا تراشیدہ تشہیر نمایند و این خر و
حجام ہمراہ آوردہ ام الحال سزا کہ بایداد قبول دارم اما این چند نفر
را نوکر باید نمود - میدی یحییٰ شنیدہ تبسم کزان فرمودہ شیخ را
قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب
ساخنہ بطریق وعظ گفتند کہ ہر گاہ مید کونین رسول الذقلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دختر خود را کدخدا نمودہ باشد تو کہ بادشاہ دیندار
باشی دختر ہارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیدہ
ایشان زیادہ از انست کہ بقعداد آید •

بعده مید حسن رسول نما کہ مجموعہ فضل و کمال و از
مستعدان روزگار واصل باللہ بود خصوص در علم تفسیر و
حدیث و عبادت و ریاضت نادرۃ العصر بودہ بحسب ظاہر

اهل دول که در خدمت آن مید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که از مردم گرفت گیرند ملوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را می کشید و هر که بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویه روزگار با می گفتند اما ز او بیان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را به سعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند • و دیگر حضرت شیخ برهان قدس مره از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب مژده که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان بازاد تمام بسر برده کلوخ اسنجا برای ایشان می آوردند و تا مقدر در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیده حق نوبسد کم است - با کانه انام خاص و عام چندان سلوک و مشربیت را کر می فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام در خدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاعده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابله دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون با ملاطین ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدرون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ فرمودند و تبرک ہم عطا نہ نمودند و روز دہم کہ باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برہان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمدہ ما را بفرمایند کہ برای فقرا تکیہ دیگر اختیار نمایم بعدہ حضرت عالمگیر بمالو (23) نام کہ در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر او را بسیار می خواستند رجوع آوردہ باستصواب شیخ نظام ماڈون بدین شرط گردیدند کہ وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاہ حاضر شوند و چنان استنادہ فاتحہ رخصت حاصل نمایند - بعدہ حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را ہمراہ گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استنادہ از پادشاہ احوال پریمی نمودند حضرت خاد مکان شروع بشکوہ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوہ و اراذات خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نمودہ درخواست فاتحہ امداد و توجہ باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد کہ از فاتحہ مانعیران کم اعتبار چہ میشود شما کہ پادشاہید بہ نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحہ بخوانید ماہم دست بفاتحہ بر میداریم شیخ نظام آہستہ گفت کہ پادشاہی مبارک باد - والد محرر اوراق کہ بتجویز منصب شاہ عالم بارادہ حضور برای رخصت و التماس فاتحہ بخدمت شیخ رفتہ عرض مطلب و التماس فاتحہ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظہور آمد -

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجه پذیرائی نیافته بود که بامش روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان بانی خجسته بنیاد ارننگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آریز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجه پذیرائی یافته بود - جمعی از مریدان خاص شیخ که شب روز درخانقاه حاضر می بودند ازکمال عقیدت و نفاهی الشیخ گشته در عالم بیخودی سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هر چند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بهرور ایام از ان اعتقاد فاسد باز آورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع بر آنها جاری سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیستم و دو جلوس خلد مکان آن برگزیده حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازه آن بزرگ را برداشته می بردند محرر اوراق هم از جمله چندین هزار آدم در پایی جنازه میرفت هر چند که بدیده تامل نظر می انداخت اصلا مرئی نمی شد که جنازه بر سر انگشتان مردم می رود یا بر هوا می رود •

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محله دولتمدان گذار دریای پتنی دار السروز برهانپور سکنی داشته

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکن را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبه در پاس اطاعت شرع محمدی موافق روایت متکلمین می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانه ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کتخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان در باره شیخ عبداللطیف مکرر می فرمودند که ما را شکر بایند نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیه صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیده زمان بزبان خامه صدق بیان جاری گردد بجاست - از هر دو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگر کذب سلوک نموده وجه معاش خود بهم می رساندند و صائم الدهر بوده بعد انتظار و ادای نماز عشا دوسه ساعت نجوی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تجمد بقلوات کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان وقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمه چشم ایشان جاری بود - و از رجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلای سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تا که دوچند سه چند آن بهر رجه باو عائد نسازند بار احسان او برخورد هموار نمی نمودند - و بوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دل و حکام نفرت تمام می داشتند - مگر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول نمودن نذر پیش آمده و بذصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نامراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطالب دیگر از تصدیح کشیدن خود و تصدیح دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عامی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمرانی با خلق الله می نماید امیدوار مکافات آن باشید - مچهل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق می نگارد که چون عذابت الله خان بآن سید ارادت

غائبانہ بہم رساندہ ہوں بعرض پادشاہ رواندہ حسب الحکم بنام
خواجہ ادھم صدر برہانپور بدین مضمون فرستاد کہ چون حقیقت
صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناہ حقائق و معارف
آگاہ سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیدہ حکم والا شرف نفاذ
یافتہ کہ آن صدارت پناہ بجانب آن سید والا قدر رفتہ بر حقیقت
گذران و استحقاق او رسیدہ در ماہہ یا یومیۂ نقد تجویز کردہ
معروض دارد کہ مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود
بعدہ کہ خواجہ ادھم آن حسب الحکم را نزد آن سید بردہ نمود آن
بزرگ والا مقام بمطالعہ در آوردہ بدست صدر دان صدر گفت
ہرچہ حضرت فرماید و ہر دیکہ کہ نزدیک شہر خوش نمایند یا
نقد تجویز نمودہ بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چہ استفسار می
نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیدہ بخدمت شما
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل باللہ گفت باین
غلطی و گمان ہم اسمی دیگری شاید نزد من آوردید اما درین
حکم چہار صفت نوشندہ اند از انجملہ سیادت را انکار نمی توان نمود
و دعوی ہم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت کہ نوشتہ اند
تحقیق من است کہ هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب
بیدماغ شدہ گفت ظاہرا مایۂ توکل دارند سید در جواب فرمودند
آری شخصی کہ تو محتاج ارثی لک و کرور مثل او محتاج آند
او کلید دار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت
خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نہب کہ در آغاز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلد مکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بچنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسه شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده زیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب و قیام و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکه متبرک باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرید سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردد و با آبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دو مقدمه که از سید بمیان آمد و شریف گفته او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بند و سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد از آنکه از روی نوشته اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلد مکان رسید دو دینه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقبر فرمودند و باعزاز تمام در بند سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان - ملوک و زبست می نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار در خدمت او از ادات خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزن حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدر سعی می نمود حضرت خلد مکان را بخدمت آن میداد اخلاص تمام بهرمیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می شد و برای هر مطلبی که در حق کائنات می نوشت درجه پذیرائی می یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالشفای نوشته سید مراد بعرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که در کار ما متدبندند و خائن نیستند درینکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و از آنها در ماده مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بدرائیدن قلم باشد منع فرموده اند از آن رز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک نمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمنه اثناء عشر از روی مبالغه می نوشتند حضرت خلد مکان بفضلالی حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطالب از چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسه اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر درازده امام

نیامده - از آنکه يك دو فاضل بندر حورت را نظر بر مشربیت و سلوکی که سید با جمیع هندو و مسلمین و در بعضی اعتقاد صوفیه سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر حورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند •

• بیت •

بنام آنکه او نامی ندارد • بهر نامش که خوانی سربر آرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض ایر، معنی نمودند که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم •

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیه کمال صلاح آراسته بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبه پیروی شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم می نمود که هر جا مجلس سماع و ساز بود نمی رفت بلکه در منع آن تامقدور می کوشید و در محله که سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای سرود بلند سازد - و طعام خانه حکام نمی خورد - و جمع کثیر بار گرویده بودند اما هر که بخدمت او آمده می گفت مرد می شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده از او می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی قرا فرزند عطا فرماید و نین

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویه روزگار نماید قبول خواهی کرد
 یانه او در جواب میگفت که هر چه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت
 که فرموده من چه اعتبار دارد بگو هر چه خدا و رسول خدا فرموده
 اطاعتت خواهم نمود و باز باو می پریمید که اگر زن تو بتو کارش
 نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی در خانه تو نمی مانم
 برضامندی زن خواهی کوشید یا فرموده خدا و رسول خدا بجا
 خواهی آورد بعد که می گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد
 ازین مقوله گفتگویی نموده توبه میداد و تائب می نمود تا آنکه سه چهار
 هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند
 هر که برای او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و
 پیشه او چیدست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهده نفقه زن
 و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جمله نذری که می آوردند
 پنجم حصه آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایه تجارت خود
 ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش می نمودند قبول
 نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار
 و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت
 در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ربا و جمعی از فقرا که
 مصاحب حکام برای ترقی معاش میکردند و در مزاج گوئی
 و جذب قلوب اهل دول می کوشند و حکام را رهنمائی بهوی خلاف
 فرموده خدا و رسول خدا می نمایند و در مجلس آن جماعه هر دو
 می شنوند و رقص و سماع بر مقابر بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر
 درنکردن جمعی که مرتکب بعضی بدعتهای نامشروع خلاف کتاب

که در شب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن رواج طعمی که بنام مدیت بخنده حق مستحقین را بخانه یکدیگر می فرستند و طعام و ماکولات که بار و راج مدیت و نذر بزرگان خلاف رویه عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین بر سر سفره فائحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فائحه خوانده صرف می نمایند هر چند عمل مشایخ شده اما در کتب مذکور منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشیدند و کلمات درشت بزبان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا و مشایخ بار عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضاة حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضی در میان آوردن و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که با میر مرتضی از راه ارادت رنیق بودند خواستند که بهیئت محموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجالس قاضی حاضر گردید قاضی بر سر حرمت تنباکو که در کدام کتاب و قول کدام مجتهد بنظر شما آمده که باین همه مبالغه در حرمت کشیدن آن گفتگو می نماید سوال کرد میر مرتضی انکار نمود که بدین عبارات من ننگته ام و گفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعد قاضی گفت که مصلحتان زیاد از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مصلحتان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما برای

وعظ جای دیگر اختیار نمایند و کلام درشت از طرفین در میان آمد میر در جواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرع - اما بعده در ایامی که حضرت خلد مکان بهمم تسخیر قلعات در پونا تشریف داشتند و قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گردیده بود میر مرتضی خود را خدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی بحق گو تالیف نموده بود گذراند پادشاه دین پرور در سه ورق آن مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمد لله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گوهستند - پیداشاه زاده محمد کام بخش فرمودند شما سید را نزد خانۀ خود جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والا قدر از قبول ابا نمود و بعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما می خواهیم که بشما خدمت احتساب یکی از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرماییم سید در جواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان که قابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر می فرمایند بر سر قبر هر بزرگی که ظنهور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود می نمایند استخوان آن بزرگ را برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند که ما تا اینجا همراه نیستیم اگر چه سید انکار نمود اما غانده نداک و

آبروئی که مید بخدمت پادشاه بهم رسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن در خدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانه برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی مید بمرتبه ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز بر سر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند در باب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضایی کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضایی دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانه خود رفته بر نیامد و در همان ایام اجل موعود او رحید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت •

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل
نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطه
دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه داری مالوا از بادشاه رخصت حاصل
نموده بیست گروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعه خلدسکان
بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته
با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلفار
خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرای سواهی اسدخان
و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون کلال
بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهلیت بجا آوردند
بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بچذب قلوب و تسلی
جمده الملک اسد خان و دیگر امرای عمده رکاب و خدمه محل
پرداخت - بعده از کمیت خزانة و جواهر خانه و توپخانه و
کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن
همراه رکاب بود تفریق نموده سواران شدید برای سرانجام
باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان
هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجه قرار یافت - بشاه زاده
بیدار بخت که در احمد آبان به نیابت خود گذاشته آمده
بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بسرحدمالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تارسیدن رایست ظفر پیگر در پیش قدمی جرأت ننماید. دران ایام محرز اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه احمدآباد و فوجداري سرکار تھانيسر و کودره داشته بود ذمہ ذی الحجہ کہ محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بيدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چویدار ابراهيم خان ناظم رسید کہ بتاکید طلبیده اند بعدہ کہ محمد مراد خان نزد ابراهيم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید کہ نزد شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هيچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعدہ ابراهيم خان خط وکیل را کہ روز دهم از احمد نگر باحد آباد مشتمل بر خبر واقعه ناگزير حضرت خلک مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داد، گفت کہ همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزيت و تهنيت سلطنت عرض کنید - بعدہ کہ محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتي نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده در خواب بود نظر بر تاکيد زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقيد گفت کہ شاه زاده را بہر تدبيري کہ دانید بيدار نماييد تا آنکہ شاه زاده بيدار شد و خواجہ سرا عرض نمود کہ محمد مراد خان بمبار مضطر آمده التماس بيدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بيماري پادشاه رسیده بود پرمید خلعتی کہ پوشیده رفته بود در بردارن پانہ خواجہ سرا عرض نمود کہ رخت سفيدہ دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته با چشم اشک آلودہ برآمدہ در خلوت خانہ محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی کہ باخون برودہ بود بدست شاہ زادہ دادہ تسلیماب تعزیت و تہنیت سلطنت از طرف ابراہیم خان و خود بجا آورد بعدہ شاہ زادہ گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید کہ کار سلطنت ہندوستان ابتر خواہد شد قدر عالمگیر بادشاہ خالق نمیدانستند زیادہ ازین نیست کہ چند روز آسمان بر سر مراد ما گردد و حق سبحانہ و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار باخون ریزی خواہد افتاد - بعد از ان ابراہیم خان بفکر آن افتاد کہ خطبہ عید اضحی بنام کدام پادشاہ زادہ خواندہ شود آخر قرار بران یافت کہ بعد طلوع آفتاب کہ هنوز شہرت واقعہ عالمگیر پادشاہ غازی بر زبانها جاری نگردیدہ بود بعید گاہ رفتہ خطبہ بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ خواندند - و ابراہیم خان کہ خود را اعظم شاہی می گرفت چشم بر راہ بود و انتظار میکشید کہ اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاہ برسد نگاہ داشت سپاہ نمودہ باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار با کبر آباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاہ از راہ ومواس مانع نگردیدہ بیدار بخت را مازون می ساخت در اکبر آباد کہ مختار خان خسرو بیدار بخت صوبہ دار بود و نہ کرور رویدہ موای اشرفی و رویدہ غریب نواز کہ تا پانصد تولہ بوزن می باشد و طلا و نقرہ آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعہ دار کہ خزانہ در تصرف خود داشت انتظار می کشید کہ از وارثان ملک ہر کہ پیشتر برسد خزانہ را کلید قلمہ حوالہ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رای صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود
بعمل می آید *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام بخش باحاطه بیان می
آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت
پدر بزرگوار بقلمه پریزده که چهل پنجاه گروه مسافت داشت
رسیده بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه عالم سنان بار رسید -
محمد امین خان باتفاق جمعی بدین اذن و اطلاع محمد کام بخش
کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن
محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد
و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب
دیگر مرد می که همراه مانده بودند کوشیده از آنجا بقصد تصرف
قلعه بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعه بیجاپور رسیدند بسید
نیز خان که قلعه دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز
برای سپردن قلعه نمودند سید نیز خان ابتدا از قبول اطاعت
ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن
مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعه عالمگیر تا رسیدن کام بخش
مذبذب بود بعد که بثبوت پیوست بعد آمد و شد پیغام که از احسن
خان تردد و تدبیر های نمایان بظهور آمد مید نیاز خان کلید قلعه
را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دو ماه
که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن
خان را بمنصب پنجهزاری سرآمدی داده بخدمت بخشگیری
مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نوده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدی
 حیدرآبادی و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهی و والا شاهی
 را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچسمان ممتاز گردانیده جشن
 جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه
 بدین مضمون جاری ساختن فرمود •
 • بیت •
 در دکن زد سکه برخورشید و ماه • پادشاه کام بخش دین پناه
 بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر
 قلعه واکنگیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده
 وقت شب خیمه خود را چنان امتداد گذاشته فرار نموده خود را
 باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش گلبرگه رسید قلعه را بتصرف
 خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان
 قلعه دار نموده پیشتر بقصد واکنگیره که بعد خبر واقعه حضرت خلد مکان
 بتصرف پریانیک رفته بود متوجه گردید بعد از آنکه بهای قلعه واکنگیره
 رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیری
 نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داری
 بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار
 گذاشته متوجه ملک گیری گردید - ازان که میان تقرب خان و
 احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود
 تقرب خان قلعه داری گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگری
 مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل ندان بعد از آنکه محمد کام بخش
 خود بهای قلعه گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن
 قلعه استناد گمی نمود و بدناهی آن با احسن خان ماند گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معانی محمول داده در گرد
 آوری رمد می‌کوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آب‌اسی
 بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهی نمی‌گردد
 و کام بخش مانع آبادی بازار احسن خان گشت این معنی بر طبع
 احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشانی که در خدمت کام بخش
 می‌نمود بسیار ناگوار گردید و جهنده بازار خود را شکسته نزد
 تقرب خان فرستاد بهر حال باز تهنیتی احسن خان نموده برای
 تسخیر قلعه کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعیین
 نموده پسر خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از
 سپردن قلعه مروازده بعد پیغامهای وعده و وعید و دواندن مورچال سلک
 روئیده برای سرکار داده احسن خان را راضی ساخته برخیزاند - و بعد
 آن طرف ارکات که داود خان افغان پنی فوجدار آن ضلع بود
 احسن خان برای ملک گیری مامور گردید و تردد های که از
 احسن خان در جانفشانی با وجود کمال عسرت که بر تمام لشکر
 فاقه می گذشت در آن طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن
 پردازد با طذاب کلام می‌کشد لهذا باقی ذکر محمد کام بخش بر محل
 موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد •
 اعظم شاه دهم ذی الحجه بر تخت جلوس نموده بدین
 سکه دکن را پر آوازه ساخت •

• بیت •
 سکه زد در جهان بدولت و جاه • پادشاه ممالک اعظم شاه
 و امرای قدیم پادشاهی و الاشاهی و اکثر امیران رگاب را بعطای
 خلعت و جواهر و امانه و وعده و وعیدهایی لطف آمیز نواخته د

امیدوار ساخته و ستم ماه ذی الحجه باتفاق جمده الملك اميرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و ميرزا صدر الدين
محمد خان و صفوي خان که تازه از ايران رسیده بخدمت
بخشيگري سرفرازي يافته بود و تربيت خان مير آتش و
چين قليچ خان بهادر که در همان ايام از صوبه داري بلجا پور رسیده
بود و محمد امين خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان خان
دکني که هر دو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامياب خان و
سيد مظفر خان اسدخانی و راجه رام سنگه هاره و دلپت راو بنديله و
جمعي ديگر از امرای نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد
مقابله شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد
رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر بر سر قبر حضرت عالمگیر
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زين الدین مدفون گشته
مجاور گردیده بعد که برای فاتحه مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد از آنکه داخل
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گیر
برای جاری نمودن راه پيشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري
خجسته بنیاد مامور فرمودند - ميرزا يار علي رخصت کعبه الله
حاصل نمود - بعد که بسواک دارالسرور برهانپور رسیدند یک دو مقام
نموده بعد بند و بست ضروري کوچ فرمودند - محمد امين خان
بهادر و چين قليچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گردیده بود از
يعضی وضع و سلوک اعظم شاه افورده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض
و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم
خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر
گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم
عبودیت و رسوخیت خاص بهرمانده بود شاه دیوانی
محالات جاگیر خود که در صوبه لاهور داشتند بدو فرموده تجویز
دیوانی صوبه لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند
دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر
پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر
سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطارهای شتر
و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که
بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و
تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار
بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذی الحجه خبر واقعه
پادشاه به پشاور رسید و بهادر شاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دهم
آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت
و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند
و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینه
رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته
میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود
بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از ترمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و ترداد ثانی فتح الله خان است در مرحد اکبرآباد با پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام طلب امیران و شاه زاده معزالدین که صوبه دار تهنه بود و اعزالدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعی که گمان فدویت و هوا خواهی برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند و مذم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعه پادشاه بفکر نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار پنج هزار سوار برآمده و منزلی لاهور محله سپاه و توپخانه نموده با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملازمت نمود و تسلیمات سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد - حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سالخ محرم و غره صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزدن سکه و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همراگب مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقره سفید بخت را شرف زواج زیاده از اندازه روی داد - اگرچه حکم نمودند که نیم ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن در حضور لکها مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طاب و داد و ستد بهمان وزن سابق مسکوب می نمودند رائج نگردید - و برای طلب پادشاه زاده محمد معزالدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنجم هزارمی پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدین پسر محمد معزالدین را منصب هشت هزارمی سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هیجده هزارمی پانزده هزار سوار سرافرازی بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبر آباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزارمی پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزارمی نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزارمی نه هزار سوار سرافرازی بخشیدند و منعم خان را از پایه هزار و پانصدی مراتب چهار هزارمی ده هزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلیٰ ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه زاک خان عطا فرمودند و بهادر علی خان را خطاب باله وردی خان نمودند و مردان عالی خان را بخطاب هنر خان سربلندی دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیره سعد الله خان را بمنصب چهار هزارمی سه هزار سوار و علم و نقاره سرفراز ساخته بهراولی فوج پادشاه زاده کلان محمد معزالدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدی بود سه هزارمی ده هزار سوار نموده از عطای نقاره بلند آوازه گردانیدند. نیاز علی خان را خطاب

قلیچ خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و محمد سعید و اول اصالت خان را بخطاب سیف الله خان امتیاز بخشند و دیده مغل خلف آغمر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاری از خانه زادان و روشناس و ملازمان کارطلب و الاشاهی را که اگر بتحریر تفصیل هر یک پردازد از سر رشته اختصار باز می ماند بعضای اضافه و عنایات دیگر بر هم دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آیدنه خورمزد گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانه لاهور گرفته کوچ فرمودند بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهی پیشکش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباء مضرب خیم ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم (متضمن برینکه بعد رسیدن نزدیک شهبازپور برخبر واقعه ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده برگرد آوری فوج و دلاسامی تمن داران عمده آن نواح و تسلی و رعایت فوجداران صاحب فوج پرداخته زبانه از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباء رساند و مختار خان صوبه دکن را مغلوب هراس و بیدخل و محصور ساخته اموال او را بضبط در آورده باقیخان قلعه دار را نیز مستمال نموده برای سپردن مقالید خزائن انتظار مقدم معادت توام می کشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زبند تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال همایون فال بغرضی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مزه

فرحت اثرشکون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون
 خبر تسخیر اکبر آباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقی
 خان قلعه دار که برای - پردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت
 بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر می کشید از زبان منهدیان و اخبار
 نویسان معروض گردید - گویند باقی خان در سپردن کلید قلعه و
 خزانه از روی عجز و نیاز بخدمت پادشاه زاده محمد عظیم التماس
 نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما
 هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم
 سپرد و هیچ احدی را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت
 پشاور نظر بر آورد محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه
 خواهد رسید *

القصة بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت
 پادشاه زاده محمد عظیم حکم شاد یانه نواختن فرمودند - و خان زمان
 را نزد محمد یار خان نیدرگ آصف خان که قلعه دار دار الخلافت بود
 مرستاده به پیغام عنایت آمیز استمال نمودند محمد یار خان بسمع
 رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفی
 و دوهزار روبیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد
 یار خان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعی
 از بند های پادشاهی و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده
 شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از
 زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهای میمنت
 نشان و بدست آوردن سی لک روبیه از خزانه دار الخلافت و سرانجام

بعضی مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت
ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و ومط
ماه مذکور در سواد باغ دهرة نواح اکبر آباد مضرب خدیام ظفر انجام
فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم
شرف اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه دار با مقالید قلعه و خزائن
سعادت آستان بوس دریافت آداب تهنیت جلوس بتقدیم رساند و مورد
الطاف و عنایات بی پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرافی و
روپیه باختلاف روایت سوای طلاآت و نقره غیر مسکوک که از جمله
بیست و چهار کرور روپیه فراهم آورد صاحبقران ثانی بعد از خرچ
نمودن حضرت خلد ممکن که بیشتر در مهم ملک دکن بصرف درآمده
بود و بروایت دیگر مع اشرافی و روپیه غریب نواز که از صد توله تا
پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرافیهای درازده
ماشه و سیزده ماشه عهد محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب
می نمودند بعرض رسید حکم شد که عجلایه چهار کرور روپیه را اشرافی
و روپیه بر آورده ازان جمله سه لک روپیه بهریک از پادشاه زاده رکاب
که نه لک روپیه باشد و سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و
لک روپیه بسادات بارهه و لک روپیه باغرخان و مغلیه همراه او
بدهند و بهمین دستور بهمه بند های پادشاهی که در رکاب بودند
و نوکران سابق که هشت ماهه نه ماهه طالب داشتند - و دو ماهه
بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عهد تمام کارخانجات و خدمت
محل رسانند و همچنان بارباب طالب و درویشان صاحب ریاضت و
لرباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرافی بخشش

در آوردند جمله در کرور روپيه بتعین سزاولان شدید بقتسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبه تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دمت خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از
تحویلاتاران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافت پنج هزاري
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جمله الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هر اول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بقرتیت فوج پذندی پرداخته امرای
کارزار دیده رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمس و قول و چند اول
مقرر ساختند - و آخر خان را بخدمت قراولی مامور فرمودند - و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپيه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آورده صوبه بنگاله همراه داشت محله سي هزار سوار داده
مورد آمیز گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
برراه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما از آنکه از غلبه تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبه محمد اعظم شاه و بعد مسامت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست
که رعایت نماید و بدیده محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر
 فرو رفته از آنکه خود را در عقل و رای صائب معلم ثالث میگردفت
 در عالم عقابت اندیشی چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت
 محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از
 قدیم خدمت شاه عالم گفته می شوم اما بدل و جان از بندهای
 عقیدت نشان آن جنابم و اراده ملازمت هم جز نموده در فکر و انجام
 برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمی
 آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این اراده پیر غلام فوج
 برای گرفتن و بردن عاجز تعیین نموده امیدوارم که از راه فضل و کرم
 قبل از رسیدن فوج آن بلای عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته
 عنایت و تدبیر فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون
 بخدمت شاه زاده محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم خدمت
 احرام رکب بقصد جانفشانی بسته محمد اعظم شاه فوج برای
 بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را
 بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هر جا که زود فوج برسد همراه آن
 روانه شده برای طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود
 سازد اما بروقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت
 ظفر آیت شله عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد
 اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید
 لیکن ازینکه یاسپاه برای طلب سائق و شرح حال نزاع بمیدان آمد
 و باربردار میسر نیامد بسیاری از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که
 دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری بار بردار از طرف

پادشاهزاده محمد عظیم نیز در راه رسیدن خود را بفوج شاه عالم رسانده
 ملحق گردید - از آنکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم و گذرانیدن سیزده
 چهارده سال برفاه حال در تعلقه قلعه داری و فوجداری و جاگیر
 میر حاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت
 بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت با خون آورده
 بمعرض رساندند که با سه چهارمیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف
 مرضی شاه عالم بظهور آمد و آخرتندجه آن چنانچه بگزارش خواهد
 درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمه چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده
 که محمد اعظم شاه با توپ خانه رکاب قریب می و پنج هزار
 سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار
 تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیده مزاج گرفته حضور متوجه
 پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز
 جنگ را که در برابر بون همان جا نگاه داشته بطریق قافله سالاری
 که بهم عذانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ کوچک قطع
 مراحل و طی منازل می نمود - اگرچه از عطای اضافه و ترقی مراتب
 و دیگر عنایات در جذب قلوب امرای کوشید اما در تقسیم دادنی
 و طلب سپاه و عطای مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه
 امهاک را کار می فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش
 بمعرض میرسالارند از راه غرور و تهوری که داشت بعدم احتیاج
 لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت بر زبان می
 آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاه پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گونی و کج خلقی گاه گاه موافق رویه او که داشت علاوه خراش خاطر ها و انسرودگی دل‌های هم‌راهان می گردید - بعده که از دار السورور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده پنجمین بنیاد معارفت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجاره لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده ناشنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد از آنکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دوراهه رسیدند از آنکه در الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیره سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطه خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود او را با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشه مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنه سلطان پور نذر بار رساند و او پارچه سرانجام ضروری راجه ساهو نموده از تعلقه خود و سلطان پور باعزاز گذراند و از آنجا آنبونا نام سرهنگه معروف بداند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنه سلطان پور در تصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقه وطن و قلعه های سر بفلک کشیده موروثی او که در آن ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحه خلد مکان باز

بتصرف غنیم لئیم رفته بود همانند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرورت از راه نفاق با رانی تارا بائی زن رام راجا رفاقت نمودند خود را بر اجه ساهورمانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگر آمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینی که واقعه حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وانر بفقرا داده از اسجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و درینولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هر چند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعیند خجسته بنیان برآمده به بند و بهمت برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو بر محل موقوف داشته عدان کمیت خامه را بتحریر امل مدعا معطوف می مازد •

بعده که محمد اعظم شاه از آب نریدا عبور نموده بگوالدار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکر جهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النساء بیگم را که همشیره اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمت دیگر زیادتی محل خلد مکان وتوابع خود با امیرالامرا احد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانچات

غیر ضروری و خزانة و جواهر آلات مع قبیلہ اکثری از امرای همراه در قلمہ گوالیار نگاه داشت و چندی از پسران گیان محل را با قدری جواهر و اشرفی همراه گرفته بارہ زر در طلب سپاہ دادہ شاه زادہ بیدار بخت را ہراول نمودہ ذوالفقار خان را مع خان عالم و منور خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیلہ و رام سنگہ ہارہ و جمعی دیگر از بہادران رزم جو و افغانان شعلہ خو ہراول بیدار بخت نمودہ و خود پادشاہ زادہ والا جاہ و جمعی از امرای فامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تردیت خان و امان اللہ خان و مطلب خان و ملابت خان عرف سلطان نذرو عاقل خان عرف شیخ سلطان و صفوی خان بخشی تازہ از ولایت آمدہ رسید شجاعت خان و ابراہیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدہ ایران و توران و افغانان و راچپوتان تیز جلو کہ اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد پاشنہ کوب ہراول روانہ شدہ با فوج قریب بیست و پنج ہزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت و تهوری متوجہ اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچہ همراه محمد اعظم شاہ قریب پنجاہ ہزار سوار فراہم آمدہ بود اما بسبب تنگی خزانہ کہ در زماندن زر بسپاہ امساک می نمود و شہرت زر پاشی و گنج بخشی طرف ثانی انتشار یافت بدیشتری از سپاہ و تمن داران بانام و نشان متغرق شدہ برخاستہ طرف شاہ زادہ محمد اعظم و شاہ عالم رفتند - نقل می نمایند کہ خبر رسیدن محمد اعظم شاہ نزدیک گوالیار بشاہ عالم رسید فرمودند کہ نامہ نصیحت آمدن بہ برادر بنویسند مشتمل بر اینکہ پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامه منجني بر تقسیم ملک نوشته از جمله شش صوبه
دکن چهار صوبه مع صوبه احمد آباد بشما آرزائي داشته سواي
آن یک دو صوبه ديگر هم بشما توضع مي نمايم و نمی خواهيم که
خون ریزی مسلمانان بميان آيد - نزد اهل اسلام و جمعی که بهره
از ايمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانى که ناحق
ريخته شود خراج ملكي اگر بکفارت آن دهند تلافي نمی تواند
شد بايد که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کرده داور دادگر
راضي شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام
نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافي دست بر نمی دارند
و مطابق فرموده پدر بزرگوار که خداوند مجازيست و بموجب حکم
خداوند حقيقي وصیت نموده راضي نمی شوند و باظهار شجاعت
و تهوري خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که
برسر ملک فاني که باهم نزاع داشته باشیم عالمي بشامت ما و شما
زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین
بمقابله پردازیم و

• بیت •

به بینیم کز ما بلندی کرامت

و پادشاه حقيقي باءانت که مي پردازد چون شما مقابل شمشیر
خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کار زارامت
باز واهب بی منت کرا یاری نماید - اگرچه بر ظاهر میدان
خورده گیر نظر بر تهوري و پردای که محمد اعظم شاه فیل پیکار
داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعه قتال و جدال
می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوي نکه که بیفرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسعود گريد که شخصی که
 وامطه پيغام بود وقت رساندن پيغام با اورفريق بودم - و نیز از زبانی
 جمعی که مدت بررزيه هر دو زبده اولاد تیموري محرم و همدم
 بودند و طريقه انصاف از دست نداده نقل مي نمودند برينکه
 هر چند مقابل تيز جلوتي محمد اعظم شاه که کوس دلوری او عالمی
 را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بچنگ اقدام نمی نمود و
 بخونريزی مسلمانان راضي نمی شد لیکن بعده که کار بکارزار و مقابله
 با خصم می کشید هرگز در استقامت و حوصله او خلل نمی
 پذيرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبن او بر شجاعت
 غالب می بود و از خون ناحق ريختن مسلمانان تقرب نمیداشت
 بعد فتح و جلوس بر تخت و ارثان تاج و ملطنت و مدعیان ملک
 و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا
 مطلق العنان با خود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مقربان و
 همدمان شاه عالم باظهار بهیاری اشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات
 غرور بر زبان می آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته میگفت
 تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طريقه دیندار است
 • • •
 اختیار پادشاه حقیقی است •
 مرورا رسد کتريا و منی • که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
 آری گاه گاه بر زبان او جاری می گردید که برادر ما بشجاعت و
 پردلی خویش آن قدر غره است که شاید در حمله اول از راه تیز
 جلوتي خود را در تهلکه بلا اندازد و اغلب از روی غروري که دارد
 آرزوی سلطنت باخو ببرد .

القصة بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که در پادشاه در اقلیمی ننگیند و ده درویش در گلیمی بخشیند و آستین برمالیده این شعر خوانده •

• بیت •

چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گرزو میدان و افرا حباب

بعده که جاموسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هر اول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هلیجه گروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغه توپخانه با چندی از بهادران و آغرخان قراول رفته معبر آب را در تصرف خود آورده نگذارند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گده گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک مرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیرنامی صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده آغرخان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - وبشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش برآواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج باندی پرداخته بروقت کمک محمد عظیم نماید و بهر مه شاه زاده فامدار فرمودند که با دیگر مرای کارزار دیده رزم آزما

خصوصی چنگه خان بهادر فتح جنگ و رحمن علی خان و حسین
 علی خان مع برادران و دیگر سادات شیر نبرد پاره و بهادر های
 خان و اله وردی خان و هزبو خان و تهور خان و رستم دل خان و
 سادات خان و سیف خان و شهابت خان و عنایت خان
 نبیره سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار
 خان و آتش خان و راجه جی سنگه نبیره راجه رام سنگه و راجه
 انوپ سنگه و باز خان افغان با بسیاری از دلوران ایرون و توران
 و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلالت پدشه مستعد و آماده مقابله
 خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج
 یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفی مستعد کارزار چشم
 بر راه فوج خصم گردیدند - و از آن طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج
 خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بی آنکه بمنصوبه
 و تدبیر جنگ پردازد از راه تهوری مانند شیر غران که خود را برگلنگ
 گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یک طرف همراه
 شاهزاده محمد بیدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و خان عالم و مدور خان که از تهور پیشگان دکن گفته می شدند
 و امان الله خان و خدا بنده خان و راو دلپت بندینه و رام سنگه هاراو
 سقرسال پسر رتن را تهور و مرشد قلی خان پسر مصطفی قلی بیگ
 رنگه که از بندهای قدیم خدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و
 خدمت داروگی توپخانه هر بلندی یافته بود با دیگر نام آوران
 جنگ جو و توپخانه آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد و الاجاه
 طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبیره اله وردی خان

و عهد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهمی و جمعی از مردم عمده کار طالب همراه شاهزاده هراول
و از طرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پنی و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمی و عبد الله خان و صلابت
خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و
میدوزا صدرالدین محمد خان صفوی و صفوی خان که هر دو از خاندان
پادشاه ایران گفته می شدند و جمعی دیگر از جلالت کیشان ایران و
افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلالت کیش که ترتیب فوج بندهی از تیز
جاوونی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل بر سر پیش خانه شاه عالم
رسیدند - رستم علی خان و جمعی دیگر که همراه پدش خانه بودند با
مردم توپ خانه ساعتی بمقابله هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده
دو بهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پدش خانه بتاراج
رفت و خیمه را آتش زده سوختند و هر چه توانستند بغارت بردند
و داروغه توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند
گفت کیستی عرض نمود داروغه توپخانه بودم و میدادم گفت بگذازند -
شاه زاده محمد عظیم که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بود خبر بانته
با فوج سزگین خود بمقابله شتعت و از هر طرف فوجها مانند میلاب
بلامقابل فوج هراول اعظم شاه پیهم رسیدند ازین خبر که در فوج شاه عالم
اندشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقربان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین است که امروز
شاهیانگه فتح بدو ازش درآید و همین جا حکم خیمه زن فرموده قرار
مقابلم بغردا نمایند از دبدبگ شهرت فتح امروز و آوازه تملط خبر

مقابله بفرود تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعی دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در استقامت شاه عالم نیز خائل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار نماید محمد اعظم شاه بر آشفته در جواب گفت این مصلحت زنان امت زبان بزجر و توبیح کشاکش - القصه باوجودی که بیشتر از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند سزواران شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج خود تعیین نمود - هاجدهم ربیع الاول مطابق بیست و نهم خور داد سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب کوره حدادی شده بود در میدان جاجو که بفاصله هفت هشت کوره اکبر آباد امت فوجها را باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *

رقم سنج شهناسمه زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
 که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدنها چون بحر موج
 ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم
 و محمد رفیع خراسانی که آخر مخاطب بسر بلند خان گردید و
 بازخان و چندی دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
 که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
 از هردو طرف صدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوس و
 کرنای رزم غیرت انزای دلبران آن دشت پر وحشت گردید و دلبران
 رزم جوو مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکه کارزار
 گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هر طرف که رومی آوردند رمتخیز
عظیم برپا می گردید *

* بیعت *

چو گشت از دو سولشکر آراسته * جهانی پیرخاش بر خاسته
دهاده برآمد زهر پهلوی * چکاچاک برخاست از هر سوی
زبس خون که از کشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ نیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
درین دار و گیر و بازیدن گوله و تیر را دلپت بندیده و راجه رام سنگه
هارا که هر دو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر
گذشتگان پیش قدم هر اول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -
و از طرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحہ آتش پیکار
شعله در میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت
برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش
راندند و منور خان بی باکانه بحمله رستمانه نیزه طرف شاه زاده
انداخت محمد عظیم نیزه او را رد کرد آن نیزه بر جلال خان قرار
ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچله کمان در آورده
چنان بسینه حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر
دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در
چشم او تار یک گشت با دیده پر آب مع نیزه آبدار بر شاه زاده فیل
پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزه او را نیز رد نموده از گلوله تفنگ
جلال خان خان عالم نیز از پا در آمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و
بسیاری از بهادران به دستان محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علی خان بارهه و عفتایت خان زبیره سعد الله خان رسیده بمکم برادر پرداخت و شاهزاده بیدار بخت مستانه وار فیل مقابلی فوج خصم رانده داد مردانگی داده بحملهای پیدایی عرصه بردلوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علی خان و حسین علی خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعی اندلوران حملهای رستمانه بروی کار آوردند و رستم علی خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزاده هر دو برادر می شدند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده اند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامی بود و مست علی خان بخشی خانگی محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهه فوج بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهای کاری گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاهزاده بیدار بخت بعد ترند نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاری از همراهان شاهزاده بکار آمدند از زخم گولهای پیدایی جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه درد آلوده جگر موز شعله افروز از سینة پراخگر برکشید و مانند پیل مستی که خود را بر کوه پراز شعله آتش زند نیل مقابل فوج خصم رساند و حملهای رستمانه و نبود بهادرانه می نمود و بهر تیری مقدری را از خانة زین سرنگون می ساخت از هر خدنگی حوضه نیل بهادری رنگین می نمود و هر اجل رسیده که مقابل او می آمد از تیر شصت عدد دوز او بجاک هلاک می افتاد .

زهر تیر کز شست پرواز کرد • تنی راز پدوند جان باز کرد
 در افکند خود را دران کار زار • چو شیرینی که گور افکند در شکار
 بر آمد خروشی ده و دار و گیر • چو باران ببارید ژوین و تیر
 گران جنگ رستم دیدی بخواب • شدی از نهیبش دل زهره آب
 تردد و تهوری که ازان زبندد دودمان تیموری دران معرکه کارزار
 بعرضه ظهور آمده و کوشش و کششی که ازان تهمتن والا نسب
 بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است
 اگر دامتان بی لاف و کزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
 می رسید کوس شهرت تهمتنی آن منجر بافسانه و داستان کذب
 آلود میگردد - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که از مبارزان مشهور
 گفته می شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده انماس نمود
 الحال تردد و جانفشانی شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از
 اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگی داده از پا
 درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از زبار رستخیز و دود باروت هیچ
 احدی بحال دیگری نمی توانست پرداخت گولگ زنبورک بشاه زده
 والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او در همان حال از
 زخمهای پیاپی افتاده بود رمید کار او تمام - باخت - و در همان حال
 گولگ اجل اندرون هواری حوضه فیل والا جاه رمید و زوجت او
 جان بحق تسلیم نمود - و فیل هواری والا جاه که دران آشوب
 قیامت از صدمات غرش بان و زخم گولهای شور بار لاش آن نونهای
 سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار می گردید و بروایتی
 از لشکر برآمده راه اکبر آباد پدش گرفته بود و احدی از لشکر طرخین

بحال او نمی پرداخت بلکه هر چند محمد اعظم شاه می خواست که از احوال آن شاه زاده جان باخته اطلاع یابد در آن آشوب اثری پیدا نبود. و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیره سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پانی پتی و قلیچ خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زاده محمد اعظم و دیگر شاه زاده های نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صدای بار و گیر باد نهدی که یاد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم چنان برفوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیری که بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره و بکتر می گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونه صرصرعاد و نمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد می آمد حکم ساچمه تفنگ می داشت خلاف بان و تیر و گولگ لشکر محمد اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموائقت طالع بفوج خصم مقابل فارمیده بر زمین می افتاد - نقل می نمایند که در آن حالت تربیت خان از طرف اعظم شاه آمده در بندرق جانب عظیم الشان خالی نمود هر در خطا شد در همان حال گولگ بندرق بسینه او خورد و در همین آن تیر هوایی نیز بردهن او رسید و جان در باخت - بهرحال در آن گرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود •

• بیت •

تو گردی که بر خاست در بزم گاه • جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه کم شد دران گرد مهر • که می جست با صد چراغش سپهر
 دران دار و گیر قیامت آشوب با وجود اثر غلبهٔ نوج شاه عالم از
 حملهای رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهایی
 کاری در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادری نماید نزدیک بود که
 بسیاری از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریای
 غیورت نیاورده از پیش آن شیر بیشت جلاوت رو بهزیمت آوند -
 وعظایت خان پسر لطف الله خان نبدیره معد الله خان و سلطان
 خان و تهور خان و چندی از سادات نامی بارهه جمله چهارده
 پانزده مردار نامی لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاری گلگونگی
 سرخروئی زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه توریت خان که از مدتی
 داروغگی توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین
 اوان ازو تغییر نموده بودند و صغوی خان بخشی تازه از ایران آمده
 و مرشد قلی خان که در همان روزها داروغهٔ توپخانه شده بود - و
 کوکلتاش خان عرف میور بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و حید
 یوسف خان بلوچی که خود را بغیل شاه زاده محمد عظیم رسانده
 زبدها خانی نموده قریب بدست زخم برداشته بود افتادند - و
 مسمت علی خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان
 و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان
 قریب پنجاه و دو نفر نامی فیل موافق شرط جانفشانی بتقدیم
 رساندند - و خدا بندهٔ خان که در عهد خلد مکان خانصامان بود و
 عبدالمطالب خان که نیابت ذو الفقار خان میور بخشی داشت و
 اسان الله خان زخمهایی کاری برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها و دبعیت
 حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخششی و عمر خان و
 ظفرعلی خان با جمعی دیگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
 درین ضمن برباب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دید که
 کار از دست رفت و بسیاری از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمی
 گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
 نجات نموده خود را بمحمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
 وجد و آبی شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که ببریده از لشکر برآمده
 تقاضای وقت را از ذمت ندادند فی الحال مصلحت درین است
 که پا از معرکه کارزار کشیده خود را جایی باید رساند تا باز اگر طالع
 مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
 برآشفته جواب داد بهادرجی شما جان خود را در هر جا که خواهید
 سلامت بدرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
 تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
 فیروز رفاقت او کرد راه گویبار اختیار نمود دران حال آن شاه
 کم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق رز بیکسی
 بار نمانده بودند خود را میان چندین هزار موار و تیر و گوله
 آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمی
 نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالی
 تبار را که بسبب صغر من در حوضه باخورد نشانده در محافظت
 او از صدمه تیر و گوله می کوشید آن شاه زاده شیر فیر بدان
 من میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت ار می نمود چون در سه فیلبان
 فیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند
 و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود
 هر چند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پای
 خود در رکاب سفر آخرت می دید از راه غیرت و شجاعت خودداری
 نموده پای خود از حوضه بر آورده فیل را می خواست
 نگاه دارد و پیش راند نمی توانست درین حال که آفتاب عمر او
 نزدیک بغروب بود تیری بر پیداشانی او رسید کار او تمام ساخت -
 رستم علی خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را
 بالای فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود
 گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادیانگ
 فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعه محمد اعظم شاه یافته اند
 های محمد اعظم

• بیت •

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است

هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر
 محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آورد
 رخساره خون آلوده محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود از روی
 غضب گزید بعد ازان بر پای فیل شاه عالم انداخته زبان
 به تهفیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهده گزیدن
 آن مک سیرت نگاه تغد طرف او نموده آب در دیده گردانید -
 و هر چهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رحیمه بدست و زبان آداب تهنیت فتم بجا آوردند - و شاه زاده عالی تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و هوای جواهر و اشرفی که در حوضه فیض محمد اعظم شاه بود بقاراج رفت - خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمه مختصر استاده نموده فرود آمده در رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالی تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت بر سر آنها گذاشته بموده امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلی و پرسه ماتم نمودند - و خان خانان را در آغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدر دانی فرمودند که آنچه بافتم از معنی و تردد و جانفشانی شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضه همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعبادت خان خانان تشریف برده مرورا بچرخ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روبیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنجه هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالامتقلال فرمودند - و از جمله ده لک روبیه که خان خانان پیدشکش نمود یک لک روبیه نقد و جنس قبول افتاد - و بعدیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمار، بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزارى پنج هزار سوار
 نموده خلعت بخشى سيوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا
 بخطاب خانقزاد خان بهادر ساخته سربلندى بخشیده تسليم چهار
 هزارى سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هر چهار پادشاه
 زاده را منصب سي سي هزارى بدمت هزار سوار از اصل و اضافه
 مقرر فرمودند و محمد معز الدين مهين اختر سلطنت را مخاطب
 بجهاندار شاه بهادر و محمد عظيم را ملقب بعظيم الشان بهادر و
 رفيع القدر را بخطاب رفيع الشان بهادر و خجسته اختر را مخاطب
 بجهانشاه بهادر ساخته هر چهار اختر برج سلطنت را حکم نواختن نوبت
 بحضور و سوار شدن بر نالکي که بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند -
 و ارلان خان کاشغري را که خواهرزاده مهر پرور حرم محترم پادشاه
 بود، مخاطب بچفته خان فتح جنگ ساخته هفت هزارى هفت
 هزار سوار نمودند و ديگر همه خانه زادان قدیم و امراي رکاب که زانها
 تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافه نمابان و فيل و
 جواهر و تبديل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر
 مي گردد مگر هر جا که ضرور داند بر محل بزبان قام خواهد داد
 برهمه ديگر امتياز بخشيدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته شدن
 محمد اعظم شاه بگواليار رسيد حيمه بخيمه صدای زاري و نوحه آشوب
 قيامت برپا گرديد امير الامرا اسد خان بخدمت زيب الذسا بيگم
 که خواهر اديبي محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزيت
 بتقديم رساند و به تسليم ديگر پرد گيان حرم پرداخته باتفاق
 عذابت الله خان که ديوان خزانه رتن بود مهر بر خوانده و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیه رواله شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عذابت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمت محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النساء بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النساء بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما از راه وصعت خلق اغماض کرده سالیانه بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب پادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهذیب که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمت محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای خاعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان المظنت بقبضه اقتدار وکیل می بود نموده بعطای چهار قب و پنجم امپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ سرصع سرافرازی بخشیده بناوخن نوبت در حضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدت مصلحت محمد اعظم شاه بود اما در جواب فرمودند که اگر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میدودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عمومی خود نمایند -
 ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار
 نموده مخاطب بمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنک
 ساخته بخدمت میر بخشیدگري بدستور سابق بحال داشتند -
 و میرزا صدرالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج
 هزار و پنج هزار سوار نموده مخاطب بمصام الدوله میرزا شهنواز
 خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی
 فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
 مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسامانی
 ساخته فرمودند که در صوبه اکبر آباد نایب مقرر نماید و حکم
 نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط
 سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد -
 حاصل کلام همه اکابر و اصغر پادشاهی و والاشاهی بانعام اکها
 و اضافهای نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر
 و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه
 وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذوالفقار خان
 تقاضای مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت و کالت
 مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبه وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
 لازم اختیار و کالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خانانان
 بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم
 گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
 بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نبود - و از آنکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر لذت زندگانی نمی برد قرار مصالحت بران یافت که در حضور فیلیت و کالبت پدر را مصاص الدوله مرانجام دهد و آصف الدوله نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار اخلانت شاه جهان آباد رفته بلا هرج سفر دائمی بفراغ خاطر ایام پیرانه سالی را بسر برد لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و ملكي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت نبود - هم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکن می نوشته باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بصیار به نیکنامی و نیک نفسی و بی طمعی و استقلال مرانجام می داد و در اجرای کار خلق بمرتبگی کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعیین می نمود که کاغذ ارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جمله نیکنامی و ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالت خوراک دواب منصبداران است مجملی ازان می نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکن آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان مقرر کرده بودند که منصبداری که برو خوراک دواب لازم می گردید باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایبانی که پادشاه خود دستخط یک انار و صد بیمار نموده بودند بدان شب محتاج بودند بعد سعی و تردد بسیار از جمله قلیلی جاگیر می یافتند هر چند جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ دواب و فانه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد و کهل او را معقید ساخته بزجر و خفت تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست می نمودند و هر چند وکلا امتحانند این تعدی بخدمت پادشاه نمودند در مرضه فیلخانه و آخته بیگی قسمی خاطر نشان پادشاه می کردند که فریاد آن جماعه بجای نصی رسید و عالمی ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفاي وکالت می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعهده که بنده بداران جاگیر تنخواه دهند موافق خروج دواب دامها از جمله طلب نول او وضع نموده تنمۀ تنخواه نمایند درین صورت کسالت خرج دواب از مر منصبداران و وکلا بالکل ماقط گردید بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رساند

چون در مزاج خان خانان تصرف غالب بود و از علم نیز بهره داشت کتابی محمی بالهامیه در علم ملوک و تصرف تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات پا از جادو شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در هکۀ روپیه و اشرفی نظم نباشد بعبارت نقر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلکه نویسند و در خطبه امر نمودند که نام ناسی شاه عالم بلفظ سید مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلۀ صاحبقران بلکه از شروع سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف هندوستان از روی تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل راسم جد و آبائی او قوم افغان بلفظ ملوک ظاهر میگردید بعهده که بسلطنت دهلی کامروا گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مورخان عهد از اسم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد این

بخلد منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گردید بذکر خواهد درآمد
 به برهان و دليلي که خود را ملقب بسید ساخته هرچندکه دران نیز
 اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان خامه
 مدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیرالانام
 غوث الاعظم سین عبد القادر حیلانی قدس سره در کوهپار ملک جد
 مادری خلد منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزلی
 گردید و راجه آنجا اطلاع یافته بخدمت سید رسیده بمورور ایام
 عقیدت تمام بهم رسانده صبیغه خود را بخدمت سید شاه
 میگردانند و آن سید ذو الاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد
 ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در
 تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد از آنکه آن سید ازان مکان
 بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز ازان سید اثری ظاهر
 نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند
 نداده در عالم عاقبت اندیشی باخفای آن کمال احتیاط بکار برده
 در همان جبال پرورش میداد تا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران
 ثانی ازان راجه دختر او را با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
 همان سید دختری که بحسن صورت و سیرت و ذکا موصوف بود بانحسب
 و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعمین
 معلم و انکه و مغالنههای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
 ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که
 از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعرضه وجود درآمد که مراد از نواب
 بانی بیگم باشد بانواع صفت و خوبی آراسته بود و سرای فرزند پور

وسط سرحد خاندیس که در پای کتل واقع است و مدت در جاگیر او بود و باثنی چی پوره درخجسته بنیاد ساخته و آباد کرده اوست درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردند .

الحال کمیت خاصه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد بعد فواغ جشن و زن قمری شروع سال شصت و هفت که در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده هجری در سواد مستقر الخلافت اکبر آباد بکمال زینت و فیض بخشی انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیه سمت اودی پور وجود پور رایت ظفر آیت برداشند چنانچه مجمعی از تفصیل آن بگزارش می آرد از نوشته اخبار نویسان صوبه اجمیر و پرگنات اطراف جود پور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول الذهب راجه جهونت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغواوی در گلداس و دیگر کفار بد اساس بحکم الولد سرلابیه از آوان عهد حضرت خلد مکان ماده فساد بوده و اداهای ناخوش از سر میزند درین ایام بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسی مرشت از سر نو طریقه نا فرمانی و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گارکشی و بانگ صلوة و بر انداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد خلد مکان بنذا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد نوج رانای اودی پور و رفاقت راجه چیهنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه مسرت بادا ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس از معادت ما از مت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعه بد سگال گردیدند
 براه آنبیروطن جیستگه مرحله پیدمای آنطرف گشتند و مانین
 اجمیر و چنور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
 حکم مقامات فرموده افواج هامون نورن کوه نبرد بسر فوجی
 پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هرادی جمده الملک خان خانان
 بهادر و مصاص الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
 و هایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
 تعیین نمودند بعده که از سم - توران بهادران بیکه تاز و کوه نوروی
 دلاروان جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال
 آنها رسید وزن و فرزند و اجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
 در آمدند و تصبیجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
 نموده سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
 عیال و اطفال رو بچبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
 اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
 و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان خانان
 و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
 قبول عبودیت بهزاران ندامت و هرانگدگی بر زمین نیلای
 نمودند و بتضرع و الساج تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
 القضاة قاضی خان بچود پور در آمده بتعمیر مصلحت و تضریب
 بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
 و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعیین نمودن حکام جزیه پرداختند
 و ظم عفو بر جریده اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشی بدرجه قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موذن مساجد دز جود پور و دیگر معمره های اطراف تعیین شدند و اجیت سنگه و چیسنگه باتفاق درکا داس که سرمایه فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید مغر تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و نیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مقتخر گشتند .

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس

بهدار شاه پادشاه غازی

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بدی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیعت و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمین و دامن دامن ببخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و نیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان گرم و احسان آن پادشاه باؤل فخره نقد و انواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند

• بیت •

پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند

که دست جود تو با خاندان آدم کرد

خدای خوامت که بر عالمی ببخشاید

یفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگارد زبان تلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامه محبت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون برنگارند که پدر بزرگوار حکومت صوبه بیجاپور بآن دره الذاج عطا فرموده بودند ما حکم رانی هر دو صوبه بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور فرمانروایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهی می نمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این رعایت و عنایت بحکم آیه کریمه فان شکرتم لازیدنکم بدل و زبان بجا آورده طریق سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویه جدو آبا در باره رعایا و برابری و ضعفا و کافه انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند - و برای برین فرمان و حجابت این کار حانظ احمد مفتی را که مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمه نصیحت آمیز که باعث عدم ماده شورش و دغ فتنه و فساد و خونریزی مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای بان رفتار و تحف و هدایای دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق استعجال خود وا برسانند - اواخر ذی الحجه رایت توجه طرف اجمیر برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمه درگاه رساندند *

الحال کلمه چند از سلوک محمد کام بخش می نگارد که هر چند از طرف محمد کام بخش بگفته مدعیان در حق احسن خان عارف

میرمانگ اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان میگردد اما در دل او سواي طریقه فدویت و خیر خواهی اصلا اراده دیگری نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر هیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلی حیدرآباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدرآباد بود مستمال ساخته بقلعه دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعه گولکنده و عده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه دار بعد از فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفته استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتعلق احسن خان و اظهار خیر خواهی بذای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - از آنکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند رسید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود تانیا باتفاق خواجه مرایان موافق تقاضای روزگار با احسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مبدطالع که نشئه جوانی و تردد جانفشانی در کار آقا که اکثر در عالم همچشمی ماده زوال دولت میگردد علاوه آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیراندازی محمد کام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و عنایات هم دیگر بتواضع تحف می کوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهددا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بدخواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او پمربده زیاده شد که تیشه ناکامی برپای خود زد محمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب هم دیگر رابطه خاص بمیان آمد و هم دیگر را بضیافت می طلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهددا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده اراده دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هر سه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرضه ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب ششم بخط خود بر ماتم
 دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همه دیگر جواب
 نامه بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برماند
 رستم دل خان که غافل از نیرنگی روزگار بود موافق طلب محمد
 کام بخش خود را رماند بعد رسیدن او گفت از دهم از خود دور
 نموده در تسبیح خانه رفته با قلمدان خود بنشیند که من حاضری
 خورده می آیم و برای شما آتش آتش میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن
 باتفاق مسرت جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
 ضابطه هر روز کمر و آتموده خالی از وسواس به تسبیح خانه رست
 همان زمان منصوبان محمد کام بخش بر سر او فراهم آمده مع پسران
 دستگیر نموده عقید ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته
 بودند که میان احسن خان و سیف خان رستم دل خان آمد و
 رفت رتبه و پیام است بعد جهت و جوی قلمدان خطی
 از طرف سیف خان بذام رستم دل خان بدین مضمون برآمده آنچه
 از طریق سلوک با همراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید
 باید که اول در استرضا و سلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشی
 و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمدخان
 و دیگران رویه سلوک را مرعی دارند از مطالعه آن رتبه بدخواهی
 نامبردها بظن غلطند او به ثبوت پیوست سه روز در قید داشته بعده
 فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پای فیل مواری
 همان اجل رسیدند برگشته طالع بستند اما هر چند خواست موافق
 حکم محمد کام بخش حضرت جانی از طرف آن فیل بر ماتم دل خان

برسد فیل اقدام نه نمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته
 بدان عذاب کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل
 که متصل یکی از مکانهای ساخته سلاطین واقع شده مدنون ساختند -
 و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانه آن مید
 مرحوم مردم تعیین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
 خان بنی مختار بود به بند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد
 بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
 خان رفته آن ماتم زده مجبور را فهمانده ازان دست و پا زن
 لاحاصل باز داشت و آن سیده مغموم و مستوره را به بیحرمتی تمام
 مقید ساخته با میرحسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او
 آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانه او را بضبط در
 آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقع او را دست آویز
 نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست پریدن او فرمود و
 سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هر چند
 بعجز و اظهار خیرخواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون
 رقع دلالت بر هواخواهی دین پناه می نماید فائده نداد بعده که
 دست او پریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
 از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
 بی تقصیر پریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین
 حالت مدخوله او را کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
 از ملاحظه احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
 احمد خان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و امپهای

دندان گیر بالای او دو اندیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز از آن هر دو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود - ارشد خان را که ندیده ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان او را نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که بالای خربسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت عقید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعه داران عمده که با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر عقید نمودن و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اچیان راهوار سوار و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتورزیتی گشته دو سه شب در میان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه داران عمده چنان بار گرویده بودند و حسن عقیدت بار داشتند که رفاقت نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بپوش نیامد و گفته آنها ناشنیده انکاشته گفت حضرت دین پناه در حق من بیگناه که از خانه زادن عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان نخواهند برد و گفته دشمنان در باره من چنین اثر نخواهد بخشید تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته اندک و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهایی احسن خان قبل از آنکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانه افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان و دست گرفته احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آردن خانه که چند روز گذشت و هر روز برفید و شکنجه آن مجبور بلای قضا می افزود آن صندوق نیز بسبب جست و جوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده و نمودند از مشاهده خربطهایی هون و اشرفی گفت که این خربطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هر روز بر آثار قهاری و سختی در شکنجه و انواع عذاب می افزود و پاره آثار گنجری با نمک زیاد خوراک او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیر باران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کار گرنیامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبه سودا و سواس افعال سفاکی که از محمد کام بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بود که بعد رسیدن ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچی جمعاً از سرهنگ پیدشمان بدیباک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بپارند که یومیۀ نقد و خوراکي آ
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیله حفظ قرآن و طالب علمی و استحقاق نزد ایلچی رابطه
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعد فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نماید و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدربخ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنده بودند که والدۀ آنها آمده
هرچند و اویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمده تقوی خواست آن خدا پرست حق گوئی باکانه بی محابا
در جواب گفت که موافق شرع محمد محض از راه سوی ظن
و گفته مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزی و ظلمی که
ازان مخمور بادۀ ناکامی بظهور می آمد اثر نصیلا و شروا ترک
ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
در جواب نامه لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیة کوبیده کم من فئدة قليلة غلبت فئدة كثيره باذن الله نوشت
 بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر که بیای
 بعرض شاه عالم بادشاه که بعد ازین خلد منزل نیز بزبان خامه جاری
 خواهد گردید رسید بکوچه های طولانی از ملاحظه رسیدن بوشکال
 متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - و راجه چیدسنگه و دیگر راجپوتیه
 که از عقب خود را با کبیر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
 بعد که متصل حد دار الفتح اوچین رسیده مضرب خیام
 فرمودند نام بردها به بهانه شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
 با خود گرفته خیمه های کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن
 اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضای وقت ناشنیده انکاشته -
 غازی الدین خان بهادر فیروز حنک که در ایام واقعه ناگزیر خلد
 مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
 شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و او را صوبه دار احمد
 آباد ساخته بودند و از طرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبه خود
 و اراده رفاقت محمد کام بخش بر السنه واقعه طلبان زبان زد
 گردیده بود از آنکه از جمله سرداران صاحب فوج و صاحب تردد و
 امرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
 بود درینولا بعرض رسید که بر سر تعلقه صوبه خود از برهانپور روانه
 گردید - محمد مراد خان که خالوی احسن خان عرف میر ملنگ
 میر بخشی محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
 خانی داشت از طرف خلد مکان مدت بوسیله خدمت بخشیدگری
 و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتی و

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای اطف آمیز امیدوار نتایج
گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده درینولا از جمله منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاری
و سوانح نگاری کل صوبه احمد آباد ضمیمه فوجداری کودره و نهامره
در سرکار عمده صوبه مذکور بار مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیله
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی احسن
خان که در صوبه احمد آباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه
احمد آباد ضمیمه فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
امت بار مقرر است با احسن خان همشیره زاده خود که صاحب
اختیار فوج محمد کام بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب
سعادت خای که سابق دشت از خاطر پادشاه محو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعی و فدویت محمد مراد خان پردازد
خدمت فوجداری از تغییر از با اعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که
واقعه نگاری و سوانح نگاری دیگرترین نمایند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رهوخیت محمد
مراد خان و خلاف گونی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب
کردند حضور رسید بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بکالی برای اظهار و اثبات حسن عقیدت خود و منکوب ساختن مدعی صلاح کار خود دران دانشت که از تعلقه واقعه نگاری و سوانح نگاری دست کشیده بمنصوبان حضور وا گذاشته بیکالی فوجداری که دنام مدعی او مقرز شده بود اکتفا کرده خواجه حمید خان دیوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا که هنوز خبر مغضوب و کشته شدن احسن خان فرسیده بود شرف اندوز ملازمت گردید هفتصدی چهار صد سوار منصب داشت بعنایت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسلیم هزار و پانصدی هزار سوار فرموده در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحیح حضور عنایت فرمودند - میر سلطان حسین برادر گلان احسن خان که همراه خالوی خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب ۴۰۰ صدی پنجاه سوار بپایه هزاری دو صد سوار رسید و بخطاب طالع یار خان سرافرازی یافت و حکم فرمودند که با احسن خان تسای نامه لطف آمیز مشتمل بر رجوع آوردن بدین درگاه خط بخش عذر پذیر برنگارند - اگرچه در زبان عوام و اکثر مردم عمده غیر واقف خبر انتشار گرفت که بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع یار خان احسن خان را محمد کام بخش مغضوب ساخته بسیاست کشت اما غلط محض بود از یک ماه زیاده قبل از رسیدن خطوط مقبدگشته بود بعده که خطها را هواخواهان او در ایام هجس بتدبیر و احتیاط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - لوائل جمادی الاولی در حواله دارالسور برهانپور مضرب خیام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتی که زیر قلعهٔ برهانپور جاریست چنان طغیان نمود که عبور لشکر دران پانزده بیست روز متعذر می نمود و روپدیه را پنج توله گاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکا پور و ناند پیر طی مسافت نمودند تا آنکه او آخر شوال سنه احد جلوس نزدیک درسه سنزلی حیدر آباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد شش صد سوار با مانده بود که آنها نیز از بدساکوی و ملاحظهٔ خونریزی و گرسنگی که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ تزلزال و توهم و رسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از راهمه خوابی نمی نمودند و در همان ایام حیف خان عرف میر اسد الله که از خانه زادان روشناس حضرت خلد مکن بود و نشهٔ جنون بمرتبهٔ داشت پادشاه او را از لشکر اخراج نموده بکعبهٔ الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبهٔ الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راچپوتان با نام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش بآنها
 دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد
 وفاقت که در صورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد
 تعلقه آنها پنجاه هزار سوار راچپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن
 در رکاب او موجود شده بشاه جهان آبد برده بر تخت نشاندند و دست
 آریز به مهر آن جماعه که از بهادر شاه غدار خاطر داشتند حاصل کرده
 بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع ماده فساد عظیم بود بامید
 اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود
 را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش بارادگی ملازمت پیغام حسن
 تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن
 میان راچپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نر بدا باسقه بدال آمده
 تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن
 خود را باتفاق راچپوتیه بد از السلطنت رسانده سکه و خدایه جاری
 نموده و بجزب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل
 بهادر شاه برآید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و رسوس
 آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید
 و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه
 احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت در اینجا
 سواهی زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و
 عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر
 بار ملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه
 غلبه سودا و بی بضاعتی که اشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت و زردن آن شیر پیشه تهوری با جمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه گروهی از حیدر آباد با جمعیت قلیل که عمده آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشه دیگر که قرک رفاقت ناموده بودند و چند چبله و کوههای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذی القعدة سنه احد که بفاصله سه کروزه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان با دیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کارزار دیده نیل حوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داور خان و نیما (ن) میدهد مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور در جنگ سبق و تیز جلویی نموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بعهده که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفات پادشاه زاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بفاصله نیم کوه از خان خانان و طرف دست چپ ذوالفقار خان بفاصله يك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - از آنکه بصیقت جنگ مانع نبودند هر دو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی در جنگ ننموده دمدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعد از آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداری عدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمی گردید ذوالفقار خان که با محمد کام بخش عدا قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفی یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفات خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بالای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذوالفقار خان و داود خان و نیبا سینه هیکه چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل زمیدند - چون محمد کام بخش هوای بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همیذکه ذوالفقار خان و خان خانان خود را بر توپخانه آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پله تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دمت بقبضه کمان آورده باوجود رسیدن همه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردید که تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنجه زخم کاری همراه پدر اسیر سرینجه بلا گردید - و محمی السنه پسر کلان دران معرکه جانستان دمت و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیفی که رفیق او بود از زخمهای پدایی اوتادند و خود شاهزاده که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پدایی بیهوش گشته در حوضه فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید از آنکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محمی السنه نمی پرداخت و تلراجیان بالای فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقر لاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مرهقه های لشکر که برای جمعیت و جوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقارخان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

القصه شادیدانه فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجه قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده زینع الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان بار تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حواله ذوالفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی موای جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که باو گولگ زنبورک رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسید - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تازاجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد از آنکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خلد منزل آورده نزدیک خیمه محل فرود آوردند از حضور جراجان فرنگ و یویانی برای علاج زخمهای آنها تعیین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و معیادت برادر رفت بعد از آن که نزدیک او رفته نشست اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت. و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پروهي نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بدینیم او در جواب گفت من هم نمی خواهم بشهرت بیجوهری و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردن و شاه عالم بساجت و ابرام تمام دو سه چمچه شوربا خورانده با دیده پر نم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمند و دیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

و عروسی است جهان از ره صورت لیکن

هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هر دو را بروضه همایون پادشاه روانه شاه جهان آباد نمودند و سه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خان خانان معظم خان افزوده خان زمان پسر گلان خان خانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهی ساختند و نیبایسیندهیا که از جمله ناسرداران مشهور عظیم و عمده سر فوجهای مقهران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابی زیاد تا صوبه مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیری و تجویز ذوالفقار خان روی انابت باصید بندگان پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیله شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزار پنچ هزار موار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و ذیل و نقاره و دھوپ مرصع و چینه فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنجهزاری و

چهار هزاری که جمله چهل هزاری بیست و پنج هزار سوار
 بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس
 بخشی الممالک قبل از آنکه امناک منصب تیار شود بلکه پیش از آنکه
 بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جید سیر حاصل سرکار
 نیر و دیگر محالات آباد صوبه خجسته بنیاد از تغیر قریب هزار
 منصبدار کم منصب و بیش منصب در جاگیر او تذخواه نمایند -
 بذازم کارخانه قدرت الهی را که بعد از فدا شدن آن کافر حویلی که
 از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمی از شرفا و سادات
 و صلحای هر قوم گردید راست گفته اند پر عقاب را که زیاده از همه
 طائران تیز چنگل و بال جان طیور میگردد بعد مردن او که پر تیر
 می سازد باز باعث هلاک چندین جاندار می شود •

وکیل راجه ساهو بوسیدله ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که
 بخدمت صوبه داری کل دکن ضمیمه میر بخشی گوی مغفوض گشته
 بود برای حصول فرمان سردیسمکھی جوتهه شش صوبه بشرط آباد
 ساختن ملک ویران بنام راجه ساهو بعرض رساند - از آنکه جمله الملک
 معظم خان خان خانان صوبه برهانپور و نصف صوبه برار را که به برار
 پایان گهات در دفتتر و زبانها موسوم است موافق سر رشته قدیم فاروقی
 و محمد اکبر پادشاه از شش صوبه دکن برآوردده داخل صوبهای
 توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است
 ساخته می خواست که اختیار امور ملکی و مالی و عزل و نصب
 حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نماید بر هر این میان
 ذوالفقار خان و معظم خلی سوی مزاج بر سر زبانها شهرت یافت

و بخشي الملك نهي خواست که در کل مقدمات ملڪي و مالي دکن ديگري دخيل و صاحب افتدار گردن - و تارا بائي زوجة رام راجا که زن عموی راجه ساهو ميشد ازو دو پسر خرد سال رام راجا مانده بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تاده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپيه هر صد سرديسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول نمودند چون درينولا بوساطت جملة الملك معروض داشت که بعطای فرمان نه روپيه سرديسمکهي که پای چوتيه درميان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان ديگر بندوبست ملک نمايد درخواست نمود از انکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درين ماده گفت و گوی اختلاف اراده هر دو مردمي بميان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هيچ احدي را از ادني و اعلى رکن نمايم چنانچه مدعی و مدعی عليه که بر ضد دعای همدیگر بعرض اقدس ميرساندند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم ناطق عطا مي فرمودند در مقدمه سرديسمکهي نيز موافق درخواست جملة الملك و مير بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همدیگر مقدمه سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي مانده ديگر از ابتدای عهد تيموريه مقرر بود که یک خطاب بدرکس عطا نمي فرمودند البته تفاوت یک در حرف می نمودند درين عهد صفدر خان باپی متعينه احمد آباد که از عهد خلد مکان بدین

خطاب موروثی مقتخر بود بدیگری یکی از بندهای قدیم رکاب عطا فرمودند صفدر خان بابی درباب بحالی خطاب و بی تصدی خود عرضی نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال بحال گو دیگری هم داشته باشد ازان روز قبح آن که یک خطاب بنام دو سه کس باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و نقاره و فیل و جیغه و سرپیچ نظر بر پایه و مراتب نماید - چون درین ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیه قضایات و دیانت آراسته بود و در متصدیگری سختی و دقت حسابی نمودن شهرت تمام داشت بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غرور پادشاه دریا دل در عطای منصب و اضافه بدون ملاحظه مراتب که چون آب سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرران نگشته بخدمت جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش بادولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال محال و دور از عقل است و تمام عالم بیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشید پادشاه عالم نواز برای همه منصبداران و خاندانان بانام و نشان ثمر بیچاگری بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضای مصلحت آنست که درین ماده تدبیر و بندوبستی بکار رود که سد راه آب سیل و سرسبز شدن مداخل پروصعت هندوستان برای بخشش پادشاه کم و بیش تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب عرض بحسب ظاهر نزد کافه انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته بود فی الواقع مانع خیر و پانی خلی رزق خالق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضی نکته سنجان ملصف پیدشه سخن
 راست تلخی آمیز بود اخلاص خان می خواست که هرگاه یاد داشت
 منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق
 و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید
 خان خانان بد فامی این وقت و بند ماختن اسناد رزق خلق
 بر خود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود
 اخلاص خان نیز از ملاحظه ملامت و طعنه زبانها تن بقبول آن
 گرفت و گیرنده خواست امتعافای خدمت نماید آخر کار قرار
 بران یافت که برین خدمت فواحداث سرا پا ملامت مستعد خان
 عرف محمد ساقی را که از جمله مستعدان راست و درست و نیک
 رو گفته می شد و از صورت و سیرت او ماده سرانجام اجرای این
 کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد
 داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ شده برای عرض
 مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که
 صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگی پادشاه دارد یا نه و بچه
 سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و
 قبل از ایام میعاد مقرری اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق
 یومیه وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امور که بسیار
 دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت
 منصب و اضافه و یومیه وجه معاش میدشد. و اکثر بدشتری یادداشت
 بتعین سزاوان شدید مهر پرور و امة الحبیب هر دو محل پادشاه و دیگر
 مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بد دستخط مستعد خان بانجام میرسید

امبار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف غایب میسرید دستخط پادشاه را اعتبار نماید نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماید مطالب خلق چاره نیست و مقلد دستخط باهم بهم رسیده شما در آنچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت *

• بیت •

هر که اینجا دست رد بر سینه سائل زند

حاجب جنت گذارن چوب پیشش روز بار

هر چند در سخارت و همت و وسعت خلق و عیب پوشی خلق و خطا بخشی چنین پادشاه در زمان ماضی از روی تواریخ خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما از آنکه بی عیب ذات پاک حق واقع شده در کار و بار سلطنت و خبر گرفتن ملک و بندوبست امور لایبی چنان مستغنی و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جلوس او را (شه بی خبر) یافته اند - و شبها اکثر به بیداری بسر برده تا در پهر روز در آرام و خواب می گذرانند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبها تاریک بسبب تفرقه لشکر و نگاه مقل خیمه های خود نیافته پیش دربار معلی در نقارخانه و کچهرها و بازارها شب بسر می بردند •

و قاضی سرکار ورنکل و دیگر جمعی از اعیان و شرفای سرکار مذکور از ظلم و تعدی پاپرانام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغنی شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملی باحاطه بیان می آید که در عهد خلد مکان که بهتمدل خان پسر جانسوار خان صوبه دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی
 فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او
 رفته چهار پنج روز در خانه او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر
 آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع
 میاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت
 متصرف شده پیاده بسیار نگاه داشته بالای پارچه کوهی رفته ملجا و
 پناه خود ساخته شروع برهنی و دست اندازی بر مسافری و رعایای
 اطراف نموده با آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده به رسد
 فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او
 افتادند پاپرا خبر یافته از آنجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه
 زمیندار عمده برگنه کوالس سرکار ایلیاندل بود رسانده بجماعتداری
 نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چذاهنونت نام جماعتدار دیگر آن
 زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست
 اندازی متددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات
 دزدی هر دو را گرفته متدد ساخته بشکنجه سیاست تمام نگاهداشته
 بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیداری شدید بهمرسانید زن
 ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوبان
 گریه پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملت برگنه
 نرکنده سرکار بهونگیر که جای قلب رافع شده آمده با مروا نام
 که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرض آمده بود رفیق
 و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچه
 زمین سنگ لاج بنای احاطه خام بدستور گدھی در شاه پور گذاشته

ملجای خود ساخته علانیه بتاخت و تاراج نمودن اطراف
 پرداخت و فساد او بجائی رسید که هر جا از زن مقبول و مال
 هنود و مسلمین می شنید بتعدی کشیده آورده متصرف می گردید
 تا آنکه جمعی از بیوپاریان و شرفای هر قوم بحضور رفته استغاثه
 نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد
 رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار برگنه کلپاک که هفت هشت
 کوه از شاه پور واقع شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب
 تدبیر مشهور بود مقرّر کرده جمعیت شایسته با او داده برای
 دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعد از آنکه قاسم خان به کلپاک رسید
 به بندر دست برگنه و تنبیه مفعدان نواح پرداخته جمعیت
 فراهم آورده همیشه در فکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا
 نیز گاه گاه شوخی زبان مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزی
 بر یکی از مواضع برگنه کلپاک تاخت آورد قاسم خان خبر یافته خود را
 برای تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعی رو داد
 بعد از آنکه جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را
 بر بالای پارچه کوه قلب رسانید قاسم خان تنها دست از تعاقب او بر
 نداشتند قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گوی از
 دست همراهان پاپرا بر پیشانی او رسید و از درجه شهادت کامیاب
 گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کانر
 مفعد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج
 بحرداری یکی از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده
 مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقی برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ می نمودند آخر راه مرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدھی را مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گدھی خام شاه پور را از سنگ و چرخه پخته ماخذه توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده

• بیت •
 درختی که اکثر گرفته است پای • به نیروی مردی برآید ز جایی
 اگر همچنان روز کاری هلی • بگردنش از بیخ برنگدالی
 بهمان شیوه که داشتند پرداختند - از آنکه درین مابین رستم دل خان او را گدھی پخته ساختن داده بود و ندانست در الحظه شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد پادشاه و گرفتن اضافه سهم مفسدان را دمت آریز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافرتن بواتعی نمیدهد - بهر حال مقدمه فساد او بطول کشید و کار بجائی رسانید که تا پانزده بیست گروه شاه پور هیچ احدی شب خواب بآرام نمی نمود - درین ضمن • بیان سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوی نزاع آمیز بجائی کشید که هر دو میدان هم بدعوی فن حیاه گرمی جنگ یکبکنگی که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رساندن زخم کاری بر پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز سروا نیز بهمان زخم بجهنم و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا احتیاط زیاد بهمرسانده روز بروز بگرد آوری فوج و فخریه و تسخیر قلعات اطراف می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبۀ افراد که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده بوسیله ماه محاصره شاه پور

پرداخت آخرکاری نماسخته و بدار و مدار بار ساخته مبلدی گرفته
 مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعه
 ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده گروه واقع است و تاخت
 آن قصبه مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشه لکوک و قالینهای
 بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که
 مسلمین و هندو در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند
 با دومه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوار خود را بقلعه ورنکل رسانده
 جمعی را بر سر راهها نشانده چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم
 قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیادهها
 بمدد کمند و زینهای رسا بالای قلعه که چندان استحکام برج و باره هم
 نداشت برآمدند و باقی مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند
 هوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای
 بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال
 بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست
 آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیغه
 هشت نه ساله گرفته داخل اسارمی درآورد و دومه روز بخاطر جمعی
 مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه
 مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضی را علی الرغمی که با
 مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل
 رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضی را چند روز نگاهداشته هر چند
 قاضی برای خلاصی ناموس خود بالاحاح وزاری کوشید فائده نداد
 قاضی را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواری او بجائی

رحیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر
 بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه
 خواهند خزانۀ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی
 و اسپ مواری خود نگاه می داشت - روزی جمعی از بنجارهای
 نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده
 هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای
 ذخیره قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه رانی جا بجا
 فرستاد که برای او زراعت و سبزی نمایند - بعد از تفکر تسخیر قلعه
 بهونگیر که از قلعه های مستحکم مشهور و بمصافحت شانزده کرده از
 از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مصافحت شانزده کرده
 عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفای مسلمین قبائل
 خود را برای فاتحه طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک
 طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خود را بپای قلعه
 رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی
 و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن
 از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالای چهر مردم
 چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکی را خبردار و
 سراسیمه ساخت و دوسه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز
 بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند
 گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست
 آن ملعون نیامد اما قصبه و بته را تا یک پهر روز تاراج و رفت
 و روپ نمودند و خود آن سنگ در خانه سوانج نگار رفته نهشته

کازرمائی می نمود و مردم او بکندن زمین و جهت و جوی زر نقد پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران ظرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد زر نقد در خانه او مدفون یافتن معلوم بعدة که از بالای قلعه سنگ و گولۀ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند صرغه در زینده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمزهای شالی را که همراه او بود آتش دهد تا در پناه دود آن برقندازان و مردم بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعدة فرار اختیار کرد و دو سه هزار زن و مرد از بته و قصبه با خود گرفته باسیری برد - و از زبان راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیری بیارد پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که وقت تالاج نمودن قصبه دختر هفت هشت ساله یکی از شرفای مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین نام بدست یکی از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل بچه گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار مسلمانانی که رشته خویشی دور و نزدیک بسلسله شیخ زین الدین داشت و از گردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود بوسه وقت دختر رسید و گریه کنان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان دانسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصی آن

دختر نمود پیداده به تندى و تلخى پيش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدى يا شفيع خلاصى دختر گردیدى تو را به بندوق خواهم زد سوار بملايمت و مدارا پيش آمده الحاح و نرمى بسيار نموده راضى ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امير گشته احوال قبيله و خاندان خود بيان نمود که سوار شناخت که آن معصوم صبيۀ شيخ زين الدين امت و آب در دیده او گردید هر چند خواست بدان زر نقد و جنس کم و زياد آن دختر را از دست او خلاص سازد دانست که فائده نمى دهد با دختر کپ زنان و ازان پیداده احوال پرسان نزدیکتر رفته بکبار پیداده را غافل ساخته چنان شمشير بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سراو از تن جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبيله و خوبشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهى افتادن دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر مر و سينۀ درد آلوده دست مى زدند آورده از دير مجامى بر حقيقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاريکندا که چهار کوره از شاه پور واقع شده پارچۀ کوهى قلب بظراو آمد بالا و پائين آنجا را قابل بنامى قلعه بنظر آورده آنجا نيز قلعه احداث کرده زير آن پرکوتۀ قرار داده براى پناه گاه و بيگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخيرۀ وافر همه مايجتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان صاحب تقصير و بي تقصير را درانجا نگاه مى داشت و جمعيت زياد درانجا نيز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشيد

آرام خور و خواب برساگذان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هرچا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او می رسید از میانه راه یا از خانه او کشیده می طلبید بهر حال فریاد آه و واریلای مظلومان بآسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زن قاضی مبتلا ببلا که از جمله مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معنی بمیدان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه امتیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند ما را مناصب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمایم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او می نمایم آن ستم رسیده سماجت زیاد نمود تا آنکه میرتزان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بی آبرویی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانه خود رفته از درک بی ناموسی که بی آبرویی تمام نزد همچشمان خاص و عام علاوه آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلی حاصل کرده کذب خانه اختیار نموده در رازگ تردد بر روی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهائی را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعد از عظامی اضافه باو و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغه تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از
 جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج
 شایسته همراه داده مع همدار خان و نیاز خان و تاتار خان که
 همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه
 آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان از آنجا که آن شقی بدکیش
 قبل از تعیین فوج بقصبه کلپاک که هشت کرده از شاه پور واقع
 شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبه
 کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل
 چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار در باب
 طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرمید بعد رسیدن فوج
 افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن
 بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از
 محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود
 خود را بشاه پور رساند و دلاور خان تهانہ دار کلپاک تهانہ قائم کرده
 انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن ناپاک نیز در تاخت
 اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسرو پوره آن مردود
 با جمعی کثیر از مدتی در قلعه بانواع شکنجه عذاب در قید بود
 و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن او را مافون
 ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزین
 خود گفت که برای من سه چهار سوهان بهم رسانده همراهه طعام برماند
 زن او حسب گفته او چند سوهان تیز دندان پیدا نموده زیر طعام
 گذاشته آورده بشوهر هنر پیشه خود داد و او از آن سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم بر راه عطیة الهی داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکار ماهی در کوره از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربههای ذخیره حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعی غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس و سوخته بیداد او بودند رفیق آنها گشتند و پیش از آنکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بزمیذار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم بر راه و گوش بر صدای توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعهده که خبر نساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعهده که صدق خبر بتواتر کشید مراسم گشته سوار شده وقتی مقابل دروازه شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلپاک که هر کارهای جلد رو نیز خبر رساندند دلاور خان با فوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاور خان آن کافر شروع در صف و پا زدن لاهاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و از آنکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازه چوبی سوخته گرد آن پارچه تخته آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجای چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بالای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چنده
 گام پیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست
 خون آلوده را بخود پرشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود
 را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
 رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود
 آمده سد راه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپلک نیز رسید و با
 مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجایهای
 قلب و دیوارهای اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند
 و مردم دلور خان نقره فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسروپور
 پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
 متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعه تاریکندار رساند
 مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط او را اندرون قلعه نگرفتند
 بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خیمه گرفتن
 ذخیره پراخت و تمام فوج متفرق شده او خود را بتاریکندار
 رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعه شاه پور مانده در
 گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان
 می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خیمه بیوسف خان که احمد از فکر
 نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
 که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبی
 خود را رستم ثانی می شمرد با پنجم شش هزار سوار که موجود
 نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده
 بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمد بود بجهت

محاصره تاریکندار روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر ننمود اما فائده بر روی کار نیامد بعهه یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصره قلعه پرداخت با وجود محاصره نمودن ده دوازده هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که از آن کافر جهندی بظهور آمد و از زبان مردم نکه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله و سنگ ضائع میگردد کار بجائی رسید که یوسف خان جهنده قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیدام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند و علوفه سوچند از آنچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هر دم از قلعه برآمده زیر جهنده قوای رسیده بیوسف خان می پیوستند و مبلغها بآنها میسرید - بعده که ذخیره باروت رو باتمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بده و پرکوته و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود در آورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر نوار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه زیر زمین جلی بود که دروازه و زینها برای پایدن رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند و آن مفسد عیار کفش نجس حقه نکبتی خود بر دروازه گذاشته از راه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعد که پاپرا تنها مر از موضع حسن آباد که آباد کرده او بود و از تله‌یگفتا مسافت دو منزل داشت بر آورد تازی فروشی در آنجا باو در خورد باو گفت تازی خوب برای من بیمار هر چند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازی فروش بعد ملاحظه صورت او را از اطوار کلام شناخت و او را با امید آوردن تازی خوب نشانده خود را نزد نایب فوجدار که حکومت آنها تعلق بهمان شهر پوره آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنه خون او بودند رسانده بر سر کار آگاهی داد و همان لحظه دو صد سه صد پنداره بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت با وجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پهلوی او رسید بدم رو افتاد - بعد که او را گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیهها نموده از زبان فحش و لایعنی هر می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او جدا کرده سر او را بحضور فرستادند و دیگر اعضای او را بدروازۀ حیدر آباد آرنخته بمزای کردار او رساندند • • بیت •

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندرومی

از جمله موافق که در آخر مال جلوس خلد میفلز بوداده و از

نوشته اخبار نووسان کابل و ملتان بمعرض رمیده مجملی بگزارش

می آرد که چون در عهد فرودس آشیلانی میان شاه ایران و پادشاهان

دهلی بر سر قلعه قندهار نزاع و فوج کشی بود درینوقت گرگین خان

نام از طرف ملطان حسن شاه ایران نامه پادشاه فاطمه بجزاست قلعه مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داری
مسلحه او را میسر می خوانند از جمله نوکران معتمد صاحب رای
گرگین خان بود و بند و بست یک دروازه قلعه نیز تعلق باو داشت
گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد
و باز بحسب ظاهر رفع کدورت می گردید و ذخیره آن در دل
افغان بد نهاک جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک
اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان
را بحیله و تدبیر برای بند و بست کمر گاه و پائین قلعه بر آورد و
بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود
شب برای مصلحت خلوت کرده مردم معتمد او را از اطراف دور
ساخته با همراهم مبارز پیشه خود که بکامین گاه نشانده بود غافل
بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواره او و هرکس که بجزگ
پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی
و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد
که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب
مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو
تعلق داشت داخل گشته باقی همراهم گرگین خان را مقتول و
مقتول ساخته اموال و خزانه او را منصرف شده مصلحه خطبه بنام
قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رفع بدنامی و استحکام بند و بست
خوانده کلید طلائی تسخیر قلعه مع عرض داشت مشتعل بر استدعای
متنهب پنج هزاری بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام
و سندن قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد منزل با وجود اخلاص

ته دای که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینه او این بود که غبار و
 ملای که از عهد خلد مکان بمصب ایلیچیان ناهموار به میان آمده
 بود ابتدا با ارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روپ
 داده بعد ازان از فرستادن نامهایی محبت افزا و هدایای بیش بها
 همراة سفیر سخن فهم جهان دیده رشته اخلاص موروثی را از سرنو
 استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که
 خلعت و فرمان آفرین باد و سده قلعه داری مع عطای منصب
 پنج هزاری برای خود او و همرها او فراخور پایدارمال داشت و خفیه
 زبانی تجار بمسلطان همین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک
 هرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
 ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع ماده این فساد که استحکام
 بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب
 است زودتر باید کوشید و از طرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر
 جمع دارند لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فالکی شاه ایران نیز بمرتبه
 از بند و بست سلطنت بی خبر و عاری بود که اصلا بفوج کشی
 و تعین لشکر و مردم کشی راضی نبود سوای محبت علما و فضلا و
 شکستن و ساختن عمارات بامور ملکی و مالی نمی پرداخت و خلاف
 طریقه جد و آبی خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی
 تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت
 شرعی و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث موقوف
 می رساند این معنی مدانی نسق سلطنت الکه ایران می گردید لهذا
 زود بفکر تلانی تسخیر قلعه قلعه ها پرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعیین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازه آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه بادشاه بزرگان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدرآباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکن
دارالجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدرآباد می نوشته باشند *

ذکر موانع مال هبوم از جلوس خلد منزل مطابق

سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آواز سال هبوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافه های نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزاده ها را
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
بر اسب وقت سواری و دیگر عنایات سرانرازی بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خانان و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر را
مادون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
نالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانه زانان و پادشاه زاده ها مانده همین پاس است نواختن نقاره در

رکاب رای نعمت و از قبول این هدایت ابا نمود - چون میان
 جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
 و خان خانان آرزوی نواختن نقاره در حضور داشت ابا نمودن
 ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برآمد همچشمی
 او نمودند - و بعد بگذشت نواح نرخته بنیاد حیدرآباد یوسف
 خان را در حیدرآباد نگاه داشته برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان
 که در ایام تبدیل سلطنت سرافساک برداشته بودند تاکید بلیغ
 نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت
 کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و افاضه هزاری دوهزار
 سوار نموده بعظای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور
 بضافه مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند •

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
 قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هر دو باهم چسبیده
 برآمده بودند از آنکه که قدرت و حکمت بالغه الهی تقاضای
 آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال
 دولت و موجب بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
 و جلال می گردد و بسیار عیب و علت لازم ملزوم خلعت انسانی
 است که همان کلید افتتاح رزق و ماده دفع و بلل و نکل بی بضاعتان
 محتاج بفران شب می شود •

• بیت •

بها شکست کز کارها درست شود

کلید رزق گدا پای انگ و دست شلامت

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خفت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هر دو برادر را بدیش و کنار خود گرفته سر راه
مترددین و مسافریں می نشستند هر کرا نظر بران خلقت می افتاد
رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و
مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هر روز بخانه می بردند بعده
که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدر اباد ازان راه عبور نمود
آن هر دو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند
همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار
روپیه نقد و یک اسب برای سواری عطا فرمودند - درینولا که
لشکر مراجعت نمود باز هر دو برادر که بعد تمیز رسیده بودند و بپای
خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت
گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دبه بجمع پانصد روپیه
در وجه مدد معاش : یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد
عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک
فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت
معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباحثات قوم
گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم
سرانجام باوجود آنکه ذوالفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف
خود برای خرچ مدد نمود طمانت رتن بر سر تعلقه خود ندانست
و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبه
دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر
برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفروض نموده صوبه
داری خجسته بنیاد بنیادیت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و انصون او کارگر نیداردن بزبان قلم داده باوجود ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذوالفقار خان که با امیر الامرا آمد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون بجملة الماک معظم خان خان خاندان رجوع آورده اظهار ندامت بامید شفاعت نمود از مرتصبر او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیه سالیانه سخدار ساختند - سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبه حب ریاست خود را پابند نوکری ساخت - و - ط جمادی الاولی (۱۱۲۱) کنار سواد خجسته بنیاد رسیده - ضرب خدیام و حکم مقام یک و نیم ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحه حضرت خلد مکان و رساندن مبلغ کلی بخدمت آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنت سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنه خلد آباد ساختن و برای خرچ خدمه و ناگرو عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولی در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافه گشته - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوه محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تظیری و طالب حضور حاصل نموده بود بده که خان خانان حقیقت بی تقصیری و حسن عنایت و فدویت و حقوق نیکو خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بجای خدمات

نزن محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان
 بحضور ازانکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمه
 خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذوالفقار خان داشت
 و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست
 تلافی نموده در گرفتن اضمایمها و تجویز خدمت صوبه داری بیجا پرور
 و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خود متوجه احوال
 محمد مراد خان گردیده از خجالت برآید بر خاطر خان خازن گرانی
 نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذوالفقار خان نموده
 که توجه بحال او گردیده از طرف دادن جاگیر کم حاصل وزود تغییر نمودن
 که علاوه پرشای سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه
 داری خجسته بنیاد نیز از صورت نگرمت لهدا نیابت صوبه مذکور
 نیز از تغییر نموده به داود خان پندی مقرر نمودند - و آخر رجب
 در سواد دز السرر برهانپور ضرب خدام واقع شد اگرچه میخواستند که
 چندگاه بسیر و شکار رما و باغات و تفریح آبشار کراره که از مکانهای
 فرحت انزایی دلکشای شکار گاه و میز گاه مشهور است بلا تفرقه
 خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازان اما ازانکه خبر فساد
 راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح
 اجمیر پا از جانده عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامه شورش
 گرم ساخته تهبانهای صوبه اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته
 بودند بعد که حید حسین خان باره صوبه دار اجمیر بقصد
 قادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند
 و حید حسین خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار بدارالبواز پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسدی در آمدند و بتخانهای بسیار مهمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و سلخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه سنگلهانه و غیرت خان فوجدار نازنول که هر دو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجه شهادت رساندند مگر بعرض رسید - توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دارالسرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نریدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نریدا عبور فرمودند •

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقه گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زده پوش مسمی به گرو که باهم سکه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پدشوای آنها بلباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقبری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نازب درانجا گذاشته • قمر نموده بود که هر که از جمله معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جنت و کهدریهای پنجاب و دیگر اراذل دوم کفار بودند ندر و نیاز باهم او دران معبدخانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقی بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان برین اطلاع یافتند حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمال و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
 در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه هیدرآباد گردیدند گویند نام
 از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با درصد سه صد سوار
 نیزه دار و پیاده در رکاب رفقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
 ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
 خبیر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پزوه بود یکی از
 جمله آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم از اختلاف روایت مسموع
 گردیده بشهرت تذاخ که نزد آن طائفه بد اعتقاد اوتار خوانند
 خود را عوض گرو گویند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغییر صورت
 ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن مگ
 نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری از آن قوم ضال را فراهم آورده
 علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
 ظاهر بیدان دست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسپا
 پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و مهرند شروع بتاخت
 و تاراج نمود در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
 هشت هزار پیاده جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
 جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
 هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و براق کارزار باو جمع گشته علم
 شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با دوسه فوجدار که بقصد
 تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقابله پیش آمده و غالب گشته
 بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
 تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بدنام حکام پادشاهی و عمال جاگیر داران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در امتقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و تاخیر برگذات تعلقه او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را با خود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده برافرونداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگی بقصد تذبذب آن فرقه ضال خذلان مآل سوار شده بدفاتر سه چهار گروه مقابل آن گروه شقاوت پزوه خود را رساند - آن ملامون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سچا پادشا، و فاتح درس می نمودند با استقبال وزیر خان شقاوت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چندان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیلان را از پا در آورده و جمع کثیر از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای پیدایی موج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خللی پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ذکھانی وزیر خان بدرجه شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و ممال و اسباب وافر مع فیلان

و امپان چندان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیاده بدشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کفان خود را بهسپرد رساند - از آنکه سهرزد شهری بود پر از مال تجار و صرافان مالدار و کاتبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان صلحا و فضلا زیاده از شمار در آن شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یک دو روز دست و پای لحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و امیر نمودن اطفال و عیال و ضعیف و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هر جاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و بر آردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تازاج سهرزد در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعیین نمودند - بعده که نوشته آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثه که بر سنگه سهرزد گذشته بود حوصله باخت هر چند که جمعی از شرفا و انغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت و زبیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
 بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
 نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
 بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خود را
 کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجه شهادت رسیدند اگرچه
 بیشتری مال و عیال مردم قصبه بخاندن تاراج رفت و عورت بسیار
 از ملاحظه ناموس بیاد فدا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
 انداختند اما بعضی شرفای جلالت پدیده که عیال و ناموس را
 یکجا ساخته در نوع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
 بی ناموسی بآنها نرسید - بعد از آنکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشه
 مهارنپور بدست آن طائفه ضال افتاد به بند و بست اطراف
 پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
 قصبه آباد کرده او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
 بسیار در آنجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
 شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت بر افراشته
 بود بعد رسیدن نوشته آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
 داده اخراج نمایند و بند و بست بهج و باره و گرد آوری اسباب
 جنگ و تهیه مصالح نام و ننگ و بر آوردن فوج باستقبال آن گروه
 ضال بد مال پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه
 چهار گروهی رسیده برو موضع توابع جلال آباد نه گذهی و آبادی
 پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
 خبر سه صد چهار صد سوار فغان قریب هزار برقداز قدر انداز و

تیر انداز بمرداری غلام محمد خان نبیره خود و هزبر خان بنی عم
بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها
که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد
پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاری از رعایا بانضمام
اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند
و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید - اگرچه ازان گروه بد مال
نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعی کثیر از
مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حمله های پیاپی
افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ نکست فاش بر فوج کفار اوتاد
و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات
میدان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون در سه بار هزیمت
یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار
پداده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب می رسیدند فراهم آمده با
درصد سه ماه مورچال روان که از تخت های چوب ساخته پایها بصورت
ارابه بران قرار داده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار در میان گرفتند
اما تردی که ازان افغانان جلالت نشان در مقابل یورش آن مخدولان
بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان
داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد
مال بیای دیوار نزدیک دروازه می رسید خود را بدم تیر و گول
بندوق و سنگ باران داده فتنه درس گویان با چهار صد پانصد کاذب
و اقسام حربیه بفسد کردن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن
دروازها شوخی ز حد می گذارند - و افغانان مر از دروازه

را وانموده با تیغهای بوهنه میزها بر او کشیده برآمده بران
سگان ناخست می آوردند و در هر حمله مرد ربا هد کوهد نفر از
کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز
بدرجه شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها ناخست
آورده کافرکشی می نمودند و تابیدست روز و شب خورد و آرام بر
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار گانر
بکشتن داده کاری نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر
ملطان پور و پرگنات دوابه جالندهرگردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع
خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی
فرمایش و استقبال نمودن باخزانگه موجوده نوشته مصحوب دو سکه
سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا
و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت
رسیدن بدرجه شهادت فاتحه خواندند و قسم رفاقت و اتفاق بی نفاق
بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستاده های آن مردود حکم خیمه
بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن
نوشته با قدری حرب و باروت که از جمله فرمایش حرب و باروت نیز
طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون هواری و باربرداری
برای رفا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانه
سوار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار
نموده فرستاده آید - بعد شمس خان با تربیب چهار پنج هزار سوار و می
هزار پیاده برفنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نور نگاهداشت که بر فراقت زمینداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از بافندها بازروی شهادت کمر همت بر غیبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زبانه از لک آدم فراهم آورده بدیدیه تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شاییدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که محله هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیداده گرفتند با توپهایی که از سهند با خود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جواهرهای پر از رنگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همیشه تا راج کدان نزدیک قصبه راهون که هفت کروه از سلطان پور دست رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پرتاو خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدھی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چو درهریان و قانون گویان پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلالت شعار باران غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهم دیگر ترغیب نموده می گفتند که در صورت هزیمت یافتن و کشته شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها در مهلکه تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و اندعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر محبت نموده مردانه وار پیش قدم گشتند همدیگره بمفاصله گواه رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گوی تفنگ بلند گردید و یکبارگی قریب ده دوازده هزار گواه و سنگ فلاخن تکرک وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کارگر نیامد که آدم نامی کشته گردد و شمس خان که در منع تبرز جلوئی و خرج باروت بیدصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میروفت بعد اتمام شلک اول و دریم کفار بد فرجام فوج اسلام فیث جرات پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنججاه هزار مسلمان که از پرگانات اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صدای تکبیر همت افزا بلند زوده بران مدبران پرکین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کفر را بهم بسیاری را بقتل رساندند و زخمی ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود بردند محصور گردیده شروع بزدن بندق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیره اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان سلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گدهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهتیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین مخصوص بر کفار تنگ گردید و شب از گدهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کرده تعاقب نمود یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر بدست آورد با ملغان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرفتار آمده تهنه که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود بر داشته تهاذه خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت برگذات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واریدا و هنگامه تولزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلام خان که دیوان پادشاه زاده و نایب صوبه لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بزد و بصت برج و باره باز دحام عام جمععی از مسلمین و هندو برآمده بتفاوت سه چهار گروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طلایه کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامه که دو گروهی شهر واقع مت خرابی بسیار رساندند القصد در مدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلفت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه تصبیجات و معمورهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطه شمار بدرجه شهادت درآمدند و عالمی بپاک حادثه کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کردند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد دوسه نفر هندو و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - از آنکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از ارافل بدکیش قوم هندو بآنها گرویده جان خود نذار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقه
 هنوز اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد
 آن طائفه ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهره حال پادشاه ظاهر
 گردید اما صلاح و مراب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن
 شعله آتش فساد آن گروه جلالت پدیده مقابل ماده شورش و
 سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم - مرآه چندان کار نیست هرگاه
 رایت ظفر آیت ولی نعمت متوجه آن سمت گردد زنت و ررب
 خسن و خاشاک آن ناکامان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد
 گرفت تذبذب و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته
 از بلده دار الفتح اجین رایت توجه بسمت ارطان راجپوتیه
 برافراشتند •

خبر واقعه محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض
 رسید - بعد از آنکه در سود دار اخیر اجمیر مضرب خیام گردید
 برای پا مال - ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال
 راجپوتان بد - گل اطراف سرزمین اردیپور و جودپور تعلقه راجه
 جی سنگه و رانای چندوز امواج دروا موج با سرداران رزم آزمای
 کار طلب تعیین فرمودند •

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ و می در منقلب
 حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در نکر خلفای
 راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند •

بعده که امواج عدو مال برای تاخت و خرابی مهورهای
 میوز - حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیه ضلالت از خواب غفلت بیهوش آمده
رسولان درمیان انداخته خان خازان معظم خان بهادر و مهابت
خان بهادر را واسطه شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و
انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگر چه در قبول
بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد
اما از آنکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل
پادشاه می خنید و تذبذبه و تادیب آن جماعه بد عاقبت پیش
نهاد خاطر آن پادشاه در ما دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان
پای تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه
اجیت سنگه و وکلای وانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت
نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ
پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس
فام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای بانام و نشان
جمعیت می چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا
برومال بسته سرسواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت
و امپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبه الله برگشته
آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم از جلوس شاه عالم پادشاه مطابق

سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد تراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق
سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیظال

گرومی بد مآل رایت ظفر اقبال سمیت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب برافراشتند - چین قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبه اودهده مامور گردید - و از سوانح بنذر سورت بعرض رسید که میرزا محمد هاشم نام که بسه واسطه نواسه شاه عباس ایران و بدو واسطه پذیرد خلیفه سلطان پادشاه زاده مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده صبیغه خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدی مادی دارد از ایران رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هر دو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بزام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بزام محمد صالح نجم ثانی بر خزانه بنذر سورت روانه نمایند و سواى آن بزام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمد آباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمد هاشم با احمد آباد سرانجام ما بحتاج او بدستوری که محمد آمین خان صوبه دار احمد آباد در عهد خلد مکان برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانه حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانه بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که افضل الفضلی لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانه قاضی و صدر آمده برای خواندن خطبه بقید لفظ وصی مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعی از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و بهمین مضمون از نوشته اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصی گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه و محبوس گردیدن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار احمد آباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بفرموده فیروز جنگ خفت رسانده در چپوتره کوتوالی مقرب ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما از آنکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقدر بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگار بعد الم عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصی صدر احمد آباد برای حاصل نمودن این بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی فرشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعد که روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصی خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم در جمعه آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد از آنکه روز جمعه دویم خطیب بر مذبح آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه لفظ وصی بر زبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی از جا جسته کار از بکمی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت و در مسجد هنگامه و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم جان کشیده بصبح مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و الذماس برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروز جنگ چند روپیه بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ که بصوبه داری او دهه گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقه خون بار جود بند و بست واقعی نمودن وزیر بار خراج سه بندی آمدن بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر بر بیخبریهایی پادشاه بغور پرداخت خانه زادن کار طلب برداختند گروه استعفا منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از بندر سورت با احمد آباد رسیده بود بدین فیروز جنگ آمد پسر خود را با استقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چند قدم پیش

آمده با عزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسب تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجه شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زنهای مرهته تلمی بانی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتنه بلده دار السور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبه رانوبر که هفت گروهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانوبر را که جمعی کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبه دار پیغام طلب چوتنه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلمی بانی و خبر شوخی آن زن جنگی بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربی مودان را ملاحظه جان نمودن و از درجه شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور برآمده از جمله فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنه جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود او را هراول فوج نموده کوس معرکه شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخدوران خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهپور خود

گذاشته با چهار پنج هزار سوار جنگ آزما با استقبال میر احمد خان
 شتافته بمقابله پرداختند و باقی فوج هر هفت خونخوار بقصد
 محاصره و تاراج پوره های برهانور تعیین نمودند - میر احمد خان که
 در سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیره های خود زخم های کاری
 برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک با آخر روز
 بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیمت را اطراف
 خود داشته جنگ کزان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد
 نمایان زخمی گشته نزدیک آخر شب غلبه کفار را زیاده دیده
 تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با
 خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که
 بیشتری مردم فوج با شهامت خان چند اول او بدرجه شهادت
 رسیده بودند بانی مردم جان سلامت بدر بردن غنیمت دانستند
 و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار
 تردد می نمود بزخم های پدایی از امپ افتاده خود را بانیم
 جانی که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت
 گردید - و از جمله مناصب داران برهانپور میر علی رضا نام که از سادات
 سبزواری و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعی دیگر از
 متمیزه میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بصیاری دستگیر
 گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن مردم
 خوانی باج بکلارنت و قوال میداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای
 وقت دران دانست که خود را قوال را نموده اشعار رنگین فارسی
 و هندی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستورستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان می نمایند حرف میزد بعده که نا مرداران آن فرقه ضال باو گفتند که اگرچه دانستیم که تو از جمله مغنیان و نغمه سنجان مجلس امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جمله مردم مایه دار و آبرو طلبی اگر در هزار روپیه میدهی خلاص می نمایم آخر بعد رد و بدل و مناظره بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده هرکاره غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده برکشتی حوار شده هرکاره غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگویی که من از منصبداران مشهور و بیوزات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقی نام جوان که از ندیرهای امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از اتمام بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب بکوشم و باواز بلند طبل صدق مثال نواخته گفت من بخشی شهرم و ندیره امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده آه این گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند چوراسن جائه که بعد از هزینهت خوزان فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده روز گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مال گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم دل خان و چورامن جانه و دیگر عمدت های لشکر بطریق هراول برای تادیب و امتیصال آن طائفه ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهنجیات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهنه مردم پادشاهی و آیاد نمودن رعایای مدم زده شاه آباد و مصطفی آباد و شاهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افکن گردیدن ایست ظفر آیت دران ضلع آن طائفه بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان بکه تاز خون را غافل می رسانند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنه مذکور مضرب خیام چهار پنج گروهی قصبه شاهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه می چهار هزار هوار و پیداده بیشمار آن گروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درسن کویان چون میل ناگهان مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملتهای وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعه فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان صدای دار و گیدر و مردکشی بلند گردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی تنگ گشت و کار بجائی رسید که بعد کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعی از مردم خاص و عام فیروز خان میواتی و چندی دیگر از سادات باره از نیل و اسپ پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهای بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت دادند - اما بعد از آنکه در شادهوره بقصد تعیین انواع برای تنبیه و اخراج آن کافر بد نهاد نزول آیات ظفر آیات واقع شد اول اوائل ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چله زمستان می باشد چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چنان باد زمهریر آما بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپای بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر سقط شدند که از گنده بوئی آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمره بد نام کرده کلمات ناگفتنی بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد آن اشقیای مردم آزار که بر کهی و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت می آوردند و شوخی زیاد بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدار نامی بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجه شهادت رسیدند متواتر بعرض میرسید جمله الملک خان خانان را بایک پسر و حمیدالدین خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فیروز خان میواتی و چورامن جانه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده رفیع الشان هراول و برونغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای امتیصال آن جماعه خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بدیشتری ازان گروه شقارت پزوه

حلف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و
 نشان پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود
 را بیکی از مکانهای قلب مسمی بلوه گده که میان جبال قلب
 نزدیک تعلقه راجه برفی واقع شده و وسعت حصار و استحکام آن
 قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار موار و پیاده داشت
 رمانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه
 هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند
 و بهادران کوه نور و فیل نبرد شیر صوت بمحاصره آن کمره متبسته
 شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام
 بامعتقدان ضلالت پیشه خذلان مآل که زرپرستی و حصن ظن
 عقیدت بآن گمراه رز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه
 و انصون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهره نور نادیه عدم و
 ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصله ایام بهمان صورت امرد و
 ریشدار که بجهنم واصل می گردن عون نموده و حیات ابدی بانده
 بترقی درجات دینوی میسرمد ترغیب و تحریرص بجنگ و محاربه
 می نمود و آن مکان که گفته پیر و پیشوای خود را در تفاسخ که
 مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله امت برهان قاطع دانسته
 بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق
 و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند
 ساخته پروانه وار خود را بشعله آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و
 سنان مستانه و کیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مور
 چال پادشاهی می آوردند و هرروز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعی از مسلمانان سرخروئی ازلی شهادت حاصل می نمودند -
 اگرچه از قوم ارنال هندو بی شمار مثل مور و ملیخ فراهم آمده در
 کشته شدن و عوض او هماندم بعرضه کارزار در آمدن حکم خلق
 الساعه بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هندو نیز بیشتری از
 کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
 جاهای شجاعت پیشه مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود
 می گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقی همه هندو را
 با مسلمانان واجب القتل می دانستند - بر مصاف دیدگان رزم جو
 ظاهر است که در اکثر انواع میدان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد
 دو صد سوار باشند که بجزهر شجاعت و ارادت پاس مرعات حق نمک
 در جانفشانی داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردد
 برخلاف آن گروه شقاوت پزوه که باوجود پیاده بودن اکثری کمتر
 کسی دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گویند
 قربانی بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
 خویش نداند و همین معنی و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که
 بقاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبه آن گدا مفتان
 سنگ سیرت بد مال می گردید و مردم عام سست اعتقاد آنرا حمل
 بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
 محاصره که از هود و طرف داد جلالت و تهوری بظهور آمد و ذخیره
 اندرون حصار بآخر رسید بمرتبه عرصه تردد بر محصوران بدعانت تنگ
 گردید که از بالای حصار با اشاره دست و چشم با بقالان لشکر ساخته
 بقیمت دو روپیه و سه روپیه آتار غله داد و سندی نمودند و چادر از بالا

انداخته در آن غله بسته از طذابها اندرون می کشیدند و بقدر یک‌مشت و دو مشت میان خودها قسمت می نمودند و قریب سه چهار هزار آدم افزوده کردند و چهارپای سواری و باربرداری نماند که همه را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعد از عرصه بران کفار تنگ گردید یکی از قوم کهتری که گلابونام داشت و تذبذک فروشی کسب او بود بقصد جانفشانی در راه پیر و مرشد خود بدستور آن مرگروه رخت فاخره پوشیده در مکان مرشد خود آمده نشست و آن ملعون بانوج و لشکر خود یک طرف مورچال پادشاهی یورش آورده راه کوهستان راجه برفی پیش گرفته بدر رفت. بعد در آمدن فوج پادشاهی در آن گدھی که آن ملعون را بدان زینت نشسته یافتند گرفته مقید ساخته بهزاران خوشوقتی پیش خان خانان آوردند و از چهار طرف صدای مبارکباد و آواز شاد یانگ و تمج بلند گردید و منهدیان خبر بحضور پادشاه رسانده بعطای انعام سرفرازی یافتند و خان خانان و همراهان او مورد تحسین و آفرین گردیدند بعد ازان که آن گرفتار و اسیر سر پنجه اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال او و تحقیقات کار و بار پرداختند و پاره از روی کار برداشته شد دانستند که باز پریده و عوض آن یکی از بوم صفتان بی اعتبار آن قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی خویش را عمدا گرفتار دام ساخته ازین معنی خان خانان که برای او ماده خجالت روی داد نهایت افسوس خورد - سرداران همراه خود را بعد مرز نش بسیار فرمود که همه پیاده گشته در کوه راجه برفی در آیند اگر آن ملعون را زنده یابند دستگیر نمایند و الا عوض او راجه

برفی را گرفته بحضور بیارند چنانچه راجه آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بمجرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلد دست تیز هوش قفص آهنی سیخ دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفص نصیب راجه برفی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید و بقلعه دارالخلافت فرستادند - چون در میان آن قوم موسی سروریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهنتری و جاهه در لشکر وکالت و در دربار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم مژادی ریش تراشی نمودند و موها نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد ناسد که داشتند بعتاب ریش تراشی درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چین قایم خان بهادر صوبه دار اودهه که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبه اودهه را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نهب می افزون درینولا نظر بر سقله نوازی زمانه و ناقد در دانی پادشاه استعفای منصب و خدمت نموده مزدوری گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنچ لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - درینولا خللی در مزاج خان خانان که ازان روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او داده بود روز بروز از غصه می گاهید بهم رسید بسبب عارضه مختلف بدنی

که حکمائی یونان و فرنگ از معالجه آن عاجز آمدند ازین سرای
ذاتی بروضه جاودانی شتافت *

مردی بود صوفی مزاج فقیر و دوحت که در عالم حکومت
او ایدائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی
از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه
کار و بار روزگار که باختیار انسان سراپا خطا باشد ممکن نیست
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در اراده الهی است
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شده که آدم بعضی
کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی
مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد
می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه
بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان
نوشتهجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه
بمبالغه و تاکید تمام مع هندو بهایی مبلغ خطیر فرستاد هر جا که حکم
رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پاینده وزارت او حکم
او را وحی آسمانی دانسته در فکر احداث سراهادرون آبادی شهر افتادند
اما بعضی جا زمینی که بوضامندی بفروشد و بمعنت ساختن
سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هر چند
خواستند که زمین موافق احاطه سرا بخزند و رضامندی مالکان بدست
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن
خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرن‌ها ساخته بودند بزرگ و تعدی از مکانهای موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هندو آه کشان و نفرین کنان از آنجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنه مردم بازار نموده مبلغی زر بخرج در آوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعه خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضای مخلوقی نظر بر غضب خالق نموده می خواستند دل خلقی را بیازارند تا دل مخلوقی بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن برداشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهای نیم سوخته مزبله محله و راه روگردید و قصد ثواب آن بیچاره میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه مقرر اوراق بسیار از روی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روی بهبود ندیده بمران خود نرسیدند و بانیه بدعتهای مردم آزاری هم درین دنیا انگشت نمایی عالمی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائی و رسوائی چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن امت - باری الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مفضولان درگاه الهی میداند اما هرگز رضای مردم آزاری که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
می و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمی داشت و مال حضرت خلد مکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بانجا نرسد که در زبانها گفتگویی بظلم منجر گردن بعده
بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داخترن
پرده رسیاهی خود را از میان برداشتن است باخدای خود
عهد نموده و تا مقدر بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم نموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالی که سگبانی و
خوک چرائی بمراتب بهتر از انست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلہی
وابسته است میسر نیامد *

القصة بعد واقعه خان خانان برمر تعیین وزارت و تبدیل
خدمات عمده حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشی الملکی و صوبه داری دکن بهردو پسران
خان خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشی الملک بودن بر ندارد در جواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعده وزارت نموده بودند عذر نتوانستید نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایه وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذوالفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبگی مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسه شاه ایران که مکرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از طرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والده او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکرو مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقه دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و با والده کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مذاقته وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زاده ایران وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نایب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند از طرف شاه زاده ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبگی تبختر و تفنن چنانچه عنقریب باحاطه بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همهرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعیین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیم واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهیروز دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - از آنکه بر سر معبر با مردم بهیروز لشکر ازو سختی و تعدی بسیار در گرفتن زرو بی آب و ساختن مردم واقع شده بود این معنی بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نوازه شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده اسپ عربی و عراقی و در تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ قبول نموده باقی بار بخشیدند بعد عطای خاعت و شمشیر و جمدهر و سپر میزنا و مرصع و جیغه که مخاج شده باردیگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهره او ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشیند و آب یخ پرورده بخوراند پنکجه نمایند - اگرچه پادشاه در یادل گنج بخش در باب منصب و عطای خدمت عمده اراده دلجوئی و فیض رسانی نسبت باو بهیروز داشتند اما از آنکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک نذمود و از همه طمع سبقت سالم داشت و هر که باو سلام می نمود در جواب دست بر سینه می گذاشت حتی که در خدمت هیچ یکی از پادشاه زاده را رابطه ارادت بهم نرساند و بخانه هیچ یک نفرت خصرص میرزا شاه نواز خان بخشی که چهار پنجم واسطه از نیاثر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد همچشمی را کار فرموده زهی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و با اشاره میرزا شاه نواز خان کوکه خان مهماندار باعث
 تمهید خفت او گشته از طرف شاهزاده ایران بپادشاه عرضی نویساند
 که اگر پادشاه زاده در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن
 اتفاق افتد چه مان آداب بجا آیم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات
 افتد در مبعثت و جواب سلام آن چه امر شود و اگر پیش از برآمدن
 حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرچاکه حکم
 شود به نشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاه زاده در راه در خورند
 از امپ پیاده شده آداب بجا آرد و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق
 افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاره که مبعثت
 سلام نمایند برای آنها دست بسر شود بعد که بر سر مذکور نشستن قبل
 از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نواز خان متوجه شدند که
 چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن
 حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشینند - و روز دیگر که شاهزاده ایران
 قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولی از منصب دیوان
 میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولی نموده در
 پیش خانه مدرزا شاه نواز خان برده نشاند و از طرف صاحب خانه
 سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پانندان
 بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در
 تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید.
 روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و
 اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنجم
 هزاره سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان که شاه زاده بخود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - درینولا
 خبر واقعه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمد آباد
 گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گشت که امانت خان
 متصدی بندر سورت از شنیدن خبر واقعه فیروز جنگ که بعد از
 ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و
 شاگرد پیشه داده فارغ سازند بلا توقف خود را بطریق پلغار با احمد آباد
 رسانده بضبط خزانة و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیری بود فتح
 نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان
 آمیر با جاه و جلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقی و شیرین
 کلامی میان مردم توران کمتر بعرض روزگار دیده و شنیده شده -
 گویند قریب ده لک روپیه متصدیان سرکار از خزانة او بر آورده
 عوض روپیهها پل سیاه در خریطها پر کرده در خزانة گذاشتند خبر این
 تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه
 پای تحقیقات آن بمیان آید و تغتیش نماید متغلبان متنبه
 گردیده از واهمه رفتن آبرو بعضی زرها را در خزانة آورده گذاشتند *

چون مقدمه خطبه بسبب دقت فضلی لاهور بر لفظ رسمی
 که در خطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار
 فضلی لاهور نمودند از انجمله حاجی یار محمد و محمد مراد
 با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه
 طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زاده
 قاضی میر میشک با دوسه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم
رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصی بر آنها
خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه
گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود
پادشاه بر آشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین
خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائی حاجی
یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از
راه بی ظنّت خود داشتم اول تحصیل علم دریم حفظ کلام الله
سیوم حج چهارم شهادت الحمد لله که از طرف عطای سه نعمت
الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید وارم که از
توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح
این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی
از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی
یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه
طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن
خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد
حضرت خلد مکل بخوانند در مذاق حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصی نباشد - اما
چون مردم عام و ادبش پیشگان بدنام بقیا سهای غلط در فکر شورشند
اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعه بی سرو پای واقعه طلب
وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم
کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم با دعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامه فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعهها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی

مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع مال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی الحجّه منعقد گردید و عالمی از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هر کدام بقدر پایه و اندازه کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسب گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و او آخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحله عمر پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهم رسید و در فرصت هفت هشت بهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعی بغتة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فانی بروضه جاودانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضه حضرت قطب الدین چهار پنجم گروهی از دارالخلافه
مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سده
چهار زر خزانه سابق که قریب ۵۰۰ یزدی کرور روپیه باختلاف روایت
مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت
عهد او بخرچ وفا نمی نمود کار بجای کشیده بود که در همه
کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید
که از خزانه عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میر رسید *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر دوش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم باصیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه يك هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صالح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذوالفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر در میان هم آمد و رفت می نمود چنانچه بعضی مقربان و همدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پروبال جهاندار شاه کنده شود اما جهان شاه جرأت نمود - و باروت او توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها موختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردد - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اتمشه که شاید چند خریده اشرفی نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه امداد بر سر حملهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه را گذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر مر تقسیم ملک و خزانه صلح بفرع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و در همان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی که از خزانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پدایی برو رساندند که قبل از آنکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الامک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و آریخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتی تمام گرفت. و عظیم الشان را پاره تبدیل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهار کرده از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کنند خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابله عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفارت نیم گروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانه عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر میرسید و اسپ و آدم ضائع میکردید تا آنکه اواخر عشر ثانی صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هر چهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و مرهای مران نامی بخاک و خون آغشته گشت. درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گول توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان گرفتند و از چهار سو جهه افواج جان بر نیست خود را در میان دریا انداخت که باز اثری از او ظاهر نگردید و آنچه ای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدی در صوبه بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقره فتح نواخته بمکانهای خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزی یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج کشی انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکه سربازی از هر دو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دارنای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبه فوج خصم پناه پپژاوه‌های خشت برد و شادیانگه فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکتر بلاد رسید و بعضی جا خطبه بزم جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آزار فتح طرف جهان شاه که شادیانگه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گویا قضا برجهان شاه خورد و فوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقاحان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان بالاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانگه فتح جهاندار شاه بلند گردید - بعده رفیع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک در میان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هذوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون تخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعه دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندوی خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاد می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانه آنها ضبط نمودن فرمود از آنجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعه دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانه یکی از مردم نامراد رفتند نهان شده اندگشتی خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتری گرفتار گردید نزد جهاندار شاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغواوی ذوالفقار خان و بقوای براهنمائی شاه قدرت الله فقیر علیه الملعنة کشتند *

در عهد نا پایدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و تهازه می گرم گردید که نزدیک بود که قاضی قرابه کش و مفتی پداله نوش گردن - و همه برادران و خویشان دور و نزدیک لعل کنور بزم صب چهار هزاری و پنج هزار و عطا می فیل و نقاره و جواهر بیش بها سرفرازی یافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار خانه زادن و دیگر صاحب کمالان و علما از میان برخاست و ظریفان شوخ طبع نقل و انسانهایی راست و دروغ بستند - از انجمله نقل نمایند که بزم برادر لعل کنور خوش حال خان صوبه داری اکبر آباد بعطای منصب پنج هزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشی الممالک در تیاری فرمان و اسناد دیگر چند روز عمدا تکاهل و تغافل ورزید آنکه لعل کنور شکوه بخشی الممالک بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذوالفقار خان گفت که سبب تعویق تیار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود ناز جواب عرض نمود که ما خانه زادن در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ایم بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کزان گفت که از لعل کنور چه رشوت می خواهید عرض نمود که هزار طنپوره

کار استاد نقلی می خواهیم گفت هزار ظنوره چه خواهید کرد
گفت چون کعب و کار ما خانهزادان بدین قوم می فرمایند
خانهزادان را ضرور شد که کعب و پیدش این طائفه آبرو طلب
اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *
نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده
این است که چون اکثر وقت شب با معشوقه همدم خود بر رتبه سوار
شده با خاصان چند برای سیر و تفریح بازار و خرابات خانها تشریف
می بردند شبی از شبها که در رتبه هر دو همدم جانی سوار شده
رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و
لايعقل گشته بدر دولتخانه پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتبه
هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده
خود را بیهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغیان نشه شراب
خوابش بود و پادشاه که نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان
در میان رتبه بیهوش افتاده ماند و رتبه بان رتبه را بکنان آن برده
آویخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور
زیداند سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته
استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور از آن خواب بیهوشی پاره
بحال آمده پادشاه را قرین خود نیانت مضطرب گشته هوشی که
دلشت باخته گویید کفان هر طرف میدرید تا آنکه پادشاه را در رتبه
یافتند و این نقل در شهرها بدین مضمون که برادر لعل کنور در " "
معنی پادشاه را کشت بگفت و شنود امر آمد *

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رفجه نمی توان دانست و در حق پادشاهان افترا می محض باید دانست زبان زن مردم گردید * و از طرف داور خان که نائب ذوالفقار خان در صوبه دکن بود ظلم چندان از سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باظفاب کلام می کشد و سبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکبیه کلام او گردیده بود که از بومی گنده دهان او هالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرمست روز بشب میروانند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازه تهیه اسباب جنگ گرفتن فرخ میر که در پتنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات باره بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثانی از لاهور متوجه دار الخلاف گردیده و مظ جمادی الاولی داخل قلعه شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت و کارطایی و رای صائب و اکثر کمالات انسانی نادر العصر بود در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدر و انبیا ترک منصب نموده منزوی گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مهتمال نموده تسلیم منصب پنجهازاری فرموده در جرگه مقربان حضور درآوردند و راجی محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهی گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله آباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست صوبه اله آباد به نیدابت راجی محمد خان مرخص ساختند هید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانه آله اباد گردید چون نزدیک کتره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشی سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابله سید عبد الغفار مرخص گردیده بود سه گروهی کتره مانکپور مقابل هم رسیدند و آخر جمادی الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبد الله خان با هم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علی خان و رتن چند دیوان با سه صد چهار صد سوار بودند فوج خود رسیدند بعده که فوجها بفاصله تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانه خود فرموده بلا فرصت اسبها برداشته چندان عرصه تردید بر سادات باره تنگ آورد که با آن همه جوهر تهور بهای بهادرانه مردم باره را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در صحابه فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتیری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبد الغفار اطراف سادات باره را چنان فرو گرفته بود که عرصه بر فوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی از پا در آمد درین ضمن چغین گرد و باد تند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هر چند سید عبد الغفار فریاد زد که من زنده ام کهی نشنید و صدای شاد یانۀ فتح سادات بلند گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داری اله آباد باضافۀ هزاری بنام سید عبد الله خان مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منہیان ظاهر گردید کہ هفتاد و پنج لک روپیہ از خزانۀ بنگالہ و اطراف بدست فرخ سیر و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید کہ سر بلذ خان فوجدار کترہ دہ دوازده لک روپیہ فراہم آوردہ و بفرخ سیر و سید عبد الله خان رجوع نیارودہ مع خزانہ روانہ حضور گردید چنانچہ بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبہ داری احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت خان را صوبہ داری مالوا فرمودند چنانچہ بعد رسیدن بصوبہ دارالفتح اجین کہ از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجہ اسلام خان عرف رتن سنگہ رفتہ بود و میان سری امانت خان و راجہ روز بروز نیز عداوت می افزود نوشتہ ذو الفقار خان براجہ رسیدہ بود کہ بامانت خان عمل ندهند یا آنکہ راجہ آن نوشتہ را جعلی ساختہ بود یا از راه زیادہ سری کہ راجہ پرتیہ دارند سر از دخل دادن امانت خان و از دہ ب سوال و جواب لایعنی پرداخت تا آنکہ گفتگوی مقال و پیغامہای سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ نام تہانہ دار امانت خان کہ بمارنگ پور فرستادہ بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجاه هزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و
 جمعی کثیر در آن تهانه کشته شدند و بعضی امیر گردیدند امانت
 خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهدیه
 سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه
 هزار سوار نمی رسید که از آن جمله چهار صد پانصد سوار در آن تهانه
 زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که با وجود شهرت قبول اسلام
 در طریقه کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالی و جانی
 زیاده از ایام کفر طغیان می ورزید از بیست هزار سوار که میاهی
 می چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتی از لشکر او افغانهای
 با نام و نشان مدل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار
 با او بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجه پوتهای جهالت کیش بوده
 بعد رسیدن نزدیک ناله سازنگ پور که از دار الفتح اجین چهار پنج
 منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد
 روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج
 شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده به عملهای صف ربا
 صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان
 ده دوازده هزار سوار همراه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت
 خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت
 خان بمرتبگی تنگ کرده بودند که هیچ احدی از مردم لشکر و بازار
 امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر افکن اصلا
 اندیشه کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل
 غالب حقیقی تکیه کرده جنگ رستمانه و ترداد مردانه که جای

مد آنرین داشت بذات خود می نمود و کار فرمائی می نمود و از چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگه دار دو میان گرفتند و با دلور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گوی بندر صورت داشت و خدمات چند در تعلقه صورت از حضور بانور الدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هر دو رابطه اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر بر آنکه بعد امانت خان سردار عمده صاحب فوج و تودن هوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانه جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد معیت پای ثبات در زبده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت بر ملا گردید تا آن گه تری ناوره قتال و جدال از کوه یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریایی شجاعت خود را با آنجا رساند و دلیر خان بغرور و فخر جمعیت فیل سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر بیسته و غا با وجود زخم نیرزه باستقلال کمال علی الاتصال تیر بمخطا برخصم می انداخت آخر بگلوله بدوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامه حیات آن افغان بد خصل را بر قامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کار طلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روست داد و ترسد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبود بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل بر زبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد محملی ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلور خان جماعه دار زخمی شد و چند جماعه دار نامی دیگر کشته گردیدند و از بهر روز برآمده تا سه بهر هر طرف که نظر کار می کرد فیستان تیر با بیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئی و اکثر اطوار ناپسندۀ او بجان رنجیده در قابوی چذین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با سعودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولۀ اجل بر راجه رسید و چنان بی خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هر دو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مرده راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار و زیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دسمت از همه مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بی شمار و خیمهای با تکلف و زر وافر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از قاخت و تاراج ذخیرهها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسیدن فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید - بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیهها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه پیدایش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریق بزرگان امانت بعد ازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن با احمد آباد زود تغییر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست - بعد از آنکه متواتر خبر حرکت محمد فرخ میر با اتفاق امانت با راه جهاندار شاه رسید اعزالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابله محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیره کولکانش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات بار سپرده با توپخانه سنگین روانه کردند - اگرچه ذوالفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سوی مزاجی و انسرده خاطر پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئی خواجه حسن خان که از سقله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای ملایم دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن از آنکه میدان کولکانش خان و ذوالفقار خان عداوت هم چندی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطر داری کولکناش خان کوکه و لعل کنور از جمله ارکان ایمان او گردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چمن قلیچ خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد به موجب حکم از عقب روانه گردید بعده که بادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد از آنکه قلیچ خان بهادر با کبر آباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده بسبب ناموافقیت سرداران ابتداءت مصاحبت دران دانست که چند روز در اکبر آباد توقف نموده انتظار آن کشد که ملک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چه بیله رام که فوجدار کوزه و کوزه بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اتاوه داشت با خزانه پرگنات تعلقه خود بخدمت بادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و ساوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبه کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصله میزده چهارده کروه مانده بود حوصاله بلخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم گذدن خندق

و بستن مورچال فرمود - همیذکه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصله دو کوره نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوارهای اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهروز نموده تا سه پهز شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیسبب و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر می بود و بی اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوه بیدماغی سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهره او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هر دو بمرتبه مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانه نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات برای تاراجیان گذاشته پاسی از شب مانده هر دو مرداران با وقار مع همراگان و نادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دمت و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و ما احتیاج ضروری با خود برداشتن نماند و در فرار بریکدیگر سبقت می نمودند که جان بسلامت بدربرند - هرکارها که خیر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند مدای مبارکباد خیمه بخیمه با آواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرنه تو از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زرنقه و فیل و اسب آنچه

بدست آنها افتاد ریودند - بعده که شاهزاده خود را با کبرآباد رساند
چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل
دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود بر خبر شکست
او اطلاع یافته عقل و هوشی که از تاراج لشکر عشق مانده بود
یکبارگی در باخت و به تهیه سفر جنگ پرداخته وسط فی فعه
سنه بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت
برآمد - فوجی که همراه ذوالفقار خان بهادر بصورت جنگ بشمار آمد
از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنج هزار سوار کولتاش خان
بمحله در آمد که مجموع اندازه هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب
لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابله فرخ سیر گردیده
خود را بسموگده متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم
حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت
می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه
بعسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سقله پروری و
پیش آوردن کم اصلا بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار
جهاندار شاه راضی نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست
جهاندار شاه می گفتند و فتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد
دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که
هر دو سرگروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدھی
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هر چند

ذو الفقار خان و کولتاش خان بهادر خود را از جمله بندهای عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتی که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کولتاش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ میر مصلحت میداد و طرف ثانی او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هر کدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ پیر از راه دور ایلغار نموده بممال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه داران باجمعیت قایل خود را رسانده بودند باقی فوج عقب مانده بود از ملاحظه شب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را لجامهای امپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختی تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هر دو فوج موافق قابوی خود جویدی تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطه بیان خواهد آورد - سیزدهم ماه ذی الحججه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و مید عبد الله خان بانوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله سید عبد الله خان ندادند و مید عبد الله خان نیز متوجه پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغه توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خارا رسیدند و از طرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان صدای دار و گیر بلند گردید که بر لشکر بارهه از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعی کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ سیر علی اصغر خان و چه بیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کولکنداش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فواره خون و آدم مروپا باخته بنظر نمی آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضه فیلی ردیف حسین علی خان بود و فتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعی بسیار نقد حیات در باختند و جانی خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه از پا در آمدند و بر حسین علی خان چنان عرصه کارزار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشه هندوستان خود را از فیلی انداخته با چندی از شجاعت پیشگان بارهه ترون رستمانه نموده بعد برداشتن زخمهایی کاری بی خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد در صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان نمی دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد شد و می خواست که خود رابه بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادبازند فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برپشته رسید که مشرف بر فوج قول سواری جهاندار شاه بتفارت تیررس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویست یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهئیت مجموعی بخانهایی کمان در آمدند و میان فیلهایی سواری زنانه آشوب غریب رشیدون عجیب روی داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیر باران بجوش و خروش برقص درآمده هیچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواری جهاندار شاه نیز چنان به بدتایی درآمد که اختیار فیلبان نماند و از غلبه فوج بارهه خلیل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر گشته شدن گوکلتاش خان و رضا قلیخان داروغه توپخانه رسید و اعظم خان برادر گوکلتاش خان زخم کاری برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبه حوصله باخت که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشته بود تا یکپاس شب برای تحقیق خبر جهاندار شاه و اعزالدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست و جوی پادشاه زاده اعزالدین بود که اگر او را بیابند زود بیازند که به پشت گرسی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرات پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل و پروری او ایستاد بود میگرفت - بهر حال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور در سواری ردیف گشته راه دارالخلافت اختیار نمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار اخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلانی پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهی نمانده و خزانه برای خرج یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد .

آری نمر شجر سقله پروری که ترک او امر الهی و اصرار در مناهی ورزیدن علاوه آن گردیده همین می باشد که ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبح گردید آری انصاف غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتی می کرد آخر بخدمت تمام همان را میدرود و نمی داند که دنیای بی اندبار فانی عجب مکانات خانۀ درگاه الهی است هیئات هیئات باین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بی بقای دولت ناپایدار این مملکتی سراسر که فی الحقیقت دولت

است یکی درین جهان که با آن همه ثروت و کامرانی همیشه در غم و غصهٔ ابنای زمان بسر برده آخر بجزای افعال خود می‌برد دوم دران جهان پاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرست دولت می‌خوانند و آنقدر مست باد که کامرانی می‌گردند که سواپی آنکه ترک او امر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می‌گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بی بدل را صرف مغانی الهی می‌نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پرده غفلت میگیرد که برای حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآره میاست مذبح ساختن بجای گوشت قربانی تصور می‌نمایند و آخر خمیازه خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانۀ زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می‌آوردند از شنیدن مرده فتح فرخ میر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجۀ اجل گردید در عیش و شادی بروی خود وا نموده با نگاهبانان بلطاف و مدارا پیش آمده موای پادشاه زاده‌ها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ میر داخل دار الخلافت شود از قید بر آورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر متم رمیده‌ای جفا کشیده بفرحت و شادی مبدل گردید - و از انتشار این خبر خانه بخانه ارداب طرف صدای نوحه و زاری ماتم بلند گشت و مندل خوش صدا

از خجالت فریادهای، مشرت افزاکه آخر هر خنده بگریه منجر میگردد
 بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست
 و دائره که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتهی پوشیده
 در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش
 الحان از هم جدا گردید و بلبلان خوش آهنگ که لب از لب همزبان
 حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتداری بر خاک
 مذلت افتاد *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
 که سخت و سست جهان جمله در گذر دیدم



ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفی نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبه بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میانی خود را که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران می رسید در صوبه مذکور نیابت نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطه تحریر در آمده بر واقعه جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبه کابل باکبرآباد رسیده بانفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمد اعظم شاه نموده فتح یافته تخت آرامی هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت بامتقلال داشت در سنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه را بت نزل در دار السلطنت لاهور افکنده بود صوبه بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعزالدوله خان خانان بهادر مقرر نموده او را طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پنه رسید - از آنکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می نمود بعد رسیدن پتنه بعد از عدم خروج و رسیدن ایام برشکال انگر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته حضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تفجیم نیز بهره رافر داشت محمد فرخ سیر را از مزنده نصیب شدن تخت در همان مرزمین مبشر ساخته وسیله پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده بامت توقف و مکث او دران ضلع گردید •

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آواره گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف موخجات شرقی رسانده بود فرمان جمعی قلعه داری قلعه رهناس گده که نزدیک صوبه بهار از قلعات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باسقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری حصول محال نواح و متعلقه قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدراو بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدیر، منصوبه قلعه را متصرف شده ام کیست که از تصرف من بر آرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم عظام الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب بی ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ میر رسید و محمد فرخ میر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محاصره آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم بی مدد اندیشه مائب متعذر می نمود لاجپن بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگردفت و دران روزها از جمله نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود از مر جانبازی با امید رزق رفته باز با بروی تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زاده محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آمرین باد بر جرأت و جلالت و رشادت آن بد خصل و بحال داشتن قلعه بآن قلعه دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زاده بلند انبال وقت سپردن نشان کار آن بد مکال بسازم اگر خود جان بر شدم بنتیجه آن - مر افرازی خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من به نتایج آن - مر بلندی ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت پند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و مسمال ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حواله لاجپن بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادزدل تهور نشان باجمعی از جالبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه زبیده بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر مانون گردید که بر هر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاجپن بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلالت پیشه دست از جان شسته بجلدی و چابکی تمام کار آزکی

به تهبگاه او رسانده بیک زخم کار او بساخت اگرچه عمده و فعله قلعه دشمن قلعه دار گشته واقعه طلب چذین روز بودند اما بعضی هواخواهان و خود مقتول چند زخم کاری بلاچین بیک و همراهان او رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه * بدیت *

اگر تیغ عالم بجنب ز جایی • نبرد رگی تا نخواهد خدای

چون اجل لاجن بیک نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهای کاری جان سلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو نموده بمدد او کوشیده او را زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته با سر قلعه دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر او را مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهی و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داده بحضور داشت و بعد عرض رسیدن چذین منصوبه عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز مستحسن افتاد- و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه پادشاه ازین جهان فانی بروضه جاودانی رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خواننده سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه خود در اینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست- و درین آردان حسین علی خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری پلنگه داشت و طرف پرگنات برای تنبیه اشقیاء رفته بود از شنیدن سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سیر در خاطر بهم رسانید و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات بارهه و تسلط حسین علی خان دران صوبه و موسسه عظیم در دل محمد فرخ سیر نیز راه یافت و بنامه و پیغام مودت التیام او را مستمال ساخته نزد خود طلبید و والده محمد فرخ سیر نیز ملتجی بحسین علی خان شده از زبانی محمد فرخ سیر قول و عهد ایفای اختیار و مدار سلطنت بمیان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس هراس طرفین باتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زود ی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسید - و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر ارائل ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق عشر ثانی فروردی ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علی خان و استقلال محمد فرخ سیر می افزود - چون سید عبدالله خان عرف حسن علی خان صوبه دار مستقل اله آباد که درین هنگامه بتبدیل سلطنت خزانه بنگاه بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داری جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر می خلید با فرمان تسلی و قرار می که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسین علی خان نیز درین ماده آنچه بایست به سید عبدالله خان نوشته زنگ غبار دوئی از آئینه خاطر او زدود بعد آنکه هر دو برادر که از رؤسای سادات شجاعت نشان

باره بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته
 غائبانه و حاضرانه از سرفرو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و
 سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمالاتفاق بستند * ع *

آری باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکله جهاندار شاه
 گفته می شد و خواجه عاصم که از رفقای جان نثار خود را
 میگرفت رفیق و محرک بر آمدن مکه فرخ سیر از پنده بسمت
 دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شری بار در لشکر
 جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مسمت و خمار زده
 عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثانی از لاهور
 متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هر دو
 برادر راجی محمد خان نام را که از پیش آورد های خان خانان
 بهادر شاه می بود از تغییر مید عبد الله خان صوبه دار آله آباد مقرر
 کرده سید عبدالغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیره صدر جهان
 گفته می شد نایب باستقلال راجی محمد خان قرار داده مرخص
 ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار
 هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق
 او گشت روانه آله آباد گردید چون نزدیک کرا مانکپور رسید سید
 عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن
 خان بخشی خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از
 شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود برای مقابلت سید عبدالغفار
 مرخص ساخت بعده که نزدیک مرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه گروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت او آخر جمادی الاولی سید عبدالغفار بآراستگی و آهستگی تمام بهمعناذی غرور و نور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان روز برادران سید عبدالله خان با اسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هر چند که از سادات بارهه بعضی تیز جلوئی نموده قدم جرات پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصله تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرست اسپها برداشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه بوهو سر بازی تاب مقاومت نماند و بمجرد مقتول و زخمی گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هر چهار پنج سوار مع دو صد سه سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلت حمله خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصه تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوتاه یراق و امتحان مآل جرات سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعی نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمی غلبه و حملهای مرد

ربا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه سپر ساخته بودند و امید
 نجات بقیة السف نمانده بود بمرتبۀ بازار زد و خورد از طرفین
 گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوه حجاب چشمها گردید که
 سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن
 آوازۀ کشته شدن سید عبد الغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم
 سید عبد الغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پدازند سرداران بارهه
 اشاره بنواختن شاد یانۀ نغم نموده چنان حملۀ رستمانه بر خصم آوردند
 و رگ هاشمی سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبد الغفار
 مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول
 تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست
 و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از
 غنیمت برداشته اسب تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار
 هر چند فریاد زد که من زنده ام کجا میرود از غلوی از دحام سپاه
 دل باخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز
 چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زان پور که فاصلۀ یک منزل
 داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار
 بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت
 دران دید که سید عبد الله خان را از سرنومستمال ساخته برصراط
 چهار هزاره او دو هزاره افزوده آن صوبه را بار اصالة بحال داش
 و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خاعه
 روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دارالخلافه

شاه جهان آباد بقصد مقابله جهاندار شاه

بعده که محمد فرخ سیر باتفاق هر دو سپهسالار با وقار و صف شکن
خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داری اتریشه داشت
و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع
به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه
برآمده متوجه دار الخلافه گردید - از جمله خزانهای پادشاهی و
جاگیر عظیم الشان که از صونجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب
ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و
قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو
سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جمله خزانه که
که بقابوی سر بلند خان فوجدار کرا افتاده بود چند لک روپیه خود
متصرف شده باقی خزانه را با خود گرفته به دودار برادر بیگار و کرایه
بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد
آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد گجرات مرخص گردید - و
جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه
اعز الدین پسر کلان خود را با فوج قریب پنجاه هزار سوار برای
مقابله محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان
را که یزنه کولتاش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزاری
و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با
تو بخانه سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گردیده بود
مستمال ساخته بمردشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند
بعد رسیدن قلیچ خان بهادر باکبر آباک چون شنید که شاه زاده
قبل از ان از دریای جمفا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بهسبب
نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت
انديشی و رهنمونی رای صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود
که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار آورد - و از آن طرف
محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر
بهادران جان نثار بطریق هر اول طرف دست راست و چپ
بشکوه تمام آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چه بیله رام که
فوجدار کزا بود و علی اصغر خان پسر کار طالب خان بهادر شاهي
که فوجداری اتاره داشت در راه آمده مصلحت بشاه زاده اعز الدین
ملحق شدند و چند روز در رفاهت بودند باز قابو یافته خود را باخزانة
متعلقه فوجداری عالی اصغر خان به محمد فرخ سیر رساندند -
همینکه اعز الدین نزدیک قصبه کهچوه رسید و آرازة نزدیک رسیدن
محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصله سیزده چهارده کرده منزل مانده
بود که هر اس شمشیر سادات دردل او راه یافت و اواخر شوال
نزدیک منزل کهچوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمه خود و لشکر
حکم بندق گذن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر
نمود بعده که جهندهای پیش خانة سید عبد الله خان و حسین
علی خان بتفارت یک در کرده نصب و نمودار گردیدند بدون آنکه
فرجه را باهم مقابله انقد سید عبد الله خان دیوارهای اطراف

دیہات را مورچال بسته از سه پھر روز تا سه پھر شب توپ
 برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
 از ابتدا بهیب سختی ملوک پدر که از ناموافقت لعل کذور مغضوب
 می بود و بی اختیار بودن درین مهم از تسلط خان دوران علاوه آن
 گشت زیاده بیدل و دایبخته گردیده با خان دوران که آڈار جین و
 دل باختن از جیدین و چهره حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و
 بمرتبه مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانه اشرفی که بقدر
 مقدور توانستند با خود گرفتند باقی از جمله خزانه و خیمه و توشک خانه
 و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هر دو سردار باوقار
 مع همدمان و نادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل
 در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
 اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن
 اسبان نیامده در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افغان و خیزان
 جان بسلامت بدر برند - هر کارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد
 فرخ سیر رساندند سوار و پیداد بیدشمار که چون باز گرسنه در آرزوی
 چندان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و
 اسب و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
 تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها
 بفاکه بسر می بردند ذخیرهها اندرختند و شام عسرت لشکر محمد
 فرخ سیر بصبح عشوت مبدل گردید - گویند از جماعه اموال که بعد
 تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زلانه از توشکخانه خان دوران
 برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخره دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباده خود را با کبر آباد رساند فلیح خان بهادر
 مصلحت دران دانست که اورا در معتقر الخلافت اکبر آباد تارمیدن
 حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی
 داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون
 بر قضیه جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش
 که از بقیه السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهدیه
 برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدۀ سال هزار صد و بیست
 و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الهی از دار الخلافت برآمده
 بهر ارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کولکدش
 خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران
 ایران و توران و دیگر امرای رزم دیده مبارز پیشه و توپخانه جهان
 آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده بی شمار فراهم
 آورده بود متوجه مقابلۀ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبده و
 عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد
 فرخ سیر بمدد یابری اقبال و پامردی مید عبد الله خان و
 حسین عالی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم
 حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و
 عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت
 اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه
 سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد
 عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه
 و پیش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم و جدید و همه سرداران و

سپاه بمرتبه آزرده خاطر بودند که با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطه التیام و ثبوت حق بذامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت در میان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و گوکلتاش خان مع برادر خود را از جمله بند های عقیدت نشان جان نثار می شمردند اما بعلمت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنه خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابر و ضائع می نمودند و در منصوبه استیصال هم میکوشیدند خصوص گوکلتاش خان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم از سر برهیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جهنم بر محمد فرخ سیر یکی می گفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگری صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید کشید چرا که اگر از آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یا متن فرار اختیار نموده سرنو ماده فساد ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودی نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلتار طی نموده آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبه ترلز ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه مید عبدالله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینۀ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار گروهی از اکبر آباد واقع است عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چه بیلله رام ناگر برای هد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چند اول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سرنو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست گوکلناش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذوالفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین گوکلناش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضاقلی خان داروغه توپخانه با توپ و رهنکه و شترنال و هتھنال و زنبورک بی شمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از افغانان پلنگ خوکه اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام می کشد یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذی الحجّه موافق نوزدهم دی ماه الهی سنه هزار و صد و بیست و سه که تا سه پھر روز اثر مقابله فوج پیدا نبود قریب به پھر روز مانده اول مید عبد الله خان هراول با جمعی از نامداران تهرور پیشه بارهه بآراستگی تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امرای توران بسبب بیدلی که از بعضی اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله خصم ندادند اما بهجرد چند تیروی که برروی مید عبد الله خان انداختند مید عبد الله خان متوجه پیگار بهادران توران نگشته بمقابله دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حمید علی خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلالت نشان بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سید و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علی اصغر و چوبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشکان برابر گولکدش خان صف بیدار استند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعنه بار

دلاوران شیر شکار و خون نرق بر بازان جان سپار معرکه کارزار گلزار

ارغوان می نمود * بیت *

بهری ز شمشیر کین برگرفت * فی نیزه سیر سیزی از سر گرفت

چنان آتش تیغ کین شد بلند * که چستی ز جا جوهرش چون پند

دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در

جوفه فیل بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سیر

و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر

مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشه محمد حسین

علی خان بودند باجمی نقد حیات دریاختند - و خان زمان و چپیدلرام

ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جوپای

قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهی و ممتاز خان از طرف

جهاندار شاه شرط جان نغاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و

حسین علی خان که عرصه کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر

غلبه خصم بدستور و آئین بهادران تهور پیشه هندوستان خود را

از فیل انداخته با جمعی از دلاوران باره تردد رستمانه نموده

زخمهای تیر و گولی برداشته از خود بخود گشته در معرکه فدا -

و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقه تمام بر فوج

او روی داد و فیلهای نشان او با بیشتر از جماعه داران از جدا

گشتند - گویند باوجود از صد دوه صد سوار زیاده با اونمانده بودند دران

جالت سید عبدالغفار روبروی فیل سید عبد الله خان آمده گفت منم

سید عبدالغفار و تیری بچله کمان در آورده طرف سید عبد الله خان

انداخت همراهان سید عبد الله خان بر توختند و سید عبد الله خان

نیز تیر او را زد کرده تیمی برو انداخته زخمی ساخت سید عبد القهار
 زخم برداشته جان به سلامت بدو برون - بعده سید عبد الله خان که
 نمایی دانست کجا میروند و مآل کوا کجا منجر خواهد گردید و
 از حال برادو دیر بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی
 از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهم رسانده خواست
 از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از
 صدمات فوج اطراف برو مظلوم نبود که از کجا سز بهتر خواهد آورد
 و درین ضمن بمردن طالع بر پشته رسید که مشرف بر قول و قیل
 سوازی جهاندار شاه بتغارت تیر رس بود با وجود بلند شدن صدای
 شاه یانه فتح پادشاه بزگشته اختر از اثر یک مدتی ایام که از رسیدن
 فوج خصم طرف عقب خبر نداشت مید عبد الله خان قابو یافته با
 مزد کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوزیر بخانهایی
 کمان در آمدند و میان فیلهائی سوازی زنانه آشوب غریب رو داد
 هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نذر داخته بود که فیلان سوازی
 عمل کنوز و دیگر نغمه سوازیان و حواجه سوازیان از صدمه تیر باران
 بجوش و خروش آمده جا کالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه
 مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی
 زمانه بود از مشاهده آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل
 سوازی از نیز برفاقت فیلان دیگر شومی آغاز نمود و اختیار
 فلبیان نماند دران حالت فوج متفرقه مید عبد الله خان که هر دم از
 اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه
 قدم جرات پیش گذاشتند و ختل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهمرمید و فوج رو بهزیمت آورد - و گوگلتاش خان از مشاهده آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهبیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان بر گوگلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهایی پیای گولی و تیر از پا در آوردند و رضاقلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند بعد مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر گوگلتاش خان زخم برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبه بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک باخرورز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشت تا قریب یکپاس شب مقابل قوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعزالدین سعی موفوره بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف درازد که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیس رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیانند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شادبانه فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبدالله خان برای جست و جوی حسین علی خان میدان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

افتاده یافتند اما همین که مرده فتح محمد فرخ سیر
 یگوش هوش باختند او رسید جان نازه در قالب او دمید
 و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند . و
 جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده
 تغییر وضع و هیئت نموده آخر شب بانفاق لعل کنور و چند نفر
 دیگر روانه شاه جهان آباد گردید . ذوالفقار خان و جهاندار شاه
 بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار
 شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معارفت بمیدان
 آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین ماده بخدمت
 پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن برداشته
 ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافی کوشد آصف الدوله که جهاندار
 آزموده کار بود چون دید که هر رشته کار از دست رفته و معزالدین
 قابل فرمانروایی نمانده و موای شورش املاک و بجز خرابی خلق
 فائده دیگر مرتب نخواهد شد و خزانه نمانده که ازان گرد آوری سپاه
 توان نمود صلاح کار درین دانست که معزالدین را بقلعه فرماده
 بطریق نظر بند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان اراده جهان آشوب
 مانع آمده گفت هر که از اولاد تیموریه فرمان فرما گردن ما را اطاعت
 او لازم ازینکه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر برویم و باعث
 فتنه و فساد نازه گردیم خدا علیم است که مال کار بجای منجر گردن .
 اگرچه بر عقلائی منصف پیشه ظاهر است که هر چند باز داشتن
 آصف الدوله پسر را با فسانه و انصون نصائح بموقع و بجا بود اما
 نمی دانست که بحکم یضحک التقدير علی التدبیر دستگیر بلائی

تقدیر و هدف تیر ملامت بونا و پیرو مطعون جمع کثیر خواهد
گراید و جان شیرین بسوزد آبرو و دولت روزنی خود بباغ فنا
خواهد داد *

مباش غزه که دارم عصای عقل بدست
که دست نذند درازست و چوب و در سر است

و نیز گفته اند *

بغض توبه توان رستن از عذاب خدای
و ایگ می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود *

زمانه دیر شد کین پیشه دارد • کزین بستند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته صبح مخفی نمائد که در ابتدای دیباجه بزبان
قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعنی بامیت نفع و بلیت زجر
موافق رویه موافق مجبور همه طرفه طرفداری و عداوت روزی
دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستی زبان خامه را آشنا
بد ظن - وانح نسازد باز بتکریر می آرد که چون در سلطنت " حکم
فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده
و اقامت غریبه و حادثات عجیبه ناشدنی از تغیر ارضاع عالم بعرضه
ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهی گشته
جانب داری مخاطمت طرفین را از حد گفرانده هر طرف که نظر
بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبی
طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثانی را بچشم
پوشی مجمل ساخته از جاده اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرز

اوراق که بجزایفه شوق خویش تصدیق اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیگانه پامید. فیض و هم رویه مزاج گوئی مهر و وزیر اختیار نموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحبه گاه بیگانه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامه صدق بیان می دهد معینا چون انفراد وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسد بلکه دران ایام تالیف از پربشانی و بد صدی زمانه کاغذ برای مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوه آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابد از آنکه در کتب معتبره سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات را معنور داشته مطعون هدف تیر ملامت نوازند بلکه قلم عفو بر چربیده گفتار او کشند .

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس بعد از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یادت و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبد الله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخانات مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتاد هفته متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل مواد دار الخلائت
 نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملك و یار
 وفادار ظفر جنگ باعزایات دیگر نموده منصب هفت هزار
 هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
 فرمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ
 و مراتب هفت هزار هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
 فرموده بخدمت میر بخشی مقرر نمودند و محمد امین خان را
 ملقب باعتماد الدوله باضافه هزار سوار ساخته بخشی دریم
 فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزار بود از اصل و اضافه هفت
 هزار هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملك بهادر فتح جنگ
 عزایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت
 ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داری برهانپور اصالة
 داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم
 بخطاب مصمم الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزار
 شش هزار سوار سر بلندی یانت و احمد بیگ را که کوکه
 معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
 شش هزار پنج هزار سوار نموده بخشی شدوم فرمودند و
 قاضی عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و او را قبل از
 توجه رایات سمت دار الخلائت برای اصلاح بعضی مقدمات
 خفیه روانه شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
 میر جمله نموده بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار موز
 ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگی دیوان خاص

و داروغگی تآک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو وا گذاشتند و محمد جعفر را که منشی گری ضمیمه بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانسانانی و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیدف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضی و الاشاهیای کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشته اختصار بیرون می رود هر یکی فراخور قسمب و حسن خدمت میان همچشمان از عطای منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم برای بغداد بست ملکی بشاه جهان آباد رسیده بدسوق سلطنت و وزارت و مهمات ملکی پرداخت اول علت غائی ماده فزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانی تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که امتداد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعیین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملك گفت که در ابتدای استقلال وزارت که مقرر کرده‌ای من بحال نماند اعتبار وزارت معلوم میسر جمله و دیگر بعضی مقرران عهد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان پادشاه نمودند که پادشاهان هر چند نوکران را اختیار دهند باید که حد خود را داند نوکر را چه یا را که بی حکم پادشاه تعین خدمات عمده صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ سیر پادشاهی بود پوسعت خالق و قدر دانی موصوف در مقابل خدمت و تردد هر یک می خواست بقدر امکان بر رعایت و عنایت منصب و خدمات عمده میان همپشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار نداشت و جوانی بود ناآزوده کار از امور سلطنت بیخبر و از خرد سالی در صوبه بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و مستقل بر روی غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت و از حد چون طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده بود، و جین ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوه آن داشت و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود ماده فساد سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنیادی جهانبنی بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که همیشه پادشاهان سلف بدانشمند با وقار صاحب حوصله که بصفت بردباری و تجربه کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف باشند بعد امتحان مرور اولم مقرر می فرمودند که اگر اول پایه وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد
 فرا خور حوصله سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثانی
 در سلطنت می و یک سال و خلد مکان که دستور العمل سلطنت
 بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائی دیوانی یکی از صوبجات
 یا متصدی گری یکی از پادشاه زاده برؤس بارهه می فرمودند
 بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل
 اند از عهد اکبر پادشاه بدایه امارت رسیده بودند و بهره از حلم و
 برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد
 میداشتند پابند جاذبه حب ریاست بدین مرتبه نمی گشتند
 که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهد
 خود گرفته آخر کار کار بجائی رسانند که مطعون عالمی گردیدند
 و بد نامی آقا کشی آنها بگوش عالمیان و پادشاهان هفت اقلیم
 رسید و مانده نساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخر کار
 باعث استیصال و قلع ریشه دولت بارهه گردند چنانچه عنقریب
 باحاطه تحریر خواهد درآمد آری بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
 بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری
 آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیوانی خالصه تن چنین
 صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرموده پادشاه بنام افضل
 خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
 نمودند و چه بیله رام را بصوبه داری اکبر آباد تعیین نمودند اما تخم
 عداوت در مزرعه دلہای طرفین بآبیاری شیطان صفتان نام پدیشه
 کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت باشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرایی کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهده اختیار سلطنت که بکف اقتدار هر دو برادر میدید در عالم همچشمی و حسد برو گوارا نمی نمود و بوسیله اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرضه آمده و دیگر آتش امروز ماده فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هر دو برادر بسبب ماده نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقه آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جاده طریقه اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنه مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در باره پله آمده خیمه زده اراده ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و اراده میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نهایند یک سرموی شما را احدی کم نمی تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسی نزد ذوالفقار خان فرستاده تسلی او نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت جانی و مالی فائده دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل افعالی که در ایام حکم رانی و سرفوجی بر غربا و ضعفا و سادات از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد چنانچه از داود خان نایب دکن او چه ظلمها که باتفاق مرهته بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد می کوشید منتقم حقیقی می خواست که مکافات کردار او را بگذار او گذارد و او را نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه درمذگیر گردید و اجلاس گریبان کشان بپای دار مکافات اعمال او رساند القصه میر جمله آصف الدوله و ذوالفقار خان را آورده دستهای ذوالفقار خان را بدلا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دوسه کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر عرض نمود از روی مهربانی ظاهری حکم را نمودن دست و عطای خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه زید چون با ذوالفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمه بیرون نشیند بعد که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر از دیده دل مشاهده نمود با دل زار و دیده اشکبار بخیمه خود مراجعت نمود و ذوالفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته در مکان مامور رفت و نشست اطراف را در امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دهوی خون عظیم الشان و محمد کریم به میان آوردند و ذوالفقار خان بحکم آنکه * * * بیت *
 هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید
 جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاجین بیگ ماقب
 به بهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سرفذوالفقار
 خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها
 آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشمت و لکد و رساندن سرکارد و
 خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارع ساختند - و همان
 روز فرمودند که بقلمه رفته جهاندار شاه را که در توپولیه اندرون قلعه
 جای تنگ و تاریک بود بهمان کشیدن تسمه روانه شهرستان
 عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر
 و قلعه گشت فرمود هر جهاندار شاه را در مکانات آنچه از در حق
 برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش او را در حوضه
 فیل انداخته و لاش ذوالفقار خان را واژوگون بر دم فیل بسته در
 نظر خلق جاوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش
 دروازه قلعه بیدازند * * * بیت *

ای برادر مادر دهرار خورد خونت سرنج

چون ترا خون برادر هچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی او را با سواری زنانه همراه آورده
 مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی
 خان جهان بهادر نظر بند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خان پدر
 و پسر را با اموال کوهکنش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهی بودند بقید ضبط در آوردند راجه هبها چند که بمردم زبان درازی می نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سوامی آنکه سرزبان او را از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت ننمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالی به نسق و بذبوسمت نموده بود و سبب مغضوب زدن او بذبوت نه پیوست و همچنان هدایت کیش خان را که ترمیت نموده خاد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان حرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتی دیوانی تن و خالصه با نیابت وزارت با استقلال داشت فرمودند که بسیدامت تسمه کشی لاجین بیگ مرحله پیمایی سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاجین بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبه تزلزل و راهمه تسمه در دل امرای خاد مکانی و خاد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجرای پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بهلی حاصل نموده می رفتند و کار بجائی کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازه سیاست تسمه کشی را و میله رزق خود ساخته بودند - و تقصیری که بر هدایت کیش خان بستند این بود که هادی فیل محمد کریم برادر محمد فرخ سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب نشستن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند از طرف پادشاه بیگم رفته جعلی مشتمل بر اشاره استیصال هدایت الله خان که خانسامانی بیگم نیز داشت اذام محمد فرخ سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیه کشتن بلجایی هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعہ بمیان آورد بعد کہ بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر انسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب تر آنکہ شاه قدرت الله نام درویش کہ از تعلقہ منصب و خدمت فارغ بود بشہرت محض آنکہ اورا عظیم الشان گاہ گاہ شریک مصلحت بعضی امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم کہ از نوکران مقرب عظیم الشان گفته می شد براہنمائی او مقتول گردیده بود میر جملہ اورا بطریق مہمان بخانہ طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشدہ چو بدار بدر خانہ او نصب نموده اورا بحلق کشید و در زبانها بدنامی کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جملہ بدشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خفای ایلچی شاه حسین کہ بعد انقضای مدت پنجاه سال کہ از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربیت خان ایلچی چنانچہ در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامہ جاری گشته راہ آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامہ تہنیت جلوس خلد منزل بہادر شاه و تعزیت واقعہ خلد مکان مع سہ صد اسپ انتخابی عربی و عراقی نژاد و زین و سازہای مرصع مروارید و یاقوت و فیروزہ و عقدہای مروارید بیش بہا و زر بفتہای مقدمہ و فالیدہای خوش باف و دیگر تحفہای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانہ شدہ بود بسبب تباهی افتادن جہاز و دیگر حادثات کہ اسپان بسیار از آفت جہاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچ یک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سینه اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت از طرف ایلچی از نظر گذشت لک روپیه و یک اشرفی بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جینغ و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مدینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غره ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمه شمشیر موروثی و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیثم مرهته دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و قافله بهم رسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان هرجا که دست آنها میرسد دار و مدار نموده چوتنه می گرفتند و باقی ذکر ایام صوبه داری فتح جنگ بگزارش خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ - سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگار راجه

اجیت سنگه که بعد رحلت خلد مکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر

بتخانه و تخریب مساجد در جودهه میور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادرشاه بعد از فراغ فتح از صحاربه محمد اعظم شاه باو چون متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ماک دیگر راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عذر توجه طرف دکن برای مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردارانهای ناشایسته چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفه ضال چنان فوج کشی نموده باز بسبب هذگامه آشوب و طغیان گروهی خسران مآل آن مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه برای تذبیه آن شقی بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز از خدمت پستدیده بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته خان خالوی خود و جمعی از امرا و فوج شایسته برای تذبیه او مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر از صدمه فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهایی قلب روانه ساخته ملک خود را خالی نموده و کلابی معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده التماس امان و عفو جرائم بمیدان آورد - درین ضمن نوشتجات سید عبد الله خان مشتمل بر ماده فساد و عذاب برهم کاران حضور که مفصل بزمان خامه خواهد داد و اشاره طلب امیر الامرا پیهم رسید لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیدشکش مع صبیغه خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا صالح نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیغه

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سيد عبدالله خان
 و امير الامرا مي خواستند که هيچ کار و منصب و اضافه و خدمت
 بدون تجويز و صلاح هر دو برادر صورت نگيرد و مير جمله را پادشاه
 از طرف خود برای دستخط نمودن مانور ساخته مکرر فرموده
 بودند که زبان مير جمله و دستخط مير جمله بجای زبان و دستخط
 ماسمت و قطب الملک رتن چند نام بقال ديوان خود را بخطاب
 راجه و منصب در هزاري مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و
 وزارت اختيار داده بود و او بدون کارسازي عده که براي سيد
 عبدالله خان و خود مقرر نمايد متوجه کار احدی نمی گرويد
 و بمير جمله هر صاحب مطلبي که رجوع می آورد از عطای
 منصب و اضافه و تفويض خدمت بيغرضانه به نيابت پادشاه دستخط
 نموده کامياب می ساخت از اينکه اين معنی خلاف دستور وزارت
 و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هر دو برادر
 می گرويد و مير جمله نيز بعضی اوقات گله و شکوه سادات باره
 را سرمایه اظهار خیر خواهی نموده بانواع دلائل خاطر نشان
 پادشاه می نمود که چنان خدمات عمده و اختيار ملکی زياده از
 حوصله سادات باره است و از اطوار فاهموار آنها آثار نمک حرامی
 ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آميز گاه بنگاه در خلوت
 دانشين پادشاه می نمود که همواس تمام در دل محمد فرخ سیر
 پادشاه از طرف هر دو برادر بهم ميرميد و مکرر تدبير و مصلحت
 دستگير ساختن امير الامرا و سيد عبدالله خان بميان آورده
 بقصد شکار و مير باغ محسن خان برآمده هر چند به تمهيدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
 پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والدهٔ پادشاه نظر بر قول
 و عهده که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
 نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از
 پیش آردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار دانی و کار
 طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیوانی کل دکن
 که دیراندیهای جزو صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمدهٔ قریب
 چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه
 و داروغیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار
 نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالی نماند که باو مقرر
 نه نمودند مامور فرمرده باستقلال تمام روزه ساختند - دیگر از جمله
 راه نمایی که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
 می گردید و اغلب سادات باره دران مصلحت شریک نبودند
 محمول ساختن شاه زاده‌هاست یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه
 که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
 و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر
 که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و الاعتبار
 پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
 آنها سیاه و تیره گین ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد
 فرخ سیر در همان زودی و بیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
 درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان
 را بدستور نیابت ذوالفقارخان بعد تعیین مبلغ کلی که هر سال از

موصول دکن رساند نائيب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و مير جمله آنکه امير الامرا خود روانه دکن شود و بر سر قبول و اباي اين شرطها که امير الامرا نظر بر طريقه سلوک پادشاه و مير جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نهي شد گفتگوی خشونت آميز بميان آمد و کار بجای کشيد که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشيدند و بفرگرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانه خود افتادند و پادشاه نيز اميرای خير انديش خود را که عمده شريك اين مصلحت مير جمله و خان دوران و محمد امين خان بودند در خاوت طلبیده هر روز منصوبه تازه بکار می برد و ازين شهرت خلل گراني غله و ديگر ماده فساد در شهرهای دور و نزديک گرديد و بعد آمد و رفت رسل و پيام که والده پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برين يافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعده هر دو برادر برای مچرا بدر بار بيابند چنانچه بعد بند و بست که جا بجا مردم سيد عبدالله خان و امير الاميرا نشستند قطب الملک و امير الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصيرات خود خواستند و شکوه سوی ظن پادشاه بميان آورده شمشير کمر بر آورده پيش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک از طرف ما بگفته نمازان وسواس راه يافته هم اينجا بفرمايند که ما را بقتل رسانند يا بي منصب ساخته روانه کعبه سازند اما بر حرف نما مان و گفته درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جاني و مالي بندهای جانفشان خود گرديدن از طريقه پادشاهان حق شناس بعد

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبه عظیم آباد عرف پنده قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پنده داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادر من قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعی داشتند مرا در فرصت بدست روز از دکن رسیده داند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه داران باختیار من باشد پادشاه بذایر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامین قلعه داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگوهای فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال فقره چند از بند و دست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نزاك صوبه دار دکن شده بخجسته بنیان رسید چنانچه بزبان خامه دانه بی آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی رائی قتال و جدال به میان آید از شهرت شمشیر ازئی آن سردار نامدار افواج مرهنگه نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هر سال می نمودند کشیدند اما چون هر جا دست آنها میرهید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه یعنی چهارم حصه جمع مال هر مجال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتنه از پرگنات می گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار نموده خواست که دست تصرف آنها از گرفتن چوتنه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه نماید بفوجداران و ضلع داران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهورا از اکثر جاهار محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید فطر سنه دو جلوس یا پنچ شش هزار سوار و توپخانه سنگین برای بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه مفسدان اطراف تعیین نمود چون هیچ یکی از نا سرداران مرهته را سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و بعد معارفت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهته تبه کار اطراف دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافله از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس بیست و سه گروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدھی که در آنجا بدستور همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میدان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند از بوجی نام دیسمکه پرگننه شیز که یکی از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتها

سپاهی کار طلب بود و گاه باغذیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندگان پادشاهی رفاقت می نمود و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبه پهلومری هشت گروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن برگشته تعلقه خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتته آن ضلع بعهدۀ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتته باמיד ملازمت و درآمدن در سلك ملازمان نظام الملک خدمت انور خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از جمله سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت مرعی میداشت برهمنوی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهته شنیده درخود طاقت آن نیابت که از عهدۀ تنبیه همه سرداران تواند برآمد لهذا برهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که بنفاق و لا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته بقید در آوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر برینکه این معنی را آخر کار ماده وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه باخود اتفاق نموده قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر ازان جماعه بد انجام برهیدت مجموعی بر سر انور خان تاخته فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایش دار خود را خلاص نموده همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامه مفساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندی فتنه و جرأت و شوخی آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر داور خان را با فوج همراه خود و جمعی از نوکران پادشاهی برای تنبیه و گوشمال آن جماعه بد سگال تعیین نمود بعد از آنکه ابراهیم خان مقابل آن بد سگال رسید از آنکه با ابراهیم خان نسبت بفوج ندیدیم لیکن جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر و کمان و بندوق مردم پادشاهی از کار استعمال افتاده بود فوج مرهته که پانزده شازده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ندیده شد جمعی برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف او را فرو گرفتند و عرصه کارزار بر ادغانان با نام و ننگ تدک ساختند ابراهیم خان استقامت و ززیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر بر غلبه آن گروه اطلاع یافته باقی تمام فوج خود را مع متعین خجسته بنیان بسرداری محمد غازی الدین خان خان صدق خود که هشت سال از مرحله عمر او طی شده بود با تالیقی و هراولی محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشی مرخص نمود بعد از آنکه فوج فتح جنگ نزدیک افبوا آن گروه شقاوت پزوه رسید با وجود فراهم آمدن ده یازده ناسردار و مرهته بدشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاری لاوکل اسلحه و توپخانه مرآم پادشاهی از کار تردد رفته بود و اسپان را طافنت حرکت نبود بمرتب هیبت و دبدبه لشکر اسلام و تسلط تام فتح جنگ بران طائفه بد نام غالب آمد که در مقابله فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنجوهی که یکی از سرداران آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خذنی داشت و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته را مصلحت فرار داد و چند هزارسوار کارزار دیده انتخابی با سرداران نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ گریز نموده ره نوب هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن گدھی آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکل و طغیانی نالها دست از تعاقب برنداشته همه جا پاشنه کوب می رفتند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت کشی زیاده رومیداد و اسب و مادیان و چهلتری و نشان آن طائفه ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین بعضی گدییها که مابین راه سلجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر پادشاهی را فرصت محاصره آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات که در هریک در پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطه اتحاد گرم نموده در چندین اوقات زن و فرزند آنها را دران حصار جا میدهند و ازگزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه آنجاکه میسر میدند قبائل خود را با اسباب زیاده در آنجا فرستاده برای فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد گروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند و فیل که سرمایه اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هر دو فیل و مادیان و چهرتري بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و بر چذین فتیحی که بعد مدت چنان صدمه شدید بمرهته رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعهدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانه حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمه چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیده آن نیک مرشت که دران ربا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامه صدق بیان میدهد اولاً آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و بنائیر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکره اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایه حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است بهره حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخصیص می نماید چنانچه در سه بیت از زاده طبع آن بزرگ نژاد نکاشته می آید

• بیت •

چون گل ببوی وصل گریبان دریدنی است

آهی ز سوز سینۀ بریان کشیدنی است
 نهار دل بنفش و نگار جهان میند
 رنگی که دیده ز رخ گل پریدنی است
 شاکر بربگ برق درین عرصه خیال
 دامن زخویش بر زده یک ره دریدنی است

از آنکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جمله سعادت
 کیشان مخمر ساخته در تبعیت او امر و نواهی الهی تقید تمام می و زود و
 چون در خدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و
 تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه
 مغفور اختیار نموده عمده آنکه هوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمه
 ناوان و پیشکش غیر کفار حربی بری و متذمّم می باشد و بمرتبه
 از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خاصه ده
 محمول بطریقه مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را
 بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری
 دکن مقرّر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که
 داؤد خان صوبه دار بنامی بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای
 پرگنات صوبه خاندیس و بالا گهات و غیره گذاشته باعانت و اتفاق
 فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته
 بوله بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند
 استمزاج حاصل نمایند برابر پیشیزی اعتماد نموده معاف فرمود
 بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محاللات جاگیر
 بعمل برنگارند که از ابواب موجود داری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعه درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مال از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته نام و در می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمی دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضی نبوده ترحم بحال کافه انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع ید و قتل دزد هم نذمود تا بدیگر کارهایی بد عاقبت چه رسد و در ایامی که ترك منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجای آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پدگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده منگهایی گران بها را از میان ربوده بودند بعد که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضی عماله جواهر خانه که در آن وقت حاضر بودند بچشم نمائی تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر باضی نشد که باعث خفت و بی آبرویی آنها گردد - و دیگر از صفات محموده آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا محبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهی به تزئین لباس و زینت اساس دوات و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهره تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن منبج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قضیده و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - او قلم مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوزار تا دوپهر بکار و بار ضروری بادشاهی و سرکار خود که در امور جزوی و کلی بقدر مقدور خود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای ادای نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل کمال و فقرا صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت و بردباری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمه بنگارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجملة در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داری دکن بنام امیرالامرا حسین علی خان و روانه شدن سند نیابت باصویر ملکی بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقه مالی بنام حیدر قلی خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و به برهانپور که رسید چون دو سه نا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخی می نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها حوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوار گزار بسبب استقامت و وزیدن مرهده و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهای بار را امیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاه داشت و پای استقامت مرهده لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بهرحد پرگنه تهنیر مراجعت نموده روانه حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی حسین علی خان از باره پلگ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت يك دو كروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه خواهش حسین علی خان برای ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبور گذر اکبرپور آب نرید! مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه بنام او احکام رسیده که - رباطاعت و ملاقات حسین علی خان فرود نیارده تا مقدر در فتح و استیصال او کوشیده امید وار صوبه داری کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزد و اراده ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداد خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خون رانزد پادشاه رسانده ماند نساک و خونریزی مسلمانان بگردن داودخان از قبول هر دو تکلیف ابا نموده اگرچه بمساجت تمام برآمده بیرون شهر دائره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده از آنکه با سرداران مرهده رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیباسیندهیا که از جمله نوکران عمده پادشاه گفته می شد و بشهرت استقبال حسین علی خان و اعانت داود خان که بر وقت کار رفاهت طرف غالب اختیار نماید مع چند نامردار مرهده دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روز بروز گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک ص ۱۲۵ چهار جلوس کار بجنگ صفا کشید و امیر الامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت حوار

شد و ازان طرف داور خان که از سه چهار هزار سوار افغان زياده با او دران روز موجود نبود و هيرامن بکسريه را که هميشه ميرشمشير او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابين ميدان لعل باغ برهانپور باهم مقابلۀ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امير الامرا سيف الدين علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زاده امير الامراء مي شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علي مردان خان و رستم بيگ و التفات خان و فيروز علي خان و بسالت خان اعظم شاهي عرف سلطان نظر که بخشي و واقعه نگار فوج بود و محمد يوسف خان داروغۀ توپخانه و ذوالفقار بيگ بخشي و راجه محکم سنگه ديوان، امير الامرا و مبر مشرف که سابق از نوکران عمده و شجاءان مشهور گفته مي شد و ديگر امراي پادشاهي و نوکران نامي و متعينه برهانپور و خجسته بندياک که هراول فوج بدست راست و دست چپ مقرر شده بودند بمعرکه آرا گشتند و جنگ عظيم در بيوست و عجيب دار و گيو و غريب زد و خورد بميان آمد از هر دو طرف که حمله مي آوردند چشمهاي دلوران رزم جواز نظارۀ جوالۀ شمشير برق کردار مبارزان خيره مي گرديد و سرهاي پردلان چون گوي غلطان زير چوگان سم اسپان مي غلطيد چه سرهاي سران که از تن جدا نشدند و چه تنهاي تنوران که از خانه زين بزمين نرسيدند داور خان که بقصد پيکار و مقابلۀ حسين علي خان يکه تازه خود را بمعرکه کارزار رسانيده بفيلبان خود تاکيد بليغ نموده بود که فيل او را بفيل سواري امير الامرا برساند باوجود در اول حمله هيرامن هراول که تيرردي ترکش

لشکر داود خان گفته می شد با بسیاری از همراهان خود را
 بتوپخانه امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات
 آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و
 زخمی گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین
 علی خان گویان حمله رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار
 افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را
 مقابل امیر الامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز
 عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغه
 توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان
 خان و عالم علی خان با بعضی مردم عمده دیگر زخمی گردیدند -
 درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل
 غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضه فیل جلوه گر بود مقابل
 فیل حواری داود خان تیر بعلقه کمان در آورد چون داود خان خود در
 وقت مصاف زره و بکتر نمی پوشید بر میر مشرف بانگ زد که
 روی خود مثل زلفان چه پوشیده؟ خهام بردار تا صورت ترابه بینم و
 تیری بر روی زد که نژدیک گلوی او زخم کاری رسید و میر مشرف
 تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت
 بعضی فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلبان بیهوده بگردو سه
 ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلو می میر مشرف رساند درین
 ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا
 ساخت و از مشاهده صدمه که بمیر مشرف رسید مردم فوج
 امیر الامرا را گمان آن شد که میر مشرف ازان زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقه تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولگ بندوق جان ستان دداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شان یانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نیبای سینه‌ها و دیگر ناسرداران غنیم سرهنگه که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبه زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خود را بمبارک باد امیر الامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و احمیان و کارخانجات بضط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگر چه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آباد دختر یکی از زمینداران آن حدود که موافق رویه آن سرزمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره سلخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بنبوت
 نه پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داود خان بعرض
 محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید
 و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامی با وقار را بیجا کشتند
 سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن
 افغان کشته می شد باعث خشنودی مرضی مبارک و بجا بود •

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ میر شهید

الحال عنان کمیت خامه را بذکر سوانح که در مذمه مه جلوس
 محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد میان
 فرقهٔ هندو و مسلمین افروخته گردید و انتهای آن در دار الخلافت
 منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر دوریش و شیخ عبد الله
 واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سده
 احد جلوس که داود خان پنی صوبه دار احمد آباد گجرات گردید
 سال دریم آن شبی که هولی هندو سوخته می شود یکی از هندو که
 مقابل خانهٔ او جمعی از مسلمانان می ماندند و مابین هر دو خانه
 صحن کوچکی مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانهٔ خود
 هولی بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمی
 طرفداری داود خان که اکثر در اعانت کفار می کوشید بحجت آنکه
 اختیار در خانهٔ خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر
 سوختن هولی نمود روز دیگر مسلمانی که رو بروی خانهٔ او می ماند
 طام و فوات حضرت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علی
 الرغم هند و باطهار آنکه این جایی در خانهٔ من است گاو آورده ذبح

نمود هنوز تمام مساجد فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند
 مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنوز
 جرأت شوخی بمرتبه رساندند که پسر چهارده پانزده ساله گاو قصاب
 را و بقول یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته
 مذبح ساختند از شهرت و مشاهده این تعدی کفار از هر طرف
 مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنوز گذشته
 بهیأت مجموعی که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و
 حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و
 بهر های شهر اجماع و غلوی عام نموده باتفاق بدر خانه قاضی
 آمدند قاضی نظرب فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار
 در خانه خود بر روی اهل نزاع بهت و بقول مشهور باشارت
 قاضی بسبب رعایت و طرف داری داود خان که در باره
 هنوز داشت مسلمانان دروازه خانه قاضی را آتش زده شروع
 بسوختن دکانهای رسته چوک و دیگر خانهای هنوز نمودند و دران
 هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجار پيشگان بغارت رفت بعده
 بقصد سوختن خانه کپور چند نام بدنام جوهری که ماده فساد و مصاحب
 داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار
 شده با جمعی از برقعدازان دروازه محله خود را قائم نموده
 بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنوز گذشته شدند و
 بمرتبه بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و بار
 بازار و اهل حرفه بغداد و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد
 استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند حاضر بمهر خود

وقاضی و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانه دارالخلافه شاه جهان آباد ساخت و از طرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضیلت و صلاح آراسته بودند با جمعی از بهرهای و فرقه دیگر مسلمین حضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جازب داری همقوم ضرور بود بدست آریز محضری که هنوز در دست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علی واعظ را رابطه اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهمردید - از آنکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن منازب ائمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ائمه اثنا عشر بر زبان فصاحت بیان خود جاری می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت برای دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعضی سریدان و معتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ائمه اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و با وجوه شنیدن مرود که خلاف طریقه شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه در جواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم چگونه رضا بسجده غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیکردند ما را چه تقصیر * * بیت *

آنرا که بکوچه حقیقت راه است * از هر وجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید * در دیده عاشقان جمال الله است
دیگر قوالان آنچه از استاد خود باد گرفته اند بخواندن آن اشتغال
دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب
کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مأمور نمائیم
شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع
گمان برده آزده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ
میگفت علی الرغم خواجه بعضی قول و اعتقاد متاخرین متعصب
مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست
و علوی را سیدت می توان گفت و پنجم تن پاک که میگویند خلاف عقیده
اهل سنت است آن پنجم تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب
کبار کرام پاک نبودند و کلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه بر زبان
آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبد الله
پیغام داد که چنین ذکر دو وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طریقه دین متدین اهل سنت و جماعت امت بلکه یاد از رویه
 خارجیان میدهد اگر بفقیه خانه تشریف آرند یا جائی مقرر کنند
 و با دیگر فضلاء بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل
 عقلی و نقلی مباحثه نموده از روی کذب معتبره خاطر نشان نمایند
 تصدیق بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
 درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
 وعظ چندی از مغل زادهای اربابش وضع با تسبیحهای کربلا در
 گردن و بازو بهپوشیدند مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای
 تند بشیخ عبد الله نمودند از آن طرف دوسه هزار کس که سامع
 وعظ بودند بگمان و ظن آنکه این جماعه فرستاده خواجه اند که
 برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع درافض بر زبان راندند
 مغل زادهها را طاقت شنیدن آن نماند پیچتاب خورده از مسجد
 برآمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیدند سپاهی وضع که
 بهوس شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکی از خدمتگاه مسجد
 با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جمله آن جماعت است
 که باران کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دید آن
 هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موفن انداخته شهید ساخت
 و آن هندو را نیز کشتند و تا دوسه روز برای تحقیق که آن هندو
 فرستاده کیست نگذاشتند که لاش او را بردارند و چندی از فضلا
 و هواخواهان شیخ عبد الله بوسیله مقربان نزد محمد فرخ سیر
 پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که
 خلل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خاد منزل برای

لفظ رمی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان ماده نصاد آمده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق مدح حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد بعد رو دادن هنگامه مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون نام روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ میر که بشریعت خان قاضی حضور ازین مذکورات بمیدان آورده استفسار نمود قاضی گفت که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شون و آنچه شیخ عبد الله میگوید مطابق کتب معتبره عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای رنج گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرار داد که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دوع سر نماید و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار روز سرانجام داده روانه ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان حاضر نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانه حضور نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبد الله بقصد خلاصی شیخ تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف زخمی شدند و آخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد سادات نظر بند بود

ذکر مواعظ سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

مشتمل بر استیصال گروهی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ سیر که در حمله هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به نیروی اقبال پادشاه عد و مال و تردد با زوری عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروهی شقی است که شمه از خروج و سرکشی و تاخت و تاراج او با وجود متوجه شدن خلد منزل و تعیین جان خاندان با سی هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرای مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبه شاه جهان آباد و پنجاب خراب شده اوست و خود را بسپا پادشاه ملقب ساخته قریب سی چهل هزار سوار و پیاده جنگی که همه شجاع بدل و جان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایه معادت خود میدانستند و طفیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بی ادبی که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرسانند از عبادات و حسنات اعمال خود می شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطه حصار در صوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافه شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبد گروهی سابق بود

آنرا بطریق قلعه‌چق پروسعت بر احاطه او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیداده را جا شون مسکن و مادی خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و باره آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و مهران عرف مرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیر جنگ را که بصوبه داری دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع فکریا خان پسر او بمهم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعی از فوج مغلیه و الاشاهی و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعیین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدهی آن مردود فوج گرو که از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهی انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چنین جرأتها ازان طائفه ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطه آنها میسرماندند چون چندین کورت ازان گروه بد نهاد شوخی و تردد بی باکانه بوقوع آمد و شب خون می آوردند دلیر جهگ چار ناچار مقابل قلعه‌چق آن بد کیشان احاطه برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده به بستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و ترددی که ازان مفسدان بد عاقبت بظهور می آمد و نگاه بیگانه از گدهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهی را بدرجه شهادت
 میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط معینی و تردد
 نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافی اختصار
 کلام است - القصه فوج پادشاهی در فرصت ایام راه رسد غله و گاه
 بدان فرقه بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعه
 فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد
 و شد بر روی آن تبه کاران بسته میگرددید و کار بجای کشید
 که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند
 هرآثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا مرداران آنها
 برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوا می مریض زهر مار
 می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و
 عرصه زندگانی برانها تنگ گردیده بود کار و بعضی چهارپایان را
 کشته از میسر نیامدن همیشه گوشت خام می خوردند و از خون
 شکم و گرسنگی هرروز جمعی بجهنم واصل می شدند معینا
 بعضی اوقات روز و شب از قلعه برآمده خود را بر مورچال زده
 بسیار را شهید و زخمی ساخته با نیم جانی که داشتند جان
 سلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال
 بهزار معینی و اشکال پیش برده کاربران جماعه بدسکال تنگ
 می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست
 درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان
 نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیومتنند و بسیاری وقت
 فرار زیر تیغ مغان آمده بجهنم واصل گشتند معینا لشکر پادشاهی

از تهور و جان فشانی که از آن قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپر ساخته آن سگ سردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعه به نظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعد که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصه زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات از آن احاطه صمات بمیدان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفر نیم بسمل برآمده دستگیر بالای مکانات خانه تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر و صعت را طشت پر از خون ساختند *

* بدت *

دران سرزمین دشت و خاکی که بود

گلی ارمنی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز گاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا میبشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیها تماشا ثیان شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهای بازار و مغلان تیغ گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمد خان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقی با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سوار پر از کاه و هزار نفر مسلسل از بند آهنی همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانه حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال که امیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند، اعتماد الدوله محمد امین خان بخشی را فرمودند که برون شهر رفته آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود او را بر نیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آزند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دوسه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوسه سه صد نفر آن گروه شقاوت پیروز را پیش چپوتره کوتوالی و رستهای بازار بقتل رسانند - از جمله قوم کهتریان که خفیه خود را از زمره معتقدان و مریدان آن مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیر برای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه همراهان فرمودند که اول فرزندان او را بحضور او بلکه از دست خود او موافق بی رحمی که از آن ماعون در کشتن فرزندان دیگران بوقوع می آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای او نیز رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندریود * * * بیت *

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بریود جوزجو
از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند
نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه
محرر ادراک بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در
ایام کشتن آن جماعه سادر یکی از آنها که جوان نوخیز تازه بعرصه
ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبدالله
خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از
جمله ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن
مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری
در آمده و بیگناه در زمره کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال
و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاوار
حضور تعیین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید
که جلاک برسر آن شقی با تیغ آخته خون چکان استاده بود پروانگی
استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید
من بدل و جان از معتقدان و فدریان جان نثار مرشد خودم مرا
زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت
ملاقات ازان مقتول سردود یعنی سر گروه آن پرسید که آثار عقل و
رشادت از چهره حال تو پیدا است ترا چه برین داشت که از
مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزه زندگانی بدعاقبت
مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

در جواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده از حد بظهور می آید منتقم حقیقی در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگرداند که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد *
 * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمی * نهد ملک در پنجه ظالمی
 بعده برای تلافی اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط
 می بخشد که او را نیز بجز او سزای اعمال او درین جهان رساند
 چنانچه ما و شما مشاهده می نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار
 عمده صوبه پنجاب رودان مجمل ازان بزبان می دهد عیسی خان
 که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بوه اگرچه در جرگه
 مناصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب
 تقاضای ایام و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت برآورده طریقه
 سرکشی از روی بدنهادی اختیار نموده محصول محال جاگیرداران
 دوردست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافللهای راه
 کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقی می نمود و سر از اطاعت
 صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران
 مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیله رسل
 و ارسال تحف و هدایا باخان دوران رابطه آمد و شد عرائض
 بهم رسانده بود زیاده در نمودن می کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد
 از فراغ مهم گرو متوجه تذبذبه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابله او افتاد و از بسیاری افواج خود بی باکانه با بمعرکه کارزار نهاد از آنکه مآل کار باغی پیشگان خسبر ان مآل بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار تیغ اجل گردید و سر او ابرید و پسر خرد سال و دیوان او را مقید ساخته بحضور روانه ساختند *

دیگر از مرده فتمغ غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از جمله زمینداران سرکش مفسد پیشه مقرری مشهور صوبه عظیم آباد بود که مکرر با فوج پادشاه زادهای و صوبه داران آن ضلع مقابله نموده طریقه طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت میبرد بعده که میر جمله بصوبه داری آنجا مقرر گشته خود را برساند از سمت برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد با رجوع نگاه داشتن سپاه زیاده از ضابطه و بباد دادن خزانة مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو تسلط نیافت و بر رعایا و سکنه پنده از مغلیه ظلم و تعدی بسیار رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد نزد پادشاه رساند و صوبه عظیم آباد بسر بلند خان مقرر گردید و سر بلند خان به نسق ملک و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و جاگیر داران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده در نواح پنده شوخی می نمود سر بلند خان جمعیت زیاد

نگاهداشته برای تنبیه او برآمد و با آن شقی مقابله نمود. بعد ترددات نمایان که از هر دو طرف بمیان آمد و جمعی کثیر کشته و شهید شدند و عیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او باو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکی از یکه تازان فوج سربلند خان بهر وجه از تیر آه درد آورد جگر سوختگان که ناگاه دران گریز باو رسید بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیستی تا نهصدی منصبدار پادشاهی و هفت هشت هزار سوار والا شاهی تا یافتن جاگیر در ماهه پنجاه روپیه بعد اسپ بداغ رساندن از خزانه می یافته باشند از انجمله سردار پادشاهی که حق رفانت و جان بازی ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی بامید جاگیر خدمت می نمودند و بیشتر از والا شاهی مغلیه بودند احکام برطرفی آنها يك قلم صادر فرمودند و بخشیدان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها در میان بود میر جمله که از زیادتی طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از خزانه پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها از حد گذشته بود در انجا با برو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبه قرب پادشاه علاوه آن گردید لهذا از عظیم آباد جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضی از نوکران او نیز خبر نیافتند گذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برکشتی
 سوار شده بغتة وقت شب خود را بدر قلعه دار الخلائت رساند -
 از آنکه در آن روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبه‌های تازه
 از قصد پادشاه در حق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان
 و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود
 و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادی بدنامی تدبیر
 دستگیر نمودن قطب الملک در زبانها میگشت هر چند که پادشاه میو
 جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیه زیاد از خرابی رعایای
 پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد
 قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که التماس
 عفو جرائم خود نزد پادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه
 حیل و تزییر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان بر پیام
 باشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار موار منصبدار بر طرفی فراهم آمده
 بخانه محمد امین خان بخششی و خان دوران نائب امیر الامرا و میر
 جمله رفته نالش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این
 فساد و هجوم مغلیه بازره و بکتر و فرو گرفتن حویلی نام بردها بطول
 انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشاره بخشیان فتنه جو که
 بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی
 برخانه قطب الملک بدست آورند طلب خود یورش و شورش
 نمایند و قطب الملک در فکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت
 جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که در آن
 روزها بفوجداری نازنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستههای بازار مستعد کارزار نهاد بودند و از طرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - سیر جمله سراسیمه گشته سررشته کار و تدبیر از دست داده بخانه محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانه تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چاره کار درین دانستند که پادشاه نظر رنج فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب و کم منصب و از صوبه عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبه پنجاب نمودند و سر بلند خان را صوبه داری عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقاضای وقت برای دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید هر السنه فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحه بسرهند و صوبه پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذرانند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برآمدن پادشاه باران منصوبه دستگیر ساختن سید عبد الله خان اوست و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه می نمود و هوای سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار صد و بیست و نه اسد خان قوه مالور که نود و چهار سال از مرحله عمر طی نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمده صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذوالفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبابی اسد خان از امرای ذوالافتداری ایران بودند ازین کلفت سرای فانی بروضه جاودانی شتادت و در امرای متاخرین بدین خوبی آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشورنما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاری که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تازه بعرضه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جمله امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه مصحوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ما قدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویه جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات باره داده اند صلاح دولت درینست که تا مقدر بآنها سلوک نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده مانده نساد و اعتدال

آماده گردد و سررشته اختیار از دست رود * بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور . رهاننده را چاره باید نه زور



ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید بسبب رسیدن خبرهایی دکن که بفرستادهای حضور امیرالامرا دخل نمی داد قلعه داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقه همه متصدیان دخل نموده احدی را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالی که دیوان رتن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهی را دیوان رتن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابراین هر دو از هر طرف در پایه اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی بر هر دو واجب گردید - و عنایت الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبه الله گرفته به بیت الله رفته بود درن سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان
 ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کرده خلد مکان و
 مقصدی مزاج گرفته کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن
 بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش
 آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای
 اضافه منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال
 ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که
 از بی اختیاری و خفتی که از مردم احشام و دیگرار باب طلب
 می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و
 تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که
 خان مذکور نظر بر امتقلال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی
 تن نمی داد و سید عبد الله خان نیز از سختی سلوک او که در
 عهد خلد مکان با جمده الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی
 او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهی که در استعداد و
 کمالات در جرگه جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و
 باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت
 گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فروخ شیر مامور گردیده مصاحب گاه
 و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده
 عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمه دیوانی
 بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز
 خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الماک التماس نمود که راجه
 رتن چند در محال خالصه پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشی و خلوت نشینی علاوه آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچه‌ری نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچه‌ری نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطه تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگرید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سی و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هند که مرضی رتن چند نبود نمود و نیز چون هند و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زیردستی منصبها پیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب هند و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معنی بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضی با اجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هند بعلمت باز جاری نمودن جزیه و تجویز کمی منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کوشهای حسابی و بیحسابی طرفین قراری که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش در میان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند - درین ضمن یکی از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستاده رتن چند بوده پای حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کالی بر ذمه او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زراو را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیله خلاصی او گردید فائده نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانه رتن چند تعیین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائده مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیان که میان محمد فرخ سیر و سادات باره آمد و سرشته اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جاگه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خاندان اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسرفوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر فلعاع سنسنی که بنا کرده آنها بود تعیین شده بودند و در ایام مقابله اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کار خانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم دان راجه ده پیراج جیسنکه را مرخص و تعیین فرموده روانه نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جیسنکه بطریق سر فوج علحده کومکي باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه گذار شهر معطل ماند اما راجه جیسنکه

بر مهم ماموره خود را رسانده به بند و بست مورچال و محاصره گدھی چورامن پرداخته زیاده از یک سال تردد نمایان نمود و مکر یورگس و جنگهای عظیم به میان آمد و مردم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسیدن سید خان جهان نیز مصدر ترددات گشت و مورچال نزدیک بقلعچه رسید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار وکیل چورامن صلحون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بی آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او در میان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان را قبول فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضی پادشاه در کمال ناخوشنودی جی سنگه به میان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور نزدیک محله خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشی و ناخوشی ملازمت چورامن میسر آمد اما باز بسبب سلال خاطری که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضی بمجرای ثانی او نگردید - درین ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقریب باحاطه تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
بعده که امیرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخسته بنیاد
رسانده به بند و بست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهنه

پهاریه (ن) نام که سپه سالار عمده راجه ساهاو گفته می شد و از آنکه در هر دو صوبه دکن یکی از سرداران مرهتیه بدستور صوبه داران پادشاهی صوبه دار که وجه چوتیه مرهتیه بوصول آورد مقرر بود صوبه خاندیس در تصرف خود داشت و مابین راه بندر سورت قلعه های گلی ساخته تهانها قائم نموده هر قافله که از آن راه میگذشت اگر چوتیه یعنی چهارم حصه مالیت آنچه در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج در آورده آدمهارا اسیر نموده باز مبلغی بر نفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پنج شص هزار پیاده بند و قچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد و خاندیس گذشت و خبر کهندو پهاریه که قریب هشت نه هزار سوار جنگی همراه او بود نزدیک سرحد بکلانه و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عرفی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهای خار دار دشوار گذار کشید هر چند که هر کارها ظاهر ساختند که قابوی مقابله با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهزنانی دیگر جهال باره سخن هر کارها نشنید و یکه تاز خود را بکهندو رساند در اول مقابله که جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق داب دکهنیان رو بفرار آورده فوج امیر الامرا را بنمود چهار صد پانصد

سوار خوش اسب و اطراف خود کشیده لشکر باره را پراکنده ساخته باز یکبارگی بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کومک سواران متفرقه بسته چنان عرصه تردد و کارزار بر لشکر اسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جانباز بدرجه شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسب فرور پیاده شده سپر انداخت زنده متید گردید و دیگران با جان و مال بعرصه تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهور است گار و شتر و اسب احدی از سوار و پیاده آن فوج ازان بلیه محفوظ نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علی خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علی خان می شد برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هر دو سردار نامدار چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلافی بظهور آید یا تهنای او را بردارند که باز اذیت او بپدرگنات و رعایای صوبه خاندیش نرسد فائده نداد اگرچه کهندو دنع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهوکه در قلعه و مکانهای قلب می بود رساند اما تهنای او جایجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعیین کرده امیر الامرا میدرفت فرار نموده همین که فوج رو میکردند مردم کهندو آمده قائم می شدند هرچند که با فوجهای دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بناخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعه ستاره رساند اما تلافی کشته شدن ذوالفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دیپاڑیه بعمل نیامد - و بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه با مساعدات که بقول «شهر فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف کرناٹک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبه بلجا پور و حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا ملاقات نموده باز بتعلقه خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام زمینداران بلجا پور و کرناٹک هر در صوبه چنانچه بایست رجوع نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعه ملهیر سرکار بکلانه که از قلعه های سرحد با نام و نشان صوبه خاندیس است و مدت سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت خان که از سلسله میرزا شاهرخ بنی امام تیموریه گفته می شد اثری مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان بامد علی خان عالی مردان خانی مقرر فرمودند و فتح یاب خان مد علی خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و از آنکه نجابت خان که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور داشت سفید نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای حساب آورده مبلغی بر فرم از بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان با اشاره پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتج ماخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رحید علاوه کدورتها مزید عناد خاطر گوید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه دار از شنیدن اخبار دخل ندانن امیر الامرا و نزاع میدان نجابت خان و منصوب کرده صاحب اختیار دکن جرأت روانه شدن بر خدمت ماموره نه نمود و بعد قیل و قال بسیار و کالت خان نام را قلعه داری قلعه مذکور از روی سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان ناگزیر قلعه را بار سپرده از قلعه برآمد.

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحه لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمه صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقره چند ازان به عرض بیان می آرد در ایامی که خلد مکان برای تسخیر قلعات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعه ستاره و پر ناله و راج گنده و غیره قریب سی و چهل قلعه با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهته رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت بزوه ملک قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته زحمت بهالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتبه تاخت و تاراج پراکنده شده هرجا که میر میدند اگر شهر یا قصبه کلان می بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتبه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتیه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار در هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصه آن مقرر نموده و عده وصول بگذاشتن بر غمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتیه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطه تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصره چند روز مایوس شده آواره دست ادبار می گشتند چنانچه قصبه نذر بار و ملطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صولجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردارها تا مقدور در تشخیص چوتیه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتیه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتیه وجه مقرری بسرداران عائد میگردد و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تداربائی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تاده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
 التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکھی شش صوبه دکن
 بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام
 و بمیان آوردن بعضی هبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
 قلم داده قبول نمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلای راجه ساهو
 و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکھی بشروط چند که در ذکر فرمان
 روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع
 مابین رانی و راجه ساهو بزد و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود
 بعمل نیامد و دستور سردیسمکھی نیز جاری نگردید و در صوبه داری
 داود خان که نیدایت ذو الفقار خان داشت و میان او و غنیم عهد و
 قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زاده‌ها و داود
 خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان
 هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتته میدهانید و
 بقافلها آزار نرسانده باهم چون شیر و شکر جوشیده بکچدار و
 مریز بعمل می آمد و در صوبه داری نظام الملک بهادر چنانچه
 بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسان
 و پنج ماه نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی
 رسید بعده که در سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عذاب
 با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده تروندی که بایست
 بعمل آوردن بزد و بستی واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
 رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت
 و رفع فساد در سنه هزار صد و سی هجری بصلاح انور خان که از

شیخ زادهای متوطن برهانپور و پدش آورده های سادات بود و دیگر امرای همراز با اتفاق منکررا جی نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنجها بود و از زمان تسخیر قلعه چنچی در جرگه نوکران پادشاهی درآمده و کالت خیرخواهی سرداران مطیع و غیر مطیع مرهفته می نمود و خالی از جرهر رشادت که مدد طالع ضمیمه آن گشته بود نبود و رعاطت بالاجبی بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمده فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بهمیان آوردند که از جمله محصول مال و سائر محال خالصه پادشاهی و جاگیر داران هرچه امینان و کردویان و شقبداران بوصول در آزند چهارم حصه آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیر داران نمودند فی صد ده روپیه دستور سردیسمنگهی از نزد رعایا بگیرند که فی صد سی و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداری و شقبداری و ضیافت و اخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمع بندی از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روی سررشته وصول کل حبوبات بگیرند برریعا و حکام پادشاهی و جاگیر داران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکی خود را کمایش دار و دویم گماشته سردیسمنگهی میگویند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشته دار سردیسمنگهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهی و جاگیر داران گشتند و

سواى آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر مجال که از سابق
 بسبب سستی فوجداران و غلبه غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه
 نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر
 دوچند سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور
 قبل از ایام صلح آن تعدی علاوه دیگر شراکت مانند درینصورت در
 هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در
 کچهری و چبوتره مال و سائر و سر راهها بدعت نواحیات قرار یافت
 و سواى آن هر جا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود
 مثل دیهات پرگنه ندر بار و غیره صوبه خاندیس و دیگر پرگنات صوبه برار
 و غیره که از اصل خراب و ویران کرده مرهته بود قرار داد امیر الامرا
 منظور نداشته قول سوم حصه بقائى که بجاکیر دار عائد گردن داده
 مقرر کردند منجمله سه حصه یک حصه بجاکیر دار و یک حصه سالم
 مرهته متصرف شود و یک حصه بر عایا و گذارند و در مقدمات ملکى
 و مالی حکم و عمل غنیم زیاده بر اختیار فوجدار و جاکیر داران جاری
 گردید - هر چند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید
 می نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر
 نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان
 و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیزند اما پیش
 زرفت آری در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قانله
 از میدان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین
 بعد ادای راهداری بآرام تردد می نمودند و بعضی دیهات که از
 تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بودکلامی راجه ساهو نوشته دادند برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه ساهورا دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهپه و جمناجی دو نوکر عمدۀ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالی بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطر نشان نمودند که در حصول و حکم رانی غنیم لئیم راهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضی محمد فرخ میر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفته قدیم و تربیت کرده خلد مکان و قدیم الخدمت خلد منزل و جهان دیده پخته کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک نکار خواهد نمود و جان نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب بند و نصائح بحسین علی خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سر پیچ مرصع مقتخر ساخته مرخص نمود - و در همان آوان که ماه ذی قعدۀ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبه مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داری از تغیر راجه جیسنگه سوانی نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز غفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشانی حال علاوه آن داشت و از طرف دخل یافتن در تعلقه مانوره خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته طی مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونج تعلقه مالوا رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیاد انتشار یامت بر زبان هرزه گوینان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبه گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید مع هذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشانی و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنتانام غنیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سوکشی و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسید بر نوشتجات او اعتماد نموده هرکارهایی معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعیین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
 ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باه الد الله خان مشهور بنواب
 اولیا که پسر عمه هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور
 داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظام او بجان رسیده بخجسته
 بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
 وسواس بخاطر راه نداده در تعلقه خود مستقل باشد و جان نثار
 خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
 نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
 علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
 دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما از آنکه
 برهانپور صوبه سرحدی بود و با فرستادن های حضور در دخیل
 ساختن بخدمات ماموره قصور واقع می شد و جان نثار خان
 را از جمله منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست
 تا سه ماه که نصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت
 خان مذکور را بحرف و سموت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهای
 زبانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
 گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبه بیدر بمیان می آورد و گاه
 در قبول صوبه حیدرآباد و بیجاپور که دران هردو صوبه دخل
 یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
 بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی دارم
 می خواهم که برای مشورت امور ملکی از خود جدا نموده پرداخت
 حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیدابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدرو نادیر داشت حادثهٔ غریب
 رو داد مجمل از تفصیل آن می نگارد که چون از بعضی قصبجات
 و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گدھی قائم
 داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بدست روز و یک ماه
 ازان محال چوتپه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلای
 راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشی و زور طلبی
 زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهای راجه ساهو چوتپه بوصول
 نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
 تعلقهٔ امین خان از بعضی محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
 چوتپه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
 تحصیل دار چوتپه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشی زمینداران آن بواج
 بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده
 بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
 مدت چوتپه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
 عار ادای چوتپه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
 که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
 و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی در همان
 اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بدیشتتر از هم تراهان معتمد او
 در سرانجام شادی کدخدائی دختر او در خانه مانده بودند بشکار
 دور دست دربالکنده صوبهٔ نادیر رفته بود و فوج نزد او جمع نبود فتح سنگه
 پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته با اتفاق زمیندارانی که با امین خان
 عداوت داشت باسیندهٔ چهارده هزاره سوار بمعیت جگیت راو

زمیندارن رمل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله با خصم پرداخته داد دلوری و مردمی داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته اوتاده دستگیر گردید و از سرداران و رفقا دو سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند فیلان و اسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعده که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه داری برهانپور و حادثه امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید ماده ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبه برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان ندیره امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقه بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند ضیاء الدین خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما هوای آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی استعجال و اختیار نداشت و فضل الله خان بخشی جواب صاف یافته بارسلام هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

برابر فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردد -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئی و صفات مذموم دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاری و خطاب و کالت خان 'سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایه افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیله هموطنی باصاحبه نسوان والده پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگی انسانه و انسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشه
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشه خرد و بزرگ باره می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشه شاه شهید مرحوم جا گرفت که در کمتر ایام از عطای اضافی
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی از پایه هزاری
بمواتب هفت هزاری ده هزار سوار بروردی رسید و در خلا و ملا
هدم و دم ساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت باره گردید و هیچ روزی نبود که از جواهرگران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصله او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را از پتله
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعی
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مرادآباد و راجه اجیت سنگه را از

احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت باره نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نقرصوده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران مرکز داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبه علحده قرار داده در صوبه داری و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان ممد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشه فساد سید عبد الله خان با هر یک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهریکی از بند ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر اعلی نافرمانی نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هر یک از امیران عمده ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چنین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمی هنگامه عید نظر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز حواری تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معینا که آنروز
 زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ
 طرف صدائی بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلایق
 گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت
 سیاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری
 و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکرمی نمود
 درین گرمی هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم
 نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شریار حضور بدکن امیرالامرا
 متوهم گشته اراده حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان
 تمهید منصوبه تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را
 که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت
 فرستاده بشان و دبدبه تمام که بهیچکس صورت او را نمی نمود نزد
 خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر
 رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه
 اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثی
 مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله
 خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیله او پادشاه
 بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد
 رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطه صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه

باتفاق اعتقاد خان و خان دوران و بعضی دیگر امرای خیر اندیش
 بخانه قطب المملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خاندان قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجمله ا خلاص کیشان هر دو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و اراده فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق دانی تهیده روزه شدن حضور چند روز بتعمیق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نمازین آشتی میان میر و وزیر اندیشار یافت و نوشته قطب الملک مشتمل بر اشاره طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خااه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشه دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فروخ سیر شهید

چون هنگامه فساد و عناد پادشاه محمد فروخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطه بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدير علی التدبیر بجائی نمی رسید و از آنکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشه بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای مضاف که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیهنگه سوانح بتقاضای وقت

مشورت برداشتن، پرده نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح صلاح کل نظر برداریانت استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسوس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شذیده ناشدیده می انکاشتند - اگرچه فتح جنگ و مر بزند خان و دیگر نوکران عمده و ناکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهده خود بگیرند اما از آنکه مامور بدهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سرنوشته روز ازل که بایست آن پادشاه شهید کشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضای وقت و رای صائب بظهور می آمد خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش درآمده در باره رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردد - از آنکه در حسب و منصب و استعداد ظاهری و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدی طلب داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت مید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز ماده مزید فتنه و باعث خلیل نسقی پادشاه میگردد - درین ضمن در یکی از فرامین در جواب عرضه داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب معین الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو او را مقید ساخته بموجب نوشته این جانب بنحیث بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرمید. لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانه برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبه خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علی خان مقرر کرده انتظارخبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یک هفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بتهیه و سرانجام توپخانه و دیگر ما محتاج صفر و جذب قلوب امرا و مرهته پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان ثنائی صوبه بوار و اسد علی خان عینی مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نپذیرد خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخشی که از سادات نامی باره می شد و دیانت خان نپذیرد

امانت خان خوانی و راجه جیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهی که اکثر در رفاقت مجبور و بی اختیار بودند و قریب هشت نه هزار سوار خانگی و یازده درازده هزار سوار مرهتّه و دیگر اهل خدمات و متعینّه خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب نریدند همراه هیچ امیر و شاه زاد نامدار نشده بود و تمام عمله و فعلک کچهری دیوانی و بیوتات و بخشی که جمله قریب بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده هزار پیاده برقداز روانه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاربهای احشام از قدیمان خود همراه داده روانه ساخت و قلعه ملهیر که از مدت چهل سال در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن چنانچه بذکر درآمده سعی تمام می نمود و کالت خان نام را قلعه دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعه سالیر و دو سه قلعه دیگر بهمراهان خود مقور نمود و برای فرستادن بعضی از وابستهها و اشیای کار آمدنی بقلعه دولت آباد بقلعه دار پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نموده بکمی منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای مامور آنها مرخص ساخته بود و بعضی از آنها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ندموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول
 نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب
 نموده محتاج بدان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرم
 سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در
 رکاب بوده بخدمت اسانت و فوجداری محال مصطفی آباد که
 بخالصه پادشاهی تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار
 دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر
 تعلقه خود که محال ویران و خراب کرده پسر عمه امیرالاصوبه دار
 برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخروج سه بندی و غیره آمده
 همینکه مساعی جمیله در آبادی برگزیده و گردآوری رعایا نموده مشغول
 کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه
 بیست هزار روپیه برای سر انجام توپخانه بقصد مبارزه پادشاه
 شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده از آنکه از نرسیدن فصل در
 سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل
 آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیحساب مرهده
 که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کساله که
 کشیده باحاطه تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهده
 بسرداری کهند و بهاربه که از سر فوجان مشهور و صوبه دار
 خاندیج از طرف راجه ساهو گفته می شد و منتا و چندمی
 دیگر از سرداران گم نام همراکب خود ساخت و هر کدام از سرداران
 نامی و جماعه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت
 و مبلغ مدد خرچ مرهون احسان نموده برای آینده امیدوار پهاساد

و برای سپاه مرهتّه نیم روپیه سراسری سر نفر خوج از سرکار مقرر کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهارم مقام واقع شد زنبهانبال کر نام مرهتّه که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجمله نوج کومکي نزد امیر الامرا رهیده بود و سنکراجي ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساھو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند اورا حسین علی خان بموجب اشاره مدعیان او در خلوت به بهانه مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشته اورا تاراج نمود و عمده و فعله متصدیان کچھری دیوانیان و بخشیان و اخبار نویسان را که بوعده رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود از انجا نیز رخصت نداد و همه حکام و عمال معزول را در کمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم از برهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نوبدا گذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزد بلك قاعه ماند و رسید و باهم ملاقات نموده در خلوت از کلمات صلح بی ثبات و هنگامه آشوب فراهم آمدن امر از دارالخلافه و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بیدل ساختن دیگر امر بذكر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص مالوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران پرداخته اراکه مقابله با امیرالامرا در حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغه اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهایی وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتمادالدوله بی حکم پادشاه در السنه عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعه ماند و مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق قلعه داری و تدبیر و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعد از تمارض و دیگر موانع با امیر الامرا ملاقات نمود و این معنی ماده بیدمانی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر نه گذار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقند از خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانه سید عبدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنامی قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک برداشته بر سر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه و دولتخانه سید عبدالله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبر از نفاق در میان آوردند و درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع ماده نزاع

کوشند امیرالاسرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعی پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاقی با ما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطلب و اراده دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهیم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه مثل و خیمه بخیمه ترانه شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت لهما روز دریم و سیم آن از زبان رادی ثقه و محرم راز حسین علی خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و افسون ابله فریب که پادشاه می باند عبث است نمیداند که گفته اند *

* مصرع *

نهان کی ماند آن رازی کز سازند محفلها

تقاضای مآل اندیشی نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائی و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سر بلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضی محال میر حاصل او را بهیر جمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکری و استعفاي منصب نموده فیلان و اسپان و اثاث البدیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست و خرقة پوش گردد مید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلی او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسپ از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت. و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سغله نواز و تغییری بیوقت از بهادر آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوخته نا قدرانینها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود. و اعتماد الدوله که بی رخصت و بی حکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود. و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جمله هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت. و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانۀ مهراجه اجیت سنگه که با وجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانۀ مهراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن کند الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانۀ سید عبد الله خان رفته پناه برد. بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانه سید عبدالله خان تشریف ببرد درین ضمن برپناه برین راجه بخانه سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی برابر خانه سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی بخانه سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل دولتخانه قلعه شدند - حاصل کلام بعد از کوچ حسین علی خان از اجین جمعی که از متصدیان بامید و عده رخصت امروز و فردا تا اجین رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی که هر یک بامید خلاصی از فردا پور و برهانپور زیاده از دوسه جوره رخت بر نداشته بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جمله منصبداران و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر مغضوب گردیدند - بعد که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت همینکه زنار دار فرستاده رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهدام و قدغن عدم تاراج و پامال نمودند زراعتها پارو محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد تعلقه راجه دهیراج جی سنگه موائی باوجود رسیدن یکی از نوکران عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشی بسیار دست خوش تاراجیان گردید معنی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه اقتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در تزک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت باو رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشته سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مره اخروی خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافه و عنایات دیگر بمردعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام اراده بدانجام به پیش آوردهای بدنام می نمایند و باغواهی بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیدش از بیدش زهوده راهنمایی و مصلحتی که طریقه نمک بحرامان و بدخواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر ماده وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت باره گردید نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بگذار سواد دار الخلافت طرف لائیه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه کردهی شهر رسید باظهار بغی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلان داب پای تخت سلاطین صدای کوس شان یانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهان آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکور بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمره نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آورم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم - و غریب تر آنکه پادشاه ساده لوح با وجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان جرأت چنان بیباکانه و علانیه آواز شان یازد بلند ساخته گوش زد عالمی نمود و از اشاره دهل عدم اطاعت در هر کوجه و بازار ظنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش نیامده طریقه حزم و رای صائب از دست داده گاه مانند سرنا سر آستین غضب مالیده شروع بنغمه تهنید باظهار زجر و بیم نسبت بهرد و برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پرده نفاق در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهیراج که برای بکسر نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند خصوص مغلیه که برین راز سر بسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را یارای آن نبود که زبان سر مکنون آشنا سازد از مشاهده نیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هر دو صاحب مدار و سستی عزم و اغماض پادشاه خون جگر می خوردند بلکه با اشاره و اذن محمد فرخ میر اکثر بدیدن حسین علی خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان دولت با دل پر خون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جی سنگه برهم کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان بمتموصلان ما بفرمایند و در قلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینه بخاطر جمععی ماهر دو برادر آمد و رفت توانیم نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هر دو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعمقان خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نوروز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان برداشته خواهد شد - و سیم ماه ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف يك روز ندادند از شاه جهان آباد برآمده روانه انبیر وطن خود گردید و همان روزمیان راجه بهیم و راجه بد سنگه که بنی عم هم بودند و برسر وطن بوندی باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خون را بر راجه دهیراج که حامی او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه با مردم معتمد خود بقلعه ارک درآمده مردم پادشاهی را از سر دروازهها بر خیزاندند و جا بجا بدو بست خود نموده مردم خود را نشانند و از مردم عمده پادشاهی بغیر از اعمقان خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم وجود آنها متساوی بود و ظفر خان که در سلوک و زمانه سازی نخود همه آتش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکاره دیگری بر در قلعه و گرد پادشاه نمازد و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهده
 فرو گرفته بود سه پهبوی داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمه
 ملالت افزا باظهار کلامه نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسب
 و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر
 خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانه خود مراجعت
 نمود معینا پادشاه چون کوه تحمل از جانر نیامده بفکر اصل نپرداخت -
 باز دفعه ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست
 قلعه قرار واقعی پرداخته بودند قطب الممالک و مهاراجه با معتمدان خود
 و فوج انتخابی داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را از آن
 احاطه برآورده دروازه مردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید
 دروازه‌های دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ
 خاطر جمعی پیغام که بحسین علی خان نمک بحرام رسید با تمام شان
 و دبدبه سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن
 اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام
 پسر اکبر همراه آورده بوه بشهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود
 گرفته در خانه خود نزدیک بقلعه ارک که بباره درمی شایسته خان
 مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ میر پادشاه
 هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شانه و عدم قبول
 نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر
 مشتمل بر اینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن
 خدمتی که در خدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان
 بظهور آمده و در جان نذاری نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتیم

ازان پادشاه حق نشداس سوای سوء ظن و گمان بد و فکر فاسد و اراده باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده نموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشاره عدم دخل و نقل بنده بی تقصیر بنام داود خان افغان بیدین و دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب مداران دکن صادر شده در سمت داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب قران در باره احدی دیده و شنیده نشده درین عهد انتهای بد عهدی ظاهر گشته و سواس هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بلا قید نیابت بماتعلق گیرد و ذکر شروط دیگر نیمیان آورد پادشاه معذور از عقل بعذر دفعیه وعده جشن پیش آورد و از طرفین گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بیمزه بد فرجام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که فی الواقع ماده آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دوسه کلمه عنایت آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان در آن حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشته اختیار هر دو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته باز آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه بر آرند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو باخته جان بدر بردن غنیمت دانسته بیالکی سواری خویش خود را نتوانست رساند و بر پالکی امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار نمود و از هر گوشه و گذاره آن حصار آثار فتنه و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهده بر گشتگی ایام خود را بمحل رساند،

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گبند نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت فیل قیرگون واژگون بستند و ابواب تردن بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از رسواس و فتور بود و فوج هر دو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که در قلعه چه گذشت و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشه آنکه شب حامله تا فردا چه زاید جا بجا با احتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهته مثل کهندو دپاریه و بالاجی بشوناته و سفتا و غیره با ده یازده هزار سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهذی اساس مستغرق هراس و اندیشه آنکه همینکه مهرهای آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامه دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز نموده نخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان آشوب سر از دریچه مشرق بر آورد و خبدهای مختلف راحت و دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامه وحشت افزا بر السنه عوام جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی امرای بلخبر از مال کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابله امیرالامرا خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهای اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه زمانه مازی و پخته کاری بقصد رفاتت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهتته مقابله و مقاتله رود و در کار بکارزار
 افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان دوران مشهور
 بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
 هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسب و پالکی سوار مع
 ده یازده هزار سوار یکبار بقصد فرار دل و دست و پا باخته امید تاخته
 رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغفلان بی روزگار
 خبردار گشته تیغها آخته از هر طرف دست و بازو بکشتن و تاراج
 نمودن آنجماع بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
 نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گله رم خورده
 گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهای زین خالی و رنگین از خون
 آن اجل رسیدگان می نمودند و اسب و اصلحه متصرف می شدند
 حتی قصابان و کاذران و خاك روبان و دیگر کامبان بازار بضر
 شمشیر و چوب و دشنه زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند
 ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول
 فرار آن قدر بهاله و آفتاب گیر که سرمایه اعتبار آن جماعه داران
 بیعاری باشد بلاگردان جان نموده انداختند که برای بعضی
 بی سروسامان مصالح و سرسایه چپهر آماده گردید و بسیاری ازان
 مدبران بیعاری سراپا بوهنه و عریان گشته مشمت مشمت خس و
 خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانه خاک روبان در دهان
 گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق رویه دکنیان در فرار
 بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعی که زخم برداشته طاعت
 گریختن نداشتند در دست و پهای ارادل بازاریان می افتادند و

بعضی سیاه جرده قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئی آنها کشته و زخمی گردیدند و از مرسته چوگ معد الله خان که نزدیک دروازه قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که از سه چهار گروه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال کشته و زخمی گشته قطار قطار در مرسته بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع گرمی هنگامه فرار آن جماعه بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جمله چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایه فخر میدانند نشان یکی از آنها بدست حاملان آن مخدولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیاں مقتولان که میان خوگیر اکثری زر و زیور اندوخته تاراج نگاه میدارند و چه همیانیدیهای زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقه راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکه فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با سننا نام سردار فیل سوار مع دوسه سرگروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهی رو داد والا فرزندان آن مدبران قرنهای بدشمار سرمایه لاف و گداز می نمودند که بیای تخت دهلی رفتیم و بمدد و یازوی مرهته پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریر آرای دهلی گردانیدیم *

الحاصل چون درین هنگامه جهن آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهایی فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هرکوچه و محله زبان زد مردم خاص و عام گردید غازی الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر از خانۀ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق سید صلابت خان داروغۀ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمدۀ حسین علی خان بود و درینولا بمنصب پادشاهی سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه دار استقلال اکثر جماعه داران عمدۀ سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف بازه دری در فکر فرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دوربین فائده در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید و خان دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراف مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها تعیین نمود و از خبر حیات و غلبۀ قطب الملک اندرون قلعه انواع دلباختۀ برهم خوردۀ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازی الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندنی چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر باند ساختند در اول حمله رخ فیل غالب جنگ از صدمۀ بان برگشت و از اسپ تازی فوج سادات باره بساط فراهم آمده سوار و پیادۀ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاری برداشت که بهمان زخم سه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادری بود با جمعی از مغلان سوار شده از روبروی دروازه لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازه را بر روی آغرخان بمتند ناچار معارفت نمود و اعتقاد خان با همراهان طرف چوک سعد الله خان نزدیک خانه خود حند حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته پهای خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدهام عام چند دوکان رسته بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بون که شادیانۀ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و صدای الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه مذکور با جمعی از افغانه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پرده ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب با احتیاطی که بایست ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانباب با تیغ دودمه سر از جهردکۀ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامه شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هر چند خواستند که پادشاه را بانسانه و افسون پیام از

محل بر آرد فائده نه بخشید و کذیزان حبشی و ترکی مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله و بعضی نمک بحرمان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتمی تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیله و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرو گرفته بودند در پای افغانان و چیلها می افتادند مذمت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامه رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشه محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بیداد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروع دودمان خاندان صاصبقران گذشته در هیچ زمانی از ازمه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پروردگیان بمعرض تلف در آید رو نداده *

القصة محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتمی تمام کشان آورده محمول ساخته در حبس خانه که بالای تربولیه اندرون قلعه بصورت قدر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کذب غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست

که نه در آخر صحبت بندامت بر خاست

سلطنت پرفساد محمد فرخ میر شهید مرحوم موای یازده ماه
سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده
بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تاریخ این حادثه
عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتخته و شکنجه
اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از
حبس خانه برآمده بر تخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولی الابصار)
یافته اند (+) فی الواقع هرکه از دل و گوش پند نبوش و دیده بصیرت
غور نماید باید که از گردش زمانه ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام
بردارد و دل بدین عجزه شوهرکش نه بندد * * بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(+) همچنین در نسخ همت لیکن عدد آن بحساب جمل

موافق سنه واقع برابر نمی آید * *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزه ابو البركات رفیع الدرجات که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور می‌رسد

بعد خاطر جمعی از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمی دار و گیر که از هنگامه فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الآخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهارگهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البركات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع‌الشان نبیره خلد منزل بهادر شاه نواده محمد اکبر خلف خلد مکان که بیست سال از مرحله عمر او طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبص برآورده بسبب شورش عام و غلبه ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسی که در بدن داشت ماله سرورید بگردن او انداخته بر تخت نشانند و صدای شاد یانه برای رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته ندای الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازاها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سراپان و خواصان و دیگر عمله

و فعله کار خانجات منجمه نوکران اعتمادی خویش مقرر ساخت -
 در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
 کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جزیه نمودند و
 احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
 بخفت و خواری تمام مقید ساخته جاگیر و خانه او را که
 باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سزخ و سفید و طلا و مرضع
 آلات و ظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
 باز یادت جواهر و هروراید عطا کرده پادشاه خفت میرسانند
 همچنان جاگیر پسزان سادات خان و شایسته خان که خسزپوره و
 خالوی پادشاه مظلوم می شدند و سید صلابت خان داروغه توپخانه
 و افضل خان صدر و همدان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
 الامواتب و جاگیر صبیله راجه اجیت سنگه زوجة فرخ سیر برای
 خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران و الاشاهی که بسیاری
 بقمران پنجاه روپیه در ماهه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
 می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر
 خود را در جرگه منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
 که هرکه اراده نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ بدافع
 رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری میگردفته باشد -
 و بخشگیری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
 داشتند و بخشی سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
 مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبه
 مالوا را عوض صوبه داری پنده که سابق قرار دان نموده بودند

ببظام الملك بهادر فتح جنگ كه نظر بر نيرنگي وضع روزگار قبول
 نمي نمود بقرار عهد و پيمان عدم عزل آرزائي داشتند - و سر بلند
 خان مبارز الملك را كه قبل از تبديل سلطنت بكابل مرخص
 شده ده پانزده كروهي رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت
 ميكشيد باز نزد خود طلبیده از مرنو خلعت امتقلال بحال
 داشتن خدمت موافق تجویز هابق داده بتسلي او پرداخته نظر
 بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداري مراد آباد بنام سيف
 الدين علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام راقاضي
 القضاة حضور و مير خان خلد مكاني را كه صوبه دار اكبر آباد
 بود صدر الصدور نمودند - و بديان خان خواني نبیره امانت خان
 ديواني خالصه و بنام راجه بختمل ديواني تن قرار يافت اما
 همه متصدیان ملكي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقيقت
 نائب بي اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را كه
 از محرمان همراز سيد عبد الله خان گفته مي شد مشرفي ديوان
 خاص و عام و معلمی و اتاليقي پادشاه ضميمه خدمات ديگر مقرر
 فرمودند - و در خدمات ديگر صونجات دور دست براي برهم
 نخوردن نسق آنقدر تغيير و تبديل راه ندادند مگر قلعه داري مانند
 را از مرحمت خان پسر امير خان كه از خاندان با نام و نشان بود
 و در تنبيه و تاديب مفسدان كوه نشين و قطاع الطريق آن
 سرزمين و نسق حوالي قلعه تا تعلقه فوجداري خود بواقعي
 كوشیده سرانجام مي داد وقت آمدن حسين علي خان از دكن
 چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و ديگر تقديم خدمتگاري

از کوتاهی نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجی پادشاه
 بظهور آمده بود تغیر نموده به خواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند -
 و راجه اجیت سنگه که صوبه داری احمد آباد بدو بدستور سابق
 بحال داشته بودند می خواست رخست احمد آباد حاصل
 نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
 نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
 مرحوم مظلوم گذشته بود از آنکه دران مکان بانواع شکنجه عذاب و
 مبتلا باقسام بلا بهر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول
 ساختن نور باصرو او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحی و حب
 ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانه
 آگاهان دست گاه بمذعیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکلیف
 باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر باسور سلطنت پرداختن
 بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهبانی آن
 پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب
 هفت هزاری ساخته مشورت بر آوردن خود و رساندن نزد راجه دهیراج
 جی سنگه موثی که وسیله نجات خود میدانست می نمود و آنها
 بر اراده مافی الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران ملطقت خبر می
 دادند تا آنکه برهنمائی دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
 شجر حیات آن محبوس ماده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند
 کار گر نیامد نفعی ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بسختی
 زود بر نمی آمد نظر بر انتهای سختی هر دو برادر که باوجود
 کفالت قسم کلام الهی که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
 بهر دو صاحب اختیار و کلام الله که چرا هزای حرام خواران تا حال
 نداده برمی آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هر دو مدعی
 دولت خبر یافته فرمودند تسمه کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
 کشیدن بهر دو دست تسمه را گرفته دست و پای حاصل زدن گرفت
 محصلان جلال پیشه بضر زدن چوب دستههای او را از کار انداختند

* بیت *

برخوان دهر دست ارادت مکن دراز

کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارند که در آن حالت اضطراب کار و خنجر
 بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر سوانح مسموع نمود کار بزدن
 سر خنجر و کار نکشید بهر حال بعد دوازده پهر بگفن و دفن پرداخته
 تابوت برای بردن بمقبره همایون بر آوردند و دوسه هزار مرد وزن
 خصوص لچهایی شهر و فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت
 گریه و نفرین گنان و دشنام دهان با گریبانهای چاک خاک بر سرانشان
 میرفتند و دلاور علی خان بخشى حسین علی خان و سید علی
 خان برادر بخشى سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت
 گردیده بودند آنها نیز با جمعی از اعیان شهر رقت گنان مجبور
 در رفاهت بودند و مردم سنگ بر پالکی و امپ سواری آنجماعه
 می انداختند و نان و بون سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
 و روز سوم جمعی از لچهایی گدا پیشه بر سر چیوتره که پادشاه
 مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احيایي شب بجا آوردند *
 عجب مكانات و كارخانه درگاه الهي است كه هرگاه آن هر دو برادر
 از ملاحظه جان خویش بتوهم افتاده بدین مرتبه منگدلي را كار
 فرموده از بدنامي آقا كشي و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند
 و بایستی كه در همان روز اول بعد دستگیر نمودن بی آنكه بچندین
 عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سرای فانی
 فارغ می ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است كه در عالم
 مكانات و عدالت منقلم حقیقی آنچه از ان پادشاه براهنمائی
 بدعاقتبان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه كشیدن چندین نفر
 مظلوم و مكحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان
 منموم گذشته میبایست تلخی الم هر يك برو نیز بگذرد تا بحكم
 فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظاره آن اعتبار بردارند و بدیده
 تامل غور کنند كه بعد این حادثه كه بران پادشاه شهید مرحوم گذشت
 در اندك ایام بران مدعیان بودند همان صاحبقران بلا مهلت فاصله
 چه گذشت و از آنچه كشتند چه محصول برداشتند *

القصة بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه و جواهر و مرصع آلت
 و فیضان و اسپان پادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه
 خواستند انتخاب نموده داخل كارخانجات خود حصه رسد هر دو برادر
 نمودند و از آنكه سید عبدالله خان بمحبت زنان و عشرت نسا نهایت
 زعیمت داشت بروایت مشهور دو سه زن حور لقا از جمله مكرمان حرم
 پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هر چند كه از زیادتى
 حوص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

هورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میدیاخت اما اینکه بعد این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آنت جان و آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگانی دریافته باشند میسر نیامد اولاً میان هر دو صاحبمدار محبت اخوت بکسورت باطنی و وسواس غلبه تسلط هر یکی بر دیگری مبدل گردید و زمام اختیار امور ملکی به نعمت وزارت هرچند بحسب ظاهر بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علی خان که در شجاعت و تهوری و کردانی و فیض رسانی و معامله فهمی غرور بمرتبه داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود برادر کلان نمیکداشت و بیشتی از امرای جلالت پیشه کار طلب را برعایت و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندربست ملک را ظرف خود میکشید بدین سبب در السنه و انواه عوام اقسام گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردد و باوجود غبار خاطر بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظه فساد و عناد معاندان دیگر بمرتبه سر رشته اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدانند که دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواند گردید - و موای آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سرطاعت فرود نیاروند و آوردن خزانه دور دست افواج تعیین فرمایند فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه اجیت سنگه که در همان ایام مبالغ کلمی از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رسته بازار که عبور می نمود کلمات لا یعنی و دشنام صریح از زبان اوباشان و لچهای بازار بگوش او میرسید و میگفتند خون بهای داماد گرفته میخواهد با روسیاهی ازین شهر برآید از شنیدن این کلمات تنگ آمده یک دو نفر را حکم کشتن سر-سواری نمود - روزی چند نفر کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرموده سادات بر خر سوار نموده تشهیر دادند در اثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طغان کشمیرها نیز بفریاد این نغمه با دیگران همزیان میگشتند که مزای حرام خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید ده پانزده روز نگذشته بود که خبر های مختلف فساد انگیز قلعه اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و در همین آردان رحیدن حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری احمد آباد از طرف مصمام الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هر چند که بسبب گرد آوری اضافه نمایان محصول بندر و محال خالصه که باعانت خان دوران بعهده خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام ساخت اما از بعضی سختی اطوار و ظلم او که مر بهیج امیر حضور فرود نمی آورد و در ایام دیوانی دکن نیز بحمایت خان خانان میر جمله که دران ایام مر بی او بود مید عبد الله خان را از خود راضی نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوه کشتن بلبهداس پیشکار بندر سورت بسیدامت تمام بعلت بازیافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیله منع مسکرات و دیگر نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه تذکر او نزن سید عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوه او آشنا می ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود لهذا سید عبد الله خان او را معزول ساخته انتظار می کشید و قرار داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند اما از آنکه ستاره طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازه رشادت و جرهر تردد و کار طلبی و کردانی او که بظلم منجر گردیده بود بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی با او که سیوم حصه آن جمعیت با حیدرقلی خان نبود بر غالب آمد گوش امیر الامرا پیرگشته بود بعد رسیدن اکبرآباد با غیرت خان همشیره زاده هر دو برادر که صوبه دار اکبرآباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار را با خود رام ساخت و درین ضمن ماده شورش اکبرآباد بمیان آمد لهذا امیر الامرا شفیع جراثم حیدرقلی خان نزد برادر کلان گردید و حیدرقلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را بطاعت از هوا خواهان بی ریب و رنگ وا نموده که نقش خیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید و عداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعنی غره رجب سنه هزار و صد و سی و یک
از سوانح اکبر آباد بظهور پیوست که هزاره‌های قلعه اکبر آباد
بیست و نهم جمادی الاخری نیکو میر نام پسر محمد اکبر نبیره
خلد مکان را که در قلعه محبوس بود بساطنت برداشتند و غیرت
خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت
بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزرگ سکه صاحب قرانی * شه نیکو سیر تیمور نانی

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد
اکبر پسر خلد مکان بغی ورزیده بود خلد مکان نیکو میر نام پسر
شیر خواره او را با دو دختر مقید ساخته بقلعه اکبر آباد فرستاده
بودند و هر دو دختر یکی بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده
جهان شاه پسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعه مذکور
چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنا دار ناگر که از
متوسلان نیکو سیر گفته می شد و با هزاره‌های قلعه رابطه داد و
ستد داشت و از معالجه بعضی مرض و زخمها و قوف حاصل
کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده
بود آن سرمایه فساد آمده بوسیله بعضی مصاحبان حسین علی
خان و هم‌قومان خود بخدومت امیر الامرا راه آمد و رفت و
روشناسی بهم‌رساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها
گاه گاه محتاج دوائی معالجه می شد بدست آویز و قوف طبابت
در خلوت راه حرف زدن بهم‌رساند و با بعضی همدمان محرم خود
را همراز دم‌ساز و نموده بر اراده امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم ظرفی جرأت نموده بوساطت هزاریهای حسین علی خان که
 با هزاریهایی قلعه اکبر آباد رابطه خویشی و رسل و رسائل داشتند
 بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه باستحکام بنای پیشرفت
 کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی
 را با خود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازمی طفلان دانسته
 بوکالت نیکوسیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
 نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر
 نیکوسیر را بسطانت بردارند از جاده اطاعت قدم بیرون نخواهد
 گذاشت چون این معنی از ملاحظه انشایی راز خلاف رای و مرضی
 امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
 مجرا ممنوع نموده در فکر مفید ساختن او افتاد مترمین که از کهنه
 زندان قنده انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
 نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت
 و شورش سلطنت در میان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگه
 سوانی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب
 برداشتن نیکوسیر بسطانت خط راجه دهیراج و نوشته خود
 برای راجه چهیدلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوملان
 فرخ حیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
 نمود و بزوایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
 در همان ایام باکبر آباد رسیده بتعلقه صوبه داری خود میرفت
 نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت در میان آورد و
 بر السنه مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبر آباد باتفاق داور داد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانه اکبر آباد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چهیدلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود با هزاربهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بدست و نهم جمادی الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسطنت بر داشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوار همراه غیرت خان صوبه دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با دوسه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند عادل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نیکو سیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که از آنجا هفت هشت منزل پیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چندین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او بر تخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بردار امارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قامدان باد پیما فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر منفورقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت و سواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعی از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جایگزین تغییر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستاد هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه دھیراج در تهیه برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چه بیلا رام از اله آباد و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چه بیلا رام را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفسد پیشه تعلقه سرحد صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشاره زیاده پر خائن نمودن با چه بیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هر طرف مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آناكشي سادات مانند دانهاي انارخون بسته بود هرچه مي خواستند از شهرت اتفاق نظام الملك بهادر فتح جنگ و راجه دهيراج و جهينلا رام و فراهم آمدن جمعيت زمينداران عمده ديگر يمدن نيكو سير شهرت تمام ميدادند و پادشاه رفيع الدرجات كه بمرض دق مبتلا بود اگرچه حكما بفرموده سادات در علاج او ميكوشيدند اما چون براي مدقوق هيچ معالجه بهتر از تفريح طبع و شنيدن نغمات راحت افزا و حكايات فرحت رسا و مشاغلي كه بملال دل و مكروهات روحاني منجر نگردد نمي باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائي اصلا اختيار نداشت بلكه حكم تصويبي داشت كه بر تخت بدستور طلسم تعبيه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذكر درآمده منصوبان قطب الملك داشتند و از اين غم و الم روز بروز بر مرض او مي افزود و دوا هود نمي بخشيد و شدت مرض روحاني علاوه آلام جسماني ميگريده تا آنكه كار بتغير حال و اختيار نمودن سفر آخرت بي آلودگي مآل لازم ملزوم رياست كشيد و خبرهاي غم انزاي اكبر آباك مزيد الم و كدورت خاطر گريد و بمرتبۀ مرض رو بشدت آورد كه هر دو برادر بفكر تجويز سلطنت بنام ديگري از پادشاه زادهاي محبوس افتادند و خواستند كه از روي قرعه اجل رسیده ديگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفيع الدرجات گفت كه اگر برادر كلان اعياني مرا كه مراد از رفيع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حيات من سكه و خطبه بنام او نمايند باعث كمال خشنودي و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفيع الدوله

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین
 رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشانیدن او بر تخت بزدن
 گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار
 ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده
 بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان پاک پیمان
 فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر منفرقه
 و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخانات
 و سواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت
 و همان روز راجه بهیم و چوژامن جات را با جمعی از فوج
 همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان
 را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید
 ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود
 با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت
 خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستاده هر دو برادر و فراهم
 آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه دهیراج در تهیه
 برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چه بیلا رام از اله آباد
 و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چه بیلا رام
 را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفصل پیشه تعلقه سرحد
 صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات
 از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشاره زیاده پر خاش نمودن
 با چه بیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هر طرف
 مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهمراز روزگار و تسلط وضع

آناکشی سادات مانند دانهایی انارخون بسته بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمده دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا و مشاغلی که بمال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و درآمود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میگردد تا آنکه کار بتغییر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزای اکبر آبان مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبگی مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاه زادهای محبوب افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بردارند و در حیات من مکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفيع الدرجات پاك سرشت نيكا عاقبت ازين سراي فاني در
 كمال نشو و نماي جواني بروضة جاوداني شتادست سه صاه و ده روز

* بيت *

نام سلطنت برز بود *

الامان زين سپهر تشنه بخون * واه ازين روزگار بو قلمون

يك نم آب اميد چشم مدار * زين خم خالي و سبوي نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار و صد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خرداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبه بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت و اطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق ماندن نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ میر شهید مرحوم که بیهوشی عقل تباہ در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد بر آمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیواج و پیوستن به نیکو سیر پر داخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پائی زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گدازف زوده از حوصله خود پرزبان می آورد معینا که قبل از انتشار اراده خاطر او عرصه فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی ملجور گشت بی آنکه از تردید بظهور آید بی آنکه گشته دستگیر گردید و خانه او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعی از کار نا شایسته شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصره قلعه اکبر آباد . حیدر قلی خان را ملقب به بهادر ساخته بطریق هر اول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سده مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و مصمص الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با قام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانه اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از برآمدن جی سنگه بقصد پیوستن به نیکو سیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براهه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلاشهرت برآمده بطریق ایلغار خود را براهه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهیدلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقه خود فرصت اراده مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا نداشت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوخته نا موافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکودار شعله ور بودند بدست آریز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفول خواجه حافظ و خوابهایی

صلحا و احكام زمالان و منجمان كذاب نقش سلطنت نيكو سيرا
 در دل و زبان سكه زد نموده در مجالس و محافل خبرهاي
 مختلف بي اصل از بر آمدن نيكو سيرا بصورت فقير و رسيدن نزد
 راجه دهيراج و حركت راجها و زمينداران و چهبيلا رام با سي هزار
 سوار و روانه شدن نظام الملوك بآب و تاب ورن زبان داشتند و از
 جمله اخبار مذكوره حركت راجه دهيراج جي سنگه سوائي با
 نه ده هزار سوار مع مردم ديگر كه با او فراهم آمده بودند تا يك
 منزل از آنپير پرايمه انتظار خبر از راجه چهبيلا رام مي كشيده
 مقرر بود - از بسياري شهرت اخبار مذكوره قطب الملوك
 پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجيت سنگه و ديگر امرا كه
 جمله فوج از سي هزار سوار زياده مي شد اواخر شعبان المعظم از
 دار الخلافت پرايمه متوجه اكبر آباد و مقابلت جي سنگه گرديد -
 و در همان ايام مهاراجه اجيت سنگه مهاراني صبيغه خود را كه در
 عقد محمد فرخ سيرا بود نزد خود با جواهر و اقرو خزانه و طلا آلات
 كه داشت و مجموع بگروز روپيه ميرسيد طلبيده بقول مشهور تغير
 لباس و رخت مسلمانني داده ناظر و ديگر متصديان پادشاهي را
 مرخص ساخته روانه وطن نمود و اين معني نزد ارباب شريعت
 و قاعده منجمان با حميت و آداب دانان با غيرت خلاق ادب ناموس
 سلطنت و طريق مستقيم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطين سلف چنين
 تسلط راجها در تواريخ بنظر نيامده كه دختر خود را بعد در آمدن
 بشرف اسلام و در آرزو بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه
 بعد رسيدن حيدر قلي خان بهادر باكبر اباد باتفاق غيرت خان كه چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصره قلعه و پیش بودن مورچال و بستن دمدمه پرداختند و متصل آن بعد رسیدن حسین علی خان ترداتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر آن نمی پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه و مورچال طرفین خانه بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و شکست و ریخت زیاد بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره بمه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هر سه را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دروغرا ره نورد بادیء عدم ساختند سومین را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولگ توپ بالای قلعه بدان توپ رسید که از صدمه آن سر توپ قدری بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بسته او از محاذی سر او بلند گشت و در همان فرصت گولگ توپ برگره بسته ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق او را برید اگرچه قدری آمیب بدست او رسید اما دران گرمی هنگامه فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن مروتن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانسه چون تیر از کمان جسته بچستی و چلاکی تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه برای او حکم ملک الموت داشتند بهسورخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساند تا خبردار شدن محصلان از واهمه جان چون موی بار یک شده جان به سلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان
دم شمشیر آبدار گردد بیحکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مهت
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
و گرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصة قطب الملک بانواج پادشاهی بسبب ایام برشکال
توقف کزان بقصد مقابله و مقاتله جی سنگه که او نیز از وطن
برآمده از ملاحظه صولت افواج طرفین و اندیشه مآل کار و انتظار خبر
تحقیق چهیدلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل گروهی اکبر آباد
رهیده مقام نموده بود نزدیک متها بفاصله تفاوت ده کرده از
جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج
بمدن نیکو سیرندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرمندان -
درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل
اسد خانی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب
هزاریهای محیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده
دست ما گرفته بدر وقت شب برای بردن بعضی هزاریهایی
مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریهها او را مقید
ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر
امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیر الامرا
نظر بر تقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک روز نموده

پردہ خجالت از میان بردارد در اخفای آن کوشید اما خطی بمهراسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محکم و همراز حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر او را بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلۀ دفعۀ اول که هزاربها بانتممل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری نام برادرزادۀ نیکو سیر باز فریفتند قول و پیغام چوژامن جات که مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیدا رام یا چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرفت باقی بروعدۀ بعد رسیدن باله آباد قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوژامن محمد عسکری را مع رفقا و مبلغی که باشارۀ امیرالامرا گرفته بود باظهار حسن تردن بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقۀ قلعه هزاربها مایوس گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوژامن نام هزاری امیرالامرا پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان مقید گردید و بتسلیمی امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و متوسلین که تمام هنگامه برپا کرده او بود چون میدانست که بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید گردید خود را بجمدهر جان پستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانه دار الخلائت شاه جهان آباد ساختند که در آنجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادمانه فتح نواختند * * بیت *

کسی را بخت چون بر دارد از خاك * ره سیلاب را بزد ز خاشاک
 دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسی دم شمشیر گردد
 بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس
 سه صد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کونها
 بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی
 کارخانجات سر بسته و ظروف طلا و نقره بسیار با چند هزار خشت
 مس برآمد پرداخته برای گرد آوری نقد و جنس که تا دو سه کرور
 روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده
 شانزده مقام نمود - گویند از جمله اجناسی که تحفه و بیش قیمت
 توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل
 صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر
 آن مغفوره می انداختند و جوره چق اختراع نور جهان برآمد
 و تیکه آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته هاشمیه موجودار
 از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهده علی البرادی -
 بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان خصه و نصیبی
 نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگی تمام چنانچه بگزارش خواهد
 درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانه قطب الملک گردید و
 وسط ماه شوال از اکبر آباد کوچ نموده با فوج پادشاهی و مید
 عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیشمان گشته و کلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هر دو طرف مضایقه می نمودند از انجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بردار و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهور خان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود و جاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداری سرکار سورتیه صوبه احمد آباد بر راجه دهیراج مفوض باشد و صوبه داری احمد آباد و اجمیر ضمیمه چون پور بر راجه اجیت سنگه بحال ماند در بند صوت از سی کره هی دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتیه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهی رفته بود که هر دو پادشاه یعنی هر دو برادر بهره از سلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانگه جاودانی شتابند شاه جهان ثانی بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضه جاودانی شتانات و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد

* بیت *

جهانرا ندانند بی کد خدای * یکی گررون دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میروند

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند آنکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تدای و غمخواری آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوک که از هر دو برادر در ماده پادشاه مرحوم محمد فرخ میر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که مادات بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هر دو پادشاه جوان که چون دو نهال سرزوان که در گلشن جهانبنانی بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آرایش روزگار بمحوم هموم ناکامی پزمرده گشته بروضه جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن در السنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اراختر ماه شوال غلام علی خان پسر سید خان جهان خالو زاده خود

را از فتح پور برای آوردن اختر برج جهانبنانی گوهر درج صاحبقرانی محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبدیره خلد منزل که هیجده سال از نهال عمر شریف او در چمن امید سلطنت نشو و نما یافته بون و بچهارده واسطه بامیر تیمور صاحب قران میر سید و از عهد جهاندار شاه با والده ماجده در قلعه دار الخلافت بسر میبرد و جوانی بود زیبا و فوخط بانواع خوبی وجودت طبع و ذکا و جوهر جلالت و رشادت و فهم و فراغت آراسته فرستادند قبل از شنیدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعه شاه جهان آباد آفتاب حیات رفیع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت همستی ازین جهان فانی بر بست

* بیت *

بشادی گذار این جهان خراب * که نی جم شناهد نه افروایاب
 و تا رسیدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثانی را قریب
 هفته مخفی داشته بعده بکفن و دفن پرداختند یازدهم ذی قعدة
 بفرخی و فیروززی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر بر ساحت
 سواد فتح پور انگنده گردید و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق
 هشتم مهر ماه الهی سنه هزار و صد و سی و یک بعد انقضای
 یازده گهری روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتری
 صاحب طالع بقوت نظر معد ندرین درخانه دهم ریاست جلوه گر
 بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت
 می نمود و زحل در خانه دوازدهم که بیت الفرح اوست و برای
 مذکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درین خانه از برای

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نور اعظم در خانه پانزدهم که بیت الرجا و ظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افکن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنه سرخ روئی تازه بهم رساند و بر منابر بلند پایه مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بازرانی آورد - و صاحب زمان ملکه دوران نواب قدسیه والدۀ مکرمه آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراغت و سلوک سرآمد روزگار بود - سررشته تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبده دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهیه استقبال و ملازمت نمایند و بهمین دستور در همه امور رعایت خاطر هر دو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ میر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمت محل مقرر گردید و در هندوست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر و عهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده
خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روز سواری
و بارچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و فعله و عهده داران از
نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را
که بوسیله چهار پنج خدمت عمده حضور و معملی آن اختر برج
سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت
ظل الله از راه کمال فطرت و دانائی باو برفق و مدارا سلوک نموده
در هیچ کاری بی استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز
جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواری کوچ اطراف آن مهر سپهر
اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه در دو سه ماه
بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدر کروه برده باز بدولتخانه می آوردند -
القصة چون از طرف اطاعت چهبیل را ناگر صوبه دار اله آباد
خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو
برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علی خان بقصد تنبیه او
پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت
چهبیل را مبعثه رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن
خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که
افسوس مر بریده او را برصفا سررسته شهر بشهر ندیدند - و در همان
زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر پران زانده چهبیل را
که میر شمشیر او همان گفته می شد بعد فوت عموی خود در تهیه
فواهم آوردن سپاه و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از
شنیدن این خبر اواخر ذی القعدة آن گوهر درج صاحب قران را

از فتح پور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبر آباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد حکم بستن پل بر آب جهنا و تعیین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالی و شرعی حتی در تعیین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبه استقلال داشت که همه متصدیان جز و گل پادشاهی معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمی رسید در هیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل می نمایند که روزی رتن چند شخصی را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلد از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکی از حضار و صاحبان گستاخ آورده تبسم کزان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکی و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دینی پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشی گردهر و تعیین افواج و کیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه برای بحال داشتتن صوبه اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست می نمود رجوع آورد آخر برای خالی نمودن قلعه بعد فراغ لازم فوت چه میلا رام مهلت خواست و فومان صوبه داری آورده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هزاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی
 حسین علی خان بود برای رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر
 و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم
 بارهه و حماعه داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند
 که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه
 مالوارتقه استقامت ورزیده چشم بر راه رسیدن حکم باشد چنانچه آخر کار
 شجر این نخل خیال فاسد آنچه نمر ندامت بار آورد بذكر خواهد
 در آمد - و از آنکه از طرف قرار و بنای صلح گرد هر بهادر خاطر جمعی
 حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته
 برای تنبیه گرد هر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان
 بدگش و شیر افکن خان فوجدار کرة ندر با جمعی دیگر و فوج
 شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگر چه از حیدر قلی خان بهادر
 بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود که اگر
 بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر
 اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد
 حیدر قلی خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه
 بطول منجر نمی گردید اما از آنکه دیگر همراهان و سرداران بارهه
 قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدی را
 اختیار نبود - گرد هر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر
 هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعده صبح و شام انتشار می
 یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردد مقدمه بطول انجامید
 تا آنکه حسین علی خان از آب جهنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر برینکه سه طرف قلعه اله آباد آب گنجا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و باره قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محلات خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظه آن داشتند که اگر محاصره قلعه بامتداد کشد فساد کلی در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صولجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعده امروز و فردا بمرتبه بتواتر رسیده بود که پیشخانۀ ظل سیدکانی و سید عبد الله خان غره ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلۀ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانۀ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعده گردهر پیشخانۀ که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کردها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک رویه ببرادر کلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفای آن بمرتبه اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند گذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنه هر طرف که ماده فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشته گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایدسته روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلط هندو است بمیان آوردند و هوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمه صوبه مذکور می شد در سه فوجداری عمده دیگر بحسب خواهش و درخواست گرد هر بهادر باصوبه داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه دو قلعه را خالی نموده روانه صوبه اوده گشت بعد رسیدن خیر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شاد یانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعه اله آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانه نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط پروسعت زمین چید و نراک مکافات روزگار نقش دیگر بر تخت عرصه بوقلمون باخت شرح این قصه غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامه صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصه دودمان سیادت و نجابت نظام الملک

بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفر اشتمال استیصال مهارا و بهیم سنگه هاره و راجه کوته و گج سنگه کچهواوه راجه نرور و سید دلور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایه عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگزای

بادیه عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان بداعیه فاسد که در مخیله خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزله مرشد و پیر خود میدانند و تبعیت او را ذریعه معموری دین و دنیای خود تصور می نمایند مناصب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردن تعیین نماید لهذا بمحمد فرخ سیدر که بیش از نام سلطنت نموده بود گفته صوبه داری عظیم آبان پتله که بنابر تعدی زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایه فتنه فساد و نهایت زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعه حرام نمک پنور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصه پادشاه شهید بتفصیلی که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پرده توقف افتاد حسین علی خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدير علی التدبیر گشته صلاح دران دید که چون در حضور خود و برادر کار فرما هستند و در دکن عالم علی خان متبذای خان مذکور با جمعیت موافق است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزله میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور نموده روز سهیوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشید و عیال و اطغال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدی و جاگیر داران که از بی توجهی نمک حرامان و دیر طلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمه نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیه برادری که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانه خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هر یکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جاوه گری نمود مقدمات چند در چند که مبني بر نقض عهد حسین علی خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که حسین علی خان باران فاسد خلع محمد فرخ میر از دکن عازم حضور شده از دریای نوبدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داری شادی آباد ماند و مضافه صوبه مالوا واقع کناره دریای نوبدا مقرر بود احتیاط داعیه ناسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد حسین علی خان که خار این ادا در دل می کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغه اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماندو فرستاد مرحمت خان بنا بر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علی خان بموجب نوشته خواجه قلی خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائی کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآزند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روی رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه با امید اینکه بدستگیری این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجه قلی خان در قلعه آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیندار پرگنه امجده سرکار ماندو را که از مدت‌های دراز زمینداری این محال با علاقه منصب و تعیناتی قلعه مذکور پرگنه مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در آن ضلع بنوعی زندگانی میکرد که از هراس او سرهتّه ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده بر طبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنا بر دعوی زمینداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خرد سال او از بیم جان گریخته با امید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برعم قزاقی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رحید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسر چترسال بندبیله قلعه راناکده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر رحید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بیاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از هرکار خود برای این کار تعیین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیده فوج شایسته از افاغده و روئیله و غمیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرض داشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید دون حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانه بمیمنت عهد مقدس حضرت ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقهایی دستخط خاص حضرت ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدۀ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان حوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گردور بهادر

اول آن زیدة فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکلم خود
فائز شوند و ما را اعتماد کلی بران فدوی کار طلب است نظر بر حقوق
تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدو است
غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمده
و مقدمه کرده هر بهادر بصلح فیصل شد حسین علی خان در
تحریرک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان
در میان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندی و انصرام
کار نظام الملک. برتبه والای مها راجگی برسد و بعد مراتبه
سهاراجه اجیت سنگه مرتبه او بر همه راجها فائق باشد منصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی مراتب داده اورا و راجه
گج سنگه نوروی و دلاور علی خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار
جرار تعیین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته
از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشاره وصول احکام
فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندی را
بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی
کار برداشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان
نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنه نلام خوب نشد و همچنین
اکثر مقدمه را که بحسب اقتضای قضیه زمین بر سر زمین
تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل
هم علانیه حقه های پست و بلند گفت و هر چند نظام الملک از راه
راستی جواب هر مقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت در ضمیر
شعادت تخمیر او مذکورش و مرتسم نگردیده بی محابا بویان قلم

آورد که می خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبه مالوا استقامت
 نمایم و بذام آن عمده فوئیدان از صوبه اکبر آباد و اله آباد و ملتان و
 برهانپور هر صوبه که قبول نمایند سغد بفرستم نظام الملک که در فرصت
 هشت نه ماه باجماع هفت هشت هزار سوار و دیگر مامان
 پرداخته بجای خود هشدار و خبر دار می بود و در تدبیر عزیمت
 دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین
 ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسید که آنها بمقتضای شرارت ذتی
 و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمده الامرا بحضور
 تعیین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهای پادشاهی با خطوط
 خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت
 نماند هر چه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که اراده
 فاسد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفه زمان امری
 دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقه
 من یتوکل علی الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احوال و ائقال
 از بادیه اوچین سه منزل بسمت اکبر آباد کوچ کرده بجانب دکن
 متوجه شد و غره رجب از دریای نریدا عبور نمود و رستم بیگ خان
 فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگان که از رفقای حسین علی خان
 بود و بمشاهده نمک حرامی خار خار آزار در دل داشت و بنا بر نام
 و الاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده
 رفیق نظام الملک شد و نظام الملک فوجداری پر خان مذکور بحال
 داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت
 چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهای مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نریدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعه آسیر بوساطت خسروچپله که از سابق مربی عثمان خان و واسطه سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمده الامرا نمود و محمد غیاث خان او را نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانة خود داد و میر حفیظ الله خان بخشی و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خود را همراه او تعیین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعه آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابوطالب قلعه دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالای قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را به نگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت انتزاع بلده دار السرور برهانپور تعیین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نریدا مضطرب شده بصواب دید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و ناسپردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبه مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازه های شهر بزمزی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقمیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجی از دریای تپتی گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنه شهر از شجاعت و بردگی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرضه تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمه دیگر مآثم و معاصی در نامه اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این است که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر می رود محمد انور خان که از شجاعت نصیبه نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده با احتیاط برج و باره و استمالات عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمه اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجیبای شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعه ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هر چند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی
بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجهدال و قتل رسد و شمشیر
از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهرشگون فتح
و ظفر شد *

اگرچه محامن اخلاق نظام الملک که بزرگ کرده
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآمد اما
امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی
خان برادر حسین علی خان باراده دار الخلافت وارد برهان پور
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار
خود شدند هرچند مردم کوه اندیش بنظام الملک گفتند که
گرفتن مال و اموال مخالف زاده و محمد انور خان برای
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که
ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضال الهی و
بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب
می شویم ملک و مال همه از ماست و اگر خدا نخواسته بالعکس
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز
و اطفال و محمد انور خان و غیره درجذب همت ما قدری ندارد و چون
غیر از استقلال پادشاه امری دیگر منظور نیست انشا الله تعالی
بمیآیند این صدق نیت خزانهای بیستمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چندین حرفهای رکیک مذکور مجلس نمایندگان - اهل کار
 سعید الدین علی خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد
 و فهمیده نزد والده خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزل
 فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش
 مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آماده رفتن اند جمعیت تا دریای
 نر بردا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را
 بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند
 نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم
 باشد بعمل آورده و بدرقه شایسته داده از دریای نر بردا گذرانید -
 در همین مقامات لعل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبه برار که عم
 نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمه فوج
 فیروزپور شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در لعل باغ
 توقف نموده بتیاری توپخانه دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب
 دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید
 و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال
 و خانه زادان را توقع قدر دانی شد اگرچه نمک حرامها در چاره
 کار خود شدند و نظر بر قلت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته
 از جنود نصرت و تایید الهی و آیه کریمه کم من نئة قليلة غلبت نئة
 کثیرة بان الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهر الهی بوزیدن
 در آید جبال متعالیه از بدخ و بن بر باد رود و جائی که میلاب
 غضب موج طوفان زند خهس و خاشاک سد راه نگردد و بسپید

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح
استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر
شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائره
نساد نمایند - و در همین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر
جنگ و کشته شدن حسین خان خوبشگی باجمعی کثیر از
نوشته اخبار نویسان لاهور رسیده غلبه اهل توران سامع کوب مخالفان
وزهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه
مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هر دو برادر بقلع سلطنت
و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ
که از سلامت روی و نیک مرثی و رعیت پروری او در ذکر
سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد
و پیمان بحال داشتن بصوبه مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبه
مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مامور
خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببنده بست واقعی پرداخته در
تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش پرداختت زیرستان
سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا
گرم نمنوده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ
مقدمه گرد هر خود بصوبه مالوا استقامت ورزیده ببنده بست
شش صوبه دکن و چهار صوبه احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا
پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشه حمیت که از عدم
اطاعت او بیخ و سواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که
حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعد از آنکه از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعه ماند و صوبه مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدست قلعه داری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شیران پیشه آن سر زمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف مزاج و موافق دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فلک بکام هر دو برادر گردید خواجم قلی خان تورانی را بقلعه داری ماند و مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغییر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعد از انقلاب و گردش سلطنت در سپردن قلعه تامل و رزید بعد از شکوه مرحمت خان از نوشته خواجم قلی خان بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطه خاص موروثی داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نموده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - از آنکه قلعه رانگدهه تعلق صوبه مالوا را جان چند پسر چتر سال زمیندار مفسد پیشه آن ضلع بتصرف خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد ترک نمایان بجزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع
جرائم او نگردید و فتح جنگ در باره او مراعات بزرگانه بکار
برده اختیار بعضی بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و
مرحمت خان در نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال
سرکشان قرار واقعی کوشیده چند موضع پرگنه چند یری که مکان
مقرری مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم
آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشته فتنه
پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی
در همان ایام نوشته حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین
رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند بست مویجات دکن
و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبه مالوا مقرر نماییم از
چهار صوبه اکبر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد
بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم از آنکه نظام الملک بهادر زیربار
خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک
برداشت از دست میرفت و از رسیدن دلاور علی خان که بعد
تسخیر بوندی بموجب اشاره حسین علی خان چنانچه بذکر در آمده
با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بیسرزمین صوبه
مالوا لشکر کشیده باعث خرابی ملک و ضرر مالی و جانی سکنه
آنجا گردید ازین اطوار زاهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر
گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف
بیجا چند کلمه راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه
دست او بر اثبات تقصیر نسبت بآن و الإنصب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اوی در ماده آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر برخرابی و بی آبرویی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز دستکاری نیست و دل همه خانزادان موردی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبته اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیت و حسن طینت و طریقه کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چاره کار دران دانست که بحکم و من بتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاک حق را سرمایه همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوصل خان نپذیره سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح هندسور که برای بندوبست و نسق آن ضلع پیشخانده کوچ برآمده بود باز مراجعت فرموده بلوچین آمده احوال و ائصال برداشته

بشهرت کوچ سررنج دو سه منزل رفته بموضع کایتبه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکه وسيع دکن گرديد و اواخر ماه مذکور اين خبر در لشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام يافت و هر دو برادر برين خبر اطلاع يافته با وجود حوصله باختن سهل انکاري نموده بسيد دالور علي خان براي تعاقب نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و ديگر نو نگاهداشت تاکيد تمام نوشتند *

و در همين اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلير جنگ با حسين خان افغان و کشته شدن حسين خان با جمعی کثير از روی نوشته اخبار نويسان لاهور بوضوح انجاميد تفصيل اين اجمال آنکه گویند حسين خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار تصور بود از مدت چند سال طريقه سرکشی و مفسدهي اختيار نموده پرنکات مير حاصل نواح تصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کورت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زاده را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ قدم از جاها اطاعت بيرون گذاشته عمال منصوب کرده جاگیر دار و صوبه دار و ديگر نوکران عمده پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پيش آمده بود - و از راری ثقه مسموع گرديد که نوشته صاحب مداران ملک بر اشاره ترفيب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و اميدوار ساختن صوبه داری دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی
پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود
مقابله نموده کشته فوج و خزانه او را بغارت آورده مع هشتاد هزار
سوار بقصد تاخت و تاراج برگزیدگان بر آمد و عبد الصمد خان بهادر
دلیر جنگ نیز شروع بدگاهداشت سپاه نموده با هفت هشت هزار سوار
و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک
بموضع جهرنی که از لاهور فاصله سی کوهی دارد هر دو فوج بتفاوت
سه کوهی نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج
پوداخته کردیم قلی خان را که بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان
با نام و ننگ بود هر اول نمود و طرف یمین جانی خان و خواجه
رحمت الله خویشان زبرد آزمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار
سوار قوم روهیله که با حسین خان عدارت همچشمی داشتند مقرر
نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت
مورثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ میر
بزیان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای
طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکه آرا گردید و
حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زاده خود و رحمت
خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه
فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیر جنگ صف جنگ
بیارامت همیکنه صدای آمد و رنت گولگ جانستان و غرش بان
آتش فشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه
خود را بر توپخانه زد که از توپخانه شرر بار گذشته کار بر هر اول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد و فوج همراه او را بهزیمت آورد و حسین خان با دوسه هزار افغان یکه تاز بمقابله آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگهداشت همراه آغر خان نیز تاب حمله خصم نیاروده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغلزادهای تیراند از حکم اندازیکه تاز که درقدراندازی و شجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چندین روزها از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها بر خود واجب و لازم میدانست و از خود جدا نمی نمود مع برادران و پسر آغر خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای کمان در آمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شست دلاوران بدروز می آمد در سینۀ پرکینه افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هر خدنگی که از خانه کمان بهادران میجست از مهره پشت مخالفان میگذشت و آغر خان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضۀ کمان برده بهر تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افکند و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر آنها تاخته بساط فراهم آمده سوار و پیاده آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمی گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر پیشه شجاعت جان به سلامت بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیرجنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

دو هیله‌های رزم جو پیاوردی مغلان پلنگ خو حمل‌های صف ربا
 و چپ‌قلش‌هایی مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب
 خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان
 تهور پیشه مقابل حمله بهادران توران چنان امتقامت ورزیده
 یورش نمود که اکثر از نوملازمان و همراهان دلیر جنگ تاب
 مقاومت نیارده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان
 و دلاوران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند
 و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان
 بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را
 رسانده بر کمرگه مخالفان زد و صدای داروگیر بپوچ برین رسید
 و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقیوی شاه
 بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان
 جان او را از جان خود عزیزتر میدانست و در حوضه فیل با خود
 ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش قدم مرید پاک
 اعتقاد کشته گشته جهان را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره
 و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری
 رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید
 مبارزان از هر طرف نشانه تیر و گلوله بندوق ساخته بودند
 و در همان حال شعله آتش در حوضه مواری او زبانه کشید که سبب
 او تحقیق نشد شاید در آن حالت از رسیدن گلوله تفنگ بدمد
 با آه متم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم
 تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر يك رعایت خلعت و اسپ و افاضه مبدول گردید و بآغر خان تواضع نیل و شمشیر مع تجویز اضافه پالصدی در صد سوار نمود - بعد از آنکه خبر رسید عبد الله خان رسید هر چند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آذوقین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه سختی نماند که بعد تسلط هر دو برادر بر پادشاه شهید و مغلوب ساختن مغلان اول کسی که غائبانه با منتظران عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف و القلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جو سر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملک گردید دلیر جنگ بود - القصة هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزار بهای قلعه آسیر که خسرو نام چیله فرستاده فتح جنگ خود را رسانده و امطه پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدی اقبال با استقبال شتافته بخوشی و ناخوشی قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته و مبلغی منجمله طلب دو ماهه با حشام رساندند و مرحمت خان نیز خود را با جمعی بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستاده های فتح جنگ در آورد - و قلعه ارک دار السور برهانپور نیز بی آنکه شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنام

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت باره رسید قلعه آسیر که از قلعه‌های مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصره سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعه ارک برهان پور که پای تخت پادشاهان سلف بوده با وجود که در عهد جدت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بنگاله شکست یافته با اتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعه ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ امتقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و منان کشد هر دو قلعه منضوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر جنگ درآمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - و دیگر بوضوح انجامید که انور خان صوبه دار برهانپور ورنبها بنالکر که از مرهتہای نامی بود و جمعیت هر دو بزبان خاصه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مهراو بهیم سنگه بهیم تاکید برای ژون

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بهمیان می آورد و انتظار خیر دلاور علی خان می کشید و رتن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می کوشید و می دانست که آخر این فساد ماده وبال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

درین آولن از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هندو کوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیله بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هندو را از حوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب سماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در ماده ذمیان همه بلا مقرر نمایند ماهم حکم بر هندو اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پدش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع فرمائند روزی مجلس رای نام از هندو معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ رفته طعام بدرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانه مجلس رای و محله هندو آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها پرداخت و جمعی از هندو و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد کشته و زخمی میگردد همچنان بوسر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه فرور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشک و تیر و تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بلیچرمتی رسانند و بعضی را کشتند و جمعی را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر بر آمدن از خانه و دنع شر آنها نگشته بصد حيله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده بانفاق میر شاهور خان بخشی و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابله احمد خان خود را رسانند و جمعی از عقب خان مذکور آمده پلی که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالای بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و خشک و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم در پیوست و دران هنگامه سید رای خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نائب چبوتره کوتوالی با جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواری ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان بر سر محله هندو
 رفته آنچه خانه باقی مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر
 بر سرخانه میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعی که
 پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بینی
 آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تذاصل بعضی نموده مقید
 ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده
 میر احمد خان را از نیابت صوبه داری معزول ساخته بانی فتنه
 و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده
 مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای
 احکام شرعی و تنقیح قضایا مینمردند باشد و پنج ماه میر احمد
 خان بیدخل و منزوی و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد
 نشسته در اجرای امور ملکی و معاملات می کوشید - بعد از رسیدن
 خبر بحضور مومن خان نجم ثانی را از طرف عنایت الله خان
 نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت
 خان خوانی را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر
 فرمودند و اکثر متصدیان عمده کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال
 مومن خان که بسه گروهی کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان
 که شرمندگی افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با
 خواجه عبد الله نام از متعینین و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته
 تکلیف نمود که رفاقت خواجه مذکور جمعی از فضلا و اعیان
 مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر در آوند از آنکه خمیر
 سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتهقم حقیقی

از مکانات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هندو گذشته
 برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
 که همارا نزد میرشاهور خان بخشی رفتن و عذر گذشته خواستن لازم
 و ضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت
 محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میرشاهور خان رفت
 بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه ببهانهٔ شغل ضروری برخاست
 و جمعی از مردم محلهٔ چریلی و کهکمران که بخشی آنها را طلبیده
 در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجه مذکور پنهان ساخته چشم
 بر او محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
 خان ریخته اول هر دو پسر خرد مال را که همیشه همراه او مولود
 خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده او را بعباد
 و عقوبت کشتند * بیت *

هر کسی آنچه میکند یابد * بدو نیکی که میکند یابد
 روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
 بر سر محلهٔ چریلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
 رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
 دو روز جنگ در میان بود آخر غالب آمده قریب دوسه هزار کس
 که در آن محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز فرود آمده بودند
 مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت
 بردند و تا دوسه روز نائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
 از خون ریزی و ضرر مالی و ناموس آوردند و از رادیان ثقه
 شنیده شده باحاطهٔ تجریر نیارودن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

قاضي و بخشى آمدند ميرشاهور خان دست و پاى لا حاصل زده در مكاني كه پى نتوانستند برد رو پوش گرديد و قاضي بتغير لباس بدر رفت و بناي خانه او را از پا در آورده خشت خشت حويلى را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر مير احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبه ايمى آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم كشمير طوعا و كرها بدار و مدار ماخت *

القصة آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسيد كه وسط ماه مذكور بعد رسيدن دلاور علي خان هفده هيجده گروهى برهانيپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانه جهان آشوب مقابل دلاور علي خان رساند و جنگ عظيم در پيوست و دلاور علي خان ترود نمايان نموده با همه سرداران و همراهان نامي كشته گرديد و تفصيل اين اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان در خجسته بنيداد بر عبور نظام الملك بهادر از آب نر بدا خبر يافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه يكي از پيش آوردهاي سيد عبد الله خان بود و حسين علي خان بدكن برده خدمت عمده فرمود بعده صوبه دار برهانيپور ساخته بود و درينولا از برهانيپور نزد عالم علي خان آمده مشيرو صاحب اختيار عالم علي خان گشته بود همراه زنبها بنالكر كه از مرهت هاي نامى بود و وقت رسيدن حسين علي خان به برهانيپور بقصد حضور باشاره صاحب مداران راجه ~~م~~ چنانچه بگزارش آمده مقيد ساخته بدار الخلفهت همراه برد و از خوا

را از انجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست
 برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست
 که خار و خمس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حمله نیلان
 شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبود توانند شد همینکه
 انورخان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبه فوج ظفر اقبال
 فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را
 آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله
 خان که دیوان برهانپور و برادر انورخان بود خواست به بندوبست
 برج و باره شهر پناه پرداخته تا رسیدن کوسک محصور گردیده
 بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب
 خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعه آسیر رسید هزاره‌های
 قلعه که قبل از عبور دریا پیدام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند
 رجوع آوردند طالب خان قلعه دار که در کمال عسرت بسر می برد
 ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردک تیغ و سنان چندانچه بزبان
 خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ در آمد و
 محمد غیاث خان بطریق هر اول با فوج شایسته در سواد لعل باغ
 نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و زندهها بنالکر که رفیق و میر شمشیر
 انور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار
 تم نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر
 براهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج
 فتح جنگ غالب آید شهر بحادثه تاراج خواهد رفت صلاح کار
 اینست که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد
هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشی و
مصلحت عبد الرشید و ظفر مند خان مدعینه برهانپور و شیخ
محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان
آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از
شهر برآمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان
ملازمت فتح جنگ نموده از آنت بی آبرونی و تلف شدن جان
و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند برای مجرا نمودن و در دیوان
نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف
پرداخته موافق رویه ذاتی که در کم آزاری و رعیت پروری
داشت بمذصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدی از رعایا وضعفا
و سکنه آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که
قصد من و منظور نظر من سوای خلاصی و استقلال پذیرفتن
پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده
نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والده سیف الدین علی خان که از خجسته بنیان
بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال
خرید سال سیف الدین علی خان همراه داشت هر چند همراه آن
ضعیفه بمرتبه دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن
آبرو گردید که راضی بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره
داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما
فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چندان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعيفه پيغام براي آن نيکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده ميوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا آب نريندا رساند - درينولا خبر عبور دلور علي خان بخشي حسين علي خان که از سابق رخصت او باشش هزار سوار و مهم براجه بوندي نمودن باحاطه تحرير درآمده دوازده سيزده هزار سوار جرار فراهم آورده بود و خبرهای مختلف از انتشار مي يافت از آب گذر هانديا رسيد و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهيئه مقابله خصم پرداخت اگرچه عالم علي خان درين تدبير بود که تاخير نزديک رسيدن دلور علي خان بگرد آوري فوج مرهته و نونگهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمده نواح پرداخته از خجسته بنياد خود را با فوج سنگين رساند و ازان طرف دلور علي خان رسيده فوج فتح جنگ را درميان بگيرند و همه جماعه داران را منصب سه هزاري و چهار هزاري و پنج هزاري و توغ و علم و نوبت و فيل تجويز و عطا نمود و بجذب قلوب و ضيع و شريف لشکر و رعایت بحال هريک مي پرداخت اما بحکم يضحک التقدير علی التدبير تقدير با تدبير موافقت نمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی خود نوشته بود و محرر سوانح نقل آن بمطالعہ در آورده بتحرير می آرد که قريب هفت هزار سوار قدیمی و دوسه هزار سوار از فوجداران و کومکيان نواح و متعینة خجسته بنياد باندازه قلم آمده و زياده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگهداشت نموده و مينماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و مرهتہای یکہ ناز جانباز کہ خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده ہزار سوار نخواهد بود کہ مجموع از سی ہزار سوار زیادہ باشد با خود گرفته تا اوائل شعبان از خجستہ بنیاد بر می آید و اظهار تہوری و جانبازی بسیار دران درج نمودہ بہ تسلی حسین علی خان پرداختہ بود - و امین خان صوبہ دار معزول نادیر کہ از حسین علی خان بمرتبہ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول نمیدنمود اورا برعایت لک روپیہ نقد و دو نیل و اسپان و جواهر چندان مستمال ساخت کہ بحسب ظاہر در جرگہ مبارزان نامی خود در آورد - القصہ بعد رسیدن خبر خیمہ بیرون زدن عالم علی خان فتح جنگ کہ بقصد مقابلہ عالم علی خان از طرف لعل باغ سمت غربی برہانپور کوچ نمودہ از آب تپتی گذشتہ طرف شرقی دائرہ نمودہ بود از شنیدن اخبار دلاور علی خان اول دفع شرفوج دلاور علی خان را اہم دانستہ متعلقان را روانہ قلعہ آسیر ساختہ باہتمام پیش فرستادن توپخانہ ہمراہ محمد غیاث خان و شیخ محمد شاہ فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداختہ خود نیز با لشکر آراستہ بہمعنائی فتح و نصرت و بہمرکابی بسخت و دولت متوجہ خصم گردید بعدہ کہ بفاصلہ دو سہ کرورہ از رتن پور تعلقہ راجہ مکرائی کہ از برہانپور شانزده ہفتہ کرورہ مسافت دارد رسیدند بتفاوت دو کرورہ از لشکر دلاور علی خان مضرب خیمام گردید - اول برای تمام نمودن حجت کہ آن سپہ سالار تا مقدر راضی بر بیختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائیم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خرداد ماه آلهی صفوف طرفین مستعد کارزار گردید و محمد غیات خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغه توپخانه و هر دو برادر از جمله جماعه داران عمده بیدش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیداده توپخانه جهان آشوب و دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلادران رزم جو طرف یمین زینت افزای فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیصل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عمومی فتح جنگ یلتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبیره سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگمی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی در قول جا گرفتند و رعایت خان بحراست بلده برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوستی و راو رنبدیها بنالکر با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت - و دلاور علی خان که مدام مسرت باد نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعنی و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی خان چون بخشی فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاق داشت از جمله هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشه خوش اسب و خوش یراق که بیشتر از جنگ جو بان سادات باره و هندوستانی زیان جلالت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هر یکی از ان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمی دانست برفاتت مید شمشیر خان بنی عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابله بد سنگه هاره افتاد بعضی زمینداران و جماعه داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشته نموده با راجه بهیم که مدعی وطن بد سنگه و همه لشکرکشی برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نیروی که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج باره متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندی کوشیدند بعده که متوجه مقابله فتح جنگ بهمعنائی اجل گردیدند هر دو راجه نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشه کلزار دیده بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان نثار دلاور علی خان گشتند و سواي آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلالت پیشه و ثوسن داران با نام و نشان گفته می شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشه رزم آزما و دلوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر می هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گداز انحراف بجاست معینا پشته بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلور علی خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیرخان را و بابرخان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیاده برق انداز هر اول ساخته قدم بمعرکه کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشه بارهه و راجپوتان جلالت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکه کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش و تولقمه و طرح پرداخته فاتحه استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابله خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولک توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمد می کوس و کرنای جرمی گوش مبارزان با نام و ننگ معرکه جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکه کارزار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حمله اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبه دلاوران باره بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات گونهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوی جوانان خود نما رخ فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو کشاده با وجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید و در آن حالت سر رشته سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت چندان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز بتلافی می پرداخت و سرداران باره خصوص سید شیر خان و بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمه فوج اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی برداشت و عظمت خان جماعه دار عمده عوض خان پیاده شده شرط جان فشانی بتقدیم رساند تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و محمد متوکل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تیر بهادرانه بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکه جلالت بانفاق عوض خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآوردند و بحملهای مردانه و

چپقلشهایی بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صدای دار و گداز
بچرخ برین رساندند •

ز برج کمان طائران خدنگ • پدیدند بر روی مردان جنگ
نهان گشت از تیر فرق عدو • بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسیار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و
مغلوب گردیدند آخر کار از یورش و برش تیغ بهادران عرصه و غاود لاوران
معرکه هیجا شیرخان و بابر خان که از پیش قدمان فوج هراول خصم
بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار و گداز دلاور علی خان که
دلاورانه فیل سواره مقابل فوج قول جمعیت کم مشاهده نموده بکمال
جرات رسیده بود گولگه بندق بدو رسید و کار او ساخته شد و فوج باره
و دوست محمد افغان زمیندار روهیله رو بهزیمت گذاشتند راجه بهیم
و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار نموده بدستور تهور پیشگان
جان سپار هندی و ستان با راجپوتان جان نثار از فیل و اسپان فرود
آمدند و شمشیر و سپر در دست گرفته حمله آور گردیده کار بر هراول
و دیگر فوج تنگ آورده دان دلوری میدادند مرحمت خان بهادر
صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط
تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد ترود نمایان که جایی
صد آفرین داشت با قریب چهار صد راجپوت دیگر و بعضی
جماعه داران باره مجموع چهار و پنجم هزار سوار و پیاده علف تیغ
و طعمه تیر و منان مغلان شیر نبرد گردیدند و صدای شادیانه و
نفیر فتم و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتم جنگ بلند گردید
و از لشکر ظفر نصیب سوامی بدخشی خان که با چند نفر بنی نام

و نشان و دلیر خان همراة عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ
 بهکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی فرسید و عوض
 خان بهادر و محمد غیاث خان با چندی از دلاوران زخم سرخرزئی
 برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطای اضافه و فیل و اسب
 زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان
 افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران
 همراکب تقسیم نمود بانفی هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف
 فرمودند بعده که خاور ظارم چهارم بهیاه چاه مغرب درآمد و جابجا
 لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغله عظیم و شورش پر
 آشوب از یک سمت لشکر برخاست و جوق جوق مردم رو بگریز
 آوردند ساعتی سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مسرت
 زنجیر گسیخته بی صاحب از جمله فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر
 آورده و از صدمه او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروی خیمه
 محمد متوسل خان آن فیل خرابی گنان نمودار شد محمد متوسل خان
 با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر
 بقبضه کمان در آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی
 آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پرسوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن
 فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلانان سرکار فتح جنگ
 رسیده بدام و کمند در گرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علی
 خان بر تالاب هرتاله هفده گروهی برهان پور رسید فتح جنگ از
 استماع این خبر محمد متوسل خان را با جمعیت سه هزار سوار
 جهت کومک رعایا و محافظت بلده که اکثر قبائل مردم لشکر

در آنجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
 کبره در یکروز طی نموده چریده خود را رسانیده به بند و بخت
 شهر و اطراف پورجات پرداخته خلایق را مطمئن ساخت و
 عالم علی خان از اتماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلا متصور
 نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثرگشته
 شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و
 سراسیده گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
 گاه اراده می نمودند که هر دو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت
 خاقان گردیده همراه بدکن برندگاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت
 که حسین علی خان از رکاب خدیو زمان روانه دکن گردد و سید
 عبد الله خان مترجم شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
 که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانه
 شاه جهان آباد شود - حسین علی خان با امرای رزم آزما طرف دکن
 کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ باهسون نامه و پیام
 التیام آمیز صوبه داری دکن بار واکذارند و پای صلح بمیان آورده
 بعد طالبیدن قبائل بتلافی آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت رای
 قرار نمی گرفت و در هر هفته و ماه بیشخانۀ پادشاه و هر دو برادر بسمت
 مختلف بر می آمد و باز دران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه
 بردن و نگاهداشتن اعتماد الدواہ نظر بر شجاعت و رای صائب او
 مقابل فساد وقت و سواس هواس آمیز در دل داشتند و در
 تدبیر کار مذذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
 صاحب مدار با محمد امیر خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت .
 و در همین ایام یعنی بدست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار
 و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافه
 خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزله وحشت افزا که
 از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها
 عالمی متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اتر صبح نه ده دفعه
 عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار
 و عمارت بسیار ضائع شدن آدم بدشمار در شاه جهان آباد و دهلی
 کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر
 غور و تحقیق و رسیدن و از کابلی دروازه شمالی تا لعل دروازه
 جنوبی رسته بازارها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از
 هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازه شهر پناه
 و افتادن سه کنگره مسجد فتح پوری و کشته شدن ده دوازده نفر و
 مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت
 که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و
 عمارت بهدا و جنبش می آمد و در دهلی بعضی مردم وحشت
 بمرتبه راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعدا اگرچه
 در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و
 عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک
 خسر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافه گردیدند
 اثر زلزله تخفیف یافت انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامه صدق
 بیان خواهد داد و دفع و اهدمه همگی بلیات ارضی و سماوی گردیده *

از اتفاقات موانع غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آینه عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائی و الفت مسلمانی بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثه اقربائی او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بی اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نومسمله را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشپیر نمایند و مسلمانی را که او را می خواست که بعقد در آورد بی آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند و قدیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نماز جمعه می خواندند تشپیر کنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبه هجوم کفار جرأت نمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داود خان از طرف ذوالفقار خان نایب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهی نام را که از اعیان برهانپور گفته می شد و زن هندوی را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می خواست بعقد در آورد یا در آورده بود واقربائی او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداری کفار همیشه می کوشید بلکه یکی از بتهای کفار را می پرستید شیخ درگاهی را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عربان مادرزاد نموده بر عورتین هر دو پائی زده سر تراشیده بخفت و خواری که ازان بد تر نباشد در شهر تشپیر داده زن را حواله

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذوالفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثه او بجائی نرسید اما منتقم حقیقی بداد او رسید که بفاصله سهل ایام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار تشهید دادند *

القصة غرق ذی قعدة قرار یافته بود که پیشخانۀ پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین عالی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی نساذ انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین انجامید بمرتبه زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کارزار بود - از آنکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افکن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان فیل مست سوارى خود آمدن و پیش قبضه خنجر بر خرطوم و دهان آن بلای سیاه زن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بی نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرصا شوال باشد از نوشتجات خجسته بذیک خبر کشته شدن عالم علی خان باجمعی از سرداران اندشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه مکرر سوانح اطلاع واقعی نیانته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول منمنوع گردیده کلمه چند ازان می نگارند گویند بعد از کشته شدن

دلور علی خان در سه هزار سوار غارت زده بارهه که از مقابل شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان سلامت بدر بردن غنیمت دانسته بودند از انجمله جمعی خود را نزد عالم علی خان وقتی رساندند که از شهرت رسیدن سید دلور علی خان با سی هزار سوار از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه بوهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول میکوشید و فوج مرهته با متهورخان هراول و قدری توپخانه از کوتل فرود آمده بود بعد تحقیق خبر ملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر عالم علی خان روداد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور تزاران که درین فن دکنیان کامل عیارند تعیین باید فرمود عالم علی خان در عالم غیرت تن بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلور علی خان بیرهانپور رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علی خان تابوت دلور علی خان و مید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان روانه ساخت و در سه کلمه نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر ماذون ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عمری خود و کار بخون ریزی دیگر مسلمانان نرماندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد اثبات هجرت از موادکنار بوهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پوزونا

که مسافت شانزده هفده گروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده
 نزول نمود ازان طرف عالم علی خان نزدیک تالاب هرتاله که از
 پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
 و روز و شدت لورگل و طغیان آب و عدم کشتی که عبور لشکر طرفین
 متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
 تبدیل مکان و تخفیف لورگل و تحقیق پایاب یک در کرره طرف
 بواز کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
 تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کرره مائل سمت بالا پور تعلقه
 صوبه برار خیر پایاب شنیده و مط ماه مبارک رمضان باتمام فوج
 از آب عبور نمود چون در چندین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهی
 که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علی
 خان خیر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
 مقابله فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
 باقی مردم بهیتر که بعضی جا تا سینه و بعضی جا تا کمر آب
 بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
 دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
 بصوبه مذکور دارد مضرب خیمام ظفر اعتصام فرمود در آنجا از شدت
 باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج میانه چند مقام بتصدیقه
 تمام لازم گردید - چه نویسم که در آن چند روز چه کماله و تصدیع بر لشکر
 فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
 طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
 بالکن نمی رسید و درویم آنکه مرهتہای ناپاک از رو برو و اطراف

تاخت و تاج نموده نمی گذاشتند که اصلا شتر و گاو بکمی تواند رفت تا برسیدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبه گرانجی و کمپایی غله و گاو در لشکر روداد که سبزه چهارده روز سوای برگ درختان که مع شاخهای فرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میان لارگل می انداختند بوی گاو و دانه بمشام اسپان و دراب نمی رسید و جانور بسیار که تا کمردر گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار روپیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طغیان آب نالها و فریاد کساله سوار و پیاده ها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهته اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می نمودند همه آلام علاوه همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پاره باران فرصت داد از انجا کوچ کرده سه گروهی بالا پور نزدیک دیهی ویران فرود آمدند چون مرهته بد کردار شوخی زیاده می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و زنبها بذالکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد و خوردی که بمیان آمد مرهته نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از مادیان و بهاله و چهرتری بدست غازیان، فوج اسلام افتاد و سه چهار کوره تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا شد گاو و هانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

و فتح کوچ ازان مکان چند توپ گلان که بسبب بسیداری لا و گل و
 لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعمر بود دران سرزمین مدفون
 ساختند و از انجا کوچ نمودند و نزدیک بالاپور نزول واقع شده در انجا کاه
 و دانه وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال
 بهیدر متصل قصبه بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دوسه کروه مکان
 مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندی پرداختند محمد غیاث خان
 و محمد شاه داروغه توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان
 آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هر اول مقرر گشتند و
 عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب
 یمنی که غلبه سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف
 بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و
 محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران
 جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیره خان عالم که در
 همان نزدیکی از خجسته بنبداد خود را رسانیده رفیق گشته بود
 و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزماى ایران و
 توران و افغانان جلالت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج
 یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و وندها بذالکر
 و انبوجی دیسمکه پرگنه سیدسر که رفیق آنها بودند چند اول و
 برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ
 که دیده جنگ دیده فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکه
 کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل
 و فضل غالب کل مغلوب در حوضه هیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علی خان باستظهار سی و پنج هزار سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران آمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری گلشن آباد در جنگ مرهتها علم شهرت قزاقی و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران و محال خالصه شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریده کردار او کشیده بعلونه سه صد روپیه در جرگه جماعه داران سرکار خود در آورده بودند درینولا عالم علی خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاری و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زاده و سید ولی محمد و محمد اشرف نذر باری که جماعه داران قصباتی سپاهی پیشه بودند هر یکی را پنج هزاری نموده در اتمالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیدل و اسپ و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هر اول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکندهای شجاعت پیشه با نام و نشان موروثی بود مع آبا پندت دیوان او که او را نیز از نبرد دید های بهادر دل می گرفت و میرزا علی که کار های نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم باره که بارها ازو نشه بهادری مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هر چند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما از آنکه در ایام نیابت صوبه داری محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جانی از ناگاه تاختن پسر خوانده راجه ساهو باشا^۱ حسین علی خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش آمده با کمال ناخوشی مبلغ نقد و دوسه فیل بموجب اظهار سید عبد الله خان که مکرر سردیوان گله این معنی نمود که باوجود چنین مدد و اعانت آخر کار رفاقت نه نموده گرفته طوعا و کرها رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زاده داود خان که خون عمومی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائی خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان مخاطب بشجاعت خان داروغه توپخانه عالم علی خان و شمشیر خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجی سندیه و کهندهجی ده پاریه سیناپت و سنکواجی ملهار و کانوجی و غیره مرهتهای نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که همه خود را فدوی جان نثار حسین علی خان می گرفتند و جمعی دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیانده جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر نموده و خود در قول جا گرفته غیاث الدین خان را در حوضه فیل با نخون ردیف ساخته با توپخانه جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارهوار برق انداز قدر انداز کرناگمی عقب توپخانه صف آرا بودند
 ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی
 و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی
 از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل از آنکه
 عالم علی خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ بالمشکر
 نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهر حال همینکه
 فوجها بتفاوت گواه رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و
 ولوائ غیرت فزایی کوس و کرناهی زرم کوش مبارزان هر دو طرف
 را گرم داد و گیر ساخت و ناله توپ دشمن سوز و غرش بان
 شعله افروز تقویت بخش دل بهادران باقام و ننگ معرکه جنگ
 گردید ابتدا دو سه گولۀ فوج عالم علی خان بالمشکر فتح جنگ رسیده
 بی آنکه باحدی مضرت رساند خاک نشین گشت در جواب آن
 گولۀ اول بارکه از توپخانه عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن
 طرف رسید کنار حوضۀ نیل سواری لطیف خان پنوار را چنان برداشت
 که حوضۀ را ناکاه سرنگون و حوضه نشین را پیداده ساخت و تزلزل
 تمام در لشکر بارهه و دکنیان انداخت بعده تهورخان هراول با تهور پیشگان
 رزمجوی دیگر که هفده هیجده فیل حوار جانباز و چهارده پانزده هزار
 حوار با او بودند قبل از آنکه حجاب غبار دود توپخانه شرر بار از
 میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه
 حمله آور گردیدند که پای استقامت اکثر مردم بی حوصله لشکر
 مغان لغزید بعد از آنکه عرصه کارزار بر محمد شاه داروغه توپخانه ننگ
 گردید موافق ضابطه تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادور

جمعی از تهورپدشکان شعله خو و دلاوران رزم جو پیداده شده مقابل
 فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پرروی کار آوردند درین
 حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه
 یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه
 نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول
 که یک چشم از سابق معیوب بود بچشم دریم سالم او نیز چشم
 زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغزیده و
 جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمی گردیدند و باقی فوج رو
 بهزیمت گذاشت دران حامت که دیگر شیر نبردان بوشه شجاعت
 و نهنگان دریای فدیة فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت
 آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جلال گردیده بخانهایی
 کمان در آمده صدای دار و گیسر بچرخ برهن رساندند و زن و خورد
 غریب بمیان آمد

* بیت *

ز هر دو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد

فرور ریخت پیکان زهر آبدار * چو باران قوس قزح در بهار

عالم علمی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوری را
 کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بوسیله همراهان
 زناقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر
 نصیب فتح جنگ تاخته حمله رستمانه و کارزار مردانه پرروی کار
 آرد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت
 خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیارده هر طرف که
 می تاختند آواز احضرت احضرت بر می خواست و آنچه نهایت

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر در جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار
دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان با وجود رسیدن زخمهای نمایان
چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان
همسال و جوان باکمال جمال و آراستگی بود و در شجاعت گوی
سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می ربود مانند شیر عرصه
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر زنده مبارز پیشگان
فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند
رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را
برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد
مردی و دلوری در مقابل حمله خصم باوجود برداشتن زخم
داده محضر کار نامه مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی
از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کزد کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پوره تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود
او نیز از ضرب گولی بهادران انتقاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه
فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجی دیوان او و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه و غیره هشت نه نفر بعد تردد نمایان از تیر و گولۀ پردلان شیر پیکار بیادینه عدم شناختند - درین دار و گیر مرهتۀ نابکار خود را به بهیر زده دست اندازی نموده قدری خزانۀ اشرفی فتح جنگ بغارت برد و نیل سواری عالم علی خان تاب صدمۀ تیر باران و تیغ و سنگان بهادران نیاورده برگشت و عالم علی خان با زخمهایی خون چکان رو طرف فوج فتح جنگ گردانده نریاک می کرد که رخ فیل برگشته من بیرنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشهای آن شیر بیشه بارهه تمام شده بود تیرهای که از دست دلوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضۀ او می رسید همان تیرها را از روی جلالت بچلندی تمام از بدن خود بر آورده بچلۀ کمان پیوسته بر فوج فتح جنگ می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلوری میدان تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی نقد بی بهای جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلوری و بهادری بارهه برو گردید زیاده بر بیست و دو سال از مرحله عمر طی نموده بود - مجموع هفده هیجده فیل سوار نامی باجمع کثیر دران معرکۀ کارزار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاری زخمی گردیدند - و امین خان و عمر خان و ترکناز خان و فدائی خان دیوان دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعد از اتمام جنگ خود را بفوج فتح جنگ رساندند و شاد یانه فتح و نصرت نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند آوازه گردید و سنکراجی صاحب مدار راجه ساهو زخمی گشته دستگیر گشت و فیلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر دو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار
دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان با وجود رسیدن زخمهای نمایان
چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان
همسال و جوان باکمال جمال و آرامتگی بود و در شجاعت گوی
سبقت از بهادران همسال و اقربان انداز می بود مانند شیر عرصه
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نهاده مبارز پیشگان
فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند
رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را
برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد
مردی و دلوری در مقابل حمله خصم باوجود برداشتن زخم
داده محضرکار نامه مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی
از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمده متوسل خان
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فدک کار بر سر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پوره تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود
او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه
فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و ایاچی دیوان او و شه شیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه و غیره هشت نه نفر بعد تردد نمایان از تیر و گولگه پودلان شیر بیکار بیداریه عدم شتافتند - درین دار و گیر مرهته نابکار خود را به بهیر زده دست اندازی نموده قدری خزانگه اشرفی فتح جنگ بغارت برد و نیل سواری عالم علی خان تاب صدمه تیر باران و تیغ و سنگان بهادران نیاورده برگشت و عالم علی خان با زخمهایی خون چکان رو طرف فوج فتح جنگ گردانده فریاد می کرد که رخ نیل برگشته من بیرنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشهای آن شیر بیشه بارهه تمام شده بود تیرهای که از دست دلوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضه او می رسید همان تیرها را از روی جلالت بجلدی تمام از بدن خود بر آورده بچله کمان پیوسته بر فوج فتح جنگ می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلوری میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی نقد بی بهای جان را در راه هر دو عمود نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلوری و بهادری بارهه برو گردید زیاده بر بیست و دو سال از مرحله عمر طی نموده بود - مجموع هفده هیجده فیل سوار نامی باجمع کثیر دران معرکه کارزار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاری زخمی گردیدند - و امین خان و عمر خان و ترکناز خان و فدائی خان دیوان دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعد از اتمام جنگ خود را بفوج فتح جنگ رساندند و شادیانه فتح و نصرت نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند آوازه گردید و سنکراجی صاحب مدار راجه ساهو زخمی گشته دستگیر گشت و فیلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقی کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیره حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شیخ نورالله پادوسه نفر دیگر غیر مشهور آفت جانی رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی برداشتند و بمهرهان نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته بنیاد رسید قبایل حسین علی خان و وابستههای عالم علی خان مضطر و مایوس گشته برای رفتن بقلعه دولت آباد بقلعه دار آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمی منصب و خسارت زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی حضرت شاه جهان قلعه داری آنجا بخاندان مرتضی خان رسید مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریزند تعلق داشت رسیده بود قبیله آنها را مع نقد و بجنس اموال اندرون قلعه گرفت - بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر و تحقیق آنکه در هر دو جنگ همه مرداران باره بخاک هلاک افتادند و نیز بهمراهان نامی نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسینب نرسیده دست تاسف بهم ساییده گفتند که مگر همراهان نظام الملک آب حیات خورده اند یا روئین تندر که از آفت تیغ و سنان سالم می ماندند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر گذشت باحاطه بیان چه مان توان آورد مخصوص حسین علی خان که هر روز جوی خون از چشمه چشم او جاری بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او برمی آید و نمی دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفارت یک هفتده مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنیدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پاره تسلی دل غم دیده حسین علی خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر آباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفات بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار اخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علی خان در خدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوری سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر احمد الله خان و دیگران زر و پروانه و قول برای طلب جماعه داران عمده بارهه و افغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامه نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و بامرایی همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار بر رفتن دکن راضی نمی شدند فوج خاطر خنواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نوناگداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده همراه خود گرفته با توپخانه جهان آشوب و امرای کار طلب زرم آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آون و خود امیر الامرا نیز دو گروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذی قعدة خدمت میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمائی و اوضاع مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمه باحاطه تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمعنایی فتح و نصرت از سواد مستقر الخلفات اکبر آباد کوچ فرموده سه گروهی از شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا حصول رخصت زفاقت نمود - اما از آنکه برادر خرد بسبب همت و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیدگری و صدارت بیست و دو صوبه مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه با خود بگیرد و سر رشته یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبه اکبر آباد و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبه دکن مفصل و از باقی

هروجیات یک حزبی همراه پادشاه نهند - و چون پانزدهم ذی قعدة
 روز جلوس و جشن خدینوزمان بود سید عبدالله خان می خواست
 که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراع جشن
 رخصت حاصل نماید حسین علی خان راضی نشده از چهار
 گروهی مستقر الخلافت برادر دلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه
 مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام
 جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدان با وفاق او
 میرسید و بوی هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و
 نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکانی بابر
 پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیه جلالت پدیشه مقابل دولت سوار
 و پیداد بی شمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجه نامدار
 و سرگروهان خاندان لودی که بدعوی ارت سلطنت با رانا مانکا
 همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میدواتی را با چهار راجه
 عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده
 بمقابله پرداخته هزینه داده بمرتبه کافر کشی نموده بودند
 که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل
 خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) پسر برده از انجا
 کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیدا گردید و از جمله امرای
 قدیم حامد خان بهادر عمومی نظام الملک بهادر و دیگر حمید الدین
 خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان
 و میر خان امیر خانی و صلابت خان با چند امرای بی پروبال
 دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

فی قعه سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کوهی
اکبر آباد فرود آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و
از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده
بسید عبد الله خان ملاقات نمود سوای مبلغ خطیر که سابق برای
رفتن همراه حسین علی خان بار داده بودند پنجاه هزار روپیه دیگر
باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلسکر پادشاهی میسرسانم
که در نفس الامر کلمه راست بود مرخص گشت اما در مقابل شهرت
روپیه هر دو برادر و تقاضای قومیت خود بمرتبه نفرت ازان تکلیف
داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پرده غیب بعرضه
ظهور آمد بزبان خامه تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است
جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدی قدیم هر دو برادر
خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی
از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور
و مشاهده سختی سلوک که بازنده دودمان تیمور می نمودند
و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقابل القلوب
بمرتبه دل آنها را گردانده بود که اکثر بزبان آنها جاری میگرددین
که اگر چه میدانیم در زوال دولت باره ما نیز پامال انواع
حادثه خواهیم گردید معینا آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان
دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نورونق پذیرد
بلکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا
از درگاه الهی می نمودند و میگفتند که بقای زندگانی هر دو
برادر که فرزند ندارند معلوم اما وای بر حال همه سادات باره

و نمیدانیم که از شامت اینها مال کار اولاد ما بکجا خواهد رسید •
 کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر سپه سالار
 باره از تیغ مکانات روزگار

چون بر عقلای عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس
 نمک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت
 و بیناموسی و بی آبرویی ولی نعمت کوشید مال کار بجزای
 اعمال خویش رسید بلکه از روی تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور
 پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب
 نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در
 بیحرمتی و بی ستوری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت
 کمر بسته منتقم حقیقی او را آخر کار بانواع خواری پاداش اعمال
 او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو
 بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری
 موروثی که قرنها از خون دولت و ولی نعمت پرورش یافته بدولت
 بی انتها رسیده باشند و از جزای اعمال نیندیشیده خلاف
 طریقه نمک حلالان را شعار و سرمایه مزید اعتبار خود ساخته
 باقسام بیبایگی برای استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که
 ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند
 بست و یقین که هر چه خواهند کشت همان خواهند دروید - حاصل
 کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذی حجه بمنزل چهل
 گروهی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شکر سوار فرستاده
 غیوت خان با شقه خط رتن چند که در حالت اضطراب نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعه غریب و تئیین این قصه عجیب آنکه چون افتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکی و مالی که سواي مردم بارهه و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متنفّر بودند و شرفای هر دیار بخواری و بی اعتباری زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر میدانست که باوجود عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان قابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایغای و عده بجآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال دولت بارهه بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرب میر محمد امین که از سادات ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری و الاشاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدومت فوجداری هندیون بدانه که از محال عمده صوبه اکبر آباد است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج بمدهن طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تذبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیر دستان واقعی کوشیده ازانکه پانصدی گرفته در کار طلبی از مشاهیر و نزد هر دو صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میدزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود بلشکر ظفر اثر آمده و فاقمت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر
 حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
 می شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش میخوانند
 و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
 رشیدی مشتمل بر ذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشه
 حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم
 و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم
 جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و
 بمرتبگی در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
 پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والد پادشاه
 و صدر النساء که دست گرفته سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
 مصلحت نذمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و نهم هجری
 مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
 الهی که لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
 محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسامت سی
 و پنج کوه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
 نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و بدید آمدن تهوع
 خود را به پیشخانه حیدر قلی خان بهار رسانید حسین علی خان
 بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی
 برگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازه
 گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی
 و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان
 داده او را مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود
 و شکوه اعتماد الدوله نموده غافل بچستی و چابکی خنجر آبدار
 بپهلوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگر را که رفیق خود
 نموده بود او نیز سر شمیر بشکم اوزد ظاهر اصل ندارد و بهمان زخم
 جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی
 نورالله خان پسر اسد الله خان که غم زانده مقتول می شد و پیداده همراهِ
 پالکی میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد - و
 بروایت ضعیف دیگر میر مشرف نیز خود را رسانده حربه برو انداخته
 کار او را باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته
 جان بسلامت بدر برد و مغلها از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را
 کشته سر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و
 خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دوسه زخم کاری برداشت
 که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب
 حسین علی خان آنچه شرط فدویت و تهواری بود بجای آورده گریه کنان
 با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم از هم دریده تا نزدیک
 تسبیح خانه رسیده از ضرب پیاپی گوله و تیر مغلان از پادر آمدند
 و مصطفی خان بخشی محکم سنگه با جمعی دیگر از همراهان
 محکم سنگه که همراه او بودند از شنیدن خبر خانه جنگی و شورش
 با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بی اطلاع محکم سنگه
 خود را بدروازه گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف
 دیگر مراچه دیوان خاص را شکافته با شمشیرهای برهنه هرزه گوینان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تودن نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری برداشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علی خان از اطراف گلال بار بزدن گلوله تفنگ و راسچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زاده حسین علی خان که بخانه آمده کمر را نموده در فکر خبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوری سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده با جمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر نیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلی خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قصبه اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هر دو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل رای خود و شمشیر باره و وجود منغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود می دانند و نمی دانند که جمعی که از مسامت بعیده هزار دو هزار گروه اوطان آمده بمدن جوهر ذاتی و شمشیر و رای صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پرورد نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بی اختیار دینده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خارخار تدارک و انتقام هر دل عقیدت منزل
آن شیر بیشه حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می
ساخت همینکه فضل حق و اراده مذکم حقیقی یاور طالع
پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه وار
پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و
جانبازی بود چنانچه بزبان خامه صدق بیان مفصل عنقریب جازی
می گردد در هر دو مصاف ازان زبده خاندان همت و نهمت
مردانه بعرضه کارزار بظهور آمد القصد بعده که صدای دار و گیر
از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهذمونی حیدر قلی
خان بهادر و فرموده اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیدباکانه
و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک هراچه محمل که
پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی
رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو بران از
شنیدن خبر شورش اراده فاسد در حق پادشاه برحق داشتند و
نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود
آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد
خاطر جمعی از شر مخالفان شالی پیش روی خود انداخته
گستاخانه بمحل درآمده بظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح
تمام نسبت خدیو زملی را گرفته از محمل برآورد و اعتماد الدوله بر
فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف
آوردن ظل سبحانی بدبیت الشرف دولتخانه فوج و جمعیت
جانبازی خاص و امرای موافق و منافع بدستور هر روز بخیمهای خود

شکافته بودند و از گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان
 و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان و اسپان
 پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند و سواي محمد
 امین خان چین بهادر و قمرالدین خان بهادر مع چهل پنجاه
 مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دو صد سوار
 نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلی خان
 بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواری و گرد آوری مردم توپخانه
 پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب
 موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان
 سعادت نشان مقابل حمله آن هزار برایشه باره یعنی عزت خان
 که چون شیر تیر خورده غریب کزان و هرزه گویان بر فیل استقامت
 ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای
 دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاوران باره بهادرانه با بمهرگی
 کارزار گذاشته و مغلان شجاع نشان توران و ایران از هر طرف
 رسیده بخانهایی کمان در آمده چپقلشهای رمتانانه نمودند و بهادران
 جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترندادند نمایان
 بکار بودند و فوج باره هر ساعت می افزود و بعضی خانه زان
 جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف
 با فاصله تکرک و ژاله گولاه تغنگ اجل و تیر جان ستان می بارید
 قمرالدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر فیل جرأت پیش
 رانده دست بقصد کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز
 حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر سر و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمی نمود چنان هنگامه رزم را گرم ساختند که از شش جهت آواز احسنت احسنت برخاست و تیر شست عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلی خان رسیده بود که بعد فراغ جنگ بدشواری بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوری و جان نثاری بتقدیم رسانده بهادرانه میگوشتیدند و خسرو عدو مال خود نیز تیر بر اعدا می انداختند - در حالیکه تاراجیان دمت بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشانید و خیمهای حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروز بی بر پرچم پادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و مصمص الدوله خان دران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران گردید و ظفر خان طره باز از صدمه هردو فوج دران موج بحر خون خوار خود را نتوانست رساند در همین آوان گولگ بندوق بعزت خان که دو زخم تیر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج باره رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانگه فتح و نصرت بلند آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهایی بازار و صراف خانه و اکثر کارخانجات حسین علی خان مع اربابهای خزانه که بمنزل رسیده بود و مجموع بهمه جهت از کرور روپیه زیاد حساب میدمایند بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - و از هجوم پواج و مردم بی سروپا که بغض هردو برادر در دل اینها بود بیحرمتمی که بر لاش

هسین علی خان آمد مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی • بیت •
 از دور نیفتد قدح تلخ مکانات
 زهری که چشیدن نتوانی نجشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر بمحکم
 مذکه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود
 الملبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل
 اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود
 برترن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید
 خیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود
 آمده بر پالکی مایومی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید
 جمعی از مغلان و لچه‌های بازار و تماشاگینان بیکار که دل از همه
 طوار نا هموار آن بد کودار چون دانه‌های انار بر خون بود بر سر او
 ریخته از پالکی برآورده چوب و مشمت و لکد بسیار بران تبه کارزده
 رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده
 که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کندان
 التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدمت
 رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آزند * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

رای سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل مید
 عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت
 تراشیده قشقه خاکستر بر پیشانی کشیده خود را بصورت فقیر
 ساخته پارو اسباب خانه را بتاراج داده قدری فقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمه آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علی خان خدمتگار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغه داغ تصحیح فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دوسه روز از آفت تاراج و بی آبرویی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بجان داده ده پانزده روز مقید گردید و میرو مشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافه و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواری حسین علی خان را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطونت ظل سبحانی در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سید عبد الله خان که مکرر سردیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بودند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثه تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانه دکن گردید - و غلام علی خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبرویی محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبد الله خان

رساند. و نصرت یار خان که از مادات نامی باره گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علی خان و رشتۀ اتحاد که با مصمص الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامه بر افتادن دولت باره روناسه گروهی لشکر رسیده بواسطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه در هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند. و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسبه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند. و خدمت میر بخشی بمصمص الدوله مقرر کرده تسلیم اضافه هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند. و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغه غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافه هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسبه و یک اسبه فرموده ملقب بذاصر جنگ گردانند. و سعادت خان و از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطبت بصعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند. همچنین ظفر خان بهادر و هر یک از خانه زادن قدیم و نوکران جدید و الاشاهی موافق حسن تردد و جانفشانی که از آنها بظهور آمده مورد عنایات بیهایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جائقه جهانی در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چاره کار ندید. با هزاران

غم و الم و دیدگاه پرفرم صرفه در توقف زندانسته متوجه شاه جهان آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبیر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف پادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگروریده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب دید مصلحت دوران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان آباد بگرد آوری سپاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابران کوچ بکوج طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پدیده از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانه سید عبد الله خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و هرچند فوج دلباخته را تعیین می نمودند فائده نمی بخشید و جمعی از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافله که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کار خانجات حسین علی خان که بسرایی جهانیه بفاصله دو سه کروزه از لشکر سید عبد الله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کار خانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر مید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هر دو برادر هر جا که خبر رسید رعایای مالگذار و زمینداران مفسد پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بدیشر رعایانی

پرگذات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای بر آوردن یکی از پادشاه زاده‌ها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود. آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامه صبر بر قامت بیطاعتی درید و قبل از آنکه بر زبالها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانه اعتماد الدوله تعیین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامه محاصره اطراف حویلی محمد امین خان در میان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشته سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش یا قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفانات همین شب که خبر رسید کیسورای نام یزقه رتن چند پدشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان بادل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بذر خانۀ پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه در خانۀ برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادۀ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعدۀ که از انجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود *

برداشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین غالب جنگ را تسلیم هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علی خان را بخشی دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بامر خان را بخشی چهارم مقرر نموده بر مراتب بی حاصل هر یک افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات بی منصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هر کدام را طلبیده تسلیم مبالغ و عطای مدد خرج فرموده بدشتوری را مأمور برای

نگهداشت رساله بقوار هشتاد روپيه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ سي هزار چهل هزار روپيه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عمومي فتح جنگ از بحال نمودن جاگير که بعد از خبر جنگ نظام الملك بهادر تغير نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شايسته خان و سيف الله خان مغضوب قرابتي پادشاه شهيد مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که يوميه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلبري امید واريها داده تکليف رفاقت نمود اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظه انجام کار بعد عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نهنمودند و محمد يار خان را که پيغام مدد رفاقت کردند او نيز ابا نمود سيف الله خان و اعتقاد خان تسليم منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زياده از یک دو منزل رفاقت نمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و رالاشاهی نمودند و بمنصب داران کم منصب همراة خود و جلوی خاص تا هفتصدي و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطريق انعام و مساعده مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سيد عبدالله خان که مراسري در ماهه پنجاه روپيه داشتند هشتاد روپيه مقرر نمودند باوجود اضافه معقول از عدم امتياز موافق حال و احوال هر یک اضافه مذکور نرسيد باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت بلائیک هشتاد روپيه مردم بي سر و پا و پوچ باز گیر جماعه داران که چهل پنجاه روپيه می یافتند سی و چهل روپيه بآنها اضافه نماید

گرفتید و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کل آمدنی خوش اسپه و خوش یراق بودند و بعد تک و دو بصیار هفتاد هشتاد روپیه می یافتند و بحسب ضرورت بدان ساخته بودند از آن اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و تسلط رتن چند علاوه آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلی بمر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه امتیاز جوانان و اسپ خوب و بد بمیان آید نتوانست پرداخت ربی نسقی تمام بکار رفت چراکه اسپ خوب و جوان قابل نوکری کم یاب بود و جمعی که اسپ در صد سه صد روپیه بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط نمی نمودند و هر که یابوی ناکاره پانزده روپیه یا بیست روپیه خریده می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رساله ندای عام نمودند که هر که یابوی خرد و اسپ کهنه لنگ بیدار صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود یابوی ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنج روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ می رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعی که اسپ خوب داشتند نیز بتبعیت یابو سواران از عدم امتیاز اسپ بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رساله قریب چهل پنجاه لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای در ماهه نوکران قدیم تجاوز نمود منجمه زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج در آمد بهر حال بمدد طالع پادشاه
 ذوالاقبال ماده بیدمانعی نوکران قدیم و جدید سید عبدالله خان گردید -
 و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده
 طرف عیدگاه فرود آمدند - درینو لغام علی خان از لشکر ظفر اثر
 و تهور علی خان از اکبر آباد خود را رسانند غلام علی خان را با
 نجابت علی خان که برادرزاده و متبناي سید عبد الله خان
 می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه
 شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده
 بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان
 به بندوبست افواج پراخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه
 متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دریم و سوم طرف
 درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد از آنکه خبر توجه
 حضرت خاقانی از راه اکبر آباد انتشار یافت آن هر گشته وادی
 حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی
 خان و شهابت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر
 فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن
 داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابسته های خاص و
 پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه هواری محل
 سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زمین سوار می شدند - و در
 هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران
 فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان
 از نوکران حسین علی خان که در رساله پادشاه نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابویافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرساندند و بمرتبه هنگامه نوکری مائر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داع میشد بعده که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل فیول که از شاه جهان آباد سی و پنج کروه است رسید سید الفی علی خان برادر سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ار شد اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود داشتند رسیدند و زیاده از صد پنجاه ارابه پراز سادات بارهه که هر یک خود را برابر بدست سوار یکه تاز می گرفت و همه خود را بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ساله و اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود آورد و می گفتند که روز مقابله پیش از آنکه کار بسوداران برسد بیک حمله برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانه شرر بار گذشته بفوج قول خواهیم رسید و باکثر اسپ و خلعت و خرج یک ماهه دادند و بسیاری از کم طالعی برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرج یافته پیاده همراه فیل سواری مقرر شدند القصة لغایت دهم محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسون اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار بقلم آمده بود که از آن جمله شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعی از سائر و رساله قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقی
 موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم
 سنگه و جمعی دیگر از جماعه حسین علی خان و زمینداران اطراف
 رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده
 بود وقت سواری تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود
 و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر
 که از لشکر پادشاهی قزاقی نموده پیش انداخته آورده بود بطریق
 ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان
 قیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلی
 نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن
 گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از ازابها خانه بخانه
 فراخور قسمت از زرا اندوخته و زرو مال رشوت و تعدی اجاره که
 رتن چند بر رعایای بیچاره نموده برای چنان روز که بذاکامی بصرف
 درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رساله قدیم که دو
 ماهه پیشگی می خواستند تا از طلب مرافان فارغ گشته سرانجام
 پوشش سرما و یراق و سازاسپ نمایند و بر وعده یک ماهه خوش دانی
 می دادند آخر ده روزه منجمله طلب ماه محرم بجمعی که
 رسیده داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج
 زبده دودمان صاحب قران که حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ
 در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر
 مقدور می کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عمل توپخانه
 بزیمن خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خاصه

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم نهم محرم الحرام که از
 موضع شامپور گذشته مضرب خیم لشکر ظفر انجام بادشاه والا مقام
 گردید امرای عظام و میرآتش باهتتام ترتیب فوج ظفر موج
 و پیش بردن توپخانه جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج
 پادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله
 عبدالصمد خان بهادر دایر جنگ و راجه دهیراج جی سنگه داشتند
 باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض
 موانع دیگر بروقت کار نرسیدند و سواي محمد خان بنگش که با
 دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و
 عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میدواتی با جمعی
 از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم فدویت
 بر افراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند
 و بعضی از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف
 جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه
 سردار صاحب فوج که مصلحه در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه
 و دیگر دست گرفتہای هر دو برادر که نوشتجات آنها بهید عبداللہ خان
 میرسید که بروقت کار مارا رسیده دانند خصوص چوڑامن
 جات نابکار که از قدیم منجمله نملک بحرامان موروثی مشهور است
 و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتی بظهور آمده بود و
 هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار
 می نمودند - و بهیب شهرت بندوبست و اہتمام توپخانه بسعی
 میرآتش نوشتجات و پیغام سید عبد اللہ خان بدان مفسد تہکار

می رسید متضمن بر اینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور باورت خانه را آتش دهد یا گزلهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میکوشید که آن ناپکار کاری نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله

خان و فتح یافتن

القصه حیدرقلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و مصصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمرالدین خان بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان با جمعی از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافکن خان و هادی خان و تربیت خان با بعضی از فدویان جانباز در قول و رکاب مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوبال سنگه بهدوریه و راجه بهادر با دیگر بندگان رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علی خان و سیف الله خان و محامد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمسک جرفنزار و برنغار و همراه سواری

خدمت محمل زینت انزای فوج گشتند و فیلان کوه پیگر گردون
شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهدالهای عدوموز و شتر نالهای
شعله امروز و راسچنگیهای آتش فرور با جوانان یکه تاز زم آزمای
جنگی آرایش داده عقب توپخانه جهان آشوب ترتیب دادند - و
جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن
از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب
فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از
شجاعت پیدشکان بارهه و افغانان تهور بیشه که هر ازل مقرر گشته
بودند از چند شب بالای فیل شب بیدیان می رساندند در اژدهم محرم
الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیگر سه گروه فاصله
مازده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد
و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام
بفرمانت دیگری راضی نمی شد چنانچه بایست ترتیب فوج
دست راست و چپ انتظام نگرفت و هر که هر جا خواست علم
سر فوجی بر افراشت و بمقابعت دیگری سر فرود نمی آورد
و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید
عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهابت خان
مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار
علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلوران بارهه که
همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراهِ هر ازل جا بجا
جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیوم خان و
نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهيله و ديندار خان و عبد القدير
 خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و دلير خان و شجاع
 خان پلواى و عبدالله خان ترين و افغانان تومن دار و زمينداران
 فيل سوار و ديگر دلوران بزم آزما كه اگر بتعداد اسم همه مبارزان
 آن معرکه پردازد با طذاب كلام مى كشد زياده از هفتاد فيل سوار
 دران صف كازار يميين و يسار سلطان محمد ابراهيم و سيد عبدالله
 خان معرکه آرا گرديدند و ابوالحسن خان بخشي سائر و
 سيد علي خان بخشي رساله و هيرامن بخشي مردم بارهه با بيست
 و پنج هزار سوار موجودى خانگى قديم و جديد همراك آن
 سده دار گشتند و جمعى از شجاعان بارهه كه پياده بودند و
 بمراتبه بر تهوري و پايدارى آنها اعتماد بود كه هريك ازان
 پياده رخ از فيل مست نخواهد تافت و احب از سوران يكه تاز
 خواهد ستاند و تا گوله و تير قضا شه مات اجل نسازد قدم
 از بساط فراهم آمده همچشمان بيرون نخواهد گذاشت همراه سوارى
 فيل خود مقرر نمود و شب ميدزدهم قرار داد كه بيشتر از دلوران
 جانباز از ملاحظه شب خون بر پشت فيلان شب باخر رسانند - همان
 شب يك و نيم پاس شب گذشته محكم سنگه مع خداداد خان و
 خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مريض صولات خورشيد
 منزلت برآمد از حل صفت رجعت از بيت الشرف نموده روخانه هبوط
 خود آورده بهيد عبد الله خان پيوسته باعث و بال و نكل خويش
 گرديدند - بعده كه تيغ دردمه آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق
 مشرق بر آورد و صدای اذان محمدى گوش خفتگان باديه غفلت

را سالیله پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب انسر و تخت
 به معنائی فتح و نصرت و همراگی بخت و دولت با هزاران
 تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و
 جلال در برج حوضه فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف
 افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرفاپاک رتن چند را
 که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پاید او
 جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاه
 سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شکون پیش پای فیل
 سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنگی مورچال
 توپخانه جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم
 بهمدی زیر و بم و اوله افزای سطح زمین گشتند و غرش توپهایی
 هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب
 دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسانت گوله رس مقابل
 بهم رسیدند پیغام و پیام گولهای جانستان و بانهای آتش فشان
 سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن
 توپ دشمن کوب برای دلوران فوج نصرت نشان نشه دو بالا افزود
 اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران مورز و بوم از مور
 و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گولاه
 اجل باریدن گرفت بهرتبه تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان
 یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که
 از بسیاری فوج و عدم نهق کسی بحال کسی نمی پرداخت
 عار پیش قدمی فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و وعد تغذگ دشمن سوز بمرتبه رونق افزا بود
 که هر ساعت چندین هزار مهره آهن و سرب سوزان از مهره پشت
 و اطراف سر و بازوی و پهلوئی مبارزان هر دو طرف گذشته خبر
 اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میسراند
 و دلاوران باره باره مردانه قدم پیش گذاشته عینت را سپر بلا
 ساخته حمله رستمانه می آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات
 جنگ جو خصوصا نجم الدین علی خان بهادر که مورچال به پناه درختان
 بالای تبه کناو دیده پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزما
 مقابل توپخانه آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه
 معرکه آزا گردیده عرصه تردد بر فوج پادشاهی تنگ ساختند و در
 ثبات قدم بعضی دلباختگان خلیل تمام پذیرفت منصور جنگ و
 ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان باره
 خود را رسانده تردد بر روی کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج
 گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم
 تردد نمایان بر روی کار آوردند و از صدمه مبارزان صف ربا چند
 ضرب رهکنه از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیرچنگل
 فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مورچال درختان در تصرف فوج
 باره نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته
 بخت گفت که خیمه مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند
 باز دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعیین مکان نشانه حکم
 اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود
 که خیمه نصب نموده را برداشتنده - و همین که فرش ماهتابی

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون
شب از دریچه‌های شش جهت پیش روی مبارزان فرودشته شد
ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاهایی توپ کشی را
برخلاف دستور و ازگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان
ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدمات
گولهای صف شکن فیل افکن توپهایی نامی که از دستیاری
تردد میر آتش چه آتش تگرگ و ژالک بلا و گلولک اجل برفوج باره
می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در
می آمد چندین فیل و فیل موار را بوجد و رقص بلا می آورد و
هر صدای زهره شکاک که دران شب مصاف از قلعه گشا بر
می خاست زلزله آشوب قیامت دران دشت پر وحشت
می انداخت و هر ناله رعد صدا که از لیلی سوخته آتش دوری در
آرزوی وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند میگردد رنگ از چهره
عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکه جنگ می پرید و هر گولک فیل
ریا که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سر فوجان باره می رسید
صفهای بهادران مقابل را از هم میدید و هر آواز و حشت افزای
شعله امروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان
پروسعته آن آشوب گاه را سیماب وار بیقرار می ساخت و حیدرقلی
خان بهادر مشمت مشمت زر سرخ و سفید برای رو سفیدی خود
نزد ولی نعمت در دست و دامن کار گذان توپخانه می پاشید و
هر دم و هر قدم از وعده ریزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام
مصحوب سزاولان تیزگام جذب قلوب عملة توپخانه می نمود و

آن واحد فرصت نمی داد و از توپهای کلان که در هیچ معرکه کارزار زیاده از یک دو صد بگوش نبرد آز مایان گهن سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان می‌رسید که محاسبان تیزرقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز می آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر مسعود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سده هفتم و هفتاد هجری. عهد محمد شاه بهمنی بسر کاری محمد خان روسی در ایام مهم راجه بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چندان تردد بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک آتش بار مردم بی نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گه‌تری شب از باریدن گولهای پیپای بمرتبه عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه داران صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدسات گولهای جان ستان پناه بهیبر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ و ده زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیبر برآمده دشت پیمای سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری از آنها در راه بقاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمه تیغ قطاع الظرفغان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعه اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل می بارید از جمله لك سوار
 زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمائده بود که فاچار از راه پاس عار
 همراهان سینه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان
 بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
 بعضی تومن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت بارهه
 استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانه شرر بار بر پشت
 فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
 که کنار آب بتصرف جائه بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت
 میگرددند و سوار و پیاده هر دو طرف خود را با آب نمی توانست
 رساند سواي ماشه تفنگ خواب بچشم اهدی آشنا نگردیدند و
 همه سرداران بامید صبح نجات ستاره می شمردند و پسر بردند و
 نزدیک باخر شب گولک فیل ربا بر هوضه فیل سوار می محکم
 سنگه رمید و محکم سنگه خود را بر پشت اسپ رسانده چنان
 برق کردار ازان معرکه کارزار جهته جان بدر برد که مدتی
 از نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه
 انجم و اورنگ آزایی چرخ چهارم ترکش شعشعه لمعان بر کمر
 بسته سر از دریچه مشرق بر آورد و علم زرشان نور محمدی
 پرتو افکن آفاق گردید آن فرازنده سریر فلک نظیر بآئین
 دود میان صاحب قران و تاییدات آسمانی که برای گرمی هنگامه
 بزم بزم بمدد بخت بیدار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشاه
 پسند نام بتمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز
 که با سعادت کیشان رزم جوی رکاب زینت افزایی بودند حکم پورش

ببهاران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علی خان با دیگر سرداران باره قدم جنرات بیباکانه پیدش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان باره حمله آور گردیدند و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریایی غیرت و شیران بیشه شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عمان سلامت برون شد ز دست
خصوص بهادر معركة رزم مصمص الدوله بهادر منصور جنگ داد
تهوری داده چپقلشاهی مرد ربا بروی کار آورد و درویش علی
خان داروغه توپخانه آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در
باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت
و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان
بارهه مینه مچر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان
سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که
می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیرافکن خان شیر
صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیرخمران
خود را رسانده بر صف باره زده بسیاری را طعمه تیغ و سنان
ساخت - درین یورش از مددات گولهای جان ستان توپخانه که
تمام شب آتشبار بود شهادت خان که عمده با نام و نشان لشکر
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک
پسر و تهور علی خان که از تهور پیشکن مشهور باره خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زاده قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکانی و غلام محبی الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان بلوای با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سوای دارغه توپخانه مصصام الدوله و عبد النبی خان دارغه توپخانه ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر نبیره حسین خان با چند نفر بیضام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکه فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از درد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکه رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ارثی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چو زامن جائه نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار کار و شتر پرتل که بر پشته ریک گذار آب جمنا از بیوقوفی پولج جمع شده بودند مع چند شتربار لنگر خانه و دفتر مدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد - ید عبدالله خان غافل مقابل

بند‌های رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندو قهای خاص بدفع آن ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبدالله خان که با همراعان رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیه السیف مردم بارهه را تقویت تازه بهم رسید با وجود استقامت صمصام الدوله و دیگر بهادران اثر توئزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش از مشاهده آن نقد جان را برای نثار راه ولی نعمت برکف اخلاص گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج سید عبد الله خان زندق سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع یافته نیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر جنگ بخانه‌های کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید - دران گرمی داروگیر سید علی خان برادر ابو المحسن خان بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان بر سر شیخ هتیل داروغه توپخانه سید عبد الله خان که سرگرم اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه داران راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و دیگر پردلان جانشهار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی که آن حده سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئیني که مبارزان تهور پیشه هندوستان می‌نمایند خود را از فیل انداخته ترون رستمانه بکار برده بود و عالمي شرط انتهای تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان برگشته بخت مقابل در خشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرزند لوی تیموری و فرزند چراغ دولت صاحب قرانی چنان عذر اختیار از دست او رفت که بی آنکه از تردمی ظاهر گردن سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اچان فرود آمده طریقه جان بازي بتقدیم رسانند از فیل فرود آمدن و وقت فرود آمدن سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضی جماعه داران عمده که دور و نزدیک ارمونده بودند بمجرد مشاهده آن حال باقی فوج مع سیف الدین علمی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار عالی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل موار دیگر و جمعی از تهور پیشگان بارهه و افغانان شجاعت نشان مع بخشی فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه شاه جهان آبان اختیار نمودند و گویند که سیف الدین علمی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را دران دشت پر بلاکه نمونه گر بلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل از جمله پانزده فیل که با خود داشت از دست تاراچیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر پوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب ترحمی که حیدرقلی خان دربار او نمود زنده بدست آمد و بعد مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دوگهومی استقامت ورزیده پارو بهیر که از تاراج جاآهه و مغلان مانده بود پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شاه یانگ فتح و نصرت ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید عبد الله خان را حیدرقلی خان بر فیل انداخته رو بروی پادشاه آورد از نظر شفقت که خاصه خاندان تیموریه است و ازان بوی امان جان بمشام هوش باختند او رسید حواله حیدرقلی خان نمودند و نجم الدین علمی خان که از زخمهای کاری امید حیات نداشت و سید علمی خان بخشی رساله نیز با جمعی دیگر از همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد الذبی خان و دیگر جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رسانند و تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود بضبط و گرد آوری آن پرداختند

• بیت •

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش

خنده شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بچنگل برده بود نیز دستگیر نموده نزد پادشاه آوردند از آنکه حرکت او در آمدن و رفاقت نمودن باختیار لونیون بنظر توجه و جان بخشی متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه چهاردهم محر الحرام که خبر زوال دولت باره و مقید شدن سید عبد الله خان بدار الخلافت رسید مستورات و عورات سید عبد الله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باختند بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکلی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیده نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشی را که نجم الدین علی خان محل اعتماد دانسته برای محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمه محل نجم الدین علی خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظه بناموسی و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیح زه ده ساله نجم الدین علی خان را بخانه یکی از مغذیهای میراثی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهی گردید *

• بیت •

بکار آنچه داری چه گندم چه جو • که امروز کشت است فردا درو
 آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - عنایت الله خان
 را با بیوتات برای ضبط خانه سید عبد الله خان و دیگر تبعه و
 لحقه او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه
 بی آنکه بعطای اضافه منصب و ترقی مراتب امرا پردازند
 شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت
 شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاتت نجابت علی خان
 بقیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرفی

و جواهر با خود گرفته بتغییر وضع از قلعه ارک و شهر پناه برآمدند
 غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپیداخته
 جان و مال سلامت بدر برد و نجابت علی خان که جوان میزده
 چهارده ساله پسر خوانده و برادر زاده سید عبد الله خان و برادر
 غلام علی خان بود بدست مردم پادشاهی گرفتار گردید و گرفته
 بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
 نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره هشم شانزدهم محرم از مکان
 فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
 بکوچه‌های طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
 رسیده برای بعضی سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
 و چنان مر مزاری بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
 تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
 نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
 مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد
 و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکی را فراخور حسن
 تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطای فیل و جواهر که اگر بتعداد
 تفصیل آن پردازن از سر رشته اختصار باز میماند مفتخر ساختند
 و حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را باضافه هزاری برشش
 هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
 شهر مزبور شهر را آئینه بندی نموده بدبده فرسکندری شرف
 نزول در قلعه دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
 عبد الصمد خان بهادر دایم جنگ، و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلاً عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرالمظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن راجه گردهر بهادر از صوبه اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندی یافتند - صبیغه نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحب زمان اراده داشتند که در ملک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی برسد عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر قلی خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سعادت بارهه چندین ماجرا نگذشته رجوع آورد حیدر قلی خان بخدمت صاحب زمان رفته درین ماده ملتزم گردیده بسعی تمام از محل بر آورده بخانه نجم الدین علی خان فرستاد - از زبان منہیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ باراد حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبر های مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از زمینان که نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه و گردهر بهادر نظر بر هرچی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله بر سکنه اکثر پرگنات و بعضی بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جاده اطاعت بیرون گذاشته گاوکشی از شهر و پرگنات تعلقه خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر آباد را طلبداشته برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ابا نمود بعده مصمص الدوله و
 قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر برای تنبیه او سامور
 گردیدند و هر کدام مهم اولا بعهد خود گرفته بعد قبول بلکه
 پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن
 بدانستند خصوص مصمص الدوله از ملاحظه آنکه مبادا مهم بر طول
 انجامد و خزانه پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفصلان زیاده
 ماده آشوب و فساد گردد راضی ببر آمدن هیچ امیر نگردید -
 درین ضمن خیر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه
 اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام
 اطاعت و دست برداشتن از صوبه احمد آباد و التماس بحال
 داشتن صوبه اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین
 نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیحه پادشاه
 شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمه آن گشته بود
 حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب
 عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت
 مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند
 و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع
 بصر انجام جشن نمودند و در دیوار ستون و سقف دیوان خاص
 و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای
 بوم طلائی کار ولایت و کنخاب بدش بهای احمد آباد و مشجر
 فرنگ و مخمل کار گلشان و مصله های مرورید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهای اطراف دولتخانه بدستور مقرری که بعهد امرای سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعی کار پردازان جلد دست چندان زینت اتمام گرفت که نمونه قصر روضه رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشه و الوان جنهش بیشتر بهایی هند و روم و خطا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منابع آن ذخیره کفاف سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعداز خوش آواز بهمد می چنگ و مردنک و نی و چغانه و هم آوازی بربط و نال و موسیقار گوش زهره چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

دهان شیشه می باز کردند * بقلقل عیش را آواز کردند
 طرب می خورد و در در کوچها کرد * ز بد مستی در هرخانه را کرد

خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - مصمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و هیدرقلی بهادر و خان خانان مبر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جیسنکه و گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هر کدام لک لک روپیه نذر گذراندند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهنه را بصوبه داری عظیم آباد بقبول پدشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدرقلی خان بهادر را صوبه احمد آباد از تغیر اجیت سنگه و متصدی بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمه میر آتشی عطا فرموده نیابت صوبه احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدين خان را فوجداري سرکار مراد آباد از تغیر حیدر قلی خان بهادر ضمیمه خدمات حضور فرمودند و فوجداري سرکار سکندره بنام عبدالرحیم خان مقرر گردید - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رعیده سعادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثانی ربیع الآخر محمد امین خان چین بهادر بآزار جهماني که از چهار پنج روز زیاده نکشید ازین جهان فانی بدارالقرار انتقال نمود و نیابت وزارت بعنایت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنایت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گردیده بود و اکثر امور ملکی و کار وزارت بر رسیدن آن امیر با تدبیر صاحب السیف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از بندوبست افغانان سمت بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بزیاد مراجعت نموده بود او اخر ذی الحجة الحرام احرام حضور بسته کوچ بکوج متوجه دارالخلافه گردید و عشر ثانی ربیع الآخر نزدیک شاه جهان آباد رسید باوجود آنکه منافقان بر همکار کلمات دور از وهم و خیال نظام الملک بسمع پادشاه رمانده بودند اما پادشاه ناشنیده انکاشته بخشي الممالک مصاص الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بدمت و دریم ربیع الآخر فتح جنگ داخل مواد حویلی دارالخلافه گشته شرف اندوز ملازمت گردید و بسبب حامدان درهم انداز که شرح آن خالی از اطناب کلام نیست چند روز در کنکایش گذشت آخر کار پنجم شهر جمادی الاولی مطابق سوم فروردی ماه الهی سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجری خلعت وزارت مع
خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بدیش بها عطا فرمودند
اما هرچند نظام الملک بهادر نتمج جنگ می خواست که در
بغدوبست وزارت و در آنچه نیک نامی پادشاه و گرد آوری خزانه
بدون آنکه ماده بد نامی ظل الله گردد کوشد بمسبب مصل گشتن
بر همکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض
می رساندند و دخیل وزارت می گردیدند میسر نمی آمد
خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرفتن صاحب جوهر بود
و با خواجه خدمتگار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراز و
هدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
مردم بنام پدشکس برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در
بغدوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان پادشاه سانه لوح می نمود
چنانچه معزالدوله حیدرقلی خان که در خدمت میر آتشی استقلال
زیاده بهم رسانده بود از راه چرب زبانی در مقدمات مالی و ملکی
دخیل میگردد بعد که نظام الملک درین ماده اشاره بخدست پادشاه
نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معزالدوله را مانع
آمدند حیدرقلی خان متحمل نگشته التماس رخصت بر مر تعلقه
صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نایب در حضور
گذاشته وسط ماه جمادی الاخری روانه احمد آباد گردید و
بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای پادشاهی و مقربان
حضور را بضبط خود در آورد. بعد که فریاد این معنی مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم
بذام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدر قلی
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی الحجّه ازین جهان
فانی بروضه جاودانی شتانت گویند مسموم ساختند اما غرائب
درین ست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو
زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبد الله خان
با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و امتیصال او نکوشد
و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هر دو برادر بمیان می آمد
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در ماده فرخ
سیر یاد می نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه
هر دو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود
حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عند الله •

چون در فکر بعضی مقدمات حادثات قلم بشکوه هر دو برادر شهید
بلا اختیار جاری گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفاره
آن دو سه کلمه از خوبی و حسن اخلاق و عدالت پروری و
فیض رسانی آن هر دو سه ساله باره بزبان قلم صدق بیان میدهد
اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب
فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختی اجاره و دیگر سلوکی که
بلعنا شکلیت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصالت خود یافته در ایدای خلق میکوشید و
 از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب
 نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از آنکه بتعلقه دکن مامور
 گردد در اخذ زر کارسازی نهایت نفرت داشت بعد مقرر شدن
 در دکن محکم سنگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاح او کوشیدند -
 اما هر دو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کانه آنام درین
 زمانه ممتاز بودند تمام سنگه بلال که خالی از ماده عناد و غرض
 بودند از عمل هادات شاکی نبودند - و در فیض زمانی رعایت
 بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان
 خصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق
 زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و
 رسانیدن غله خام عالمی بغیض میرسید - در ایام گرانی خجسته بنیاد
 مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان
 میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشته اوست
 اگرچه اعز الدواء عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت
 مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خمر جاری آن حوض دریا موج
 که در ایام تابستان از قلت آب سنگه خجسته بنیاد در عذاب بودند
 حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل
 و دیگر بناهایی عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در
 تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات
 ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بذر سورت گفته می شد
 مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و حاضر از مانده بود و

باوجود داشتن وارث حیدرقلی خان متصدی بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده روداد و عبدالحی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه برای خلاص اموال خود موای مبلغ رتن چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضه اقتدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه در باب اموال عبد الغفور و طمع دران مال روداد آخر بر نفس مرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاولی نموده همین وقت عبدالحی پسر عبد الغفور را طلبیده تسلیم معافی اموال و عطای خلعت و اسب بدون آنکه دام و درم خرچ شود و باحدی التجا باقی ماند بفرمائید - روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعیه که فیل از محله آنها میگدشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بی تقصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویه زمانه نظر بر مزاج گوئی زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علی خان همه را شنیده نا شنیده انکاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بردیوان روز دیگر موقوف داشت و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی غرضانه بتحقیق ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته به تذبذب نمودن او فرمود - و در احتیاط او امر و نواهی نیز تقیده می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهره تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او ازین جهان فانی و سپنج سرای بی اعتبار سببی روی دهد که ماده آموزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هر دو برادر هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت در صورت مسجون ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد - طائفه از قوم جائه مشهور به پسران چوژامن که در همان ایلم بجهنم و اصل گشته بود نواح اکبر آباد گدیهای مستحکم پر از مصالح جنگ داشتند و ذکر مفاسدی و تمرکز و قطاع الطریق آن گروه بدسگال در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و فرخ میر شهید مجمل بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهوری و کار طلبی از مبارز پیدگان با نام و نشان گفته میشود هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و تردهات نمایان از و بظهور آمد بهب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب در امتیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیدشه مغلیه ایران و توران و افغانان جلالت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار موجودی فراهم آمدند و توپخانه جهان آشوب و دیگر مصالح قلعه گیری و عطای دولت روبه مع خلعت و فیل برای مهم آن بدسگال تعیین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد نمایان بر روی کار آورده مورچال پیدش برده کار بران تبه کاران تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کار طلب نیز آنچه شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند و جمعی کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند در فرصت یک و نیم ماه که کار بر محصوران یک دو گدھی تنگ گردید و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم نزاع وطن داشتند از آنها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی امتیصال آنها نمود و بعد تسخیر دو گدھی از تسلط افواج پادشاهی آن گروه بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و غله بسیار گذاشته جان سلامت بدر بردند و گدیها بدصرف بندهای

پادشاهی در آمد - و از طرف خزانده که شهرت تام داشت هر چند
تجسس نموده بعضی مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون
خبر ضبط جاگیر حیدرقلی خان اطراف دارالخلافه که بحیدرقلی خان
رسید بحضور بعضی امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر
مراضبط نمودند از مری نوکری و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه
سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معنی برای حیدرقلی
خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که نالش جاگیر داران و
ناظرمانی حیدرقلی خان از حد تجاوز نمود صوبه داری
احمد آباد از تغیر حیدرقلی خان بنام غازی الدین خان بهادر
خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمه صوبه داری
دکن مقرر فرمودند و بعضای جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فراغ
مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر مذمه پنجم جلوس
برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدرقلی خان در صورت
عدم اطاعت رخصت نمودند و ارایل صفر نظام الملک متوجه
احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدرقلی خان
که از راه سالومی و چابلوسی معذرت آمیز نوشته بود رسید
همینکه فتح جنگ بکوچه‌های پی در پی بسرحد مالوا رسید از
خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدرقلی خان را بشدت تمام
عارضه جسمانی رو داده و کار بانر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن
خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن عوض خان
بهادر با افواج دکن و باجی راور و غیره مرهقه‌های راجه ساهو و اطاعت
نمودن همراهان احمد آباد برای مقابله آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع
عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور
بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر
روانه دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که
نزدیک بآب نریدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود
حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر
ساخته خود اوائل جمادی الاخری مطابق وسط امفندار ماه الهی
بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور
هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریق
وزرای خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببند و بست
امور ملکی و گرد آوری خزانة و دفع نساد اطراف کوشد از عناد و
حمید برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل
می نمود و از اخذ رشوت و پدشکشهای بیجا پادشاه را بد نام
می ساخت و از منع نظام الملک باز نمی آمد و پادشاه نیز بدفع
بدنامی خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی
و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر

فتح جنگ دفعه ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعه ثانی
طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتی که از زبان
راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر
نساد ایران و غالب آمدن محمود مخان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف محمود خان و خرابی زیاد بوسکنه اصفهان آمدن و مقید گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعه اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض محمد شاه بادشاه میرسید روزی نظام الملک بهادر باظهار خیرخواهی بعرض رساند که اولاً نام اجاره محال خالصه که باعث خرابی و بیروانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پدشکش جاری گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است - سوم جزیه برفکار بدستور عهد خلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه چون در ایام فتور همایون بادشاه که ملک هندوستان بتصرف شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتگاری و مهمان پرستی واقعی بعد توجه همایون بادشاه طرف ایران بظهور آمده اگر درین وقت برای دفع اذیت افغانان کومک فرمان روای ایران نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد گردید بادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور سازیم فتح جنگ بعرض رساند هر یکی از بندگان های کار طلب حضور که بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر خانه زک را بدین مهم ماذون فرمایند بدل رجان خواهیم کوشید ازین مقوله چند کلامه از راه خیر اندیشی و خیرخواهی در خدمت پادشاهی عرض نمود بعده که بادشاه برای این مصلحت کنکایش با دیگر امرای حضور بمیان آورد قسمی از طرف نظام الملک بهادر خاطر نشان بادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را بسوی

ظرف مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - و از آنکه آداب تسلیمات عنایات و آداب اطاعت پادشاه موافق رویه سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرائی حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر او اصلا نبود خاطر نشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبه در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سده شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافه بر آمده بعد از تبدیل آب و هوا تاسی چهل کردهی دارالخلافه بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کزان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شور بار انتشار مرهنگه بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبه احمد آباد و مالواکه صوبه اول بنام آن سده سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاض و عام گردید بنابراین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبه تعلقه خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که کنار دریای گنگ لڑ جمله شکار گاههای مقرر شده مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین فرسیده

بود که مرهٔه با متماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای
 نریدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه
 کردند - و نظام الملک تا نزدیکی بلده اوجین تعاقب نموده بعد
 استماع عبور این جماعه از دریای نریدا معاودت نموده بپرگنه
 سهور مضاف صوبه مالوا که بلده سرونج قریب است رسیده می
 خواست که بعد ان نظام صوبه مالوا عازم حضور پر نور گردن درین
 ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبه حیدرآباد
 که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان
 خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تمام
 خویش را وانموده بود فتح جنگ برای او اضافه دو هزار
 بر چهار هزار با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر
 هزار جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائی طلبید و ماهی
 و مراتب و پالکی جهالردار از خود تواضع نمود و برای پسران و
 رفقاییش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها
 نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزون و عماد الملک مبارز خان در
 خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه
 عهد ابقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جمله رفیقان
 مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داری کل دکن بنام او
 مقرر شده از صوبه حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه
 گردیده و عبد الذبی خان و دایر خان و بهادر خان افغانان بیجا پور
 صاحب فوج و دیگر فوجداران عمده نواح را بکوسک خود طلبیده
 عازم خجسته بنیاد گشته و بعضک الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ

که عمده فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیان نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و درهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خاف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغییر نموده وزارت را بزام اعتقاد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتشیده افزوده اند بنابراین او بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بعصمت دکن که فی الحقیقت ملک مفتوحه آن سپه سالار با وقار بود و اولاً از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعی و تردد های نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیاً مره اخری در هنگامی که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهای ایران و توران تسلط تمام بهم رسانده بودند خصوص حسین علی خان که دکن را بمنزله آتمغای خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوق است او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود تردیدی که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتن دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریای نریدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنديک رسانيد و مکرر خطوط
 نصائح آميز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم
 فسخ اراده خود و اظهار نخوت و غرور رسيد و فتح جنگ با وصف
 آنکه سراپا حلم و تمکين بود مکرر نوشتجات نصيحت آميز و ياد
 دادن حقوق و موثيق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنديک
 بدفع الوقت گذرانيد آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بظرف
 خجسته بنديک مي آورد و از فراهم آوردن جمعيت که بهادر خان
 برادر دار خان پندی و عبد الفتاح پسر عبد الذبي خان و غالب
 خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی گرفتار و
 فوجداران عمده ديگر با جمعيت شايسته بدو پيوسته بودند و
 پيادهاي بيخطا زبانه از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعيت او
 مي افزود و اين معني باعث خلل ملک و ماده زيادتی نساک سرهته
 ميگرديد لهذا اواخر ذی قعدة نظام الملک بهادر از خجسته بنديک
 بهمراکبي ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزديک
 بلده است مضرب خيام نمود و از انجا نيز تا روزی که جنگ واقع شود
 باز متواتر نامه های نصيحت آميز بمقتضای آنکه الصالح خير واقع شده و
 خونريزی مسلمانان بميان نياید براي دفع شرکه تمسک اتمام حجت
 باشد بمومنی اليه می نوشت اما از جاذبه هوای رياست صوبه داری
 دکن مفيد نيفتاد و گاه اراده ميذمود که خود را بايلغار شبکير
 مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشير مصلحت می نمود
 که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه ديگر طی
 مسافت بطريق ايلغار نموده خود را بشهر خجسته بنديک رسانيده

بتصخیر و تصرف خود در آورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر ظفر موج بر کنار ناله قلب گذاشت و بر سر همان ناله میان تعیین کرده‌های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سرداران گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصة نظام الملك بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و هیوم محرم الحرام اوایل شهریور ماه الهی نزدیک قصبه شکر کهنه مضاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کوره واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندی نظام الملك بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هر اول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشته قرابت داشت و از جمله بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشود مقرر نمود - و طالب محی الدین خان نبیره سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کزور چند بهادر پسر بستر سال بندیده که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوتی از بندیلهای جنگ جوی ملازم سرکار همراه بر قنداز خان میر آتش و عطایار خان داروغه احشام و توپخانه جنسی با توبه‌های آتش بار در پیش فوج ظفر موج بهراولی آن مقدمه الجیش مامور نمودند و عهد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزوی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکنی و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان هارسی با توپخانه شعله امروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت موبه داری دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد غیاث خان بهادر مابین فوج قول و جرنغار زینت انزای فوج ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که عموی فتح جنگ میشد جانب جرنغار مقرر گردید - و سید غضنفر خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مهین خون را با جمعیت رساله او قریب ۵۰۰ نفر متعینند برهان پور و اورنگ اباہ که از مدت یومیه دار و ریزه خوار مطبوع احسان فتح جنگ بودند و سرداری و غمخواری آنها بعهد سید غضنفر خان برهانپوری بمناسبت هم وطنی ضمیمه بخش دیگری فیروز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلهای شرر بار جلو ریز و جزایل دور انداز همراه ایشان تعیین نمودند - و حرز الله خان نبیره سعد الله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجی میان قول یسار فرمودند و بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جمله شجاعان جانباز یکه تاز و سپاهی صف بر انداز بود ضمیمه این فوج ساختند - و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیره سعد الله خان مرحوم که دوسه قرابت قریبه با سیه سالار داشتند و اعتماد کلپی بر جان نشانی و کار طلبی هر دو جوان بود بفاصله دو جریب نزدیک قول جادادند - و در ایلتمش هوشدار خان را که بخطاب

از نئی ارادت خان مخاطب گشته بود مقور ساختند - و محترم خان
 نبیره شهنش میرخوانی را که از جدو آبی او در هر دو جنگ سلطانی
 دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحه
 روزگار یادگار مانده با جمعی سردار فوج طرح دست راست و
 چپ مقور فرمودند - و خواجهمقلی خان تورانی که از شجاعان مشهور
 کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان
 افغان که از جماعه داران عمدت بپیش قرار و بخدمت نیابت
 قراول بیگی همامور بودند با جماعه برادری قراولان و عملت شکار و
 رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش
 فوج قول یلتمش قرار دادند و همه اینها از راه حسن عقیدت و
 جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک
 حق نموده چون کوه تمکین زینت انزای قول گشته با جمعی از
 عمدت های اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان
 و اهددا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیک نظر خان بخشی سرکار
 ناصر جنگ و همت یار خان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوتی
 از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغه چوکی خاص
 و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابی
 فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری
 و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان
 سرکار خود بسرداری فوج مرهته که باجی را و غیره هفت هشت
 هزار موار در رکاب آن سپه سالار بودند مقور فرمودند - و از آن طرف
 عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندی پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک حیدرآباد
 با جمعیت شایسته رحیده خود را از جمله عقیدت کیشان مبارز
 پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
 نظام دکنی بشجاعت مشهوره اول قرارداد در عقب از محمد بیگ خان
 خالوی خود را که سپاهی کهنه تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
 کرده ابوالهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر دارو خان مشهور
 طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
 عبد الذبی خان میانه که از سالها در کرناتک بیجاپور بشجاعت
 مشهور بود با افغانان تومن دار عمده جنگ دیده با در هزار سوار
 افغان رفیق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
 از بنکاپور باتفاق علی خان نامی که مدارالمهام و متبذی دلیر خان
 گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیر خان نیز او داشت
 با جمعیت زیاده از سوار و پیاده کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده
 بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه
 محمود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
 و تهوری خود را اتم وقت می گرفتند رفیق ساخته نزدیک قول
 جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر شاهی
 و منور خان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
 عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
 میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته با بمعرفه کارزار
 گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
 نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت تیز جلوتی را کار نغمه

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی از بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت در سه گروه بنگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن ناله بهیار قلب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملك بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دوپهر معرکه جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شمله خو و مبارز پیدشان رزم جو قدم بعرضه رزم گاه گذاشتند و از صدای توپهای زهره گداز که دران دشت پروحشت پیچید زمین و آسمان برخود لرزیده چه نویسم از زد و خوردی که دران کارزار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب سی چهل فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باغذ مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملك دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد سعید خان و طالب محیی الدین خان باشند و مید غضنفر خان تردمی که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت قدیم بود چند روز قبل از مقابله هر دو لشکر امین خان از فوج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانیپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود روز جنگ پدر و پسر تشنگ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل هم شدن شمشیر میزدند ترددی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطه بیدان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از پا در آمد - و از حمله های فوج دکنیان پای استقامت بعضی دل باختگان از جا لغزید و از صدقات پدایپی فوج خصم قریب سیزده چهارده فیل پاکهر و نشان و غیره از میان فوج فتح جنگ برگشتند حتی بهیر که بار کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که از مشاهده برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روزها مغضوب فتح جنگ گشته پای اعتراض آمده و مبتلا بعراضه بیماری گردیده بجای فوج چند اول با پنجاه شصت سوار برادری و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود از مشاهده بی استقلالیه مردم بهیر مانع و مد راه آنها گردید - درین حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر باسم اسعد خان و مسعود خان که با بیشتریه از فیل سواران با نام و نشان از پا در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و حامد الله خان با جمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان سواری مبارز خان نیز از رسیدن زخمهای پدایپی از بالای فیل افتاده بود و مبارز خان که کشته پر خون خود بصورت کفن پوشیده خود فیلبانی می نمود از رسیدن زخمهایی کاری کار او نیز ساخته شد و صدای شاد یانگ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین درآمد و امپ آن قدر از صدمه گواها بالایی هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطانی دیده نشده - و از فوج فتح جنگ موای رعایت خان که عمه فتح جنگ در خانه او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت گردید و سلیمان خان خویشکی بکار آمد و سید غضنفر خان از رسیدن زخمهایی کاری بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبی نرسید - نظام الملک بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج زخمیهایی که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزبان فگم داده و دلاور خان همزلف مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو زخمها برداشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای کاری رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت و دیگر از عهدهای سرداران افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان پنی و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبد الذبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بلجاپور از مدت مدید در تصرف آنهاست از جمله فیل موازان نامی مقتول زیاده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احمد خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر فخرالله و غیره نایل سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زخم ظاهری بآنها نرسانیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طلب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان قمرنگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار مچهای بندر و غیره اگرچه برای بیشتری از مردم اعیان غذا و دو او همه لازمه غمخواری از سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی کثیر را اهدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بسیار مرد مخیر و فیض رسان بود بیمار داری و تداوی میدنمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلور خان و کاظم علی خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود برای مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشته سوانح نگار حیدرآباد که بی درپی رسید ظاهر گردید که قلعه محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه بطریق نیابت پسر مبارز خان مندل خان نام خواجه مرا قلعه داری میدنمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدرآباد داشت را بساخت هزارها متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن
 خچسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه
 بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل
 قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی
 حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خيام نموده بتعین
 عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باهم خواجه
 احمد خان از مواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود
 و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و
 موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلعداری
 بنام خودها از حضور که در تمام صوبه ماده فساد و شورش گردیده
 تا مدت یک سال برای دخل ندان عمال و قلعداران و زمینداران
 اطراف نوشته فرستاد جا بیجا فوج ها برای مدد قلعداران و
 زمینداران تعیین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان
 بهعی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود
 آنها را برای انگلیختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص
 ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبہ شورش
 برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحمیل بند شد و
 مسافریں و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات
 مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد
 کاظم ملی خان ولد حاجی منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب
 بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی کشته گردید
 اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثی که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای سیر حاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با اهشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعی پرداخت در همین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبه حیدرآباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافه آمده ملازمت نمود نظام الملک بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته صوبانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داری حیدرآباد مقرر کرد و تنبیه و تادیب اشقیای نواح حیدرآباد و مفسدان مقرری ضاع میکاکل و غیره مکررات بوجه احسن قرار واقعی نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغ کلمی که گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر تردیدات مالی و ملکی آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل برنگارد از سررشته اختصار در می آند - چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیعه مصروف فدویت بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا از در بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز موای آنکه سلطنت رفته خاندان تیموری را از موروث تازه ساخت مرمو نافرمانی بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتنه موافق قرار داد مادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدافتند زیاده از چوتنه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود •

الحال بذکر احمدآباد می پردازد - اگرچه از موافقیکه دران صوبه بعد از واقعه حضرت خلد مکن رد داده محرز اوراق را اطلاع واقعی حاصل نشد اما آنچه بروایت مختلف و امتناع توأثر مطلع گردید مجملی ازان می نگارد که در هر زمینیکه از انعال و کردار بنده های عامی فسق و فجور از حد میگردد و از آنکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانه آفرینش اومت مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلائی قحط و وبا و فرستادن حاکم چاپر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبه احمدآباد که از جمله بیست و یک صوبه هندوستان طرف غربی معموره بود بکمال آبادی و زرخیزی که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از پیر حاصلی تا عهد حضرت خلد مکن چه نویسم کمتر جاگیردار بی نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد هر لانه بیست ماه و بیست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایه بهم میرسد و گوشه بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوی مامون و از وفور ارزانی غله و فواکه محفوظ زندگانی می نمودند بعد از عهد شاه عالم هر سال اثر گرانی و ویرانی آن صوبه و تسلط یافتن غنیم و رو دادن ظلمهای عظیم می افزود و بازیافت نمودن تخفیف دامی که قریب سی چهل لک روپیه از عهد اکبر پادشاه بعد تصرف ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود با وجود رویه کم آزاری که داشت دامهای تخفیف را بازیافت و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه افزود و آفت گرانی و ظلم حکام علاوه آن گردید و کار حاصل آن صوبه بجائی رسید که درین ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه بآن نمی رسد - و از ویرانی و گرانی و فتور غنیم که در آن ضلع روز انزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آبک نموده بود بر سر سوختن هوای برد خانه و کوچه مشترک که میان هندو و مسلمین واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هندو در تلاقی آنکه مسلمانان برای طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و بر سر مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقوای ذبح نمودند و نساک فریقین چنان شعله آتش برافروخت که بسبب رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداری کفره میکوشید چندین محله رسته بازار و مال وافر سوخته گردید بلکه کار سوختن در قاصی کشید و تا در سه روز چندی لکه روپیه را اقمشه و کتابخانه محانان بتاراج رفت و چنان فقره گروه هر دو طرف برای استغاثه

روانگه حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آویز محضری که داوود خان بر تعدی مسلمانان نموده داده بود جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلی شهر رفته بودند مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که حیدرقلی خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داری احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدی او در ضبط نمودن جاگیر منصبداران و جنگ و نسامی که با صفدر علی خان بازی نموده و جمعی از مردم مشهور مسلمین و هندو را سیاحت ناحق برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاری گشته - بعد ازان که صوبه داری احمدآباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت و حیدرقلی خان روانگه حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم قلی خان که از پیش آزردهای حیدرقلی خان بودند در احمدآباد و رستم علی خان برادر سیوم شجاعت علی خان را در بندر سورت به نیابت گذاشته روانگه حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشی که از جماعداران عمده کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل گذارش آمده شش پسر داشت که هر کدام در شجاعت و تهوری خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و هر نوشت هر سه برادر بزیر تیغ آمدن از روز ازل آنها شده بودند از آنها یک پسر در صوبه داری ابراهیم خان در جنگ گویای های مفسد شریعت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسد ان نواح جهونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجه شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال آنها در تجویز اضافه‌های نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانه حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عمومی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگنات برآمده بود از شنیدن خبر حامد خان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان نامرداران غنیم و هر سه برادر همیشه فوج کشی و جنگ و فساد در میان بود و عمال چوپته نمیدادند و صفدر خان بانی سوخته سختی حیدر قلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان شتافته از سرکشی و مذهب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال آنها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خود را یکی تاز برابر فیل حامد خان بهادر زماند و های قتال و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را خمانده بانه دهری گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانه دهری اعتماد نموده یکی از جماعاتاران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت و چینه داده مهربانی نموده در تسلیع او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغواهی صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کلان حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند

• مصرع •

نهان کی مالد ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعاتار بکه میانجی شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق توام و ترا جایی محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندی ناموس نیز مانع برآمدن او از شهر گردید

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسد ان نواح جهونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجه شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال آنها در تجویز اضافیه‌های نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانه حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عمومی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگنات برآمده بود از شنیدن خبر حامد خان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مجموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان نامرداران غنیم و هر سه برادر همیشه فوج کشی و جنگ و فساد در میان بود و عمال چوتبه نمیدادند و صفدر خان بانی سوخته سختی حیدر قلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان شتافته از سرکشی و ماهب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال آنها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خود را یکی تاز برابر فیل حامد خان بهادر رساند ، بای قتال و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را فهمانده بانه دهری گشته که دران صوبه شخصی در چنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقوی ان میگردد انرا بانه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانه دهری اعتماد نموده یکی از جماعاتاران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود در میان آورده به بانه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت و چینه داده مهربانی نموده در تسلیح او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغواوی صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر هدایت او باید کوشید اما از انکه گفته اند

• مصرع •

نهان کی ماند ان رازی کز سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعاتاریکه میانجی شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق توام و ترا جایی محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندگی ناموس نیز مانع برآمدن او از شهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه سواران و محصلان حامد خان بهادر بدیم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقوای با چهل تن که رفیق شفیق روز دیکسی او گردیدند و ان جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانه دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی مهابه اندرون درآید چو بداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق و آمده با دوسه نفر بروند ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم و گذاشت حامد خان از ملاحظه جلال و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان با جمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفتاری او کشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گوی و سنگ و کلوخ اطراف که باورسید گشته گردید و سر او را بریده بر لاش او جدا جدا بر سر دروازه ها آویختند و آنچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بسبب اختلاف قول بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برهتم علی خان فائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ و ریشه او جوش زن گرفت و در تهیه انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجاذب رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پیلوجی نا مردار غنیمت که با ۵۰ یازده هزار سوار برای تقاضای چوتنه نواح بذدر از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله به میان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعده مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید آنکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدادند و در هر صورت برای او نقش دوشش بود با فوج خود رفقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانه آرسنه و فوج نا سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با درازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هر دو طرف نزدیک دریای مهبی مقابله و مقاتله عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد خان اندک چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم علی خان شادیانۀ فتح نواخته به تفارت یک دو گروه از خرگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیره غبار مرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پدغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کتفه

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه سزاوان و محصلان حامد خان بهادر پدیم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولای با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسعی او گردیدند و آن جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانه دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی مهاله اندرون درآید چو بداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق و نموده با دو سه نفر بروند ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم و گذاشت حامد خان از ملاحظه جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان با جمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گوی و سنگ و کلوخ اطراف که باورسید گشته گردید و هر لو را بریده بر لاش او جدا جدا بر سر دروازه ها آویختند و آنچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بهسبب اختلاف قول بتحریر آن نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم علی خان نایب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ و ریشه او جوش زدن گرفت و در تهیه انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجزایبه رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پیلوجی نا مردار غنیمت که با ۵۵ یازده هزار سوار برای تقاضای چوتنه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله به میان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید آنکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و در هر صورت برای او نقش دو شش بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج نا سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هر دو طرف نزدیک دروای مهی مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم علی خان شادیانگ فتح نواخته به تفاوت یک دو کوره از خرگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیرهٔ غبار مرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کهنه

جنگ از سرنوخواخته پا بمعرکه قتال گذاشت و ازین طرف رستم
 علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیده قدیم الخدمت او کشته و
 زخمی گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج پیلوجی
 برهر بهیتر رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردی که از
 هر دو طرف بمیدان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان
 افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز
 مرهته فوج هر دو طرف دست بغارت رسته بازار احمدآباد و داکاین
 دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند. و آنچه از تاخت و تاراج غنیمت
 و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنه بروده با اطراف آن
 و نواح دریای مہی چه نویسد که خون از چشم خامه خونبار جاری
 میگردد و بعد از آنکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سریلند
 خان بصوبه داری احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را
 آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سریلند خان که بصوبه داری
 احمد آباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که
 اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانه عظیم همراه داشت
 بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبه مذکور به
 بندریست ملوک و تذبیه غنیمت نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط
 کفار زیاده میگردد و نرخ غله رو بگرانی گذاشت و سریلند خان
 در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدی
 مقهوران چشم پوشی و اغماض بکار برد به پیکار و تذبیه آنها که
 نزدیک بسی هزار سوار جمع شده بودند نمی توانست پرداخت
 و تا دروازه شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خوش تارا جیان میگرددید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کامبان موالید سه گانه جلا وطن گردیده رو راف گذاشتند و بمرتبہ ظلم و تعدی بر ساکنان و بیوپاریان و صرافان نامی گذشت چون مبلغ کلی طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروری نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع آنها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده بر سر پرخاش و شوخی پیش آمدند آخر بنامی تسلی و دفع فساد سپاه برین مقرر شده بود که جماعداران برات وجه طلب خود بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و آنها رفته بیوپاری و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می نمودند و پرگنده بپرنگر که قصبه معموره پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد میدنمودند در اینجا آباد بودند و ان قطع زمین از معموره های هندوستان پر از اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه گانه بود از تاراج غنیمت که صوبه داران بفریاد ساکنان اینجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمد شاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه داری به دوفکر سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سر بلند خان دخل ندانده میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار نمود که چند روز اتیری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب بادشاه گردید و تامدتی حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبی از طرف میر حاصلی و رفوز فواکه و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقسام افشسته

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای سلاطین هفت اقلیم آبرو بخش هندوستان بود بمرتبه ویران گشته که تجار و بیشتري از اهل حوزة جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثي نموده باطراف رفته پراکنده شدند مگر باز فضل الهی بفریدان مظلومان برسد و مایه توجه نظام الممالک بهادر فتح جنگ آصفجابه بران ملک انگنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردد *

باز بذکر بندوبست آصفجابه که در صوبه

فرخنده بنیاد هیدرآباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بود مثل زمیندار بد اصل واگنکیرا که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی بر لشکر حضرت خلد مکان در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطه بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح نو جر و پرگنات کوال و سرکار ایلکنتل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران و متمردی کوه نشینان عمل واقعی نبود در اندک مدت به تسخیر و تصرف بهادران اسلام در آمد و خس و خاشاک کفر و ظلم اکثر جا ز دوده گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راهها از فتور و فساد رهنزان و تاخمت و تاراج مرهقه و زمینداران مفسد تردد مسافروین و مترددین متعذر بود راهها بامن و آمان جاری گردید و بدعت چوتنه غنیم که از جاگیر داران بانواع ظلم میگرفت و سوای آن فی صد ده روپیه بنام سردیسمکھی از زمینداران و رعایا به تحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت در هر هفته و ماه تغیر و تبدیل میدادند فرمایشهای زیاده از حوصله

رعایا می نمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتته صوبه حیدرآباد نقد از خزانة خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهی که از رعایا میگرفتند معاف نموده پای کمایشداران چوتته و گماشتههای سردیسمکهی و راهداري که از آنها نیز اذیت تمام بر مسافریں و مترددین و بیوپاریان میرسد از میان برداشته شد *

ذکر شمه از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴

از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمه از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا نمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت معه خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که از مشکوی محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانہ فرزندی از بطن صبیحة محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسوی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میر آتش که در خمس خانه با زوجة خود خوابیده بود از اثر شعله دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه آتش در گرفت زوجة او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدرقلی خان تا برآمدن از میان ان شعله آتش سوخته گردید هر چند در معالجه کوشیدند فائده به بخشید تا جهان را بدرود نمود *

از واقعه صوبه اجمیر بعرض رسید که داورنگر سنگه پسر راجه اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمده راجانستان پدر را بدار البواز فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود باوجود صغرسن و خواهرزاده پسر بدده سنگه و پندار بوندی که او نیز از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هر دو داشت بکشتن هر دو امر نمود - جعفر خان عرف محمد هادی که چندگاه خطاب مرشد قیامخان نیز داشت از ابتداء نشو و نما از دستگرفتنهای امانت خان خوانی گرفته میشد بصفت امانت و تدبیر که از بهترین صفات انسانی و گل سرسبد سرخروئی و نجات دوجیهانی است بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت در کار آنا که نشان عاقبت بخیری از باب فطرت است حق سبحانه و تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داری مالک پروسعیت زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامی زندگانی نموده و دیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه پادشاه رسید بر واقعه او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمی و عنایات لازمه صوبه داری بنگاله مرحمت فرمودند - و صوبه داری مالوه به تغیر دیا بهادر بمحمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسپ و فیل مقرر فرمودند - حقیقت روتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین در محاصره افغانان که چندین لکا آدم در ایام محصور گردید بسبب غلبه افغانان و گرانی غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید از شامت افعال خود ره نورد بادیده عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن می پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر نابدان قلعه با چند نفر معدود قابو یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادری او بود رسانده هر چند بگرد آوری لشکر که در مقابل خدمتگاری که از سلطان حسین در ایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هر چه از بلاد سیر حاصل و بنادر مفتوحه افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صولجات ایران بر سه چهار صوبه اداغنه و روسی دست نیافته بودند و جمله در شهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل ماده فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تودن شاه قلی خان حاکم انجا دست نیافتن بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهرزاده او میشد بجای محمود خان در صفاهان جلوس نمود او نیز مکرر بر سر مشهد فوج کشی فرمود فائده مترتب نگردید تا آنکه اشرف خود با بیست و پنج هزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقنداز و یک تیرانداز نشسته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درینضمن شاهزاده طهماس بعد سرگردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین صدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا تهته صوبه هندوستان نیز رسیده مهربانیکه از محمد شاه بادشاه بدیده مراجعت نمود - درین آزان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از تومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرا نشینان مبارز پیشه اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزاده طهماس رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از آنها سیاه کازار دیده و مبارز پیشه گرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانه مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای آن از محصول پرگذات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - آنچه از زبان واریان ثقه ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی برون از احاطه حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیده اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام صرف ان خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهد شد نمود سوای از فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی آنچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هر سال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متوالی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهارزریکه مطلوب میشد موافق حسرت عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام طی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بدمعاش بهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود در آورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - درینولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانه امام با قبضه کمان زمردین نام و زرّه مبارک که ملجای برآمد مرادات مستمندان و حصول شغای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانه ان زبده خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزه طی گرفته سه شب و روز بااحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانه فیض رمان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابله اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حمله اول چهار پنج هزار افغان طعمه شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنه خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماسب زده بود کشته گردید و لاش او را بعد جمعت و جوی بسیار از زیر لشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف ان مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدام آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلیح تجار و رعایای مالکدار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجا آوردند روانه اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشتی زیاده فوجها جا بجا برای اخراج افغان و فوج روم تعیین نموده بعد مدت هشت و نه سال موریرازی ملک موروثی گردید *

لغایت شروع مذمه چهارده به تحریر مجملی از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقای حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغییر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت *

تمام شد





فهرست مردمان و مواضع و قلعبات و آبهائیکه در اولین حصه
منتخب اللباب تصنیف خانی خان (خوانی خان) واقع شده اند
بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه مکرر آمده است
عدد آن صفحه مکرر نوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد
بهره گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا
بر همگی حالات مرقومه آن صفحه آگاهی یابند - و نیز چونکه قلعبات
بلفظ قلعه و آبهها بلفظ آب یا دریا ممیز می شوند اسماء قلع و بحار
را جداگانه نوشته شد بلکه بر دو عنوان مرتب ساختن یکی برای مردمان
و دیگری برای مواضع و غیره *

* واللّٰه المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و الیه المرجع و المآب *

خان بون - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰

۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۶ - ۳۲۷

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۶ - ۳۳۵

* حرف الف - مردمان *

آرام دل لوی - ۱۳۹ - ۱۴۰

آصف خان یمین الدوله پسر

اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد

خواجہ ابوالمکارم - ۳۳	۳۳۷-۳۴۲-۳۵۹-۳۶۰
سلطان ابراہیم لودی فرمان روای	۳۶۱-۳۶۲-۳۶۴-۳۶۷
ہندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸	۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳	۳۷۲-۳۷۳-۳۸۱-۳۸۲
۵۵ - ۸۹ - ۹۳	۳۸۳-۳۸۴-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱
میر ابو البقا - ۶۶	۳۹۳-۳۹۴-۳۹۷-۳۹۸
ابوالقاسم قلعه دار - ۹۹ - ۱۲۲	۳۹۹-۴۰۷-۴۱۳-۴۳۰
ابراہیم خان سوز شوہو خواہر	۴۴۳-۴۴۲-۴۵۳-۴۶۹
عدلی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
۱۱۳	۴۶۸-۴۹۲-۴۹۳-۵۰۴
ابو المعالی سید - ۱۲۴ - ۱۲۹	۵۰۷-۵۳۱-۵۷۰-۵۸۰
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۷	۵۸۴-۵۸۸-۷۰۱
ابراہیم خان اوزبک - ۱۶۶	آسا اہیر بانی قلعه آسیر - ۲۱۵
ابراہیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸	آصف خان عبد المجید - ۲۳۸
۲۳۷	آتش خان نظام الملکی - ۳۱۸
حکیم ابوالفتح - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۸	۳۲۱
شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارک	ابو سعید میرزا پسر سلطان محمد
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲	۲-۴-۱۷-۱۸-۱۹-۲۱-۲۲
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱	ابوالفدا مورخ - ۹-۱۰-۱۱-۱۳
۲۵۴ - ۵۰۹	میرزا ایا بکر پسر میرزا میران
میر ابوالقاسم تمکین - ۲۵۲	شاہ - ۱۷
خواجہ ابوالحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴	ابراہیم بیگ - ۲۵ - ۸۲

ابراهيم بيگ ملازم سبحان قلمي	۲۷۶ - ۳۱۴ - ۳۱۴ - ۳۱۷
۷۵۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵
ميرزا ابراهيم ادهم خواهرزاده	۳۴۹ - ۳۶۸ - ۳۶۱ - ۳۵۴
تقرب خان - ۷۱۵	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۸۲
مير ابوالفضل معموري - ۷۴۷	۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۴ - ۴۱۸
اپ روپ (نام فيل) - ۲۳۰	۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰
سلطان احمد ميرزا - ۱۹ - ۲۲	۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۸۷
۲۳ - ۲۴ - ۳۴	۶۷۶
احمد تذبذ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹	۳۳۵ - ۳۴۴ - ۳۵۵ - ۳۴۵
۳۳	ابو طالب پسر آصف خان
احمد سلطان صفوي - ۴۲	(شايدسته خان) - ۳۷۰ - ۳۷۲
احمد شاه - ۶۳	۳۸۱ - ۳۸۶ - (شف شين)
ميرزا احمد تركمان - ۹۴	خواجه ابوالحسن مشهدي لشكر
احمد خان سور حاكم پنجاب	خان - ۴۰۲ - (شف لام)
سكندر شاه شوهر خواهر عدلي	ابدال كافر - ۴۵۴
شاه - ۱۱۱ (شف سين)	ابوالفتح نورستانه فتح خان - ۴۶۷
احمد جام قدس سره - ۱۱۵ - ۱۲۷	مير ابو الحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷ - ۵۲۷
احمد سلطان شاملو - ۱۱۷	۵۳۱ - ۴۵۰ - ۶۸۹
احمد خان نيشاپوري داماد ماهم	قاضي ابوسعيد - ۵۲۲ - ۵۲۷ - ۵۳۱
اتكه - ۱۳۵ - ۱۴۳	ابوالقاسم پسر سيف خان - ۵۷۸
ميرزا احمد خان بارهه - ۱۷۶ - ۱۷۸	ابراهيم بكاول آدم نذر محمد خان
۹۳۲	۴۳۵ .

ارجن وادراجه بیتهداس - ۴۰۲

۴۰۳

قوم ازبکان - ۴۰۵ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۴۳۷ - ۱۸۹ - ۱۱۶ - ۴۴

۴۶۱ - ۴۰۲ - ۴۱۰ - ۴۷۲

۴۵۸ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۵

۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶

۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۵

۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۲

۴۴۴ - ۴۴۷ - ۴۵۱ - ۴۵۳

۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۷ - ۴۵۸

۴۵۹ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳

۴۶۴ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۷

۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱

۴۷۳ - ۴۷۵ - ۴۸۴ - ۴۸۷

۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۱۸

شاه اسمعیل صفوی شاه ایران

۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۴۵ - ۴۳ - ۴۰ - ۲۶۰

اسمعیل جلوانی سردار - ۴۷

اسلام خان - ۲۶۵ - ۲۷۳ - ۴۰۷

۴۱۳ - ۴۹۱ - ۵۵۹ - ۵۶۰

احمد بیگ برادرزاده ابواهیم - ۳۳۵

احسن الله غضنفر خان پسر

خواجه ابو الحسن - ۳۵۴

احمد بیگ پسر حداد - ۳۵۸

احمد خان نیازی - ۵۲۱

احمد بیگ ملازم علی مردان - ۵۵۶

سید احمد سعید - ۶۰۷ - ۶۸۰

۷۰۸

میر احمد خان واد سیدات خان -

۷۸۶ - ۷۱۷

میرزا احمد داماد قطب شاه -

۷۴۷ - ۷۴۶

اختیار خان قلعه دار - ۷۷ - ۷۸

اختیار سنگ گراتی - ۱۷۸

۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

ادهم خان - ۱۳۵ - ۱۳۳ - ۱۵۲

۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۶۱ - ۱۶۲

آدی رام - ۳۳۴

ارادت خان وزیر - ۳۶۸ - ۳۷۱

۳۸۸ - ۳۹۹ - ۴۱۰ - ۴۲۴

ارسلان آقا فرستاده شاه روم - ۵۷۴

۵۷۵ - ۵۸۱ - ۶۴۲ - ۶۴۵

۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹
۱۹۷ - ۱۹۵ - ۱۸۸ - ۱۸۳
۲۳۳ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱
۲۷۷ - ۲۶۲ - ۲۵۹ - ۲۳۴
۳۵۴ - ۳۳۷ - ۲۹۹ - ۲۷۹
۳۲۸ - ۴۲۶ - ۴۲۴ - ۳۸۹
۴۳۴ - ۴۳۳ - ۴۳۱ - ۴۳۰
۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۳۶ - ۴۳۵
۴۵۶ - ۴۵۳ - ۴۵۰ - ۴۵۱
۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۵۷ - ۴۵۷
۵۸۲ - ۵۶۸ - ۴۹۵ - ۴۷۱
۶۸۵ - ۶۶۵ - ۶۲۱ - ۵۹۲
۷۵۹ - (شف عین)
اعتماد الدوله پدرو نور جهان - ۲۴۷
۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۷ - ۲۷۶
۳۳۰ - ۳۲۵
اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی
۲۵۰ - ۲۴۸ - (شف غین)
اعتبار خان (هندوی صاحب مدار)
۳۳۷ - ۳۳۳ - ۲۵۸
اعتماد خان پسر اعتماد الدوله -
۲۷۷ - ۲۷۶

۵۶۸ - ۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۶۰
۶۷۳ - ۷۰۵ - ۷۱۳ - ۷۵۹
اسد خان محمد معصوم - ۳۶۲
۷۵۲ - (شف میم)
اسحق بیگ - ۵۱۶ - ۶۱۶
۶۲۹ - ۶۲۸
اسمعیل نبیرگ عادل خان - ۵۴۱
اسمعیل امام اسمعیلیه - ۵۹۳
اسد الله برادر دیندار خان - ۶۱۷
میر اسحق پسر اعظم خان - ۶۸۵
میر اسد الله خان بخاری عرف
میر میران - ۷۴۷ - (شف میم)
اصالت خان - ۵۵۲ - ۵۸۳ - ۵۸۵
۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۰۸
۶۳۱ - ۶۲۹ - ۶۲۷ - ۶۲۴
۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۵۹
اعظم همایون - ۱۰۵ - ۱۱۰
خان اعظم شمس الدین - ۱۵۵
۱۶۲
اعتماد خان وزیر سلطان مظفر - ۱۷۵
خان اعظم اتکه کولکدش خان
اصل نامش میرزا عزیز - ۱۷۸

۳۲۳ - ۳۲۸ - (درین صفحه اقسام	اعتماد خان - ۳۳۰ - ۳۹۸ - ۷۵۹
۳۲۹ - ۳۳۱ - (افغانان امت)	اعتماد راز (دیگر) - ۳۶۲
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۸	اعتماد خان ترکمان قزلباش خان
۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۲ - ۵۴۹	۳۷۲
۵۷۰ - ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۶۳۳	امام اعظم رح - ۵۷۷
۶۷۷ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۹۷	اعتماد خان صوبه دار بهار - ۶۳۱
۷۲۴ - ۷۲۷	اغز خان پسر قرا خان - ۵ - ۶
علامی افضل خان - ۲۶۱ - ۲۹۰	افغانان - ۳۸ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۵۰
۲۹۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۳۰	۵۴ - ۵۵ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۴
۳۳۲ - ۳۴۳ - ۳۸۰ - ۳۸۱	۷۲ - ۷۳ - ۸۱ - ۸۰ - ۸۳ - ۸۴
۳۹۰ - ۵۴۷ - ۵۴۰	۸۵ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۵
افتخار خان - ۳۵۸ - ۷۴۱ - ۷۴۴	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳
آقا افضل - ۳۹۲	۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۳
جلال الدین محمد اکبر بادشاه	۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱
عرش آشیانی - ۱۱۵ - ۱۱۶	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴	۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۴۲
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱	۱۴۳ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۶۶
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶	۱۸۳ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲
۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲	۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۵۲
۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۷	۲۵۴ - ۲۶۲ - ۲۵۸ - ۲۶۹
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲	۳۲۴ - ۳۷۵ - ۳۷۴
۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲	۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۶۱ - ۳۱۷

الذقوا مادربوزنجرخان - ۷ - ۸ | ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶

۱۳ | ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱

میدرزا الغ بیگ پسر میرزا شاه رخ | ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸

۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۳۵ - ۳۸ | ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

۱۶۹ - ۱۷۰ - ۳۰۷ | ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲

آله وردی خان ترکمان - ۳۱۸ | ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸

۵۰۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۵۲ - ۵۸۵ | ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۳

۵۸۹ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۴۲ - ۶۸۱ | ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹

۷۱۴ - ۷۵۹ | ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴

آله یار خان - ۵۵۹ | ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱

التغات خان ولد میرزا رستم صفوی - | ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۷

۵۹۴ | ۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶

التغات خان پسر اعظم خان - ۶۲۱ | ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۵

المانیان - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۷ | ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۲

۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۹ | ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۶۷۰ - ۶۷۱ | ۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳

میرزا امیندنا مورخ نامغش میر محمد | ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۸۳ - ۳۱۰

امین - ۱۴۵ - ۲۴۸ - ۳۴۴ | ۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۵۱ - ۳۵۲

امین خان کوکا - ۲۳۷ | ۳۸۲ - ۴۰۵ - ۷۱۳ - ۷۳۲

امام قلیخان فرمان فرمای توران | ۷۳۸ - ۷۵۷

برادر نذر محمد خان - ۲۶۰ | اکبرشاه (دیگر) از اولاد شاه جهان

۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۸۷ - ۲۶۱ | ۵۹۲

۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶

۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳

۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۸۹

۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰

۶۰۹ - ۶۰۷ - ۶۱۱ - ۶۱۶

۶۴۹ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸

۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳

۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۶۵ - ۶۶۷

۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۷۱

۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۸۰ - ۶۸۴

۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۹۰ - ۶۹۲

۶۹۵ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰

۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۰

۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۲۰ - ۷۲۹

۷۲۸ - ۷۳۱ - ۷۳۶ - ۷۴۵

۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹

۷۵۸ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۵

۷۵۵-۷۵۶

ارتک خان - ۱۰

ارزن حصن ترکمان - ۱۸ - ۲۵ - ۲۷

۲۸

اردیسنکجه پسر راجه مالدیو -

۶۰۵ - ۶۰۴ - ۶۳۳

امان الله - ۳۹۱

امام قلی خان پھوجان پیدارخان -

۴۲۶

امرسنگه زمیندار - ۴۴۰ - ۴۰۱

۴۰۲-۴۰۳

امام قلی بیگ پسر جمشید بیگ -

۶۲۱

راجه امر سنگه - ۶۸۵

امام قلی یوز باشی ملازم شاه

ایران - ۷۱۰

امیر خان - ۷۵۳

انجه خان ثانی - ۳

انبی رای - ۴۳۱

انوپ سنگه - ۴۳۳

اورنگ زیب عالمگیر خلد مکانی

خلد آرامگاه - ۴ - ۲۵۵ - ۲۷۳

۲۸۷ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۳۵ - ۴۷۳

۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱

۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳

۵۱۶ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲

قلعہ انک - ۱۸۶ - ۱۹۳ - ۳۷۱

انک - ۳۷۱

اتارہ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

صوبہ اجمیر - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۱۹ - ۲۱۷ - ۲۴۵

۲۷۷ - ۳۳۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۳۹۶ - ۵۳۹ - ۵۹۷ - ۶۷۲

اجین - ۵۳۹ - ۷۲۹

بلد آچہ - ۵۴۸

احمد نگر - ۶۴ - ۷۹ - ۱۹۶ - ۲۰۴

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۶۲

۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴

۴۲۹ - ۵۲۱ - ۶۹۵ - ۵۲۹

صوبہ احمد آباد - ۹۷ - ۷۳ - ۷۴

۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۵ - ۱۵۱

۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸

۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵

۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۹۴ - ۲۹۵

۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۷

۲۴۵ - ۲۴۶

اودھنگھہ پھر راناسانکا - ۲۷۸

اوگر مدین کچھواہہ تھانہ دار - ۶۴۹

اھتمام خان داروغہ - ۴۳۱

ایرج پھر فریدون - ۷

ایلنکر - ۱۳

ایچل - ۱۳

میر ایوب - ۴۴

ایرج خان - ۷۲۵

* مواضع وغیرہ *

آذر بانیجان - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۶۲

قلعہ آسیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۷۷ - ۳۸۱

آسیر - ۲۰۴ - ۴۷۱

بندر آچہی - ۴۱۰

آصف آباد - ۷۰۷

ملک آشام - ۵۴۶ - ۵۵۹

دریای انک - ۴۶ - ۶۴۶ - ۶۷۴

قلعہ افراس - ۴۳

دار الخلائف اکبر آباد (آگرہ)

۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۶

۶۷ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳

۸۴ - ۸۵ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۰

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۴

۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۲۱۴

۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸

۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹

۲۹۴ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۲۹۷

دریں صفحہ ذکر ستارگان نبالہ دار

امت - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸

۳۹۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۴۰۴

۴۰۴ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵

۴۴۲ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۷۳

۵۰۳ - ۵۰۹ - ۵۱۱ - ۵۴۶

۵۹۴ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۴۶

۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۷۹

۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۱

۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۲۶

۴۶۵ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۴۷

۵۴۸ - ۵۶۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳

۶۰۷ - ۶۲۰ - ۶۴۱ - ۶۴۶

۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۹۳ - ۷۱۳

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۵۳

قلعہ احمد نگر - ۲۰۵ - ۲۰۸

۲۱۵ - ۲۹۱ - ۳۰۵ - ۳۲۰ - ۳۹۵

قلعہ احمد آباد - ۳۲۲

اخصی - ۲۸ - ۲۹

آدیپور - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۲۷۸ - ۲۷۹

تعلقہ اداس - ۴۳۷

اردبیل - ۱۸ - ۶۹۷

ارغون - ۳۶

اسلام آباد نزدیک الہ آباد - ۴۵۴

اسلام آباد - ۵۶۸

استر آباد - ۶۵۵

استنبول - ۷۳۰

اصغہان (صفہان) - ۳۰۰ - ۵۵۴

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۹۹ - ۵۷۵ - ۶۲۱

۶۴۰ - ۶۴۵ - ۶۸۴ - ۷۲۲

قلعه انکبی - ۵۳۰	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۸۵ - ۶۸۰
اندراب - ۶۱۵	۷۲۸ - ۷۱۴ - ۷۰۹ - ۷۰۷
اند جو - ۶۳۸ - ۶۳۹	۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۳۴ - ۷۲۹
اورچند - ۱۹	قلعه اکبر آباد (آگره) - ۵۳ - ۱۰۴
اور کند - ۲۹ - ۶۳۳	۲۴۸ - ۲۳۶ - ۲۱۸ - ۱۶۵
اردیسه - ۱۹۷ - ۲۲۲ - ۴۶۱ - ۵۸۳	۵۱۶ - ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۲۵۰
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۶۷۲	۲۸۷ - ۵۴۰
صوبه اردبیل - ۳۶۷ - ۳۹۸ - ۶۷۲	اکبر پور - ۳۳۹ - ۱۴۱۰ - ۳۷۷ - ۵۳۸
قلعه اردبیل گیلو - ۴۶۳ - ۵۲۱	الور - ۸۴
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹	صوبه آله آباد - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۶
۵۴۱ - ۵۴۱ - ۷۵۰	۲۲۸ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹
قلعه اوندچ - ۵۰۶	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۹۸ - ۴۵۴
قلعه اوسه - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۷	۶۱۰ - ۶۷۲
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰	قلعه آله آباد - ۲۳۶
ایران - ۳ - ۴ - ۷ - ۴ - ۴ - ۴۵	آله باس - ۳۴۷
۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۰ - ۷۹ - ۱۰۶	حصار امرکوت - ۱۲۷
۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸	بلد انزار - ۱۵
۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴	ولایت اندجان - ۱۹ - ۲۲ - ۲۴
۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۶۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰	۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۶۳۶
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۳۷ - ۲۳۹	۶۷۰
۲۴۷۰ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۶۰ - ۲۶۲	قلعه اندجان - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸
۲۶۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰	نورگنده انگواه - ۵۲۴

مکانی - ۲-۱۶-۲۰-۲۱-۲۲

۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸

۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴

۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰

۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸

۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷

۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰

۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

۳۷۴

بایمذقربن قایدو خان - ۸ - ۱۳

بایابی کابلی - ۱۹

بابا بیگ - ۷۹

باز بهادر حاکم مالوه - ۱۵۲ - ۱۶۰

۱۶۱

حضرت خواجه باقی بالله - ۲۴۰

راجه باسو - ۲۵۲ - ۲۹۷ - ۳۰۶

بابا حسن ابدال - ۳۰۰

بابا شیخ ابن یمین - ۳۰۶

باقرخان - ۳۹۸

۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳

۴۰۳ - ۴۱۰ - ۴۱۶ - ۴۵۴

۴۷۱ - ۴۷۳ - ۵۱۶ - ۵۱۹

۵۲۳ - ۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۵۵

۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۶۰ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۵۶۹ - ۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶

۵۹۰ - ۵۹۳ - ۵۹۸ - ۶۲۰ - ۶۲۱

۶۲۲ - ۶۲۸ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲

۶۴۵ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۸۱ - ۶۸۴

۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۶ - ۶۹۷

۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۳ - ۷۱۰

۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۲۳

۷۲۷

ایلاق - ۲۶

ایرج پور - ۱۸۸

قلعه ایرج - ۴۰۹

قلعه ایروان - ۵۶۱

ایلاق منگ سفید - ۵۷۹

*** حرف باء - مردمان ***

ظهیرالدین محمد بابیرشاه فردوس

میرزا ابرخوردار [خان عالم] خلف

میرزا عبدالرحیم - ۲۶۰ - ۲۶۲

خواجہ بربخوردار نقشبندی داماد

مہابت خان - ۳۶۰

میر برکہ میر تنگ - ۴۱۹ - ۴۲۲

شیخ برهان الدین قطب عالم

نذیرہ مخدوم جہانیاں - ۵۴۸

راجہ بکر ماجیت راجہ گوالیار

۵۲ - ۵۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۷

۳۵۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۹

رانا بکر ماجیت حاکم چنور بعد

رازامانکا - ۷۳ - ۷۴

بکر ماجیت پسر چچہار بندیلہ

۴۳۸ - ۵۰۴ - ۵۰۷ - ۵۰۸

۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۲ - ۵۵۰

بکناش خان آدم شاہ ایان - ۵۷۵

۵۷۶ - ۵۷۷

بلوچان - ۶۴ - ۱۷۸

بلندخان خواص - ۳۸۰

حیدری بلال شمشیر خان - ۴۶۲

باقر کشمیری - ۴۰۸

باقیخان - ۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۷ - ۶۸۰

مید باقر ملازم دارا شکوہ - ۷۰۵

بدن افغان - ۶۳

بجلی [نام توپ] - ۴۵۷

بحری بیگ ایلچی ایران - ۴۱۰

۴۲۲ - ۵۱۹

بخت النساء بیگم عمہ جہانگیر شاہ

(محمد سلیم) - ۲۲۶

بداف خان قاجار - ۱۱۹

بداف بیگ ترکمان - ۲۵۸

میرزا بدیع الزمان پسر میرزا

شاہ رخ - ۳۳۶

بدیع الزمان خویش خواجہ

ابوالحسن - ۳۷۶

راجہ بدن منگہہ - ۶۸۰

برکل - ۱۳

شیخ برهان الدین - ۲۴ - ۲۱۴

خواجہ برلاس - ۷۶

برهان نظام شاہ احمد نگر - ۷۹

برج علی نوکر خانزمان - ۱۳۹

برهان الملک - ۱۸۸

۲۰۸

بهادر دل پسر راجي علي (سلطان

بهادر) - ۲۱۳-۲۱۵

بهادر شاه خالد منزل - ۲۵۵-۵۹۴

بهرجي زميندار بکلانه - ۲۹۳

۵۴۶-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۴

راجي بهيم - ۳۱۷-۳۳۵-۳۴۶-۳۵۲

بهار بانو بيگم صديقه جهانگير شاه -

۳۵۸

بهارت سنگهه بنديله - ۴۰۷

بهادر خان روهله - ۴۰۷-۴۰۹

۶۹۵

بهادر خان - ۴۵۸-۴۶۵-۴۱۴

۵۲۰-۵۲۱-۵۲۹-۵۷۸-۵۸۵

۵۸۷-۵۸۹-۶۰۹-۶۱۳-۶۲۴

۶۳۱-۶۳۴-۶۳۸-۶۴۹-۶۵۶

۶۶۱-۶۶۲-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷

۶۷۸-۶۸۲-۶۸۳-۶۳۶-۷۵۵

۷۵۹

بهار سنگهه بنديله - ۴۰۹ - ۴۳۳

۵۹۱ - ۶۰۶

بهارل - ۴۱۲ - ۴۱۹

بهارسي نائيب اوضل خان - ۲۶۱

۳۸۹-۲۹۱

بنديله - ۴۳۸ - ۵۵۴

بوزنجرخان از اجداد چنگيز خان

بن الذقوا - ۷-۸-۱۳

بوئا خان بن بوزنجرخان - ۸-۱۳

بهارخان - ۴۷-۱۱۰

سلطان بهلول لودي - ۶۴-۸۷

۱۱۳

سلطان بهادر گجراتي - ۷۲-۷۳-۷۴

۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۲

شيوخ بهلول - ۸۲

بهادر خان لوهاني مخاطب به

سلطان محمد - ۸۹

بهرام ميرزا برادر شاه طهماسب -

۱۱۸

بهادر خان برادر خانزمان - ۱۵۴

۱۶۵-۱۷۰

راجي بهاري مل - ۱۵۹-۲۳۸

راجي بهگوان داس - ۱۷۷-۱۸۶

۱۸۹-۲۳۸-۲۴۵

بهادر خان بنديله برهان نظام شاه -

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵

۱۳۴ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹

۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸

۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۸۷ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۵ - ۳۸۶

بي بي بائي زن سليم شاه - ۱۰۷

راجہ بيريل (بيربر) - ۱۹۱-۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۸

بيگم سلطان دختر ابراهيم عادل

شاه - ۲۱۵

بيسنکيه راو - ۳۱۸

بيرم بيگ بخشي - ۳۳۹ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۷

راجہ بيتهداس - ۴۱۶ - ۴۱۷

۴۹۱ - ۵۰۲ - ۶۲۳ - ۶۸۲

۷۰۸ - ۷۵۹

بيرم زميندار (دولتمند خان)

پسر بهرجي - ۵۶۴

بيگ اوغلي خان سردار نامي

توران - ۶۶۱ - ۶۶۵ - ۶۷۰

بهروز خان نظام الملکي - ۴۲۵

بهادر خان پسر دريا خان - ۴۳۱

• ۴۳۲ - ۴۳۳

بهلول خان - ۴۵۲ - ۴۵۵ - ۴۷۹

۴۸۰

راجہ بهاري - ۴۹۰

بهيم نراين زميندار - ۵۰۷ - ۵۴۰

بهادر بيگ - ۵۱۵

بهادر افغان - ۵۲۲ - ۵۲۳

بهلول بيجاپوري - ۵۲۲ - ۵۲۵

بهوجراج حارس ارسه - ۵۳۹

بهيلان - ۵۶۴ - ۵۶۵

بهارسنگه پسر راجہ جگت سنگه -

۴۱۵ - ۴۹۲ - ۴۹۳

بهرام خان پسر نذر محمد خان -

۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۴۱

۶۴۵ - ۷۵۹

مولانا بيدائي (نذائي شاعر) - ۴۴۴

بيرم خان خانخانان خان بابا -

۷۸ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۸۹ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۴

۴۰۹ - ۴۰۸ - ۵۴۹ - ۴۰۳

۴۱۹ - ۴۱۳ - ۴۱۳ - ۴۱۱

۴۲۸ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۰

۴۴۰ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۲

۴۵۰ - ۴۴۷ - ۴۴۴ - ۴۴۲

۴۷۵ - ۴۷۳

۷۹ - ۷۵ - ۶۷ - صوبه بیرهان پور

۱۸۸ - ۱۸۴ - ۱۷۴ - ۱۷۰

۲۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۶

۲۶۲ - ۲۵۶ - ۲۲۰ - ۲۱۳

۲۹۲ - ۲۸۷ - ۲۷۶ - ۲۷۴

۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۰۵

۳۳۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۱۸

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۰

۳۵۴ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۷

۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۵۶

۴۱۲ - ۴۰۴ - ۳۹۸ - ۳۹۲

۴۶۷ - ۴۴۸ - ۴۴۳ - ۴۲۴

۵۰۰ - ۴۹۵ - ۴۹۰ - ۴۸۳

۵۳۸ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۰۳ - ۶۷۴ - ۵۶۲

• مواضع و غیره •

بابا قشہ - ۴۸

۳۹۰ - ۳۳۵ - ۲۳۹ - بارہہ

۴۸۴ - ۴۱۹

۳۰۵ - ۲۸۲ - بالا پور

۴۴۹ - ۴۱۱ - ۲۹۲ - بالا کھات

۴۹۲ - ۴۶۰ - ۴۵۳ - ۴۵۲

۷۳۱ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

۳۲۰ - بان گنکا

۴۱۰ - قلعه بامیدان

۴۴۹ - پرگنہ باہل

۵۶۹ - باغ حسن ابدال

۵۶۹ - باغ آہو خانہ کابل

۶۹۲ - باغ گنجعلی

۱۲۳ - آب بجوارہ

۴۵ - ۴۳ - ۳۰ - ۱۸ - ۲ - بخارا

۶۳۶ - ۶۳۳ - ۵۹۰ - ۵۴۷

۴۷۰ - ۴۴۵

۳۹ - ۳۴ - ۲۲ - ۱۸ - بدخشان

۱۳۱ - ۱۲۱ - ۶۴ - ۴۹ - ۴۱

٤١١ - ٤٠٨ - ٥٩٠ - ٤١٠

٤٢٨ - ٤٢٢ - ٤٢٠ - ٤١٩

٤٣٤ - ٤٣٢ - ٤٣١ - ٤٢٩

٤٤٤ - ٤٤٢ - ٤٣٨ - ٤٣٧

٤٤٩ - ٤٤٧ - ٤٤٤ - ٤٤٥

٤٤٥ - ٤٥٧ - ٤٥٤ - ٤٥٠

٤٧٥ - ٤٦٩ - ٤٦٤ - ٤٦١

٤٨٢ - ٤٧٥ - ٤٧٣ - ٤٧١

٧٥٧ - ٧٥٤ - ٧٥٣

بلغار - ١٢

قلعة بلخ - ٤٣٢ - ٤٣٠ - ٤٤١

صوبه بنگاله - ٧١ - ٧٨ - ٨١

٨٣ - ٨٢ - ٨١ - ٩٣

٩٤ - ٩٥ - ٩٨ - ١٠٢ - ١١٠

١٣٥ - ١٤٥ - ١٨٤ - ١٨٥

١٨٤ - ١٩٧ - ٢١٧

٢٢٢ - ٢٣٤ - ٢٤٨ - ٢٥٤

٢٥٧ - ٢٦٦ - ٢٩٠ - ٢٩٨

٢٧٣ - ٣١٢ - ٣٣٧ - ٣٤٢

٣٤٣ - ٣٤٤ - ٣٥٠ - ٣٥١

٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٤ - ٣٥٨

٣٨٢ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٩٨

١٩٥ - ١٨٨ - ١٧٠ - ١٧٠

١٩٤ - ٢٠٨ - ٢٠٤ - ٢٧٤

٢٨٢ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٨

٣٢١ - ٣٤٢ - ٣٥٤ - ٣٨٣

٣١٢ - ٣١٨ - ٣٨٣ - ٤٩٢

٥٠٢ - ٥٠٧ - ٤٧٢ - ٧٠٤

٧٣٥ - ٧٤٩

بروده - ١٨٧ - ٣٣٨

قلعه بست - ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٤٨٩

٧١٠ - ٧١٣ - ٧١٨ - ٧١٩

٧٢٧

قلعه بساول - ٥٤٤

بسطام تعلقه عراق - ٤٥٢ - ٤٥٥

بصره - ٥٢٧

بغداد - ٥٧٤ - ٥٧٥ - ٥٧٦

قلعه بغداد - ٥٧٦

حصار بغداد

واليت بکلانه - ١٧٨ - ٢٧٤ - ٢٩٣

٤٢٤ - ٤٢٤ - ٤٩٠ - ٥٤٦

٥٤١ - ٥٤٢ - ٥٤٤ - ٤٠١

٤٧٣ - ٤٨٣

بلخ - ١ - ١ - ١٢ - ١٢٢ - ٤٠٣

۱۸۹ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۴

۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۴۹ - ۴۰۳

۶۱۹ - ۶۱۳ - ۶۱۳ - ۶۱۱

۶۲۸ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۰

۶۴۰ - ۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۲

۶۵۰ - ۶۴۷ - ۶۴۴ - ۶۴۲

۶۷۵ - ۶۷۳

۷۹ - ۷۵ - ۶۷ - صوبہ برہان پور

۱۸۸ - ۱۸۴ - ۱۶۴ - ۱۶۰

۲۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۶

۲۶۲ - ۲۵۶ - ۲۲۰ - ۲۱۳

۲۹۲ - ۲۸۷ - ۲۷۶ - ۲۷۴

۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۰۵

۳۳۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۱۸

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۰

۳۵۴ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۷

۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۵۶

۴۱۲ - ۴۰۴ - ۳۹۸ - ۳۹۲

۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۴۳ - ۴۲۴

۵۰۰ - ۴۹۵ - ۴۹۰ - ۴۸۳

۵۳۸ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

۵۷۰ - ۷۲۹ - ۷۰۳ - ۶۷۴ - ۵۶۲

• مواضع و غیرہ •

باباقشہ - ۴۸

بارھہ - ۲۳۹ - ۳۳۵ - ۳۹۰

۶۱۹ - ۶۸۴

بالا پور - ۲۸۲ - ۳۰۵

بالاکھات - ۲۹۲ - ۴۱۱ - ۴۴۹

۴۹۲ - ۴۶۰ - ۴۵۳ - ۴۵۲

۷۳۱ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

بان گڈا - ۳۲۰

قلعہ بامیان - ۴۱۰

پرگڈہ باہل - ۴۴۹

باغ حسن ابدال - ۵۶۹

باغ آہو خانہ کابل - ۵۶۹

باغ گنجعلی - ۶۹۲

آب بچوارہ - ۱۲۳

بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۴۵

۵۴۷ - ۵۶۰ - ۶۳۳ - ۶۳۶

۶۷۰ - ۶۴۵

بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۹

۴۱ - ۴۹ - ۶۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱

٤١١ - ٤٠٨ - ٥٩٠ - ٤١٠

٤٢٨ - ٤٢٢ - ٤٢٠ - ٤١٩

٤٣٤ - ٤٣٢ - ٤٣١ - ٤٢٩

٤٤٤ - ٤٤٢ - ٤٣٨ - ٤٣٧

٤٤٩ - ٤٤٧ - ٤٤٤ - ٤٤٥

٤٤٠ - ٤٥٧ - ٤٥٤ - ٤٥٠

٤٧٠ - ٤٦٩ - ٤٦٤ - ٤٦١

٤٨٢ - ٤٧٥ - ٤٧٣ - ٤٧١

٧٥٧ - ٧٠٤ - ٧٠٣

بلغار - ١٢

٤٤١ - ٤٣٢ - ٤٣٠ - قلعة بلخ

٨١ - ٧١ - ٦٨ - صورة بنگاله

٩٣ - ٩٢ - ٨٤ - ٨٣ - ٨٢

١١٠ - ١٠٢ - ٩٨ - ٩٥ - ٩٤

١٨٥ - ١٨٤ - ١٤٥ - ١٣٥

٢١٧ - ١٩٧ - ١٩٤ - ١٨٤

٢٥٦ - ٢٤٨ - ٢٣٤ - ٢٢٢

٢٦٨ - ٢٦٦ - ٢٦٠ - ٢٥٧

٢٤٢ - ٢٣٧ - ٢١٢ - ٢٧٣

٢٥١ - ٢٥٠ - ٢٤٦ - ٢٤٢

٢٥٨ - ٢٥٦ - ٢٥٢ - ٢٥٣

٢٩٨ - ٢٨٨ - ٢٨٧ - ٢٨٢

١٩٥ - ١٨٨ - ١٦٠ - صور

٢٧٦ - ٢٠٨ - ٢٠٤ - ١٩٤

٢٩٨ - ٢٩٣ - ٢٩٢ - ٢٨٢

٣٨٣ - ٣٥٦ - ٣٤٢ - ٣٢١

٤٩٢ - ٤٨٣ - ٤١٨ - ٤١٢

٧٠٤ - ٦٧٢ - ٥٠٧ - ٥٠٢

٧٤٩ - ٧٣٥

٣٣٨ - ٢٨٧ - برود

٤٨٩ - ٥٥٩ - ٥٥٨ - قلعة بست

٧١٩ - ٧١٨ - ٧١٣ - ٧١٠

٧٢٧

٥٦٤ - قلعة بساول

٤٥٥ - ٤٥٢ - بصره

٥٢٧ - بصره

٥٧٦ - ٥٧٥ - ٥٧٤ - بغداد

٥٧٦ - قلعة بغداد

١٠٠ - حصار

٢٩٣ - ٢٧٦ - ١٧٨ - واليت بکلانه

٥٤٦ - ٤٩٠ - ٤٢٦ - ٤٢٤

٤٠١ - ٥٦٤ - ٥٦٢ - ٥٤١

٦٨٣ - ٦٧٣

٤٠٣ - ١٢٢ - ١٤ - ٤ - ٢ - بلخ

۹۸۸ - ۹۸۷	۵۵۹ - ۵۰۸ - ۴۷۰ - ۴۶۸
۴۶۰ - بهاندون	۵۷۲ - ۵۷۰ - ۵۶۸ - ۵۶۷
۴۶۳ - قلعهٔ بهالکي	۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۲۰ - ۵۸۸
۵۳۰ - ۵۲۶ - ۵۲۴ - آب بهنورا	۷۱۳ - ۷۲۰ - ۶۸۰ - ۶۷۲
۵۲۵ - بهالکي	۷۳۰ - ۷۴۱
۱۱۰ - ۱۰۴ - ۸۰ - ۵۷ - بيانه	۴۱۸ - بنديل کهنه
۱۱۲	۶۸۳ - ۵۹۷ - بنارس
۱۳۲ - ۷۴ - ۷۳ - قلعهٔ بيانه	۶۸۷ - بنگش رود
۹۵ - بيشه	۱۹ - بهرام (سهرام)
۱۶۰ - ۱۵۳ - ۱۵۱ - سرکار بيجا گده	۸۹ - ۷۲ - ۷۱ - ۶۴ - صوبهٔ بهار
۵۰۲ - ۴۳۷ - ۱۶۱	۱۶۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲
۱۷۵ - ديکانيير	۲۴۸ - ۲۲۱ - ۲۱۹ - ۱۶۸
۷۴۶ - ۵۲۵ - ۴۵۸ - ۱۹۶ - بيدر	۳۹۸ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۲۵۲
۲۰۵ - ۲۰۴ - صوبهٔ بيجا پور	۵۸۴ - ۵۴۵ - ۴۷۲ - ۴۶۸
۲۸۷ - ۲۱۵ - ۲۰۸ - ۲۰۷	۶۷۲ - ۶۶۱
۳۴۴ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۲	۱۷۶ - ۸۰ - ۷۹ - سرکار بهرونچ
۳۸۵ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۷	۱۸۷ - ۱۷۷
۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۳۵ - ۴۰۴	۱۹۶ - ۱۸۹ - ۱۷۸ - ۱۲۱ - بهکر
۴۶۶ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۶۱	۱۸۴ - قلعهٔ بهکر
۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۷۶	۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۵۶ - بهنير
۴۹۵ - ۴۸۹ - ۴۸۳ - ۴۸۰	۵۸۰ - ۵۰۱
۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷	۵۶۹ - ۳۶۱ - آب بهت

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۴ - ۳۵۳

۳۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۷۶

قوم پرتکال - ۳۰۹

راجہ پرتھی راج رائہور - ۳۱۶

۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۰۱

پرورش خان بارہہ - ۴۶۱

پرتھی راج از اولاد چچہار - ۵۴۴

۵۶۸ - ۵۶۸

پرتاب سنگھ - ۵۴۴ - ۵۴۵

پرتھی راج زمیندار - ۵۸۷

پورنمل راجپوت - ۹۹ - ۱۰۱

پیر محمد خان (ملا پیر محمد

شروانی فاضل کنہی) - ۱۳۷

۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۶

۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۷۶ - ۲۳۸

*** مواضع وغیرہ ***

پانہی پت - ۵۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۸۵

پریان گھاٹ - ۴۵۱ - ۵۰۲

۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۲۳

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۷

۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۵۳۷

پرگنہ بیدر - ۴۳۰ - ۴۹۶ - ۵۰۰

۵۲۹

قلعہ بیجاپور - ۴۶۴ - ۷۵۷

بیضاپور - ۴۸۷

پرگنہ بیاول - ۵۶۴

*** حرف پے - مردمان ***

رانی پاربتی زن چچہار - ۵۱۴

۵۱۹

خواجہ پارما - ۶۶۲

پتنگ راوہ کنہی - ۳۱۹ - ۴۲۸

سلطان پرویز پسر جہانگیر - ۲۴۶

۲۴۶ - ۲۶۰ - ۲۵۳ - ۲۷۶

۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶

۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲

پرگنہ پونار - ۵۶۴	قصبہ پتن - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۴ - ۱۷۸
قصبہ پھول مری - ۴۷۶	پتندہ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۲۶۱ - ۲۷۸
پیشاور - ۷۱ - ۱۹۰ - ۴۲۸ - ۵۶۹	۳۴۷ - ۳۴۶ - ۵۶۸
۶۲۱ - ۶۴۱ - ۶۴۶ - ۶۵۸	قلعہ پرنالہ - ۲۱۲
۷۳۶	قصبہ پرنندہ - ۴۵۲ - ۴۹۵
بندر پیگو - ۴۱۰	قلعہ پرنندہ - ۳۵۲ - ۴۹۵ - ۴۹۶
پیر پنجال - ۴۹۳ - ۶۱۷	۵۳۷ - ۵۳۲
	پنجاب - ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۸
	۶۷ - ۷۱ - ۸۲ - ۹۸ - ۱۰۵
* حرف تاء - مردمان *	۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۲
تاتار پسرانچہ خان - ۳	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۴ - ۱۲۹
تاتار خان قلعہ دار - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۶
۷۴ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۲۳	۱۴۷ - ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۶۸
تاج خان - ۹۳ - ۹۴	۱۴۹ - ۱۷۰ - ۱۷۸ - ۱۸۵
تاج خان حاکم سنبل - ۱۰۶	۱۹۰ - ۱۹۶ - ۲۱۳ - ۲۵۰
تاج خان کرانی - ۱۱۰	۲۸۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۸
تاجیکان - ۶۸۶	۳۳۰ - ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۷۱
ترک بن یافث بن حضرت نوح	۳۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۵ - ۵۵۷
علیہ السلام - ۳	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۷۳
تراغای - ۱۳	پنجشیر - ۶۱۳ - ۶۱۴
تردی بیگ فذعہ دار جانپانیر - ۸۰	آب پورنا - ۳۱۶ - ۳۱۸
قوم ترکمان - ۹۳	پوزہ - ۴۳۵

۲۱ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴

۴۶ - ۴۳ - ۴۱ - ۳۲ - ۲۳

۱۱۸ - ۱۱۶ - ۹۶ - ۷۰ - ۵۴

۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۲۷ - ۱۲۶

۲۴۴ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۷

۳۰۶ - ۳۹۵ - ۳۷۴ - ۲۹۳

۵۹۵ - ۵۷۷ - ۵۵۲ - ۵۴۶

۶۶۹

تیمپور تاش از اجداد امیر تیمپور

صاحب قران - ۷

تیمپور سلطان (دیگر) - ۴۳

تیرانداز خان - ۵۸۹

قاضی تیمپور رئیس غور - ۶۵۱

تیمپور بیگ - ۷۲۶

*** مواضع و فیروزه ***

تاجیک - ۴ - ۲۳۶

تاشکند - ۱۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۳۳

قلعه تارا گندهه - ۵۸۳ - ۵۸۷

تبریز - ۱۷ - ۱۱۹

دریای تبدی - ۲۱۴ - ۳۱۷

تردی بیگ خان - ۱۲۴ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲

تربیت خان - ۴۷۲ - ۵۶۷ - ۵۸۲

۵۸۷

ترکان - ۶۸۶

تقرب خان دکذی - ۴۵۷ - ۴۶۰

۶۴۳ - ۶۴۹

ملا تقی حیدر آبادی - ۵۲۲

حکیم داؤد تقرب خان - ۶۷۹

۷۱۵ (شف دال)

تورپسر فریدون - ۷

تومند خان پسر بایسنقر خان

۸ - ۱۳

تولوی خان پسر چنگیز خان - ۱۱

تونون (التون) خواجه - ۲۵

راجه توشیمل بنشکر - ۱۵۵

۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۷۱۴ - ۷۳۲ - ۷۳۸

رای تودرمل افضل خانی - ۵۸۰

۵۹۶ - ۶۱۷ - ۶۷۴

امیر تیمپور صاحب قران - ۲ - ۴

۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

تہارہ - ۴۷

قصبہ تیوہ - ۵۴۸

تیمور آباد - ۶۶۱

* حرف تے - موضع *

صوبہ ٹہٹھہ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۷۶

۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۵۷۵ - ۶۷۳ - ۷۰۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثریا بانو بیگم - ۳۹۶

* حرف جیم - مردمان *

جان علی بیگ - ۲۵

جانان بیگم دختر عبد الرحیم

خانخانان - ۲۱۳

جانسپار خان - ۲۹۲ - ۴۲۶ - ۵۵۲

راجہ جام - ۲۹۵

جانورار - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۴

۴۲۷ - ۴۳۵

جان نثار خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۴۴۴ - ۵۰۲

ولایت تبت - ۵۴۶

ترکستان (مغولستان) (مغلیستان)

۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۰

۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳۶

(شف مدیم)

تورمن - ۱۲۹

ترمک - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۴۲۶

۴۸۶

قلعہ ترمک - ۵۳۴

صوبہ تلنگانہ - ۳۴۳ - ۴۲۵

۴۲۹ - ۴۸۹ - ۶۷۲

قلعہ تنکی - ۵۳۰

توران - ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۳۰

۴۴ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۹

۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۶۰

۲۶۴ - ۲۹۵ - ۳۲۸ - ۳۷۴

۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۵۳۱ - ۵۴۹ - ۵۹۰ - ۶۲۲

۶۳۳ - ۶۶۱ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۵۷

تندناہ - ۵۳۸

میر جعفر احمد آبادی - ۷۴۰
 راجہ جگت سنگھ پسر راجہ
 مانسنگھ - ۲۱۷ - ۲۵۹ - ۳۲۴
 ۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳
 ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹
 ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷
 ۶۱۸ - ۶۲۸ - ۷۵۹
 جگدیو برادرگر جای زن جادو رای
 ۴۲۷ - ۴۲۸
 جگداتھہ راتھور - ۴۷۹
 جگر اج - ۴۹۹
 جلال خان سلیم شاہ پسر شیر خان
 ۸۱ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - (شفس)
 جلال خان جلوانی - ۱۰۱
 سید جلال - ۲۵۱
 جلال برادر بہادر خان - ۴۴۳
 سید جلال مخدوم چھانڈیان خلف
 سید محمد رضوی - ۵۴۷
 ۵۴۸ - ۵۹۲
 سید جلال بخاری مدر الصدور
 خلف شاہ عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹
 ۶۶۰

۴۱۲ - ۴۲۰ - ۴۲۹ - ۶۴۰
 ۶۴۱ - ۶۷۸
 جانجہان پسر خانجہان - ۴۴۲
 جانی خان قورچی باشی ایران -
 ۶۴۵
 جبار بیگ خراسانی - ۷۴۱ - ۷۴۵
 ججہار سنگھ بڈیلہ - ۴۰۶
 ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
 ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
 ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
 ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
 ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۶۸
 راجہ جسونت سنگھ - ۱۵۹
 ۵۶۱ - ۶۰۱ - ۷۵۹
 جسونت رای - ۵۸۸ - ۵۸۹
 جعفر کذاب - ۱۹۶
 سید جعفر - ۳۴۳
 سید جعفر بخشی - ۳۵۷
 جعفر خان میر بخشی پسر
 صادق خان - ۴۹۱ - ۵۶۸ - ۵۸۲
 ۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۸ - ۶۹۳
 ۷۰۰ - ۷۵۴ - ۷۵۹

جوچک بیگ اوزبک - ۶۲۹
میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور
۱۴ - ۱۳
میرزا جهانگیر پسر عمر شیخ میرزا
برادر فردوس مکانی محمد
بابر شاه - ۲۰ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۶
ابو المظفر نور الدین محمد
جهانگیر پادشاه جنت مکانی
اصل نامش محمد سلیم - ۶۸
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۷ - ۲۰۳
۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸
۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۴
۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹
۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰
۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶

جمال خان امیر - ۸۷ - ۸۸
جمال الدین حسین - ۲۱۵
جمشید خان حبشی - ۳۱۹ - ۳۸۴
جمال محمد خواص - ۳۷۶
جمشید بیگ - ۶۲۱
میر جملة عرف میر محمد امین
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۸۲ - ۴۱۰ - ۵۴۶
میر جملة معظم خان وزیر - ۷۴۰
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۴۹
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۹
سلطان جنید برلاس - ۷۲ - ۸۰
۹۱ - ۹۲
جوینده بنت یلدوز خان - ۷
جوچی خان پسر چنگیز خان
۱۱ - ۱۲
جوچی اوزبک - ۳۰
جوهر حبشی داماد عنبر حبشی
۳۲۰
جواهر خان ناظر - ۳۶۲ - ۳۶۴
۳۶۹

۵۹۸ - ۵۴۱ - ۵۰۸ - ۴۶۰

۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۹

۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۶

۷۰۶ - ۷۰۵ - ۶۸۱ - ۶۴۱

۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۳۰

جیدپال برادر رانا سانکا - ۱۷۱

راجہ جید سنگھ - ۱۸۳ - ۱۸۱

۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۷۵ - ۴۹۱

۵۸۵ - ۵۲۵ - ۴۹۹ - ۴۹۵

۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۴ - ۶۶۰

۷۰۱ - ۷۵۹

شیخ جیون قطب الدین خان کوکٹہ

جہانگیر شاہ - ۲۱۹ (شفق)

ملا جیون مسجد امامیہ - ۵۹۳

۲۹۷ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۲

۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۵۳ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱

۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۷۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳

۳۷۴ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۸۸

۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴

۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴

۴۱۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

۴۱۸ - ۴۲۶ - ۴۲۷

۷۵۷

* مواضع و غیرہ *

قصبتہ جالندر - ۱۳۷ - ۳۰۸

(ازین صفحہ شروع چند اعجوبہ

است) جام - ۱۸۷ - ۵۸۲

جالندہ - ۴۳۰

پرگنہ جدوار - ۵۵۲

جہانگیر بیگ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳

جہانگیر قلی خان - ۲۳۷ - ۳۹۸

۴۶۲

جہان آرا بیگم بیگم صاحب صبیحہ

شاهجہان - ۲۷۸ - ۳۹۶ - ۴۰۰

۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵

۲۱۵ - ۲۱۴

خاندان چتوریہ - ۶۲

چغتیا خان - ۴ - ۱۱ - ۱۲

۱۳ - ۱۹

قوم چغتیا اولاد چغتیا خان - ۲۱

۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴

۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸

۸۳ - ۸۵ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۶

۹۸ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۳

۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۲

۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۳۷

۱۶۰ - ۱۷۱ - ۲۱۵ - ۲۵۰

۲۸۰ - ۴۳۷ - ۷۳۲

قوم چنگن - ۳۰۱ - ۳۰۲

چنگیز خان - ۴ - ۵ - ۸

۹ - ۱۰ - ۱۱

چندر سین - ۷۵

چنگیز ولد امیر منصور خان - ۴۱۰

راجہ چندرات - ۴۸۵

چنپت - ۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۱

چندر بہان رای - ۷۴۰

جلال آباد - ۶۹۴ - ۶۹۹

آب جمنا - ۱۴۳

جنیر - ۳۸۳

قلعہ جنیر - ۵۲۱ - ۵۳۹

سرکار جونپور - ۷۲ - ۸۷ - ۹۰

۹۴ - ۱۶۷ - ۲۱۹ - ۵۸۸

۶۴۲ - ۶۸۵

جودھہ پور - ۲۳۶

قلعہ جودھہ پور - ۱۵۹

جرونہ گدھہ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۴۶۳

قلعہ جورا گدھہ - ۵۱۲

باغ جہان آرا - ۲۵۷

جہانگیر آباد - ۳۰۴ - ۶۲۱

قلعہ جہواہ - ۵۲۳

دریای جیلیم - ۹۸

بندر جیول - ۵۱۷ - ۵۳۷

آب جیحون (آمون) - ۶۳۳

۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۴۸ - ۶۶۱

۶۷۱

• حرف چے - مردمان •

چاند بی بی دختر نظام الملک

قلعه چوئي - ۶۱۵ - ۶۱۷ - ۶۱۹
پرگنه چهدره - ۵۱۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان - ۹۹
حافظ کشميري عابد - ۲۸۱
حافظ شيرازي - ۵۳۴
حداد - ۲۶۲ - ۳۵۸
مولانا حسامي قراکولي - ۲۲
حسن خان ميواني - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲
حسن تيمور خان بهادر - ۶۲
سلطان حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳
حسن پدر شير شاه فرید - ۸۷
۸۸ - ۸۹
حسين خان جلواني - ۱۱۰
شاه حسين - ۱۲۱
حسين قلي بيگ نوکر بيوم خان -
۱۴۶
حسن بندي - ۱۹۳
سلطان حسين صفوي - ۲۰۴
خواجه حسن هروي - ۲۴۲
خواجه حسن ولد زين خان - ۲۴۶

چولین بهادر پسر بلندوز خان - ۷

* مواضع وغيره *

چانپانير - ۷۶ - ۷۷ - ۸۰
قلعه چانپانير - ۷۹
پرگنه چاندور - ۲۸۸ - ۵۲۴
چانده - ۲۹۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵
۵۱۹ - ۵۲۲ - ۵۴۰ - ۷۴۶
قلعه چانده - ۵۲۳
چاکنه - ۴۳۵ - ۵۳۲ - ۵۳۷
قلعه چتور - ۷۳ - ۱۰۱ - ۱۷۳ - ۲۷۹
چتور - ۷۴ - ۱۷۰ - ۲۱۳ - ۲۱۶
۲۳۶
بلان چرکس - ۱۲
چمار کونده - ۴۹۶ - ۵۲۱
چنديري - ۶۳ - ۱۵۰ - ۴۱۸
قلعه چنديري - ۶۳
قلعه چناز - ۷۲ - ۸۱ - ۹۴ - ۹۵
چناز - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱
آب چناب - ۲۵۲ - ۳۸۷
آب چنبل - ۳۱۵ - ۴۱۸
چوپره - ۴۳۷

حمید اللہ خان - ۲۱۶
 میرزا حیدر چغتائی کاشغری
 مولف تاریخ رشیدی - ۲۳
 ۳۰۳ - ۴۵
 حیدر خان امیر الامرا فاضل - ۷۵
 میر حیدر معنائی - ۲۴۳

*** مواضع و غیرہ ***

حاجی پور - ۱۸۳
 حجاز - ۶۵۴
 حسن ابدال - ۴۲۸ - ۶۱۹
 ۶۹۳ - ۶۲۱
 تالاب حسین ساگر - ۷۴۳
 حصار - ۳۵۵ - ۶۲۶
 حیدر آباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۴۳
 ۵۲۳ - ۵۱۶ - ۴۸۹ - ۴۵۴
 ۷۴۲

*** حرف خاء - مردمان ***

خانی خان نظام الملکی محمد
 ہاشم ہاشم علی خان مولف

میرزا حسن پسر میرزا شاہ رخ -
 ۲۵۰
 حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰
 ۲۵۳ - ۲۵۲
 حسن خان شاملو حاکم ہرات -
 ۲۵۶ - ۲۵۵
 حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶
 حسام الدین خان - ۳۰۶
 حسن محمد ۴۰۸ - (درین صفحہ
 اکتوبہ است)
 حسین خان پسر خانجہان - ۴۱۷
 حسن خان پسر خانجہان - ۴۴۰
 حسینی - ۵۴۳
 میرزا حسن صفوی - ۶۴۲
 حسن بیگ خورش علی مردان -
 ۶۸۰
 حسن بیگ تجرچی باشی شاہ
 ایران - ۶۸۷
 حقیقت خان - ۴۴۹
 حمیدہ بانو بیگم مریم مکانی
 مادر اکبر پاد شاہ - ۱۲۷
 (شف مریم)

۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۷ م

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۵ م

۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ م

۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ م

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ م

۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۳ م

۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۵۳ - ۱۵۵ م

خان دوران بهادر نصرت جنگ

۲۹۸ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۶ م

۳۹۷ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲ م

۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ م

۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ م

۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۲۹ م

۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۳ م

۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۲ - ۴۴۸ م

۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۹۰ - ۴۰۱ م

۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ م

۴۲۶

خان عالم ایلچی - ۲۹۹ - ۳۰۰

خان زاک خان پسر مهابت خان

۲۸۴ - ۳۵۴

خان عالم - ۳۹۸ - ۳۴۰ - ۵۵۲ - ۴۲۷

کتاب منتخب اللباب - ۱

۲۸۷ - ۳۰۸ - ۳۵۷ - ۳۶۹ م

۵۶۲ - ۵۹۳ - ۷۳۷ - ۷۳۹ م

خانه زان بیگم همشیره فردوس

مکانی - ۳۳ - ۴۱

خان میرزا بنی عم فردوس

مکانی - ۴۱ - ۴۲

خان جهان بندوله - ۵۵

خان زمان امیر الامرا حاکم

میرنده - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ م

۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۴ - ۱۵۵ م

۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۶۸ م

۱۶۹ - ۱۷۰

خان جهان حاکم بنگاله - ۱۸۴ - ۲۳۷

شاهزاده خانم دختر عرش

آشیدانی - ۱۸۴

خان جهان لودی امیر الامرا

۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴ م

۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۳ - ۳۵۷ م

۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۹۱ م

۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹ م

خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۲۲۷

۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۸

۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۲۵

۳۳۷ - ۳۵۸ - ۳۸۸ - ۳۸۹

خسرو بیگ جماعه داریمین الدوا -

۵۸۸

خسرو خان پسر نذر محمد خان

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۲

۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۱

۴۹۵ - ۷۰۷ - ۷۱۶ - ۷۵۹

خضر خان - ۹۸ - ۹۹ -

خضر خواجه - ۱۳۲ - ۱۳۵ -

خضر خان بن ملك داؤد

۵۹۲ - ۵۹۴

میرزا خلیل پسر میرزا میران - ۱۷

سلطان خلیل میرزا - ۱۹

شیخ خلیل درویش - ۸۳

خلیفه سلطان شاهزاده ایران

۱۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۶

خلیل بیگ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶

خانفرمان پسر مهابت خان - ۴۰۱

۴۱۸ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۶

۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۰ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۵

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۰۱ - ۵۰۲

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۲۰ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۹ - ۵۳۰

۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۴

خان عالم لودی - ۴۱۷

سید خانجهان بهادر مظفر - ۴۹۱

۵۰۷ - ۵۱۲ - ۵۱۶ - ۵۲۲

۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹

۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۷

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۰۳ - ۶۱۷

۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸

خانه زاد خان پسر سعید خان

۵۵۸ - ۶۴۳ - ۶۴۴

خدمت پرست خان عرف رضا

بهادر - ۳۹۲ - ۳۹۵ - ۳۹۳

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶

خسروشاه - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹

خسرو گوگلدش خان - ۴۸

خواص خان حبشي وزير نظام	۶۱۳ - ۶۲۶ - ۶۵۸ - ۶۹۰
الملک - ۴۵۷ - ۴۶۱	خليل الله خان پسر ميرميران -
حكيم خوش حال - ۴۹۶	۳۷۲ - ۳۷۶ - ۶۰۲ - ۶۰۳
خواجه خواند محمود - ۵۴۹	۶۲۰ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۶
خواجه جان ايلچي - ۶۸۷	۶۳۷ - ۶۴۱ - ۶۶۰ - ۷۰۰
خواجه خان - ۶۹۸ - ۷۱۸	۷۵۳ - ۷۵۹
۷۲۶ - ۷۳۱	سيد خليفه - ۴۶۲
قاضي خوشحال قاضي القضاة -	مير خليل الله يزدي - ۶۲۷
۷۰۲	خليفه سلطان شاهزاد مازندران
خيريت خان بيدجپوري - ۴۷۷	وزير و داماد شاه عباس -
۴۸۳ - ۵۲۵	۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴

* مواضع وضيوة *

صوبه خاندیس - ۷۹ - ۱۶۰	مير خليل پسر اعظم خان - ۶۸۵
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۱۳ - ۲۹۸	خنجير خان قلعه دار - ۳۲۰
۳۲۱ - ۳۸۳ - ۴۲۴ - ۴۴۹	۳۳۸ - ۳۸۴ - ۴۵۰
۵۶۴ - ۵۶۰ - ۵۰۲ - ۵۷۰	خواجه کلان بيگ - ۴۹ - ۴۵ - ۴۹ -
۶۷۲ - ۷۰۶ - ۷۱۷ - ۷۳۵	۸۵ - ۱۴۱
خاندپور - ۴۹۳	سيد خواجه - ۵۹ - ۵۹ - ۲۱۳
ملک ختا - ۱۱ - ۱۵ - ۶۸	خواند مير مورخ حبيب السير -
خجند - ۲۶	۶۱۴
آب خجند - ۲۹	خواص خان - ۶۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵
	۱۰۶ - ۱۰۶ - ۱۰۶ - ۱۰۶
	۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۵۲ - ۱۴۹۶ - ۱۸۱۰

شاهزاده محمد داراشکوه پسر

شاه جهان - ۲۸۱ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۹۴ - ۳۹۸ - ۴۷۱ - ۴۹۱

۵۰۳ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۶۱

۵۶۹ - ۵۸۲ - ۵۸۴

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۶۳۱

۶۴۸ - ۶۷۴ - ۶۸۱ - ۶۸۵

۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۵ - ۷۰۷

۷۱۳ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲

۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶

۷۲۷ - ۷۲۹ - ۷۳۸ - ۷۴۰

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۸

دانش خان - ۲۸۳

داراب خان برادر شه نوازخان -

۲۹۸ - ۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶

۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶

۳۴۶ - ۳۵۴

داور بخش پسر خسرو - ۳۳۷

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

دارا - ۵۴۲

خجسته بنیان (اورنگ آباد)

(کهرکي) - ۲۵۵ - ۲۸۷

۴۸۹ - ۵۶۵ - ۷۴۹ - ۷۵۰

(شفک) - ۷۵۷ - ۷۵۵

خراسان - ۴ - ۱۲ - ۱۵ - ۳۳

۳۶ - ۴۰ - ۱۱۷

۱۱۹ - ۱۳۸ - ۲۴۳ - ۳۲۷

۴۰۵ - ۵۸۹ - ۵۵۵ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۶۴۰ - ۶۸۶

خوارزم - ۱۵

خوزستان - ۱۵

خواص پور - ۸۸

پرگنده خوش آب - ۲۹۸

خوست - ۶۱۵

خیر آباد - ۶۳

حرف دال - مردمان

شاهزاده دانیال فرزند عرش

آشیدانی - ۱۷۶ - ۲۰۴ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۳۲

۲۵۶ - ۳۵۰ - ۳۵۸ - ۳۸۱

۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۶ - ۴۵۵

۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۲ - ۴۶۶

۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۲

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۶ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱

۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۸

۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۴۸

میرزا دکهنی شه نواز خان پسر

میرزا رستم صغوی - ۳۵۸

(شف ش)

دلور خان پسر دولتخان لودی -

۴۷ - ۴۸

دلور خان افغان صوبه دار لاهور -

۲۴۸ - ۲۵۱

دلور خان کاکر - ۲۷۹

دلور خان نظام الملکی - ۲۸۳

۳۰۱ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۴۰۷

سید دلیر خان یار - ۳۹۳

۴۱۱ - ۴۵۲

دلیر همت - ۴۷۶ - ۴۸۵

دلپنیر بانو بیگم دختر شاه

شجاع - ۴۹۵

حکیم داؤد تقرب خان - ۵۹۹

۶۰۶ - ۶۴۹ (شف تاء)

دانشمند خان بخشی - ۷۵۲

شیخ دبیر دبیر عادل شاه - ۴۶۴

درویش محمد اوزبک - ۱۴۶ - ۱۴۸

دریا افغان - ۳۲۹ - ۳۴۷

دریا خان رهیله - ۳۹۱

دریا خان لودی - ۴۰۱ - ۴۳۰

۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹

۴۷۳ - ۴۴۴

درویش محمد - ۴۳۴

درگا داس راجپوت - ۴۳۷

۴۴۰ - ۴۳۸

درگا اسلام قلی پسر چچهار - ۵۱۹

درجن سال علی قلی نبیره

چچهار - ۵۱۹

دکذیان - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵

۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۰۵

۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۶

* مواضع وغیرہ *

آب دریا - ۷۰۷

دشت قبچاق - ۱۲ - ۱۵

دکن - ۵۳ - ۶۷ - ۷۹ - ۱۲۶

۱۷۸ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰

۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۷۱

۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲

۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۷

۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۱۵

۳۱۷ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۳ - ۳۴۴

۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۷

۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۵

دل سربھا (نام فیل) - ۵۳۷

سید دلاور خان فوجدار - ۵۸۰

دلایل خان پسر بہادر خان - ۶۹۵

دولتخان لودی (بے دولت) - ۴۵

۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۹

دودو بی بی مادر جلال خان - ۹۲

دولت خان لوہانزی - ۱۱۰

دولت بیگ - ۱۱۶۹

دولت بیگ تھانہ دار

پنجشیر - ۶۱۳

دولت خان - ۷۲۶

راجہ دھیر - ۱۹۳

دیپال برادر راناسانکا - ۱۷۱

دیانت خان - ۲۸۶ - ۲۸۹

دیانت راو (دیگر) - ۴۶۲

راجہ دیبی سنگھ - ۵۰۹ - ۵۱۰

دیانت راوی پیشکار راوی رایان -

(شف راہ) - ۵۶۸

راجہ دیوی سنگھ - ۵۹۸

دیندار خان قلعہ دار - ۶۱۷

دولتآباد - ۲۰۵ - ۲۷۵ - ۴۷۶	۳۹۹ - ۳۹۲ - ۳۸۷ - ۳۸۴
۲۸۳ - ۲۸۵ - ۴۲۴ - ۴۳۶	۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۱۰
۴۷۴ - ۴۷۷ - ۴۸۸ - ۴۹۰	۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۹ - ۴۲۴
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۰ - ۵۳۸	۴۳۰ - ۴۳۵ - ۴۴۳ - ۴۴۴
۵۴۶ - ۶۰۱ - ۶۷۲ - ۶۷۴ - ۷۴۰	۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
قلعه دولتآباد - ۲۰۵ - ۲۰۸	سال امت تاریخش سال غم
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۳۴۹ - ۴۲۷	۴۴۶ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۷
۳۳۶ - ۳۷۴ - ۴۷۸ - ۴۸۸	۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۷
۳۸۹ - ۵۲۱ - ۵۴۳	۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۱ - ۴۷۳
دارالمکده هلی - م - ۱۴ - ۱۵	۴۷۷ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵
۲۱ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰	۴۸۶ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۱
۵۲ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴	۴۹۷ - ۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۷
۸۲ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۰۵ - ۱۰۶	۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۱۷
۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳	۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۳۳ - ۵۳۶
۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۲۵	۵۳۷ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳
۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱	۵۴۴ - ۵۴۶ - ۵۵۳ - ۵۵۴
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۷	۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۷۳
۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۵۹	۵۸۲ - ۵۸۹ - ۶۰۱ - ۶۰۴
۱۶۵ - ۲۱۳ - ۲۴۰ - ۲۸۶	۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۴۰
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۲ - ۳۷۱	۶۷۴ - ۶۸۰ - ۶۸۳ - ۷۰۱
۳۸۹ - ۴۱۰ - ۴۴۸ - ۴۷۰	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۳۱ - ۷۳۲
۴۸۸ - ۴۹۲ - ۵۰۲ - ۵۰۳	۷۳۵ - ۷۳۵ - ۷۴۰ - ۷۵۸

۵۴۰ - ۵۱۳

قصیدہ دیوگانڈو - ۵۲۸

*** حرف ڈ - مواضع وغیرہ ***

طالب دل - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۵۷۷

۵۷۸ - ۵۸۰ - ۶۰۹ - ۷۰۶

*** حرف ذال - مردمان ***

ذوالقدر خان - ۳۳۴ - ۵۵۴

۶۱۹ - ۶۶۰

ذوالفقار خان - ۵۴۹ - ۵۷۳

۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۶

ذوالفقار آقا - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

*** حرف راء - مردمان ***

قوم راجپوت - ۵۲ - ۵۵ - ۶۰

۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۷ - ۱۰۰

۱۰۱ - ۱۳۴ - ۱۷۱ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۲۵۵ - ۲۷۹ - ۲۸۲

۳۰۵ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۹

۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸

۵۲۳ - ۵۵۱ - ۵۶۶ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۰۷ - ۶۲۱ - ۶۷۲

۶۷۸ - ۷۳۴

قلعہ دہلی - ۱۳۰

دھود - ۲۹۶

پرگنہ دھول پور - ۳۲۸ - ۴۱۹

آب دھول پور - ۴۱۵

دھرنگانو - ۴۳۷

قلعہ دھارور - ۴۴۹ - ۴۵۱

دھارور - ۴۵۳ - ۵۲۹

قلعہ دھاراگیر - ۴۸۸

قلعہ دھامونی - ۵۱۰

دھامونی - ۵۱۰ - ۵۱۳

قلعہ دھرب - ۵۲۴

دھاراسیون - ۵۲۸

دیپال پور - ۴۷ - ۴۸ - ۱۲۳

قلعہ دیودسن - ۷۷

دیودسن (جزیرہ دیو) (کوکن

نظام شاہی) - ۷۷ - ۸۰

(شف ک)

دیپ - ۷۷

قلعہ دیوگیر - ۴۸۸ - ۵۱۲

۲۰۹ - ۱۷۵	۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۹
راجہ رام سنگھہ - ۱۸۳	۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۷۴
راجی علی خان برهان پوری	۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۷ - ۳۷۵
۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۴ - ۱۸۸	۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۲۹
۲۵۶ - ۲۱۳	۴۷۹ - ۴۵۸ - ۴۴۲ - ۴۳۸
راجہ رام داس کچھواہہ - ۲۷۱	۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۴۸۱
۴۰۷ - ۲۷۳	۶۱۶ - ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۵۳۰
رای رار - ۴۱۸	۶۳۴ - ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۶۱۷
راجہ چاندہ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹	۶۶۰ - ۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۳۵
۷۴۶ - ۵۲۲	۶۸۴ - ۶۷۱ - ۶۶۶ - ۶۶۵
راجہ رای سنگھہ - ۵۶۹ - ۶۰۹	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۸۷
۶۴۶	۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۳
رای رایان دیانت رای - ۵۹۷	۶۱ - ۵۷ - ۵۴ - ۵۳
(شف دال) - ۶۸۳	۱۷۱ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۹۲
راجہ راجروپ - ۷۱۱ - ۶۵۰ - ۷۲۰	۲۱۳ - ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۲
راجہ رام سنگھہ - ۶۶۱ - ۷۵۹	۲۲۵ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶
راجہ سنگھہ - ۷۵۹	۲۵۹ - ۲۵۳ - ۲۴۹ - ۲۲۶
راورتن - ۴۲۵ - ۶۶۱	۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۶۶ - ۲۶۰
رحمن دادخان - ۵۵ - ۵۴ - ۵۷	۳۱۵ - ۳۰۰ - ۲۸۸ - ۲۸۰ - ۲۷۹
رحیم خان داماد عنبر	۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹
حبشی - ۴۲۵	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷
رزاق اللہ یکی از رؤسای عادل	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷

امام رضا - ۱۴۴ - ۱۴۷	شاه - ۴۹۳
آقا رضوان قلعه دار - ۴۹۵	میرزا رستم بن سلطان حسین نبیره
قاضي ركاب - ۳۷۲	شاه اسماعيل صفوي - ۲۰۴
رگه‌ناتپه داس پيشكار راى رايان -	ميرزا رستم قندهاري صفوي -
۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱	۳۳۰ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۳۷
۷۵۴	۴۹۵ - ۴۷۲ - ۳۹۸ - ۳۵۸
ن تهمن (نام فيل) ۲۳۱ - ۲۳۰	۷۱۵ - ۵۹۶ - ۵۹۱ - ۵۶۸
زندوانه خان پسر فرهاد خان -	رسول خان نوكر پيرم خان - ۲۳۸
۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۵۰	رستم خان بهادر خانجهان - ۳۳۹
۴۹۶ - ۴۸۹ - ۴۵۸ - ۴۵۶	۵۸۹ - ۵۸۵ - ۵۲۲ - ۵۰۸
۵۲۸ - ۵۲۲	۶۹۵ - ۶۳۸ - ۶۳۱ - ۶۳۰
قوم روس - ۱۰	۷۰۷ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷
رومي خان مير آتش - ۷۴ - ۷۵	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸
روپ متي (طبيعت پدمني	۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۷
دانست) ۱۵۳ - ۱۵۲	۷۵۵ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵
روشن آرا بيگم - ۳۹۶	۷۵۹
رودما ابن عم بهرجي - ۵۶۳	رستم خان گرجي آدم شاه ايران
راجه روپ پسر راجه جگت سنگهه	۵۹۰ - ۵۸۹
۶۳۹ - ۶۳۱ - ۶۱۹ - ۵۸۳	رستم خان ولد خسرو نبیره نذر
روشن ضمير واقعه نگار - ۷۵۱	محمد خان - ۶۳۲ - ۶۴۱
روح الله خان - ۷۵۳	رشيد خان عرف محمد بديع -
ريحان شولا پوري - ۵۳۳	۷۲۲ - ۶۰۳ - ۴۵۸ - ۴۵۴

قلعه رودخانه - ۵۲۳

روضه ممتاز محل - ۵۹۶

رهتاس - ۸۱ - ۸۳ - ۸۸ - ۳۴۶

۳۵۴ - ۳۷۱

قلعه رهتاس - ۹۵ - ۹۶

قلعه رهتاس (دیگر) - ۹۸ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۹۶ - ۲۵۲ - ۳۴۶

۳۵۳ - ۳۷۷ - ۳۸۱

آب رهتاس - ۳۸۰

رعیله - ۵۱۰

تصبه ریواری - ۱۰۸

ریگ بوم - ۶۲۸

*** حرف زاء - مردمان ***

قاضی زاهد - ۴۰۲

زبیر مدعی سلطنت - ۳۹

زبردست خان - ۳۳۶

زنبیل خان ایلیچی ایران - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۲۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳

شیخ زین الدین صدر - ۵۲ - ۵۸

زین خان کوهک - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

*** مواضع وغیره ***

رایسین - ۶۳

قلعه رایسین - ۹۹

راجور - ۳۸۸

راجوری - ۳۳۰ - ۵۳۷

رای باغ موسوم به مرتضی آباد

۴۶۶ - ۵۳۰

راج محل بنگاله - ۴۶۸

قلعه رام سیچ - ۵۲۱

قلعه راجدهیر - ۵۲۴

پرگنده رانویر - ۵۶۴

آب زاوی - ۵۷۱

سرکار رامگیر - ۷۴۹

رسول آباد - ۵۶۴

رنتذبهور - ۶۳ - ۹۹

قلعه رنتذبهور - ۱۰۳ - ۱۷۳ - ۲۷۱

ملک روم - ۱۵ - ۱۸۹ - ۳۲۳

۳۲۸ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۴

۵۷۸ - ۵۷۹ - ۶۴۹ - ۶۹۶

۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۲۹ - ۷۳۱

رود - ۸۷

۴۷۴ - ۴۹۸

سیدخانقلی خان (قلیچ خان پسر

نذر محمد خان) - ۶۱۱ - ۶۲۹

۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۴۵ - ۴۶۶

۴۶۹ - ۴۹۴ - ۷۰۳ - ۷۰۴

سپه دار خان - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۵۴ - ۵۲۲

شهر شکوه پسر دارا شکوه -

۵۶۱ - ۶۰۴

راجه سترسال - ۴۲۶ - ۴۶۲

سرمست خان سریندی - ۱۰۹

سرپاک (نام فیل) - ۲۹۴

راجه سربلندرای صوبه دار برهان

پور - ۳۳۸ - ۳۵۴ - ۳۵۶

۳۵۷ - ۳۸۳

سردارخان - ۴۰۷ - ۴۳۱ - ۴۵۲

سرافرازخان - ۴۳۷ - ۴۵۵ - ۷۲۹

سیدی سرور - ۴۵۵

سرمست خان نبیره مبارز خان

۱۱۲

سعید خان - ۱۰۵

سعیدخان گکهر - ۱۹۱ - ۲۳۷ - ۳۳۵

زین العابدین - ۳۲۷ - ۴۸۸

میر زین العابدین برادر اسلام

خان - ۵۵۹

زین العابدین پسر محمد شجاع

۵۷۰ - ۶۱۸

*** مواضع و غیره ***

زمین داور - ۳۷ - ۵۵۸ - ۷۱۰

قلعه زمین داور - ۶۸۹ - ۷۱۳

زیرباد - ۱۱

*** حرف سین - مردمان ***

ساجوجی بهوسلد امام جادورای

۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۷۱ - ۳۷۶

۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۵۰۲ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۴

۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۳ - ۵۳۴

۵۳۹

سادات خان - ۴۲۹ - ۴۶۲

سادات بارهه - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۷۲۶

ساروخان - ۶۵۵

سادات خان برادر اسلام خان

۸۷ - ۹۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶
سکندر خان بن شاه محمد

فرملي - ۱۰۹ - ۱۱۰

سکندر شاه سور (احمد خان)

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۲

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰

۱۳۵ - (شف الف)

سکندر خان اوزبک حاکم آگره

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۲۳۸

سکندر خان لوحاني - ۳۹۲ - ۴۱۹

سکندر ذوالقرنين - ۵۴۲ - ۵۴۱

ميرزا سلطان محمد پسر ميرزا

ميران - ۱۷ - ۴۲ - ۵۱ - ۵۳

سلطان علي - ۳۰

سليمان پسر حسن بركت شيرشاه

۸۸ - ۸۹ - ۹۰

سليم شاه جلال خان پسر شير

شاه (اسلام شاه) - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۲

۱۳۵ (شف ج)

سلطان بيگم خواهر شاه ظهري

۱۱۸

شيخ سعدي رح - ۵۴۷

سعید خان بهادر ظفر جنگ

۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸

۵۴۹ - ۵۷۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۶ - ۶۴۹

۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۶۴

۷۵۹

علامي سعدي الله خان وزير اعظم

صاحب السيف والقلم - ۵۸۱

۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۱۰ - ۶۱۸

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۳۴

۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲

۶۴۷ - ۶۸۱ - ۶۹۰ - ۶۸۴

۶۸۶ - ۶۹۱ - ۶۹۰ - ۶۹۲

۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱

۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹

۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۴

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۳۷

۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۴

۷۵۹

سعادت خان - ۴۰۱ - ۴۳۴ - ۶۴۷

سلطان سکندر لودي - ۴۵ - ۸۵

۳۰۶ - ۲۷۹

مهیل خان حبشی نایب عادل

شاه - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲

سیف خان - ۲۶۰ - ۳۹۲

۳۹۳ - ۵۴۶ - ۵۷۸

قوم هیوره ۲۹۳

سیوا پسر ساهو نواسه جادو رای -

۴۳۵ - ۴۷۱ - ۵۲۴

سیارش امیر شاه صفی - ۵۵۵

۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۵۸

سیادت خان برادر اسلام خان -

۶۱۰ - ۷۱۷

سیف الله عرب - ۷۱۷

*** مواضع وغیره ***

سارنگ پور - ۶۳

سانگانیر - ۱۴۶

قلعه سامان - ۱۵۹

دریای ساپرمٹی - ۲۹۷

سرکار سانوا - ۵۰۸

قلعه سالیر - ۵۶۱ - ۵۶۳

میرزا سلیمان بنی عم عرش

آشیدانی - ۱۳۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷

۱۶۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰

سلیمه سلطان بیگم خواهرزادہ

جنت آشیانی - ۱۳۷ - ۱۵۱

۲۲۳ - ۲۵۳ - ۲۶۸ - ۲۷۶

میرزا سلطان - ۱۶۷ - ۱۶۸

حضرت شیخ سلیم سیکری قدس

مرہ - ۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۵۰

۲۶۷ - ۳۲۴

سلطان بیگم صبیحہ جهانگیر

شاه - ۲۴۵

سلاطین غزنوی - ۴۰۲

سلیمان شکوه پسر دارا شکوه -

۵۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۳۰

سلطان محمد تغلق - ۶۳۳

سندر خان - ۴۵۵۰

سندر کب رای - ۵۰۷ - ۵۰۸

سونو چچین - ۹ - ۱۳

راجہ مورجن حاکم رتھنبور - ۱۷۳

راجہ مورج سنگھ - ۲۸۱ - ۲۸۲

راجہ سورجمل پسر راجہ باسو -

دریای سند - ۱۴ - ۵۰	قلعه ستونده - ۴۵۴
قصبه سنبهل - ۶۴ - ۶۵ - ۷۱	سررود تبرییز - ۱۷
۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۲۴	سرکار سرهند (سرهند) - ۴۶
سند - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۲۵	۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۷۱ - ۱۱۴
۱۸۶ - ۱۹۶	۱۲۳ - ۱۳۲ - ۱۴۷ - ۱۶۸
سندیت - ۱۰۲	۱۹۹ - ۱۸۵ - ۳۰۲ - ۵۸۰
پرگنده سنگمذیر - ۳۲۰ - ۵۲۴	۵۹۶ - ۶۰۷ - ۶۱۷ - ۶۷۲
سندور - ۳۹۲	سرورنج مالوا - ۴۳۷ - ۵۱۶ - ۵۱۷
سندکوپر - ۴۲۸	سری نگر - ۵۰۵
سندرهه - ۴۳۹	قلعه سراکھون - ۵۲۷
تالاب سندرهه - ۴۴۱	سراب - ۶۱۵
بندر سورت - ۱۱ - ۱۷۷ - ۲۴۷	سکندره (سکندر آباد) - ۱۴۳
۲۸۷ - ۵۰۸ - ۵۴۶ - ۶۰۶	قصبه سلطان پور - ۸۸ - ۴۸
۴۷۸ - ۷۰۳ - ۷۱۳ - ۷۲۹	۳۳۸ - ۳۷۷ - ۴۳۷ - ۴۴۹
۷۳۱ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۳	۵۴۳ - ۵۶۴ - ۷۲۹
سوالک - ۱۲۴ - ۱۴۹	سمرقند - ۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷
قلعه بندر سورت - ۱۷۷ - ۱۷۸	۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵
پرگنده سهرانوی - ۸۸ - ۹۸	۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۴۳ - ۴۳
سیدالکوت - ۱۴۸ - ۱۴۹	۴۵ - ۶۳۳ - ۶۴۵
سیدستان - ۱۱۷ - ۱۲۲	قلعه سمرقند - ۲۵ - ۳۱ - ۳۱
سیدوگانو - ۴۳۲	۳۲ - ۷۸
سیدوان - ۵۴۸	سمنو گنده - ۵۹۸

۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۶

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۴

۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۶۳ - ۳۵۹

۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۷۷

۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۷

۴۰۲ - ۳۹۸ - ۳۹۵ - ۳۹۴

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۰۱ - ۴۰۲

۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۳۷

۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۵۷ - ۴۵۹

۴۶۰ - ۴۷۰ - ۴۷۲ - ۴۷۵

۴۷۴ - ۴۸۳ - ۴۸۷ - ۴۸۸

۴۸۹ - ۴۹۱ - ۴۹۴ - ۵۰۴

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۶

۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۳۱ - ۵۳۳

۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۵۳ - ۵۵۴

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ - ۵۶۵

۵۶۸ - ۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۸

۵۸۳ - ۵۹۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹

۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۰۵ - ۶۰۶

۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۷

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۹

* حرف شین - مردمان *

ابوالمظفر شهاب الدین صاحب

قران ثانی شاهجهان بادشاه

فردوس آشیانی * اصل نامش

محمد خرم - ۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰

۱۶۵ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۷

۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۳۶ - ۲۵۸

شاه قلی خان - ۲۱۶ - ۳۵۶ - ۵۸۲

شاه بداغ خان - ۲۳۸

شاه بیگ خان قلعه دار خاندوران

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۳۵۶

۵۳۰ - ۶۴۱ - ۶۵۱ - ۷۵۰

شایسته خان (بوطالب خانجهان

بهادرخلف یمین الدوله - ۳۹۹

۴۲۴ - ۴۲۶ - ۵۰۸ - ۵۲۰

۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۴۴

۵۶۸ - ۵۸۴ - ۶۰۰ - ۶۰۱

۶۱۰ - ۶۱۸ - ۶۴۱ - ۶۴۲

۶۸۳ - ۶۹۳ - ۷۱۳ - ۷۴۱

۷۴۷ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹

۷۵۰ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶

(شف - الف)

شاه عالم خلد مغزل - ۴۰۴

(شف عین)

شاه قلی گرز بردار قاتل خانجهان -

۴۴۲

شاه عالم بخاری - ۵۴۷ - ۵۹۵

امام شاه مردان - ۶۲۹

۶۴۲ - ۶۶۵ - ۶۶۹ - ۶۷۰

۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۲

۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۹ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶

۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۷ - ۷۳۰

۷۳۱ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۲

۷۴۴ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۴

۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۰

میرزا شاه رخ پسر تیمور - ۱۶

۱۷ - ۱۸

سلطان شاه رخ میرزا پسر میرزا

ابوسعید - ۱۹

شاه بیگ - ۳۶ - ۳۷

شاه خان افشار - ۴۲

شاهم بیگ (جوان خوب) - ۱۳۸

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

شاه میرزا - ۱۶۹

میرزا شاه رخ نبیره میرزا سلیمان

بنی عم عرش آشیانی - ۱۸۸

۱۹۰ - ۲۰۳ - ۲۳۷ - ۲۵۰

شرف الدين اتاليدق - ۱۱۷	شادمان بيگ قلعه دار - ۴۵۴ - ۴۶۸
ميرزا شرف الدين حسين - ۱۵۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴	شاه قلي آدم شاه ايران - ۶۸۴ ۶۸۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴
شريف الملک - ۳۲۹ - ۳۸۳	شادي بيگ ازبک - ۶۸۸
شرزه خان - ۴۲۹	شاه وردبي بيگ ايلچي شاه
شريف مکة معظمه - ۵۹۴ - ۶۰۷	عباس - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۹
۴۸۰ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۳۱	ملا شاه بدخشي - ۵۴۹ - ۷۰۴
شرزه خان ملازم قطب الملک - ۷۴۵	شاعر هندي - ۷۰۶
ملا شفيعه اى يزدي - ۷۰۳	شجاع خان امير شير شاه (رستم خان شد) - ۹۹ - ۱۰۵ - ۲۳۸
شکرالنسا بيگم عمه شاه جهان - ۷۴۴	۲۷۳ - ۳۴۲ - ۳۶۶
ملا شمس الدين معمايي - ۹۴	محمد شجاع پسر شاه جهان
شمس الدين نوکر ميرزا کامران (خان اعظم) - ۸۷ - ۱۳۷	پادشاه - ۲۸۶ - ۳۰۴ - ۳۹۶
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۱	۳۹۸ - ۴۶۳ - ۴۷۲ - ۴۷۵
شمس توشکچي (خورشيد پسر خان) ۲۵۲	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۴۹۵
شمشيدر خان - ۴۰۱ - ۴۶۱ - ۴۷۵	۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰
شمس خان داماد خان جهان - ۴۱۷	۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۵ - ۵۵۷
شمس الدين بندي مختار - ۴۰۹	۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
۴۳۱ - ۴۳۴	۵۷۲ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۴۱
	۶۴۶ - ۶۶۰ - ۶۸۰ - ۷۱۳
	۷۴۱ - ۷۵۸
	ميد شجاعت خان - ۶۲۶ - ۵۲۱

شیدبازي خان ازبک - ۳۰ - ۳۱

۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۷

۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳

۱۳۸ - ۱۴۶

شیخ الامام - ۴۱

شیرخان افغان (شیرشاه)

نامش فرید پسر حسن - ۷۰

۷۱ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲

۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸

۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳

۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۳

۱۱۵ - ۱۲۶ - ۱۷۵ - ۳۴۶

شیرمحمد خواجه - ۱۴۶ - ۱۴۸

۳۷۰ - ۳۷۱

شیرخان پسر عدلی شاه - ۱۵۴

ملا شیري مشهور - ۱۹۳

شیرافگن خان (علي قلی ترک

استجلمو) ۲۵۷ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۲۴۷ - ۲۷۱ - ۳۰۷

شیر بهادر - ۳۱۸

میر شمس الدین - ۷۴۸

شهباز خان - ۱۰۵

شهاب الدین خان - ۱۳۵ - ۱۴۴

۱۹۵ - ۲۳۸

شهبازخان کذبو - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸

شهربار پسر جهانگیر شاه - ۲۷۱

۳۰۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۲

۳۳۵ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۷۸

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

۳۹۲ - ۳۹۳

شه نواز خان پسر خانخانان -

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۴۲۶ - ۵۰۶

شهباز خان لودی - ۲۹۷ - ۴۵۵

۴۵۸

شه نوازخان صفوي ميرزاد کهنی -

۵۲۸ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴

۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۴۱

۶۴۲ - ۶۷۴ - ۶۸۳ - ۷۵۳

۷۵۴ - ۷۵۹ - (شیب دال)

شهاب الدین سام عرف معز الدین

غوري - ۵۹۲

۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۳۶ - ۲۵۲

۳۴۳ - ۳۴۴ - ۴۴۶ - ۵۴۴

شروان - ۲۶۲

دریای شرقی - ۳۱۳

پرگندۀ شکر پور - ۵۹۵

بلاد شمالی - ۲۳۶ - ۴۴۶

دریای شور - ۱۹۵ - ۴۶۱

قلعۀ شولا پور - ۳۵۵ - ۴۵۱

۴۶۲ - ۵۱۷ - ۵۳۲

شولا پور - ۴۶۷ - ۵۲۷ - ۵۳۷

شهر مینز - ۱۳

شیراز - ۲۰۰

حرف صاد - مردمان

صادق محمد خان اتالیق - ۲۰۳

۲۱۲

صالحه بانو بیگم بنت قاسم خان

عرب (بان شاه محل) - ۲۵۹

صادق خان میر بخشی - ۳۶۲

۳۶۷ - ۳۹۰ - ۳۹۹ - ۴۹۱

شاه مغوی - ۱۱۹

شیرخان - ۳۵۲ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۲۶

شیرانداز خان - ۳۵۶

شیرزان خویش خان عالم - ۴۴۰

شیورام پسر کلان راجه پیتھلداس -

۷۰۸

مواضع و ضیعه

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۶۶۹

شاه رخیده - ۱۹

حصار شاه من - ۴۳ - ۴۴

۶۱۱ - ۶۲۰

قلعۀ شاهجهان آباد - ۱۶۵

قصبۀ شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲

۵۱۵ - ۵۲۷

شاهجهان آباد - ۲۴۰ - ۲۹۴

۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲

۷۳۵ - ۷۵۷

شاه آباد - ۳۸۲

قلعۀ شاه پور - ۵۱۲

شالی مار - ۵۹۵

ولایت شرقی - ۸۳ - ۱۰۲

۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹

*** حرف طاء - مردمان ***

طالبای کلیم شاعر - ۴۰۴

۴۱۱ - ۴۴۴

ظاهر خان ۷۳۰

ظفرای مشهدی - ۳۵۵ - ۳۵۴

۴۰۸ - ۵۷۸ - ۴۰۹

شاه طهماس صفوی شاه ایران -

۷۰ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۶۱

۲۴۳ - ۲۴۵ - ۴۷۱

ظهورت پسر شاهزاده دانیال -

۳۵۸

*** مواضع و غیره ***

طلاق بستان ۵۷۵

*** حرف ظا - مردمان ***

ظریف فدائی خان - ۵۷۴ - ۵۷۵

ظفر خان گجراتی - ۱۸۶ - ۱۸۷

۱۸۸

ظفرخان عرف ابوالحسن - ۴۰۱

۵۴۷ - ۵۵۴

شاه صفوی ایران - ۲۳۷ (غالباً)

شاه عباس باشد (شف عین)

سید صفی بارهه - ۲۹۷

صفی خان دیوان (سیف خان)

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

شاه صفی صفوی قائم مقام شاه

عباس - ۴۱۹ - ۴۵۴ - ۴۷۳

۵۴۳ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷

۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۵۶۹ - ۵۷۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۴۲۰

صفدر خان - ۳۸۲ - ۴۷۳

۵۶۶ - ۶۰۸

صفی قلیخان سپاه منصور - ۵۹۸

سید صلابت خان بارهه - ۳۱۸

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳

صفی علی - ۴۲

*** مواضع و غیره ***

صفا پور - ۴۰۹

*** حرف ضاد - مردمان ***

ضیاء الدین خان - ۷۲۶

۵۲۲ - ۵۲۰ - ۵۱۷ - ۵۱۶

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۲۳

۵۳۷ - ۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۳۱

۷۳۱ - ۷۰۵ - ۵۴۱ - ۵۳۹

۷۵۷ - ۷۵۴ - ۷۴۳

میرزا عابد درویش - ۲۴۷

سید عالم بارہہ - ۴۹۱

عارف غلام جہان آرا بیگم - ۴۰۰

۴۰۷ - ۴۰۶

عاشور قلی - ۴۵۱

خواجہ عابد ملازم نذر محمد

خان - ۴۵۷

عاقل خان خوافی - ۴۷۸

قاضی عارف - ۷۴۸

قاضی میر عادل - ۷۴۹

عبد الرزاق بن الغدیگ - ۳۸ - ۳۹

عبد اللہ صف شین - ۳۸ - ۳۴

میر عبد العزیز - ۴۸

عبد العزیز قراول - ۵۷

عبد القادر بدوانی مورخ - ۱۲۸

۱۹۸ - ۱۹۷

عبد الرحمن پسر سکندر شاہ - ۱۳۵

ظفر نشان (نام فیل) - ۵۳۸

ظفر خان ولد خواجہ ابوالحسن

۵۸۷ - ۵۹۵ - ۶۰۸

* مواضع و خیرہ *

ظفر نگر - ۴۸۹

* حرف عین - مردمان *

شاہ عالم بہادر شاہ خلد منزل -

۷۷ - (شف شین)

عادل خان پسر کلان شیر شاہ

۱۰۳ - ۱۰۴

عادل شاہ بیجاپوری - ۲۰۴

۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۰

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۲۲ - ۳۴۳

۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹

۳۵۰ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۴۵۰

۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۸ - ۴۶۲

۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۷۲

۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۲۴۷ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸
۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۳۱۶
۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۵
۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴
۳۵۷ - ۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۷
۴۰۹ - ۴۲۶ - ۴۳۰ - ۴۳۷
۴۴۲ - ۴۵۳ - ۵۰۷ - ۵۰۹
۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹
۵۲۰ - ۵۴۵ - ۵۶۸ - ۵۷۱
۵۷۸ - ۵۹۱ - ۵۹۶ - ۵۹۸
۴۱۹
شیخ عبدالحق دهلوی - ۲۳۹
۵۵۱
ملا عبد الله سلطان پوری مخدوم
الملک - ۲۴۰
عبد الرحیم دیوان لاهور - ۲۵۱
۲۵۲ - ۲۵۳
شاه عباس صفوی والی ایران -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۹۶
۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۴۰۵

عبد الرحمن (صاحب حکومت)
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
میر عبد اللطیف قزوینی استاد
عمرش آشیانی - ۱۴۵
میرزا عبد الرحیم (منعم خان)
دیوان (میرزا خان) (خان)
خانان (وزیر الملک پسر بیرم
خان - ۱۵۱ - ۱۶۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۶
۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۹
۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۶۵ - ۲۷۶
۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۳۱۵
۳۱۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲
۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۸۲ - ۳۸۶ - ۴۰۶
عبد الله خان ازبک - ۱۶۱ - ۱۶۵
۱۸۹ - ۲۳۸
خواجہ عبد الصمد شیرین قلم
۲۱۹ - ۲۵۳
خواجہ عبد الله مخاطب بعبد الله
خان فیروز جنگ - ۲۲۰ - ۲۲۷

۵۳۸ - ۵۳۶ - ۵۳۵ - ۵۲۳

۷۴۸ - ۷۴۵ - ۷۴۳ - ۵۴۰

سید عبد الوہاب خاندیسی - ۵۲۱

۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۳ - ۵۶۲

۶۰۱

ملا عبد السلام لاهوری - ۵۵۱

عبد الوہاب خان - ۵۵۹

عبد الرحیم بیگ ارزبک - ۵۷۱

سید عبد القادر جیلانی رح

۷۰۳ - ۵۷۷

شاہ عباس ثانی بعد شاہ صفی

۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۲۰ - ۶۴۰

۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۴۲

۶۸۷ - ۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۸۴

۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۹۰ - ۶۸۹

۷۲۸ - ۷۲۳ - ۶۹۹ - ۶۹۶

عبد الصمد عمودی سفیر شریف

۵۹۷ - ۵۹۶

سید عبد الرسول بارہہ - ۶۰۳

میر عبد اللہ زرین رقم تو مندی

۶۰۵

عبد العزیز خان امیر بلخ پست

۵۵۳ - ۵۵۲ - ۴۷۲ - ۴۱۹

۴۹۹ - ۶۲۷ - ۵۵۶ - ۵۵۴

(شفص)

سید عبد اللہ خان بارہہ سیف

خان - ۲۹۱

عبد العزیز خان قلعه دار قندھار

۵۵۳ - ۳۰۷

قاضی عبد العزیز - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۴۳ - ۳۴۶

عبد الخالق خوافی - ۳۷۲

خواجہ عبد الصمد فاضل - ۳۷۲

خواجہ عبد الرحیم ایلچی - ۳۸۷

۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۶

عبد الحمید لاهوری مولف پادشاہ

نامہ - ۴۰۳ - ۴۶۷ -

عبد اللہ خان دیگر () - ۴۶۱

شیخ عبد الرحیم ملازم یمین الدولہ

۴۶۵

عبد الرسول پسر فتح خان - ۴۶۷

۴۸۷ - ۴۷۵

عبد اللہ خان ولد خانجہان - ۴۶۸

میر عبد اللطیف - ۵۱۷ - ۵۱۹

خواجہ عرب بخشعی فوج - ۱۹۳	نذر محمد خان - ۶۰۸ - ۶۱۱
ملا عرفی شیرازی - ۲۰۰ - ۲۴۱	۶۴۷ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۰
۴۹۴	۶۶۹ - ۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۶۱
ملا عراقی مشہدی - ۲۴۲	۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۷۱ - ۶۷۰
عرب دست غیب - ۳۵۹ - ۳۶۲	۶۹۴
میدرزا عزیز کوکہ خان اعظم - ۲۵۶	عبدالذبی پسر خاندوران - ۶۱۰
۲۵۷ - (شف الف)	عبدالرحمن پسر نذر محمد خان
عزیز خان پسر خانجہان - ۴۴۱	۶۳۰ = ۶۳۲ - ۶۴۱ - ۶۷۴
میدر عزیز - ۶۴۰ - ۶۴۱	۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۳ - ۷۰۴
عزیز بیگ بدخشی - ۷۳۵	۷۱۰ - ۷۰۷
۷۳۶ - ۷۴۱	عبدالله خان والی توران - ۶۷۱
عسکری میدرزا - ۶۴ - ۷۱ - ۷۹	عبد الغنی نائب کشمیر - ۷۰۰
۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰	عبد اللہ بیگ - ۷۲۵
۱۲۱ - ۱۲۲	عبد الصمد خان - ۷۳۱
عطاء اللہ داماد فدائی خان - ۳۷۱	عبد الذبی نوکر سعد اللہ - ۷۳۶
عظمت خان پسر خانجہان - ۴۱۷	عثمان - ۱۰۵
علی دوست طغائی قلعه دار	عثمان باغی - ۲۷۳
اند جان - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۹	عادل بادشاہ مبارز خان عرف
علی بیگ شب کور - ۳۸	عدلی شاہ برادر زادہ شیرشاہ -
علی خان استجلو - ۴۲	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
سلطان علاء الدین برادر سلطان	۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ابراہیم - ۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۶۶	۱۲۳۰ - ۱۲۹

۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۹

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۵

۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰

۶۳۴ - ۶۳۶ - ۶۳۸ - ۶۳۹

۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲

۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۸۲ - ۶۸۵

۶۹۶ - ۷۰۰ - ۷۰۳ - ۷۰۶

۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۵۹

علي بيگ مردم علي مردان خان

۵۵۶ - ۵۶۷ - ۶۱۶

ملا علاء الملک - ۵۹۵ - ۶۳۶

۶۹۷

علي قلي خان حاکم مرو - ۶۵۵

۶۹۷

علي اکبر اصفهاني حاکم سورت

۶۷۸

عمر شيخ ميرزا پسر تيمور - ۱۶

عمر شيخ ميرزا پسر ميرزا ابومعید

۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲

عناك شاه برار - ۷۹

ملک عنبر حبشي نظام المالکي

۷۳ - ۷۴

امام علي موسی رضا رح - ۱۱۹

۵۶۴

علي قلي - ۱۲۴

علي شير ترکمان - ۱۵۱

ميدک علي - ۱۷۳

شيخ علاء الدين نبیره شيخ سليم

گوکه گوکشدانش خان ۲۵۰

ميرزا علي اکبر شاهي - ۲۵۶

علي مردان - ۲۷۵

ميدک علي بارهه - ۳۱۸ - ۳۱۹

علي شير آدم ملک عنبر - ۳۴۴

سلطان علاء الدين بهمني - ۴۸۸

علي اصغر ولد محمد جعفر - ۵۱۱

خواجه علاء الدين عطار - ۵۴۹

علي مردان خان پسر گنجعلي

خان (امير الامرا) - ۵۵۲ - ۵۵۴

۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹

۵۶۰ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۰

۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۸ - ۵۸۲

۵۹۰ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳

عراقین - ۱۵

عرب - ۴۰ - ۴۵ - ۲۳۶ - ۵۷۴

۷۲۶

علی مسجد - ۵۹۹

عزبرکوت - ۴۸۱

*** حرف غین - مردمان ***

غازی خان پسر دولت خان - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۱

غازی آدم جلال خان - ۱۰۳

میر غازی - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۷۶

غریب داس برادر رانا جگت

سنگهه - ۷۲۸

سید غلام محمد - ۶۰۳

غلام رضا آدم ایران - ۷۱۳ - ۷۱۴

شاه غوث - ۱۴۳

غیاث الدین علی بخشی - ۱۷۳

غیاث بیگ دیوان - ۲۶۱

غیاث بیگ ولد خواجه محمد

طهرانی (اعتماد الدوله) -

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۱۷

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۲ - ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸

۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۶

۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۰۰

۴۱۰ - ۴۲۵ - ۴۵۷ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۹۵

۵۳۲

عزبر قلعه دار - ۵۲۷

غیاث الله پسر سعد الله خان -

۷۰۸

عوض خان قاشقال - ۵۵۶

عیسی خان نیاززی - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۱۰ - ۳۹۳ -

*** مواضع و غیره ***

عجم - ۲۱ - ۴۶ - ۶۰ - ۶۵

۱۳۲ - ۲۳۶ - ۷۲۶

عراق - ۷ - ۱۸ - ۱۲۰ - ۱۳۸

۲۹۵ - ۴۰۳ - ۶۰۰ - ۶۵۲

شاه فتح الله شيرازي مخاطب

بعضه الدوله - ۱۸۸

فتح لشکر (نام فيل) - ۲۲۳

مير فتح الله شيرازي - ۲۳۲

فتح خان پسر عنبر (هيدمالمالار

نظام الملک) - ۳۸۳ - ۴۵۷

۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۷

۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۵ - ۴۷۶

۴۷۷ - ۴۸۰ - ۴۸۲ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۱

مير فتاح آدم شاه صفي - ۵۷۵

فخر الدين كوتوال - ۸۲

فخر الدين مشهدي داماد ميرزا

كامران - ۱۲۲

فدائي خان ميرتنک ۳۳۴

فدائي خان - ۳۵۷ - ۳۶۱

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۳۷۱

۳۸۷ - ۳۱۸ - ۵۶۹

فريدون - ۷

فردومي. مولف شاهنامه - ۷

فرونکيان - ۱۱ - ۷۷ - ۳۰۸

۳۰۹ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰

(شف الف)

غياث الدين - ۲۸۸

غيري کلان (نام توپ) - ۳۵۷

غيري خرد (نام توپ) - ۳۵۷

غيرت خان عرف کامگار - ۶۷۸

۶۸۱ - ۷۲۷ - (شف کاف)

* مواضع و غيره *

غار عاشقان - ۳۰

غزنين - ۱۸ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷

۴۵ - ۴۹ - ۱۲۰ - ۵۵۶

۵۶۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۸۸

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۷۰۰ - ۷۱۳

۷۲۷

غوربند - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۳۵

۶۷۵ - ۷۰۳

حصن غوربند - ۶۲۰

غور - ۶۴۱ - ۶۵۱

* حرف فاء - مردمان *

فاروقيان - ۲۱۵

فاضل خان - ۷۱۳

فولاد غلام میرزا شرف الدین

۱۹۴ - ۱۹۴

فولاد خان - ۲۴۹

میدی فولاد نظام الملکی - ۴۹۰

میدان فریدم غلام خانخانان عبدالرحیم

۳۵۰

فیروز خان پسر سلیم شاه - ۱۰۷

شیخ فیضی پسر شیخ مبارک

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۴

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۸

۲۵۱ - ۲۵۳

فیروز شاه - ۳۰۶

فیروز خان حبشی - ۳۱۹

* مواضع و غیره *

فارس - ۱۵ - ۳۹۱

فتح پور (سیکری) - ۱۷۳ - ۱۷۵

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۶

۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۷۱

۲۹۷ - ۴۰۷ - ۵۹۸

فتح آباد - ۳۷۱

۳۷۳ - ۳۹۰

فریدون خان کابلی خالوی میرزا

محمد حکیم - ۱۶۸ - ۱۸۵

فرخ میر بادشاه - ۱۸۰

شیخ فرید بخاری میر بخش

مرتضی خان - ۱۹۶ - ۲۴۸

۲۵۰ - ۲۵۳ - (شف میم)

فرید خان - ۲۹۲

فرنگی حکیم - ۳۱۱ - ۳۱۲

فرهاد خان پدر زندوله - ۳۵۰

۳۸۹

میدی فرجام - ۳۹۵ - ۳۹۶

شیخ فرید ولد قطب الدین خان

بخشی - ۵۵۲ - ۶۱۹ - ۶۸۳

فرهاد غلام علی مردان - ۶۱۱

۶۱۲

فریدون غلام علی مردان - ۶۱۶

۶۱۷

فراغت خان ناظر - ۷۰۲

فصیح خان - ۳۹۲

میر فصیح - ۷۳۴ - ۷۳۶

قاضي فضیلت (فضیلت) - ۹۸

قاسم حسین - ۸۵
 قاضی جهان - ۱۱۸
 سلطان محمد قاسم فرشته - ۱۹۷
 (شف میم)
 قاسم کاهی - ۲۴۲
 قاسم خان عرب - ۲۵۹
 قاسم بیگ فرستاده داری ایران
 ۳۲۳
 قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن
 ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۹۸ - ۳۷۶
 ۵۴۷
 میر قاسم - ۴۷۱
 قاسم پسر خسرو نبیرده نذر محمد
 خان - ۴۵۱ - ۴۵۵ - ۴۷۴
 قاسم خان - ۴۹۵
 قایم بیگ سفیر - ۷۳۰ - ۷۳۱
 قبل خان پسر تومنه خان - ۸
 قباد قلعه دار حصار - ۶۲۶
 قتلق محمد پسر نذر محمد خان -
 ۶۳۱ - ۶۴۵ - ۶۵۱ - ۶۵۵
 ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۱
 ۶۶۲ - ۶۶۶

دارالملک فرغانه - ۲ - ۱۹ - ۲۲
 ۲۴ - ۲۸ - ۳۳
 فریدآباد - ۲۵۴
 ولایت فرنگ - ۲۷۴ - ۳۰۹ - ۶۰۷
 فردا پور - ۴۳۰ - ۴۳۷ - ۵۶۵
 قلعه فرنگ - ۴۷۱
 باغ فرح بخش - ۵۹۵ - ۶۹۳
 فرات - ۴۴۰
 فوه - ۶۹۰
 حصار فیروزه - ۸۷
 باغ فیض بخش - ۴۰۸ - ۷۰۳
 ۷۱۵

*** حرف قاف - مردمان ***

قاجوایی بهادر پسر تومنه خان
 ۸ - ۱۳
 قایدو خان بن بوقاخان - ۸ - ۱۳
 مولانا قاضی اندجانی - ۲۴ - ۲۵
 ۲۴ - ۲۸
 قاسم خان قوچین - ۲۸
 قاصد ترخان - ۳۱
 قاسم بیگ نایب بهروزنج - ۷۹ - ۸۰

۵۵۲ - ۵۸۹ - ۶۱۹ - ۶۸۳

(شف جیم)

قطب فقیر مشهور به (خسرو

جعلی) - ۲۶۱

قطب الملک - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۳۴۳ - ۳۴۷ - ۳۵۳

۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱

۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۳

۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰

۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۶ - ۵۴۹

۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳

۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷

۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵

قلیچ خان اندجانی - ۱۷۳

قلیچ خان حارس قلعه آگره -

۲۱۸ - ۲۶۲ - ۴۵۳

قلیچ خان حاکم ملتان - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۸۵

۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۲۰ - ۶۲۶

۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۵۰

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰

۷۵۹

قرا خان پسر مغلخان - م

قراچار نویان از اجداد امیر

نیمور - ۱۰ - ۱۳

قرا یوسف ترکمان - ۱۷

قرا بهادر - ۱۶۵

قوم قزلباش - م - ۴۱ - ۴۳

م - م - ۱۱۳ - ۱۱۶

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۲۶۱ - ۳۲۶

۵۵۸ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۶۰۹ - ۶۵۲

۶۷۱ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۸

۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲

۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۷۰۰ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۷

قطب خان پسر شیر خان - ۷۲

۸۵ - ۹۵ - ۱۰۳

قطب الدین خان حاکم بروده - ۱۸۷

حضرت خواجه قطب الدین - ۲۳۰

قطب الدین خان اتکه کولکلتاش

خان (شیخ جیون) - ۲۳۵

۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۶ - ۲۶۷

۷۰۸ - ۷۰۷ - ۴۹۹ - ۴۹۵

۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۰ - ۷۰۹

۷۲۲ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸

۷۵۷ - ۷۴۱ - ۴۲۹

قلعه قندهار - ۳۷ - ۳۶ - ۱۱۶

۴۵۱ - ۴۰۵ - ۳۲۶ - ۱۲۵

۵۸۹ - ۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۵۲

۷۱۷ - ۴۹۹ - ۴۹۲ - ۴۸۶

۷۵۰ - ۷۲۷ - ۷۲۴

قلعه قندهارک - ۴۵۰

قنوج - ۴۳ - ۷۳ - ۱۰۹

*** حرف کاف - مردمان ***

میرزا کامران برادر همایون - ۵۰

۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۲ - ۷۱

۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۰۵ - ۸۷

۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹

۷۱۸ - ۲۵۳ - ۱۷۷ - ۱۲۶

کامگار بیگ غیرت خان مولف

جهانگیر نامه - ۲۰۳ - ۲۱۶

۲۴۷ - ۳۲۵ - ۴۴۲ - ۴۴۳

(شف غین)

قنبر علی - ۲۹

میرزا قندهاری - ۲۷۸

*** مواضع و غیره ***

حوض قتلو - ۵۲۰

قجدران - ۴۴

حصار قندز - ۲۲ - ۲۳ - ۴۲ - ۴۴

قندز - ۳۳ - ۴۲۰ - ۴۲۴

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۶۵۰

قندهار - ۳۶ - ۴۷ - ۷۱ - ۱۱۵

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۳۴

۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۶۱

۲۰۴ - ۲۲۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۵۸ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۳۰۷

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۴۰۲

۴۵۵ - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۵۳

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸

۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۷۳ - ۶۸۴

۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳

- کاکاپندت نوکر خانخانان - ۴۹۹
- کاما نام سرزبان گدهي (کاما
سلمهور) - ۵۶۵ - ۵۶۶
- کاکرخان سردار - ۶۸۵ - ۶۸۹
- کارطلب خان - ۷۴۳
- رانا کرن پسر رانای چتور - ۲۸۰
- ۲۸۱ - ۳۹۴
- کرن برادرزاده کشن سنگهه - ۲۸۲
- قوم کراس - ۲۹۷
- کرده سلطان صبيده سلطان
پرويز - ۳۷۱
- راجه کشن سنگهه خالوي شاه
- خرم شاه جهان - ۲۸۱ - ۲۸۲
- ۵۹۷
- راجه کشتوار - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۳۰
- ۵۹۳
- کفاف - ۳۸۵
- کفش قلبي خان تعين کرده
- نذر محمد خان - ۶۱۴ - ۶۵۵
- راجه کليانمل هاگم بيگانير - ۱۷۵
- خواجه کلان رئيس غور - ۶۵۱
- کوليان - ۲۹۷
- کوتوال خان - ۳۷۶
- کوچ بهار زميندار - ۵۶۰
- قوم کهکران - ۴۶ - ۴۷ - ۱۰۵
- ۴۱۹
- کهتر داس - ۳۳۷ - ۳۳۸
- کهيلوجي دکني - ۳۷۹
- کيو مرث (يافت اغلان) - ۳
- (شف ياد)
- کيسري سنگهه ولد راجه جي سنگهه
- ۷۰۱ - ۷۰۲
- کيسر سنگهه - ۷۳۵
- دار الملک کابل - ۲ - ۱۲ - ۱۸
- ۱۹ - ۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶
- ۳۷ - ۳۸ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶
- ۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۸
- ۶۳ - ۶۴ - ۶۷ - ۷۱ - ۹۸
- ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰
- ۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - ۱۳۳
- ۱۴۹ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷
- ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۳ - ۱۸۵
- ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۵۰
- ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۸

قلعہ کالجیہ - ۷۲ - ۱۰۱ - ۱۷۵	۳۲۶ - ۳۰۳ - ۲۹۴
کالجیہ - ۷۲ - ۹۴ - ۳۶۰	۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۳۳ - ۳۲۷
کاشغر - ۱۳۲	۳۹۸ - ۳۷۷ - ۳۷۴ - ۳۵۸
سرکار کالجیہ - ۱۵۰ - ۱۵۵ - ۲۱۹	۴۰۵ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰
۴۰۷	۴۲۸ - ۴۲۶ - ۴۲۲ - ۴۱۰
قلعہ کارون - ۱۵۴	۵۵۴ - ۵۴۹ - ۴۷۲ - ۴۷۰
قلعہ گویل - ۲۱۲	۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۵
قلعہ کانگریہ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۵	۵۸۰ - ۵۷۳ - ۵۶۹ - ۵۶۸
کانگریہ - ۵۸۳	۵۹۴ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۲
قلعہ کاندھ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۱	۶۱۷ - ۶۱۱ - ۶۰۸ - ۵۹۶
کاندھ - ۴۷۱	۶۲۷ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۱۹
کالاکوت - ۴۸۳	۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۳۸ - ۶۲۸
قصبہ کانتی - ۵۲۷	۶۵۸ - ۶۴۸ - ۶۴۵ - ۶۴۳
قلعہ کانتی - ۵۲۷	۶۷۶ - ۶۷۴ - ۶۷۳ - ۶۶۰
کالی پھیتہ - ۵۴۰	۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۸۱ - ۶۷۸
کاشان - ۶۵۲	۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۸۷ - ۶۸۶
کامان پھاری - ۷۰۱	۷۱۰ - ۷۰۹ - ۷۰۰ - ۶۹۴
کٹل انتور - ۴۳۷	۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۳
کٹل طول - ۶۲۳ - ۶۴۳	۷۵۵
کرمان - ۱۵	قلعہ کاشان ۲۹
کربلائی معلیٰ - ۵۳ - ۱۴۷ - ۲۶۹	قلعہ کابل - ۳۵ - ۱۱۶ - ۱۲۱
کرارہ - ۵۲۰ - ۵۳۸	۱۳۱

قلعہ کلیانہی - ۷۵۶	قصبہ کونال - ۶۷۸
کمبل میڈر - ۱۶۱	کرناتک - ۷۴۵
کملاپور - ۵۲۷	صوبہ کشمیر - ۲۳ - ۱۰۵ - ۱۲۲
ضلع کوکن (نام سابقہ شیش دیو دمن) -	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۷۷ - ۲۷۳ - ۴۵۰ - ۴۷۱	۱۹۶ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۸۱
۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۳۲	۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۵۳۷ (شف دال)	۳۰۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴
قلعہ کوہ - ۴۳۱	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۵۰
قصبہ کولابور - ۵۲۹ - ۵۳۰	۳۵۵ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۸
دریای کوکن - ۵۳۷	۳۹۹ - ۴۰۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳
کولاب - ۶۳۹	۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷
شہر کھنڈاپیت - ۷۷ - ۱۵۱ - ۱۷۷	۵۴۹ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۹
۲۰۲ - ۲۹۴ - ۶۷۸	۵۷۰ - ۵۷۳ - ۵۷۷ - ۵۷۹
قلعہ کھیرلہ - ۲۱۲	۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۷ - ۵۸۸
کھرکی موسوم بہ خجستہ بنڈیاک	۵۹۵ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۱۰
(اورنگ آباد) ۲۸۵ - ۳۱۹	۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۴۵
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۴۷۷ - ۴۸۸	۶۷۳ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۷۰۰
(شف خاء)	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶
قلعہ کھتر - ۵۲۴	۷۰۷
قلعہ کھمرن - ۶۱۱ - ۶۱۲	کشن گنگا - ۳۰۰ - ۳۰۰ - ۵۳۰
۶۲۶ - ۶۴۴	قصبہ کلانور - ۱۲۷
کھمرن - ۶۱۱ - ۶۵۸	قصبہ کلیانہی - ۵۲۴ - ۵۲۵

* مواضع و غیره *

گجرات - ۶۸ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۹

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۱

۲۵۲ - ۲۹۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸

۵۵۵ - ۶۴۱

گدھه - ۵۰۷

گدھی کاما - ۵۶۵ - ۵۶۶

۵۸۷ - ۵۸۸

آب گذر اکبر پور - ۳۴۱

گذر بابا پیاری - ۳۹۲

قلعه گرشگ - ۵۵۸ - ۷۱۹

گگهر - ۱۱۵ - ۱۹۱

پرگنه گلشن آباد - ۲۷۴ - ۵۲۴

گلکنده - ۲۹۵ - ۳۴۲ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۵۱۴ - ۵۲۱ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۷

۷۴۸

قلعه گلبرگه - ۱۴۳

گلبرگه (احسن آباد) - ۴۸۸

۵۲۶ - ۵۲۸

گل بهار - ۶۱۴

* حرف گاف - مردمان *

گجراتیان - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

راجه گجمنگهه - ۳۹۲ - ۴۲۴

۵۶۱ - ۷۳۰

گچپت (نام فیل سفید) - ۴۱۱

گجموتی (نام فیل) - ۵۴۰

گرانبار (نام فیل) - ۲۳۰

راجه گردهر داس - ۴۲۶

گرجای زن جادو رای - ۴۲۷

گلرخ بیگم دختر میمزا کامران -

۱۷۷ - ۱۸۴

گنگا رام عامل - ۴۴۹

گنجعلی خان حارس قلعه قندهار

از جانب شاه عباس - ۵۵۴

گوبند امیر راجه مالدیو - ۱۰۰

گوبند داس وکیل راجه سورج

سنگهه - ۲۸۱ - ۲۸۲

گوبال داس برادر زاده راجه

سورج سنگهه - ۲۸۱

راجه گوبال سنگهه - ۳۴۰

گوجر سردار - ۵۵۶

لطف اللہ خان پسر سعید خان -

۶۶۳

لطف اللہ پسر سعد اللہ - ۷۰۸

۷۳۶

لعل بیگ (لالہ بیگ) - ۲۱۹

لعل بیگ (دیگر) - ۷۲۶

خاندان لودی - ۷۲

نوحانیان - ۹۳

لہراسپ برادر خاندان پسر

مہابت خان - ۴۷۶ - ۴۷۷

۴۹۶ - ۴۹۹ - ۶۰۸ - ۷۲۲

۷۵۹ - ۷۵۴

* مواضع وغیرہ *

دارالسلطنہ لاہور - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۸۵ - ۹۸ - ۱۰۵

۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۴۸

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۶ - ۲۴۶

۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶

۳۳۰ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۸۱

آب گنگ - ۴۴ - ۸۴ - ۸۵

۸۶ - ۲۰۹ - ۷۵۵

گوالیار - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۶۴

۹۹ - ۱۰۵ - ۲۲۳ - ۴۰۷

۴۰۹ - ۴۱۸ - ۵۲۰

قلعہ گوالیار - ۵۵ - ۱۰۹ - ۱۴۲

۱۷۸ - ۲۸۰ - ۴۰۸ - ۴۹۱

۵۷۸

ولایت گورکھپور - ۸۱

بندر گوہہ - ۲۹۲

گوندبرانہ - ۲۹۳ - ۳۱۸ - ۵۱۲

۵۱۳ - ۵۳۷

گوندھا - ۵۱۴ - ۵۱۵

گھات رونکھڑہ - ۳۰۵

گھات دیو - ۳۱۸

* حرف لام - مردمان *

لائ ملک زن تاج خان - ۹۳ - ۹۴

لشکر خان (خواجہ ابوالحسن) -

۳۳۵ - ۳۸۳ - ۳۹۸ - ۴۰۰

۴۲۲ - ۴۷۰ - (شف الف)

لشکری پسر مخلص خان - ۴۱۲

لشکر خان بخشی - ۷۲۵ - ۷۳۰

۱۷۵ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۰۰

۲۴۵

ماهگم آغا (اتکھ) - ۱۳۵ - ۱۳۲

۱۶۲ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۳۶

کدور مانسنگهه ولد راجه بهگوان

داس خسر پورگ جهانگير شاه

۲۱۶ - ۱۹۷ - ۱۹۱ - ۱۸۹

۲۳۳ - ۲۲۷ - ۲۱۸ - ۲۱۷

۲۵۹ - ۲۴۸ - ۲۳۸ - ۲۳۴

۷۲۶ - ۴۲۶ - ۳۴۷ - ۲۷۳

مانهوسنگهه - ۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۶۱

ماناجي سردار بيجاپور - ۴۸۹

مالوجي دکني - ۵۴۲ - ۷۴۵

۷۵۹ - ۷۴۸

مبارک خان لودي - ۴۷

مبارک خان افغان - ۱۵۱

شيخ مبارک ناگوري پدر شيخ

ابوالفضل - ۱۹۸ - ۱۹۹

۲۰۰ - ۲۴۱

سيد مبارک قلعه دار رهناس -

۴۴۳

مبارزخان روهله - ۴۰۴ - ۶۱۲

۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۸۲

۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۴ - ۳۹۳

۴۹۲ - ۴۶۲ - ۴۰۴ - ۴۰۲

۵۴۷ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۴۹۳

۵۶۶ - ۵۶۲ - ۵۴۹ - ۵۴۸

۵۸۰ - ۵۷۱ - ۵۷۰ - ۵۶۷

۵۹۶ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷

۶۱۷ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷

۶۴۳ - ۶۴۲ - ۶۲۱ - ۶۱۸

۶۶۰ - ۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۵

۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۷۴ - ۶۷۲

۷۰۳ - ۷۰۰ - ۶۹۴ - ۶۸۷

۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۰۷ - ۷۰۴

۷۵۶ - ۷۲۸

قلعه لاهور - ۲۵۳ - ۳۹۰ - ۵۶۶

آب لاهور - ۳۹۰

لکهنو - ۶۳ - ۹۴

لکهي جنگل - ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۳۹

لمغان - ۷۱

* حرف ميم - مردمان *

راجه مانديو (راجه مازدار)

محمد شاه بادشاه ناصرالدين - ۲
۴۲ - ۴۰۴ - ۵۹۲
ميرزا محمد ولد ميرزا جهانگير
۱۸ - ۱۴
سلطان محمد ميرزا پسر ابوسعيد
ميرزا - ۱۹ - ۲۹
سلطان محمود ميرزا پسر ابوسعيد
ميرزا - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷
مولانا محمد قاسم فرشته - ۲۳
۲۱۶ - ۲۳۷ (شفق)
محمد حسين كورگاني - ۲۳ - ۲۴
سلطان محمود خان - ۳۳ - ۳۴
محمد مقدم داماد الغ بيگ - ۳۵
محمد بيگ - ۳۶ - ۳۷
محمد علي شيباني - ۳۸
مير محمد - ۴۴
شيخ محمد غوث - ۵۴
محمد سلطان ميرزا - ۵۹ - ۶۳
سلطان محمود نبيره سلطان
بهلول كودي - ۶۴ - ۸۱
۹۴ - ۹۵ - ۹۹
محمد زمان ميرزا نبيره سلطان

حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲
۸۴ - ۱۴۹
محمد سلطان دختر زاد سلطان
حسين ميرزا - ۷۳ - ۸۲
۸۶ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۴۹
محمد خان حاكم جونپور - ۹۰
۹۱ - ۹۲
شاه محمد فرملي - ۱۰۹ - ۱۱۰
محمد خان سور حاكم بنگاله - ۱۱۲
سلطان محمد ميرزا پسر گلان
شاه طهماس - ۱۱۷
شاهزاده محمد مراد پسر شاه
طهماس - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۳۲۴
محمد علي خان - ۱۲۱
شاهزاده محمد حكيم ميرزا برادر
عرش آشياني - ۱۲۲ - ۱۴۳
۱۴۴ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹
۱۸۵ - ۱۸۵ - ۱۸۹
حاجي محمد خان سيستاني
۱۴۲ - ۱۴۴
مرزا محمد حسين - ۱۴۹ - ۱۷۷
۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

سلطان محمد برادرزادہ قطب الملک - ۲۹۶	شیخ محمد سلیم چشتی - ۱۷۳
محمد قلی افشار داروغہ باغات کشمیر ۳۰۳	سلطان محمد مراد فرزند عرش آشینانی - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۲۰۳
میرسید محمد استاد مولف - ۳۰۸	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۸
محمد شریف وکیل - ۳۳۳	۲۰۹ - ۲۱۲
مکرم خواجہ سرا - ۳۳۴	محمد قاسم خان کابلی - ۱۹۳
محمد صالح - ۳۳۸ - ۳۴۵	۱۹۵
محمد جعفر پسر افضل خان ۳۴۳ - ۵۱۱	محمد شریف امیر الامرا پسر خواجہ عبد الصمد شیرین قلم ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۵۳
ملا محمد لاری - ۳۴۴ - ۳۴۷	محمد مراد خان - ۲۳۸
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۴۴	سید محمود خان - ۲۳۹
ملا محمد فاضل - ۳۷۲ - ۳۷۳	سید محمد جامہ بانف - ۲۴۲
حکیم محمد حازق - ۴۰۵	میرزا محمد اوزبک - ۲۵۸
خواجہ محمد صادق پسر خواجہ عبد الرحیم - ۴۰۶	محمد صادق تبریزی نوکر شجاع مولف مذہب الصادقین - ۲۶۳
سید محمد نبیرہ سید مظفرخان ۴۱۶	خواجہ محمد طہرانہ - ۲۶۳
محمد خان نبیرہ خان عالم لودی ۴۱۷	محمد تقی بخشی (شاہ قلی خان) - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۲۱
محمود خان نبیرہ خان عالم لودی - ۴۱۷	۳۷۲
	محل دار خان - ۲۸۳ - ۴۳۰
	۴۸۷ - ۴۹۲

خان - ۵۵۵ - ۴۲۰ - ۴۲۷	محمودخان پسر خاندان جهان - ۴۴۳
محراب خان قلعه دار شاه ایران -	محمد علي بيگ رسول ایران
۵۵۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۲	۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۷۲
۴۹۵ - ۴۹۴ - ۷۲۷	محمد رضا فرزند مصطفی خان
محمد طاهر وزیر خان - ۵۶۲ - ۵۶۴	۴۶۴
محمد سلطان پسر اورنگ زیب -	محمود خان حارس قلعه کالنده
۵۷۲ - ۶۷۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲	۴۷۱
۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶	حاجي محمد جان قدسي
۷۴۶ - ۷۴۷	ملک الشعرا - ۴۷۱ - ۴۸۹
محمد پاشا وزیر اعظم قیصر روم -	۴۹۳ - ۵۰۳
۵۷۶	محمد معصوم کابلي (اسدخان)
محمد شافي پسر سيف خان -	۴۷۲ - (شف الف)
۵۷۸	سلطان محمد تغلق - ۴۸۸
محمد يحيي پسر سيف خان -	ميان محمد ميرزاهد - ۴۹۳
۵۷۸	۵۰۲ - ۵۴۸ - ۵۴۹
محمد زمان طهراني - ۵۸۸	محمود بيگ خواني - ۵۱۴
مير محمد صالح مشکين قلم ولد	محمد حسين - ۵۳۱
مير عبد الله زرین رقم - ۶۰۵	محمد يار بيگ - ۵۴۴
محمد علي فوجدار - ۶۰۷	سيد محمد رضوي - ۵۴۷ - ۵۴۸
سيد محمد پسر خاندوران - ۶۱۰	سيد محمد شاه عالم - ۵۴۸
سيد محمود پسر خاندوران - ۶۱۰	قاضي محمد اسلم - ۵۵۰
ميرزا محمد مشهدي - ۶۲۳ - ۶۴۷	محمد علي پسر علي مردان

- محمد صدیق نوکر خسرو خان - محمد بیگ توپچی باشی شاه
۴۲۴ ایران - ۷۱۲
- محمد بدیع پسر خسرو خان - محمد علی خان (دیگر) - ۷۱۳
۴۲۵ - ۴۴۵ محمد ابراهیم پسر علی مردان
- محمد امین کتابدار آدم نذر - محمد (ابراهیم خان) - ۷۱۷
محمد خان - ۴۳۵ محمد جعفر میر آتش (برق)
- محمد محسن کرمانی - ۴۴۵ انداز خان (- ۷۱۸ - ۷۲۰
محمد زمان مشرف - ۴۵۰ ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴
محمد مراد داروغه - ۴۵۰ ۷۲۵ - ۷۲۹
- محمد بیگ قلماق - ۴۵۸ میر محمد برکی - ۷۱۹
محمد طاهر خوراسانی (صف شکن محمد شریف عرب - ۷۲۶
خان) - ۴۶۸ محمد حسین پسر میر یوسف -
محمد اشرف پسر اسلام خان - ۴۷۴ ۷۲۶
- محمد غیاث - ۴۷۴ محمد سعید پسر مادات خان -
۴۹۸
- محمد سلیم قاضی القضاة - ۷۰۲ محمد ابراهیم آخته بیگی (اسد
سید محی الدین سفیر روم خان) - ۷۲۸ - ۷۲۹
نبیره حضرت سید عبد القادر محمد امین پسر میر جمله -
۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸ ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳
- جیلانی - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸ محمد صفی پسر اسلام خان -
۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۴ - ۷۴۰ محمد ناصر ملازم قطب شاه - ۱۴۲

۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۳۴ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹

۴۴۱ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵

۴۴۰ - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۸۰

۶۸۳ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۲۹

۷۵۳ - ۷۵۸

مرحمت خان بخشى - ۴۱۴

۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۲۵

مرزى پندت وزير عادل خان - ۴۸۴

۴۸۶ - ۴۸۹ - ۴۹۶ - ۵۰۰

مرشد قلى خان فوجدار متهر - ۵۵۲

مرشد قلى خان - ۷۱۴ - ۷۳۱

۷۳۲ - ۷۳۴

سلطان محمد مراد قيصر روم -

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷

۵۷۹ - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

مرتضى قلى خان ناظم مشهد -

۴۵۲

محمد مراد ايلچى - ۴۹۵

مرتضى قلى خان تورچى باشى

شاه ايران - ۴۹۴ - ۴۹۷

۷۴۳

محمد بيگ ملازم محمد سلطان

۷۴۳ - ۷۴۵

محمد امين متصدى بندر مورت

۷۵۰ - ۷۵۱

محمد رضاى خراسانى - ۷۵۷

مخلص خان - ۳۴۴ - ۳۷۰

۳۹۰ - ۴۱۲

سلطان مراد ميرزا - ۱۹

مریم مکانى حمیده بانو - ۱۴۴

۲۱۸ - ۲۲۴ - ۲۲۹ (شف حاء)

مرتضى خان بخارى بخشى شيخ

فريد - ۲۳۴ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۴۸۹ - ۴۹۰ - (شف فاء)

قوم مرهه - ۲۵۵

محمد مراد بخش پسر شاه جهان

۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۵۴۸ - ۵۷۳ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۶۰۱ - ۶۰۹ - ۶۱۹ - ۶۲۱

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۸

خواجہ معین الدین چشتی رح

۱۷۴ - ۲۱۵ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷

معتقد خان مولف اقبالی نامہ

۲۱۶ - ۲۴۷ - ۲۸۷ - ۲۹۳

۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۱۸ - ۵۶۷

معتقد خان - ۳۳۳

معتقد خان صوبہ نار آدیسہ -

۵۸۳ - ۶۸۵

مستمد معظم پسر اورنگ زیب

۵۹۷ - ۷۲۸ - ۷۴۹

معز الملک دیوان مالوا - ۷۷۸

مغول پسر انجہ خان (مغول

خان) (مغل خان) - ۳ - ۴

۲۱ - ۶

قوم مغلان - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴

۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۸۳ - ۹۱

۹۶ - ۱۱۴ - ۱۲۰ - ۱۳۳

۱۳۳ - ۱۷۱ - ۲۰۷ - ۲۰۹

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۹

۲۸۴ - ۲۸۵ - ۴۱۷ - ۴۳۱

۴۸۱ - ۶۹۷ - ۷۲۶ - ۷۳۲

سیدی مفتاح نظام الملکی حبش

مسعود میرزا - ۱۴۹ - ۱۷۸

ملک مسعود قافلہ باشی - ۲۶۴

حکیم مسیح الزمان عرف حکیم

مظفر - ۵۰۸

مصاحب بیگ خان ولد خواجہ

کلان - ۱۴۱ - ۱۴۴

مصطفی خان ولد ملا محمد

لاری - ۴۶۴

مصطفی پاشا وزیر قیصر روم - ۵۷۶

شاہ مطہر دکنی - ۱۳۷

سلطان مظفر گجراتی مظفر خان -

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۹۶

مظفر میرزا والی برہانپور - ۱۸۴

مظفر خان - ۲۳۸ - ۳۹۸

میرزا مظفر حسین صفوی - ۲۶۵

۵۵۲

سید مظفر بارہہ (سید خانجہان)

۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۷۱ - ۴۰۷

۴۱۴ - ۴۱۷ - ۴۱۹

۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۴۴۱

۴۴۲ - ۴۵۳

سید مظفر ملازم قطب الملک - ۷۳۵

۷۱۹ - ۶۹۲	خان - ۱۶۰ - ۵۳۹ - ۵۴۱
ممتاز محل (مہد علیا)	مقرب خان - ۲۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۵
(ارجمند بانو) ۳۹۳ - ۳۹۲	۳۶۷
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۹	مقرب خان دکھنی - ۴۳۰
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۹۶ - ۷۲۸	۴۵۲ - ۴۳۱
منوچہر ولد ایریج - ۷	مکندر ای - ۳۴۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
منوچہر میرزا پسر میرزا سلطان	مکرم خان حاکم بنگالہ - ۳۸۷
مکرم - ۱۷	مکرم ست خان - ۵۱۴ - ۵۱۷
منگوقا خان پسر چنگیز خان - ۱۱	۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۵۳۴
راجہ منکت رای - ۵۵	۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۶ - ۶۲۱
مذمعم خان خانخانان - ۱۲۲ - ۱۳۱	۶۷۸ - ۶۸۱ - ۷۰۰ - ۷۵۹
۱۴۹	ملو خان حاکم مالوہ - ۹۹
شاہ منصور حاکم سرھند - ۱۸۵	ملتفت خان پسر اعظم خان -
میدان منجو امیر نظام الملک	۴۵۰ - ۶۱۹ - ۶۸۵ - ۷۰۶
۲۰۵ - ۲۰۴	ملک ضبط (نام توپ) - ۴۵۷
منصور حبشی - ۳۵۵ - ۳۶۶	ملک میدان (نام توپ) - ۴۹۵
میر منصور بدخشی - ۳۶۲	۵۱۷
۳۶۷ - ۳۶۳	ملکدبانو ہمشیرہ ممتاز محل
سید منصور نبیرہ سید خانچہان	اہلیہ سیف خان - ۵۷۸
۶۱۸ - ۶۴۴ - ۶۴۸	ملک دازد - ۵۹۲
حاجی منصور سفیر - ۶۲۷	ملوک چندہ مشرف - ۶۰۲
۶۳۸ - ۶۳۴	ملک حسن زمیندار قندھار -

۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۸
 ۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۳
 ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰
 ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۴
 ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹
 ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳
 ۳۸۱ - ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۸
 ۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۲
 ۳۹۰ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۹۱
 ۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۱
 ۴۰۹ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۲
 ۴۲۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۲۷
 ۴۳۴ - ۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱
 ۴۳۹ - ۴۳۷ - ۴۳۶ - ۴۳۵
 ۴۴۰ - ۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۴۷
 ۴۵۰ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷
 ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۵۶
 مہدی قلی قلعه دار شاہ ایران -
 ۷۱۹
 میرزا میران شاہ پسر تیدور
 ۱۷ - ۱۶
 قوم میدواتی - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰

مویک بیگ - ۱۴۱
 قوم مواہ - ۲۹۷
 موسوی خان - ۳۳۳ - ۳۳۴
 ۵۹۹ - ۵۹۶ - ۵۸۱
 راجہ موہن داس - ۴۹۷
 موہنجی سردار دکنی - ۴۹۹
 امام موسی کاظم امام زفافض - ۵۹۳
 حکیم مومنا - ۵۹۸ - ۶۰۶
 حافظ موہن - ۷۰۱
 موہی محلدار قطب شاہ - ۷۴۲
 ۷۴۳ - ۷۴۴
 مہرنگار خانم (قتلق نگار) مریم
 مکانی والدہ ماجدہ فردوس
 مکانی - ۲۱ - ۳۵
 مہدی سلطان بنی عمیر شاہ - ۴۲
 مہدی قاسم خان - ۲۳۸
 مہابت خان خانخاندان سپہسالار
 ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۷۱
 ۲۸۰ - ۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۲۶
 ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴
 ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰
 ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

۳۹ - ۴۳۳

ماژندران - ۱۵ - ۴۵۲ - ۴۵۵

صوبهٔ مالوه - ۶۷ - ۶۸ - ۷۵ - ۸۰

۹۹ - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۶۹

۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۹

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸

۲۳۶ - ۲۵۸ - ۲۷۷ - ۲۸۸

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۰۵

۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۹۲

۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۱۲

۴۳۷ - ۴۶۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲

۴۹۶ - ۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۴۴

۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۱۰ - ۶۴۲

۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳

۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۲۹ - ۷۴۱

ماندو (شادي آباد) - ۷۵ - ۱۰۲

۱۰۵ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۹۳

۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۹ - ۳۷۷

۳۹۲ - ۴۱۲ - ۷۰۳

قلعهٔ ماندو - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۱

۳۱۵ - ۵۳۸

۴۲ - ۱۳۴ - ۱۴۳ - ۷۰۱

راجہ ميدني راي زميندار

چنديري - ۶۳

ملا مير محمد ملاي خارجي - ۱۴۸

ميران مبارک شاه - ۱۶۴

ميرزا يان باغي - ۱۷۰ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۳۵

مولانا ميرکلان هراتي - ۲۴۵

بابا ميرک - ۳۵۷

مير ميران (اسدالله) - ۳۷۲

۴۲۷ - (شف الف)

ميرزاخان بن شاه نواز خان - ۵۰۶

۶۰۹ - ۶۱۹ - ۷۴۴ - ۷۴۵

ميرک حسين خواني - ۵۰۸

ملا مير هروي خراساني - ۵۵۱

ميرخان ميرتزيک - ۵۶۱ - ۶۰۲

۶۰۳

شيخ مير - ۷۴۵

* مواضع وغيره *

ولايت ساوراء النهر - ۲ - ۷ - ۱۲ -

۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۲ - ۳۲

۴۸۴ - ۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۱

مصر - ۱۵

مصطفی آباد (چوپڑہ) - ۷۱۷

مغلستان (ترکستان) - ۴ - ۴ - ۴

۱۹ - ۲۱ - ۳۳ - ۳۴ (شف تاء)

مکہ متبرکہ - ۵۳ - ۲۳۹ - ۲۶۹

۵۵۱ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۰۶

۶۰۷ - ۶۸۰ - ۷۳۱

صوبہ ملتان - ۱۴ - ۱۴ - ۴۴

۱۲۳ - ۲۰۴ - ۲۶۵ - ۳۰۷

۳۹۸ - ۵۴۸ - ۵۵۳ - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۹۳ - ۶۰۰

۶۰۴ - ۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۶۹۰ - ۷۰۰ - ۷۰۳

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۸۲۷

۷۳۱

قلعہ مالوت - ۵۰

ملکانپور - ۳۱۸ - ۳۵۰ - ۴۹۵

قلعہ ملہیر - ۵۴۶ - ۵۶۱ - ۵۶۲

۵۶۴

سرکار منہ سور - ۷۴ - ۷۷۸

قلعہ منصور گدھہ - ۴۳۶

ماڑوار - ۱۰۰ - ۱۰۱

قلعہ مالکوت - ۱۳۵

قصبہ ماجن بجوارہ - ۱۴۹

متھرا - ۲۹۹ - ۵۵۲ - ۵۷۲

۶۰۷

مچھلی بندر حیدرآباد - ۳۱۲

حصار محمود آباد - ۷۶

محمود آباد - ۷۶ - ۳۹۳

محمد آباد - ۵۲۵

مدینہ منورہ - ۵۳ - ۱۲۲ - ۲۳۹

۲۴۰ - ۶۰۴ - ۵۵۱ - ۶۰۶

۶۸۰ - ۷۳۱

قلعہ مرغاب - ۲۶ - ۲۷

مرچ - ۵۳۰

باغ سراک - ۴۳۰ - ۴۳۱

مرور - ۴۵۱ - ۴۵۵

مسجد عالی فتحپور - ۲۳۶

مسجد سنگین اجمیر - ۳۹۴

مسجد قلعہ اکبر آباد - ۷۲۸

مسجد عالی دار الخلافہ - ۷۵۴

مشہد مقدس - ۱۴۶ - ۱۴۷

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۴ - ۵۹۰

نجم ثنائي امفهانبي - ۴۳ - ۴۴

۱۱۶

نجابت خان - ۵۰۵ - ۵۰۶

۴۰۹ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۳۸

۴۷۴ - ۷۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۴

۷۵۹

نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۷۲ - ۵۰۹

۵۳۱ - ۶۰۸ - ۶۰۴ - ۶۱۱

۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۴

۶۲۶ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴

۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۴۰ - ۶۴۱

۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۷

۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳

۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷

۶۶۱ - ۶۶۷ - ۶۶۹ - ۶۷۳

۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰

۷۱۶ - ۷۵۹

راجه نورنگهه رار - ۲۲۳

مورنگي پٽن - ۳۲۰

موصل - ۵۷۴ - ۵۷۴

دربای مهي - ۲۹۷

مهاکوت - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۶

ميمند - ۳۸

ميووات - ۴۲ - ۷۱ - ۷۰۲

ميرتهه - ۱۲۴ - ۱۳۰

قلعه ميرتهه - ۱۵۹

قلعه ميمنده - ۶۵۶ - ۶۷۴

* حرف نون - مردمان *

ناصر بيگ قلعه دار - ۲۷

سلطان ناصر ميرزا برادر جهانگير

ميرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵

ناهر خان ميوواتي پسر حسن

خان - ۶۲

ناهر خان - ۳۳۸ - ۳۳۹

ناصر ميرزا (يادگار) - ۷۹

۸۰ - ۸۵

ناوجي سردار - ۴۲۹

شبيخ ناصر (ناصر محمد) - ۵۵۰

۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰

۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۹

۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵

۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲

۴۷۴ - ۴۷۸ - ۴۸۷ - ۴۹۰

۴۹۱ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰

۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۲ - ۵۳۳

۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۴۲

نظام الدین بخششی هروی مورخ -

۲۳۷

نظر بهادر - ۴۰۷ - ۵۱۰

خواجه نظام تاجر - ۴۱۰

نظام الملکیان - ۴۱۱

نظام الملک لیباسی (دیگر) -

۵۳۹ - ۵۴۲

نظریدگ رئیس المان - ۴۵۰

نظرعلی خان حاکم اردویل ملازم

شاه عباس - ۴۹۷

حکیم نظام الدین ملازم عبد الله

شاه - ۷۴۳

شیخ نظم - ۷۴۹

نگینہ خاتون بیگم مادر امیر

راجہ نرسنگھ دیو بندیلہ پدر جہار

منگھہ - ۴۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۵

نرہر داس جہالہ - ۴۳۱ - ۴۳۲

نرسنگھ دیو پسر بکر صاحبیت -

۵۲۲ - ۵۲۳

نصرت شاہ - ۶۴

نصیر الدین پسر غیاث الدین -

۲۸۸

نصیر خان (خاندوران) - ۱۴۱۴

۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۶۱

۴۶۸ - ۴۸۹ - ۷۴۶ - ۷۴۸

نظر بهادر اوزبک - ۳۸

نظر میرزا - ۴۴

نظام الدین بحری والی احمد نگر -

۶۴

نظام برادر فرید شیر شاہ پسر

حسن - ۸۸

نظام الملک - ۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵

۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۲۰ - ۳۱۸

۳۲۰ - ۳۲۷ - ۳۴۷ - ۳۷۶

۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶

۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۲۴ - ۴۲۵

نوازش خان پسر معید خان - ۳۳۵

نوشابه - ۵۴۲

نورس بانو اہلیہ شہ نواز خان - ۵۹۱

نور الحسن بخشعی احدیان

۶۷۶ - ۶۸۵

نیزاریان - ۱۰۵

نیک نام خان - ۶۴۹

تیمور - ۱۴

نوشیروان عادل - ۶۲ - ۱۷۲

حکیم نورالدین - ۱۱۸

میرزا نورالدین - ۱۳۷

شیخ نور الحق خلف شیخ عبدالحق

دہلوی - ۱۹۷ - ۵۵۱

نور جهان بیگم (نور محل)

(مخفی) - ۲۴۷ - ۲۵۷

۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸

۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۷

۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۵۹ - ۳۶۰

۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵

۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۲ - ۵۵۳ - ۶۱۸

نورالدین محمد - ۲۵۸

* مواضع وغیرہ *

فارنول - ۸۷

ناگور - ۱۵۹

ناذیر - ۲۰۹ - ۴۵۱ - ۵۲۱ - ۵۲۶

ناسک - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴

۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۸۳ - ۴۲۶

قلعہ ناسک - ۵۲۱

نجف اشرف - ۱۴۷ - ۲۶۶

نذر بار - ۳۷۷ - ۵۰۲ - ۷۲۶

آب نرید - ۱۴۰ - ۱۶۱ - ۲۹۰

۳۰۵ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۹۲

۴۶۴ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۰

قصبہ نرائین پور - ۵۲۵

*** حرف هاء - مردمان ***

- سید هاشم بارهه - ۳۳۴
 هاشم خان ولد قاسم خان - ۵۴۷
 میر هاشم سمغانی - ۵۵۹
 هامون فتیر - ۶۰۷
 راجه هرکشن قلعه‌دار - ۹۶ - ۹۷
 قوم هزاره - ۳۷۵ - ۵۴۹ - ۵۷۰
 ۶۷۷ - ۶۷۸
 هشترخان (شیرخان) - ۶۳۶
 هلاکو - ۸ - ۱۶
 هلال خان (خواجه سورا) - ۲۵۲
 همایون بادشاه جنت آشیانی -
 ۳۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲
 ۵۳ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵
 ۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳
 ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰
 ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷
 ۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱
 ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳
 ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
 ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

نصیر آباد - ۷۱۷

قلعه نظام الملک - ۳۹۱

نظام پور - ۴۷۷ - ۴۹۰

نگرکوت - ۱۳۰

قلعه نلدرک - ۵۲۲

پرگنده نذگانو - ۴۴۹

زیلاب - ۱۶۸ - ۱۸۶ - ۵۶۹

۴۲۱ - ۴۴۵

*** حرف واو - مردمان ***

- والده جنت مکانی - ۳۳۷
 وزیر بیگ - ۳۷۱
 وزیر خان - ۴۲۵ - ۴۶۳ - ۴۶۷
 ۵۵۷ - ۵۷۳
 خان وفا میرزا - ۳۱
 وفادار (خواجه سرا) - ۳۳۷ - ۳۳۸
 وقاص حاجی - ۴۷۲ - ۵۳۱ - ۶۲۷
 سید ولی - ۱۷۳
 ولی محمد خان والی توران -
 ۲۶۱ - ۲۶۰
 میرزا ولی - ۳۹۳

هرات - م - ۴۱ - ۴۴ - ۱۱۷

۲۵۵ - ۵۹۰ - ۴۵۵ - ۴۸۳

۴۹۰ - ۴۹۶

هندوستان - ۲ - ۱۲ - ۱۵

۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۳ - ۴۵

۴۴ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۱

۶۲ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰

۷۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲

۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹

۱۴۳ - ۱۷۳ - ۱۸۶ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۹

۲۱۵ - ۲۳۶ - ۲۳۱ - ۲۳۵

۲۴۴ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۴۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۸۹

۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۰۹

۳۱۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۲

۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۱

۳۹۵ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۱۰

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۵۰ - ۱۴۳ - ۱۴۹

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۵۰۳

میرزا همدال فرزند فردوس

مکانی - ۴۶ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴

۸۲ - ۸۴ - ۱۴۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵

میرزا هندی بیگ - ۹۵

هوشنگ پسر دانیال - ۳۵۸

هوشمند بانو صبیحہ خسرو - ۳۵۸

هیدیت خان نیازی - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۳ - ۱۱۴

هیمون بقال شکنه وزیر عدلی

شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱

* مواضع و غیره *

سرکار هندیہ - ۵۰۲

هنگه میر جملة - ۷۴۴

یادگار میرزا - ۴۴

میرزا یادگار - ۱۹۵ - ۱۹۶

یادگار علمی ایلیچی ایران - ۲۴۲

۵۶۷ - ۵۶۰

یاقوت خان حبشی - ۲۸۲ - ۲۸۳

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۱۹ - ۳۵۶ - ۳۸۲ - ۴۰۰

۴۵۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۱

۴۸۵ - ۵۲۵

یادگار قلی آدم نذر محمد خان -

۶۵۱

یادگار بیگ میر تزک نذر محمد

خان - ۶۶۷

یادگار امیر بلخ - ۷۰۳ - ۷۰۴

یار محمد همشیره زاده سعد الله

۷۳۶

یتیم بهادر (تم بهادر) - ۲۱۹

یرد مچی - ۱۳

یعقوب بیگ شیر جنگ - ۳۸

یعقوب خان - ۴۰۱

یکه تازمان - ۳۳۷ - ۴۴۳ - ۵۸۹

یلدوز خان - ۷

۴۱۱ - ۴۱۶ - ۴۲۱ - ۴۷۲

۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸

۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۴

۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۷

۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۳۳ - ۶۳۵

۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۶۶ - ۶۶۹

۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۸۱ - ۶۸۲

۶۸۴ - ۶۸۸ - ۶۹۵ - ۶۹۶

۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۱۳

۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۲۶ - ۷۳۲

۷۳۶ - ۷۴۸ - ۷۵۴ - ۷۵۷

قلعه هنوننت - ۵۲۴

هندوکش کوه - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۷۶

بندر هوگلی - ۴۶۸ - ۴۷۳

قصبه هیراپور - ۵۲۶

* حرف یاء - مردمان *

یافت اعلان (کیوسرت) بن

حضرت نوح علیه السلام - ۳

(شف کاف)

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۲

یوسف خان - ۳۵۸ - ۴۴۵ - ۴۷۸

میر یوسف - ۷۲۶

* مواضع وغیرہ *

یونان - ۳۲۳ - ۴۰۷

یلکدی پسر الذقوا - ۸

یلکدی پسر الذقوا - ۸

یلنگدوش - ۴۷۰

یونس خان - ۶ - ۱۹ - ۲۱

یوسف زئی - ۳۵

مید یوسف خان مشہدی - ۱۲۲

باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع و قلعات و آبپائیکه در دومیان
 حصه منتخب اللباب تصنیف خانی خان نظام الملکی واقع شده اند
 بترتیب حروف هجاء *

(شف دال)

آشامیان - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵

۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱

۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹

قوم آغریه - ۱۶۵

آتش خان - ۲۰۵ - ۲۹۱ - ۵۸۸

آذنا کافر برادر مادنا - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۶ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲

آصف خان - ۳۸۰ - ۵۷۷

آندو مرهته (معروف بیاند) ۵۸۲

آباجی پندت - ۸۹۰ - ۸۹۵

ابراهیم خان ولد عای مردان خان

۳۹ - ۴۱

میر ابوالمعالی - ۴۷ - ۴۹

سید ابراهیم - ۷۳ - ۴۷

* حرف الف - مردمان *

آغر خان - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵

۹۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۹۴ - ۵۷۶

آغر خان ثانی (دیده مغل)

خلف الصدق آغر خان -

۲۳۲ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۷

۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۳ - ۸۶۲

۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۹۳۵

قاضي ابوالفتح ۲۳۳	ابراهيم اياچى سيدخانقلي خان -
محمد ابراهيم مستوفي الملك	۱۲۳
ايران - ۲۸۶	ابدال بيگ - ۱۲۳
محمد ابراهيم مهديت خان حسين	ابوالفتح خان - ۱۷۲ - ۱۷۴
بيگ خليل الله سپه سالار -	ابوالمجد خان - ۱۹۱ - ۱۹۹ -
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۵ - ۳۰۶	۱۹۷
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۳ - (شف خا)	ابوالعلا - ۱۹۶
خواجه ابوالمكارم جان نثار خان -	ابوالحسن (قطب الملك) حاكم
۲۶۸ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۸	حيدر اياك - ۲۲۱ - ۳۰۰
۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۲۹ - ۳۳۱	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵
(شف جيم) - ۳۶۲	۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰
ابوالخير خان - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۸	۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵
محمد ابراهيم ناخدا - ۴۲۱ - ۴۲۲	۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
محمد ابراهيم خان - ۵۳۱	۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۹۶۵	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵
ابراهيم بيگ تيموريزي - ۵۸۳ - ۵۹۳	۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳
شيخ ابوالمكارم - ۵۹۵	۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۳
محمد ابراهيم بادشاه ابوالفتح	۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲
ظهيرا الدين پسر رفيع الشان -	۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶
۶۸۸ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸	۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱	۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۹
ابو الحسن خان بخشى ميد	۵۲۳ - (شف قاف)

۸۲۲ - ۸۱۹ - ۸۱۷ - ۸۱۳

۸۵۱ - ۸۳۸ - ۸۳۳ - ۸۲۳

۹۷۴ - ۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۶

احتشام خان - ۴۸ - ۱۳۴ - ۱۷۸

احدیان - ۳۸

سید احمد بخاری - ۸۱

ملا احمد نوآئیہ بیجاپوری - ۱۱۳

۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۷ - ۱۱۴

۳۰۲ - ۱۸۹ - ۱۸۶

میر احمد عرب - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲

میر احمد خان - ۳۸۱ - ۳۵۱

۸۶۸ - ۸۶۷ - ۶۶۷ - ۶۶۶

۸۷۱ - ۸۶۹

احسن خان میر ملنگ عرف

میر سلطان حسن - ۵۶۹ - ۵۷۰

۵۷۱ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱

۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴

۶۱۷ - ۶۱۸ (شف حاء)

احمد خان افغان - ۵۷۰ - ۶۱۰

۶۱۱ - ۶۱۲

سید احمد - ۵۷۰ - ۶۰۹ - ۶۱۰

عبد اللہ خان - ۶۹۲ - ۷۱۲

۹۳۱ - ۹۲۳ - ۷۱۳

محمد ابراہیم تبریزی بخشی

(دیگر) - ۷۴۳

ابراہیم خان پٹی - ۷۴۵ - ۹۵۶

۹۵۹

ابو البرکت رفیع الدرجات

شمس الدین بادشاہ پسر خرد

رفیع الشان نبیرہ خلد منزل

بہادر شاہ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۸

۸۲۹ - ۸۳۰ (شف راء)

ابوطالب - ۸۵۳

میر ابو الفضل خان - ۹۴۰

آقا ابوالحسن - ۹۴۰

ابراہیم قلی خان - ۹۴۵ - ۹۴۶

۹۶۷ - ۹۶۸

مہاراجہ اجیت منگھہ پسر مچھول

راجہ جسونت - ۲۵۹ - ۲۶۰

۶۱۹ - ۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۵

۷۹۱ - ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۶۶۲

۷۹۲ - ۷۹۳ - ۸۰۰ - ۸۰۲

۸۰۳ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۹

اختصاص خان فبیرگ خان عالم

۸۸۹

اخلاص خان افغان (دیگر) - ۹۲۳

خواجہ انہم صدر برہان پور - ۵۵۸

ارجن کور - ۱۵ - ۱۷

ارادت خان - ۳۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱

ارسلان خان کاشغری چغندہ خان

فتح جنگ - ۵۹۹ - (شفحے)

ارشاد خان فبیرگ ارشد خان - ۶۱۰

۶۱۳

ارشاد خان دیوان - ۶۱۳

ازبک خان - ۱۲۲

ازبکان - ۶۱۶

اسلام خان صوبہ دار - ۲۳ - ۲۵

۳۳ - ۳۸ - ۵۳ - ۵۷ - ۶۰

۹۲ - ۹۳ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷۶

۲۰۹ - ۳۸۱ - ۳۹۹ - ۸۲۷

اسد خان وزیر جملۃ الملک

امیر الامرا نظام الملک آصف

الدولہ - ۳۲ - ۴۹ - ۷۳

۱۵۶ - ۱۷۲ - ۲۱۰ - ۲۳۵

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۸۵ - ۲۸۹

حافظ احمد معتمد خان - ۶۵۸

۶۱۴ - ۶۱۵

احمد سعید خان - ۶۵۱

احمد بیگ غازی الدین خان

غالب جنگ کوکگجہاند ارشاد

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۲۸ (شفغین)

میر احسن خان - ۸۷۶

احسن خان پسر علی مردان خان

۹۶۰

خواجہ احمد خان (شہامت خان)

پسر مبارز خان - ۹۴۰ - ۹۶۱

۰ ۹۶۲

احمد شاہ پسر محمد شاہ بان شاہ

۹۷۳

اخلاص خان (خان عالم) پسر

مقرب خان - ۳۸ - ۲۹۱

۳۹۱

اختصاص خان - ۳۹۲ - ۷۹۶

اخلاص خان میانہ - ۵۲۸

اخلاص خان جدید الاسلام - ۶۲۸

۷۶۹ - ۷۷۳ - ۷۹۴ - ۷۹۹

۹۲۱

اسلم خان - ۶۶۰	۳۸۱ - ۳۳۲ - ۳۱۴ - ۳۱۳
راجہ اسلام خان عرف رتن سنگھ -	۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹
۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۶ - ۶۹۷	۵۰۵ - ۴۹۲ - ۴۶۰ - ۴۲۰
(شف راء)	۵۷۲ - ۵۶۶ - ۵۴۷ - ۵۲۸
اسلام خان - ۷۲۱ - ۸۲۸ - ۹۱۵	۵۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
اسد علي خان - ۷۵۲ - ۷۸۰	۶۰۲ - ۶۱۹ - ۶۴۹ - ۷۰۴
۷۹۶ - ۸۳۶ - ۹۲۱	۷۲۵ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴
اسد اللہ خان (نواب اوليا) -	۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
۷۸۸ - ۷۹۶ - ۸۹۷ - ۹۰۴	اسفندیار خان معمر ري - ۴۹ - ۹۳
۹۱۰ - ۹۱۸	اسلام خان سابق صوبہ دار بنگالہ -
اسد عییل خان خودیشکي - ۸۷۶	۱۳۲
۹۵۳	اسفندیار بیگ حاکم کوچ بہار -
خواجہ اسد خان پسر مبارز خان -	۱۳۷ - ۱۴۲
۹۵۶ - ۹۵۸	اسد اللہ (اکرام خان) پسر ملا احمد
اشرف خان - ۳۸۱ - ۵۹۵	نواتیدہ - ۱۸۶ - ۱۸۹
میر اشرف - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲	خواجہ محمد اسحق - ۲۰۹
محمد اشرف ندرباري - ۸۹۰	اسلام خان (حسین پاشا)
محمد اشرف خان بخشي - ۸۹۱	حاکم بصرہ - ۲۳۳ - ۲۳۶
اشرف خان انغان - ۹۷۵ - ۹۷۷	۲۳۷ (شف حاء)
۹۷۸	اسد عییل خان یکہ - ۴۱۶ - ۸۴۸
اصالت خان - ۵۷۶	اسد اللہ خان (سید اللہ خان)
شاهزادہ محمد اعظم پسر -	پسر، سید، سید اللہ - ۴۹۹

۷۷۶ - ۹۲۰	اورنگ زیب (اعظم شاه) - ۱۴
اعظم خان - ۲۳ - ۳۰	۲۳ - ۳۰ - ۳۴ - ۳۸
اعتماد خان (عرف عبدالقوي) -	۱۴۹ - ۱۵۷ - ۲۰۹ - ۷۷
۳۵ - ۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴	۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۰ - ۲۸۱
اعتقاد خان (ذوالفقار خان	۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
نصرت جنگ) - ۲۸۵ - ۲۹۳	۳۳۱ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۸
۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵	۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲
م.م (شف ذال)	۳۸۳ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۰
اعتماد خان عرف ملا ظاهر -	۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰
۳۸۰ - ۴۲۳	۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۹
اعزازالدين شاهزاده پسر معزالدين	۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷
جهاندار شاه - ۵۷۴ - ۵۷۵	۴۷۰ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۱۸
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰	۵۲۶ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸
۷۰۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷	۵۴۹ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱
۷۱۸ - ۷۲۳ - ۷۴۰	۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۷
اعتماد خان (ديگر) - ۶۱۷	۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۰ - ۵۸۲
امام اعظم رح - ۶۸۲	۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶
اعظم خان برادر کونلتاش خان ۷۰۳	۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰
۷۱۸ - ۷۲۰ - ۷۲۴ - ۹۲۱	۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
اعزازالدوله خانخانان بهادر - ۷۰۷	۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
اعتصام خان - ۷۷۳ - ۷۷۴	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۱۶ - ۶۴۴
اعتقاد خان رکن الدوله کشميري	۶۴۸ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۴۰

۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۹ - ۹۴۵

۹۴۸ - ۹۵۴ - ۹۵۹ - ۹۷۴

۹۷۵ - ۹۷۷ - ۹۷۸

افضل خان - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸

انفرا سیاب - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۳۵۵

۵۸۷

افندي فاضل - ۴۵۵

افضل خان صدر الصدور استدان

محمد فرخ سیر بادشاه - ۷۲۹

۷۳۱ - ۸۱۷

شاهزاده محمد اکبر پسر اورنگ

زیب - ۱۰ - ۲۱ - ۴۳ - ۷۸

۲۰۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵

۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹

۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷

۲۷۸ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۵۴۶

۸۱۶ - ۸۲۵

اکرام خان - ۵۷

جلال الدین محمد اکبر بادشاه

عرش آشیانی - ۷۹ - ۵۷۸

محمد مراد - ۷۹۹ - ۸۰۰

۸۰۲ - ۸۰۶ - ۸۰۸ - ۸۰۹

۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۲۴

۹۱۵ - (شف راء و میم)

افغانان - ۴۸ - ۶۵ - ۶۹ - ۸۶

۹۳ - ۹۶ - ۱۳۵ - ۱۴۷ - ۱۷۶

۱۷۹ - ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۷

۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴

۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۳۳۵

۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۵۵۱

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵

۶۰۳ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۴۵

۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۸۲

۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۲۱

۷۴۵ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۶

۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۴ - ۸۲۷

۸۲۸ - ۸۳۴ - ۸۵۰ - ۸۶۱

۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۷

۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۷

۹۱۷ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳

۹۰۳ - ۹۰۲ - ۸۸۵ - ۸۸۲
۹۰۹ - ۹۰۷ - ۹۰۴ - ۹۰۳
۹۳۱ - ۹۲۱ - ۹۱۳ - ۹۱۱
۹۳۹ - ۹۳۴ (شف کاف)
اميرالامراشايدسته خان خانجهان -
۴۱ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۲ - ۴۵
۴۸ - ۴۹ - ۷۸ - ۸۵ - ۱۱۹
۱۲۵ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۹
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴
۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
(شف خاء و شين)
امير خان - ۴۲ - ۴۵ - ۷۵
۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۹
۱۳۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴
۳۲۲ - ۵۲۹ - ۵۸۹ - ۶۸۸
۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۵۸
۹۲۲ - ۹۳۸
امير قلبي - ۹۱
ملا اميدبي شاعر - ۹۷
راجہ امر سنگهه - ۱۵۳
ميرزا اميدنا مورخ - ۲۱۰
امانت خان خوافي - ۲۶۱ - ۳۷۶

۹۲۶ - ۷۳۱ - ۸۵۳ - ۸۶۴ - ۹۴۴
قاضي اکرم قاضي القضاة (اکرم
خان) - ۵۶۳ - ۵۶۴
آله وردبي خان - ۳۳ - ۱۴۹ - ۵۸
۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸
آله يار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷
التغيات خان - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۷۵۲
محمد امين خان اعتماد الدوله وزير
الممالک ظفر جنگ کوکلتماش
خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳
۴۱ - ۶۱ - ۶۴ - ۹۸
۱۵۹ - ۱۷۲ - ۱۵۹ - ۲۰۸
۲۱۰ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۳
۲۶۴ - ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۳۹۵
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۲۱ - ۵۲۷
۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸
۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۶۳
۶۶۹ - ۷۰۰ - ۷۲۰ - ۷۲۸
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۶۵
۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۷
۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹
۸۱۲ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۸۵۰

اندرجی مرہندہ دیہمکھہ - ۷۳۳	۳۷۷ - ۳۷۸ - ۴۴۴ - ۴۸۱
۷۳۶ - ۸۸۹	۶۸۳ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵
انور خان - ۷۴۴	۶۹۶ - ۶۹۷ - ۷۹۰ - ۷۹۷
انعام خان - ۷۶۱	۸۱۸ - ۸۶۹ - ۹۷۳
محمد انور خان - ۷۸۳ - ۸۵۳	امام مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶
۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۶۶ - ۸۷۱	امانت خان سابق - ۴۴۴ - ۶۶۸
۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۶ - ۸۸۹	امان اللہ خان - ۵۲۱ - ۵۲۲
ابوالمظفر محی الدین محمد	۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
اردنگ زیب بہادر عالمگیر	امۃ الحبیب محل شاہ عالم - ۶۲۹
خلد مکان - ۱ - ۲ - ۳ - ۵	سید امجد خان صدر الصدور - ۷۲۹
۷ - ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴	امین خان - ۷۸۸ - ۷۸۹
۱۶ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳	۷۹۰ - ۸۷۵ - ۸۹۰ - ۸۹۵
۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰	۹۵۷ - ۹۵۸
۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۱	امتیاز خان - ۸۰۶ - ۸۰۸
۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۰	امین الدین خان - ۹۲۱
۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶	میر امام - ۹۶۰
۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۶	راجہ اندر سین بنڈیلہ - ۹۲
۶۷ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴	راجہ انوب سنگھہ - ۱۲۲ - ۵۸۸
۷۵ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۱	انور بیگ - ۱۶۰
۸۸ - ۸۹ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۲	حاجی محمد انور - ۱۴۱۲ - ۳۸۳
۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰	انور الدین خان بہادر (انور خان
۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۷	خانجہان) - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۹۶۲

੨੯੮ - ੨੯੯ - ੩੦੦ - ੩੦੧

੩੦੨ - ੩੦੩ - ੩੦੪ - ੩੦੫

੩੦੬ - ੩੦੭ - ੩੦੮ - ੩੦੯

੩੧੦ - ੩੧੧ - ੩੧੨ - ੩੧੩

੩੧੪ - ੩੧੫ - ੩੧੬ - ੩੧੭

੩੧੮ - ੩੧੯ - ੩੨੦ - ੩੨੧

੩੨੨ - ੩੨੩ - ੩੨੪ - ੩੨੫

੩੨੬ - ੩੨੭ - ੩੨੮ - ੩੨੯

੩੩੦ - ੩੩੧ - ੩੩੨ - ੩੩੩

੩੩੪ - ੩੩੫ - ੩੩੬ - ੩੩੭

੩੩੮ - ੩੩੯ - ੩੪੦ - ੩੪੧

੩੪੨ - ੩੪੩ - ੩੪੪ - ੩੪੫

੩੪੬ - ੩੪੭ - ੩੪੮ - ੩੪੯

੩੫੦ - ੩੫੧ - ੩੫੨ - ੩੫੩

੩੫੪ - ੩੫੫ - ੩੫੬ - ੩੫੭

੩੫੮ - ੩੫੯ - ੩੬੦ - ੩੬੧

੩੬੨ - ੩੬੩ - ੩੬੪ - ੩੬੫

੩੬੬ - ੩੬੭ - ੩੬੮ - ੩੬੯

੩੭੦ - ੩੭੧ - ੩੭੨ - ੩੭੩

੩੭੪ - ੩੭੫ - ੩੭੬ - ੩੭੭

੩੭੮ - ੩੭੯ - ੩੮੦ - ੩੮੧

੩੮੨ - ੩੮੩ - ੩੮੪ - ੩੮੫

੧੦੦ - ੧੦੧ - ੧੦੨ - ੧੦੩

੧੦੪ - ੧੦੫ - ੧੦੬ - ੧੦੭

੧੦੮ - ੧੦੯ - ੧੧੦ - ੧੧੧

੧੧੨ - ੧੧੩ - ੧੧੪ - ੧੧੫

੧੧੬ - ੧੧੭ - ੧੧੮ - ੧੧੯

੧੨੦ - ੧੨੧ - ੧੨੨ - ੧੨੩

੧੨੪ - ੧੨੫ - ੧੨੬ - ੧੨੭

੧੨੮ - ੧੨੯ - ੧੩੦ - ੧੩੧

੧੩੨ - ੧੩੩ - ੧੩੪ - ੧੩੫

੧੩੬ - ੧੩੭ - ੧੩੮ - ੧੩੯

੧੪੦ - ੧੪੧ - ੧੪੨ - ੧੪੩

੧੪੪ - ੧੪੫ - ੧੪੬ - ੧੪੭

੧੪੮ - ੧੪੯ - ੧੫੦ - ੧੫੧

੧੫੨ - ੧੫੩ - ੧੫੪ - ੧੫੫

੧੫੬ - ੧੫੭ - ੧੫੮ - ੧੫੯

੧੬੦ - ੧੬੧ - ੧੬੨ - ੧੬੩

੧੬੪ - ੧੬੫ - ੧੬੬ - ੧੬੭

੧੬੮ - ੧੬੯ - ੧੭੦ - ੧੭੧

੧੭੨ - ੧੭੩ - ੧੭੪ - ੧੭੫

੧੭੬ - ੧੭੭ - ੧੭੮ - ੧੭੯

੧੮੦ - ੧੮੧ - ੧੮੨ - ੧੮੩

੧੮੪ - ੧੮੫ - ੧੮੬ - ੧੮੭

میر اویس افغان - ۶۴۴	۵۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱
اهدنام خان عرف محمد قاسم - ۷۹	۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۱۰
اهددا خان - ۶۱۰ - ۹۵۵ - ۹۶۰	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷
ایرج خان صوبه دار - ۲۰۵	۵۳۲ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴
ایمل خان افغان (ایمل شاه)	۵۳۹ - ۵۳۶ - ۵۳۴ - ۵۳۳
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۴۳ - ۲۵۵	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۰

۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹
۵۵۹ - ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴
۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۰
۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۷
۵۷۸ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲
۶۰۲ - ۵۹۵ - ۵۸۳ - ۵۸۲
۶۱۶ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۶۰۴
۶۳۰ - ۶۲۷ - ۶۱۹ - ۶۱۷
۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۶ - ۶۴۵
۷۰۷ - ۶۸۲ - ۶۷۷ - ۶۶۳
۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۱
۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۵۰ - ۷۴۸
۷۸۶ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۷۶
۸۸۵ - ۸۶۲ - ۸۲۵ - ۸۱۶
۹۶۲ - ۹۵۱ - ۹۴۸ - ۹۴۴
۹۷۲ - ۹۶۵ - ۹۶۳

* مواضع و غیره *

آببیر - ۶۵ - ۶۰۶ - ۸۰۶
۸۳۳ - ۸۲۷
تالاب آنا ساگر - ۷۴ - ۲۶۳
آشام - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۴۰ - ۱۶۸
آغرا آباد - ۲۳۳ - ۲۴۲
قلعه آغرا آباد - ۲۴۲
آسبیر - ۳۵۷
قلعه آسبیر - ۷۹۷ - ۸۵۳ - ۸۶۵
۸۷۵ - ۸۷۲ - ۸۶۶
ابراهیم گنده - ۳۲۹
اتارہ - ۴۷ - ۴۹۸ - ۶۱۳

۲۱۴ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۲۹۴

۴۷۸ - ۴۷۵ - ۴۳۸ - ۴۲۸

۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۷۹

۵۴۱ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۶

۵۸۳ - ۵۶۷ - ۵۶۶ - ۵۴۶

۶۱۸ - ۶۱۷ - ۶۱۶ - ۵۸۵

۶۶۵ - ۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۲۷

۶۹۷ - ۶۹۳ - ۶۸۳ - ۶۸۱

۷۵۱ - ۷۳۳ - ۷۲۸ - ۷۱۵

۷۸۱ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴

۸۲۳ - ۸۱۹ - ۷۹۵ - ۷۹۲

۸۵۷ - ۸۳۸ - ۸۳۲ - ۸۲۴

۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۶ - ۸۹۸

۹۴۷ - ۹۳۹ - ۹۳۱ - ۹۴۰

۹۶۵ - ۹۶۴ - ۹۶۳ - ۹۴۹

۹۷۰ (شف) - ۹۶۷ - ۹۶۶

(ظاء)

محلہ اُحدی پورہ - ۲۱۴ - ۲۱۳

اُحد نگر - ۲۹۲ - ۲۹۰ - ۵۲۴

۷۷۹ - ۵۶۷ - ۵۴۱ - ۵۴۰

۸۸۶ - ۷۹۷

قلعہ اُھرنوی - ۳۷۱ - ۳۷۲

آنگ - ۲۵۹ - ۲۴۲ - ۲۰۸

اجین (دارالفتح) - ۱۳ - ۱۲

۲۶۲ - ۱۷۸ - ۲۰ - ۱۹

۳۷۴ - ۳۴۱ - ۳۳۷ - ۲۶۳

۶۵۱ - ۶۱۶ - ۵۴۱ - ۵۱۸

۸۰۰ - ۶۹۴ - ۶۹۳ - ۶۶۱

۹۴۹ - ۸۶۵ - ۸۵۲ - ۸۰۳

۹۵۰

اجمیر (دارالخیر) - ۴۴ - ۳۳

۸۴ - ۸۰ - ۷۵ - ۶۷ - ۶۶

۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۵۵ - ۲۵۴

۳۹۱ - ۳۸۰ - ۲۷۶ - ۲۶۳

۶۵۰ - ۶۰۸ - ۶۰۶ - ۶۰۵

۸۹۸ - ۸۵۷ - ۸۳۸ - ۶۶۱

۹۴۷ - ۹۳۷ - ۹۳۶ - ۹۱۰

۹۷۴

اُحد اباد (ظفر اباد - اُحد اباد)

۱۲ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳

۶۲ - ۶۰ - ۴۵ - ۲۱ - ۱۳

۸۰ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۳ - ۶۳

۱۷۶ - ۱۲۹ - ۸۲ - ۸۱

۲۵۰ - ۲۲۲ - ۲۱۶ - ۲۰۱

۵۸۷ - ۵۸۳ - ۵۸۳ - ۵۸۰

آدیسه - ۷۱۵

۴۰۵ - ۴۰۱ - ۵۹۳ - ۵۹۰

قلعہ ارک برہان پور - ۱۲ - ۴۵

۴۹۸ - ۴۸۹ - ۴۴۴ - ۴۱۴

۸۶۶ - ۸۶۵ - ۲۷۹ - ۲۷۸

۷۰۷ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۷۰۰

قلعہ ارک دارالخلافہ - ۸۶ - ۸۰۶

۷۲۳ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۴

۹۳۵ - ۸۱۱

۷۷۰ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۲۵

قلعہ ارک چاکندہ - ۱۲۱ - ۱۲۲

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۱۸ - ۷۷۶

ارکات - ۵۷۱

۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۷ - ۸۲۶

اسلام پوری (بیرم پوری) - ۴۵۲

۸۴۳ - ۸۳۷ - ۸۳۵ - ۸۳۳ .

۴۵۹ - (شف باء)

۸۵۷ - ۸۵۲ - ۸۳۵ - ۸۳۴

اصفہان (صفہان) - ۲۸۶

۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۸۳ - ۸۵۹

۹۷۴ - ۹۳۸ - ۴۵۰ - ۲۸۷

۹۳۶ - ۹۱۷ - ۹۰۲ - ۹۰۰

۹۷۸ - ۹۷۵

۹۴۶ - ۹۳۴

قلعہ اصفہان - ۹۳۸

قلعہ اکبر آباد - ۳۲ - ۳۶ - ۴۲

اکبر آباد (مستقر الخلافہ) - ۵

۸۲۵ - ۸۲۳ - ۱۹۰ - ۱۸۹

۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۰ - ۶

۸۳۰ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۶

۴۶ - ۴۲ - ۳۸ - ۳۴ - ۳۳

اکبرنگر - ۹۳ - ۹۲ - ۸۵ - ۹۹

۱۲۹ - ۷۶ - ۶۲ - ۶۱ - ۵۳

۱۳۵

۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۷۶

اکبر پور - ۲۷۸

۲۱۶ - ۲۱۳ - ۲۰۱ - ۱۹۹

اکلوچ - ۳۸۷ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۳۳۷ - ۳۱۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴

قلعہ آلبان - ۳۵ - ۴۱ - ۸۴۲

۵۷۳ - ۵۶۸ - ۴۴۳ - ۳۹۳

۸۴۶ - ۸۳۵ - ۸۳۳

۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۷۵

۴۶۸ - ۴۶۳ - ۴۴۵ - ۴۴۳

۷۱۸ - ۷۰۰ - ۴۸۰ - ۴۷۹

۷۹۲ - ۷۷۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳

۸۹۳ - ۸۸۹ - ۸۴۰ - ۷۹۵

۹۴۷ - ۹۴۵ - ۹۲۱ - ۹۰۷

۹۷۴ - ۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۸

۹۷۶ - ۹۷۵

پرگزنده ایندی - ۳۱۷

ایلکندل - ۴۳۱ - ۹۷۲

ایمن آباد - ۸۷۱

• حرف باء - مردمان •

بادشاه بیگم صبیح عالمگیر بادشاه

۳۰ - ۷۷ - ۱۱۰

باقی بیگ (بهادر خان) - ۴۱

باقر خان - ۸۴

بانها زناردار - ۲۱۹

محمد باقر - ۴۱۰ - ۴۱۱

بابر شاه فردوس مکنی - ۴۵۹

۸۳۷ - ۸۹۹ - ۹۰۵

آباد - ۴۱ - ۴۴ - ۴۲ - ۴۱

۲۱۷ - ۲۰۱ - ۱۰۵ - ۷۶

۴۹۱ - ۲۷۱ - ۲۲۹ - ۲۱۸

۷۱۲ - ۷۱۱ - ۴۹۳ - ۴۹۲

۸۴۲ - ۸۳۶ - ۸۲۸ - ۸۲۴

۸۵۹ - ۸۵۲ - ۸۴۶ - ۸۴۴ - ۸۴۳

پرگزنده مسجد - ۸۴۹

انباگهات - ۴۹۲ - ۴۸۵ - ۴۹۵

اودیپور - ۲۶۳ - ۶۰۵ - ۶۰۱

اورنگ آباد (خجسته بنیاد)

۵۷۳ - ۷۴۴ - ۹۵۴ (شف خاء)

ارده - ۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۷۴

۸۴۳ - ۸۴۶ - ۹۳۶

ایران - ۶۵ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۴

۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷

۱۹۴ - ۲۱۰ - ۲۰۳ - ۲۵۶

۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۷۶

۳۲۶ - ۳۲۵ - ۲۸۸ - ۲۸۷

۳۸۰ - ۳۵۹ - ۳۳۵ - ۳۲۷

۳۸۷ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵

۴۵۴ - ۴۵۹ - ۵۴۳ - ۵۷۲

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵

۸۷۷ - ۹۷۴	باقرخان (دیگر) ۵۳۰
بدخشی خان - ۸۸۰	شیخ بایزید ولی - ۵۵۱ - ۵۵۲
برهمندان - ۴ - ۱۸۱ - ۱۹۹	باقی خان - ۵۶۸ - ۵۷۴ - ۵۷۷
۲۱۹ - ۵۰۰ - ۸۹۷	۵۷۸
شیخ برهان الدین قطب زمان	باز خان افغان - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱
قدس سره - ۱۱ - ۵۴۹ - ۵۵۳	بالاجی بشوناتهه برهمن - ۷۸۴
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۲	۷۸۶ - ۷۹۹ - ۸۰۹
برسوجی - ۱۷	بابرخان شیخ پیکار - ۸۷۷
برقنداز خان - ۱۷۸ - ۲۰۵	۸۷۸ - ۸۸۰
۸۰۰ - ۹۵۳	بایزید خان میواتی - ۹۲۰
بری خان (هات بهتہ) - ۲۹۷	بادشاه پسند (نام فیل) - ۹۲۸
راجہ برنی - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۷۴	باجی راور مرهتہ - ۹۴۶ - ۹۵۵
بزرگ امید خان - ۱۸۸	میر بحری - ۲۷۶
بسالت خان اعظم شاہی - ۷۵۲	بختیار بیگ - ۵۷
۷۵۳	راجہ بختمل - ۸۱۸
بشن نرائین پسر بہیم نرائین - ۱۳۶	حید بدیع الدین عرف
راجہ بشن سنگھ - ۲۵۴	شاه مدار - ۳۸
بلند اختر پسر محمد شجاع - ۴۹	بدر النساء بیگم - ۷۷
۵۴ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۱ - ۹۴	بداق بیگ ایلچی ایران - ۱۲۴
۹۷ - ۱۰۹	۱۲۶ - ۱۲۷
بلوچان - ۴۴۴ - ۴۷۳ - ۴۴۴	راجہ بدن سنگھ - ۸۰۴
بلند بخت زمی - انداز دیوگدھہ	راجہ بدن سنگھ ہارا - ۸۴۳ - ۸۴۴

۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۶۷ - ۴۱۳

بہادرشاہ شاہ عالم خلد منزل

(سلطان محمد معظم) ۲۸۰

۵۷۲ - ۵۷۱ - ۵۶۶ - ۵۵۹

۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۷۴ - ۵۷۳

۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۸۰ - ۵۷۹

۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۵ - ۵۸۴

۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹

۷۰۷ - ۶۹۱ - ۶۸۵ - ۵۹۴

۷۲۹ - ۷۱۶ - ۷۱۰ - ۷۰۸

۷۶۱ - ۷۵۹ - ۷۳۸ - ۷۳۶

۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۷۶ - ۷۷۲

۸۲۵ - ۸۱۶ - ۷۹۱ - ۷۸۶

۸۸۵ - ۸۸۳ - ۸۵۷ - ۸۴۰

۹۶۴ - ۹۶۳ (شف شین و میدم)

حلاطین بہمنیہ - ۳۶۸

بہاگمتی زن تطب الملک - ۳۶۸

حلاطین بہادر گجراتی - ۴۰۱

بہادر خان میر شمشیر - ۵۳۳

۵۳۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲ - ۹۵۹

بہادر علی خان (آلہ درہی خان) -

۵۷۵ - ۵۸۸

(نگون بخت) - ۴۶۱

بلبھداس - ۸۲۳

بندرابن داس بہادر شاہی

مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱

راو بنالکر مرہتہ - ۸۵۳ - ۸۵۴

بندیلہا - ۹۵۳

سید بہادر - ۲۳

بہادر خان کورکے - ۲۳ - ۲۵ - ۳۵

۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۴۴۰

۷۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

بہیم پسر بیتھلداس کور - ۲۸

راو بہاو سنگھ - ۱۲۲ - ۲۰۵

بہیم نرائین راجہ کوچ بہار - ۱۳۲

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۶۲ - ۱۷۱

بھولاناتھ وزیر راجہ بہیم نرائین -

۱۳۷

بھوکن وزیر - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹

بہلول خان بلجاپوری - ۱۹۱

۱۹۶ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۹۱

۸۶۲

بہرہ مند خان - ۲۶۶ - ۳۰۳ - ۳۰۷

بیرم خان - ۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲

* مواضع و غیره *

بارہہ - ۲۳ - ۳۰ - ۱۱۰ - ۳۲۹

۳۳۵ - ۵۵۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۶۹۲ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴

۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۷۱ - ۷۷۸

۷۷۹ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳

۸۰۴ - ۸۲۱ - ۸۴۴ - ۸۶۶

۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰

۸۸۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹

۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۵

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۱۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۵

۹۲۴ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳

۹۴۱ - ۹۴۲

باغ آغری آباد (باغ شالامار) - ۳۹

(شف شین)

بازدہ - ۸۵

راجہ بہادر - ۵۹۰ - ۹۲۱

بہادر خان روہلہ - ۷۰۲ - ۷۲۲

راجہ بہیم سنگھہ - ۸۰۶ - ۸۲۸

۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۵۱

۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۶ - ۸۷۷

۸۸۰

بہو کڈمل (مدد خانہ) - ۸۳۵

شاہ بہیدگ فقیر - ۸۶۴

بہادر دل خان مشہور بہ لاجپن

بیدگ قلماق - ۹۵۴ (شف لام)

بیتہ لداس کور - ۲۸

بیر سنگھہ رائہور - ۴۸ - ۱۴۵

بیرم خان خاٹخانان - ۳۹۲

شاہزادہ محمد بیدار بخت پسر

اعظم شاہ - ۳۹۵ - ۴۶۱ - ۴۷۴

۴۷۸ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۴۹۸

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۱

۵۶۶ - ۵۶۸ - ۵۶۷ - ۵۶۶

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳

۵۹۸ - ۶۴۶ - ۷۷۶

شاہزادہ بیدار دل پسر

بیدار بخت - ۵۹۸

۲۵۹-۲۰۴-۲۰۳-۱۷۸-۴۵

۲۷۲ - ۲۷۰ - ۲۴۸ - ۲۱۳

۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۵ - ۲۷۴

۴۵۶ - ۳۹۳ - ۳۳۷ - ۲۸۶

۵۵۸ - ۵۵۵ - ۵۵۳ - ۵۴۱

۶۱۶ - ۵۸۲ - ۵۷۲ - ۵۶۵

۶۵۰ - ۶۲۶ - ۶۱۹ - ۶۱۸

۶۶۸ - ۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۵۱

۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۸ - ۷۴۶

۷۸۲ - ۷۸۰ - ۷۷۹ - ۷۵۲

۷۹۰ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۷۸۴

۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶

۸۵۴ - ۸۵۳ - ۸۵۲ - ۸۰۳

۸۶۶ - ۸۶۵ - ۸۵۹ - ۸۵۵

۸۷۵ - ۸۷۳ - ۸۷۲ - ۸۷۱

۸۸۶ - ۸۸۴ - ۸۸۱ - ۸۷۶

۸۸۷ - ۹۵۴

برابر - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۷۲ - ۲۵۰

۴۶۱ - ۴۶۹ - ۵۸۱ - ۶۱۶

۶۲۰ - ۶۲۶ - ۷۸۲ - ۷۸۵

۷۶۱ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۵۶

۸۶۶ - ۸۸۷ - ۹۵۳

بندر بابل - ۱۱۳ - ۱۷۷

بلاگهاگ - ۲۰۷ - ۲۷۱ - ۷۴۸

بزارک - ۲۴۰

بازره پله - ۲۵۹ - ۷۲۸ - ۷۳۲

۷۴۲ - ۷۵۰ - ۸۲۸

باري - ۴۵۳

باغ دهره - ۵۷۸

بائي جي پوره (در خجسته

بنیاد) ۶۰۵

باغ محسن خان - ۷۳۹

بالکندہ - ۷۸۹

بازره درمعي شايسته خان - ۸۰۷

۸۱۲

بازار سعدالله خان - ۸۰۹ - ۸۱۱

۸۱۲ - ۸۱۳

بالاپور - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹

باغ گوشه محل - ۹۶۱

بخارا - ۷۹

قلعه بخشنده بخش (گندانه) ۵۳۸

۵۴۰ - ۵۴۱ - (شف کاف)

بدخشان - ۲

برهان پور دارالسرور - ۱۱ - ۱۲

قلعہ بندی شاہ نرک (قلعہ پرنالہ)۔	قلعہ برہان پور - ۶۱۹ - ۸۷۲
۱۴۹۵ - ۱۴۹۸ - ۵۰۷ (شف پے)	پورگنڈہ بروہہ - ۹۷۰
بنوار - ۸۹۰ - ۸۹۲	قلعہ بسی - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
بودانہ - ۶۸۶	بصفت گذہہ - ۴۶۰ - ۴۶۲
بونڈی - ۸۴۳ - ۸۵۱ - ۸۵۹	بصرہ - ۱۲۴
۸۷۴ - ۸۷۷ - ۹۷۴	بنداد - ۵۴۴
صوبہ بہار - ۵ - ۳۳ - ۹۲ - ۱۲۹	بکلانہ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۳ - ۲۷۷
" ۲۲۰ - ۷۰۸	۲۸۰ - ۲۸۱ - ۳۹۹ - ۴۰۱
بہکر - ۴۵ - ۴۰ - ۸۲ - ۸۴	۵۴۱ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۷۸۰
قلعہ بہکر - ۶۰	بلخ - ۲ - ۷۹
بہرونج - ۶۳ - ۸۲	ولایت بلالین - ۱۲۹
قلعہ بہیم گذہہ - ۱۴۴	بنگالہ - ۴ - ۵ - ۶ - ۴۵ - ۱۰۰
آب بہمبرہ - ۲۳۶	۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۳۰ - ۱۳۲
بہمبرہ - ۴۵۱	۱۳۶ - ۱۵۱ - ۱۷۰ - ۱۷۵
بہادر پور - ۲۷۲ - ۲۷۳	۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۴۲ - ۳۴۸
بہونگیر - ۴۳۱ - ۹۶۱	۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۱۶ - ۵۴۱
قلعہ بہونگیر - ۶۳۵	۵۷۹ - ۶۸۷ - ۶۹۳ - ۷۰۷
بہیلسا - ۸۵۰	۷۱۱ - ۷۱۵ - ۷۳۰ - ۷۳۷
بیجا پور (دارالظفر) - ۳ - ۵ - ۱۸	۸۵۴ - ۸۶۶ - ۹۷۴
۴۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵	بنارس - ۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۲۰۰
۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴	۲۰۱ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۱۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱	بنکاپور - ۴۰۷ - ۹۵۶

۸۹۱ - (شف منیم)	۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
بیدرم پوری (اسلام پوری) - ۴۱۳	۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۷۸ - ۲۹۶
۴۱۴ - (شف الف)	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
بیجا گدھ (کھرگانوں) - ۴۵۶	۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۵۸۲ - ۸۵۲ - (شف کاف)	۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲
پرگنڈہ بیدرنگر - ۹۷۱	۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴
	۴۱۳ - ۴۲۷ - ۴۳۹ - ۴۴۵
	۴۴۶ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۴۷۵
	۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸
	۵۷۲ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
	۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
	۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
	۹۵۶ - ۹۵۹
	قلعہ بیجاپور - ۴ - ۱۸۴ - ۱۹۸
	۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
	۳۲۲ - ۵۶۹
	بیدرگانو (بہادر گدھ) - ۳۸۳
	۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰
	۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
	قلعہ بیدر - ۳ - ۴۵۲
	بیدر (محمد آباد) - ۳۹۷ - ۷۸۸

* حرف بے - مردمان *

پاپرا مفسد - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۷

پدم سنگھ پسر کرن - ۱۲۲

پردل خان - ۶۸ - ۱۹۱

سلطان پردیز - ۸۳

پرتھی سنگھ زمیندار - ۱۲۳

پرینا نایک - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴

۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۷۰

قوم پرتکال - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳

پرسرام - ۴۷۰ - ۵۰۰ - ۵۰۱

پردل خان (دیگر) ۴۳۳

پنجابی خطیب کش - ۶۶۵

۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۴۸۵ - ۴۹۰ - ۷۸۱

(شف باد)

قلعہ پریندہ - ۱۲۲ - ۵۹۹

قلعہ پرلی (نورس تارا) - ۳۷۰

۴۷۲ - ۳۷۱

پشاور - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۵۷۷ - ۵۷۲

پنجاب - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۹۳

۱۲۷ - ۵۰۲ - ۴۵۱ - ۴۵۲

۴۴۳ - ۶۴۳ - ۶۷۲ - ۷۹۱

۷۷۱ - ۷۹۷

آب پنجاب - ۳۹

پرگنہ پونہ - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۲۰

۱۷۲ - ۱۷۸ - ۲۳۲ - ۳۹۳

۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۴۳

قلعہ پوندھر - ۱۷۸

قلعہ پون گدھہ - ۳۷۷ - ۳۸۵

دریای پورنا - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۹۵۳

قلعہ پھول پندہ - ۲۳۱

قصبہ پھولسری - ۷۳۳

پیر پنجال - ۱۷۹

ہورنمل زمیندار جام - ۱۵۴ - ۱۵۷

پورنمل (دیگر) - ۱۴۹ - ۱۷۸

پہار خان - ۳۶۳

پیر جی تاجر - ۷ - ۲۳۹ - ۲۵۰

۲۵۱

پیران ویسہ وزیر افراسیاب - ۱۳۰

پیم نایک زمیندار - ۵۲۳

۵۲۵ - ۵۲۶

شیخ پیر محمد سلونی - ۵۵۹

پیلوجی مرہٹہ - ۹۶۹ - ۹۷۰

*** مواضع و غیرہ ***

پانی پت - ۱۷۷

قلعہ پارس گدھہ (صادق گدھہ) -

۳۹۱

پانچہ گانو - ۳۹۱

پندہ (عظیم آباد) - ۵ - ۲۲۰

۲۷۰ - ۶۹۱ - ۷۱۰ - ۷۱۲

۷۱۵ - ۷۹۱ - ۸۱۷ (شف عین)

قلعہ پرنالہ (بنی شاہ درک)

۱۱۸ - ۱۹۵ - ۲۲۱ - ۳۸۳

۳۹۹ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۶۱

تربیت خان (دیگر) - ۹۲۱

تسلیمی بائی (زنی مرهتہ) - ۴۶۶

تقرب خان - ۳۴

محمد تقی خان بخشی - ۲۰۹

تقرب خان (حکیم محمد محسن) -

۵۷۰ - ۵۷۱ - ۴۰۹ - ۶۱۰

۶۲۱ - (شف میم)

تنگری وردی خان برادر آغر

خان - ۲۴۲ - ۲۴۶

راجہ تولدومل ڈانی - ۳۹

تہورخان پسر صلابت خان - ۳۱۴

۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵

تہورخان تورانی - ۸۳۲ - ۸۳۸

۸۸۹ - ۸۹۴

تہورخان افغان (دیگر) - ۸۹۰ - ۸۹۲

تہورعلی خان - ۹۱۷ - ۹۲۲ - ۹۲۹

امیر تیمور صاحب قران - ۱

۳ - ۴ - ۳۰ - ۷۶ - ۴۷۶

۵۵۰ - ۵۶۶ - ۴۰۳ - ۶۲۵

۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۴

۸۴۱ - ۸۴۱ - ۸۴۱ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۶۹ - ۹۰۰

• حرف تاء - مردمان •

تارا بائی زن رام راجا - ۴۶۹

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷

۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲

۷۸۲ - ۷۸۳

میددناج خان (شہامت خان) - ۵۷۶

تازار خان - ۶۳۹

تربیت خان - ۳۳ - ۴۴ - ۷۵۰

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۷۶

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۳۲۵ - ۷۳۶

ترکان - ۱۸۷۰ - ۹۰۳

تربیت خان میر آتش - ۴۶۲

۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱

۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۴ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۶

۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۴

۵۹۵

ترک تاز خان - ۶۷۳ - ۸۹۱

۸۹۵ - ۹۵۵

قلعہ تورنا (فتوح الغیب) -

۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۲۰

تورہ - ۹۰۳

تھالینز - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸

تھانیڈسر - ۵۱۸ - ۵۱۷ - ۷۵۰

*** حرف تے - مواضع وغیرہ ***

صوبہ تھتہ - م.م. - ۲۴۷

۲۸۹ - ۴۳۳ - ۵۷۴ - ۶۸۵

۹۳۸ - ۶۷۶

دریای تھتہ - ۶۰

*** حرف ناء - مردمان ***

ثابت خان - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۵

*** حرف جیم - مردمان ***

جان بیگ - ۵۷ - ۹۱

جاندرای دکنی - ۱۱۹ - ۹۳

سید جان محمد ولی - ۲۷۱

جان نثار خان (خواجہ ابوالمکارم

۲۸۰ - ۴۱۶ - ۳۱۷ - ۷۳

۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۹۳

۹۰۵ - ۹۲۸

قاضی تیمور دیوان - ۱۳۸

تیرانداز خان - ۱۶۳ - ۳۱۷

*** مواضع وغیرہ ***

تانڈہ - ۹۸ - ۹۹

تاریکندہ - ۶۳۷ - ۶۴۳

قلعہ تاریکندہ - ۶۴۱ - ۶۴۲

تالاب جسونت - ۹۵۲

ولایت تبت - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۹

دریای تبتی (زیر قلعہ برهان پور -

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۷۵

تلنگانہ - ۲۹۳ - ۲۹۴

توران - ۷۹ - ۸۰ - ۱۲۳

۱۸۷ - ۳۳۵ - ۴۴۵ - ۴۶۵

۵۷۳ - ۴۹۷ - ۵۴۳ - ۵۸۴

۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۸۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۲۷ - ۷۴۲ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۶۰ - ۸۶۳ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۴۵ - ۹۵۱ - ۹۶۰ - ۹۶۳

۲۵۹ - ۲۴۹ - ۲۴۱ - ۲۰۲

۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۶۰

۴۰۵ - ۳۸۳

جعفر خان ولد آلوردی خان --

۱۷۹ - ۱۲۲ - ۴۱ - ۳۳

۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۰ - ۱۷۷

۷۷۲ - ۲۳۵ - ۲۳۴

سید جعفر سید بارهه - ۵۷۰

محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹

۷۳۲

خواجہ محمد جعفر درویش ۷۵۵

۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷

محمد جعفر نذیرہ حسین

خان - ۹۳۰

جعفر خان عرف محمد ہادی

(مرشد قلی خان صوبہ دار

بنگالہ) - ۹۷۴

جگنا پسر پیم نایک - ۵۲۹

جگپت زار - ۷۸۹

جگروپ سنگھ - ۸۴۹ - ۸۵۰

جلال خان قراول - ۵۹۱ - ۵۹

جلال الدین خان - ۶۲۴

۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۲۰

۸۸۹ - ۸۷۹ - ۷۹۶ - ۷۹۰

(شف الف)

جانی صاحبہ - ۳۰۸

قوم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵

۹۲۸ - ۹۷۴ - ۹۷۲ - ۹۵۱

۹۴۹ - ۹۴۴ - ۹۳۳

جانی بیگم محل خاص شاہزادہ

محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰

جان سپار خان - ۳۷۱ - ۴۳۰

جان محمد فاضل - ۶۶۳

جانی خان - ۷۵۲ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۰

جانی خان (دیگر) - ۸۶۲ - ۸۶۴

جان چند پسر چترسال بندیلہ -

۸۵۸ - ۸۵۰

جھونت سنگھ مہاراجہ - ۶ - ۷

۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷

۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳

۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۲

۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۵

۹۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷

بادشاه بيگم - ۳۱ - ۴۲ - ۱۸۷

۱۸۸ - ۱۸۹

جهانگير شاه جغت مکاني - ۳۶

۲۷۹ - ۸۶۶

جهان شاه (خجسته اختر) -

۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۸۵ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۸۲۵ - ۸۴۰

(شف خاء)

جهاندار شاه (معزالدين) بن

بهادر شاه بادشاه - ۴۸۵

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۷ - ۴۹۸

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۸

۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۴۰

۷۹۱ - ۸۱۵ - ۹۱۴ -

(شف ميتم)

راجه بيبيسنکيه - ۵ - ۶ - ۴۴

۶۰ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۴

جلال خان فوجدار - ۴۵۵ - ۴۵۶

جلال الدين خان - ۷۹۰

سيد جلال بخاري - ۸۹۶

مير جمله معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۴۴ - ۴۸ (شف ميتم)

جمشيد - ۳۰۸ - ۳۴۷

جمشيد خان بيدجا پوري -

۵۳۵ - ۵۳۴

مير جمله خانخانان (قاضي

عبد الله توراني) - ۷۳۳

۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۲۳

۸۴۳ - ۹۲۱ - ۹۳۸ - (شف

عئين)

جمناجي برهمن - ۷۸۴ - ۷۸۶

سيد جمال الدين خان - ۸۷۶ - ۹۵۳

جمال الله خان - ۸۸۹

محمد جواد پسر محمد مراد

خان - ۴۸۶

جوهر خان - ۸۹۰ - ۸۹۴

جهان آرا بيگم بيگم صاحب

● مواضع و غیره ●

ولایت جاردان - ۸۲

جام - ۱۵۶

پرگندہ جالندہ - ۲۷۱

جاجو - ۵۹۰

جالندھر - ۶۵۷

پرگندہ جامود - ۷۸۲ - ۶۶۶

بندر جدہ - ۳۲۱ - ۴۲۵

قلعہ جزیرہ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۴۲۸ - ۴۵۳

جلال آباد - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۵۵

۶۵۶

جموں - ۶۸ - ۹۶۶

جمنا دریا - ۲۰۰ - ۲۱۳ - ۴۹۸

۷۰۱ - ۷۱۶ - ۷۱۹ - ۷۷۰

۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۳۰

جنیر - ۵۲۶

جونپور - ۴۷

جولپور - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

۲۶۱ - ۲۶۲ - ۳۸۵ - ۴۷۸

۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۶۱

۷۵ - ۸۴ - ۱۲۳ - ۱۷۸

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲

۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۰

۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۱

ملک جیون زمیندار (بختیار خان)

۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

راجہ جیسنگہ سوانی دھیراج

(دیگر) ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۸۸

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۱۶

۶۱۹ - ۶۶۲ - ۷۷۶

۷۷۷ - ۷۸۷ - ۷۹۴ - ۸۰۳

۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۱ - ۸۱۹

۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹

۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۵

۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۴۴ - ۹۲۰

۹۲۱ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۴۵

۹۷۳

راجہ جیسنگہ بندیلا - ۷۹۷

جی روپ سنگھ زمیندار - ۸۴۹

چھبيلارام ناگر-۷۱۶-۷۰۲-۶۹۸
۷۲۴ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰
۸۲۷ - ۸۲۶ - ۷۳۱ - ۷۲۹
۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۸
۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۶ - ۸۳۵

*** مواضع وغيره ***

چاکنه (اسلام آباد) - ۱۱۳
۱۲۲ - ۱۱۹
قلعہ چاکنه - ۱۱۵ - ۱۲۰
چانگام (اسلام آباد) - ۱۸۸
چاندہ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵
۲۰۹ - ۲۲۰ - ۲۲۰
چلک - ۲۴۰ - ۲۴۱
آب چنبل - ۲۰ - ۲۲ - ۵۸۷
قلعہ چنار - ۷۶
قلعہ چندن مندن - ۱۱۵ - ۳۹۰
۴۹۱
چنچي - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۱۸
۵۳۴ - ۵۵۰
قلعہ چنچي - ۴۱۸ - ۷۸۴

۸۳۸ - ۷۳۷
جونا گدھہ - ۱۲۹
جہانگیرنگر - ۴۳ - ۷۵ - ۹۰
۷۲۸ - ۱۶۲ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۲
جہان آباد - ۸۲۸
جھوني - ۸۶۲
بندر جيول - ۱۱۳ - ۱۷۷

*** حرف ڇ - مردمان ***

راجہ چترسال - ۳۳۰ - ۴۷۰
۸۵۸ - ۸۵۰
واني چتربائي زرجہ شاه عالم
۳۳۴
قوم چربيلي - ۸۷۰
چغته خان بہادر فتح جنگ (ارسلان
خان) - ۵۸۸ (شف الف)
قوم چغته - ۵۶۵ - ۹۰۳
چنپت بنديله - ۶۴ - ۱۲۷
چناهنونت - ۶۳۱
چورامن جات - ۶۶۸ - ۶۶۹
۸۲۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۶۷۰
۹۳۴ - ۹۳۰ - ۹۲۰ - ۹۱۹ - ۸۳۶

حامد الله خان پسر مهارز خان

۹۵۸ - ۹۵۴

حبشيان - ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۲۲۸

۲۲۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۸

حجاج بني اميه - ۱۱۳

حرز الله خان نبيرو محمد الله خان

مرجوم - ۹۵۴ - ۹۵۷

بيد حسين - ۲۵ - ۴۹

حسن بيگ - ۳۲ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۸۹

حسن قلي خان - ۵۵ - ۴۵

حسين پاشا حاکم بصره (اسلام خان)

۱۲۴ (شف الف)

شاه حسين شاه ايران بعد شاه

سليمان - ۴۸۹ - ۳۰۳ - ۳۵۰

۴۴۳ - ۴۳۵ - ۷۳۶ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۷۳ - ۹۷۵

ميرزا حسن - ۳۲۸ - ۴۲۹

سلطان حسين خواهرزاد محمد

مراد خان (طالع يار خان)

۳۱ - ۴۸۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱

سلطان حسن خواهرزاد محمد

مراد خان - ۴۸۶

چنچاور - ۴۰۴

قلعه چنبر - ۵۲۴

پرگنه چنديري - ۸۵۹

پرگنه چوپره (مصطفى آباد)

۲۷۱ (شف يم)

چيتا پور - ۴۶

چيتور - ۴۰۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان بلوچ - ۴۵

حافظ شيد - راز - ۱۳۹ - ۲۸۷

۵۰۱ - ۸۳۲

حامد خان پسر مرتضی خان - ۲۵۴

حامد خان (عبد الووف)

بيجاپوري (برادر دلير خان

۴۴۶ - (شف عين)

حامد خان بهادر برادر غازي الدين

خان بهادر - ۵۹۴ - ۶۴۸

۸۹۹ - ۹۱۵ - ۹۲۲ - ۹۲۸

۹۴۷ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸

۹۶۹ - ۹۷۰

حامد خان - (ديگر) ۹۳۳

۷۸۵ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰
۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶
۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰
۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶
۷۰۴ - ۸۰۳ - ۸۰۱ - ۸۰۰
۸۰۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵
۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۳ - ۸۱۲
۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۲ - ۸۲۰
۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۲۸ - ۸۲۶
۸۴۲ - ۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵
۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۸۴۴
۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۵۰ - ۸۴۹
۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵
۸۷۴ - ۸۷۱ - ۸۶۷ - ۸۵۹
۸۸۵ - ۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۷۵
۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۱ - ۸۸۶
۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸
۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲
۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸
۹۱۹ - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۲
۹۵۱ - ۹۴۳ - ۹۴۲

میر حسن دیوان رستم دل خان - ۶۱۲

ملطان حسن (احسن خان)

۵۳۵ - ۵۲۹ (میر ملنگ)

۵۴۷ - ۵۴۸ - (شف الف)

سید حسن ولی رمول نما - ۵۵۲

حسن یار خان پسر محمد یار

خان - ۵۷۷

حسن علی خان ز سید عبد الله

قطب الملک - ۵۸۸ - ۵۹۲

(شف عین)

سید حسین خان باهه صوبه دار

۶۵۱ - ۶۵۰

سید حسین علی خان بهادر

فیروز جنگ میر بخشبی

امیر الامرا - ۴۵۷ - ۴۵۶

۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۵ - ۵۹۲

۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۲ - ۶۹۸

۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۱۶

۷۳۲ - ۷۲۸ - ۷۲۴ - ۷۲۲

۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۳

۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۲ - ۷۴۱

۷۷۰ - ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۲

۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۷۳

۸۹۹-۴۷۰-۴۰۰-۵۹۶-۵۸۹

خواجہ حمید خان - ۴۱۸

حیات خان - ۳۳۱-۳۳۲-۳۴۷

۵۰۵ - ۳۴۸

حیدرقلی خان بہادر ناصر جنگ

معزالدولہ - ۷۴۰-۷۵۰-۸۲۳

۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۴۴

۸۹۸ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۱

۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۶ - ۹۳۱

۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶

۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰

۹۴۱ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵

۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - (شف نون)

میر حیدر خان کاشغری -

۹۰۳ - ۹۰۴

میر حیدر جد میر حیدر کاشغری

۹۰۳

* مواضع وغیرہ *

حبش - ۹۰۷

حسن ابدال - ۲۳۷ - ۲۴۱

خواجہ حسن خان (خاندوران)

لبیرہ کولتاش خان - ۶۹۷

۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۱۵ - ۷۱۷

(شف خاد)

حسین خان خوشگئی افغان -

۸۵۷ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴

حسن خان میواتی - ۸۹۹

حسین خان - ۹۳۰

حسین منور خان (معروف)

بہ شیخ نظام دکنی - ۹۵۶

(شف نون) - ۹۵۹

حفیظ اللہ خان - ۲۵۷ - ۲۵۸

۴۶۲ - ۵۹۲ - ۷۲۱ - ۸۵۳

۸۶۲ - ۸۶۴ - ۹۵۴ - ۹۵۷

حکیم الملک پسر حکیم محسن

خان - ۶۸۶ - ۶۸۸

حمیدالدین خان - ۳۸۱ - ۳۸۷

۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۴۵ - ۴۸۴

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳

۵۰۲ - ۵۱۲ - ۵۱۴ - ۵۲۳

۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۴۹ - ۵۶۶ - ۵۷۲

قلعه حیدرآباد - ۳۱۵ - ۳۵۳

*** حرف خاء - مردمان ***

خانی خان نظام الملکی راقم

کتاب - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۵

۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹

۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۸ - ۲۷۱

۲۸۲ - ۲۸۹ - ۲۹۵ - ۲۹۵

۳۷۶ - ۳۹۵ - ۴۱۹ - ۴۲۳

۴۴۱ - ۴۴۴ - ۵۴۲ - ۵۴۵

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۸ - ۵۹۷

۶۲۴ - ۶۴۸ - ۶۶۶ - ۶۷۶

۶۷۸ - ۷۲۹ - ۷۲۷ - ۷۳۲

۷۴۸ - ۷۶۶ - ۷۹۸ - ۸۱۱

۸۲۵ - ۸۳۱ - ۸۷۳ - ۸۷۷

۸۸۳ - ۹۱۸ - ۹۲۷ - ۹۶۳

خان زمان خان - ۲۳ - ۳۳

۲۷۰ - ۲۷۲ - ۵۵۹

خانجهان بهادر (امیرالامرا)

شایسته خلیفہ پسر آصف خان

۳۱ - ۳۲ - ۲۲۲ - ۲۲۳

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱

۲۳۷ - ۲۵۲ - ۲۶۵

حسن پورہ - ۲۷۳ - ۹۲۲

حسن آباد - ۶۳۳ - ۸۷۰

حیدرآباد (دارالاجہان - فرخندہ

بنیاد - اصل نامش بہاگنگو)

۳ - ۱۸ - ۶۳ - ۱۹۴ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵

۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۳ - ۳۵۸

۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳

۳۸۲ - ۳۸۳ - ۴۲۷ - ۴۳۹

۴۵۹ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۳۱

۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۳

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲

۷۸۰ - ۷۸۸ - ۸۹۷ - ۹۵۰

۹۵۶ - ۹۶۱ - ۹۶۰ - ۹۶۲

۹۷۲ - ۹۷۳

خان عالم حیدر آبادی پسر	۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۲
خان زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲	۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۵
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۷۸۸	۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۴	۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶
خان زمان حیدر آبادی - ۵۴۱	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
۵۷۲ - ۵۸۴	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳
خانہ زان خان (نعیم خان) پسر	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵
منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۴۸
۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵	۴۵۰ - ۷۳۴ - ۷۷۶ (شف)
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۶ - ۹۵۶	(الف و شین)
۹۶۰ (شف نون)	خاندوران - ۳۵ - ۴۶ - ۴۸
خان زمان عرف علی اصغر -	۶۱ - ۷۶
۷۲۱ - ۷۲۲	خانجهان لودی - ۱۸۴
سید خانجهان خالوی قطب الملک	خان عالم ایلیچی (جان عالم)
سید عبداللہ - ۷۲۹ - ۷۷۶	۲۰۲
۷۷۷ - ۸۳۹ - ۸۹۸	خانہ زان خان روح اللہ پسر
خان دوران (خواجہ حسن خان)	روح اللہ خان - ۳۶۹ - ۳۷۰
۷۴۷ - ۷۶۰ - ۷۵۷ - ۷۴۱	۵۲۴ - (شف راء)
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲	خانجهان پسر حاجی محمد انور
۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۲۳ (شف حاء)	۴۸۴ - ۴۸۵
خان خالان بہادر شاہی منعم خان	خان زمان (مقرب خان) عرف
۹۶۰ - (شف میم)	شیخ نظام - ۴۸۸ (شف سیم)

خواجه کلان خواني (کفایت خان

خالوي مولف) - ۱۹ - ۲۰

خواجه خان - ۳۰

خواص خان - ۴۸

خواجه سراي چنهي نويس

۱۰۱ - ۱۰۲

خوشحال خان کلانوت - ۱۰۷

خواجه ديوانه - ۴۴۵

خولجه باباي توراني (خوش خبر

خان) - ۴۴۸

خواجه جهان وزير - ۴۵۲

خوشحال خان برادرعل کذور - ۴۸۹

خواجهمقلي خان توراني - ۸۱۹

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۹۵۵

ميدني خيريت خان - ۲۲۴

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸

۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۱۴

* مواضع و غيره *

صوبه خاندیس - ۱۴۷ - ۲۴۸

۲۷۰ - ۳۷۷ - ۴۰۵ - ۷۴۸

۷۵۱ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰

خان ميرزا - ۹۲۳

خجسته اختر (شاهزاده جهان شاه)

پسر بهادر شاه - ۵۷۵ - ۵۹۹

(شف جيم)

خجسته اختر پسر جهان شاه - ۴۸۷

خداداد پسر محمد سراد - ۳۲۹ - ۹۲۳

خدا بنده خان - ۵۸۸ - ۵۹۵

خواجه خدمتگار خان - ۹۴۰

خرامانيان - ۳۵ - ۳۶

خسرو آدم محمد شجاع - ۴۷

امير خسرو شاعر - ۵۰

خسرو چيله - ۸۵۳ - ۸۶۵

خضر خان - ۴۰۳

خليل الله خان - ۲۲ - ۲۶ - ۳۹

۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۴

۱۳۰ - ۲۴۱

خليفه سلطان شاهزاده مازندران

۲۵۴ - ۳۱۱ - ۴۵۴ - ۶۴۳

خليل الله خان (حسيني بيگ

ابراهيم خان) - ۲۹۵ - ۲۹۶

- ۲۹۸ (شف الف)

خنجر خان - ۳۱۷

خراسان - ۷۲ - ۱۷۵ - ۲۰۲

۲۸۹ - ۲۹۰ - ۴۵۰ - ۵۴۶

۹۰۲ - ۹۷۵

خرم پوره - ۲۷۳

خضرا آباد - ۸۶

خضرا پور - ۱۷۱

خلد آباد (خرچ عرس خلد مکان

عالمگیر) - ۵۸۳ - ۵۴۹ - ۶۴۹

خواف - ۷۲

خواص پوره - ۴۷۵

خیبر - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵

قلعه خیبر - ۳۹۲

۷۸۵ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۸۷

ختا - ۵۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۷۳۶

۹۲۵ - ۹۳۸

خجسته بیدیاک (اورنگ آباد) -

۵ - ۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۹

۱۷۸ - ۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷

۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲

۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵

۳۷۷ - ۴۱۳ - ۴۴۲ - ۴۷۵

۵۲۷ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۶۳

۵۷۲ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۶۰۵ - ۶۲۶ - ۶۴۸ - ۶۴۹

۷۵۰ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۳

۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۵۲ - ۷۷۷

۷۷۸ - ۷۸۰ - ۷۸۶ - ۷۸۷

۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۴ - ۷۹۶

۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۵۷ - ۸۷۱

۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۸۵

۸۸۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶ - ۹۳۶

۹۳۹ - ۹۴۲ - ۹۵۰ - ۹۵۱

۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۶۰ - ۹۶۱

(شف الف)

* حرف دال - مردمان *

محمد داراشکوة پسر شاهجهان -

۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۲

۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱

۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹

۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۶ - ۳۵

۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱

۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶

۴۷ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴

۸۸۹ - ۸۷۶ - ۷۹۹ - ۷۹۰

دارو داد خان - ۸۴۷

درگا داس - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۹

۴۰۷ - ۴۰۵

شیخ درگاهي - ۸۸۳

درويش علي خان - ۹۴۹

دکنيان - ۱۲۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷

۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۷

۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۵ - ۳۳۷

۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۹ - ۷۷۸

۸۱۵ - ۸۱۱ - ۸۸۶ - ۸۹۰

۸۹۲ - ۹۵۸

سيد دلور خان عبد الرحمن

خانديسي - ۲۳ - ۲۵

(شف عين)

دلور خان افغان - ۲۵

دلير خان افغان - ۴۸ - ۳۵

۳۸ - ۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۷۰

۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶

۹۷ - ۹۸ - ۱۳۸ - ۱۴۲

۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰

۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶

۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴

۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۲ - ۱۰۴

۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸

۵۵۳ - ۹۵۵

داود خان - ۳۹ - ۴۴ - ۴۷

۴۹ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴

۱۲۹ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۵۳۳

۵۳۷ - ۵۳۵

دارا - ۸۷

دارا کوه جعلي مجهول النصب

۱۷۶

داود خان افغان پندي - ۵۷۴

۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۵۰

۶۸۳ - ۶۹۱ - ۷۲۸ - ۷۳۳

۷۳۷ - ۷۴۵ - ۷۴۸

۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۷۷ - ۷۸۳

۸۰۸ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۹۱

۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۶۴ - ۹۶۵

دلراب خان پهر جان نثار خان -

۸۸۴-۸۸۲-۸۸۰-۸۷۸-۸۷۷
 دایر جذگ (عبدالصمد خان)
 ۸۶۳ - ۸۶۴ - (شف عین)
 دلیر خان عرف عبدالله بیگی
 بهادر - ۸۸۱ - ۸۸۹ - ۹۲۳
 ۹۵۰ - ۹۵۴
 دلور خان (دیگر) ۸۹۷ - ۹۵۹
 ۹۴۰
 دوست محمد افغان - ۹۹۴
 ۸۸۰ - ۸۷۷ - ۸۶۱
 دوست علی خان - ۹۲۹
 دهخا جادو سیده سالار رام راجا -
 ۴۱۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸
 ۴۵۰ - ۴۵۶ - ۵۲۰ - ۵۳۰
 دسیر زریندار - ۷۶۸ - ۷۶۹
 دیپان سنگهه جهالا - ۱۵ - ۱۷
 دیپي سنگهه - ۱۷ - ۱۲۸ - ۲۷۷
 دي چند آدم دارا شکوه - ۶۶
 راجه دیو زای - ۳۶۸
 دیده سنبل (آخر خان) خلف
 آخر خان - ۵۷۹ (شف زلف)
 دیوانت خان نیپیره امانت خان -

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷
 ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰
 ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۸۴
 ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵
 ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۵
 ۲۰۴ - ۲۰۷ - ۲۲۱ - ۲۲۲
 ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۶
 ۲۳۷ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹
 ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۴۶ - ۴۹۳
 ۶۹۴ - ۶۹۵
 دلتهمن پور جهرنت مهاراجه -
 ۲۵۹
 دلپت راور بزدیله - ۵۳۳ - ۵۳۵
 ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱
 دلور خان - ۶۴۰ - ۶۴۹ - ۶۶۱
 ۶۹۵ - ۶۹۶
 دلیر خان برادر لطف الله خان -
 ۷۹۶
 سید دلور علی خان - ۸۲۰
 ۸۴۳ - ۸۴۶ - ۸۵۱ - ۸۵۷
 ۸۵۹ - ۸۶۱ - ۸۶۶ - ۸۶۷
 ۸۷۱ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶

۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۰ - ۲۹۹
 ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۰۵
 ۳۴۸ - ۳۳۷ - ۳۲۹ - ۳۲۸
 ۳۸۲ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۶۹
 ۴۰۵ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۳
 ۴۴۸ - ۴۲۸ - ۴۱۴ - ۴۱۱
 ۴۸۸ - ۴۷۷ - ۴۶۹ - ۴۵۲
 ۵۱۸ - ۵۱۴ - ۵۱۱ - ۵۰۳
 ۵۴۲ - ۵۲۴ - ۵۲۳ - ۵۲۳
 ۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۷۰
 ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۵ - ۵۸۲
 ۶۲۵ - ۶۱۳ - ۶۰۸ - ۶۰۰
 ۶۳۳ - ۶۲۷ - ۶۲۴ - ۶۲۵
 ۶۴۷ - (درین صفحه اعجوبه)
 ۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۶۶ (است)
 ۶۹۱ - ۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۷۷
 ۷۲۵ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۴
 ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۳ - ۷۲۸
 ۷۴۸ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰
 ۷۷۷ - ۷۷۳ - ۷۵۱ - ۷۵۰
 ۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۸
 ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۹

۸۵۲ - ۸۱۸ - ۷۹۴ - ۷۹۰

۹۶۰ - ۹۵۸ - ۹۴۳

دیا بهادر - ۸۴۲ - ۹۷۴

دیندار خان - ۹۲۳

*** مواضع و غیره ***

دکن - ۲ - ۳ - ۴ - ۵

۱۱ - ۲۱ - ۴۸ - ۴۳ - ۶۴

۷۸ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۴

۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۹

۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷

۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۱

۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۸۱

۲۹۱ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

دوآبہ جالندر - ۶۵۷	۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۹۶ - ۷۹۵
دھود - ۳	۸۲۵ - ۸۲۳ - ۸۱۸ - ۸۰۸
دھار - ۱۳ - ۲۳۳	۸۵۲ - ۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶
دھول پور - ۲۲	۸۶۱ - ۸۵۹ - ۸۵۷ - ۸۵۶
دھاندر - ۸۳	۸۸۵ - ۸۸۲ - ۸۷۱ - ۸۶۷
دھلی - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳۴۱	۸۹۷ - ۸۹۵ - ۸۹۴ - ۸۹۱
۵۵۰ - ۴۰۳ - ۶۳۳ - ۸۱۱	۹۲۷ - ۹۱۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸
۸۴۷ - ۸۸۳	۹۴۷ - ۹۴۶ - ۹۴۲ - ۹۳۶
قصبہ دھارور - ۱۹۷	۹۵۴ - ۹۵۲ - ۹۵۱ - ۹۵۰
قصبہ دھرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵	۹۶۵ - ۹۵۸
دیپال پور - ۱۲	۱۰۰۳ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۰
دیوگدھہ - ۲۰۷ - ۴۶۱	۱۱۳ - ۲۲۴
دیوگانو - ۴۳۸	۴۵۳ - ۵۱۳
<hr/>	
* حرف ت - مردمان *	
راجہ ڈرنگر سنگھہ - ۹۷۱	۲۲۸ - ۲۲۶
ڈرنگر سنگھہ پسر واجہ اجیت	ڈنڈیری - ۳۲۸
سنگھہ - ۹۷۳	قلعہ دولتاباد - ۱۰ - ۹ - ۳۲۲
قوم ڈھیر (بیدر) - ۲۲۳ - ۵۲۴	۸۹۶ - ۷۹۷ - ۳۹۰
۴۴۷ - ۵۲۹	دولتاباد - ۲۱ - ۴۴ - ۴۴
ڈینگ مار (مکڈہ) (واریل)	۵۸۳ - ۵۴۹ - ۳۷۱ - ۳۶۵
۴۲۸ - ۳۲۶	۸۹۷ - ۶۴۹
	دوراجہ - ۵۸۲

۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷

۷۱۸ - ۷۰۶ - ۷۰۳ - ۷۰۲

۷۲۴ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹

۷۳۲ - ۷۳۲ - ۷۱۸ - ۷۲۵

۷۷۲ - ۷۶۰ - ۷۳۷ - ۸۳۴

۹۶۴ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۷۸۳

(شف الف)

ذوالفقار بیگ - ۷۷۸ - ۷۵۲ - ۷۷۹

۸۶۸ - ۷۸۰ - ۷۷۹

ذوالفقار علی خان - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۲۲

۹۲۲ - ۹۲۲

* حرف راه - مردمان *

راجپوتان - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴

۵۲ - ۵۱ - ۴۳ - ۲۷ - ۲۶

۱۱۲ - ۱۱۱ - ۶۹ - ۶۶ - ۶۵

۱۹۷ - ۱۸۱ - ۱۶۶ - ۱۴۵

۲۵۴ - ۲۴۲ - ۲۴۰ - ۲۲۹

۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۵

۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲

۲۷۵ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۷

۳۹۹ - ۳۳۵ - ۲۷۷ - ۲۷۶

* مرداضع و خیره *

تالاب قن - ۱۷۵

* حرف ذال - مردمان *

ذکریا خان - ۷۶۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳

ذوالفقار خان عرف محمد بیگ -

۲۳ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۵ - ۱۴

۹۲ - ۶۰ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶

ذوالفقار خان بهادر نصرت جندک

صمصام الدوله - (اعتقاد خان)

۴۷۵ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸

۵۳۶ - ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۵۲۷

۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۸ - ۵۳۷

۵۸۸ - ۵۸۴ - ۵۸۲ - ۵۷۲

۶۰۰ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۸۹

۶۱۷ - ۶۰۶ - ۶۰۲ - ۶۰۱

۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۱ - ۶۱۹

۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۴

۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۴۶

۶۸۵ - ۶۷۸ - ۶۷۷ - ۶۵۰

۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۸۹ - ۶۸۷

۲۴۳ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۸۰۳

رای سنگه برادر پورنمل - ۱۵۷

راجہ رای سنگه سو دیہ - ۱۷۸ - ۱۸۰

راوتان - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۱

۲۹۸ - ۴۶۷

اٹووان - ۲۶۳

رام راجا پسر سیدوا - ۲۷۱ - ۳۸۶

۴۰۰ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۳۰

۴۴۹ - ۴۵۷ - ۴۶۵ - ۴۶۱

۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۴

۵۱۶ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۸۲

رام راجا (دیگر) - ۴۰۴

سید راجو - ۳۱۰

محمد راج - ۳۸۳

رام سنگه ہارا - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱

رام لچھمن (توب) - ۶۳۹

راجی محمد خان - ۶۹۱ - ۶۹۲

۷۱۲ - ۷۲۱

رتن سنگه راتھور - ۱۵ - ۱۷ - ۵۸۸

راجہ رتن چند دیوان سید عبداللہ

خان - ۶۹۲ - ۷۱۳ - ۷۳۹

۵۳۴ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹

۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۶ - ۶۲۰

۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۶۱ - ۶۶۲

۶۸۷ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۷۳۸

۷۶۷ - ۸۰۶ - ۸۲۷ - ۸۷۷

۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶

۹۳۱

راجہ رام سنگه پسر بیتھلداس

۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۵۱

راجہ راجروپ زمیندار جمون - ۴۴

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۸۵

رامداس قلعه دار بڈاس - ۴۶

کنور رام سنگه پسر راجہ جیسنگه

۱۴۹ - ۱۲۳ - ۱۸۳ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰

۲۰۹ - ۲۹۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹

۵۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۸

سید راجی - ۴۹

کنور رای سنگه - ۶۰

راجہ رای سنگه راتھور - ۶۱

رانای چیتور - ۱۱۱ - ۱۱۲

۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۶۱۴ - ۶۰۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷

۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۱

رحمتم علي خان - ۵۸۹ - ۵۹۲

۹۶۸ - ۹۶۶ - ۹۶۵ - ۵۹۷

۹۷۰ - ۹۶۹

رحمتم دل خان پسر جهان مپيار خان -

۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۶۹

۷۶۱ - ۶۸۸ - ۶۷۹ - ۶۷۰

رحمتم بيگ - ۷۵۳ - ۷۵۲

رحمتم بيگ خان - ۵۸۲ - ۸۷۶ - ۹۵۵

رحمتم بيگ (ديگر) - ۸۷۶

رحمتم خان افغان - ۹۵۵

رشيد خان - ۷۱ - ۳۷۷

محمد رضا رعايت خان - ۲۴۲

(شفراء باعين) - ۷۰۹ - ۷۰۸

رضا قلبي خان - ۷۰۳ - ۷۲۱ - ۷۲۳

محمد رضا قاضي القضاة - ۸۱۸

رضا محمد خان - ۹۶۰

رعده انداز خان - ۴۶

رعايت خان (محمد رضا) - ۸۶۰

۸۷۶ - ۹۵۳ - ۹۵۷ - ۹۵۹

(شفراء باضداد)

۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۵۷

۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۰۴ - ۷۷۶

۸۴۴ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴

۹۰۰ - ۸۸۳ - ۸۶۷ - ۸۴۵

۹۰۹ - ۹۰۵ - ۹۰۲ - ۹۰۱

۹۱۹ - ۹۱۷ - ۹۱۶ - ۹۱۳

۹۶۵ - ۹۶۳ - ۹۶۱ - ۹۲۳

رحمتم خان ديوان - ۶۳

رحمتم بيگ - ۶۹۳

خواجه رحمتم الله شجاعت خان -

۸۶۲ - ۸۶۴ - ۸۹۱

رحمتم خان - ۸۶۲

رحمتم خان بهادر دندي فيروز جنگ

۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۱۲۶

۲۱۰

رحمتم خان سپه سالار عادل خان

۱۱۸

رحمتم دستان - ۱۴۸ - ۴۹۳ - ۵۹۳

رحمتم راور زنار دار - ۲۹۶ - ۲۹۸

۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۳

رحمتم خان - ۴۲۱ - ۴۱۶ - ۸۹۰

رحمتم دل خان (محمد رحمتم) - ۵۷۵

۳۶۲ - ۳۶۱ - زلمست خان افغان

۸۶۶ - ۷۹۹ - زنبها بنالکر مرد

۸۸۸ - ۸۷۶ - ۸۷۴

۸۸۹ - (شف باد)

۱۲۸ - ۲۷ - راجہ روپ راتھور

روشن ضمیر - ۵۰

روشن آرا بیگم - ۱۱۰

روح اللہ خان بہادر - ۱۳۰

۳۳۷ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۱۹

۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۱ - ۳۳۸

۴۰۷ - ۳۹۴ - ۳۶۹ - ۳۶۶

۵۲۴ - ۴۱۲ - ۴۱۱

روح اللہ خان ثانی (خانہ زاد

خان) - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱

۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۵۶ - ۴۶۱

۴۸۸ - ۴۸۷ - ۴۸۱ - ۴۶۵

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۳

۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۵۳۲

(شف خاء)

روح اللہ خان پسر روح اللہ خان

ثانی - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۹۲۸

روہلہ (قوم) - ۸۵۰ - ۸۶۲ - ۸۶۴

محمد رفیع (سر بلند خان)

برادر زادہ وزیر خان - ۲۳۶ - ۵۹۰

رفیع القدر (رفیع شان) - سلطان

پسر شاہ عالم - ۳۳۲ - ۵۷۵

۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲

۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۷۰ - ۶۸۵

۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۸۱۶

۸۲۵ - ۹۱۴

رفیع الدولہ بادشاہ (شاہجہان

ثانی) پسر رفیع شان - ۶۸۸

۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۵۰

رفیع الدرجات ابوالبرکات بادشاہ

پسر رفیع شان - ۶۸۸ - ۸۴۸

۸۵۰ - ۹۱۴ - (شف الف)

محمد رفیع حکیم منجم - ۷۰۸ - ۷۱۰

رفاہیت خان - ۸۹۱

رکن الدولہ اعتقاد خان فرخ شاہی

(محمد مراد - وکالت خان)

۷۹۵ - (شف الف و مہم)

رکھناتہہ رامی رایان - ۷۰۸ - ۱۷۵

زندولہ خان - ۴۱ - ۲۰۵

تصبغة رانوبر - ۶۶۶

رام پوره وطن راجه اسلام خان -

۶۹۷

قلعة رانا گندهه - ۸۵۰ - ۸۵۸

رتن پور - ۸۷۵

رخنگ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲ - ۱۸۸

رس - ۶۰۹

روم - ۵۵ - ۷۳۶ - ۹۰۷ - ۹۲۵

۹۳۸ - ۹۷۵ - ۹۷۸

قلعة رودسال - ۱۷۸

قلعة رهنداس گندهه - ۷۰۸

ريواري - ۶۷

* حرف زاء - مردمان *

حاجي محمد زاهد - ۷ - ۲۴۹

۲۵۰ - ۲۵۱

زينة النساء بيگم - ۷۷

زند دست خان - ۱۷۸ - ۲۰۵

شاه زري زر بخش - ۵۴۹

زمره غلام - ۳۰۲

زن سنڀها - ۲۲۹

زين المايدين پسر محمد شجاع

* مواضع و غيرة *

آب راوي - ۴۵ - ۶۸۶

قلعة راجگندهه - ۱۱۵ - ۱۷۷

۱۸۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳

۳۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۷۸۱

راجگندهه - ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۵۰

۵۲۱

راهيري - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۴۴

۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۸۴ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۴۹ - ۵۱۴ - ۵۱۵

قلعة راهيري - ۲۲۳ - ۲۲۶

۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۹۰

۴۵۳

رام دره - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعة رام سيج - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴

رام گير - ۲۹۳ - ۲۹۶

راي باغ - ۵۰۲

راي پور - ۵۲۴

تصبغة راهون - ۴۵۸ - ۴۵۹

قلعة راهون - ۴۵۹

۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۵۲

۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۶ - ۷۷۴

۸۰۷ - ۸۰۶ - ۷۹۶ - ۷۸۴

۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۸۱۲

۸۳۱ - ۸۳۹ - ۸۳۱ - ۸۲۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۴۶ - ۸۳۲

۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۶۶ - ۸۶۵

۹۱۱ ۹۰۳ - ۹۰۰ - ۸۹۷

۹۲۳ - ۹۱۸ - ۹۱۴ - ۹۱۲

۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۳۳ - ۹۲۵

۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۲

ماهو بهومله (گهوسله) - ۱۱۳ - ۱۱۲

راجہ ماهو (ديگر) پسر سنڀيا

پسر ميڙوا پسر ماهو بهومله -

۳۲۵ - ۳۸۹ - ۳۸۶ - ۳۸۳

۴۲۶ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۴۰

۷۷۸ ۷۴۳ - ۷۴۲ - ۶۲۷

۷۸۳ - ۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۹

۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۵

۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۶ - ۷۹۳

۸۹۵ - ۸۹۱ - ۸۷۵ - ۸۷۱

۹۳۶

۴۵ - ۴۹

زوب النساء بادشاه بيگم - ۷۷

۴۰۰ - ۵۹۹ - ۵۸۳ - ۵۳۸

۷۳۶ - ۷۳۵ - ۶۵۲

زيغت النساء بيگم - ۷۷ - ۷۶

زين الحسن - ۱۵۰ - ۱۳۹

زين العابدين خان - ۲۰۶

۵۵۵ - ۲۰۹

حضرت زين الدين قدس سید

۵۷۲

شيخ زين الدين - ۶۳۷ - ۶۳۶

زين الدين خان - ۷۲۱ - ۷۰۲

۷۲۲

● حرف شين - مردمان ●

مارات - ۵۲۸ - ۵۶ - ۳۰

۵۹۵ - ۵۹۲ - ۵۸۸ - ۵۷۸

۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۷۰ - ۶۶۷

۷۱۱ - ۷۰۳ - ۶۹۷ - ۶۹۳

۷۲۷ - ۷۲۳ - ۷۱۶ - ۷۱۳

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۲۹

۷۴۱ - ۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۸

راجہ سجان سنگھ - ۱۴۳ - ۱۴۵

۱۷۸ - ۲۵۵

سمن بائی محبوبہ محمد

میران بخش - ۱۵۵ - ۱۵۶

مروما - ۳۵۸ - ۳۱۰

سربراہ خان عرف جلال چیلہ

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰

۳۸۱ - ۳۵۸

سرافراز خان دکئی - ۱۹۴ - ۳۶۷

سروامفسد - ۴۳۱ - ۴۳۳

سراج الدین علی خان برادر مید

عبداللہ خان - ۶۹۲ - ۷۱۳

سریند خان (مبارز الملک) -

۶۹۳ - ۷۱۵ - ۷۴۸ - ۷۶۹

۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱

رای مرومن کایت - ۹۰۹

سعد اللہ خان - ۷۸ - ۸۶

۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳

۵۹۵ - ۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۲

۸۱۳ - ۸۶۰ - ۸۷۶ - ۹۵۳

۹۵۴ - ۹۵۷

صادات خان - ۵۸۸ - ۷۹۷ - ۸۱۲

۸۱۳ - ۸۱۷

سالم سنگھ زمیندار لوڈی - ۸۵۱

وانا سانکا - ۸۹۹

راجہ سبھا سنگھ - ۱۴۹

مہمکرن بندیلہ - ۶۳ - ۱۲۸

سبحان قلی خان - ۱۲۳

راجہ مہاچند - ۴۹۱ - ۷۳۳

۷۳۴ - ۷۳۵

مہم شکوہ پسر دارا شکوہ - ۲۳

۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۶۳

۶۶ - ۶۷ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۲

۸۴ - ۸۵ - ۸۷

سید دار خان - ۷۱۸

راجہ مترحال - ۲۸

سترسال پسر پورنمل زمیندار

جام - ۱۵۷

سترسال پسر رتن راتھور - ۵۸۸

سترسال بندیلہ - ۹۵۳

مٹنامی (منڈیہ) (گروہ فقیران) -

۲۵۲ - ۲۵۳

سجان سنگھ موڈیہ - ۱۷

۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۴۴
سعادت اللہ خان - ۹۵۲ - ۹۵۶
محمد سعید خان بہادر نیدرگ
سعد اللہ خان - ۹۵۴ - ۹۵۷
سکندر ذوالقرنین - ۸۷
سکندر عادل شاہ والہی بلجاپور -
۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲
۳۶۹ - ۴۰۷ (شف عین)
سکندر بادشاہ لودی - ۵۵۰ - ۸۳۷
سلیمان شکوہ پسر دارا شکوہ - ۶
۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲
۸۵ - ۱۲۳
شاهزادہ محمد سلطان - ۱۱ - ۱۲
۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴
۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۶
۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۵
۷۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴
۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۳
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷
شاہ سلیمان شاہ ایوان - ۲۸۹
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۰۴
۴۵۰

سعادت خان عرف محمد مراد
(خانہ زاد خان) - ۲۹۱
۲۹۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵
سید سعد اللہ خرقہ پوش - ۴۱۰
۵۵۹
محمد سعید (حیف اللہ خان)
ولد اصالت خان - ۵۷۶
شیخ سعدی شیرازی رح - ۵۸۷
شاهزادہ سعید بخت پسر بیدار
بخت - ۵۹۸
ملا سعد اللہ مفتی حیدرآباد - ۶۱۵
قاضی محمد سعید - ۶۴۴
سعد اللہ خان (ہدایت اللہ خان)
پسر عنایت اللہ - ۶۷۷
۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ (شف)
سعید خان - ۸۶۲
سعد الدین - ۸۷۶
سعادت خان بہادر عرف میر
محمد امین - ۹۰۲ - ۹۰۶
۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱

۳۷۴ - ۳۳۷ - ۳۲۸ - ۳۱۴

۳۸۸ - ۳۸۶ - ۳۸۴ - ۳۸۳

۴۰۰ - ۳۹۲ - ۳۹۰ - ۳۸۹

۴۴۹ - ۴۲۷ - ۴۱۵ - ۴۰۴

۴۸۹ - ۴۶۹ - ۴۶۰ - ۴۵۰

۷۸۴ - ۵۴۰

سیدی منیل - ۲۲۴ - ۲۲۵

سنتا کھور پورو آدم رام راجا

۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۲۱

۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۳۰ - ۴۲۸

۴۳۷ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۳۴

۴۴۸

منگراجی برھمن - ۷۸۴ - ۷۹۹

۸۹۱ - ۸۹۵

سنتا (دیگر) - ۷۸۷ - ۷۹۸

۸۰۹ - ۸۱۱

منتاجی مندییا - ۸۹۱

راجہ سورج صل - ۴۶۳

سویہان قلندہ دار ستارہ - ۴۷۰

سوم سنکر برادر ہریا فایک -

۵۳۲ - ۵۳۳

مہراب خان میر تنزک - ۳۹۴

سیدسلطان - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

سلیم خان حبشی - ۳۶۶

سلیمان خان پٹی - ۵۸۹

سلطان خان - ۵۹۵

میرزا سلطان حسین (طالع یار

خان) برادر احسن خان -

۶۱۸

حکیم سلیم - ۷۳۶

سید سلیمان نیدیرا غوث الاعظم -

۸۹۶

سلیم خان افغان - ۹۵۵

سلیمان خان خوبشگی - ۹۵۹

سمندر بیگ - ۳۰۲

سمندر خان - ۸۲۷

سنجریک ولد آلہ وردی خان - ۵۸

میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی -

۳۳۰ - ۹۸

منبھا (سوانی) پھرسر دیوا

بھوسلہ - ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۲۰۱

۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۹

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۷۷

۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳

۵۱۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲ - ۷۸۴

مید قلی - ۱۹۰

میر سیف الله پدر سیف الله

خان - ۴۹۹

حاجی سیف الله خان میر تزک

۵۳۸ - ۵۸۸ - ۶۴۹ - ۷۹۶

۸۱۷ - ۹۱۵ - ۹۲۱

سیف خان عرف میر احمد الله

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۹۲۸

سیف الدین علی خان برادر

سید عبد الله خان - ۶۹۲

۷۱۳ - ۷۲۹ - ۷۵۲ - ۷۷۹

۷۹۶ - ۸۱۸ - ۸۵۵ - ۸۵۶

۸۷۳ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲

۹۳۲

مید علی خان - ۸۲۰ - ۹۲۳

(شف عین)

سیف الله خان (دیگر) - ۹۲۲

مید میر برادر شیخ میر -

۲۳ - ۲۳۰

مید خان صوبه دار کشمیر -

۲۵ - ۵۷ - ۱۲۶ - ۱۸۵

۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲

۶۱۳

میدات خان پسر شاه نواز خان -

۷۴ - ۳۲۱

سیوا بهوسله پسر ماهو - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۹

۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸

۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۳۸۳ - ۳۹۰ - ۳۹۲ - ۵۱۰

• مواضع و غیره •

قلعه مالیر - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹

۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۰

۹۳۹ - سکندره	۷۹۷ - ۲۸۱
صلیم پور - ۳۵	صائب گانو - ۲۹۱
صلیم گدھه - ۳۸ - ۴۲ - ۱۰۱	مارنگپور - ۴۹۳ - ۴۹۳
۱۲۳	ساین روک - ۱۶۷
سلطان پور - ۲۹۹ - ۴۵۴ - ۵۸۲	سبزدار - ۶۶۷
۷۷۹ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷	آب سنج - ۳۳
۷۸۲	قلعه ستاره (اعظم تارا) - ۲۲۱
سموگدھه - ۲۲ - ۳۱ - ۵۸۷	۴۶۳ - ۴۶۱ - ۴۵۵ - ۴۱۶
۷۱۸ - ۷۰۰	۷۸۰ - ۴۷۲ - ۴۷۱ - ۴۷۰
سند - ۸۲	۷۸۱
سنگرام نگر (عالمگیر نگر) - ۱۸۸	سرمی نگر - ۴۲ - ۴۱ - ۸۵
(شف عین)	۱۲۳
پرگنه سنگمیر - ۳۸۴	سرای خربوزه - ۲۳۷
قلعه سنسی - ۷۷۶	سرونج - ۵۱۶ - ۷۸۷ - ۸۵۰
پرگنه سنپسر - ۸۸۹	۹۵۰ - ۸۶۱
قلعه بندر سورت - ۷ - ۲۵۰	سرای جاجو - ۵۸۷
بندر سورت - ۷ - ۴۳ - ۷۹ - ۸۲	سرای عالم چند - ۷۱۲
۱۳۱ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷	سرای روز بهانی - ۷۲۰
۲۰۳ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۹	سرای موضع بارلی - ۸۰۴
۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۶	سرای جهازه - ۹۱۲
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۸	قلعه مکر - ۳۴۹ - ۳۷۰ - ۵۲۳
۲۳۹ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۷۱	مکر - ۵۲۵

پرگنہ میرم - ۲۹۶

قلعہ سیرم - ۳۰۲

میدونی (ہوشنگ آباد) - ۴۵۶

ضلع سیکاکل - ۹۶۲

۳۸۰ - ۲۹۲ - ۲۸۶ - ۲۸۵

۴۱۰ - ۳۰۱ - ۲۹۳ - ۳۸۲

۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۱۴

۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۴۰ - ۴۴۴

۴۵۹ - ۴۵۶ - ۴۵۵ - ۴۴۴

۵۸۲ - ۵۶۱ - ۵۵۹ - ۵۱۸

۶۸۱ - ۶۷۶ - ۶۶۵ - ۶۶۳

۸۲۳ - ۷۷۸ - ۷۴۳ - ۶۹۵

۹۴۴ - ۹۴۲ - ۹۳۸ - ۸۳۸

۹۶۹ - ۹۶۸ - ۹۶۶ - ۹۶۵

جنگل موالک - ۳۹

صوستان - ۶۰

پرگنہ سوریہ - ۱۱۳ - ۱۱۹

مورون - ۹۴۹

مہرنڈ (مہرنڈ) - ۳۳ - ۳۹

۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۵۷۶

۷۷۱ - ۷۶۲ - ۶۵۸

سہ چوبہ - ۲۴۰

سہارنپور - ۶۵۴ - ۶۵۵

پرگنہ مہر - ۹۵۰

سیوگانور - ۱۱۹ - ۸۸۷

ضیوا پور - ۱۲۰ - ۱۸۰

* حرف شین مردمان *

شاہجہان بادشاہ اعلیٰ حضرت

فردوس آشیانی - ۲ - ۳

۴ - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

۲۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹

۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲

۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷

۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۴

۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴

۲۲۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲

۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲

۵۱۷ - ۵۴۱ - ۵۷۸ - ۶۰۴

۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷

۸۵۴ - ۸۶۶ - ۸۹۶

شاہ نواز خان مہروی (خضر

۷۲۷ - - (شف باد و میم)

شاه قلی خان (تهور خان) - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۸ - ۲۹۹

شاه قلی ایرج خانی - ۳۲۰

- ۳۲۱

میرزا شاه نواز خان صفوی

(صدرالدین محمد) - ۶۷۹

- ۶۸۰ (شف صاد)

شایسته خان خالوی فرخ سیر

۷۳۸ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۴۲

۹۱۵

شاه عالم قدس موه و نی - ۷۳۷

میرزا شاهرخ - ۷۸۰

شاه علی خان - ۸۴۳

میر شاهرخان - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۸

شاه قلی خان حاکم مشهک -

- ۹۷۵ - ۹۷۷

محمد شجاع صوبه نادر بنگاله -

۵ - ۹ - ۲۲ - ۳۳ - ۴۲ - ۴۳

۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰

۵۱ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸

۵۹ - ۶۱ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸

اوزنگ زینب و مراد بخش -

۱۲ - ۴۵ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰

۷۲ - ۷۳ - ۷۵

شایسته خان خانجهان امیرالامرا

۲۱ - ۵۱۰ - (شف الف و خاء)

۷۸ - شاه

شاه میر پیر دارا شکوه - ۸۳

سید شاه میر از اولان غوث الاعظم

سید عبدالقادر جیلانی رح -

۹۰۳

شاه عالم بهادر شاه خلد منزل (محمد

معظم) - ۲۱۲ - ۵۵۳ - ۵۸۸

۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸

۵۹۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵

۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۳

۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۹

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹

۶۳۰ - ۶۳۸ - ۶۴۳ - ۶۴۴

۶۴۶ - ۶۴۸ - ۶۵۲ - ۶۶۱

۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۷۳

۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۳۲۸ - ۳۲۲ - ۳۱۷	۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۵ - ۷۹
شريف خان - ۳۰۷ - ۵۹۵	۹۹ - ۹۸ - ۹۷۰ - ۹۴ - ۹۳
شرف الدين بيدوتان - ۶۶۷	۱۰۵ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۰
شريعت خان قاضي - ۷۶۰	۱۳۰ - ۱۲۸ - ۱۰۸ - ۱۰۷
حاجي شفيع خان - ۱۷۸ - ۳۵۸	۱۳۲
محمد شفيع - ۱۸۵ - ۱۸۶	شجاعت خان (کارطلب خان -
ميرزا شکر الله (شاکرخان) - ۳۳۳	۴۷۹ - ۴۷۸ - ۳۸۰ - ۲۳
خواجه شکر الله خان (مادات	۴۸۳ - ۴۸۲ - ۱۸۱ - ۳۸۰
خان) - ۵۷۵	۵۱۸ - ۵۱۶
مير شمس الدين بنبي مختار	۵۸۴ - ۵۹۲
(مختار خان) - ۱۲ (شف ميم)	۵۹۵ - ۵۹۲
شمشير خان - ۲۰۸	شجاعت الله خان - ۹۱۳ - ۹۱۴
شمس خان - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹	۹۳۲ - ۹۲۲
مید شمشير خان - ۸۷۷ - ۸۹۱ - ۸۹۵	شجاع خان بلولي - ۹۲۳ - ۹۳۰
خواجه شهباز خواجه مرا - ۷ - ۳۸	شجاعت خان عرف محمد
۲۵۰	معصوم - ۹۳۸
شهاب الدين پسر قليچ خان بهادر	شجاعت علي خان - ۹۴۵ - ۹۴۶
۲۸۲ - ۲۶۷	شجاع الدين خان - ۹۷۴
شيخ شهاب الدين سهوردي	شرزه خان - ۲۳
شيخ الشيوخ - ۷۳۷	محمد شريف قليچ خان - ۷۳
شهامت خان - ۵۸۸ - ۶۶۷	شرزه خان مهدي - ۱۹۲
شهامت خان (ديگر) - ۹۱۷	۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۱۵

شاهجهان آباد (دارالخلافة) - ۵-

۱۲ - ۲۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵

۳۹ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۶ - ۴۷

۶۲ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۴

۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۵۵

۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۰۱ - ۲۰۳

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۴۱ - ۲۴۶

۲۵۱ - ۱۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹

۲۶۶ - ۲۶۲ - ۲۶۶ - ۲۷۶

۳۲۷ - ۳۴۹ - ۴۷۷ - ۵۴۲

۵۵۱ - ۵۷۴ - ۵۷۷ - ۶۰۰

۶۰۲ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴

۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۴ - ۶۸۴

۶۹۱ - ۷۰۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۲۰

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۷ - ۷۲۸

۷۲۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۵۷

۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۵ - ۷۹۷

۷۹۹ - ۸۰۴ - ۸۰۴ - ۸۲۵

۸۲۸ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۹

قاضي شهاب الدين فاضل

دولتآبادي قدس الله سره

مولف تفسير بحر مواج - ۹۴۴

شيخ ميرخواني - ۱۲ - ۱۶

۲۳ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۱

۴۵ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۴۵

۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲

۷۴ - ۷۵ - ۷۴ - ۵۴۲

۵۵۴ - ۹۵۵

واجه شيروان كور - ۱۳ - ۲۸

سيد شير خان بارهه - ۳۲

شيخ الاسلام قاضي القضاة پسر

قاضي عبدالوهاب - ۲۴۷ - ۲۵۸

۳۴۳ - ۳۷۹ - ۴۱۴ - ۴۳۸

شيردهان (نام توپ) - ۵۰۰

شير افغن خان - ۸۴۴ - ۹۲۱ - ۹۲۹

سيد شير خان (ديگر) - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶

شير شاه افغان - ۹۴۸

* مواضع و غيره *

شاهزاد پور - ۷۱۴	۸۳۸ - ۸۳۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵
بلان شرقی - ۴۵ - ۴۷ - ۷۹	۸۴۵ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۳۳ - ۱۷۷	(درین صفحہ ذکر زلزله است)
۲۵۴ - ۵۵۹ - ۷۰۸	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸
شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷	۹۰۵ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲
قصبہ شکرکھیرہ - ۹۵۳	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸
بلان شمالی - ۸۷	۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵
دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۴	۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۴۰۰ - ۴۰۴ - ۸۳۸ - ۸۶۰	۹۴۹ - ۹۶۲
شولا پور - ۳۱۹	قلعہ شاہجہان آباد - ۲۹ - ۳۹
شہزاد پور - ۵۷۶	۴۸۸ - ۴۰۲ - ۱۸۹ - ۴
شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸	۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵
برگندہ شینز - ۷۴۳	شاہ گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱
	شاہجہان پورہ - ۲۷۳
• حرف صاد - مردمان •	شاہ پور - ۳۲۰ - ۴۳۱ - ۶۳۲
محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۶ - ۳۲۱	۶۳۳ - ۶۳۵ - ۶۳۷
محمد صالح - ۱۶۲	۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۹۲۰
حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹	قلعہ شاہ پور - ۶۴۱
میرزا صائب شاعر - ۶۳۰	باغ شالامار (باغ آغرا آباد) - ۶۶۰
محمد صالح نجم ثانی - ۶۶۳	(شف الف)
شیخ محمد صادق - ۸۷۳	شاہ آباد - ۶۶۹
صبغۃ اللہ خان - ۹۲۳ - ۹۳۰	شادھورہ - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰

شعیخ صلاح الدین ولی - ۵۱۰

سید صلابت خان - ۸۱۲ - ۸۱۷

۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸

صلابت خان روهله - ۸۱۴

مصمصام الدوله خاندوران بهادر

منصور جنگ - ۸۲۳ - ۸۳۲

۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۲۸

۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸

۹۳۹ (شف میم)

صذدل خان خواجه سرا - ۹۶۰

* حرف ضاد - مردمان *

میرضیاء الدین شجاعی - ۲۷۵ - ۲۸۵

ضیاء الدین خان نوا - شعیخ

ابوالمکارم - ۵۹۵ - ۷۹۰ - ۷۹۶

* حرف طاء - مردمان *

محمد طاهر مشهدی وزیرخان - ۱۱

طاهر خان - ۴۴ - ۴۵

طالب خان - ۸۴۵ - ۸۷۲

طالع یارخان - ۹۲۱ - ۹۳۱

طالب محی الدین خان نوبرا

میرزا صدر الدین محمد خان

(حمام الدوله میرزا شه نواز)

خان صفوی (- ۵۷۲ - ۵۸۴)

۵۸۹ - ۵۹۶ - ۶۰۱ - ۶۸۰

۶۸۵ - ۶۸۶ - (شف شین)

صدر جهان - ۷۱۲

صدر النساء - ۹۰۳

صفشکن خان - ۱۶ - ۲۰

۲۳ - ۴۵ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷

۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۹

۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۸۱ - ۳۲۸

۴۳۱ - ۵۸۷ - ۷۰۲ - ۷۱۵

۷۲۱ - ۷۲۲

صفی خان پسر اسلام خان - ۱۷۶

۸۲۷ - ۸۲۸ - ۹۱۵

مقدرخان - ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۴۲۷

۴۲۸ - ۸۲۴

صفوی خان بخشی - ۵۷۲ - ۵۸۴

۵۸۹ - ۵۹۵

صفیر علی خان - ۹۴۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷

صلابت خان - ۳۱۴ - ۳۵۹ - ۳۹۴

۵۸۶ - ۵۸۹ - ۵۱۶

۱۷۷ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۱۵

۱۹۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴ - ۱۸۳

۲۲۴ - ۲۲۳ - ۱۹۸ - ۱۹۵

۲۳۴ - (شف سین)

راجہ عالم سنگھ - ۲۰

عالم گدیر (نام شمشیر) - ۳۱ - ۳۲

عادل خان خوانی مواف واقعات

عالمگیری - ۳۲ - ۱۶۷

۱۷۷ - ۳۷۶ - ۵۸۴ - ۵۸۹

سید عالم بارہہ - ۴۹ - ۵۵

۱۱۰ - ۸۹۰ - ۸۹۵

سید عالم آدم سکندر شاہ

۳۲۰ - ۳۲۱

عالی تبار پورا اعظم شاہ - ۴۰۹

۵۹۸ - ۵۹۶

خواجہ عاصم - ۷۱۲ - ۷۱۵

محمد عاصم خان (مصاص الدولہ)

خاندرون بہادر - ۷۲۸

سید عالم علی خان بہادر -

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۴۶ - ۸۴۷

۸۵۳ - ۸۵۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴

۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵

سعد اللہ خان - ۹۵۳ - ۹۵۷

شاہ ظہماس پسر سلطان حسین

شاہ ایران - ۹۴۸ - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

• حرف ظاء - مردمان •

شیخ ظریف - ۴۹ - ۵۷

سید ظفر خان بارہہ - ۲۳ - ۳۲

ظفر علی خان - ۵۹۶

ظفر خان - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۸۰۴

۸۰۶ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۹۰۸

۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۸

ظفر مند خان - ۸۷۳

• مواضع وغیرہ •

ظفر آباد (احمد آباد) - ۳۳

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۴۵۲ (شف الف)

سویہ ظفرنگر - ۲۹۳

• حرف سین - مردمان •

عادل شاہ - عادل خان (پندر) -

۴ - ۵ - ۷۶ - ۱۱۳ - ۱۱۱

قاضي القضاة - ۲۱۶ - ۲۴۷

۳۷۹ - ۳۳۸

مير عبد الكريم (ملتفت خان -

ميرخان) استادزاد عالمگير

شاه - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۱۵

۳۱۹ - ۳۳۸ - ۳۶۸ - ۳۸۱

عبد الكريم زميندار - ۲۸۳

سيد عبد الله خان بارهه - ۲۹۳

۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۹ - ۳۲۱

۴۵۶ - ۵۷۵ - ۷۸۶ - ۸۵۴

۸۶۶ - ۹۱۰

عبد الله شاه قطب الملك - ۳۰۸

۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

عبد الرزاق خان لاري (مصطفی

خان) آدم ابو الحسن - ۳۱۵

۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۷

۳۵۲ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶

۳۷۳ - ۳۹۰ - ۴۰۵ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۷ - ۴۳۸

۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۳

۶۲۱ (شف ميم)

۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۹۰ - ۸۹۱

۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۹۵۰

عارف خان - ۸۶۲

سيد عبد الرحمن دلار خان ولد

سيد عبد الوهاب خانديسي -

۱۲ - (شف دال)

سيد عبد الوهاب خانديسي - ۱۲

عبد النبي خان - ۳۲

عبد الله بيگ ولد علي مردان خان ۳۵

سيد عبد الجليل بارهه - ۳۶

عبد الرحمن خان بن نذر محمد

خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵

سيد عبد الرزاق نوكر داراشكوه - ۶۰

عبد الجليل - ۶۱

عبد الله خان - ۶۱

شاه عباس ايران - ۱۲۴ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۱۹۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۵۶ - ۳۲۵ - ۴۶۳

عبد الله خان والي كاشغر

۲۰۹ - ۲۱۰

قاضي عبد الوهاب احمد آبادي

خواجہ عبدالحمید خان - ۵۱۸ - ۵۱۹

عبد الغنی خان کشمیری (ہادی

خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳

۹۲۲ - (شف ہاء)

میر عبداللہ نوکر محمد یار خان

۵۴۲ - ۵۴۵

عبد اللہ خان عرف امان اللہ

بیگ ترکمان - ۵۸۹

عبد المطلب خان - ۵۹۵

شیخ عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم

رح ۶۰۴ - شف غین)

عبدالرزاق خان لاری (دیگر)

(محمد معصوم) - ۶۲۱

عبدالقدیر خان - ۶۸۸ - ۶۲۳ - ۶۳۰

مید عبداللہ خان بارہہ (دیگر)

عرف حسن علی خان برادر

حمید علی خان (قطب الملک

یار وفادار ظفر جنگ)

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸

۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴

۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰

عبد الرؤف (حامد خان) مردار

بلجاپور - ۳۷۷ - (شف ہاء)

قاضی عبداللہ (بعد شیخ الاسلام)

۳۴۳

عبدالرحیم خان بیوتات - ۳۵۸

۳۸۱ - ۹۳۰

عبد اللہ خان پنی افغان - ۳۶۰

۳۶۱ - ۳۶۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹

عبدالقادر پسر عبدالرزاق لاری

۳۶۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۶۸۱

عبدالرحمن خان پسر اسلام خان

۳۸۱ - ۴۹۹

حاجی عبد الرحیم خان پسر

اسلام خان - ۳۸۱

عبدالوہاب استوا بادی - ۳۸۲

عبدالعزیز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳

شیخ عبد اللطیف برہان پوری

قدس سرہ - ۳۹۳ - ۵۵۵

شیخ عبد الرحمن حاجی مفتی

۴۴۴ - ۴۴۵

عبد الکریم پسر عبد الرزاق

لاری - ۴۵۹

۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶

۹۲۲ - ۹۲۱ - ۹۲۰ - ۹۱۹

۹۲۹ - ۹۲۷ - ۹۲۵ - ۹۲۳

۹۳۳ - ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰

۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۳۵ - ۹۳۴

۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۵ (شف حاد)

۶۹۲ - ۶۹۱ - سيد عبد الغفار

۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۶۹۳

۷۲۳ - ۷۲۲

عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ

۷۶۱ - ۷۶۰ - سيف الدوله

۷۶۵ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۲

۸۶۱ - ۸۵۷ - ۷۶۸ - ۷۶۷

۹۳۵ - ۹۲۰ - ۸۶۵ - ۸۶۲

۹۳۸ (شف دال)

قاضي عبدالله توراني خانخانان

مير جملة قاضي جهانگير نگر -

۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۸

(شف جيم)

۷۵۵ - شيخ عبدالله واعظ -

۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷

۷۵۷ - شيخ عبد العزيز فاضل واعظ -

۷۲۳ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱

۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۵

۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۶

۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۲ - ۷۴۱

۷۷۳ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۶

۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴

۷۹۳ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۰

۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۶ - ۷۹۵

۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۳ - ۸۰۲

۸۱۲ - ۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۷

۸۱۸ - ۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۳

۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۰

۸۳۳ - ۸۳۱ - ۸۲۹ - ۸۲۷

۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵

۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۳۹

۸۵۰ - ۸۴۷ - ۸۴۵ - ۸۴۳

۸۶۵ - ۸۶۰ - ۸۵۹ - ۸۵۶

۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۲ - ۸۷۱

۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۹۷ - ۸۹۱

۹۰۳ - ۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰

۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۵

۹۱۵ - ۹۱۳ - ۹۱۳ - ۹۱۲

عبد النبي خان ميوانه - ۹۵۲	شيخ عبد الواحد فاضل واعظ
۹۵۹ - ۹۵۶	۷۵۷
عثمان خان - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۵۹۵	عبد الرحيم خان (نصير الدوله)
عثمان خان قادري - ۸۵۳	عموى نظام الملك - ۸۶۰
عرب بيگ - ۲۵ - ۲۶ - ۹۵۴ - ۹۵۹	۸۷۶ - ۸۸۹ - ۹۳۹
عزيز خان روهله - ۵۲۸ - ۹۲۰	(شف نون)
عزيز بيگ خان هارمي - ۸۷۶	خواجه عبدالله خان - ۸۶۹ - ۸۷۰
۸۷۹ - ۹۵۴	عبد الرشيد - ۸۷۳
عزت خان همشيره زان حسين علي	عبد الغني خان - ۹۲۲ .
خان - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۷	عبد الغني خان پسر عبد الرحيم
۹۰۸ - ۹۱۰	خان - ۹۳۰
حكيم عزت طلب خان - ۹۶۰	عبد الله خان ترين - ۹۲۳ - ۹۳۲
عسكر خان - ۷۳ - ۷۴ - ۱۷۱	عبد النبي خان (ديگر) - ۹۲۲
محمد عسکري - ۸۳۶	۹۳۳ - ۹۵۰
عطاء الله - ۱۴۲ - ۵۲۳	عبد النبي خان داروغه - ۹۳۰
عطا يار خان - ۹۵۳	عبد الله خان کاشي - ۹۳۴
شاهزاده محمد عظيم (عظيم الشان)	ملا عبد الغفور بهوره - ۹۴۲ - ۹۴۳
پسر شاه عالم - ۲۶۶ - ۳۳۲	عبد الحبي پسر ملا عبد الغفور ۹۴۳
۴۰۴ - ۴۴۳ - ۵۴۶ - ۵۷۴	عبد الفتاح خان پسر عبد النبي خان
۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸	۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۵۹
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳	خواجه عبيد الله خان - ۹۵۵
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰	عبد الرحمن خان داروغه - ۹۵۵

علي محمد خان - ۴۵۳	۵۹۹ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۱
حضرت امير المومنين علي	۶۷۸ - ۶۷۷ - ۶۰۶ - ۶۰۱
كرم الله وجهه - ۶۶۳ - ۶۶۱	۶۸۴ - ۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۷۹
۷۵۸ - ۶۸۲	۷۰۷ - ۶۸۸ - ۶۸۶ - ۸۴۵
مير علي رضا - ۶۶۷	۷۱۵ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸
علي اصغر خان بهادر شاهي -	۷۲۶ - ۷۳۴ - ۷۲۷
۶۶۳ - ۷۱۶ - ۷۰۲ - ۶۹۸	عظمت خان - ۸۷۹
ميد علي خان برادر ابوالحسن	عظيم الدين خان - ۹۲۱
خان - ۹۳۳ - ۹۳۱ (شف-مين)	عقيدت خان پسر امير خان
علي خان - ۹۵۶	۹۳۸ - ۷۶۰ - ۶۸۸
امام علي رضا - ۹۷۷ - ۹۷۶	علي نقي - ۱۵۶ - ۹ - ۸ - ۷
عمرخان - ۸۹۵ - ۸۹۱ - ۵۹۶ - ۵۸۹	علي مردان خان - ۳۹ - ۳۵
عمرخان روهله - ۹۲۳	۹۶۰ - ۴۱
عنايت خان - ۲۶۹ - ۲۰۹	علي قلي خان نوكر محمد مراد
۵۹۹ - ۴۰۷	بخش - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۳۹
عنايت الله خان پسر لطف الله	مير علاول ديوان محمد شجاع - ۴۹
خان نبيره سعد الله خان -	قاضي علي اكبر پوربي - ۲۵۶
۵۸۳ - ۵۷۵ - ۵۵۷ - ۳۸۱	۲۵۸ - ۲۵۷
۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۲ - ۵۸۸	علي مردان خان عرف حسيني
۷۷۳ - ۷۳۵ - ۶۷۸ - ۶۷۷	بيگ حيدر ابادي - ۴۱۶ - ۷۵۲
۷۷۴ - ۷۷۰ - ۷۷۶ - ۸۶۹	مير علي نقي نبيره خليفه سلطان
۹۳۹ - ۹۳۴	شاهزاده مازندران - ۴۵۶

عرب - ۹۰ - ۱۱۳ - ۲۸۳
 ۲۴۱ - ۳۰۹ - ۴۰۰ - ۵۵۹
 ۵۶۳ - ۸۰۵
 عراق - ۲۰۲ - ۲۴۳ - ۲۸۹
 عظیم آباد (عرف پٹنہ) - ۵۴۶
 ۵۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۴۲
 ۷۶۸ - ۷۷۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
 ۸۴۷ - (شف پے)
 بحر عمان - ۱۴۶
 عیدل آباد - ۲۷۵

* حرف فین - مردمان *

غازی الدین خان بہادر
 فیروز جنگ - ۳۱۷ - ۳۱۸
 ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰
 ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۰
 ۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶
 ۳۵۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳
 ۳۸۳ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴
 ۴۱۵ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷
 ۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۷۷ - ۵۲۶
 ۵۲۷ - ۵۸۱ - ۶۱۶ - ۶۳۸

شاہ عنایت زاہد - ۶۳۸
 محمد عنایت خان - ۸۶۰
 میر عنایت اللہ خان - ۹۲۱
 میدی عنبر یاقوت خان قائم مقام
 میدی یاقوت - ۵۱۵
 ملا عوض وجیہ فاضل - ۸۰
 عوض خان بہادر عضد الدولہ
 قسور جنگ - ۷۹۶ - ۸۵۶
 ۸۶۶ - ۸۷۱ - ۸۷۶ - ۸۷۸
 ۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۷ - ۸۸۸
 ۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۴۶ - ۹۴۶
 ۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۷
 عیسی بیگ - ۷ - ۱۲
 شیخ عیسی قدس سرہ - ۵۵۳
 عیسی خان مہمند - ۷۶۷

* مواضع و غیرہ *

عالمگیر نگر - (سنگرام نگر) - ۱۳۷
 (شف مین)
 عادل آباد - ۸۵۳
 بندر عباسی - ۳۲۸
 عجم - ۷۹ - ۹۰ - ۵۵۶ - ۸۰۵

غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی رح

۵۴۲ - ۱۸۹۶ (شف عین)

غوریان - ۴۵۳

غیرت خان - ۱۴۵ - ۳۰۴ - ۳۳۶

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۴۵۱

غیاث الدین خان (شجاعت

خان) پسر اسلام خان - ۲۰۹

۲۴۹ - ۲۵۱ - ۸۹۱ - ۸۹۴

محمد غیاث خان - ۷۴۳ - ۷۴۵

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۳ - ۸۵۴

۸۵۵ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۷۸ - ۸۸۱ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸

غیرت خان (دیگر) - ۷۷۰

۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸

۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۹۰۱

* مواضع و غیره *

منزل غریب خانہ - ۲۳۲

قلعہ (غیر مشہور) - ۴۷۴

* حرف واد - مردمان *

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۷۸

۶۸۱ - ۶۹۱ - ۷۱۵

غازی الدین خان فیروز جنگ

خلف قلیج خان فتح جنگ

نذیر الدین فیروز جنگ

۷۴۵ - ۸۵۳ - ۹۴۶ - ۹۴۹

۹۵۱ - ۹۵۴

غازی الدین خان غالب جنگ

(احمد بیگ) - ۸۱۲ - ۸۱۳

۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸

(شف الف) ۹۳۳

غالب خان پسر رحیم خان

۸۹۰ - ۸۹۴

غالب خان (دیگر) - ۹۵۲

۹۵۵ - ۹۵۹

غازی خان صف شکن - ۹۲۶

مید غصنفر خان - ۹۵۳ - ۹۵۷ - ۹۵۹

غلام محمد خان نذیر جلال

خان - ۶۵۶

غلام علی خان - ۸۳۹ - ۹۱۰

۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

غلام محی الدین خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

۲۳۳ - ۱۷۶ - ۱۰۱ - ۱۰۰

۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸

فدائي خان ديوان - ۸۹۱ - ۸۹۵

فدوي خان - ۶۸۸

فرخ حيدر بادشاه شهيد پسر عظيم

الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۶۹۱

۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸

۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۲ - ۷۳۳

۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸

۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۵۱

۷۵۵ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱

۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۷

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵

۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱

۷۸۳ - ۷۸۶ - ۷۹۱ - ۷۹۳

فاضل خان خانسامان - ۳۱ - ۳۴

۶۲ - ۷۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۳۸۰

هاجي فاضل - ۲۸۶

فاضل خان صدر - ۳۸۳

فايق خان - ۹۵۶ - ۹۶۰

فتح جنگ خان - ۹۴ - ۱۹۳

فتح خان افغان آدم عادل شاه

۲۲۳ - ۲۲۴

فتح الله خان بهادر (عالمگيري)

۳۶۵ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۳

۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ -

۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹

۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴

فتح الله خان خوشي - ۸۷۶

فتح محمد خان - ۵۸۸

فتح علي خان - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲

فتح ياب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱

فتح سنگهه - ۷۸۹

فتح يار خان - ۹۲۹

مير فخر الله - ۹۶۰

فدائي خان کورده - ۴۰ - ۴۵ - ۹۲

مید فیروز خان بارہہ - ۳۹
 فیروز خان میدواتی - ۴۵ - ۶۷
 ۷۰ - ۷۲ - ۸۲ - ۹۹ - ۶۷۰
 فیروز مذکور پسر محمد کام بخش ۶۲۵
 فیروز علی خان - ۷۵۲ - ۷۹۹

* مواضع وغیرہ *

فتوح پور (دار السروز) - ۱۱ - ۷۵
 ۷۷۶ - ۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۴۱
 ۸۴۳ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۱۰ - ۹۳۵
 فرنگ - ۷۶ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴
 ۶۷۵ - ۷۳۶ - ۹۲۵ - ۹۳۷
 فرنگ پور - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶
 ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۸۶
 فرس - ۵۶۶
 فرید آباد - ۹۱۷
 باغ فیض بخش - ۴۶

* حرف قاف - مرمان *

قاسم خان - ۶ - ۷ - ۱۲ - ۱۳
 ۱۴ - ۱۸ - ۳۲ - ۴۲۸
 ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۰
 ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۰۵
 ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۲
 ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
 ۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱
 ۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۳۱ - ۸۳۳
 ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۱ - ۸۴۳
 ۸۴۸ - ۸۵۷ - ۸۶۲ - ۸۶۵
 ۸۹۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۲
 ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
 ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۶۵ - ۹۷۳
 فرہاد بیگ - ۱۲۷ - ۱۶۱
 ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
 فرنگیدان - ۲۷۷ - ۳۹۱ - ۴۰۰
 ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۲۲
 ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
 ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۷۵
 فرخندہ اختر پسر محمد اکبر -

۲۸۸

فرخندہ اختر پسر جهان شاد - ۶۸۷
 فضائل خان بیوتات - ۵۳۰
 فضل اللہ خان - ۷۹۰

۹۶۰ - ۹۵۴	مید قاسم خان بارہہ - ۳۵
قطب الدین خان - ۱۲۹	۴۶ - ۶۱
۲۵۷ - ۱۵۷	سید قاسم شجاعی (شہامت خان)
قطب الملک عبد اللہ شاہ - ۱۹۵	۶۳ (شف شین)
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۹۵	قاسم علی میر تزلک - ۹۱
قطب الملک ابو الحسن داماد	قاسم آقا فرستادہ حسین پاشا
قطب الملک - ۲۳۵ - ۲۹۲	حاکم بصرہ - ۱۲۴
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶	قادر داد خان - ۲۵۵ - ۲۰۷ - ۹۵۳
۲۹۸ - (شف الف)	قاسم خان کرمانی - ۲۸۳
حضرت خواجہ قطب الدین ولی	قاضی خان قاضی القضاة - ۶۰۶
قدس سرہ - ۶۸۳ - ۹۱۷ - ۹۳۵	قاسم خان افغان - ۶۳۲
قطب الدین عامل - ۸۶۲	سیدی قاسم کوتوال - ۷۳۵
قلیچ خان بہادر (عابد خان) پدر	قادر داد خان (دیگر) - ۸۶۰
غازی الدین خان - ۲۶۷ - ۳۱۵	۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۳
۳۱۹ - ۳۳۰	۸۹۳ - ۹۵۳
قلیچ خان نظام الملک (چین	محمد قاسم فرشتہ مورخ - ۹۲۷
بہادر خان دہان) خلف	قباد خان - ۲۲
غازی الدین خان - ۴۴۵	شاہ قدرت اللہ فقیر - ۶۸۹ - ۷۳۶
۴۴۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹	قراول خان - ۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵
۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۷۲	قزلباش خان - ۳۸
۵۸۲ - ۵۹۳ - ۶۴۳ - ۶۶۵	قزلباش (قوم) - ۴۵۱ - ۹۷۶ - ۹۷۷
۶۷۳ - ۶۹۱ - ۶۹۸ - ۷۰۰	قزلباش خان (دیگر) - ۸۴۸

کامل خان - ۲۰۸	۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۱۶ - ۷۱۵
محمد کاظم منشی - ۲۱۰	۷۴۲ - ۷۳۷ - ۷۲۸ - ۷۲۷
۹۶۶ - ۹۶۵	۷۴۳ - ۷۴۳ - (شف نون)
کارطلب خان - ۲۵۳	قمرالدین خان پسر اعتمان الدوله
کاکر خان افغان - ۲۷۲ - ۲۷۳	محمد امین خان - ۷۶۲
شاهزاده محمد کام بخش پسر	۷۶۵ - ۹۰۳ - ۹۰۷ - ۹۰۸
عالمگیر - ۳۱۶ - ۳۰۴ - ۳۰۶	۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱	۹۳۹ - ۹۵۱ - ۹۷۳
۴۲۸ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷	میرزا قوام الدین خان برادر
۴۶۰ - ۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۹۰	خلیفه سلطان - ۲۵۶ - ۲۵۷
۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۲	۲۵۸ - ۲۵۹ - ۳۳۶ - ۳۵۹
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۹	۳۸۱ - ۴۵۶ - ۴۶۳
۵۶۴ - ۵۶۶ - ۵۷۰ - ۵۷۱	
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱	* مواضع و غیره *
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶	سرکار قصور - ۸۶۱
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱	قلعه قلابه - ۲۲۵ - ۳۲۸
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵	قمرزگر - ۵۳۴ - ۹۶۰
۶۴۶ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۷۰۷ - ۷۳۸	قلعه ار - ۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۰۵
کامیاب خان - ۵۳۳ - ۵۷۲	۲۴۲ - ۹۷۷
۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶	قلعه قندهار - ۶۳۳ - ۶۴۵
کاظم خاں دیوان - ۴۶۰ - ۸۶۹	
کارطلب خان بهادر شاهي	* حرف کاف - مردمان *

گفته (مرهٔه) - ۹۶۹	۷۱۶ - ۶۹۸
کوکلتاش خان عرف میز بدو - ۵۹۵	کالوجی - ۸۹۱
کوکٔه خان مهانداز - ۶۷۸ - ۶۸۰	کلاظم علی خان - ۹۶۰ - ۹۶۱
کوکلتاش خان بهادر - ۶۹۷ - ۶۹۸	کلب (برهمن شاعر هندی) - ۱۳
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	کپکلس برهمن پنڈت دیوان
کوکلتاش خان محمد امین بهادر	کنبها - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰	۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۵
۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۳ (شف الف)	۳۸۸ - ۳۸۹
کهترینان - ۴۵۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳	کهور چند جوهری - ۷۵۶
۶۷۳ - ۶۷۴	کراجہ کرن (راج کرن) - ۱۱۰
کهیم کرن - ۷۳۳	۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳
کهندو بهاریه سپه سالار - ۷۷۷	کرناتکی (قوم) - ۱۹۲
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۸	شاهزاده محمد کریم خلف شاهزاده
۸۰۹ - ۸۹۱	محمد عظیم - ۵۷۵ - ۵۷۸
کهکران (قوم) - ۸۷۰	۶۸۸ - ۷۰۷ - ۷۳۴ - ۷۳۵
کیسر سنگه پسر راجه کرن - ۱۱۱	محمد کریم - ۶۲۱
کیسر سنگه پسر جیه سنگه - ۱۷۹	کریم قلی خان - ۸۶۲ - ۸۶۳
کیسورای - ۹۱۳	کترک بجلی (نام توپ) - ۵۰۰
	کشور سنگه هارا - ۳۳۵
	کفایت خان - ۱۷۶ - ۲۳۴ - ۲۳۷
	کمال خان دکئی - ۹۵۹
	کنور چند بهادر

• مواضع و غیره •

موبیہ کابل - ۳۵ - ۳۶ - ۱۲۹
۱۶۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۳۰

کراره - ۴۵۰	۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵
کرامانگپور - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۸	۲۴۱ - ۲۴۴ - ۲۵۹ - ۳۲۲
۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۸۴۳	۳۹۳ - ۴۴۴ - ۵۰۲ - ۵۷۳
کشمیر - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۵۵	۴۴۳ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۲۵
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۵ - ۲۱۰	۷۶۷ - ۸۰۲ - ۸۱۸
۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۵۶ - ۳۸۱	کانبجی کولہی - ۸۲
۶۵۴ - ۶۸۵ - ۷۶۷ - ۷۷۴	ملک کامروپ - ۱۳۲
۷۷۵ - ۸۴۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۹۰۳	کاشغر - ۲۰۹
آب کشنا - ۴۶۲ - ۴۷۳	قلعہ کاسہ - ۳۲۸
۵۰۸ - ۵۳۸	کالیہ - ۴۳۴
قلعہ کلیانی - ۳	کالندہ - ۷۷۸
پرگنہ کاپاک - ۶۳۲ - ۶۳۹	کایتہہ - ۸۶۱
۶۴۰ - ۶۴۱	کاشان - ۹۳۷
بندر کنبایت - ۶۳	قلعہ کتورہ - ۳۲۸
قلعہ کزدانہ (بخشندہ بخش)	ولایت کچھہہ - ۶۲ - ۶۳ - ۸۲
۱۸۰ - ۵۰۹ - ۵۱۰ (شف باء)	کچھپور - ۱۶۱
کنواری گدھہ - ۱۸۰	کرنال - ۴۱ - ۶۴۰
ولایت کوکن - ۱۱۳ - ۱۱۴	کرمان - ۷۹
۱۸۲ - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۳	پرگنہ کوری - ۸۲
۲۸۱ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳	کریلا - ۳۶۰ - ۷۵۹
۴۰۳ - ۴۵۳ - ۵۱۴	کرنالک - ۱۷ - ۷۸۰ - ۹۵۲ - ۹۵۴
ولایت کوچ بہار - ۱۳۲ - ۱۳۳	قلعہ کرنول - ۵۷۱

کهنیر - ۵۲۴

۱۶۲ - ۱۷۱

* حرف گاف - مردمان *

راجہ گجسنگہ کچھواہہ - ۸۴۶

۸۵۱ - ۸۵۹ - ۸۷۷ - ۸۸۰

گردہر راتھور - ۹۳

گرگین خان آدم شاہ ایران قلعه دار

قندھار - ۶۴۳ - ۶۴۴

فرقہ گرو (سکھان) - ۶۵۱

گرو گویند (سرگروہ سکھان)

۶۵۲ - ۷۶۱

گرو گویند فانی (مچا بادشاہ)

۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۶۳ - ۶۶۹

۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴

۷۳۸ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳

۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷

گردہر بہادر پسر دیا بہادر

۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵

۸۴۶ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۷

۹۳۴ - ۹۳۸

گھانڈیان - ۴

گل محمد نوکر داراشکوہ - ۸۲ - ۸۴

قلعہ کورتھی - ۱۴۲

قصبہ کوهیر - ۳۱۳ - ۳۱۵

کولاپور - ۳۸۳ - ۳۸۴

کورگانو - ۳۹۳ - ۳۹۷

کوکاک - ۳۹۲

پرگنہ کولاس - ۶۳۱

کوڑہ - ۶۹۸

کوال - ۹۷۲

کھجواہ - ۴۷ - ۴۸ - ۶۰ - ۶۹۸ - ۷۱۶

کھرگانون (بیجا گدہ) - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۶۱ - ۱۶۳ (شف باد)

قلعہ کھرگانون - ۱۵۱

قلعہ کھیلنا (مخزلنا) - ۱۹۵ - ۳۸۴

۴۹۱ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۹

۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۰۷

کھیلنا - ۳۹۲

محلہ کھرکی پورہ - ۲۱۳ - ۲۱۴

پرگنہ کھیر - ۳۰۸ - ۳۱۵

قلعہ کھندیری - ۴۲۸

کھرپہ - ۴۳۳

کھارن - ۹۰ -

گرداس پور - ۷۶۱
 گرجستان - ۹۷۷ - ۹۷۶ - ۹۷۵
 گجر - ۲۴۲ - ۲۴۰
 گلال بار - ۳۸۹ - ۲۶۸ - ۳۰۴
 ۵۳۲ - ۳۳۴ - ۵۳۰
 ۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۸۴۲ - ۵۶۶
 گلشن آباد - ۲۸۱ - ۳۸۳
 ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۵۲۴ - ۷۴۳
 ۸۹۰ - ۸۹۱
 گلبرگه - ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۴
 ۳۲۷ - ۳۷۱ - ۵۴۴ - ۵۷۰
 قلعه گلبرگه - ۵۷۰
 گلکنده - ۲۹۳ - ۳۰۶ - ۳۲۴
 ۳۶۸ - ۳۷۴ - ۶۰۹
 قلعه گلکنده - ۳۲۹ - ۳۳۰
 ۳۳۱ - ۳۳۵ - ۳۳۵ - ۳۳۷
 ۳۴۹ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵
 ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶
 ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۶۰۹
 کله - ۳۹۷
 آب گنگ - ۴۱ - ۶۰ - ۹۱
 ۹۴ - ۹۸ - ۱۷۲ - ۲۱۹

گلابو کھتری - ۶۷۳
 گنجعلی خان - ۶۵
 گنج سواتی (نام جہاز)
 ۳۲۱ - ۳۲۲
 گوردھن راتھور - ۱۵۷
 راجہ گوپال سنگھ بہدریہ - ۹۲۱
 گوپال سنگھ کور - ۹۵۵

• مواضع و غیرہ •

گجرات - ۸۲ - ۴۰۱ - ۶۸۱ - ۷۵۵
 گدھی میرم - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۸
 گدھی کیر - ۳۰۱
 گدھی منھی - ۳۱۶ - ۳۹۵
 گدھی دندییری - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲
 گدھی کوکر منڈہ - ۵۸۲
 گذر اکبر پور - ۱۳ - ۲۷۶ - ۶۵۱
 ۷۵۱ - ۷۸۷ - ۷۹۹ - ۸۶۵
 گذر بہدریہ - ۲۰
 گذر آب تلون (معبر قلب) - ۳۹
 آب گذر اکبر پور - ۳۵۶
 گذر بابا پیداری - ۵۱۸
 آب گذر ہاندیا - ۸۷۴

لطف الله خان پسر سعد الله خان

۲۵۷-۳۴۶-۴۴۸-۵۷۵-۵۹۵

لطيف شاه دکنی (هراندراز خان)

۲۹۱ (شف سین)

لطف علي خاں - ۴۶۳

لطف الله خان پانی پتی

۵۹۴ - ۶۸۸

لطف الله خان صادق - ۷۲۷

۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۶۹ - ۷۹۶

لطيف خان پنوار - ۸۹۰ - ۸۹۲

رای لعل چند - ۲۰۹

لعل کزور محبوب جهاندار شاه

۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۸

۶۹۹ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۷

۷۲۴ - ۷۲۵

لعل سنگهه - ۸۴۹

لودی خان - ۱۴

خازدان لودی - ۸۹۹

• مواضع و غیره •

دار السلطنت لاہور - ۳۱ - ۳۳

۳۵ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲

۵۲۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۹۳۹

قلعہ گندیری - ۲۲۵

گندمک - ۲۴۰

گوالیار - ۲۰ - ۱۲۳ - ۵۷۹

۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۹۶ - ۵۹۹

۴۰۰ - ۸۰۰

قلعہ گوالیار - ۶۲ - ۸۷ - ۵۸۴

قلعہ گورہ - ۴۰۰

گورہ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴

سرکار گوردہ (گوردہ) - ۴۷۹

۵۱۸ - ۵۶۷ - ۶۱۷

گونڈوانہ - ۶۲۰

گور کپور - ۶۶۵

گھوڑا گھاٹ - ۱۶۲

• حرف لام - مردمان •

لچین بیگ قلماق (تسمہ کش)

(بہادر دل خان) - ۷۰۹

۷۱۰ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - (شف باد)

قوم لپی (لپی) - ۴۴۴ - ۴۶۳

سلطان لشکری - ۲۴۰

محمد لطیف دیوان - ۲۰۶

راجہ مانسنگھہ ہارا - ۳۰

۲۹۹ - ۳۰۲

مادنا کافر پندت وزیر قطب الملک

۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۸

۳۰۵ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲

قوم ماو لیہ - ۳۴۴ - ۳۴۶

۵۲۲ - ۵۲۳

ماللو خادم شیخ برہان - ۵۵۴

مید - ارز خان صوبہ دار

(عمان الدولہ ہزیر خان)

۷۸۰ - ۸۹۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲

۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۴ - ۹۵۷

۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱

۹۶۲ - ۹۶۳

مبارز خان آغریہ - ۸۹۳

سید مبارک از اولاد مید جلال ۸۹۶

متر سین زنار دار ناگر - ۸۲۵

۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۶

محمد متوصل خان نبی - ۸۷۴

سعد اللہ خان - ۸۹۰ - ۸۷۴

۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۹

۸۹۴ - ۸۹۵

۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۸۴ - ۸۵

۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۵۵ - ۱۷۱

۱۷۶ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۱۰

۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۶

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶

۳۹۵ - ۵۰۲ - ۵۴۲ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۶ - ۶۵۱ - ۶۶۰

۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۷۹ - ۶۸۱

۶۹۱ - ۷۰۷ - ۷۱۲ - ۷۶۲

۸۵۷ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۹۳۵

قلعہ لاہور - ۴ - ۱۵۵

۴ - ۳۵۹

لال ٹیکری - ۵۲۸ - ۵۲۹

لاٹھہ فیروز شاہ - ۸۰۳

لعل باغ - ۷۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۶

۸۷۲ - ۸۷۵

لمغان - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵

دریای لمغان - ۲۴۵

لوه گدھہ - ۶۷۱ - ۷۶۱

● حرف میم - مردمان ●

مالوجی - ۱۷

متهور خان - ۸۸۴ - ۹۵۴
متهی خان - ۸۹۰
مجاهد خان - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
۳۱۷ - ۳۱۸
مجلس رای - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹
میرزا محمد مشهدی
(اصالت خان) - ۱۲
محمد شاه کورک - ۴۲ - ۱۲۳
محمد قلی اوزبک - ۴۹
محمد پسر قطب الدین - ۱۵۷
محمد بیگ خان - ۱۶۳ - ۵۱۸
۹۵۹ - ۹۵۹
محمد محسن پهر حاجی زاهد
ملک التجار بندر صورت
۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹
محمد علی خان خانسامان
۲۵۱ - ۲۵۰
میرزا محمد مشرف غسلخانه
۲۹۴ - ۲۹۵
حضرت بنده نواز هید محمد
گیسو دراز - ۳۲۲ - ۳۲۷
افغان - ۴۶۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸

حاجی محراب - ۳۴۰
سلطان محمد قلی قطب الملک
۳۶۸
محمد شاه بهمنی - ۳۶۸ - ۹۲۷
محمد قطب الملک - ۳۶۸
محمد یار خان - ۳۸۰ - ۵۴۲
۵۷۷ - ۵۷۷ - ۹۱۵
آقا محمد زمان - ۳۸۰
خواجه محمد بخش محمد
کام بخش - ۴۳۶ - ۴۸۵
امام محمد رح - ۴۴۴ - ۴۴۵
شاهزاده محیی الملک خلف
شاهزاده محمد کام بخش - ۵۱۰
مکتبش - خان پسر شینخ میر
خوافی - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۷
حکیم محسن وزیر محمد کام بخش
(تقرب خان) - ۵۶۹ - ۶۸۶
(شف تاء)
محیی السنه پهر محمد کام بخش
۶۲۳
محمد خان افغان پسر میراویس
افغان - ۴۶۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸

۹۲۰ - ۹۲۳ - ۹۲۸ - ۹۳۲

شیخ محمد علی فاضل واعظ - ۷۵۷

محمد خان بنگش - ۸۳۴ - ۹۰۰

۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۳۱ - ۹۷۳

شیخ محمد شاه فاروقی - ۸۳۸

۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۲

۸۹۳ - ۸۹۴

محبوب خان (دیندار خان) -

مرف عبد النبی کشمیری

۸۴۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰

(شف دال و عین)

محمد علی بیغامبر - ۸۷۴

محمدی بیگ - ۸۹۰

مید محمد خان پسر اسد اللہ

خان - ۸۶۷ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲

محمد خان - ۹۲۱

محمد خان لومی - ۹۲۷

محتشم خان ندیرہ شیخ میر -

خوافی - ۹۵۵

خواجہ محمود خان (مبارز خان)

پسر مبارز خان - ۹۵۶

۹۵۸ - ۹۶۲

۹۷۶ - ۹۷۵

ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه

پادشاه - اصل نامش

(روشن اختر) خالف جهان شاه

نبیرہ بہادر شاه - ۶۴۶ - ۸۳۹

۸۴۵ - ۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰

۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۵۴ - ۸۶۱

۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۹۷

۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۳

۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۸

۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۷

۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۳

۹۲۴ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۳۰

۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴

۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۵ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۶۲

۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۴

۹۷۶ - ۹۷۸

محمد علی خان (دیگر) - ۶۸۸

راجہ محکم سنگھ - ۷۵۲ - ۷۷۹

۷۹۷ - ۹۰۴ - ۹۰۹ - ۹۱۹

قوم سرهنگه - ۹۰ - ۱۱۱ - ۱۲۲
 ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۱۵
 ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۲۶ - ۲۲۵
 ۲۰۲ - ۲۸۲ - ۲۷۸ - ۲۴۸
 ۳۹۶ - ۳۹۳ - ۳۸۶ - ۳۸۵
 ۴۲۷ - ۴۱۸ - ۴۱۵ - ۴۰۰
 ۴۴۶ - ۴۳۴ - ۴۳۰ - ۴۲۹
 ۴۶۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۴۷
 ۴۹۶ - ۴۹۵ - ۴۹۴ - ۴۹۳
 ۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۴ - ۵۱۱
 ۵۲۷ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸
 ۵۳۵ - ۵۳۳ - ۵۳۱ - ۵۳۰
 ۶۲۲ - ۵۸۳ - ۵۳۸ - ۵۳۷
 ۶۶۸ - ۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۲۳
 ۷۳۳ - ۷۴۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳
 ۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۴
 ۷۷۸ - ۷۵۴ - ۷۵۱ - ۷۵۰
 ۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۹
 ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۸۶ - ۷۸۵
 ۸۰۹ - ۸۰۷ - ۷۹۶ - ۷۹۸
 ۸۶۶ - ۸۴۹ - ۸۱۱ - ۸۱۰
 ۸۸۶ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۱

مختار خان (خان عالم بهادر)
 شادي (- ۲۳ - ۳۶۱ - ۳۶۳)
 ۵۶۸ - ۴۲۸ - ۴۰۹ - ۳۶۴
 ۷۰۲ - ۶۰۱ - ۵۷۷ - ۵۷۶
 مخلص خان پسر مفسنگن خان
 ۳۹۴ - ۳۸۱ - ۱۸۹ - ۱۳۴
 ۴۳۷ - ۴۱۲ - ۴۰۷ - ۳۹۹
 ۴۴۷ - ۴۴۵ - ۴۵۶ - ۴۴۵ - ۴۴۷
 مختار خان بدلي مختار (شمس
 الدين) - ۶۱۲ (شف شين)
 مخلص خان (ديگر) - ۶۸۸
 محمد مراد بخش - ۷ - ۶ - ۵
 ۱۶ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۹ - ۸
 ۲۷ - ۲۶ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۷
 ۳۷ - ۳۵ - ۳۳ - ۳۰ - ۲۹
 ۱۵۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۳۹ - ۳۸
 ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۱۵۶ - ۱۵۵
 مرشد قلبي خان - ۱۱ - ۱۴
 ۲۷۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۵
 مرتضی خان - ۱۶ - ۲۵۴
 مروان خان - ۴۸
 مرتضی قلبي خان - ۵۵

محمد مراد فاضل - ۶۸۱	۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰
مرتضی خان (دیگر) - ۷۲۱	۸۹۱ - ۸۹۵ - ۹۴۹ - ۹۵۰
۸۹۶ - ۹۱۳ - ۹۱۴	۹۵۲ - ۹۵۵ - ۹۶۳ - ۹۶۹
میر مرتضی خفاف ایلچی -	۹۷۰ - ۹۷۲
شاه ایران - ۷۳۶	میر مرتضی - ۱۳۸ - ۱۴۹
محمد مراد کشمیری رکن	۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۶۱
الدوله (اعتقاد خان فرخ	سلطان مراد قلی - ۲۴۰
شاهی) (وکالت خان)	محمد مراد خانہ زاد - ۲۶۷ - ۲۷۰
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳	محمد مراد خان برادر بی خوافی
(شف الف وراء)	خان - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۴۱۷
مرحمت خان بہادر نیل جنگ	۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۷۸
۸۰۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۴۹	۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۸ - ۸۵۹	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۶ - ۸۸۰	۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۴۷
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۳۹	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۶۱۶ - ۶۱۸
مریم مکازی والدہ محمد شاہ	۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۶۱
بادشاہ - ۸۵۰ - (شف وار)	میر مرتضی واعظ - ۵۶۱ - ۵۶۳
حکیم محمد مرتضی - ۸۷۶	۵۶۴ - ۵۶۵
مصتمد خان - ۲۱۱ - ۵۲۳ - ۶۲۹	مردان علی خان (ہزیر خان) ۵۷۵
مسقطیان - ۲۸۵	مروشد قلی خان پسر مصطفی
مسعود خبشی بیجاپوری - ۳۷۱	قلی بیگ (بادشاہ قلی خان)
۳۷۲ - ۳۷۳	۵۸۸ - ۵۹۵

معظم شاه (بهادر شاه) (شاه عالم)
 ۱۰ - ۴۴ - ۷۸ - ۸۵ - ۹۸
 ۹۹ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۷۲
 ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۹
 ۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۸
 ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۹۲
 ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۷۶
 ۲۷۶ - ۲۹۸ - ۲۹۱ - ۲۸۵
 ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸
 ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲
 ۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷
 ۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵
 ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
 ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲
 ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۷
 ۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۶۷ - ۳۹۸
 ۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۳۷
 ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴

۵۰۲ (شف باد و شین)

معمور خان - ۴۷ - ۱۱۱

معظم خان خانانان (میر جملة)

مسست غلبي خان - ۵۹۲ - ۵۹۵

خواجه مسعود خان پهر مبارز خان

۹۵۸ - ۹۵۹

میرزا مشكي - ۸۳

میر مشرف - ۷۰۲ - ۷۲۲

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۱۲

۹۰۴ - ۹۱۰

مصطفی خان عرف سيد ابراهيم

۶۷ - (شف الف)

مصطفی خان كشي - ۴۳۹

۴۴۰ - ۴۴۲ - ۵۵۵

مصطفی قالي بيگ - ۵۸۸

مصطفی خان برادرزاده حسين

خان - ۸۶۲ - ۸۶۳

مصطفی خان (ديگر) - ۹۰۴

مطلب خان - ۵۸۹ - ۵۸۴ - ۳۹۴

سيد مظفر خان بارهه - ۴۸

۲۹۳ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۵

سيد مظفر خان اسدخاني - ۵۷۲

مظفر خان (ديگر) - ۹۲۲

مظفر خان خويشكي - ۹۵۳

۲۶۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴

۳۲۲ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۴۳

۴۴۴ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۷۴

۵۷۵ - ۵۹۱ - ۵۹۹

(شف جیم)

معتبرخان فوجدار - ۴۰۲ - ۴۰۳

محمد معصوم پسر عبدالرزاق

لاری - ۴۴۹

معین الدین مجهول النسب

پسر محمد اکبر نبیرة عالمگیر

۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۷

مغلان - ۳۷ - ۳۸ - ۹۶ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۱۸ - ۳۲۹ - ۳۶۴ - ۳۷۱

۳۸۵ - ۳۹۴ - ۴۷۳ - ۴۹۵

۴۹۸ - ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۶۶۴

۷۵۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵

۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱

۸۰۵ - ۸۲۰ - ۸۱۱ - ۸۱۳

سویدار بنگاله - ۵۰ - ۵۴

۵۹ - ۶۰ - ۷۵ - ۹۱

۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۸ - ۱۱۰

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹

۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹

۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹

۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۳۰ (شف جیم)

معظم خان خسر بادشاه زاده

محمد کام بخش - ۳۱۶

حضرت خواجه معین الدین

چشتی قدس سره - ۷۴

۷۵ - ۲۵۵ - ۲۶۲ - ۴۰۸

خواجه معقول - ۸۴

معتمد خان خواجه سرا - ۱۲۳

معز الدین (جهاندار شاه) پسر

معظم شاه - ۱۲۵ - ۱۷۷

۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵

شاه مکھن - ۸۷۳

راجہ مکرائی - ۸۷۵

ملنفت خان دیوان (اعظم خان)

۱۹ - ۱۲۶ - ۲۹۳ - ۳۰۲

ملہاری دیوان چاندہ - ۲۰۶

مہرین خان - ۲۵

ممتاز خان - ۱۱۹ - ۷۲۲

ممتاز محل - ۸۳۷

خواجہ منظور - ۱۰

شیخ منہاج - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۶۰

منور خان - ۳۹۲ - ۵۵۷ - ۵۷۲

۵۸۳ - ۵۸۸ - ۵۹۱

منعم خان خانخازان (خان زمان)

(معظم خان) - ۴۸۴

۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۲ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۷۸

۵۷۹ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۵۹۸ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۰۴ - ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۲

۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶

۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۴۳

۸۶۵ - ۸۷۰ - ۸۸۰ - ۸۸۶

۸۹۲ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۰۵

۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۳۳ - ۹۴۵

مغلی خطیب کش - ۶۶۵

مقرب خان - ۳۴

محمد مقیم - ۱۱۰ - ۱۳۳

مقرب خان. عرف شیخ نظام

حیدر ابادی (خان زمان

فتح جنگ) - ۳۸۳ - ۳۸۴

۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۳۹۲

۹۵۷ - (شف خا) .

محمد مقیم خانسامان محمد

مراد خان - ۴۸۶

مقصود خان - ۵۸۸

خواجہ مقبول خان ناظر - ۹۰۴

مقرب خان (دیگر) - ۹۵۴

۹۵۷ - ۹۵۸

مکند سنگھ ہارا - ۱۵ - ۱۷

مکرم خان حارس جونپور - ۴۷

۴۹ - ۵۸

مکرم خان پسر شیخ میر خوافی -

خان - ۳۶	۶۳۷ - ۶۴۶ - ۶۲۹ - ۶۲۸
مہیس لاس - ۵۱	۶۷۵ - ۶۶۲ - ۶۵۰ - ۶۳۹
حکیم محمد مہدی حیدر ابادی -	۶۷۶ - ۶۷۵ - ۶۷۳ - ۶۷۳
۵۷۰	۷۱۲ - ۶۹۱ - ۶۷۸ - ۶۷۷
مہابت خان بہادر شاہی پھر	(۷۵۲ - ۷۶۱ - ۹۵۶) شف خاں
منعم خان - ۶۲۵ - ۶۲۶	رانی منوہر پوری زوجہ محمد
۶۶۲ - ۶۸۸ - ۷۵۵	کام بخش - ۵۱۰
مہر پرور محل شاہ عالم - ۶۲۹	منصور خان - ۵۳۷ - ۵۷۲
مہر علی خان - ۶۶۴ - ۶۶۵	۵۸۳ - ۵۸۱
مہارانی صبیدہ اجیت سنگھ	منوہر ہزاری - ۸۱۲
زوجہ فرخ سیر بادشاہ - ۸۳۳	منصور جنگ - ۹۲۵
امام مہدی آخر الزمان - ۹۷۶	حاجی منصور - ۹۶۰ - ۹۶۱
میدنی سنگھ پسر پرتھی	موہن سنگھ ہارا - ۱۷ - ۲۷۶
سنگھ - ۱۲۳	محمد مومن - ۱۵۰ - ۱۶۳
میر خان صوبہ دار کابل - ۲۰۸	موسی خان - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۳۱۱
۷۵۵ - ۸۱۸ - ۸۹۹	مومن خان نجم ثانی - ۳۲۱
میر میران - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۵۵۳	۴۶۳ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱
میرزا علی - ۶۶۱ - ۷۸۹ - ۸۹۰	موسوی خان دیوان - ۳۹۶
قاضی میر - ۶۸۱ - ۹۳۰	موہن سنگھ زمیندار (دیگر) - ۵۸۲
میرزا خان - ۷۴۵	مہابت خان - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
میرزا بیگ خان آدم قلیج خان - ۷۴۷	۱۲۹ - ۱۷۶ - ۲۱۶ - ۲۳۰
میر علی خاں - ۹۱۰	مہابت خان سابق پدر مہابت

۲۱۷ - ۸۳۵

مچھلی بندر - ۹۶۰

محبی آباد - ۵۱۰

محمد آباد (بندر) - ۷۸۹ - ۸۹۱

(شف باء)

قلعہ محمد نگر - ۹۶۰

بندر مخم - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۷

مرتضیٰ آباد (مرج) - ۲۷۱ - ۴۶۰

۴۶۱ - ۴۷۷

مران آباد (رکن آباد) - ۷۷۱

۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ - ۸۱۸

۸۷۳ - ۹۳۹

بندر مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۲۸

تھانڈ مسوری - ۴۶۲

ولایت مشکیان - ۸۳

مشہد مقدس - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

مصطفیٰ آباد (چوہدرہ) - ۲۷۴

۲۷۵ - ۴۶۹ - ۷۹۸ (شف چے)

مکہ معظمہ - ۴۱۳ - ۴۴۱ - ۴۵۵

۵۵۹ - ۹۶۳

ملتان - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶

گدیواتیمان - ۹۱۲

میدان رام منشی - ۹۳۰

* مواضع وغیرہ *

صوبہ مالوا - ۳ - ۷ - ۱۲۲ - ۱۲۳

۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۶ - ۲۳۳

۳۹۹ - ۴۵۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸

۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۴۲۵ - ۴۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۷

۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۱۷ - ۸۲۸

۸۳۴ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۵۰

۸۵۲ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹

۸۷۷ - ۸۹۸ - ۹۳۶ - ۹۴۹

۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۷۴

مانڈو شادی آباد - ۱۳

۸۴۸ - ۸۴۹

قلعہ مانڈو - ۷۹۹ - ۸۰۰

۸۱۸ - ۸۵۸

مازندران - ۲۵۶ - ۳۱۱

۴۶۳ - ۴۹۴

آب مانڈو - ۳۸۳

فہرہ - ۳۸ - ۱۵۴ - ۱۶۵ - ۱۹۹

• میرتپه سنگله‌آزده - ۲۵۱

• حرف نون - مردمان •

سیدناهر خان - ۲۸

نامدار خان - ۳۲ - ۱۸۹

نادره بیگم زوجه داراشکوه - ۸۳

ناکوسره‌ده - ۲۹۱ - ۴۴۷

ناصر خان - ۴۱۰

ناصرجنگ (حیدرقلی خان)

۹۲۵ - ۹۲۴ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۵۵

(شف‌هاد)

قوم ناگران - ۹۷۱

نتهوجی (محمدقلی خان)

خوش میوا بهوسله - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷

نتهمل پسر بهو کتمل - ۸۳۵ - ۸۳۶

نجابت خان خانخازان - ۱۱

۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۳۵

۴۶ - ۴۷ - ۱۱۱ - ۱۷۶ - ۱۷۸

سید نجابت خان بارهه - ۴۸

نجابت خان (دیگر) - ۴۵۴ - ۵۴۱

۲۵۵ - ۲۷۶ - ۴۰۳ - ۴۴۴

۴۵۰ - ۴۶۲ - ۵۴۶ - ۵۶۱

۵۶۲ - ۵۷۴ - ۶۴۳ - ۶۸۵

۷۵۷ - ۷۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۹

قصبه ملکه‌بیر - ۲۳۶

قلعه مله‌بیر - ۲۴۷ - ۲۸۵

۲۸۱ - ۲۸۴ - ۵۴۱ - ۷۸۰

۷۸۱ - ۷۹۷

مله‌بیر - ۲۷۷

قلعه ملکانو - ۳۷۲

ملکانو (اعظم نگر) - ۳۷۲

ملکانپور - ۴۱۹

منگل بهره - ۱۹۲ - ۱۹۳

منزل علی مسجد - ۲۳۸

قلعه مندی - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۳

مندی - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۷

منده‌سور - ۵۱۴ - ۸۶۰

قلعه سونگیر - ۷۵

سونگیر - ۱۰۰

دریای مری - ۹۴۹ - ۹۷۰

میدوات - ۳۳ - ۲۵۲

میدمذ - ۲۳۷

شیخ نظام میانجی - ۱۱

شیخ نظام (دیگر) (تقریباً خان)

۳۳۵ - ۵۵۴

نظام الملک - ۱۱۳ - ۱۷۹

نظام الدین کوتوال (میرزا بیگ)

۲۵۷

نظر علی خان - ۴۷۸ - ۴۷۹

۴۸۰ - ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۱۹

نظام الملک بہادر آصف خان

فتح جنگ (قلیج خان)

متخلص بہ شاکر - ۷۴۵

۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۰

۷۵۱ - ۷۷۱ - ۷۸۳ - ۷۹۱

۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۲

۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۸ - ۸۲۶

۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۲

۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۷ - ۸۳۸

۸۳۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲

۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶

۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۵

۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸

۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲

۷۵۵ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۷

فہم الدین علی خان برادر

سید عبد اللہ خان - ۹۹۲ - ۷۱۳

۷۲۹ - ۸۱۳ - ۹۱۳ - ۹۱۴

۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۲۵ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶

نجات علی خان برادر زادہ

عبد اللہ خان - ۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

نذر محمد خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵

نرایں گل (نام بست) - ۱۳۶

نصرت خان (خاندوران) ولد

خاندوران - ۲۰

سید نصیر الدین دکنی - ۶۸

نصرت خان پسر خانچہاں - ۳۱۳

حضرت پسر نصیر الدین ہردی

طاب مرقدہ - ۵۵۶ - ۵۵۸

نصیر الدین خان ایرانی - ۸۰۰

نصرت یار خان - ۹۱۱ - ۹۲۱

۹۲۵ - ۹۲۹

نصیر الدولہ عبد الرحیم خان

عموی فتح جنگ - ۹۵۴

(شعبہ عین) -

حاجي يار محمد نامل - ۶۶۳

۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۱

لايحيي دزير اقبال خان برادر

ملا احمد قزآتيد - ۱۷۷

۱۹۱ - ۱۸۳

ميدبي يحيي کوتوال - ۵۵۲ - ۵۵۱

يکه تاز خان - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲

يلبرز خان آغري - ۸۸۹

يوسف خان برادر کدير خان

افغان - ۲۸

يوسف خان (ديگر) ۵۳۳ - ۵۷۱

ميدبي يوسف خان پاولي - ۵۹۵

يوسف خان روز بهاني - ۶۳۸

۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷

محمد يوسف خان داروغه

۷۵۲ - ۷۵۳

مدير يوسف خان - ۹۵۶ - ۹۵ - ۹۰

• مواضع و فيرو •

يونان - ۶۷۵

بانام زميد



۴۴۱ - ۴۵۰ - ۴۶۰ - ۴۸۰

۵۴۳ - ۵۵۹ - ۵۵۰ - ۵۴۱

۵۹۱ - ۵۷۶ - ۵۶۸ - ۵۶۶

۶۲۸ - ۶۲۶ - ۶۱۹ - ۶۰۳

۷۵۷ - ۷۰۲ - ۶۸۸ - ۶۸۵

۸۴۱ - ۸۱۱ - ۷۳۱ - ۷۲۲

۹۲۷ - ۹۰۵ - ۸۹۲ - ۸۸۰

۹۵۱ - ۹۳۸ - ۹۳۸ - ۹۳۲

۹۷۶ - ۹۷۲ - ۹۷۱ - ۹۶۳

هندون بيانه - ۹۰۲

• حرف ياه - مردمان •

ياقوت حبشي - ۱۹۳

ميدبي ياقوت خان - ۲۲۳

۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵

۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۱ - ۲۸۵

۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۲۶

۵۱۵ - ۵۱۴ - ۴۹۸

ياقوت خواجه سرا (محمد خان) -

۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۳۳۳

ميرزا ياولي - ۳۷۸ - ۳۳۷

۶۶۲ - ۵۷۲ - ۴۱۰ - ۳۷۹

شاعر	صله	مصدر
دست رنج و دست مزدکب، و پیشه، و مزد، و اجرت ۱۲ بهار		
سعدت از کج	اگر دست داری چو قارون بکج	بیا موز فرزندان دست رنج
اوحد گران	گرگ پرورده را چه خواهی کرد	ز دو چهر رنجی که دست رنج تو خورد
خسرو بلوی	چونیکان دست نزدی خویش خوردم	چو مردان دست کار همیشه کردم
دسترس کنایه از امکان، و مقدر و ز قدرت، و ثروت، بهار		
نظا گنجوی	که نگذاشتم حاجت کس بکس	مرا کاشکی بودی آن دسترس
دستک دست بردست زدن بر امر خواندن، و طلب کردن کسی، و باصطلاح ارباب نفیسه		
آواز دادن بدو دست باصول، مقابل پاکوفتن ۱۲ بهار		
بهار		دستک زدن
ظفر آهنگ	ناستد ز دستک زدن هیچگاه	بود در طب صاحب دستگاه
دستگاه و دستگه سر مایه که در قبض و تلف کس باشد ۱۲ بهار		
سیح کاشی	که روزی سلیمان چه دستگاه برد	ولی چه دست سخن آورم برت پیدا است
صفا آهنگ	ز خاطر چند وقت آن دها سنگت میداد	اسید بوسه هر دم دستگاه تازه بچینید
	یک چشم حیرت ست ز پاتا سر آئین	این دستگاهیوسف مصری نداده اند
ظفر آهنگ	که دار در دلم دستگاه سماع	فرد کوب مستانه راه سماع
سلطان ساجی	کسب گدائی درش دستگاه تو نگری	باوشهیکمی نهند بادشهبان عهد را

شاعر	مصدر	صده	
نظامی گنجوی	نهادان	در	درین چار سو چون نهم دستگاه
حزین اصفهانی	یافتن	از	توان ز فیض سخن یافت دستگاه دلم
دستگردان و بدست گردان چیزیکه به عاریت بگیرند ۱۲ بهار			
مخلص کاشی	دادن	گوهر غلطان	چون تمیستی ز جد بگذشت سامانید
آنسترا زنده را	کردن	قرض بویچه چو افتاد بلا می باشد	دستگردان کنم بے رخ جانان ساغر
چو مفلسه که بگیرد بدستگردان زر	گرفتن		گرفتم از کف ساقی پسیا که زرین
بهار	گرفتن		دستگردان گرفتن
دستگیری کسے را دست گرفتن، و نواختن، ۱۲ بهار			
سلا ساجی	کردن	دستگیری میکنی دریا یکا ب از سر گذشت	غرقه دریا بے پایان بجزان را اگر
دستور اجازت، و رخصت ۱۲ بهار			
نظامی گنجوی	آمدن	که گیرد و واسپه سوسے روم راه	چو دستور آمد بدستور شاه
سینر کاشی	بستن	بتدبیر و بر آیم از که کمتر	امور ملک را دستور بندم
آبیر خسیکی	بخشیدن	عشق دستور نه بخشد که کنم در تو نگاه	تا نمانی نشود دیده من بندگ باشک
خلوتی شیرازی	دادن	گر دهد خنده شیرین دستور	گریه شور بدستور کنم
شفا اصفهانی	گرفتن	دستور عاجزان نگاه ہے گرفته ایم	اشب زیار رخصت آہی گرفته ایم
مصطلح دستگاه نهادان، سرمایہ دادن، و سر پر گذاشتن ۱۲ بهار ۱۵ دستور بندگ متصدی ۱۲ بهار			